معارف قرآن در المیزان

جلد چهاردهم

معارف قرآن در شناخت آخـــرت

تالیف: سید مهدی امین

بسم الله الرحمن الرحيم

معارف قرآن در المیزان

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معارف قرآن در المیزان جلد ۱۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، مرتضی، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادی : المیزان فی تفسیر القرآن. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : معارف قرآن در المیزان/ تالیف مهدی امین[برای] سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی.

مشخصات نشر : [تهران]: سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، -۱۳۷۰

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۱۳۰۰ریال ؛ ۲۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ اول) ؛ ۳۰۰۰ ریال (ج.۳، چاپ اول)

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. معارف قرآن در شناخت خدا

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : اسلام -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده : طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ . المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. مرکز چاپ و نشر

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. معاونت فرهنگی

رده بندی کنگره : BP۹۸/ط۲۵م ۹۰۴۲۱۲ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۱-۱۷۴۳

ص: ۱

اشاره

مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فی كِتابٍ مَكْنُونٍ

لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است

که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هرفصل نیز به سرفصل هایی تقسیم شد. در این سرفصل ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۱ رسید. در قطع جیبی هر عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان»

شامل عناوین: معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی،) و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان « تفسیر علامه- تفسیر موضوعی المیزان » شامل عناوین: قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنگ و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی،) چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است!

هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تألیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه اللّه طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند!

ضرورت تألیف این کتاب

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائره المعارف در دسترس همه دین دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن نمی شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می تواند برای پی گیری آن ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. (ذکراین نکته لازم است که ترجمه تفسیرالمیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتراست درصورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه برشماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه انجام شده و می شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه اللّه طباطبایی و اجداد او،

و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت

اسلام واقعی پرورش دادند ...!

فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصّالِحینَ!

لیله القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جائی رسید که ما را بر آن داشت تا قبل از آغاز مطالعه این کتاب، سری بزنیم به سایت های اینترنتی و جراید کشور، نقد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱-« در سایت گودریدز www.goodreads.com/book/show/۸۵۵۳۱۲۶ » که در آن از همه جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهائی را که خوانده اند معرفی کنند، آقای محمد رضا ملائی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» را همراه با کتابهای مورد علاقه اش درج کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین ...!»

۲-« روانشاد حجت الاسلام دکتر کبیری استاد دانشگاه » در یکی از سخنرانی های خود در مسجد شفا درباره « جلد دوم معارف قرآن در المیزان» اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عناوین چنان جذبم می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام!»

۳-« درسایت روزنامه جمهوری اسلامی ...www.magiran.com/npview » در صفحه عقیدتی در تاریخ ۰۳/۰۷/۱۳۸۵ درباره مجموعه «معارف قرآن در المیزان» چنین آمده است:

« معارف قرآن در المیزان نام کتابی است که به کوشش سید مهدی امین تنظیم گردیده و توسط سازمان تبلیغات اسلامی منتشر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشمند موضوعی شیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننده این معارف غنی در مقدمه ای که بر جلد اول و دوم این کتاب نگاشته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع» برای آشنایی با فرهنگ و معارف قرآنی است، چنین می نویسد: (... نویسنده محترم روزنامه جمهوری، کلیاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۴-« سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

www.tebyan.net» در موارد عدیده از کتاب « معارف قرآن در المیزان» مطالب زیادی نقل کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل « اسماء و صفات الهی» را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵-« سایت دارالقرآن کریم www.telavat.com » نیز به معرفی « معارف قرآن در المیزان » پرداخته و می نویسد:

« این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲ . معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیّت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶-« سایت شهر مجازی قرآن www.quranct.com » از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره « اسماء و صفات الهی» با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷-« سایت Islamquest» در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از « معارف قرآن در المیزان» استفاده کرده است.

۸-« سایت حوزه www.hawzah.net » تحت عنوان « جوانه های جاوید» بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی ره و شناخت نامه المیزان،» انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره « معارف قرآن در المیزان» می نویسد:

« مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جنّ و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.» « سایت حوزه » همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از « معارف قرآن در المیزان» نام برده است.

۹-« سایت اسلام پدیا – اصطلاحات قرآنی islampedia.ir » در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و «

الحی القیوم در آیـات قرآن» همچنین «رطب و یـابس و کتـاب مبین در قرآن» مطالب مفصـلی از « معارف قرآن در المیزان» را نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در

المیزان» استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم-

مولف همه این ۲۲جلد رل در سایت خود تحت عنوان(معارف در المیزان)در دو نسخهPDFوWORD در اینترنت جهت مطاعه و دانلود و کپی برداری قرار داده اند که با جستجو در(گوگل) این سایت قابل مشاهده است.

در سال های اخیر موسسه قرآنی قائمیه(www.Ghaemiyeh.com) در شهر اصفهان از ۷۷جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامعو بافهرست دیجیتالی استفاده کرده که علاوه بر نسخه PDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی فراهم آورده است.)

برخی افراد یا هیئت هائی علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان» مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامه افاضاته » در روزهای آغازین که مولف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: « برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...!» معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مولف در تمام مدت تألیف کتابها از انفاس قدسی و راهنمائی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تالیف این مجموعه را به محضر ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

مرگ و برزخ

تعریف مرگ و زندگی در آیات قرآن

آفرینش مرگ و زندگی

-" الَّذِی خَلَقَ الْمَوْت وَ الحَیَوهَ ....،

-کسی که موت و حیات را آفریده است.... "

از تعلیم قرآن شریف برمی آید که مرگ به معنای عدم حیات نیست، بلکه به معنای انتقال است و امری است وجودی که مانند حیات خلقت پذیر است.

کلمه حیات در مورد چیزی بکار می رود که آن چیز حالتی دارد که به خاطر داشتن آن حالت دارای شعور و اراده شده است .

و کلمه موت به معنای نداشتن آن حالت است، چیزی که هست به طوری که از تعلیم قرآن برمی آید معنای دیگری به خود گرفته، و آن عبارت از این است که همان موجود دارای شعور و اراده از یکی از مراحل زندگی به مرحله ای دیگر منتقل شود، قرآن کریم صرف این انتقال را موت خوانده با اینکه منتقل شونده شعور و اراده خود را از دست نداده است.

(۱)

هدف از آفرینش مرگ و زندگی

-" الَّذِی خَلَقَ الْمَوْت وَ الحَیَوهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکمْ أَحْسنُ عَمَلاً وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ،

-کسی که موت و حیات را آفریده تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و او عزیزی آمرزنده است!"

" لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکمْ أَحْسنُ عَمَلاً - تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید."

این آیه بیانگر هدف از خلقت موت و حیات است:

یعنی خدای تعالی شما را اینطور آفریده که نخست موجودی زنده باشید، و

۱- مستند: آیه ۲ سوره ملک - المیزان ج ۱۹ ص ۵۸۵

سپس بمیرید، و این نوع از خلقت مقدمی و امتحانی است، و برای این است که به این وسیله خوب شما از بدتان متمایز شود، معلوم شود کدامتان از دیگران بهتر عمل می کنید، و معلوم است که این امتحان و این تمایز برای هدفی دیگر است، برای پاداش و کیفری است که بشر با آن مواجه خواهد شد.

آیه فوق اشاره ای هم به این نکته دارد که مقصود بالذات از خلقت رساندن جزای خیر به بندگان بوده، چون در این آیه سخنی از گناه و کار زشت و کیفر نیامده، تنها عمل خوب را ذکر کرده و فرموده خلقت حیات و موت برای این است که معلوم شود کدام یک عملش بهتر است.

پس صاحبان عمل نیک مقصود اصلی از خلقتند، و اما دیگران به خاطر آنان خلق شده اند.

آن صفتی که بر وجود هر چیزی مترتب می شود، و در غالب افراد سریان دارد، غایت و هدف آن موجود به شمار می رود، هدفی که منظور آفریننده آن از پدید آوردن آن همان صفت است، مثل حیات نباتی فلان درخت که غالبا منتهی می شود به بار دادن درخت، پس فلان میوه که بار آن درخت است هدف و غایت هستی آن درخت محسوب می شود، و معلوم می شود منظور از خلقت آن درخت همان میوه بوده، و همچنین حسن عمل و صلاح آن، غایت و هدف از خلقت انسان است، و این نیز معلوم است که صلاح و حسن عمل اگر مطلوب است برای خودش مطلوب نیست، بلکه بدین جهت مطلوب است که در به هدف رسیدن موجودی دیگر دخالت دارد.

آنچه مطلوب بالذات است حیات طیبه ای است که با هیچ نقصی آمیخته نیست، و در معرض لغو و تاثیم قرار نمی گیرد، بنا بر این بیان، آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید: " کل نفس ذائقه الموت و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه."

(۱)

تقدیر مرگ و فلسفه آن

-" نحْنُ قَدَّرْنَا بَیْنَکمُ الْمَوْت وَ مَا نحْنُ بِمَسبُوقِینَ،

-این ماییم که مرگ را بین شما مقدر کرده ایم، و کسی نیست که از تقدیر ما سبقت بگیرد!"

وقتی خدای تعالی به انسان هستی می دهد، هستی محدود می دهد، از همان

اولین لحظه تکوینش تا آخرین لحظه زندگی دنیائیش، و تمامی خصوصیاتی که در طول این مدت به خود می گیرد و رها می کند، همه از لوازم آن محدودیت است، که یکی از آن

۱- مستند: آیه ۲ سوره ملک - المیزان ج ۱۹ ص ۵۸۵

خصوصیات هم مرگ او است، پس مرگ انسان مانند حیاتش به تقدیری از خدا است، نه اینکه خدا نتوانسته انسان را برای همیشه آفریده باشد.

" ... علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون."

می فرماید: خلقت ما بر اساس تبدیل أمثال است، یعنی طبقه ای بمیرند، و جا برای طبقه ای دیگر باز کنند، و نیز بر این اساس است که بعد از مردن شما خلقتی دیگر ورای خلقت ناپایدار دنیوی به شما بدهیم، پس مرگ عبارت است از انتقال از خانه ای به خانه ای دیگر، و از خلقتی به خلقتی بهتر ، نه اینکه عبارت باشد از انعدام و فناء .

(۱)

حکم عمومی مرگ و بازگشت

-" کلُّ نَفْسٍ ذَائقَهُ الْمَوْتِ ثمَّ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ،

-هر نفسی مرگ را خواهد چشید و سپس به سوی ما بازگشت می کنید!"

خدای تعالی در قرآن مجید مرگ را تشبیه کرده به چیزی که چشیدنی باشد آن گاه حکم کرده به اینکه این چشیدنی را همه خواهند چشید و خلاصه مرگ عمومی است، و هر کس به زودی و به طور قطع خواهد مرد.

" ثمَّ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ- سپس به سوی ما برمی گردید،" و این عظمت رجوع به خدا را می رساند و می فرماید: زندگی دنیا جز ایامی ناچیز نیست، و مرگ دنبال سر است، و دنبال آن رجوع به سوی ما برای حساب، پس زینت و جلوه زندگی دنیا که یک زینت فانی است شما را از آمادگی برای لقای خدا باز ندارد، و آن آمادگی این است که به خدا ایمان بیاورید، و عمل صالح کنید، که سعادت ابدی دارد و محرومیت از او شقاوت و هلاکت دائمی دارد .

(۲)

بازگشت انسان به سوی مالک خود

-" ... إِنَّا للَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَجِعُونَ،

- ... ما ملک خدائیم و بسوی او باز خواهیم گشت! "

قرآن شریف در این آیه می فرماید: انسان مملوک خداست و بازگشتش به سوی مالکش می باشد.

یعنی، وجود انسان و تمامی موجوداتی که تابع وجود آدمی هستند، چه قوای او و

۱- مستند: آیه ۶۰ و ۶۱ سوره الواقعه - المیزان ج ۱۹ ص ۲۳۰

۲- مستند: آیه ۵۷ سوره عنکبوت - المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۱۶

چه افعالش، همه قائم به ذات خدای عزیزی هستندکه انسان را آفریده و ایجاد کرده، پس قوام ذات آدمی به اوست و همواره محتاج او، در همه احوالش متکی به اوست، و در حدوث و بقاءش مستقل از او نیست.

چیزی که هست آدمی تا در این نشئه زندگی می کند، ضرورت زندگی اجتماعی ناگزیرش کرده ملکی اعتباری برای خود درست کند و خدا هم این اعتبار را معتبر شمرده و این باعث شده که رفته رفته امر بر او مشتبه گردد و خود را مالک واقعی ملکش بپندارد لذا خدای سبحان در آیه:

-" لمن الملک الیوم لله الواحد القهار

-ملک امروز از آن کیست؟ از آن خدای واحد قهار ! "

می فرماید: به زودی اعتبار نامبرده لغو خواهد شد و اشیاء به حال قبل از اذن خدا برمی گردند، و روزی خواهد رسید که دیگر ملکی نماند، مگر برای خدا و بس، آن وقت است که آدمی با همه آن چیزها که ملک خود می پنداشت، به سوی خدای سبحان برمی گردد.

(۱)

عمومیت و استمرار در حیات و مرگ

-" لَهُ مُلْكُ السمَوَتِ وَ الأَرْضِ يحْيِ وَ يُمِيت وَ هُوَ عَلى كلّ ِ شىْ ءٍ قَدِير،

-ملک آسمانها و زمین از آن او است، او زنده می کند و می میراند و او بر هر چیزی توانا است."

" يُحيِ وَ يُمِيت – او زنده می کند و می میراند."

زنده کننده و میراننده (محیی و ممیت) دو نام از نامهای خدای تعالی است. اگر خود اسم را نیاورد، و به جای آن فعل مضارع آورد، برای این بود که اشاره کرده باشد به شمول و عمومیت آن نسبت به هر احیاء و هر اماته، تا در نتیجه شامل ایجاد ملائکه هم بشود، چون حیات ملائکه مسبوق به مرگ نیست، و نیز زنده کردن جنین در شکم مادرش، و زنده کردن مردگان در روز قیامت، و پدید آوردن جمادات مرده که قبلا زنده نبودند، تا میراندن در باره آنها صادق باشد، و میراندن انسان در دنیا و برای بار دوم در برزخ که آیه شریفه" ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین،" به آن اشاره دارد، علاوه بر این، در تعبیر به مضارع دلالت بر استمرار نیز هست .

(۲)

مرگ، دری به سوی نعمتهای خدا

-" هُوَ الَّذِی یُحْیِ وَ یُمِیت فَإِذَا قَضی أَمْراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکَونُ!

۱- مستند: آیه ۱۵۶ سوره بقره - المیزان ج : ۱ ص : ۵۳۱

۲- مستند: آیه ۲ سوره حدید - المیزان ج ۱۹ ص ۲۵۳

–او همان خدایی است که زنده می کند و می میراند پس همین که قضای چیزی را راند تنها می گوید باش و آن چیز موجود می شود!"

" هُوَ الَّذِی یُحْیِ وَ یُمِیت ...،" یعنی خدای تعالی کسی است که عمل زنده کردن و میراندن از آن اوست، و با این عمل، زندگان را از عالمی به عالمی دیگر منتقل می کند.

و هر یک از این میراندن و زنده کردن مبدأی است برای تصرفاتش به نعمت هایی که با آن نعمت ها بر آن کس که تدبیر امرش را می کند تفضل نماید، چون هر یک از میراندن و زنده کردن عالمی را به سوی آدمی می گشاید که در آن عالم از انواع نعمتهای خدایی استفاده می کند .

(۱)

نفی فرار از مرگ

–" قُلْ إِنَّ الْمَوْت الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَقِکمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلی عَلِمِ الْغَیْبِ وَ الشهَدَهِ فَیُنَبِّئُکم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

–ای رسول ما بگو عاقبت مرگی که از آن می گریزید شما را البته ملاقات خواهد کرد و پس از مرگ به سوی خدایی که دانای پیدا و پنهانست باز می گردید و او شما را به آنچه از نیک و بد کرده اید آگاه می سازد!"

در آیه شریفه چند اشاره هست: اول اشاره ای است به اینکه مرگ حق است و حتمی است، همچنان که در جای دیگر فرموده:" کل نفس ذائقه الموت،" و باز فرموده:" نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین."

دوم اشاره می کند به اینکه برگشت به سوی خدا برای پس دادن حساب اعمال حق است، و در آن شکی نیست.

سوم اشاره دارد به اینکه به زودی به حقیقت اعمالی که کرده اند واقف گشته، تمامی اعمالشان بدون کم و کاست به ایشان برمی گردد.

و چهارم اشاره دارد به اینکه چیزی از اعمال آنان بر خدای تعالی پوشیده نیست. و به خاطر این که به این معنا اشاره کرده باشد جمله " عالم الغیب و الشهاده،" را به جای کلمه الله آورد.

(۲)

مرگ، سرنوشت محتوم

–" أَیْنَمَا تَکُونُوا یُدْرِککُّمُ الْمَوْت وَ لَوْ کُنتُمْ فی بُرُوجٍ مُّشیَّدَهٍ...،

-هر جا که باشید مرگ شما را در می یابد هر چند که در بناهای استوار باشید!“

بروج مشیده معنایش بناهای محکم و بلندی است که در چهار کنج قلعه ها می سازند تا افراد از شر دشمنان در آن پناهنده شوند.

۱- مستند: آیه ۶۷ و ۶۸ سوره غافر - المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۲۶

۲- مستند: آیه ۸ سوره جمعه- المیزان ج ۱۹ ص ۴۵۲

این گفتار اساسش تمثیل است، می خواهد مثالی بیاورد برای اموری که به وسیله آنها آدمی خود را از ناملایمات و خطرها حفظ می کند و حاصل معنا این است که مرگ سرنوشتی است که درک آن از احدی فوت نمی شود، هر چند که شما به منظور فرار از آن به محکم ترین پناهگاهها، پناهنده شوید، بنا بر این دیگر جای آن نیست که توهم کنید اگر در جنگ و کارزار حاضر نشوید و یا به عبارت دیگر اگر خدای تعالی جهاد و جنگ را بر شما واجب نکرده بود شما از خطر مرگ رها می شدید، و خلاصه مرگ به سراغتان نمی آمد، چون مرگ شما به هر حال خواهد آمد.

(۱)

وَ اللَّهُ يُحيِي وَ يُمِيت !

-" يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَكُونُوا كالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قَالُوا لاخْوَنِهِمْ إِذَا ضرَبُوا فى الأَرْضِ أَوْ كانُوا غُزًّى لَّوْ كانُوا عِندَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِك حَسرَةً فى قُلُوبهِمْ وَاللَّهُ يحْيِى وَ يمِيت وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ،

-ای گروندگان به دین اسلام شما بمانند آنان که راه کفر و نفاق پیمودند، نباشید که گفتند اگر برادران و خویشان ما به سفر نمی رفتند و یا به جنگ حاضر نمی شدند به چنگ مرگ نمی افتادند، این آرزوهای باطل را خدا حسرت دلهای آنان خواهد کرد، و خدا است که زنده می گرداند و می میراند، در هر وقت و به هر سبب که می خواهد و به هر چه کنید آگاه است.“

مفهوم آیه نهی مؤمنین است از اینکه مثل کافران باشند، و در باره کسانی که در بیرون شهر یا در غیاب بستگان و یا در جنگ از دنیا بروند بگویند: اگر نزد ما مانده بودند نمی مردند و کشته نمی شدند، برای اینکه این سخن آدمی را به سوی عذابی قلبی و شکنجه ای الهی که همان حسرت باشد گرفتار می کند، علاوه بر اینکه سخنی است ناشی از جهل، برای اینکه دوری فلان شخص از خانواده و بستگانش، نه او را زنده می کند و نه می میراند، و اصولا احیا و اماته از شؤون مختص به خدای تعالی است، خدای وحده که شریکی برای او نیست، پس زنهار که شما مسلمانان مثل آن کفار نباشید، که خدا بدانچه می کنید بصیر و بینا است. " و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفره من الله و رحمه خیر مما یجمعون!“

(۲)

مرگ، نوع و محل معین آن

-" ... يَقُولُونَ لَوْ كانَ لَنَا مِنَ الأَمْرِ شىْ ءٌ مَّا قُتِلْنَا هَهُنَا قُل لَّوْ كُنتُمْ فى بُيُوتِكُمْ لَبرَزَ الَّذِينَ كُتِب عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلى مَضاجِعِهِمْ ...،

-... می گویند اگر کار ما به وحی خدا و آئین حق بود شکست نمی خوردیم و گروهی در این جا کشته نمی شدیم، بگو ای پیغمبر اگر در خانه های خود هم بودید باز آن که سرنوشت آنها در قضای الهی کشته شدن است از خانه به قتلگاه به پای خود البته بیرون می آمدند...!“

-

۱- مستند: آیه ۷۸ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۶

۲- مستند: آیه ۱۵۶ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۸۴

با این کلام دو چیز را روشن کرد:

اول اینکه: کشته شدن هر یک از شما در معرکه جنگ دلیل بر این نیست که شما بر حق نیستید، بلکه قضای الهی که گریز و مفری از آن نیست بر این جاری شده که این کشته شدگان در این نقطه از زمین، به وسیله قتل از دنیا بروند، و به فرض اینکه شما برای قتال بیرون نمی آمدید، باز آنهائی که قتل بر آنان نوشته شده بود در همین نقطه کشته می شدند، پس هیچ گریزی از اجل مسما نیست، نه می توانید ساعتی تاخیرش بیندازید، و نه تقدیمش بدارید .

نکته دوم که روشن کرد، این بود که سنت خدای تعالی بر این جاری شده است که ابتلا و خالص سازی عمومی باشد، هم شامل آنان شود و هم شامل شما، پس شما چاره ای از این بیرون آمدنتان و وقوع این قتال نداشته اید، باید این وضع پیش می آمد تا مقتولان شما به قتل برسند و به درجات خود نائل گردند و شما هم هر یک وضع خاص بخود را بگیرید، و با آزمایش افکار باطنی شما و خالص سازی ایمان و شرک قلبیتان یکی از دو طرف سعادت و شقاوت برایتان متعین شود.

(۱)

مرگ، رسیدن به پایان شمارش عمر

-" فَلا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا،

-تو در باره ایشان عجله مکن که ما برای آنان روزشماری می کنیم، شمار کردنی دقیق!"

چون شمردن هر چیزی آن را به آخر می رساند و نابود می کند، به این عنایت، خدای تعالی در این آیه خواسته است بفرماید: ما عمر ایشان را به آخر می رسانیم و تا آخرین نفس می شماریم، گویا نفس های عمر ایشان را در نزد خود ذخیره کرده، و دانه دانه می فرستد تا تمام شود، و آن روزی است که وعده عذابشان داده است.

و بنا بر این جا ندارد که انسانی از خدای تعالی مرگ کسی را طلب کند و در آن استعجال نماید چه انسان کافر فاجر، و چه مؤمن صالح، برای اینکه مدت بقای اولی در دنیا همان مدت شمردن گناهان او است، تا در برابرش کیفر شود، و مدت بقای دومی مدت شمردن حسنات او است، تا در برابرش پاداش داده شود و بدان متنعم گردد، و این آیه شمردن را مقید به هیچ قیدی نکرده، ولی از ظاهرش در بدو نظر چنین فهمیده می شود که مقصود شمردن نفس ها، یا ایام زندگی است.

(۲)

مرگ در راه دین

- " و لنبلونکم بشی ء من الخوف و الجوع، و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر

۱- مستند: آیه ۱۵۴ سوره آل عمران - المیزان ج : ۴ ص : ۷۵

۲- مستند: آیه ۸۴ سوره مریم - المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۵۰

الصابرین، الذین اذا اصابتهم مصبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون! "

خدای تعالی در این آیه به عموم شدائدی که ممکن است مسلمانان در راه مبارزه با باطل گرفتارش شوند، اشاره نموده و آن عبارت است از: خوف و گرسنگی و نقص اموال و جان ها ، و ثمرات (اولاد).

به زودی ایشان را به بوته آزمایشی می برد که رسیدنشان به معالی برایشان فراهم نمی شود و زندگی شرافتمندانه شان صافی نمی شود و به دین حنیف نمی رسند، مگر به آن آزمایش، و آن عبارت است از جنگ و قتل که یگانه راه پیروزی در آن این است که خود را در دو قلعه محکم، یعنی صبر و نماز، متحصن کنند و از این دو نیرو مدد بگیرند، و علاوه بر آن دو نیرو، یک نیروی سوم هم داشته باشند و آن طرز فکر صحیح است که هیچ قومی دارای این فکر نشدند، مگر آنکه به هدفشان هر چه هم بلند بوده رسیده اند و نهایت درجه کمال خود را یافته اند. و در جنگ، صاحب نیروی خارق العاده ای شده اند که عرصه جنگ برایشان چون حجله عروس محبوب گشته است، و آن طرز فکر این است: که ایمان داشته باشند به اینکه کشتگان ایشان مرده و نابود شده نیستند و هر کوششی که با جان و مال خود می کنند، باطل و هدر نیست، اگر دشمن را بکشند، خود را به حیاتی رسانده اند که دیگر دشمن با ظلم و جور خود بر آنان حکومت نمی کند و اگر خود کشته شوند، به زندگی واقعی رسیده اند و بار ظلم و جور بر آنان تحکم ندارد، پس در هر دو صورت موفق و پیروزند.

لذا رسول گرامی خود را دستور می دهد: نخست ایشان را بشارت دهد، ولی متعلق بشارت را ذکر نمی کند، تا با همین ذکر نکردن به عظمت آن اشاره کرده باشد و بفهماند: همینکه این بشارت از ناحیه خداست، جز خیر و جمیل نیست، و این خیر و جمیل را رب العزه ضمانت کرده است .

و سپس بیان می کند: که صابران کیانند؟ آنهایند که هنگام مصیبت می گویند: انا لله و انا الیه راجعون!

(۱)

مرگ مهاجرین الی الله

-" ... وَ مَن یخْرُجْ مِن بَیتِهِ مُهَاجِراً إِلی اللَّهِ وَ رَسولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ المَوْت فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلی اللَّهِ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِیماً،

-... و کسی که هجرت کنان از خانه خویش به سوی خدا و رسولش درآید و در همین بین مرگش فرا رسد، پاداشش به عهده خدا افتاده و مغفرت و رحمت کار خدا و صفت او است!"

۱- مستند: آیه ۱۵۵ سوره بقره - المیزان ج : ۱ ص : ۵۳۰

مهاجرت به سوی خدا و رسول کنایه است از مهاجرت به سرزمین اسلام، سرزمینی که انسانها می توانند در آنجا با کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم آشنا شده، و سپس به آن دو عمل کنند.

آنها که از شهر و خانه خود خارج شدند و به سوی خدا و رسول او صلی الله علیه وآله وسلّم مهاجرت کردند و در دار هجرت مرگشان رسید، چنین کسانی اجرشان به عهده خدای تعالی است.

این آیات از نظر مضمون اختصاص به زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و مردم آن زمان ندارد، بلکه در همه زمانها جریان خواهد داشت، هر چند که سبب نزولش حالتی بوده که مسلمین در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و در خصوص شبه جزیره عربستان، و در فاصله زمانی بین هجرت به مدینه و بین فتح مکه داشته اند.

ملاکهائی که در اسلام هست، در همه زمانها حاکم است و بر هر مسلمانی واجب است تا آنجا که برایش امکان دارد، این ملاکها را بر پا دارد، یعنی تا آنجا که می تواند معالم دین را بیاموزد و خود را به استضعاف نزند و باز تا حدی که می تواند شعائر دین را بپا داشته به احکام آن عمل کند و سیطره کفر را بهانه برای ترک آن وظایف قرار ندهد.

و به فرضی که در سرزمینی زندگی می کند که سیطره کفر بدان حد باشد که نه اجازه آموزش معالم دین را به او بدهد و نه بتواند شعائر آن را بپا داشته، احکامش را عملی سازد باید از آن سرزمین کوچ کرده بجائی دیگر مهاجرت نماید، حال چه اینکه سرزمین اول نام و عنوانش دار شرک باشد یا نباشد و چه اینکه سر زمین دوم نام و عنوانش دار اسلام باشد و یا نباشد .

(۱)

شهید شدن در جهاد

" از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم شرفیاب شد و عرض داشت: من برای جهاد بسیار نشاط و رغبت دارم، فرمود:

- در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی زنده خواهی شد و نزد خدا روزی خواهی خورد و اگر سالم برگشتی و به مرگ طبیعی مردی، اجرت نزد خدا محفوظ است. "

از اینکه فرمود: " و اگر بمیری" اشاره است به آیه شریفه:

۱- مستند: آیه ۱۰۰ سوره نساء - المیزان ج : ۵ ص : ۸۳

-" و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله،

ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله ،"

یعنی کسی که به منظور مهاجرت به سوی خدا و رسولش از خانه اش بیرون می شود و سپس مرگ او را درمی یابد، اجرش نزد خدا محفوظ است.

و این آیه دلالت دارد بر این که بیرون شدن به سوی جهاد، مهاجرت به سوی خدا و رسول است.

(۱)

مرگ در حال اسلام

-" وَ وَصی بهَا إِبْرَهِیمُ بَنِیهِ وَ یَعْقُوب یَبَنیَّ إِنَّ اللَّهَ اصطفَی لَکُمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلا وَ أَنتُم مُّسلِمُونَ.

– و ابراهیم فرزندان خود را و یعقوب هم، به این اسلام سفارش کرده و گفت: ای پسران من! خدا دین را برای شما برگزید زنهار مبادا در حالی بمیرید که اسلام نداشته باشید ! "

یعنی همواره ملازم با اسلام باشید تا مرگتان در حال اسلامتان واقع شود. این آیه شریفه به این معنا اشاره دارد، که ملت و دین، همان دین اسلام است.

در روایات اسلامی، در بحار الأنوار از ارشاد دیلمی، یکی از احادیث معراج را با دو سند آورده، که از جمله مطالب آن این است که خدای سبحان به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود:

- " ای احمد !

هیچ می دانی کدام زندگی گواراتر، و کدام حیات جاودانه تر است؟

عرضه داشت: پروردگارا ، نه،

فرمود: اما عیش گوارا، آن عیشی است که صاحبش از ذکر و یاد من سست نشود، و نعمت مرا فراموش نکند، و جاهل به حق من نشود، شب و روز رضای مرا طلب کند .

و اما حیات جاودان، آن حیاتی است که یکسره و همه دقائقش به نفع صاحبش تمام شود، و آنچنان در بهره گیری از آن حریص باشد، که دنیا در نظرش خوار گردد، و کوچک شود، و در مقابل، آخرت در نظرش عظیم شود، و خواست مرا بر خواست خودش مقدم بدارد، و همه در پی به دست آوردن رضای من باشد، حق نعمتم را عظیم شمرد، رفتاری را که با او

کردم به یاد آورد، شب و روز در برابر هر کار زشت و گناه مراقب من باشد، قلب خویش را از آنچه ناخوشایند من است پاک کند، شیطان و وساوس او را دشمن بدارد، و ابلیس را بر قلب خود مسلط نسازد، و در آن راه ندهد.

که اگر چنین کند، محبتی در دلش می افکنم که فکر و ذکرش، و فراغ و اشتغالش، و هم و غمش، و گفتگویش همه از نعمت های من شود، آن نعمت ها که به سایر اهل محبتم دادم، و در نتیجه چشم و گوش دلش را باز کنم، تا دیگر با قلب خود بشنود، و با قلب ببیند، و به جلال و عظمتم نظر کند، و دنیا را بر او تنگ کنم، و آنچه لذت دنیائی است از نظرش بیندازم، تا

۱- مستند: آیه ۱۰۰ سوره نساء - المیزان ج : ۱ ص : ۵۷۴

حدی که آنرا دشمن بدارد .

و همانطور که چوپان گله را از ورطه های هلاکت دور می کند من او را از دنیا و آنچه در آنست دور می کنم، آنوقت است که از مردم می گریزد، آنهم چه گریزی؟ و در آخر از دار فنا به دار بقاء، و از دار شیطان به دار رحمان منتقل می شود.

– ای احمد !

من او را به زیور هیبت و عظمت می آرایم، این است آن عیش گوارا و آن حیات جاودان، و این مقام خاص دارندگان رضا است، پس هر کس بر وفق رضای من عمل کند، مداومت و ملازمت بر سه چیز را به او بدهم، اول آنکه با شکری آشنایش می کنم، که دیگر مانند شکر دیگران آمیخته با جهل نباشد، و قلبش را آنچنان از یاد خودم پر کنم، که دیگر جائی برای نسیان در آن نباشد و آنچنان از محبت خودم پر کنم، که دیگر جائی برای محبت مخلوقها در آن نماند .

آنوقت است که وقتی به من محبت می ورزد، به او محبت می ورزم، و چشم دلش را به سوی جلالم باز می کنم، و دیگر هیچ سری از اسرار خلقم را از او مخفی نمی دارم و در تاریکیهای شب و روشنائی روز با او راز می گویم، آنچنان که دیگر مجالی برای سخن گفتن با مخلوقین و نشست و برخاست با آنان برایش نماند، سخن خود و ملائکه ام را به گوشش می شنوانم، و با آن اسرار که از خلق خود پوشانده ام آشنایش سازم .

جامه حیا بر تنش بپوشانم، آنچنان که تمامی خلایق از او شرم بدارند، و چون در زمین راه می رود، آمرزیده برود، ظرفیت و بصیرت قلبش را بسیار کنم، و هیچ چیز از بهشت و آتش را از او مخفی ندارم، و او را با آن دلهره ها و شدائد که مردم در قیامت گرفتارش آیند، و با آن حساب سختی که از توانگران و فقراء و علماء و جهال می کشم، آشنایش می سازم، وقتی او را در قبر می خوابانند، نکیر و منکر را بر او نازل کنم، تا بازجوئیش کنند، در حالیکه هیچ اندوهی از مردن، و هیچ ظلمتی از قبر و لحد، و هیچ همی از هول مطلع نداشته باشد .

آنگاه میزانی برایش نصب کنم، و نامه ای برایش بگشایم، و نامه اش را به دست راستش بدهم، او را در حالیکه باز، و روشن است، بخواند و آنگاه بین خودم و او مترجمی نگذارم، این صفات دوستداران است.

– ای احمد !

همّ خود را، همّ واحد کن، و زبانت را زبانی واحد، و بدنت را بدنی زنده ساز، که تا ابد غافل نماند، چه هر کس از من غافل شود، من در امر او بی اعتنا شوم، دیگر باکی ندارم که در کدام وادی هلاک شود . “

(۱)

مسلمان مردن

-" يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لا تمُوتُنَّ إِلا وَ أَنتُم مُّسلِمُونَ،

-ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا آنطور که شایسته اوست پروا کنید و زنهار مبادا جز با حالت اسلام بمیرید! "

۱- مستند: آیه۱۳۲ سوره بقره - المیزان ج : ۱ ص : ۴۵۱ تا ۴۸۱

" وَ لا تمُوتُنَّ إِلا وَ أَنتُم مُّسلِمُونَ! "

نهی از مردن بـدون اسـلام کنایه است از اینکه همواره و در همه حالات ملتزم به اسـلام باش تا قهرا هر وقت مرگت رسـید، در یکی از حالات اسلامت باشد، و در حال اسلام مرده باشی .

(۱)

ارزش مسلمان مردن !

-" ... فَاطِرَ السمَوَتِ وَ الأَرْضِ أَنت وَلیّ ِفی الدُّنْیا وَ الاَخِرَهِ تَوَفَّنی مُسلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصلِحِینَ،

-... توئی فاطر آسمانها و زمین! تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران، و قرین شایسته گانم بفرما ! "

دلهـای اولیای خـدا و مخلَصـین از بنـدگانش از راه این اسم، یعنی اسم فاطر (که به معنای وجود لـذاته خـدا، و ایجاد غیر خود است،) متوجه او می شوند.

یوسف علیه السلام هم که یکی از فرستادگان و مخلَصین او است در جایی که سخن از ولایت او به میان می آورد می گوید:" فَاطِرَ السمَوَتِ وَ الأَرْضِ أَنت وَلیّ ِفی الدُّنْیا وَ الاَخِرَهِ تَوَفَّنی مُسلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصلِحِینَ! "

معنای درخواست (مرا مُسلم بمیران) این است که خدایا اخلاص و اسلام مرا مادامی که زنده ام برایم باقی بدار .

و به عبـارت دیگر این است که تـا زنـده است مُسـلم زنـدگی کنـد، تا در نتیجه دم مرگ هم مُسـلم بمیرد، و این کنایه است از اینکه خداوند او را تا دم مرگ بر اسـلام پایدار بدارد، نه اینکه معنایش این باشد که دم مرگ مسـلم باشم، هر چند در زندگی مسلم نبودم، و نه اینکه درخواست مرگ باشد و معنایش این باشد که خدایا الآن که دارای اسلامم مرا بمیران.

(۲)

مرگ در حال کفر

- " ان الذین کفروا، و ماتوا و هم کفار ...

- کسانیکه کافر شدند و مردند در حالیکه همچنان بر کفر خود باقی بودند...!"

این جمله کنایه است از اصـرار و پافشاری کفار در کفر و عناد و لجبازیشان در قبول نکردن حق، چون کسی که از بی توجهی به دین حق متدین نباشد، نه از روی عناد و کبر ورزی، چنین کسـی در حقیقت کافر نیست، بلکه مستضـعفی است که امرش به دست خدا است شاهدش این است که خدای تعالی کفر کافران را در غالب آیات قرآن،

۱- مستند: آیه ۱۰۲ سوره آل عمران - المیزان ج : ۳ ص : ۵۶۷

۲- مستند: آیه ۱۰۱ سوره یوسف - المیزان ج : ۱۱ ص : ۳۴۰

مقید به تکذیب می کند، مخصوصا در آیات هبوط آدم که مشتمل بر اولین حکم شرعی است که خدا برای بشر تشریع کرده می فرماید:

- ". . . و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا، اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون،

- . . . کسانی که کافر شدند و ایات ما را تکذیب کردند، ایشان اهل آتشند و در آن جاودانند! "

(۱)

برابر نبودن مرگ و زندگی مجرمان با صالحان

-" أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السيِّئَاتِ أَن نجْعَلَهُمْ كالَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ سوَاءً محْيَاهُمْ وَ مَمَاتهُمْ ساءَ مَا يحْكُمُونَ،

-آیا کسانی که گناه مرتکب می شوند پنداشته اند که ما با آنان همان گونه رفتار می کنیم که با اشخاص با ایمان و دارای اعمال صالح می کنیم و خیال کرده اند زندگی و مرگشان با آن افراد یکسان است و چه بد پنداری است که کرده اند! "

اشخاصی که دارای ایمان و عمل صالح هستند، در زمان حیات طریقه زندگیشان را با بصیرت سلوك می کنند، و در راه زندگی دارای هدایت و رحمتی از ناحیه پروردگار خویشند. ولی آدم بدکار دستش از این بصیرت و هدایت و رحمت تهی است. این دو طایفه در مرگ هم مساوی نیستند، برای این که مرگ همان طور که برهانهای روشن شهادت می دهد، انعدام و بطلان نفس انسانیت نیست، بلکه مردن عبارت است از برگشتن به سوی خدای سبحان، و انتقال از سرای دنیا به سرائی دیگر، از سرائی ناپایدار به سرائی پایدار و جاودان، سرائی که مؤمن صالح در آن قرین سعادت و نعمت، و دیگران در شقاوت و عذاب زندگی می کنند.

(۲)

مرگ، قبر، نشر، و طبع کفرانگر انسان

-" ثمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبرَهُ،

-ثمَّ إِذَا شاءَ أَنشرَهُ،

-َكلا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَه،

-آنگاه دچار مرگ و سپس داخل قبرش ساخت،

-و سپس هر وقت بخواهد دوباره زنده اش می کند،

-نه هر گز بلکه کفر و عصیان ورزید.“

انسـان مخلـوقی است که از اولین لحظه وجودش تـا به آخر تحت تـدبیر خـدای تعـالی است، اوست که وی را خلق می کنـد و تقـدیر می نمایـد، و راه را برایش هموار می سازد، می میرانـد و در قبر می کنـد، و مجـددا از قبر بیرونش می آورد، همه اینها نعمت هایی است از خدای تعالی، حال که جریان بدین قرار است پس انسان چه باید بکند

۱- مستند: آیه ۱۵۹ سوره بقره - المیزان ج : ۱ ص : ۵۸۸

۲- مستند: آیه ۲۱ سوره جاثیه - المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۶۰

و چه کرد، آیا در برابر مقام ربوبیت خاضع گردید یا نه؟ و آیا شکر نعمت را بجای آورد یا نه؟ نه، انسان چنین نکرد، " لما یقض ما امره،" هرگز آنچه را خدای تعالی دستور داد به انجام نرساند بلکه کفران و نافرمانی کرد.

مذمت و ملامتی که در آیه آمده متوجه انسان طبیعی است یعنی می خواهد بفرماید طبع انسان چنین است که اگر به خودش واگذار شود در کفر افراط می کند، و این همان مطلبی است که آیه زیر افاده اش می کند:" ان الانسان لظلوم کفار،" که قهرا با انسانهایی منطبق می شود که فعلا مبتلا به کفر و افراط در آن هستند، و با حق دشمنی می ورزند.

(۱)

انقراض انسانها به وسیله عذاب دنیوی

-" وَ أَنذِرِ النَّاس یَوْمَ یَأْتِیهِمُ الْعَذَاب فَیَقُولُ الَّذِینَ ظلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ نجِب دَعْوَتَک وَ نَتَّبع الرُّسلَ أَ وَ لَمْ تَکونُوا أَقْسمْتُم مِّن قَبْلُ مَا لَکم مِّن زَوَال؟

-و مردم را بترسان از روزی که عذاب موعود به سراغشان می آید کسانی که ستم کرده اند گویند: پروردگارا ما را تا مدتی مهلت ده تا دعوت تو را اجابت کنیم و پیرو پیغمبران شویم! مگر شما نبودید که پیش از این قسم خوردید که زوال ندارید؟"

" و انذر الناس یوم یاتیهم العذاب ...،" انذار در این آیه، انذار به عذاب استیصال دنیوی است، که هر چند از امت ستمکار بر نمی گردد و نسل ستمکاران را قطع می کند، ولی از یک فرد قابل برگشت است.

مؤمنین هیچوقت به چنین عذابی که به کلی منقرضشان کند مبتلا نمی گردند، و این عذاب مخصوص امتها است که بخاطر ظلمشان بدان دچار می گردند، نه تمام افراد امت، و لذا می بینیم خدای تعالی می فرماید:" ثم ننجی رسلنا و الذین آمنوا کذلک حقا علینا ننج المؤمنین."

خدای تعالی در امتهای گذشته و حتی در امت محمدی این قضاء را رانده که در صورت ارتکاب کفر و ستم دچار انقراضشان می کند، و این مطلب را بارها در کلام مجیدش تکرار فرموده است.

و روزی که چنین عذابهایی بیاید روزیست که زمین را از آلودگی و پلیدی شرک و ظلم پاک می کند، و دیگر به غیر از خدا کسی در روی زمین عبادت نمی شود، زیرا دعوت، دعوت عمومی است، و مقصود از امت هم تمامی ساکنین عالمند.

و وقتی به وسیله عذاب انقراض، شرک ریشه کن شود دیگر جز مؤمنین کسی باقی نمی ماند، آنوقت است که دین هر چه باشد خالص برای خدا می شود، همچنانکه فرموده:" و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الأرض یرثها عبادی الصالحون."

(۲)

۱- مستند: آیه ۲۱ تا ۲۳ سوره عبس - المیزان ج ۲۰ ص ۳۳۹

۲- مستند: آیه ۴۳ تا۴۶ سوره ابراهیم - المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۲۰

-" وَ حَرَمٌ عَلی قَرْیَهٍ أَهْلَکْنَهَا أَنَّهُمْ لا یَرْجِعُونَ،

-بر هر دهکده که هلاکشان کردیم مقرر کردیم که دیگر باز نگردند!"

خدای تعالی در این آیه به جای فرد، مجتمع را مورد سخن قرار داده، و فرموده: " و حرام علی قریه اهلکناها،" و این بدان جهت است که فساد فرد به طبع به فساد جامعه سرایت می کند و به طغیان جامعه منتهی می شود، و آنگاه دیگر عذاب بر آنان حتمی می شود و همه هلاک می گردند، همچنانکه در سوره اسری فرموده:" و ان من قریه الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمه او معذبوها عذابا شدیدا."

و معنای آیه این است که: آن قریه ای که عمل صالح توأم با ایمان انجام نداد و امرشان منجر به هلاکت شد، دیگر محال است که دوباره زنده شود و مافات را تدارک نموده سعی خود را مشکور، و اعمال خود را مکتوب، و مقبول کند.

(۱)

دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته

-" وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیَا بَیْنَهُمْ وَ لَوْ لا کلِمَهٌ سبَقَت مِن رَّبِّک إِلی أَجَلٍ مُّسمًّی لَّقُضیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِینَ أُورِثُوا الْکِتَب مِن بَعْدِهِمْ لَفِی شکٍ مِّنْهُ مُرِیب،

-در دین تفرقه نکردند مگر بعد از آنکه به حقانیت دین یقین داشتند، و حسدی که به یکدیگر می ورزیدند وادارشان کرد تفرقه کنند، و اگر حکم ازلی خدا بر این قرار نگرفته بود که تا مدتی معین زنده بمانند، کارشان را یکسره می کردیم، چون اینان که با علم به حقانیت، آن را انکار کردند باعث شدند نسلهای بعدی درباره آن در شکی عمیق قرار گیرند!"

هلاکت و قضاهایی که در باره اقوام گذشته در قرآن کریم آمده، راجع به هلاکت آنان در زمان پیامبرشان بوده، فلان قوم وقتی دعوت پیغمبر خود را نپذیرفتند، در عصر همان پیامبر مبتلا به عذاب می شده و هلاک می گردیده، مانند قوم نوح، هود، و صالح که همه در زمان پیامبرشان هلاک شدند، ولی آیه مورد بحث راجع به اختلافی است که امت ها بعد از درگذشت پیغمبرشان در دین خود راه انداخته اند و این از سیاق کاملا روشن است.

مراد از کلمه ای که در سابق گذشت یکی از فرمانهایی است که خدا در آغاز خلقت بشر صادر کرد، نظیر اینکه همان روزها فرمود:" و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین. " اگر نبود این مساله که خدا از سابق این قضا را رانده بود که بنی آدم هر یک چقدر در زمین بمانند و تا چه مدت و به چه مقدار از زندگی در زمین بهره مند شوند هر آینه بین آنان حکم می کرد، یعنی به دنبال اختلافی که در دین خدا کرده و از راه او منحرف شدند، حکم می نمود و همه را به مقتضای این جرم بزرگ هلاک می فرمود .

(۲)

هلاک شدگان به دنیا باز نخواهند گشت!

۱- مستند: آیه ۹۵ سوره انبیاء - المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۵۸

۲- مستند: آیه ۱۴ سوره شوری - المیزان ج : ۱۸ ص : ۴۲

-" وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِن بَعْدِهِ مِن جُندٍ مِّنَ السمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنزِلِينَ،

-إِن كَانَت إِلا صيْحَةً وَحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَمِدُونَ،

-و ما برای هلاک ساختن مردم او لشکری از آسمان نفرستادیم و نباید هم می فرستادیم،

-چون از بین بردن آنها به بیش از یک صیحه نیاز نداشت آری یک صیحه برخاست و همه آنها درجای خود خشکیدند."

(. . . از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمد و گفت هان ای مردم فرستادگان خدا را پیروی کنید . . . مردم او را کشتند،) ما بعد از قتل او، دیگر هیچ لشکری از آسمان بر قوم او نازل نکردیم، و نازل کننده هم نبودیم. کار هلاکت آن قوم در نظر خدای تعالی بسیار ناچیز و غیر قابل اعتنا بود، و خدا انتقام آن مرد را از آن قوم گرفت و هلاکشان کرد، و هلاک کردن آنها برای خدا آسان بود و احتیاج نداشت از آسمان لشکری از ملائکه بفرستد تا با آنها بجنگند و هلاکشان کنند، و به همین جهت در هلاکت آنان و هلاکت هیچ یک از امت های گذشته این کار را نکرد، بلکه با یک صیحه آسمانی هلاکشان ساخت:

-" ان کانت الا صیحه واحده فاذا هم خامدون! "

« ا لم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون انهم الیهم لا- یرجعون- آیا از بسیاری هلاک شدگان عبرت نمی گیرند که در قرون گذشته به امر خدا هلاک شدند؟ و به اخذ الهی ماخوذ گشتند، و دیگر به عیش و نوش در دنیا بازنخواهند گشت؟ »

(۱)

مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی(ع)

-" إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعِيسى إِنى مُتَوَفِّيك وَ رَافِعُك إِلىَّ وَ مُطهِّرُك مِنَ الَّذِينَ كفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوك فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى يَوْمِ الْقِيَمَهِ ثُمَّ إِلىَّ مَرْجِعُكمْ فَأَحْكمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ،

-و به یاد آر آن زمان را که خدای تعالی گفت: ای عیسی من تو را خواهم گرفت و به سوی خود بالا- خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند پاک خواهم کرد و پیروانت را بر کسانی که کافر شدند برتری تا قیامت می دهم آنگاه برگشتتان به سوی من است، و من بین شما در آنچه اختلاف می کنید حکم خواهم کرد."

" توّفی" به معنای گرفتن چیزی بطور تام و کامل است، و به همین جهت در موت استعمال می شود، چون خدای تعالی در هنگام مرگ آدمی، جان او را از بدنش می گیرد.

و دقت در دو آیه اخیر این نکته را نتیجه می دهد که کلمه توفی در قرآن به معنای مرگ نیامده، بلکه اگر در مورد مرگ استعمال شده تنها به عنایت گرفتن و حفظ

۱- مستند: آیه ۲۸ و ۲۹ سوره یس - المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۱۷

کردن بوده، به عبارتی دیگر کلمه توفی را در آن لحظه ای که خـدای تعالی جان را می گیرد، اسـتعمال کرده تا بفهمانـد جان انسانها با مردن باطل و فانی نمی شود و اینها که گمان کرده انـد مردن، نابود شـدن است جاهل به حقیقت امرنـد، بلکه خـدای تعـالی جانهـا را می گیرد و حفـظ می کنـد تـا در روز بـاز گشت خلا-یق به سوی خودش دو بـاره به بـدنها بر گردانـد و امـا در مواردی که این عنـایت منظور نیست و تنها سـخن از مردن است، قرآن در آن جا لفظ موت را می آورد نه لفظ توفی را، کلمه توفی از این جهت صراحتی در مردن ندارد.

علاوه بر اینکه قرآن کریم آنجا که ادعای یهود مبنی بر اینکه عیسـی را کشتند را رد می کند نیز مؤید این گفتار ما است چون در آنجا می فرماید:

-" و قولهم انا قتلنا المسـیح عیسـی ابن مریم رسول الله ، و ما قتلوه و ما صـلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه، یقینا ، بل رفعه الله الیه، و کان الله عزیزا حکیما، و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیمه یکون علیهم شهیدا،"

چون یهود ادعا می کرد که مسـیح عیسـی بن مریم علیهماالسـلام را کشتند و همچنین نصارا نیز بطوری که از انجیل ها استفاده می شود اینطور معتقدند که یهودیان آن جناب را دار زدند و کشـتند، ولی چیزی که هست اینکه: بعد از کشـته شدنش خدای تعالی او را از قبرش بیرون آورد و به آسـمان برد و حال آنکه آیاتی که ملاحظه کردیـد داسـتان کشـتن و به دار آویختن را به کلی تکذیب می کند .

و آنچه از ظاهر آیه:" و ان من اهل الکتاب ...." بدست می آید این است که: عیسـی علیه السـلام نزد خدا زنده است و نخواهد مرد تا آنکه همه اهل کتاب به وی ایمان بیاورند.

-" و رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا ."

و از آنجائی که در آیه شـریفه کلمه رافعک مقید به قید الی شده معلوم می شود که منظور از این رفع، رفع معنوی است نه رفع صوری و جسـمی، چون خـدای تعـالی در مکانی بلنـد قرار نگرفته تا عیسـی علیه السـلام را به طرف خود بالا ببرد، او مکانی از سنخ مکانهای جسـمانی که اجسام و جسـمانیات در آن قرار می گیرند ندارد، به همین جهت دوری و نزدیکی نسبت به خدای تعـالی هم دوری و نزدیکی مکانی نیست، پس تعبیر مـذکور نظیر تعبیری است که در آخر همین آیه آورده و فرموده:" ثم الی مرجعکم ...."

مخصوصا اگر منظور از توفی قبض روح باشد که خیلی روشن خواهد بود که منظور از رفع، رفع معنوی است یعنی ترفیع درجه و تقرب به خدای سبحان، نظیر تعبیری که قرآن کریم در باره شـهدا یعنی کشته شدگان در راه او آورده و فرموده:" احیاء عند ربهم یرزقون،" که منظور از کلمه (عند) ظرف مکانی نیست، بلکه تقرب معنوی است .

(۱)

مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود و خبر به عیان

۱- مستند: آیه ۵۵ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۳۲۴

-" وَ اعْبُدْ رَبَّک حَتی یَأْتِیَک الْیَقِین،

-پروردگار خویش را عبادت کن تا برایت یقین (مرگ) فرا رسد!"

خدای سبحان به پیامبر گرامی خود سفارش می فرماید که او را تسبیح و حمد گوید و سجده و عبادت کند و این مراسم را ادامه دهد.

در آیات سابق سفارش به صفح و صبر کرده بود، و این امر به صبر، از آیه:" و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین - پروردگارت را عبادت کن تا برایت یقین حاصل شود،" نیز استفاده می شود، زیرا ظاهر آن این است که امر به صبر در عبودیت تا مدتی معین است که پس از آمدن یقین تمام می شود.

جمله مذکور به قرینه قید" حتی یاتیک الیقین،" دستور سلوک در منهج تسلیم و اطاعت و قیام به لوازم عبودیت خواهد بود.

بنا بر این احتمال، مراد از آمدن یقین، رسیدن اجل مرگ است که با فرا رسیدنش غیب، مبدل به شهادت و خبر مبدل به عیان می شود.

مؤید این احتمال هم تفریع " فاصفح الصفح الجمیل،" بر جمله قبلیش، یعنی" و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و ان الساعه لآتیه،" است، زیرا در حقیقت از این جهت امر به عفو و صبر در برابر گفته های آنان فرموده که برای ایشان روزی است که در آن روز از ایشان انتقام می گیرد، و اعمال ناروایشان را کیفر می دهد.

و خلاصه معنای آیه این می شود که: تو بر عبودیت خود ادامه بده و همچنان بر اطاعتت و اجتنابت از معصیت صبر کن، و نیز همچنان بر آنچه که ایشان می گویند تحمل کن تا مرگت فرا رسد و به عالم یقین منتقل شوی، آن وقت مشاهده کنی که خدا با آنان چه معامله ای می کند.

و از اینکه فرا رسیدن مرگ را به عبارت" تا یقین برایت بیاید،" تعبیر کرده نیز اشعار بر این معنا هست، برای اینکه در این جمله عنایت بر این است که مرگ در دنبال تو و طالب تو است، و به زودی به تو می رسد، پس باید همچنان پروردگارت را عبادت بکنی تا او به تو برسد، و این یقین همان عالم آخرت است که عالم یقین عمومی ماوراء حجاب است، نه اینکه مراد از یقین آن یقینی باشد که با تفکر، و یا ریاضت و عبادت به دست می آید .

توجه: این را گفتیم تا معلوم شود اینکه بعضی پنداشته اند که: آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه عبادت تا وقتی لازم است که یقین نیامده باشد، و همینکه انسان

یقین پیدا کرد دیگر نماز و روزه واجب نیست، پندار و رأی فاسدی است، برای اینکه اگر مقصود از یقین، آن یقین معمولی باشد که گفتیم از راه تفکر یا عبادت، در نفس پدید می آید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم در هر حال آن یقین را داشته، و آیه شریفه که خطابش به شخص رسول اکرم است می فرماید: - عبادت کن تا یقین برایت بیاید! چطور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم یقین نداشته با اینکه آیات بسیاری از کتاب خدا او را از موقنین و همواره بر بصیرت و بر بینه ای از پروردگارش، و معصوم و مهتدی به هدایت الهی و امثال این اوصاف دانسته است.

(۱)

تعریف اجل مسمّی و غیر مسمّی در آیات قرآن

اجل مبهم و اجل مسمی

۱- مستند: آیه ۹۹ سوره حجر - المیزان ج : ۱۲ ص : ۲۸۸

- " هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن طِینٍ ثُمَّ قَضی أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُّسمًّی عِندَهُ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْترُون،

- او کسی است که شما را از گل آفرید آنگاه اجلی مقرر فرمود و اجل معین پیش اوست، و باز هم شما شک می کنید."

در این جمله کوتاه به خلقت عالم صغیر و کوچک انسانی اشاره کرده و این نکته مهم را خاطر نشان می سازد که آن کسی که انسان را آفریده و امورش را تدبیر نموده، و برای بقای ظاهری و دنیویش مدتی مقرر فرموده، همانا خدای سبحان است، و در نتیجه انسان وجودش محدود است از یک طرف به گل که ابتدای خلقت نوع او از آن است، اگر چه بقای نسلش به وسیله ازدواج و تناسل بوده باشد. و از طرفی دیگر به اجل مقرری که با رسیدن مرگ تمام می شود.

نکته دیگری که در آیه مورد بحث می باشد این است که اجل را نکره آورد تا ابهام را برساند یعنی دلالت کند بر اینکه این اجل برای بشر مجهول و نامعلوم است، و بشر از راه معارف و علوم متداول راهی به سوی تعیین آن ندارد.

" و اجل مسمی عنده،" تسمیه اجل بمعنی تعیین آن است. ظاهر کلام خدای تعالی در آیه مورد بحث این است که منظور از اجل و اجل مسمی آخر مدت زندگی است نه تمامی آن، همچنانکه از جمله: " فان اجل الله لات،" به خوبی استفاده می شود .

اجل دو گونه است:

یکی اجل مبهم، و یکی اجل مسمی یعنی معین در نزد خدای تعالی، و این همان اجل محتومی است که تغییر نمی پذیرد. و به همین جهت آن را مقید کرده به " عنده- نزد خدا " و معلوم است چیزی که نزد خدا است دستخوش تغییر نمی شود، و این همان اجل محتومی است که تغییر و تبدیل برنمی دارد. خدای متعال می فرماید:

-" اذا جاء اجلهم فلا یستاخرون ساعه و لا یستقدمون!"

ممکن است اجـل غیر مسـمی به خاطر تحقق نیافتن شـرطی که اجل معلق بر آن شـرط شـده، تخلف کنـد و در موعـد مقرر فرا نرسـد، و لیکن اجل حتمی و مطلق راهی برای عدم تحقق آن نیست، و به هیچ وجه نمی توان از رسـیدن و تحقق آن جلوگیری نمود.

و اگر آیات سابق به ضـمیمه آیه شریفه " لکل اجل کتاب، یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب،" مورد دقت قرار گیرند بدست می آید که اجل مسـمی همان اجل محتومی است که در ام الکتاب ثبت شده، و اجل غیر مسـمی آن اجلی است که در لوح محو و اثبات نوشته شده است.

ام الکتاب قابل انطباق است بر حوادثی که در خارج ثابت است، یعنی حوادثی که مسـتندند به اسـباب عامی که تخلف از تاثیر نـدارد، و لوح محو و اثبـات قابـل انطبـاق بر همان حوادث است، لیکن نه از جهت اسـتناد به اسـباب عامه بلکه از نظر اسـتناد به اسـباب ناقصـی که در خیلی از موارد از آنهـا به مقتضـی تعبیر می کنیم، که ممکن است برخورد بـا موانعی بکنـد و از تاثیر باز بماند و ممکن است باز نماند .

مثالی که با در نظر گرفتن آن، این دو قسم سـبب یعنی سـبب تام و سـبب ناقص روشن می شود نور خورشـید است، زیرا ما در شب اطمینان داریم که بعـد از گذشـتن چنـد ساعت آفتاب طلوع خواهد کرد و روی زمین را روشن خواهد نمود، لیکن ممکن است مقـارن طلوع آفتـاب کره مـاه و یـا ابر و یـا چیز دیگری بیـن آن و کره زمیـن حائـل شـده و از روشـن شـدن روی زمین جلوگیری کنـد، همچنانکه ممکن هم هست که چنین مانعی پیش نیایـد که در این صورت قطعا روی زمین روشن خواهد بود. پس طلـوع آفتـاب به تنهـائی نسـبت به روشن کردن زمین سـبب نـاقص و به منزله لوح محو و اثبـات در بحث مـا است و همین طلـوع به ضـمیمه نبود مـانعی از موانع، نسـبت به روشن کردن زمین علت تـامه و به منزله ام الکتـاب و لوح محفوظ در بحث ما است.

همچنین است اجل آدمی، زیرا ترکیب خاصـی که ساختمان بـدن آدمی را تشـکیل می دهد با همه اقتضاءات محدودی که در ارکان آن هست اقتضا می کنـد که این ساختمان عمر طبیعی خود را که چه بسا به صـد و یا صـد و بیست سال تحدیدش کرده اند، بکند. این است آن اجلی که می توان گفت در لوح محو و اثبات ثبت شده، لیکن این نیز هست که تمامی اجزای هستی با این ساختمـان ارتبـاط و در آن تاثیر دارنـد، و چه بسا اسـباب و موانعی که در این اجزای کون از حیطه شـمارش بیرون است با یکدیگر برخورد نموده و همین اصطکاک و برخورد باعث شود که اجل انسان قبل از رسیدن به

حد طبیعی خود، منقضی گردد، و این همان مرگ ناگهانی است .

با این بیان تصور و فرض اینکه نظام کون محتاج به هر دو قسم اجل، یعنی مسمی و غیر مسمی باشد آسان می شود.

و نیز روشن می شود که منافاتی بین ابهام در اجل غیر مسمی و تعیین آن در مسمی نیست، چه بسا این دو اجل در موردی در یک زمان توافق کنند و چه بسا نکنند، و البته در صورت تخالف آن، اجل مسمی تحقق می پذیرد نه غیر مسمی .

این همان معنائی است که گفتیم، دقت در آیه:" ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده،" آنرا افاده می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: اجل مسمی، اجلی است که در شب قدر برای ملک الموت تعین شده، و آن همان اجلی است که در باره اش فرمود:" فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعه و لا یستقدمون،" و اجل در این آیه همان اجلی است که در شب قدر به ملک الموت ابلاغ شده است.

و اما آن دیگری اجلی است که مشیت خدا در آن کارگر و مؤثر است یعنی اگر بخواهد مدتش را جلوتر و اگر بخواهد عقب تر می اندازد.

(۱)

اجل مسمی

-" وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاس بِظلْمِهِم مَّا تَرَک عَلَيهَا مِن دَابَّةٍ وَ لَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لا يَستَئْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَستَقْدِمُون،

-اگر خدا این مردم را به ستمشان مؤاخذه می کرد روی زمین جنبنده ای نمی گذاشت ولی تا مدتی معین مهلتشان می دهد و چون مدتشان سر آید نه ساعتی دیرتر روند و نه جلوتر ."

خدای تعالی می فرماید در مؤاخذه ایشان عجله نمی شود، و لیکن عقب انداخته می شود تا اجل مسمی و مدت معین!

اجل مسمی نسبت به فرد فرد انسان همان مرگ اوست، و نسبت به امتها انقراض ایشان، و نسبت به عموم بشر همان نفخ صور و آمدن قیامت است.

این سه معنی در قرآن کریم برای اجل مسمی آمده، یکجا فرموده:" و منکم من یتوفی من قبل و لتبلغوا اجلا مسمی،" و یکجا فرموده:" و لکل امه اجل فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعه و لا یستقدمون،" و در جای دیگر فرموده:" و لو لا کلمه سبقت من ربک الی اجل مسمی لقضی بینهم ."

(۲)

اجل مسمی، آخرین مهلت، و آخرین مرحله

۱- آیه ۲ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۷

۲- آیه۶۱ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۴۰۸

-" هُوَ الَّذِی خَلَقَکم مِّن تُرَابٍ ثمَّ مِن نُّطفَهٍ ثمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثمَّ یخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثمَّ لِتَبْلُغُوا أَشدَّکمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شیُوخاً وَ مِنکُم مَّن یُتَوَفی مِن قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُّسمًّی وَ لَعَلَّکمْ تَعْقِلُون،

-خدا همو است که شما را از خاک و سپس از نطفه و آنگاه از علقه بیافرید و آنگاه به صورت طفل شما را بیرون می کند تا به حد بلوغ برسید و بعد از آن پیر و سالخورده گردید، ولی بعضی از شما قبل از رسیدن به پیری می میرید و نیز بیرون می کند تا به اجل معین خود برسید و شاید تعقل کنید."

" و لتبلغوا أجلا مسمی - و تا برسید به اجلی که معین شده،" و این آخرین مهلتی است که به آدمی می دهند و آن اجل حتمی است که به هیچ وجه قابل تغییر نیست، و این اجل معین غایتی است که شامل تمام مردم می شود، حال هر کسی هر چه عمر کرده باشد. در جای دیگر از چنین اجلی خبر داده، می فرماید: " و اجل مسمی عنده،"

"و لعلکم تعقلون - تا شاید شما حق را با نیروی تعقل- که غریزه شما است - درک کنید." و این غایت خلقت انسان از نظر حیات معنوی او است، همچنان که رسیدن به اجل مسمی، غایت و نهایت زندگی دنیایی و صوری او است.

(۱)

ارتباط اجل غیر مسمی با ایمان و تقوی و اطاعت

-" ... اَن اعبُدُوا اللهَ وَاتَّقُوهُ وَ اَطیعوُنِ، یَغْفِرْ لَکم مِّن ذُنُوبِکمْ وَ یُؤَخِّرْکُمْ إِلی أَجَلٍ مُّسمًّی إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لا یُؤَخَّرُ لَوْ کُنتُمْ تَعْلَمُونَ،

-... که عبادت خدا کنید و از او تقوی داشته باشید و مرا اطاعت کنید، تا گناهانی از شما را بیامرزد و تا اجلی که برایتان مقدر کرده مهلت دهد، که اگر چنین نکنید قبل از رسیدن به اجل حتمی دچار اجل دیگر می شوید آری اگر بنای فهمیدن داشته باشید می دانید که اجل خدایی وقتی برسد تاخیر نمی پذیرد."

می فرماید: اگر دارای عبادت و تقوا و اطاعت شوید خدای تعالی اجل غیر مسمای شما را تا اجل مسمی تاخیر می اندازد، برای اینکه اگر چنین نکنید و اجل شما برسد، دیگر تاخیر انداخته نمی شود، چون اجل خدا وقتی می رسد دیگر تاخیر انداخته نمی شود، در نتیجه در این کلام علاوه بر اینکه وعده به تاخیر اجل مسمی در صورت ایمان داده شده، تهدیدی هم شده به اینکه اگر ایمان نیاورند عذابی عاجل به سر وقتشان خواهد آمد .

در این آیه تاخیر مرگ تا اجلی معین را نتیجه عبادت خدا و تقوی و اطاعت رسول دانسته، و این خود دلیل بر این است که دو اجل در کار بوده، یکی اجل مسمی، یعنی معین، که از آن دیگری دورتر و طولانی تر است، و دیگری اجلی که معین نشده و

۱- آیه ۶۷ و ۶۸ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۲۶

کوتاهتر از اولی است.

بنا بر این، خدای تعالی در این آیه کفار را وعده داده که اگر صاحب ایمان و تقوا و اطاعت شوند، اجل کوتاهترشان را تا اجل مسمی تاخیر می اندازد، و جمله " ان أجل الله ... ،" این تاخیر انداختن را تعلیل می کند، در نتیجه منظور از اجل الله که وقتی برسد دیگر عقب انداخته نمی شود، مطلق اجل حتمی است، حال چه اجل مسمی باشد، و چه غیر مسمی.

خلاصه هر دو قسم اجل را شامل می شود، پس هیچ عاملی نمی تواند قضای خدا را رد کند و حکم او را عقب اندازد.

و جمله" لو کنتم تعلمون،" مربوط به اول کلام است، و معنایش این است که: اگر علم می داشتید به اینکه خدا دو اجل دارد، و اجل او وقتی فرا برسد تاخیر انداخته نمی شود، آن وقت دعوت مرا اجابت می کردید، یعنی خدا را می پرستیدید و از او پروا می داشتید و مرا اطاعت می کردید.

(۱)

قدرت کشش اجل ها

-" ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی...!"

این آیه اشیا را مرتبط و بسته به غایات آن، که همان اجلهای آنها است، می داند، و معلوم است که دو چیز وقتی به هم مرتبط باشند و یکی از دیگری قوی تر باشد، آن قوی طرف ضعیف را به سوی خود می کشد، و چون اجلها اموری ثابت و لایتغیرند، پس هر موجودی را از جلو به سوی خود می کشند چون گفتیم ثابت هستند و در نتیجه قوی ترند .

اجلها که آخرین مرحله و نقطه نهائی وجود هر چیز است، موجود را از جلو به سوی خود می کشند. مقدرات نیز اشیا را به پیش می رانند. این معنائی است که از آیه فوق به خوبی استفاده می شود.

اشیا را که همه در احاطه قوای الهیه قرار دارند، قوه ای از پشت سر به سوی نقطه نهائی شان هل می دهد، و قوه ای هم از جلو آنها را به همان نقطه جذب می کند، و قوه ای همراه آن است که تربیتش می کند، اینها سه قوه اصلی است که قرآن کریم آنها را اثبات می کند، غیر آن قوائی که حافظ و رقیب و قرین موجودات است نظیر ملائکه و شیاطین و غیر آنها .

(۲)

استدراج و املاء - هلاکت از راه افزایش نعمت و تأخیر اجل

۱- آیه ۴ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۴۳

۲- سوره روم آیه ۷ المیزان ج : ۴ ص : ۵۰

-" فَذَرْنی وَ مَن يُكَذِّب بهَذَا الحَدِيث، سَنَستَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْث لا يَعْلَمُونَ،

-وَ أُمْلی لهُمْ إِنَّ كَيْدِی مَتِينٌ،

-پس کیفر کسانی که به این قرآن تکـذیب می کننـد به خود من واگـذار، ما به زودی از راهی که خودشان نفهمند تدریجا به سوی عذاب پیش می بریم،

-و من به ایشان مهلت می دهم که کید من سخت ماهرانه است!"

" سنسـتدرجهم من حیث لا یعلمون،" این کیفیت أخـذ خـدا و عـذاب کردنشان را بیان می کند، عذاب کردنی که اجمالش از آیه فـذرنی ... اسـتفاده می شـد، و کلمه اسـتدراج به این معناست که درجه کسـی را به تدریـج و خرده خرده پایین بیاورند، تا جایی که شـقاوت و بـدبختیش به نهایت برسـد و در ورطه هلاکت بیفتـد، خدای تعالی وقتی بخواهد با کسـی چنین معامله ای بکند، نعمت پشت سـر نعمت به او می دهد، هر نعمتی که می دهد به همان مقدار سـرگرم و از سـعادت خود غافل می شود، و در شکر آن کوتاهی نموده، کم کم خدای صاحب نعمت را فراموش می کند، و از یاد می برد .

پس استدراج، دادن نعمت دنبال نعمت است به متنعم تا درجه به درجه پایین آید، و به ورطه هلاکت نزدیک شود.

قیـد "مـن حیث لاـ یعلمـون،" برای این است که این هلاـکت از راه نعمت فراهم می شـود، که کفـار آن را خیر و سـعادت می پندارند، نه شر و شقاوت.

" و املی لهم ان کیـدی مـتین،" کلمه املاـء به معنـای مهلت دادن است، و کلمه کیـد به معنـای نوعی حیله گری است، و کلمه متین به معنای قوی و محکم است. می فرماید:

من به کفار مهلت می دهم تا در نعمت ما با گناه بغلتند، و هر جور دلشان خواست گناه کنند، که کید من قوی است!

و اگر در این آیه سیاق را از ما که عظمت را می رساند و می فهماند به هر نعمت ملکی موکل است به من برگردانیده، در آیه قبلی می فرمود: ما چنین و چنان می کنیم، و در این آیه می فرماید: من چنین و چنان می کنم، برای این است که املاء و مهلت دادن همان تاخیر أجل است، و در قرآن کریم هر جا سخن از اجل به میان آمده، به غیر خدای سبحان نسبتش نداده است.

(۱)

مرگ انسان، فقط با اذن خدا و اجل او

-" وَ مَا كانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوت إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَباً مُّؤَجَّلاً ...،

- هیچ کس جز به فرمان خدا نخواهد مرد، که اجل هر کس در لوح قضای الهی به

۱- آیه ۴۴ و۴۵ سوره قلم المیزان ج ۱۹ ص ۶۴۵

وقت معین ثبت است...! "

این آیه تعریضی است به کسانی که در باره کشته شدگان در راه خدا می گفتند: اگر به جنگ نرفته بودند نمی مردند.

و هم چنین تعریض به کسانی است که گفته بودند: اگر اختیار رهبری جنگ به دست ما بود این افراد کشته نمی شدند.

البته، صاحب این سخنان مؤمنین بودند، نه منافقین، ولی مفهوم این سخنان از مؤمنین، با کمال ایمان نمی سازد چرا که لازمه چنین سخنی این است که: مرگ و میر و سنت محکمی که از قضای ثابت و استوار سرچشمه گرفته است به اذن خدا نباشد.

و این خود نیز لازمه فاسد دیگری دارد و آن این است که ملك الهی و تدبیر ربانی باطل باشد، و حال آنکه چنین نیست، پس اصل کلام باطل است.

(۱)

مرحله قبض روح انسان

جان ستانی ملک الموت و رجوع انسانها به خدا

۱- آیه ۱۴۵ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۶۱

-" قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،

-بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته اند جانتان را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد."

کلمه " توفی" به معنای این است که چیزی را به طور کامل دریافت کنی، مانند توفی حق، و توفی قرض از بدهکار، که معنایش تا دینار آخر حق و طلب را گرفتن است.

اگر در این آیه قبض روح و توفی را به ملك الموت و در آیه" الله یتوفی الأنفس حین موتها،" به خدا نسبت داده، و در آیه " حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا،" به فرستادگان، و در آیه" الذی تتوفیهم الملائکه ظالمی انفسهم،" به ملائکه نسبت داده، به خاطر اختلاف مراتب اسباب است، سبب نزدیکتر به میت ملائکه هستند، که از طرف ملك الموت فرستاده می شوند، و سبب دورتر از آنان خود ملك الموت است، که مافوق آنان است، و امر خدای تعالی را نخست او اجراء می کند، و به ایشان دستور می دهد، خدای تعالی هم مافوق همه آنان و محیط بر آنان، سبب اعلای میراندن و مسبب الاسباب است.

" ثم الی ربکم ترجعون." - این رجوع همان لقای خداست، و موطن و جای آن روز قیامت است، که باید بعد از توفی و مردن انجام شود، و برای فهماندن این بعدیت تعبیر به ثم کرد، که تراخی و بعدیت را می رساند.

خدای تعالی به رسول گرامی خود دستور داده که بگو: حقیقت مرگ بطلان و نابود شدن انسان نیست، و شما انسانها در زمین گم نمی شوید، بلکه ملك الموت شما را بدون اینکه چیزی از شما کم شود، بطور کامل می گیرد، و ارواح شما را از بدنهایتان بیرون می کشد، به این معنا که علاقه شما را از بدنهایتان قطع می کند.

و چون تمام حقیقت شما ارواح شماست، پس شما یعنی همان کسی که کلمه

شما خطاب به اوست، و یک عمر می گفتید من و شما، بعد از مردن هم محفوظ و زنده اید، و چیزی از شما گم نمی شود، آنچه گم می شود و از حالی به حالی تغییر می یابد، و از اول خلقتش دائما در تحول و دستخوش تغییر بود، بدنهای شما بود نه شما، و شما بعد از مردن بدنها محفوظ می مانید، تا به سوی پروردگارتان مبعوث گشته و دوباره به بدنهایتان برگردید .

(۱)

ملک الموت در روایات اسلامی

در کتاب فقیه آمده که شخصی از امام صادق علیه السلام از کلام خدای عز و جل پرسید، که می فرماید:" الله یتوفی الانفس حین موتها،" و در جای دیگر می فرماید:" قل یتوفیکم ملک الموت الذی و کل بکم،" و در جای دیگر می فرماید:" الذین تتوفیهم الملائکه طیبین،" و نیز جای دیگر می فرماید:" الذین تتوفیهم الملائکه ظالمی انفسهم،" و جای دیگر می فرماید:" توفته رسلنا،" و نیز می فرماید:" و لو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکه،" با اینکه در یک ساعت در دنیا هزاران نفر که عددشان را جز خدا کسی نمی داند می میرند، این چگونه ممکن است که ملائکه، و یا ملک الموت در آن واحد به قبض روح همه اینها برسد؟

امام علیه السلام در جواب فرمود: خدای تبارک و تعالی برای ملک الموت کارکنان و یاورانی از ملائکه قرار داده، که او نسبت به آن اعوان به منزله فرمانده است، و هر یک را به ماموریتی می فرستد، پس هم ملائکه قبض روح می کنند و هم خود ملک الموت، آنگاه خدا آن ارواح را از ملک الموت می گیرد.

و در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم، و ابو الشیخ، از ابی جعفر محمد بن علی روایت کرده اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم به مردی از انصار وارد شد تا او را عیادت کند، دید که ملک الموت بالای سر وی نشسته، پرسید ای ملک الموت نسبت به رفیق ما مدارا کن، که او مردی با ایمان است، ملک الموت عرضه داشت: ای محمد، مژده که من نسبت به هر مؤمنی مدارا می کنم .

ای محمد، بدان که من بعد از آن که روح آدمیان را قبض می کنم، لحظه ای گوشه خانه می ایستم، و می گویم به خدا سوگند که من هیچ گناهی ندارم، چون مامورم، و من بار دیگر، و بار دیگر به این خانواده بر می گردم، الحذر الحذر، و خدای تعالی هیچ اهل بیتی و کلوخی و موئی و کرکی در خشکی و دریا خلق نکرده، مگر آنکه من در هر شبانه روز پنج نوبت آنها را از نظر می گذرانم.

حتی من به صغیر آنان و کبیرشان از خودشان آشناترم، و به خدا سوگند ای

۱- آیه ۱۱ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۷۵

محمد، من قادر نیستم که حتی جان یک پشه را قبض کنم، مگر وقتی که خدای تعالی مرا دستور قبض آن را بدهد.

(۱)

قیافه ملک الموت (از مشاهدات رسول الله در شب معراج)

... آنگاه به فرشته ای از فرشتگان گذشتم که در مجلسی نشسته بود، فرشته ای بود که همه دنیا در میان دو زانویش قرار داشت، در این میان دیدم لوحی از نور در دست دارد و آنرا مطالعه می کند، و در آن چیزی نوشته بود، و او سرگرم دقت در آن بود، نه به چپ می نگریست و نه به راست و قیافه ای چون قیافه مردم اندوهگین به خود گرفته بود، پرسیدم: این کیست ای جبرئیل؟ گفت: این ملک الموت است که دائما سرگرم قبض ارواح می باشد، گفتم مرا نزدیکش ببر قدری با او صحبت کنم وقتی مرا نزدیکش برد سلامش کردم و جبرئیل وی را گفت که این محمد نبی رحمت است که خدایش به سوی بندگان گسیل و مبعوث داشته عزرائیل مرحبا گفت و با جواب سلام تحیتم داد و گفت: ای محمد مژده باد ترا که تمامی خیرات را می بینم که در امت تو جمع شده است.

گفتم حمد خدای منان را که منت ها بر بندگان خود دارد، این خود از فضل پروردگارم می باشد آری رحمت او شامل حال من است، جبرئیل گفت این از همه ملائکه شدید العمل تر است. پرسیدم آیا هر که تاکنون مرده و از این به بعد می میرد او جانش را می گیرد؟ گفت آری از خود عزرائیل پرسیدم آیا هر کس در هر جا به حال مرگ می افتد تو او را می بینی و در آن واحد بر بالین همه آنها حاضر می شوی؟ گفت آری.

ملک الموت اضافه کرد که در تمامی دنیا در برابر آنچه خدا مسخر من کرده و مرا بر آن سلطنت داده بیش از یک پول سیاه نمی ماند که در دست مردی باشد و آن را در دست بگرداند و هیچ خانه ای نیست مگر آنکه در هر روز پنج نوبت وارسی می کنم و وقتی می بینم مردمی برای مرده خود گریه می کنند می گویم گریه مکنید که باز نزد شما بر می گردم و آنقدر می آیم و می روم تا احدی از شما را باقی نگذارم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: ای جبرئیل فوق مرگ واقعه ای نیست؟ جبرئیل گفت بعد از مرگ شدیدتر از خود مرگ است!

(۲)

جان کندن حق است! و مردن، انتقال به خانه دیگر

-" وَ جَاءَت سكْرَةُ الْمَوْتِ بِالحَقّ ِ ذَلِك مَا كُنت مِنْهُ تحِيدُ،

–و سکرات مرگ که قضاء حتمی خدا است می آید و به انسان گفته می شود این همان

۱- آیه ۱۱ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۷۵
۲- آیه ۱ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۳

بود که برای فرار از آن حیله می کردی.»

مراد از سکره و مستی موت، حال نزع و جان کندن آدمی است، که مانند مستان مشغول به خودش است، نه می فهمد چه می گوید و نه می فهمد اطرافیانش در باره اش چه می گویند.

و اگر آمدن سکره موت را مقید به قید حق کرد، برای این است که اشاره کند به اینکه مساله مرگ جزء قضاهای حتمی است که خدای تعالی در نظام عالم رانده، و از خود مرگ غرض و منظور دارد، همچنان که از آیه:« کل نفس ذائقه الموت و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه و الینا ترجعون،» نیز این معنا استفاده می شود، چون می فهماند منظور از میراندن همگی شما آزمایش شما است.

و مردن عبارت است از انتقال از یک خانه به خانه ای که بعد از آن و دیوار به دیوار آن قرار دارد، و این مرگ و انتقال حق است، همانطور که بعث و جنت و نار حق است! این معنایی است که از کلمه حق می فهمیم.

-« ذلک ما کنت منه تحید- این همان بود که برای فرار از آن حیله می کردی.»

این عبارت، اشاره است به اینکه انسان طبعا از مرگ کراهت دارد، چون خدای تعالی زندگی دنیا را به منظور آزمایش او در نظرش زینت داده است.

(۱)

گرفتن جان انسانها در حین خواب و حین مرگ

-« اللَّهُ یَتَوَفی الأَنفُس حِینَ مَوْتِهَا وَ الَّتی لَمْ تَمُت فی مَنَامِهَا فَیُمْسِك الَّتی قَضی عَلَیهَا الْمَوْت وَ یُرْسِلُ الأُخْرَی إِلی أَجَلٍ مُّسمًّی إِنَّ فی ذَلِك لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ

-خداست که جان ها را در دم مرگ می گیرد و آنها هم که نمرده اند در خواب می گیرد، پس هر یک از جان ها که مرگش رسیده باشد، نگه می دارد و آن دیگری را به بدنش برمی گرداند تا مدتی معین، به درستی که در این جریان آیت ها هست برای مردمی که تفکر کنند.»

« اللَّهُ یَتَوَفی الأَنفُس ...» حصری که در آیه هست نشان می دهد قبض روح تنها کار خدای تعالی است، لا غیر. یعنی اصالت در گرفتن جانها کار خداست نه غیر، ولی به تبعیت و به اجازه خدا کار ملك الموت و فرستادگان خدا که یاران ملك الموتند نیز هست، همانطور که این یاران هم به اجازه ملك الموت کار می کنند.

« الله یتوفی الانفس حین موتها،» مراد از انفس، ارواح است، ارواحی که متعلق به بدنها است، نه مجموع روح و بدن، چون مجموع روح و بدن کسی در هنگام مرگ گرفته نمی شود، تنها جان ها گرفته می شود، یعنی علاقه روح از بدن قطع می

گردد، و دیگر روح

۱- آیه ۱۹ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۲۲

به کار تدبیر بدن و دخل و تصرف در آن نمی پردازد .

مراد از کلمه "موتها" مرگ بدنها است، خدا جان ها را در هنگام مرگ بدن ها می گیرد، و در مورد خواب هم چنین است، چون روح نمی خوابد، بلکه این بدن است که به خواب می رود. " و التی لم تمت فی منامها،" یعنی آن أنفسی که در هنگام خواب نمرده اند.

خدای تعالی ما بین همین ارواح و انفسی که در هنگام خواب قبض می شوند، تفصیل می دهد، و آن را دو قسم می کند و می فرماید:" فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی أجل مسمی،" یعنی آن ارواحی که قضای خدا بر مرگشان رانده شده، نگه می دارد و دیگر به بدنها برنمی گرداند، و آن ارواحی که چنین قضایی بر آنها رانده نشده، آنها را روانه به سوی بدن ها می کند، تا آنکه برای مدتی معین که منتهی الیه زندگی آنهاست زنده بمانند.

و اینکه مدت معین را غایت روانه کردن ارواح قرار داده، خود دلیل بر آن است که مراد از روانه کردن ارواح، جنس آن است، به این معنا که بعضی از أنفس را یک بار ارسال می کند، و بعضی را دو بار و بعضی را بیشتر و بیشتر تا برسد به آن مدت مقرر.

از این جمله دو نکته استفاده می شود، اول اینکه: نفس آدمی غیر از بدن اوست، برای اینکه در هنگام خواب از بدن جدا می شود و مستقل از بدن و جدای از آن زندگی می کند.

دوم اینکه: مردن و خوابیدن، هر دو توفی و قبض روح است، بله این فرق بین آن دو هست که مرگ قبض روحی است که دیگر برگشتی برایش نیست، و خواب قبض روحی است که ممکن است روح دوباره برگردد.

خدای سبحان سپس آیه را با جمله " ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون،" تمام می کند و می فهماند که: مردم متفکر از همین خوابیدن و مردن متوجه می شوند که مدبر امر آنان خداست، و روزی همه آنان به سوی خدا برمی گردند و خداوند سبحان به حساب اعمالشان می رسد.

(۱)

مرگ و خواب

-" وَ هُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکم بِالَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنهَارِ ثُمَّ یَبْعَثُکمْ فِیهِ لِیُقْضی أَجَلٌ مُّسمًّی ثُمَّ إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ

- و او چنان خدائی است که می میراند شما را در شب و می داند آنچه را که کسب می کنید به روز، بعد از آن برمی خیزاند شما را در آن روز، تا بگذرد آن موعدی

۱- آیه ۴۲ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۰۷

که معین فرموده، سپس به سوی خدا است برگشت شما، آنگاه، آگاه می سازد شما را به آنچه که امروز می کنید. "

مرگ و خواب، هر دو در قطع کردن رابطه نفس از بدن مشترکند، همانطوری که بعث به معنای بیدار کردن و بعث به معنای زنده کردن، هر دو در برقرار ساختن مجدد این رابطه شریک می باشند، زیرا هر دو باعث می شوند که نفس دو باره آن تصرفاتی را که در بدن داشت، انجام دهد.

خدای متعال شما را در شب می میراند در حالیکه می داند آنچه را که در روز عمل کرده و انجام دادید، ولی روح های شما را نگه نمی دارد، تا مرگ شان ادامه یابد بلکه برای اینکه اجل های معین شما به آخر برسد شما را دوباره زنده می کند و پس از آن به واسطه مرگ و حشر به سوی او باز خواهید گشت، و شما را از اعمالتان که انجام داده اید، خبر خواهد داد .

اینکه فرمود: " یتوفیکم- می گیرد شما را،" و نفرمود: " یتوفی روحکم- می گیرد جان شما را،" دلالت دارد بر اینکه حقیقت انسانی که ما از آن به کلمه " من " تعبیر می کنیم، همان روح انسانی است و بس، و چنان نیست که ما خیال می کنیم که روح جزئی از انسان است و یا صفت و یا هیاتی است که عارض بر انسان می شود.

حقیقت آدمی تن خاکی او نیست، بلکه روح او است، و بنابراین با قبض روح کردن ملک الموت، چیزی از این حقیقت گم نمی شود!

می فرماید: خدای تعالی آن کسی است که با علم به اینکه شما در روز چه کارها کرده اید در شب جان تان را گرفته و دوباره در روز بعد، مبعوث تان می کند.

-" ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی ...."

غرض از این بعث را، عبارت دانست از وفای به اجل مسمی، و به کار بردن آن، و آن اجل وقتی است که در نزد خدا معلوم و معین است، و زندگی دنیوی انسان یک لحظه از آن تخطی نمی کند.

(۱)

ملائکه حافظ جان انسان، و ملائکه مامورگرفتن جان انسان

-" وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَةً حَتی إِذَا جَاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْت تَوَفَّتْهُ رُسلُنَا وَ هُمْ لا یُفَرِّطونَ. ثُمَّ رُدُّوا إِلی اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقّ أَلا لَهُ الحُکْمُ وَ هُوَ أَسرَعُ الحاسِبِینَ،

-و خدا قاهر است و در قهر و قدرت مافوق بندگان می باشد و می فرستد بر شما نگاهبانانی، تا آنکه بیاید یکی از شما را مرگ و بگیرد جان شما را فرشتگان ما و ایشان در انجام ماموریت خود، هرگز کوتاهی نمی کنند. بعد از آن برگردانیده

۱- آیه ۶۰تا سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۱۸۴

می شونـد به سوی خـدائی که مسـتولی امور ایشـان و راست گو و درست کردار است، بدانیـد که از برای خـدا است حکم در آنروز، و خداوند سریع ترین حساب کنندگان است!"

خدای تعالی از فرشـتگان خود کسانی را مامور کرده تا انسان را از گزند حوادث و دستبرد بلاها و مصائب حفظ کنند، و حفظ هم می کننـد و از هلاکت نگهش می دارنـد تا اجلش فرا رسد، در آن لحظه ای که مرگش فرا می رسد دست از او برداشـته و به دست بلاها و گرفتاری ها می سپارندش تا هلاک شود.

-" حَتی إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْت تَوَفَّتْهُ رُسلُنَا وَ هُمْ لا يُفَرِّطونَ.

-ثُمَّ رُدُّوا إِلى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقّ ِ أَلا لَهُ الحُكْمُ وَ هُوَ أَسرَعُ الحاسِبِينَ!"

ملائکه مامور قبض ارواح نیز از حدود ماموریت خود تجاوز نکرده و در انجام آن کوتاهی نمی کنند، وقتی بر آنان معلوم شـد که فلان شـخص بایستی در فلان ساعت و در تحت فلان شرایط قبض روح شود، حتی یک لحظه او را مهلت نمی دهند، و این معنایی است که از آیه استفاده می شود.

این رسـل همـان کارکنـان و اعوان ملـک الموت هسـتند، به دلیـل اینکه در آیه:" قـل یتوفیکم ملک الموت الـذی وکل بکم،" نسبت قبض ارواح را تنها به ملک الموت می دهـد، و هیچ منافاتی هم ندارد که یکجا نسبت آن را به ملک الموت داده و در جای دیگر یعنی آیه مورد بحث به رسل و در مورد دیگر یعنی آیه:" الله یتوفی الانفس،" به پروردگار داده باشد.

- " ثم ردوا الی الله مولیهم الحق."

ایـن جمله اشـاره است به اینکه: پس از مرگ برانگیخته شـده و به سـوی پروردگارشـان بر می گردنـد. و اگر خـدای تعـالی را توصـیف می کند به اینکه مولای حق آنان است، برای این است که به علت همه تصرفاتی که قبلا ذکر کرده بود، اشاره نماید، و بفهمانـد که خداونـد اگر می خوابانـد و بیـدار می کنـد و می میرانـد و زنـده می کند، برای این است که او مولای حقیقی و صاحب اختیار عالم است.

(۱)

معقبات یا مراقبان انسان

-" لَهُ مُعَقِّبَتٌ مِّن بَينِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يحْفَظونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيرُ مَا بِقَوْمٍ حَتى يُغَيرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سوءًا فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَال،

-برای انسـان مـامورانی است که از جلو رو و از پشت سـرش، او را از فرمـان خـدا حفـاظت می کننـد، و خـدا نعمتی را که نزد گروهی هست تغییر ندهـد، تا آنچه را که ایشان در ضـمیرشان هست تغییر دهنـد، و چون خـدا برای گروهی بدی بخواهد هیچ

نمی تواند جلو آن را بگیرد و برای ایشان غیر از خدا اداره کننده ای نیست.“

۱- آیه ۶۱ و ۶۲ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۱۸۷

معنای معقب، چیزیست که از دنبال و پشت سر انسان بیاید، پس ناگزیر باید آدمی را چنین تصور کرد که در راهی می رود و معقبات، دورش می چرخند، و اتفاقا خداوند از این راه هم خبر داده و فرموده:" یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه،" و نیز در معنای این آیه آیات دیگری است که دلالت می کند بر رجوع آدمی به پروردگارش، مانند جمله:" و الیه ترجعون،" و جمله:" والیه تقلبون." بنا بر این، برای آدمی که بر حسب این ادله به سوی پروردگارش برمی گردد تعقیب کنندگانی است که از پیش رو و از پشت سر مراقب او هستند .

معنای جمله:" من بین یدیه و من خلفه،" هم امور مادی و جسمانی را شامل می شود و هم امور روحی را. و این معقباتی که خداوند از آنها خبر داده در اینگونه امور از نظر ارتباطش به انسانها دخل و تصرفهایی دارند، و این انسان که خداوند او را توصیف کرده به اینکه: مالک نفع و ضرر، مرگ و حیات، و بعث و نشور خود نیست و قدرت بر حفظ هیچ یک از خود و آثار خود را ندارد، چه آنها که حاضرند و چه آنها که غائبند، و این خدای سبحان است که او و آثار حاضر و غائب او را حفظ می کند، و در عین اینکه فرموده:" الله حفیظ علیهم،" و نیز فرموده:" و ربک علی کل شی ء حفیظ،" در عین حال وسائطی را هم در این حفظ کردن، اثبات نموده و می فرماید:" و ان علیکم لحافظین ! "

پس اگر خدای تعالی آثار حاضر و غایب انسانی را بوسیله این وسائط که گاهی آنها را حافظین نامیده و گاهی معقبات خوانده حفظ نمی فرمود، هر آینه فنا و نابودی از هر جهت آنها را احاطه نموده و هلاکت از پیش رو و پشت سر به سویشان می شتافت، چیزی که هست همانطور که حفظ آنها به امری از ناحیه خداست همچنین فنای آنها و فساد و هلاکتشان به امر خداست، زیرا ملک هستی از آن اوست و جز او کسی مدبر و متصرف در آن نیست، این آن حقیقتی است که تعلیم قرآنی بدان هدایت می کند.

(۱)

قطع ارتباطات مادی، و تنهائی انسان در بازگشت

-" وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَدَی کَمَا خَلَقْنَکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ تَرَکْتُم مَّا خَوَّلْنَکُمْ وَرَاءَ ظهُورِکمْ وَ مَا نَرَی مَعَکُمْ شفَعَاءَکُمُ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنهُمْ فِیکُمْ شرَکَؤُا لَقَد تَّقَطعَ بَیْنَکُمْ وَ ضلَّ عَنکم مَّا کُنتُمْ تَزْعُمُونَ،

-شما تک تک چنانکه نخستین بار خلقتان کرده ایم پیش ما آمده اید و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر گذاشته اید و واسطه های تان را که می پنداشتید در عبادت شما شریکند با شما نمی بینیم، روابط شما گسیخته و آنچه می پنداشتید نابود شده است."

۱- آیه ۱۱ سوره رعد المیزان ج : ۱۱ ص : ۴۲۱

این آیه شریفه خبر از حقیقت زندگی انسانی در نشات آخرت می دهد، آنروزی که با مردن بر پروردگار خود وارد شده و حقیقت امر را دریافته می فهمد که او فقط مدبر به تدبیر الهی بوده و خواهد بود، و جز خدای تعالی چیزی زندگی او را اداره نمی کرده و نمی کند.

آری این آن حقیقتی است که قرآن پرده از روی آن برداشته و به عبارات مختلفی آنرا به بشر گوشزد نموده، از آن جمله در آیه:" نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئك هم الفاسقون،" فرموده که وقتی انسان از حالت بندگی بیرون رفت قهرا پروردگار خود را فراموش می کند، و همین فراموش کردن خدا باعث می شود که خودش را هم فراموش کند و از حقیقت خود و سعادت واقعیش غافل بماند.

و لیکن همین انسان وقتی با فرا رسیدن مرگ جان از کالبدش جدا شود ارتباطش با تمامی علل و اسباب مادی قطع می گردد، چون همه ارتباط آنها با بدن انسان می باشد و وقتی بدنی نماند قهرا آن ارتباطها نیز از بین خواهد رفت، و آنوقت است که به عیان می بیند آن استقلالی که در دنیا برای علل و اسباب مادی قائل بود خیالی باطل بوده، و با بصیرت تمام می فهمد که تدبیر امر او در آغاز و فرجام به دست پروردگارش بوده و جز او رب دیگری نداشته، و مؤثر دیگری در امورش نبوده است.

پس اینکه فرمود:" و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره،" اشاره است به حقیقت امر، و جمله:" و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم ...،" بیان بطلان سببیت اسباب و عللی است که انسان را در طول زندگیش از یاد پروردگارش غافل می سازد.

و اینکه فرمود:" لقد تقطع بینکم و ضل عنکم ما کنتم تزعمون،" علت و جهت انقطاع انسان را از اسباب و سقوط آن اسباب را از استقلال در سببیت بیان می کند، و حاصل آن بیان این است که سبب آن انکشاف بطلان پندارهایی است که آدمی را در دنیا به خود مشغول و سرگرم می کرده است.

(۱)

سؤال قبر – سؤال ملائکه از دینداری انسان تازه مرده

-" إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَئکَهُ ظالِمِی أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِیمَ کُنتُمْ قَالُوا کُنَّا مُستَضعَفِینَ فی الأَرْضِ قَالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْض اللَّهِ وَسِعَهً فَتهَاجِرُوا فِیهَا فَأُولَئک مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَت مَصِیراً. إِلا الْمُستَضعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدَنِ لا یَستَطِیعُونَ حِیلَهً وَ لا یهْتَدُونَ سبِیلاً. فَأُولَئک عَسی اللَّهُ أَن یَعْفُوَ عَنهُمْ وَ کانَ اللَّهُ عَفُواً غَفُوراً،

-کسانی که فرشتگان قابض ارواح در حالی جانشان را می گیرند که ستمگر خویشند از ایشان می پرسند: مگر چه وضعی داشتید که این چنین به خود ستم کردید می گویند: در سرزمینی که زندگی می کردیم، اقویا ما را به استضعاف

۱- آیه۹۴ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۳۹۶

کشیدند، می پرسند: مگر زمین خدا وسیع نبود و نمی شد به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید؟ و چون پاسخ و حجتی ندارند منزلگاهشان جهنم است که چه بد سر انجامی است . مگر آن مستضعفینی از مردان و زنان و کودکان که نه می توانند استضعاف کفار را از خود دور سازند، و نه می توانند از آن سرزمین به جائی دیگر مهاجرت کنند. که اینان امید هست خدا از آنچه نباید می کردند درگذرد، که عفو و مغفرت کار خدا است.“

ملائکه از افرادی که به خود ظلم کرده اند، در هنگام مرگشان می پرسند: در چه شرائطی بودید:” فیم کنتم؟ “ یعنی از نظر دینداری در چه وضعی قرار داشتید؟

آنان در پاسخ می گویند: ما در زمین مستضعف بودیم!

(مراد از افرادی که به خود ظلم کرده اند، همچنانکه آیه سوره نحل تایید می کند، ظلم به نفس است و ظلم به نفس در اثر اعراض از دین خدا و ترک اقامه شعائر خدا حاصل می شود و این نیز در اثر واقع شدن و زندگی کردن در بلاد شرک و در وسط کفار قرار گرفتن پدید می آید، انسان وقتی خود را در چنین وضعی و موقعیتی قرار دهد دیگر راهی ندارد که معارف دین را بیاموزد و بدانچه دین خدا او را بدان می خواند عمل کند و به وظائف عبودیت قیام نماید .)

این سؤال ملائکه موکل بر قبض ارواح اختصاص به ظالمین ندارد، بلکه همانطور که از آیات سوره نحل نیز استفاده می شود، این سؤال را از همه می کنند، چه متقین و چه غیر ایشان، و به راستی می خواهند بفهمند که این شخص که دارند جانش را می گیرند، از کدام طائفه بوده، و وقتی معلومشان شد که از ظالمین بوده، آن وقت به عنوان سرزنش می پرسند:” ا لم تکن ارض الله واسعه؟“

ملائکه در گفتار خود کلمه ارض را بر کلمه الله اضافه کردند و زمین را به خدا نسبت داده، پرسیده اند: مگر ارض خدا واسع نبود؟ و این خالی از یک نکته نیست و آن نکته اشاره است به اینکه خدای سبحان قبل از آنکه بندگان خود را به ایمان و عمل صالح دعوت کند، اول زمین خود را فراخ قرار داد تا اگر کسی شرائط محلیش اجازه اش نمی دهد ایمان بیاورد به محل دیگر برود و این نکته که در آیه مورد بحث بطور اشاره آمده در آیه زیر نیز به آن اشاره کرده می فرماید:

-” و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعه ...!“

خدای تعالی بعد از نقل گفتگوی ملائکه با انسان در حال احتضار در باره ستمکاران حکم کرده به اینکه اینان منزلگاهشان جهنم است و بد منزلگاهی است!

-” الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان ...!“

می فرماید: افرادی که قبلا مورد بحث بودند ادعای استضعاف می کردند، در حقیقت مستضعف نبودند، چون می توانستند شرائط زندگی خود را عوض کنند و خود را از استضعاف رها سازند، مستضعف حقیقی این مردان و زنان و کودکانی هستند

نمی توانند خود را از وضعی که دارند رها سازند.

و اگر بطور مفصل یکی یکی طبقات آنها را برشمرد و فرمود: مردان و زنان و کودکان، برای این بود که حکم الهی را بطور روشن بیان کند و دیگر جای سؤال برای کسی باقی نگذارد.

-" لا یستطیعون حیله و لا یهتدون سبیلا."

همه ستمکاران نامبرده جایگاهشان در جهنم است، مگر مستضعفینی که استطاعت ندارند و نمی توانند استضعافی را که از ناحیه مشرکین متوجه آنان شده، با حیلتی از خود برگردانند، و برای خلاصی از شر آنان راه به جائی نمی برند.

و در این آیه دلالتی فی الجمله و سربسته هست بر صحنه ای که در زبان روایات از آن تعبیر شده به سؤال قبر، و فرموده اند که فرشتگان خدای تعالی از هر کسی که از دنیا می رود و او را دفن می کنند سؤالهائی پیرامون دین او و عقائدش از او می کنند و این تنها آیه مورد بحث نیست که بر آن صحنه دلالت دارد، بلکه آیات زیر نیز بر آن دلالت دارد:

-" الذین تتوفیهم الملائکه ظالمی انفسهم فالقوا السلم ما کنا نعمل من سوء، بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون، فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فلبئس مثوی المتکبرین، و قیل للذین اتقوا ما ذا انزل ربکم قالوا خیرا ."

سؤال ملائکه که می پرسند:" فیم کنتم ؟ " سؤالی است از حال و وضعی که از نظر دین در زندگی داشتند و اینها که مورد سؤال قرار می گیرند، کسانی هستند که از جهت دین وضع خوبی نداشتند و لذا در پاسخ ملائکه به جای اینکه حال خود را شرح بدهند سبب آن را ذکر می کنند، و آن سبب این است که در زندگی در سرزمینی زندگی می کرده اند که اهل آن مشرک و نیرومند بودند و این طائفه را استضعاف کرده، بین آنان و بین اینکه به شرایع دین تمسک جسته و به آن عمل کنند حائل شدند:

-" قالوا کنا مستضعفین فی الارض، قالوا ا لم تکن ارض الله واسعه فتهاجروا فیها !"

و چون این عذر یعنی عذر استضعاف (البته اگر راست گفته باشند،) بدین جهت مانع دینداری آنان شده که نخواسته اند از آن شهر و آن سرزمین چشم بپوشند، و گرنه دچار این استضعاف نمی شدند، چون مشرکین نیرومند آنجا در سایر سرزمین ها نیروئی نداشته اند، پس استضعاف این مستضعفین بطور مطلق نبوده، استضعافی بوده که خودشان خود را به آن دچار کردند و می توانستند با کوچ کردن از سرزمین شرک به سرزمین دیگر خود را از آن برهانند، لذا فرشتگان ادعای آنان را که گفتند: ما مستضعف بودیم تکذیب می کنند و می گویند: زمین خدا فراخ تر از آن بود که شما خود را در چنان شرائط قرار

دهید، شما می توانستید از حومه استضعاف درآئید و به جای دیگر کوچ کنید، پس شما در حقیقت مستضعف نبودید، چون می توانستید از آن حومه خارج شوید، پس این وضع را خود برای خود و به سوء اختیار خود پدید آوردید .

(۱)

عذاب دردناک ظالمین در غمرات موت

-" ... وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظلِمُونَ فى غَمَرَتِ الْمُوْتِ وَ الْمَلَئكَهُ بَاسِطوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسكُمُ الْيَوْمَ تجْزَوْنَ عَذَاب الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلى اللَّهِ غَيرَ الحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ ءَايَتِهِ تَستَكْبرُونَ،

-... اگر ببینی که ستمگران در گردابهای مرگند و فرشتگان دستهایی خویش گشوده و گویند جان های خویش برآرید امروز به گناه آنچه در باره خدا بناحق می گفتید و از آیه های وی گردنکشی می کرده اید سزایتان عذاب خفت و خواری است."

جهالت دائمی و نیز گرفتاری و شدتی را که احاطه به انسان داشته و از هر طرف راه نجات از آن مسدود باشد غمر می گویند. از ظاهر سیاق آیه به دست می آید آن کاری که ملائکه بر سر ستمگران درمی آورند همان چیزی است که جمله:" أَخْرِجُوا أَنفُسكُمُ الْيَوْمَ تجْزَوْنَ عَذَاب الْهُونِ! " آنرا بیان و حکایت می کند، چون این جمله حکایت قول ملائکه است نه قول خدای سبحان، و تقدیر آن این است که: ملائکه به آنان می گویند جانتان را بیرون کنید ... و این کلام را در هنگام گرفتن جان آنان می گویند، و بطوری سخت جانشان را می گیرند که در دادن جان عذاب دردناکی را می چشند .

این عذاب جان دادن ایشان است، هنوز عذاب قیامتشان در پی است، همچنانکه فرموده:" و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون."

پس معلوم شد که مراد از الیوم در جمله:" الیوم تجزون" روز فرا رسیدن مرگ است که در آنروز عذاب دردناکی جزا داده می شوند، همچنانکه مقصود از برزخی که در آیه سابق الذکر بود همان روز است.

و نیز معلوم شد که مراد از ظالمین کسانی هستند که یکی از آن سه گناه را که خداوند آنها را از شدیدترین ظلمها دانسته مرتکب شوند، و آن سه گناه عبارت بود از: دروغ بستن بر خدا، ادعای نبوت به دروغ و استهزاء به آیات خداوندی.

شاهد بر اینکه مراد از ظالمین، مرتکبین همین ظلمهای مذکور در آیه می باشند این است که سبب عذاب ظالمین را یکی قول به غیر حق دانسته، و خود واضح است که این کار، کار همان کسانی است که به دروغ به خدا افترا می بندند، و شرکائی به او نسبت داده و یا حکم تشریعی و یا وحی دروغی را به او نسبت می دهند.

۱- آیه۹۷تا۹۹ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۷۶

و دیگر استکبار از پذیرفتن آیات خدا که کار همان کس است که گفته بود: "سانزل مثل ما انزل الله . "

امری که در جمله:" اخرجوا انفسکم،" است، امری است تکوینی، زیرا به شهادت آیه:" و انه هو امات و احیی،" مرگ انسان مانند زندگیش در اختیار خود او نیست تا صحیح باشد به امر تشریعی مامور به بیرون کردن جان خود شود، پس امر به اینکه جان خود را بیرون کنید امری تکوینی است که ملائکه یکی از اسباب آن است، حال با اینکه جان آدمی در اختیار خودش نیست و با اینکه اصولا روح از جسمانیات نیست تا در بدن مادی جای گیرد، بلکه سنخ دیگری از وجود را دارا است که یک نحوه اتحاد و تعلقی به بدن دارد.

می فرماید: ای پیغمبر، ای کاش این ستمکاران را می دیدی در آن موقعی که در شداید مرگ و سکرات آن قرار می گیرند و ملائکه شروع می کنند به عذاب دادن ایشان در قبض روحشان و به ایشان خبر می دهند که بعد از مرگ هم در عذاب واقع شده و به کیفر قول به غیر حق و استکبار از آیات خداوند دچار هوان و ذلت می گردند .

(۱)

سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین !

-" فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّب بِئَايَتِهِ أُولَئك يَنَالهُمْ نَصِيبهُم مِّنَ الْكِتَبِ حَتى إِذَا جَاءَتهُمْ رُسلُنَا يَتَوَفَّوْنهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضلُّوا عَنَّا وَ شهِدُوا عَلى أَنفُسِهِمْ أَنهُمْ كانُوا كَفِرِينَ،

- کیست ستمگرتر از آن کس که به دروغ بر خدای تعالی افتراء ببندد و یا آیات او را تکذیب کند؟ نصیب مقررشان به ایشان می رسد، تا آنکه فرستادگان ما به سویشان رفته بخواهند جانشان را بگیرند از ایشان می پرسند: کجاست آن چیزهایی که غیر از خدا می خواندید؟ گویند آنها را نمی بینیم، و با این اعتراف علیه خود گواهی دهند که کافر بوده اند."

کسانی که با ارتکاب شرک و عبادت بت ها به خداوند دروغ بسته و یا با رد همه احکام دین و یا بعضی از آن آیات او را تکذیب نمودند، بهره شان از کتاب و آنچه که از خیر و شر در حقشان مقدر شده در خلال زندگی دنیویشان به آنان خواهد رسید، تا آنکه اجلهایشان سر آمده و فرستادگان ما که همان ملك الموت و یاران اویند بر ایشان نازل شده جانشان را بستانند، آن وقت است که از ایشان سؤال می شود کجایند آن شرکایی که برای خداوند اتخاذ کرده آنها را شفیع درگاه خدا می دانستید؟ در جواب می گویند: ما نمی بینیم آنها را، یعنی آنها را آن اوصافی که برایشان قائل بودیم نمی یابیم .

آری ، علیه خود شهادت می دهند به اینکه در دنیا کافر بوده اند، چون با مشاهده حقیقت امر را می بینند، و معلومشان می شود که غیر از خدای سبحان چیزی

۱- آیه۹۳ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۳۹۴

نیست که مستقلا دارای نفع یا ضرری باشد، و آن نسبت ها که به اولیای خود می دادند همه خطا بوده است.

(۱)

تسلیم کافران در حال جان کندن

-" الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَئکَهُ ظالِمِی أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السلَمَ مَا کنَّا نَعْمَلُ مِن سوءِ بَلی إِنَّ اللَّهَ عَلِیمُ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-همان کسانی که در آن حال که ستمگر بر خویشند چون فرشتگان جانشان را بگیرند، اطاعت عرضه کنند و گویند ما هیچ کار بدی نمی کردیم، چنین نیست بلکه خدا از اعمالی که می کرده اند آگاه است!"

کافران همان کسانی هستند که ملائکه جانهایشان را می گیرند در حالی که سرگرم ظلم و کفر خویشند ناگهان تسلیم گشته و خضوع و انقیاد پیش می گیرند و چنین وانمود می کنند که هیچ کار زشتی نکرده اند، ولی در همان حال مرگ، گفتارشان رد شده و تکذیب می شوند و به ایشان گفته می شود: آری، شما چنین و چنان کردید اما خدا به آنچه می کردید قبل از اینکه به این ورطه یعنی مرگ بیفتید آگاه بود .

(۲)

فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب

-" وَ لَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْت وَ أُخِذُوا مِن مَّکانٍ قَرِیب،

-وَ قَالُوا ءَامَنَّا بِهِ وَ أَنی لهُمُ التَّنَاوُش مِن مَّکانِ بَعِیدٍ،

-وَ قَدْ کفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ وَ یَقْذِفُونَ بِالْغَیْبِ مِن مَّکانِ بَعِید،

-وَ حِیلَ بَیْنهُمْ وَ بَینَ مَا یَشتهُونَ کَمَا فُعِلَ بِأَشیَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنهُمْ کانُوا فی شکٍ مُّرِیبِ،

-و اگر ببینی هنگامی که کفار به فزع در می آیند، پس در پیشگاه خدا فراری نیست، و چیزی از او فوت نمی شود، بلکه از جایی نزدیک دستگیر می شوند،

-و نیز گفتند: ایمان آوردیم به آن قرآن، ولی چگونه از مکانی دور یعنی از قیامت به ایمان توانند رسید،

-با اینکه قبلا به آن کفر ورزیدند، و از مکانی دور سخن به نادیده رها می کردند،

-میان ایشان و آن آرزو که دارند حایل افکند، چنان که با نظایر ایشان از پیش همین رفتار را کرد، که آنان در شکی سخت

بودند.“

آیـات چهارگـانه مورد بحث، وصف حـال مشـرکین در سـاعت مرگ است. بنـابر این جمله ”و لو تری اذ فزعوا،“ معنایش این است که چون این مشـرکین به فزع جان کنـدن بیفتنـد نمی تواننـد از خـدا فوت شونـد، و از او بگریزنـد، و یا به جایی پناهنـده گشته، یا چیزی را بین خدا و خود حائل سازند.

” و اخذوا من مکان قریب.“ - این جمله کنایه است از اینکه بین آنان و کسی که

۱- آیه ۳۷ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۴۱

۲- آیه ۲۸ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۴۱

آنـان را می گیرد هیـچ فاصـله نیست و خـدای سـبحان خود را توصـیف کرده به اینکه او قریب است و در جای دیگر از معنای نزدیکی خود خبر داده، که:" و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون،" و از نزدیکی بیش از آن در آیه" و نحن اقرب الیه من حبـل الوریـد،" خـبر داده و از نزدیکی که از آن نیز بیشـتر است در آیه" ان الله یحول بین المرء و قلبه،" خـبر داده است. سـپس فرموده که حتی از خود شما به خودتان نزدیک تر است، و این موقف همان مرصاد است که فرموده:"ان ربک لبالمرصاد! "

بـا در نظر گرفتن این آیـات و اینکه می دانیم گیرنـده در جمله" و اخـذوا..." خود خـدا است، دیگر چگونه تصور می شود که آدمی بتوانـد از قـدرت خـدا فرار کنـد؟ بـا اینکه خـدا از من به من نزدیـک تر است، و یا چگونه ممکن است آدمی از قـدرت ملائکه اش بگریزد، و از قلم بیفتـد، با اینکه ملائکه مکرم که اوامر را از خدا می گیرند، دیگر هیچ حاجبی و حائلی بین آنان و خدا نیست، و حتی واسطه ای هم در کار ندارند.

پس اینکه فرمود:" و اخذوا من مکان قریب،" نوعی تمثیل برای نزدیکی خدای تعالی به آدمی است، تمثیل همان معنایی که ما از قرب می کنیم، چون قرب و بعـد ما که در زنـدان زمان و مکان قرار داریم، غیر از قرب و بعد در دسـتگاه الهی است، و اگر بخواهیم از آن گفتگو کنیم، باید تمثیل بیاوریم و گر نه واقع قضیه مهم تر از آن است که بتوان تصورش کرد.

" و قالوا آمنا به و انی لهم التناوش من مکان بعیـد،" مراد از اینکه فرمود از مکانی دور می گیرند، این است که در عالم آخرت هسـتند، که عـالم تعیین جزاء است، و آن بسـیار دور است از دنیـا، که جـای عمل و محل اکتساب اختیاری است، چون در این عالم برای کفار غیب، شهادت و شهادت، غیب شده، همچنان که آیه بعدی بدان اشاره می نماید:

" و قد کفروا به من قبل و یقذفون بالغیب من مکان بعید."

مراد از جمله" و یقـذفون بالغیب من مکان بعید،" این است که از عالم دنیا در باره عالم آخرت نسـبتهای نسـنجیده می دهند، با اینکه بغیر از پندار و مظنه دلیلی ندارند، و با اینکه اصلا آخرت غایب از حواس اینهاست، و با این حال چگونه می گویند بعثی و بهشتی و دوزخی نیست؟

عنـایت در این آیه همه در این است که دنیا نسـبت به آخرت مکانی است بعیـد، همچنان که در جمله قبل آخرت را نسبت به دنیا مکانی بعید می خواند.

و معنـای هر دو آیه بـا هم این است که: مشـرکین وقـتی گرفتـار می شونـد، می گوینـد: مـا به حق که همـان قرآن است ایمـان آوردیم، و کجا و کی می تواننـد ایمان به قرآن را تناول کنند، و بگیرند - ایمانی که فایده نجات داشـته باشد - برای اینکه در مکانی

دور از دنیا گرفتار شـده انـد، و حال آنکه آنها در دنیا بـدان کفر ورزیدند، و آخرت را با ظنون و اوهام و از مکانی بسیار دور انکار می کردند .

" و حیـل بینهم و بین مـا یشـتهون کمـا فعـل باشـیاعهم من قبـل انهم کانوا فی شک مریب،" مراد از " ما یشـتهون" لذائـذ مادی دنیـوی باشـد، که مرگ بین ایشـان و آن لذائـذ فاصـله می شـود. و مراد از اشـیاع آن، اشـباهشان از امتهـای گذشـته است، و یا کسانی است که مذهب همینها را داشته باشند.

و معنای آیه چنین است که: بین مشـرکین که به عـذاب خدا گرفتار شدند، و بین لذائذی که در دنیا داشـتند، حیلوله، و جدایی افتاد، همان طور که با مردمی شبیه ایشان از مشـرکین امتهای گذشته همین معامله شد، به خاطر اینکه از امر حق و یا امر آخرت در شک بودند و سخنانی بدون دلیل در باره اش می گفتند.

(۱)

وقتی که جان به حلقوم می رسد!

-" فَلَوْ لا إِذَا بَلَغَتِ الحُلْقُومَ،

-پس چرا وقتی جان یکی از شما به حلقوم می رسد، توانایی بازگرداندن آن را ندارید ؟ "

در این آیه خطاب به منکرین بعث و جزا می فرماید: اگر می توانید، جان محتضـری را که دارد می میرد و تا حلقوم او رسـیده، به او برگردانیـد، اگر نمی توانیـد، پس بدانیـد که مرگ مساله ای است حساب شده و مقدر از ناحیه خدا، تا جانها را به وسـیله آن به سوی بعث و جزا سوق دهد.

می فرماید: " و انتم حینئذ تنظرون،" شـما محتضـر را تماشا می کنید که دارد از دستتان می رود و پیش رویتان می میرد، و شما هیچ کاری نمی توانید بکنید.

" و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصـرون،" شما او را تماشا می کنید، در حالی که ما از شما به وی نزدیک تریم، چون ما به سراسر وجود او احاطه داریم، و فرستادگان ما که مامور قبض روح او هستند نیز از شما به وی نزدیک ترند، اما شما نه ما را می بینید و نه فرستادگان ما را .

" فلولا ان کنتم غیر مـدینین،" اگر جزایی در کار نیست و شـما جزا داده نمی شویـد، و ثواب و عقابی ندارید، پس چرا او را بر نمی گردانید؟

" ترجعونها ان کنتم صادقین! " اگر راست می گویید جان او را که به حلقوم رسیده بر گردانید!

(۲)

حالت احتضار و مرگ مقربین و اصحاب یمین

۱- آیه ۵۱تا۵۴ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۸۷

۲- آیه ۸۳ تا ۸۷ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۲۴۰

-" فَأَمَّا إِن کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ،

-فَرَوْحٌ وَ رَیحَانٌ وَ جَنَّت نَعِیمٍ،

-وَ أَمَّا إِن کانَ مِنْ أَصحَبِ الْیَمِینِ،

-فَسلَمٌ لَّک مِنْ أَصحَبِ الْیَمِینِ،

-اگر آنکه جانش به حلقوم رسیده از مقربین باشد،

-راحتی و رزق و جنت نعیم دارد،

-و اما اگر از اصحاب یمین باشد،

-ای پیامبر ! در آن روز به تو سلام خواهد کرد! "

در اینجا وضع مقربین و اصحاب یمین را در حال مرگ و بعد از مرگ بیان می کند. صحبت از شخص محتضر است که در آیه " فَلَوْ لا إِذَا بَلَغَتِ الحُلْقُومَ،" بعد از حالت احتضار می میرد، و مردنش از سیاق کلام فهمیده می شود.

مراد از مقربین همان سابقون مقربون است که در اول سوره واقعه در باره آنان می فرمود:" و السابقون السابقون اولئک المقربون،" و کلمه رَوح به معنای راحت، و کلمه ریحان به معنای رزق است.

بعضی گفته اند: ریحان به معنای همان گیاه خوشبو است، اما بهشتی آن، که در هنگام مرگ آن را برای مقربین می آورند همینکه آن را بویید از دنیا می رود.

و معنای آیه این است که: اما آن محتضر اگر از مقربین باشد جزای خوبیهایش این است که از هر هم و غمی و درد و المی راحت است، و رزقی از رزق های بهشتی دارد، و بعد از مردن هم جنت نعیم را دارد.

در روایات اسلامی، از امام صادق علیه السلام روایت شده که: منظور از روح و ریحان در آیه " فرَوح و ریحان" رَوح و ریحان در قبر است، ولی جنت نعیم در آخرت است .

از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم روایت شده که فرمود: اولین بشارتی که به مؤمن می دهند این است که: در دم مرگش او را به رَوح و ریحان و جنت نعیم بشارت می گویند، و اولین چیزی که مؤمن در قبرش بشارت داده می شود این است که: به او می گویند: مژده باد تو را که خدا از تو راضی است، و مژده باد تو را در بهشت آمدی و چه خوش آمدی، خدا همه آنهایی را که تا قبرت مشایعتت کردند بیامرزید، و شهادت همه آنهایی را که به خوبی تو شهادت دادند، پذیرفت، و دعای همه

کسانی را که برای تو طلب مغفرت نمودند مستجاب کرد.

" و اما ان كان من اصحاب اليمين فسلام لک من اصحاب اليمين،

و اما اگر از اصحاب يمين باشد، ای پيامبر! در آن روز به تو سلام خواهد کرد! "

در اينجا خطاب به شخص رسول الله است، برای اينکه می خواهد سلام اصحاب يمين را برای او نقل کند، و بفرمايد: سلام لك من اصحاب اليمين!

(۱)

حالت احتضار و مرگ مکذبين و ضالّين

-" وَ أَمَّا إِن كانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضالِّينَ،

-فَنزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ، وَ تَصلِيَهُ جَحِيمٍ،

-و اما اگر از تکذيب گران و گمراهان باشد،

- پذيرايی وی از آب جوشان، و حرارت آتش خواهد بود."

تصليه آتش به معنای آن است که چيزی را در آتش داخل کنی. بعضی گفته اند: به معنای چشيدن حرارت و عذاب آن است.

معنای آيه اين است که: اگر چنانچه آن مرده از اهل تکذيب و ضلالت باشد، پذيرايی و ضيافتی از آب سخت داغ و نوش جانی از حرارت آتش خواهد داشت.

خدای تعالی دوزخيان را به مکذبين و ضالين توصيف کرده، و تکذيب را جلوتر از ضلالت ذکر فرموده، و اين بدان جهت است که عذابی که می چشند همه به خاطر تکذيب و عنادشان با حق بود چون اگر تنها دچار ضلالت بودند، و هيچ تکذيبی نسبت به حق نمی داشتند، عذاب نداشتند، برای اينکه چنين مردمی در حقيقت مستضعف هستند، که قرآن آنان را دوزخی نمی داند .

" ان هذا لهو الحق اليقين! "

اين بيانی که ما کرديم حقی است که هيچ نقطه ابهام و ترديدی در آن نيست، و علمی است که با هيچ دليل و بيانی نمی توان آن را مبدل به شک و ترديد کرد.

(۲)

نمونه ای از شکنجه کفار بوسیله ملائکه موت

-" وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفى الَّذِينَ كفَرُوا الْمَلَئكَةُ يَضرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَرَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَاب الْحَرِيقِ، ذَلِك بِمَا قَدَّمَت أَيْدِيكمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْس بِظلَّمٍ لِّلْعَبِيدِ،

-و اگر می دیدی هنگامی را که فرشتگان دریابند گروه کافران را و بزنند رویها و پشت هایشان را و بگویند بچشید عذاب سوزان را، این بخاطر آن رفتاری است که به دست خود پیش فرستادید، که خدا ستمگر بر بندگان نمی باشد."

(سیاق این آیات دلالت دارد بر اینکه منظور از آنهایی که خداوند سبحان در وصفشان فرموده که

۱- آیه ۸۸ تا ۹۱ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۲۴۲

۲- آیه ۹۲ تا ۹۴ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۲۴۳

ملائکه جانهایشان را می گیرند و عذابشان می کنند همان مشرکینی هستند که در جنگ بدر کشته شدند.)

از ظاهر این جمله برمی آید که ملائکه مأمور قبض روح، وقتی روح کفار را می گرفتند، هم از جلو کفار را می زدند و هم از پشت سر، و این کنایه است از احاطه و تسلط ملائکه و اینکه آنان را از همه طرف می زدند.

اینکه ملائکه به ایشان گفتند: عذاب سوزان را بچشید! منظور از آن عذاب آتش است.

" ذلک بما قدمت ایدیکم،" - این جمله تتمه گفتاری است که خداوند از ملائکه حکایت کرده، و یا اشاره است به مجموع گفتار ملائکه با مشرکین و مجموع افعال آنها با ایشان، و معنایش این است که: این عذاب سوزان را بشما می چشانیم بخاطر آن رفتاری که می کردید. و یا معنایش این است: از همه طرف شما را می زنیم و عذاب حریق را هم به شما می چشانیم بخاطر آن رفتاری که می کردید.

(۱)

مرگ، زمان ظهور ملائکه

-" مَا نُنَزِّلُ الْمَلَئکَهَ إِلا بِالحَقِّ ِوَ مَا کانُوا إِذاً مُّنظرِینَ،

-ما جز به حق ملائکه را نازل نمی کنیم و وقتی نازل کردیم ایشان مهلتی نخواهند داشت!"

آدمی مادام که در عالم ماده است و در ورطه های شهوات و هواها چون اهل کفر و فسوق غوطه می خورد هیچ راهی به عالم ملائکه ندارد، تنها وقتی می تواند بدان راه یابد که عالم مادیش تباه گردد و به عالم حق قدم نهد.

خلاصه، پرده مادیتشان کنار رود، آن وقت است که عالم ملائکه را می بینند، همچنانکه قرآن کریم فرموده است:" لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید،" و این عالم همان عالمی است که نسبت به این عالم بشری آخرت نامیده می شود.

چیزیکه در این جا می خواهیم خاطر نشان سازیم این است که در همین دنیا هم قبل از این انتقال ممکن است ظهور چنین عالمی برای کسی صورت بندد و ملائکه نیز برای او ظاهر شوند، همچنان که بندگان برگزیده خدا و اولیای او که از پلیدی گناهان پاک و همواره ملازم ساحت قرب خدایند در همین دنیا عالم غیب را می بینند، با اینکه خود در عالم شهادتند- مانند انبیاء علیهم السلام.

(۲)

روز مشاهده ملائکه، روز بی بشارت مجرمین!

۱- آیه ۵۰و۵۱ سوره انفال المیزان ج : ۹ ص : ۱۳۱

۲- آیه ۸ سوره حجر المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۴۵

-" یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلَئکَهَ لا بُشرَی یَوْمَئذٍ لِّلْمُجْرِمِینَ وَ یَقُولُونَ حِجْراً محْجُوراً،

-روزی که فرشتگان را ببینند آن روز گنه کاران را نویدی نیست و دور باد گویند."

روز مرگ، مجرمینی که امیدوار به لقای خدا نیستند، وقتی ملائکه را ببینند، در آن موقع هیچگونه بشارتی برای عموم مجرمین، که اینان طایفه ای از آنانند، نخواهد بود .

مشرکین آن روز به ملائکه ای که قصد عذاب ایشان را دارند حجراً محجورا می گویند، و مقصودشان این است که ما را پناه دهید.

و اما توضیح جواب از مساله انزال ملائکه و رؤیت آنان، این است که اصل دیدن ملائکه را مسلم گرفته، که روزی هست که کفار ملائکه را ببینند ولی درباره آن هیچ حرفی نزده، و به جای آن از حال و وضع کفار در روز دیدن ملائکه خبر داده، تا به این معنا اشاره کرده باشد که در خواست دیدن ملائکه به نفعشان تمام نمی شود، چون ملائکه را نخواهند دید مگر در روزی که با عذاب آتش روبرو شده باشند، و این وقتی است که نشاه دنیوی مبدل به نشاه اخروی شود، همچنان که در جای دیگر نیز به این حقیقت اشاره نموده و فرموده:" ما ننزل الملائکه الا بالحق و ما کانوا اذا منظرین . "

و اما اینکه این روزی که آیه:" یوم یرون الملائکه،" بدان اشاره دارد چه روزی است؟ آنچه از سیاق به کمک سایر آیات راجع به اوصاف روز مرگ، و بعد از مرگ بر می آید، این است که مراد روز مرگ است .

مثلا یکی از آیات راجع به مرگ آیه:" و لو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت و الملائکه باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون،" می باشد و یکی دیگر آیه:" ان الذین توفیهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا ا لم تکن ارض الله واسعه فتهاجروا فیها،" و آیاتی دیگر.

و همین مشاهدات دم مرگ است که قرآن آن را برزخ خوانده، چون در آیات قرآنی دلالت قطعی هست بر اینکه بعد از مرگ و قبل از قیامت ملائکه را می بینند و با آنان گفتگو می کنند .

و از سوی دیگر در مقام مخاصمه در پاسخ کسی که دیدن ملائکه را انکار می کند طبعا باید اولین روزی که ملائکه را می بیند به رخش کشید، و آن روز مرگ است، که کفار با دیدن ملائکه بدحال می شوند، نه اینکه در چنین مقامی دیدن روز قیامت را یاد آور شود با اینکه بارها ملائکه را دیده اند و حجرا محجورا را گفته اند.

پس ظاهر امر این است که این آیه و دو آیه بعدش نظر به حال برزخ دارد، و

رؤیت کفار ملائکه را در آن روز خاطرنشان می سازد، و همچنین احباط اعمال ایشان و حال اهل بهشت را در عالم برزخ خاطر نشان می سازد.

(۱)

پشیمانی لحظه مرگ، و آرزوی مهلت برای انفاق

-" وَ أَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ أَحَدَكُمُ الْمَوْت فَيَقُولَ رَب لَوْ لا أَخَّرْتَنى إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصدَّقَ وَ أَكُن مِّنَ الصلِحِينَ،

-وَ لَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَ اللَّهُ خَبِيرُ بِمَا تَعْمَلُونَ،

-و از آنچه ما روزیتان کرده ایم انفاق کنید و تا مرگ شما نرسیده فرصت را از دست ندهید و گرنه بعد از رسیدن مرگ خواهد گفت پروردگارا چه می شد تا اندک زمانی مهلتم می دادی صدقه دهم و از صالحان باشم،

-و لیکن خدای تعالی هرگز به کسی که اجلش رسیده مهلت نخواهد داد و خدا از آنچه می کنید با خبر است ! "

در این آیات مؤمنین را امر می کند به انفاق در راه خیر، اعم از انفاق واجب مانند زکات و کفارات، و مستحب مانند صدقات مستحبی .

و اگر قید "مما رزقناکم " را آورد برای اعلام این حقیقت بود که دستور فوق درخواست انفاق از چیزی که مؤمنین مالکند و خدا مالک آن نیست نمی باشد، چون آنچه را که مؤمنین انفاق می کنند عطیه ای است که خدای تعالی به آنان داده، و رزقی است که رازقش او است، و ملکی است که او به ایشان تملیک فرموده، آن هم تملیکی که از ملک خود او بیرون نرفته پس در هر حال منت خدای تعالی راست .

" من قبل ان یاتی احدکم الموت،" یعنی قبل از آنکه قدرت شما در تصرف در مال و انفاق آن در راه خدا تمام شود.

" فیقول رب لو لا اخرتنی الی اجل قریب،

گفت پروردگارا چه می شد تا اندک زمانی مهلتم می دادی،"

اگر کلمه مهلت را مقید به قید اندک کرد، برای این بود که اعلام کند به اینکه چنین کسی قانع است به مختصری عمر، به مقداری که بتواند مال خود را در راه خدا انفاق کند، تقاضای اندکی می کند تا اجابتش آسان باشد.

و نیز برای این است که اجل و عمر هر قدر هم که باشد اندک است همچنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود:

کل ما هو ات قریب - هر آنچه خواهد آمد نزدیک است .

" و لن یؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها،" در این جمله آرزومندان نامبرده را از اجابت دعایشان و هر کس دیگر را که از خدا تاخیر اجل را بخواهد مایوس کرده می فرماید: وقتی

۱- آیه ۲۲ سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۲۷۵

اجل کسی رسید، و نشانه های مرگ آمد، دیگر تاخیر داده نمی شود، و این معنا در کلام خدای تعالی مکرر آمده که اجل یکی از مصادیق قضای حتمی است، از آن جمله می فرماید:" اذا جاء اجلهم فلا یستاخرون ساعه و لا یستقدمون ."

(۱)

نقش فرشتگان در مرگ و عالم بعد از مرگ

-" والنَّازِعَاتِ غَرْقاً، وَ النَّاشِطاتِ نَشطاً،

-سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به شدت از بدنهایشان بر می کشند،

- و به فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با مدارا و نشاط جدا می سازند!"

بطوری که از آیات قرآن کریم استفاده می شود فرشتگان در ابداء موجودات از ناحیه خدای تعالی، و برگشتن آنها به سوی او، بین خدا و خلق واسطه هستند، به این معنا که اسبابی هستند برای حدوث حوادث، مافوق اسباب مادی و جاری در عالم ماده .

وساطت ملائکه در مساله عود، یعنی حال ظهور نشانه های مرگ و قبض روح و اجراء سؤال و ثواب و عذاب قبر، و سپس میراندن تمام انسانها در نفخه صور، و زنده کردن آنان در نفخه دوم، و محشور کردن آنان، و دادن نامه اعمال، و وضع میزانها، و رسیدگی به حساب، و سوق به سوی بهشت و دوزخ، که بسیار واضح است، و آیات دال بر این وساطت بسیار زیاد است، و احتیاجی به ایراد آنها نیست، روایات وارده در این مسائل از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و ائمه اهل بیت علیهم السلام هم بیش از آن است که به شمار آید.

(۲)

جان دادن با شکنجه ملائکه !

-" فَكَيْف إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَئكَةُ يَضرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَرَهُمْ،

-ذَلِك بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسخَط اللَّهَ وَ كرِهُوا رِضوَنَهُ فَأَحْبَط أَعْمَلَهُمْ،

-چطور است حالشان وقتی که ملائکه جانشان را می گیرند و به صورت و پشتشان می کوبند،

-و برای این می کوبند که همواره دنبال چیزی هستند که خدا را به خشم می آورد و از هر چه مایه خشنودی خدا است کراهت دارند، خدا هم اعمالشان را بی نتیجه و اجر کرد."

این است وضع آنان امروز که بعـد از روشن شـدن هـدایت باز هر چه می خواهنـد می کننـد، حال ببین در هنگامی که ملائکه جانشان را می گیرند و به صورت و پشتشان می کوبند چه حالی دارند.

سبب عقاب آنان این است که اعمالشان به خاطر پیروی از آنچه که مایه خشم

۱- آیه ۱۰و۱۱ سوره منافقون المیزان ج ۱۹ ص ۴۹۰

۲- آیه ۱ تا ۵ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۲۹۹

خـدا است، و به خاطر کراهتشان از خشـنودی خدا، حبط می شود و چون دیگر عمل صالحی برایشان نمانده قهرا با عذاب خدا بد بخت و شقی می شوند .

(۱)

تعریف برزخ در آیات قرآن

برزخ، فاصله مرگ تا قیامت

۱- آیه ۲۷ و ۲۸ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۶۴

-" ... وَ مِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ،

- . . . و از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند."

کلمه برزخ به معنای حائل در میان دو چیز است، و مراد از اینکه فرمود: برزخ در ماورای ایشان است، این است که این برزخ در پیش روی ایشان قرار دارد، و محیط به ایشان است و اگر آینده ایشان را ورای ایشان خوانده، به این عنایت است که برزخ در طلب ایشان است، همان طور که زمان آینده امام و پیش روی انسان است.

این تعبیر به این عنایت است که زمان طالب آدمی است، یعنی منتظر است که آدمی از آن عبور کند.

و مراد از برزخ عالم قبر است که عالم مثال باشد و مردم در آن عالم که بعد از مرگ است زندگی می کنند تا قیامت برسد این آن معنایی است که سیاق آیه و آیاتی دیگر و روایات بسیار از طرق شیعه از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و ائمه اهل بیت علیهم السلام و نیز از طرق اهل سنت بر آن دلالت دارد.

(۱)

عالم برزخ – دومین زندگی

-" قالوا ربنا امتنا اثنتین، و احییتنا اثنتین، فاعترفنا بذنوبنا، فهل الی خروج من سبیل ؟ "

-پروردگارا دو نوبت ما را میراندی، و دو بار زنده کردی،

پس اینک به گناهان خود اعتراف می کنیم،

آیا هیچ راهی به سوی برون شدن هست ؟ "

۱- آیه ۱۰۰ سوره مومنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۹۷

این از همـان آیاتی است که با آنها بر وجود عالمی میان عالم دنیا و عالم قیامت، به نام " برزخ" اسـتدلال می شود، برای اینکه در این آیات، دو بار مرگ برای انسانها بیان شـده، و اگر یکی از آن دو همان مرگی باشـد که آدمی را از دنیا بیرون می کند، چـاره ای جز این نیست که یک اماته دیگر را بعـد از این مرگ تصور کنیم، و آن وقتی است که یک زنـدگی دیگر، میان دو مرگ یعنی مردن در دنیـا برای بیرون شـدن از آن، و مردن برای ورود بـه آخرت، یـک زنـدگی دیگر فرض کنیم و آن همـان زندگی برزخی است.

در آیه بالا میراندن اولی میراندن بعد از تمام شدن زندگی دنیا است، و احیاء اول زنده شدن بعد از آن مرگ، یعنی زنده شدن در برزخ، و میراندن و زنده شدن دوم، در آخر برزخ، و ابتداء قیامت است.

(۱)

ادامه زندگی شهدا در برزخ، و ادامه فعل و شعور آنها

-" وَ لا تحْسبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فى سبِيلِ اللَّهِ أَمْوَتَا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. فَرِحِينَ بِمَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ وَ يَستَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلا خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ. يَستَبْشرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ،

-البته نپنداریـد که شـهیدان راه خـدا مرده انـد بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود. آنان به فضل و رحمتی که از خداوند نصـیبشان گردیده شادمانند و به آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسـته اند و بعدا در پی آنها به راه آخرت خواهند شتافت مژده دهند که از مردن هیچ نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورند. و آنها را بشارت به نعمت و فضل خدا دهند و اینکه خداوند اجر اهل ایمان را هرگز ضایع نگرداند. "

در این آیات حال به شـهادت رسیدگان را وصف می کنـد، و می فرمایـد: که این طایفه بعد از شـهادتشان در مقام قرب الهی متنعم هستند و به بازماندگان بشارت می دهند که چنین مقام و منزلتی در انتظار شما نیز هست .

- " و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا ...."

مراد از موت باطل شدن شعور و فعل است، و لذا در توضیح کلمه احیا از هر دو نمونه ای آورد، و فرمود: زنده اند و روزی می خورنـد، و خوشـحالند، روزی خوردن نمونه فعـل و فرح نمونه و اثری از شـعور است زیرا خوشـحال شـدن، فرع داشـتن شـعور است.

-" فرحین بما آتیهم الله ...."

معنای جمله این است که کشـته شدگان در راه خدا هم از نظر رسیـدن خودشان به فضل خدا و دیدن آن فضل خوشـحالی می کنند و هم در طلب این خبر خوش

۱- آیه ۲۸ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۷۲ تا ۱۷۵

هستند که رفقای عقب مانده شان نیز به این فضل الهی رسیدند، و آنها نیز خوفی و اندوهی ندارند .

از این بیان دو نکته روشن می شود، یکی اینکه کشته شدگان در راه خدا از وضع مؤمنین برجسته که هنوز در دنیا باقی مانده اند خبر دارند، و دوم اینکه منظور از این بشارت همان ثواب اعمال مؤمنین است که عبارت است از نداشتن خوف و نداشتن اندوه و این بشارت به ایشان دست نمی دهد مگر با مشاهده ثواب نامبرده در آن عالمی که هستند، نه اینکه خواسته باشند با موفق شدن به شهادت استدلال کنند بر اینکه در قیامت خوف و اندوهی نخواهند داشت، چون آیه در مقام این است که بفرماید پاداش خود را می گیرند نه اینکه بعد از شهادت تازه استدلال می کنند که در قیامت چنین و چنان خواهیم بود .

پس این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه انسان بعد از مردن تا قبل از قیامت باقی و زنده است.

-" یستبشرون بنعمه من الله و فضل ...."

این استبشار اعم از استبشاری است که قبلا فرمود از حال بازماندگان می کنند و شامل استبشار به حال خودشان هم می شود، و شاید همین دو تا بودن معنا باعث شده که دو باره آن را تکرار کند و همچنین کلمه فضل را دو باره بیاورد.

جمله:" و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین،" هم بر این عمومیت دلالت دارد، چون به اطلاقش شامل همه مؤمنین می شود، در آیه شریفه دقت بفرمائید.

در این آیه شریفه فضل و نعمت را نکره آورد، همچنانکه رزق را هم در آیات قبل سربسته ذکر کرد و نفرمود که آن رزق چیست، و این برای آن بود که ذهن شنونده در باره فضل و نعمت و رزق تا هر جا که ممکن است برود، و باز به همین جهت خوف و حزن را در سیاق نفی مبهم آورد، تا دلالت بر عموم کند، و بفهماند کشته شدگان در راه خدا هیچ نوع از انواع خوف و حزن را ندارند.

از دقت در این آیات این معنا به دست می آید که اولا در صدد بیان اجر مؤمنین است، و ثانیا می خواهد بفهماند که این أجر که نزد خدای سبحان است رزق ایشان است، و ثالثا این رزق نعمتی و فضلی از خدا است، و رابعا این نعمت و فضل عبارت از این است که نه خوفی دارند و نه حزنی .

- ... الا خوف علیهم و لا هم یحزنون !

این جمله، جمله عجیبی است، هر قدر انسان بیشتر در آن فرو می رود و تدبر می کند دامنه معنایش وسیع تر می شود، با اینکه جمله ای است لطیف و رقیق و بیانی است ساده و اولین چیزی که از معنای آن به ذهن می رسد این است که خوف و حزن از مؤمنین برداشته می شود و این را هم می دانیم که خوف تنها در امری فرض دارد که اولا ممکن باشد، و ثانیا احتمال آمدنش به سوی ما معقول باشد و ثالثا اگر بیاید مقداری از سعادت ما را از بین می برد، سعادتی که ما توقع داریم واجد آن باشیم و خود را واجد آن فرض می کنیم و همچنین حزن تنها از ناحیه حادثه ای است که پیش آمده و آن نیز مقداری از سعادت کذائی ما را سلب کرده، پس بلا و یا هر محذور و گرفتاری که فرض شود، وقتی از آن می ترسیم که هنوز بر سر ما نیامده باشد و اما وقتی آمد دیگر خوف معنا ندارد، آنجا جای حزن و حسرت است، پس بعد از وقوع خوفی نیست و قبل از وقوع هم حزنی نیست .

پس بر طرف شدن مطلق خوف از انسان تنها وقتی فرض دارد که هیچ یک از آنچه داریم در معرض زوال قرار نگیرد، و همچنین برطرف شدن مطلق حزن از انسان وقتی فرض دارد که آنچه نعمت که انسان بتواند از آن متنعم شود و لذت ببرد دارا باشد، و خدای تعالی به او افاضه کرده باشد، و نیز آنچه که دارد در معرض زوال قرار نگیرد، و این همان خلود سعادت برای انسان و خلود انسان در آن سعادت است.

و از همین جا واضح می شود که نبودن خوف و حزن عین روزی خوردن انسان نزد خدا است و به حکم آیه:" و ما عند الله خیر " و آیه:" و ما عند الله باق" آنچه نزد خدا است هم نعمت و خیر است، هم باقی است، نه عذاب و شری آمیخته با آن است و نه فنا و زوالی بدان راه دارد.

باز این معنا واضح می شود که نبودن حزن و خوف عینا بودن نعمت و فضل است، و این خود عطیه است. نعمت وقتی در عرف قرآن اطلاق شود معنایش ولایت الهیه است، بنا بر این معنای آیه مورد بحث چنین می شود: خدای تعالی متصدی و عهده دار کار مؤمنین است و آنان را به عطیه ای از خود اختصاص می دهد.

(۱)

حیات برزخی شهدا

-" و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء، و لکن لا تشعرون،

-به آنها که در راه خدا کشته می شوند نگوئید مردگانند، بل زندگانند ولی شما ادراک نمی کنید ! "

۱- آیه ۱۶۹ تا ۱۷۱ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۹۴

درباره حیات شهدا بعد از کشته شدن، آیه زیر آیه بالا را تفسیر می کند:

-" و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا، بل احیاء عند ربهم یرزقون،

-زنهار مپنداری که آنان که در راه خدا کشته شده اند مردگانند نه، بلکه زنده اند و نزد پروردگار خود روزی میخورند! "

این زندگی یک زندگی خارجی و واقعی است نه ذهنی و فرضی، زندگی ما بین مرگ و بعث - یعنی حیات برزخی

مخصوصا با در نظر گرفتن اینکه قرآن کریم در چند جا زندگی کافر را بعد از مردنش هلاکت و بوار خوانده، می فهمیم که منظور از حیات شهیدان، حیاتی سعیده است نه صرف حرف، حیاتی است که خداوند تنها مؤمنین را با آن احیاء می کند، همچنان که فرمود:

- " و ان الدار الاخره لهی الحیوان، لو کانوا یعلمون،

- و بدرستی خانه آخرت تنها زندگی حقیقی است، اگر می توانستند بفهمند."

در آیه مورد بحث به مؤمن و کافر خطاب می کند به اینکه: شهدا بعد از مردن نیز زنده اند، ولی شما نمی فهمید، یعنی با حواس خود درک نمی کنید، چون خدای تعالی در قرآن شریف علم به آخرت را مقید به علم یقین کرده است.

می فرماید:

- کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مگوئید و آنان را فانی و باطل نپندارید که آن معنائی که از دو کلمه مرگ و حیات در ذهن شما هست بر مرگ آنان صادق نیست، چون مرگ آنان آنطور که حس ظاهر بین شما درک می کند به معنای بطلان نیست، بلکه مرگ آنان نوعی زندگی است، ولی حواس شما آنرا درک نمی کند.

(۱)

زندگی در مرگ

- " ... وَ لا تَقُولُوا لِمَن یُقْتَلُ فی سبِیلِ اللَّهِ أَمْوَت بَلْ أَحْیَاءٌ وَ لَکِن لا تَشعُرُون

- و به کسی که در راه خدا کشته شده مرده مگوئید بلکه اینان زنده هائی هستند ولی شما درک نمی کنید! "

در این آیات، سخن از قتال و جهاد در راه خدا کرده، چیزی که هست این بلا را به وصفی معرفی کرده که دیگر چون سایر بلاها مکروه و ناگوار نیست و صفت سوئی در آن باقی نمانده و آن این است که این قتال مرگ و نابودی نیست، بلکه حیات است و چه حیاتی!

(۲)

ورود سریع به بهشت برزخی

۱- آیه ۱۵۴ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۵۱۹ تا۵۲۷

۲- ایه ۱۵۳ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۵۱۵

-" قِيلَ ادْخُلِ الجَنَّهَ قَالَ يَلَيْت قَوْمِى يَعْلَمُونَ،

-بِمَا غَفَرَ لى رَبى وَ جَعَلَنى مِنَ الْمُكْرَمِين،

-(و از دورترين نقطه شهر مردى شتابان آمد و گفت هان اى مردم فرستادگان خدا را پيروى كنيد . . . مردم او را كشتند،) در همان دم به او گفته شد به بهشت درآى و او كه داشت داخل بهشت مى شد گفت اى كاش مردم من مى دانستند چه سعادتى نصيبم شده، كاش مى دانستند چگونه پروردگارم مرا بيامرزيد و مرا از مكرمين قرار داد !

در آيه مورد بحث جمله " قيل ادخل الجنه،" به جاى خبر از كشته شدن مرد نشسته تا اشاره باشد به اينكه بين كشته شدن آن مرد به دست مردم قريه، و ما بين امر به داخل شدنش در بهشت، فاصله چندانى نبوده، آن قدر اين دو به هم متصل بودند كه گويى كشته شدنش همان و رسيدن دستور به داخل بهشت شدنش همان.

بنا بر اين مراد از جنت، بهشت برزخ است نه بهشت آخرت. و اين آيه شريفه از ادله وجود برزخ است.

(۱)

دليلى بر وجود عذاب و آتش در برزخ

-" مِّمَّا خَطِيئَتهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً فَلَمْ يجِدُوا لهَُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَنصاراً،

-و آن قوم از كثرت كفر و گناه، عاقبت غرق شدند و به آتش دوزخ در افتادند و جز خدا براى خود هيچ يار و ياورى نيافتند."

مى فرمايد: قوم نوح به خاطر معاصى و ذنوبشان به وسيله طوفان غرق شده و داخل آتشى شدند كه با هيچ مقياسى نمى توان عذابشان را اندازه گيرى كرد.

مراد از آتش در آيه شريفه آتش برزخ است، كه مجرمين بعد از مردن و قبل از قيامت در آن معذب مى شوند، نه آتش آخرت، و اين آيه خود يكى از ادله برزخ است، چون مى دانيم كه آيه شريفه نمى خواهد بفرمايد قوم نوح غرق شدند، و به زودى در قيامت داخل آتش مى شوند تا منظور از آتش، آتش قيامت باشد.

(۲)

مدت درنگ در قبر

-" قَلَ كَمْ لَبِثْتُمْ فى الأَرْضِ عَدَدَ سِنِين،

-آنگاه خدا به كافران گويد كه مى دانيد شما چند سال در زمين درنگ كرديد؟"

این از جمله پرسش هایی است که خدا در قیامت از مردم می کند، که مدت

۱- آیه ۲۶ و۲۷ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۱۰

۲- آیه ۲۵ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۵۵

درنگ شما در زمین چقدر بود؟ و این پرسش در چند جا از کلام مجیدش آمده و منظور از آن پرسش از مدت درنگ در قبور است، همچنان که آیه: "و یوم تقوم الساعه یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعه و آیه کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعه من نهار،" و غیر از این دو از آیات دیگر بر آن دلالت دارد.

" قالوا لبثنا یوما او بعض یوم فسئل العادین،" ظاهر سیاق این است که مراد از روز یک روز از روزهای معمولی دنیا باشد. و اگر درنگ در برزخ را معادل بعضی از یک روز از روزهای دنیا کردند، از این باب است که خواسته اند عمر آن را در مقایسه با زندگی ابدی قیامت که آن روز بر ایشان مشهود می شود، اندک بشمارند.

مؤید این معنا تعبیری است که در جای دیگر قرآن آمده که از عمر برزخ به ساعت و در بعضی جاها به شامی از یک روز، و یا به ظهری از آن تعبیر کردند.

و اینکه گفتند:" فسئل العادین،" معنایش این است که: ما خوب نمی توانیم بشماریم، از کسانی بپرس که می توانند بشمارند، که بعضی از مفسرین آنان را به ملائکه تفسیر کرده اند، که شمارشگر ایامند، و بعید هم نیست که چنین باشد.

" قال ان لبثتم الا قلیلا لو انکم کنتم تعلمون،" گوینده این جمله خدای سبحان است. در این جمله نظریه کفار که عمر برزخ را اندک شمردند تصدیق شده و زمینه برای جمله آخر آیه فراهم شده که می فرماید: ای کاش می دانستید!

و معنای آن این است که خدای تعالی فرمود: مطلب همین است که شما گفتید، مدت مکث شما در برزخ اندک بود، ولی ای کاش در دنیا هم این معنا را می دانستید که مکث شما در قبور چقدر اندک است و پس از آن مکث اندک، از قبرها بیرون می شوید، و در نتیجه منکر بعث نمی شدید تا به چنین عذابی جاودانه دچار گردید.

(۱)

عدم احساس زمان در برزخ

-" وَ کَذَلِکَ بَعَثْنَهُمْ لِیَتَساءَلُوا بَیْنَهُمْ قَالَ قَائلٌ مِّنهُمْ کمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا یَوْماً أَوْ بَعْض یَوْمٍ قَالُوا رَبُّکُم أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ ...،

-چنین بود که بیدارشان کردیم تا از همدیگر پرسش کنند، یکی از آنها گفت: چقدر خوابیدید؟ گفتند روزی یا قسمتی از روز خوابیده ایم. گفتند پروردگارتان بهتر داند که چه مدت خواب بوده اید...."

خدای تعالی خواب را بر اصحاب کهف مسلط نمود و در کنج غاری سیصد سال شمسی به خوابشان برد، وقتی بیدار شدند جز این به نظرشان نرسید که یا یک روز در خواب بوده اند و یا پاره ای از روز.

۱- آیه ۱۱۲تا ۱۱۴سوره مومنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۰۳

مکث هر انسان در دنیا و اشتغالش به زخارف و زینت های آن و دلباختگی اش نسبت به آنها و غفلتش از ماسوای آن، خود آیتی است نظیر آیتی که در داستان اصحاب کهف است. همانطور که آنها وقتی بیدار شدند خیال کردند روزی و یا پاره ای از روز خوابیده اند، انسانها هم وقتی روز موعود را می بینند خیال می کنند یک روز و یا پاره ای از یک روز در دنیا مکث کرده اند.

از اصحاب کهف سؤال شد " کم لبثتم " و آنها گفتند:" لبثنا یوما او بعض یوم، " از همه انسانها نیز در روز موعود سؤال می شود:" کم لبثتم فی الارض عدد سنین قالوا لبثنا یوما او بعض یوم، " و نیز می فرماید: " کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعه من نهار. "

(۱)

نمونه ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان

-" أَوْ كالَّذِى مَرَّ عَلى قَرْيَةٍ وَ هِىَ خَاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِهَا قَالَ أَنى يُحْىِ هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَهَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كمْ لَبِثْت قَالَ لَبِثْت يَوْماً أَوْ بَعْض يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْت مِائَهَ عَامٍ فَانظرْ إِلى طعَامِك وَ شرَبِك لَمْ يَتَسنَّهْ وَ انظرْ إِلى حِمَارِك وَ لِنَجْعَلَك ءَايَةً لِّلنَّاسِ وَ انظرْ إِلى الْعِظامِ كيْف نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسوهَا لَحْماً فَلَمَّا تَبَينَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلى كلِّ شىْءٍ قَدِيرٌ،

- یا مثل آن مردی که بر دهکده ای گذر کرد که با وجود بناهائی که داشت از سکنه خالی بود، از خود پرسید خدا چگونه مردم این دهکده را زنده می کند؟ پس خدا او را صد سال بمیرانید، آنگاه زنده اش کرد و پرسید چه مدتی مکث کردی؟ گفت: یک روز و یا قسمتی از یک روز خداوند فرمود: نه، بلکه صد سال مکث کردی، به خوردنی و نوشیدنی خویش بنگر که طعمش در این صد سال دگرگون نشده و به دراز گوش خویش بنگر، ما از این کارها منظورها داریم یکی این است که تو را آیتی و عبرتی برای مردم قرار دهیم، استخوانها را بنگر که چگونه آنان را برمی انگیزانیم و سپس آنها را با گوشت می پوشانیم، همینکه بر او روشن شد که صد سال است مرده و اینک دوباره زنده شده گفت: می دانم که خدا به همه چیز توانا است. "

۱- آیه ۹و۱۹ و ۲۱ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۳۴۰

شخص مزبور پیامبری بوده که از خانه خود بیرون آمده، تا به محلی دور از شهر خودش سفر کند، همینکه به راه افتاده تا به مقصد خود برود در بین راه به قریه ای رسیده که قرآن کریم آنرا قریه خراب توصیف فرموده، و وی مقصدش آنجا نبوده بلکه گذارش به آن محل افتاده، و قریه نظرش را جلب کرده، لذا ایستاده و در سرنوشت آن به تفکر پرداخته، و از آنچه دیده عبرت گرفته، که چگونه اهلش نابود شده اند و استخوانهای پوسیده آنها در پیش رویش ریخته است.

سپس در حالی که به مردگان نگاه می کند با خود می گوید: " انی یحیی هذه الله - خدا چگونه اینها را زنده می کند ؟ "

شخص مزبور در عبرت گیری اش تعمق کرد، و غرق در فکر شد و با خود گفت: عجب ! صاحبان این استخوانها چند سال است که مرده اند؟ خدا می داند که چه تحولاتی به خود دیده اند، تا به این روز افتاده اند و چه صورتها که یکی پس از دیگری به خود گرفته اند، بطوریکه امروز اصل آنها که همان انسانها باشند فراموش شده اند، در اینجا بود که گفت: راستی خدا چگونه اینها را زنده می کند؟

و این گفتارش دو جهت دارد، یکی تعجب از زنده شدن بعد از طول مدت، و جهت دوم تعجب برگشتن اجزا به صورت اولش، با اینکه این تغییرات غیر متناهی را به خود دیده اند .

لذا خدای تعالی برایش مشکل را از هر دو جهت روشن کرد:

از جهت اول از این راه روشن کرد که خود او را بمیرانید و دوباره زنده کرد، و پرسید که چقدر مکث کردی ؟

از جهت دوم از این راه که استخوانهائی که در پیش رویش ریخته بود زنده کرد، و جلو چشمش اعضاء بدن آن مردگان را به هم وصل نمود.

پس خداوند او را صد سال بمیرانید، مردن و زنده شدنش در دو زمان از روز بود، که اینچنین به شک افتاده می گوید: آیا یک روز خوابیدم یا پاره ای از یک روز، و ظاهرا مردنش در طرف های صبح و زنده شدنش در طرف بعد از ظهر بوده است.

خدای سبحان پاسخش داد: " بل لبثت مائه عام، " یعنی بلکه صد سال خوابیدی، همینکه این سخن را شنید سخت تعجب کرد که پس چرا صد سال به نظر یک روز آمد، و در عین حال پاسخ خدا، جواب از این تعجب هم بود که پس چرا من یک روز خوابیدم ؟ مگر انسان اینقدر می خوابد؟

آنگاه خدای سبحان برای اینکه کلام خود (بلکه صد سال خوابیدی) را تایید نموده و برایش شاهد بیاورد فرمود: ببین طعام و شرابت را که متغیر نشده و به الاغت نظر کن، و این تذکر برای آن بود که وقتی گفت: یک روز خوابیدم یا قسمتی از یک روز را معلوم شد هیچ متوجه کوتاهی و طول مدت نشده، و از سایه آفتاب و یا نور آن و سایر اوضاع و احوال به دست آورده که این مقدار خوابیده و وقتی به او گفته شد تو صد سال است که خوابیده ای، چون امکان داشت که این جواب تردید برایش به وجود بیاورد که چرا هیچ تغییری در خودش، در بدنش و لباسش نمی بیند در حالی که اگر انسان صد سال بمیرد در این

مدت طولانی باید وضع بدنیش تغییر کند، طراوت بدن را از دست بدهد، و خاک شده و استخوانی پوسیده گردد .

خدای تعالی این شبهه را که ممکن بود در دل او پیدا شود، از این راه دفع کرد که دستور داد به طعام و شراب خود بنگر که نه گندیده و نه تغییر دیگری کرده، و نیز به الاغ خود بنگر که استخوانهای پوسیده اش پیش رویت ریخته، و همین استخوانهای الاغ بهترین دلیل است بر اینکه مدت خوابش طولانی بوده و وضع طعام و شرابش بهترین دلیل است بر اینکه برای خدا امکان دارد که چیزی را در چنین مدت طولانی به یک حال نگه دارد بدون اینکه دستخوش تغییر شود.

از اینجا این معنا هم روشن می شود که الاغ او نیز مرده و استخوان شده بود، و گویا اگر از مردن الاغ سخنی به میان نیاورده، به خاطر ادبی است که قرآن همواره رعایت آن را می کند.

و سخن کوتاه اینکه: بعد از نشان دادن طعام و شراب و زنده شدن الاغ، بیان الهی تمام شد، و معلوم شد که تعجب وی از طول مدت بیجا بود، چون از او اعتراف گرفت که صد سال مردن با یک روز و یا چند ساعت مردن و سپس زنده شدن فرقی ندارد، همچنانکه در روز قیامت از اهل محشر، نظیر این اعتراف را می گیرد.

پس خداوند برای این شخص روشن کرد که کم و زیاد بودن فاصله زمانی میان احیا و اماته برای خدای تعالی تفاوت نمی کند و در قدرت او که حاکم بر همه چیز است اثری نمی گذارد، چون قدرت او مادی و زمانی نیست، تا وضعش به خاطر عارض شدن عوارض، دگرگون و کم و زیاد شود، مثلاـ زنده کردن مرده های دیروز برایش آسان و زنده کردن مرده های سالهای پیش، برایش دشوار باشد، بلکه در برابر قدرت او، دور و نزدیک، یکسان و مساوی است، همچنانکه خودش فرمود:

-" انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا - مردم قیامت را دور می پندارند ولی ما آن را نزدیک می بینیم ! " و نیز فرمود:

-" و ما امر الساعه الا کلمح البصر - امر قیامت، بیش از چشم بر هم زدنی نیست."

علاوه بر همه فوائدی که در قصه بود، این حقیقت نیز بیان شده که در قیامت وقتی مردگان زنده می شوند، چه حالی دارند، و پیش خود چه احساسی دارند، در آن روز مثل همین صاحب قصه شک می کنند که چقدر آرمیدیم، همچنانکه خداوند متعال در قرآن فرموده:

-" و یوم تقوم الساعه یقسم المجرمون: ما لبثوا غیر ساعه، کذلک کانوا یؤفکون، و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث، فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا تعلمون. "

از سخن این شخص که گفت: " انی یحیی هذه الله،" دو جهت استفاده می شود،

یکی زنده شدن بعد از طول مدت، و دوم برگشتن اجزا به صورت اولیه خود، که تا اینجا خدای سبحان جواب از جهت اول را روشن ساخت، اینک برای روشن شدن جهت دوم نظر او را به استخوانهای پوسیده متوجه می سازد، و می فرماید:

- " و انظر الی العظام کیف ننشزها !

-استخوانها را بنگر که چگونه آنان را برمی انگیزانیم و سپس آنها را با گوشت می پوشانیم! "

(۱)

برگشت علم قبلی انسان بعد از مرگ و احیاء مجدد

-فَلَمَّا تَبِینَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کلِّ ِ شیْ ءٍ قَدِیرٌ

-همینکه بر او روشن شد که صد سال است مرده و اینک دوباره زنده شده گفت: می دانم که خدا به همه چیز توانا است. "

این آیه در صدد بیان این است که: بعد از آنکه مطلب برای این شخص روشن شد، او به خاطر خود رجوع می کند و به یاد می آورد که قبلا هم به قدرت مطلقه و بی پایان الهی ایمان داشته است و کانه قبلا بعد از آنکه " کجا خدا اینها را زنده می کند،" در قلبش خطور کرده، به علم و ایمانی که به قدرت مطلقه خدا داشته، اکتفا نموده، و بعد از آنکه با مردن و زنده شدن خود، قدرت خدا را به چشم دیده، دوباره به قلب خود مراجعه نموده و همان ایمان و علم قبلی خود را تصدیق کرده، و به خدای تعالی عرضه داشته که خدایا تو همواره برای من خیرخواهی می کنی، و هرگز در هدایت به من خیانت نمی کنی، و ایمانی که همواره دلم به آن اعتماد داشت: (که قدرت تو مطلق است!) جهل نبود، بلکه علمی بود که لیاقت آن را داشت که به آن اعتماد شود.

و نظائر این مطلب بسیار است، بسیار می شود که آدمی به چیزی علم دارد، لیکن فکری در ذهنش خطور می کند که با آن علم منافات دارد، اما نه اینکه علم بکلی از بین رفته تبدیل به شک می شود، بلکه بخاطر عوامل و اسباب دیگری این فکر به ذهن می آید ناچار خود را به همان علمی که دارد قانع می کند، تا روزی آن شبهه برطرف شود، و بعد از آنکه شبهه برطرف شد، دوباره به همان علم خودش مراجعه نموده، می گوید : من که از اول می دانستم و می گفتم مطلب از این قرار است و آنطور که مقتضای آن شبهه بود نیست و از اینکه علم قبلیش، علمی صائب و درست بود خوشحال می شود . و معنای آیه شریفه این نیست که بعد از زنده شدن تازه علم پیدا کرد به اینکه خدا به هر چیز قادر است، و قبل از آن در شک بوده است!

(۲)

منع شیطان از دخالت در برزخ

۱- آیه ۲۵۹ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۵۳۱

۲- آیه ۲۵۹ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۵۳۱

-" قَالَ أَنظِرْنی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ،

-قَالَ إِنَّک مِنَ الْمُنظرِینَ،

-گفت: مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده،

-فرمود مهلت خواهی داشت!"

ابلیس از خدای تعالی مهلت می خواهد، و خداوند هم به وی مهلت می دهد. خداوند در جای دیگر نیز این معنا را ذکر کرده و فرموده: ابلیس بطور مطلق از خدا مهلت خواسته، و لیکن خداوند او را تا زمانی معین مهلت داده است.

و از اینکه ابلیس از خدا خواست تا روز قیامت مهلتش دهد استفاده می شود که وی در این صدد بوده که جنس بشر را هم در دنیا و هم در عالم برزخ گمراه کند، و لیکن خداوند دعایش را به اجابت نرسانید، و شاید خداوند خواسته باشد که او را تنها در زندگی دنیا بر بندگانش مسلط کند، و دیگر در عالم برزخ قدرت بر اغوای آنان نداشته باشد، هر چند به مصداق آیه زیر رفاقت و همنشینی با آنان را داشته باشد:

-" و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین، و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون، حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین، و لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون،"

و همچنین آیه:

-" احشروا الذین ظلموا و ازواجهم."

(۱)

زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت

خدای تعالی خبر می دهد از اینکه انسان به زودی از این زندگی اجتماعیش کوچ نموده در عالمی دیگر و منزلگاهی دیگر فرود می آید، و آن عالم را برزخ نامیده ، و فرموده : که بعد از آن منزلگاه منزلی دیگر هست، که سرمنزل انسانها است، و آن را خانه آخرت نامیده است.

چیزی که هست او در زندگی بعد از دنیا حیاتی انفرادی دارد، دیگر زندگیش اجتماعی نیست، به این معنا که ادامه زندگی در آنجا احتیاج به تعاون و اشتراک و همدستی دیگران ندارد، بلکه سلطنت و حکمرانی در تمامی احکام حیات در آن عالم از آن خود فرد است، هستیش مستقل از هستی دیگران، و تعاون و یاری دیگران است .

از اینجـا می فهمیم که نظام در آن زنـدگی غیر نظام در زنـدگی دنیای مادی است چون اگر نظام آنجا همماننـد نظام دنیا بود چاره ای جز تعاون و اشتراک نبود و لیکن

۱- آیه ۱۴ و ۱۵ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۳۴

انسـان زنـدگی مـادیش را پشت سـر گذاشـته، به سوی پروردگـارش روی آورده، و در آنجا تمامی علوم عملیش نیز باطل می شود، دیگر لزومی نمی بیند که دیگران را اسـتخدام کند، و در شؤون آنان تصرف نماید، و دیگر احتیاجی به تشکیل اجتماعی مدنی و تعاونی احساس نمی کند، (چون این زندگی دنیا بود که مجبورش کرد به اینکه تشکیل اجتماع دهد .)

او نیز سـایر احکـامی هم که در دنیا داشت در آن عالم نـدارد، و در آن عالم تنها و تنها سـروکارش با اعمالی است که در دنیا کرده، یـا نتیجه هـائی است که حسـنات و سـیئاتش به بار آورده و در آن عالم جز به حقیقت امر بر نمی خورد آنجاست که نبأ عظیم برایش آشکار می شود، آن نبأ که در دنیا بر سرش اختلاف داشتند ، همچنانکه فرمود :

-" و نرثه ما یقول و یاتینا فرداً ، "

و نیز در این باره فرموده:

-" لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره ، و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم، و ما نری معکم شفعاءکم الذین کنتم زعمتم انهم فیکم شرکاء ، لقد تقطع بینکم و ضل عنکم ما کنتم تزعمون."

و نیز فرموده:

-" هنالك تبلوا کل نفس ما اسلفت، و ردوا الی الله مولیهم الحق و ضل عنهم ما کانوا یفترون،"

و نیز فرموده:

-" یوم تبدل الارض غیر الارض، و السموات و برزوا لله الواحد القهار! "

و باز فرموده:

-" و ان لیس للانسان الا ما سعی، و ان سعیه سوف یری، ثم یجزیه الجزاء الاوفی . "

و آیاتی دیگر که می فهماننـد بعـد از مرگ، آدمی تنها است، و یگانه همنشـین او عمل او است، و دیگر اثری از احکام دنیوی را در آنجا نمی بینـد، و دیگر زنـدگی اجتماعی و بر اساس تعاون نـدارد، و از آن علوم عملیه ای که در دنیا به حکم ضـرورت مورد عمـل قرار می داد اثری نمی یابـد، و کیفیت ظهور عملش در آنجا و ظهور و تجسم جزای عملش طوری است که با زبان نمی شود بیان کرد.

(۱)

چگونگی محفوظ بودن انسان مرده و خاک شده

-" أَ ءِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً ذَلِكَ رَجْعُ بَعِيدٌ،

-آیا وقتی مردیم و خاک شدیم ؟ این برگشتن بعیدی است!"

مشرکین تعجب می کنند و می گویند: آیا وقتی که ما مردیم و خاک شدیم و

۱- آیات مندرج در متن المیزان ج : ۲ ص : ۱۸۳

ذات ما آنچنان باطل و نابود شد که دیگر اثری از آن به جای نماند دوباره مبعوث می شویم و برمی گردیم؟ آخر این برگشتن برگشتنی باور نکردنی است، و عقل آن را نمی پذیرد، و زیر بار آن نمی رود .

" قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ،" این آیه سخن آنان و استبعادشان نسبت به بعث و رجع را رد می کند، چون آنان استناد جستند به اینکه بعد از مردن به زودی متلاشی می شویم و بدنهایمان خاک می شود، و با خاکهای دیگر مخلوط می گردد.

آیه مورد بحث جواب می دهد که: ما دانا هستیم به آنچه که زمین از بدنهای شما می خورد، و آنچه از بدنهایتان ناقص می سازد، و علم ما چنان نیست که جزئی از اجزاء شما را از قلم بیندازد تا برگرداندن آن به خاطر نامعلوم بودن دشوار و یا نشدنی باشد.

" و عندنا کتاب حفیظ ،" یعنی نزد ما کتابی است که حافظ هر چیز است، بلکه آثار و احوال هر چیزی را هم ضبط می کند. و یا معنایش این است که: نزد ما کتابی است که خود آن کتاب محفوظ است و حوادث، آن را دچار دگرگونی و تحریف نمی کند، و آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ که تمامی آنچه بوده، و آنچه هست و آنچه تا قیامت خواهد بود در آن کتاب محفوظ است.

(۱)

بحثی پیرامون تجرد نفس

-" قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُكِلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،

-بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته اند جانتان را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد."

این آیه از روشن ترین آیات قرآنی است که دلالت بر تجرد نفس می کند و می فهماند که نفس غیر از بدن است، نه جزو آن است، و نه حالی از حالات آن .

به طور کلی نفس آدمی موجودی است مجرد، موجودی است ماورای بدن و احکامی دارد غیر احکام بدن و هر مرکب جسمانی دیگر، (خلاصه موجودی است غیر مادی که نه طول دارد و نه عرض و نه در چهار دیواری بدن می گنجد،) بلکه با بدن ارتباط و علقه ای دارد و یا به عبارتی با آن متحد است و به وسیله شعور و اراده و سایر صفات ادراکی، بدن را اداره می کند .

۱- آیه ۳ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۰۶

دقت در آیات قرآن شریف این معنا را به خوبی روشن می سازد، چون می فهمانند که تمام شخصیت انسان بدن نیست، که وقتی بدن از کار افتاد شخص بمیرد و با فنای بدن و پوسیدن و انحلال ترکیب هایش و متلاشی شدن اجزائش، فانی شود، بلکه تمام شخصیت آدمی به چیز دیگری است، که بعد از مردن بدن باز هم زنده است، یا عیشی دائم و گوارا و نعیمی مقیم را از سر می گیرد. (عیشی که دیگر در دیدن حقایق محکوم به این نیست که از دو چشم سر ببیند و در شنیدن حقایق از دو سوراخ گوش بشنود، عیشی که دیگر لذتش محدود به درک ملایمات جسمی نیست،) و یا به شقاوت و رنجی دائم و عذابی الیم می رسد.

و نیز می رساند که سعادت آدمی در آن زندگی و شقاوت و تیره روزیش مربوط به سنخ ملکات و اعمال او است، نه به جهات جسمانی (از سفیدی و سیاهی و قدرت و ضعف) و نه به احکام اجتماعی (از آقازادگی و ریاست و مقام و امثال آن) .

پس اینها حقایقی است که این آیات شریفه آن را دست می دهد، و معلوم است که این احکام مغایر با احکام جسمانی است و از هر جهت با خواص مادیت دنیوی منافات دارد و از همه اینها فهمیده می شود که پس نفس انسانها غیر بدنهای ایشان است.

و در دلالت بر این معنا آیات برزخ به تنهائی دلیل نیست، بلکه آیاتی دیگر نیز این معنا را افاده می کند. از جمله آنها آیات زیر است:

- " و نفخ فیه من روحه، "

- " یسئلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی، "

امر خدا - که روح هم یکی از مصادیق آن است - از جنس موجودات جسمانی و مادی نیست، چون اگر بود محکوم به احکام ماده بود و یکی از احکام عمومی ماده این است که به تدریج موجود شود، و وجودش مقید به زمان و مکان باشد، پس روحی که در انسان هست مادی و جسمانی نیست هر چند که با ماده تعلق و ارتباط دارد .

آنگاه از آیاتی دیگر کیفیت ارتباط روح با ماده بدست می آید، یکجا می فرماید:

- « و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین، ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین، ثم خلقنا النطفه علقه، فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما، فکسونا العظام لحما، ثم انشاناه خلقا آخر، فتبارک الله احسن الخالقین،»

و بیان کرد که انسان در آغاز بجز یک جسمی طبیعی نبود و از بدو پیدایشش صورت هائی گوناگون به خود گرفت، تا در آخر خدای تعالی همین موجود جسمانی و جامد و خمود را، خلقتی دیگر کرد که در آن خلقت انسان دارای شعور و اراده گشت، کارهائی می کند که کار جسم و ماده نیست، چون شعور و اراده و فکر و تصرف و تسخیر

موجودات و تدبیر در امور عالم، به نقل دادن و دگرگون کردن و امثال آن از کارهائی که از اجسام و جسمانیات سر نمی زد نیازمند است - پس معلوم شد که روح جسمانی نیست، بخاطر اینکه موضوع و مصدر افعالی است که فعل جسم نیست .

پس نفس بالنسبه به جسمی که در آغاز مبدأ وجود او بوده - یعنی بدنی که باعث و منشا پیدایش آن بوده - به منزله میوه از درخت و به وجهی به منزله روشنائی از نفت است.

با این بیان تا حدی کیفیت تعلق روح به بدن و پیدایش روح از بدن، روشن می گردد، و آنگاه با فرا رسیدن مرگ این تعلق و ارتباط قطع می شود، دیگر روح با بدن کار نمی کند، پس روح در اول پیدایشش عین بدن بود و سپس با انشائی از خدا از بدن متمایز می گردد و در آخر با مردن بدن، بکلی از بدن جدا و مستقل می شود .

(۱)

سیر عوالم بعد از مرگ

" لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَق "

" سوگند به شفق،

و سوگند به شب و آنچه بپوشاند،

و سوگند به ماه شب چهاردهم که همه جوانبش نورانی می شود،

که به زودی بعد از مرگ عوالمی را سیر خواهید کرد! "

کلمه طبق به معنای چیزی و یا حالی است که مطابق چیز دیگر و یا حال دیگر باشد، چه اینکه یکی بالای دیگری قرار بگیرد و چه نگیرد، بلکه پهلوی هم باشند. به هر حال منظور مراحل زندگی است که انسان آن را در تلاشش به سوی پروردگارش طی می کند، مرحله زندگی دنیا و سپس مرحله مرگ و آنگاه مرحله حیات برزخی، و سپس مرگ در برزخ و هنگام دمیدن صور و در آخر انتقال به زندگی آخرت و حساب و جزا .

این سوگندها تاکید مضمون آیه زیر است:

-" یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه،"

در این آیه اشاره ای است به اینکه مراحلی که انسان در مسیرش به سوی پروردگارش طی می کند، مراحلی مترتب و با یکدیگر متطابق است.

(۲)

روایات اسلامی در باره برزخ و زندگی بعد از مرگ

۱- آیه ۱۱ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۷۵ ج : ۱ ص : ۵۲۸

۲- آیه ۱۶ تا ۲۵ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۷

۱- در تفسیر قمی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

فرزند آدم وقتی به آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت می رسد مال و فرزندان و اعمالش در نظرش مجسم می شوند، نخست متوجه مال خود می شود و به او می گوید: به خدا سوگند من برای جمع آوری و حفظ تو بسیار حریص بودم و بسیار بخل ورزیدم، حال چه کمکی می توانی به من بکنی؟ مال به او می گوید:

- کفن خود را میتوانی از من برداری !

سپس متوجه فرزندان می شود، و به ایشان می گوید: به خدا سوگند! من خیلی شما را دوست می داشتم و همواره حمایت از شما می کردم در این روز بیچارگیم چه خدمتی می توانید به من بکنید؟ می گویند:

- غیر از اینکه تو را در گودالت دفن کنیم هیچ!

سپس متوجه عمل خود می شود و می گوید: به خدا سوگند من در باره تو بی رغبت بودم و تو بر من گران بودی، تو امروز چه کمکی به من می کنی؟ می گوید:

- من مونس توام در قبر و در قیامت، تا آنکه من و تو را بر پروردگارت عرضه بدارند !

آنگاه امام فرمود:

- اگر آدمی در دنیا ولی خدا باشد، عملش به صورت خوشبوترین و زیباترین، و خوش لباسترین مرد نزدش می آید و می گوید: بشارت می دهم تو را به روحی از خدا و ریحانی و بهشت نعیمی که چه خوش آمدنی کردی !

وی می پرسد: تو کیستی؟ می گوید:

- من عمل صالح توام که از دنیا به آخرت کوچ کرده ام!

و آدمی در آن روز مرده شوی خود را می شناسد و با کسانی که جنازه اش را بر می دارند سخن می گوید و سوگندشان می دهد که عجله کنند، پس همین که داخل قبر شد، دو فرشته نزدش می آیند که همان دو فتان قبرند موی بدنشان آنقدر بلند است که روی زمین کشیده می شود و با انیاب خود زمین را می شکافند، صدائی دارند چون رعد قاصف، دیدگانی چون برق خاطف، برقی که چشم را می زند، از او می پرسند:

- پروردگارت کیست ؟

- و پیرو کدامیک از انبیائی ؟ و چه دینی داری ؟

میگوید:

- پروردگارم الله است!

- پیامبرم محمد صلی الله علیه وآله وسلّم! و دینم اسلام است !

می گویند:

- بخاطر اینکه در سخن حق پایدار مانده ای خدایت بر آنچه دوست می داری و بدان خوشنودی ثابت بدارد!

و این دعای خیر همان است که خدای تعالی در قرآن فرموده:

- " یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوه الدنیا،

- خدای تعالی کسانی را که ایمان آورده اند بر قول حق و ثابت، هم در دنیا و هم در آخرت پایداری می دهد ! "

اینجاست که قبر او را تا آنجا که چشمش کار کند گشاد می کنند و دری از بهشت به رویش می گشایند و به وی می گویند:

- با دیده روشن و با خرسندی خاطر بخواب، آنطور که جوان نورس و آسوده خاطر میخوابد !

این دعای خیر همان است که خدای تعالی در باره اش فرموده:

- " اصحاب الجنه یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا،

- بهشتیان آن روز بهترین جایگاه و زیباترین خوابگاه را دارند . "

و اگر دشمن پروردگارش باشد، فرشته اش به صورت زشت ترین صورت و جامه و بدترین چیز نزدش می آید و به وی می گوید:

- بشارت باد تو را به ضیافتی از حمیم دوزخ، جایگاه آتشی افروخته!

و او نیز شوینده خود را می شناسد و حامل خود را سوگند می دهد که: مرا بطرف قبر مبر، و چون داخل قبرش می کنند، دو فرشته ممتحن نزدش می آیند و کفن او را از بدنش انداخته، می پرسند: پروردگار تو و پیغمبرت کیست؟ و چه دینی داری؟ می گوید: نمی دانم، می گویند: هرگز ندانی و هدایت نشوی پس او را با گرزی آنچنان می زنند که تمامی جنبنده هائی که خدا آفریده، به غیر از جن و انس، همه از آن ضربت تکان می خورند.

آنگـاه دری از جهنم به رویش بـاز نموده و به او می گوینـد: بخواب با بـدترین حال، آنگاه قبرش آنقـدر تنگ می شود که بر انـدامش می چسـبد، آنطور که نوک نیزه به غلافش، بطوری که دماغش یعنی مغز سـرش از بین ناخن و گوشـتش بیرون آید و خداوند مار و

عقرب زمین و حشرات آن را بر او مسلط می کند تا نیشش بزنند و او بدین حال خواهد بود تا خداوند از قبرش مبعوث کند، در این مدت آنقدر در فشار است که دائما آرزو می کند کی می شود که قیامت قیام کند!

۲- در کتاب منتخب البصائر از امام ابی جعفر علیه السلام روایت آورده که فرمود:

- سؤال قبر مخصوص دو طائفه است، یکی آنهائیکه ایمان خالص داشتند و یکی آنها که کفر خالص داشتند.

عرضه داشتم پس سایر مردم چطور؟ فرمود:

- اما بقیه مردم: از سؤالشان صرفنظر می شود.

۲- در امالی شیخ از ابن ظبیان روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم، ایشان پرسیدند:

- مردم در باره ارواح مؤمنین بعد از مرگ چه می گویند؟

من عرضه داشتم می گویند ارواح مؤمنین در سنگدان مرغانی سبز رنگ جا می گیرند فرمود:

- سبحان الله، خدای تعالی مؤمن را گرامی تر از این می دارد !

بلکه در دم مرگ مؤمن، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهماالسلام، در حالیکه ملائکه مقرب خدای عز و جل ایشان را همراهی می کنند، به بالینش حاضر می شوند، اگر خدای تعالی زبانش را به شهادت بر توحید او و نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و ولایت اهل بیت آنجناب، باز کرد که بر این معانی شهادت می دهد، و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهماالسلام و ملائکه مقرب خدا با ایشان گواه می شوند و اگر زبانش بند آمده باشد، خدای تعالی رسول گرامی خود را به این خصیصه اختصاص داده که از ایمان درونی هر کس آگاه است، و لذا به ایمان درونی مؤمن گواهی می دهد و علی و فاطمه و حسن و حسین - که بر همگی آنان بهترین سلام باد! و نیز ملائکه ای که حضور دارند، شهادت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم را گواهی می کنند .

و این مؤمن وقتی روحش گرفته می شود، او را به سوی بهشت می برند، البته با بدنی و صورتی نظیر صورتی که در دنیا داشت، و مؤمنین در آنجا می خورند و می نوشند، بطوریکه اگر کسی از آشنایانشان از دنیا به نزدشان بیاید، ایشانرا

می شناسد، چون گفتیم به همان صورتی هستند که در دنیا بودند.

۴- و در کتاب محاسن از حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: سخن از ارواح مؤمنین به میان آمد، آنجناب فرمود:

- یکدیگر را دیدار می کنند.

من از در تعجب پرسیدم: دیدار می کنند؟ فرمود:

- آری، از یکدیگر احوال می پرسند و یکدیگر را می شناسند، حتی وقتی تو یکی از ایشان را ببینی می گوئی: این فلانی است .

۵- در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

- مؤمن به دیدار بازماندگان خود می آید، و از زندگی آنان تنها آنچه مایه خرسندی است می بیند و آنچه مایه نگرانی است از نظر او پوشیده می دارند.

- کافر هم به زیارت بازمانده خود می آید، ولی او تنها ناگواریها را می بیند و اما خوشی ها و آنچه محبوب او است از نظرش پوشیده می دارند.

آنگاه اضافه فرمود:

- بعضی از اموات در همه جمعه ها به دیدار اهل خود می آیند و بعضی دیگر به قدر عملی که دارند .

۶- و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

- ارواح اموات، مانند اجساد، بدن دارند و در درختی از بهشت جای دارند، یکدیگر را می شناسند و حال یکدیگر را می پرسند و چون روحی تازه از راه برسد، به یکدیگر می گویند: فعلا مزاحمش نشوید که از هول عظیمی در آمده، بگذارید کمی استراحت کند، آنگاه از او می پرسند: فلانی چه کرد؟ و فلانی چه شد؟ اگر در پاسخ بگوید او در دنیا زنده بود که من آمدم، به انتظارش می نشینند، و اگر بگوید او مدتی است از دنیا در آمده، می فهمند که او بهشتی نبوده از در ترحم می گویند سقوط کرده، سقوط کرده است!

توجه: روایات در باب زندگی در برزخ بسیار زیاد است، و ما آن مقدار را که جامع معنای برزخ بود انتخاب نموده، در اینجا آوردیم، و گر نه در این معانی که ما آوردیم روایات آنقدر زیاد است که به حد استفاضه رسیده و همه آنها دلالت دارد بر اینکه برزخ عالمی است مجرد از ماده.

(۱)

در برزخ استکمال نیست!

۱- بحث روایتی المیزان ج : ۱ ص : ۵۴۵

نفوسی که در دنیا از قوه به فعلیت در آمده، و به حدی از فعلیت رسیده و مرده اند، دیگر امکان استکمالی در آینده و به طور دائم در آنها باقی نمانده، بلکه یا همچنان بر فعلیت حاضر خود مستقر می گردند، و یا آنکه از آن فعلیت در آمده، صورت عقلیه مناسبی به خود می گیرند، و باز به همان حد و اندازه باقی می مانند و خلاصه امکان استکمال بعد از مردن تمام می شود .

انسانی که با نفسی ساده مرده، ولی کارهائی هم از خوب و بد کرده، اگر دیر می مرد و مدتی دیگر زندگی می کرد، ممکن بود برای نفس ساده خود صورتی سعیده و یا شقیه کسب کند، و همچنین اگر قبل از کسب چنین صورتی بمیرد، ولی دو مرتبه به دنیا برگردد، و مدتی زندگی کند، باز ممکن است زائد بر همان صورت که گفتیم صورتی جدید، کسب کند، و اگر برنگردد در عالم برزخ پاداش و یا کیفر کرده های خود را می بیند، تا آنجا که به صورتی عقلی مناسب با صورت مثالی قبلیش درآید، وقتی درآمد، دیگر آن امکان استکمال باطل گشته، تنها امکانات استکمالهای عقلی برایش باقی می ماند، که در چنین حالی اگر به دنیا برگردد، می تواند صورت عقلیه دیگری از ناحیه ماده و افعال مربوط به آن کسب کند، مانند انبیاء و اولیاء، که اگر فرض کنیم دوباره به دنیا برگردند، می توانند صورت عقلیه دیگری به دست آورند، و اگر برنگردند، جز آنچه در نوبت اول کسب کرده اند، کمال و صعود دیگری در مدارج آن، و سیر دیگری در صراط آن، نخواهند داشت.

(۱)

عرضه بر آتش برزخ، قبل از دخول درعذاب قیامت

(شکنجه خاص آل فرعون)

-" النَّارُ يُعْرَضونَ عَلَيهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ الساعَةُ أَدْخِلُوا ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشدَّ الْعَذَابِ،

-آتشی که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا شد گفته می شود ای آل فرعون داخل شدیدترین عذاب شوید!"

این آیه شریفه در افاده چند نکته صریح است:

اول اینکه: با آل فرعون این طور معامله می شود که اول آنان را بر آتش عرضه می کنند، و سپس آنان را در آن داخل می کنند و این هم پیداست که داخل آتش شدن سخت تر است، از اینکه انسان را بر آتش عرضه کنند.

۱- بحث علمی و فلسفی المیزان ج : ۱ ص : ۳۱۲

نکته دوم اینکه: عرضه آنان بر آتش قبل از روز قیامت است که در آن روز دوزخیان را داخل دوزخ می کنند.

پس معلوم می شود عرضه کردن آل فرعون بر آتش، در عـالمی قبـل از عـالم قیامت صورت می گیرد، و آن عالم برزخ است که فاصله بین دنیا و آخرت است.

نکته سوم اینکه شکنجه در برزخ با شکنجه در قیامت به وسیله یک چیز صورت می گیرد، آنهم آتش است، چیزی که هست اهل برزخ از دور از آتش رنج می برند، و اهل قیامت در داخل آن قرار می گیرند.

و در اینکه فرمود "صبح و شام" اشاره است به اینکه عرضه کفار بر آتش پشت سر هم واقع می شود، و لا ینقطع ادامه می یابد. و ای بسا این استفاده هم بشود، که اهل برزخ از آنجا که به کلی از دنیا منقطع نشده اند، مانند اهل دنیا صبح و شام دارند.

"... و یوم تقوم الساعه أدخلوا آل فرعون اشد العذاب " هر صبح و شام بر آتش عرضه می شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا شد گفته می شود ای آل فرعون داخل شوید در شدیدترین عذاب!

(۱)

رستاخیز

شرح رستاخیز در آیات قرآن

قسمت اول – تعریف و شناخت قیامت

سومین زندگانی

۱- آیه ۴۶ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۰۸

-" قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَينِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَينِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا ...،

-می گویند پروردگارا تو ما را دو بار میراندی و دو نوبت زنده کردی اینک به گناهان خود اعتراف می کنیم ...."

مراد از اینکه گفتند: دو بار ما را میراندی و دو بار زنده کردی، میراندن در آخرین روز زندگی دنیا و زنده کردن در برزخ است و سپس میراندن از برزخ، و زنده کردن در قیامت برای حساب است .

در نتیجه زندگی دارای سه مرحله می شود: یکی زندگی در دنیا، دوم در برزخ، سوم در قیامت.

(۱)

روز قیامت، اجلی مسمی برای مجموعه عالم

-" مَا خَلَقْنَا السمَوَتِ وَ الأَرْض وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلا بِالحَقّ ِ وَ أَجَلٍ مُّسمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضون،

-ما آسمانها و زمین را جز به حق و برای مدتی معین نیافریدیم و کسانی که کافر شدند از هر چه انذار می شوند اعراض می کنند."

منظور از سماوات و ارض و ما بین آن دو، مجموع عالم محسوس بالا و پایین است. و مراد از اجل مسمی نقطه انتهای وجود هر چیز است، و مراد از آن نقطه در آیه

۱- آیه ۱۱ و ۱۲ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۷۴

شریفه، اجل مسمای برای مجموعه عالم است و آن روز قیامت است که در آن روز آسمان مانند طومار در هم پیچیده گشته، و زمین به زمینی دیگر مبدل می شود و خلایق برای واحد قهار ظهور می کنند.

می فرماید: ما عالم مشهود را با همه اجزای آن، چه آسمانی و چه زمینی، نیافریدیم مگر به حق، یعنی دارای غایت و هدفی ثابت، و نیز دارای اجلی معین که وجودش از آن تجاوز نمی کند، و چون دارای اجلی معین است قهرا در هنگام فرا رسیدن آن اجل فانی می شود، و همین فانی شدنش هم هدف و غایتی ثابت دارد، پس بعد از این عالم عالمی دیگر است که آن عبارت است از عالم بقاء و معاد موعود .

(۱)

پایان عمر دنیا

-" کلُّ مَنْ عَلَیهَا فَان،

-وَ یَبْقَی وَجْهُ رَبِّک ذُو الجَلاَلِ وَ الاکْرَامِ،

-هر چه بر گرده زمین است نابود می شود،

-تنها ذات پروردگارت باقی می ماند، چون او دارای صفات جلال و جمال است."

قرآن شریف می فرماید: هر جنبنده دارای شعوری که بر روی زمین است به زودی فانی خواهد شد. از جمله " کل من علیها فان،" این نکته به طور اشاره استفاده می شود که مدت و أجل نشأه دنیا با فنای جن و انس به سر می آید و عمرش پایان می پذیرد، و نشأه آخرت طلوع می کند.

هر دو مطلب یعنی فنای جانداران صاحب شعور زمین، و طلوع نشأه آخرت که نشأه جزا است، از نعمتها و آلای خدای تعالی است، چون زندگی دنیا حیاتی است مقدمی برای غرض آخرت و معلوم است که انتقال از مقدمه به غرض و نتیجه، نعمت است.

حقیقت این فنا انتقال از دنیا به آخرت، و رجوع به خدای تعالی است، همچنان که در بسیاری از آیات کریمه قرآن این فناء به انتقال مذکور تفسیر شده و فهمانده که منظور از آن فنای مطلق و هیچ و پوچ شدن نیست.

" و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام! "

می فرماید: پروردگارت (عز اسمه) با همه جلال و اکرامش باقی می ماند، بدون اینکه فنای موجودات اثری در خود او و یا دگرگونی در جلال و اکرام او بگذارد .

(۲)

یوم عظیم، روزی که مردم قیام می کنند!

۱- آیه ۳ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۸۴

۲- آیه ۲۶ و ۲۷ سوره الرحمن المیزان ج ۱۹ ص ۱۶۸

-" أَ لا يَظنُّ أُولَئک أَنهُم مَّبْعُوثُونَ،

-لِيَوْمٍ عَظِيمٍ

-يَوْمَ يَقُومُ النَّاس لِرَب الْعَلَمِينَ،

-آیا آنها گمان نمی کنند که در روزی بس بزرگ مبعوث خواهند شد،

-روزی که مردم به فرمان پروردگار جهانیان می ایستند."

-منظور از یوم عظیم، روز قیامت است. "يَوْمَ يَقُومُ النَّاس لِرَب الْعَلَمِينَ،" مراد از روزی که مردم برای رب العالمین به پا می خیزند، باز همان روز قیامت است که سر از قبرها بر می آورند، و این تعبیر کنایه است از اینکه بعد از مردن دوباره زنده می شوند تا خدا در بین آنان حکم و داوری کند.

(۱)

رستاخیز مردگان، وعده حق الهی

-" وَ أَقْسمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لا يَبْعَث اللَّهُ مَن يَمُوت بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكثرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُون،

-به خدا قسم خوردند، قسمهای مؤکد که هر که بمیرد خدایش زنده نمی کند، چنین نیست بلکه خدا وعده ای کرده که بر عهده اوست ولی بیشتر مردم نمی دانند."

می فرماید: خدا هر که را که بمیرد دوباره زنده می کند و این وعده، وعده ای است ثابت و به عهده خدا، یعنی خدا بر خود واجب کرده که این وعده را نسبت به بندگان خویش عملی سازد، پس بهیچوجه تخلف و تغیر نمی پذیرد، و لیکن بیشتر مردم نمی دانند که این وعده را نسبت به بندگان خویش عملی خواهد کرد، و وعده ای است غیر قابل تخلف و قضایی است غیر قابل تغیر، و علت ندانستنشان هم این است که از آیات خدا که همه دلالت بر بعث می کند و از این وعده کشف می نماید اعراض کرده اند، و آن آیات خلقت آسمانها و زمین و اختلاف مردم در ظلم و طغیان و عدالت و احسان و تکلیف نازل شده در شرایع الهی است.

(۲)

روز جمع، روز تغابن

-" يَوْمَ يجْمَعُكمْ لِيَوْمِ الجَمْع ذَلِك يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صلِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتهَا

الأنْهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِك الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،

-وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كذَّبُوا بِئَايَتِنَا أُولَئك أَصحَب النَّارِ خَلِدِينَ فِيهَا وَ بِئْس الْمَصِيرُ،

-روزی که شما را جمع می کند برای یوم الجمع، آن روز روز تغابن است و کسی

۱- آیه ۴ تا ۶ سوره مطففین المیزان ج ۲۰ ص ۳۸۱

۲- آیه ۳۸ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۶۰

که به خدا ایمان آورده عمل صالح کرده باشد خدا گناهانش را می آمرزد و در جناتی داخلش می کند که از زیر درختانش نهرها روان است و در آن جنات تا ابد جاودانه خواهد بود و این خود رستگاری عظیمی است،

-و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنان اهل آتش و در آتش خالدند و چه بد سرانجامی است!۰"

منظور از یوم جمع روز قیامت است که مردم همگی جمع می شوند، تا خدای تعالی بینشان فصل قضا کند، همچنان که فرمود:" و نفخ فی الصور فجمعناهم جمعا . "

مساله جمع شدن برای روز قیامت در قرآن کریم مکرر آمده، و امثال آیه زیر آن را تفسیر می کند و می فرماید:" ان ربک یقضی بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون،" و نیز می فرماید:" فالله یحکم بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون،" و می فرماید: " ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون،" که همه این آیات اشاره دارند به اینکه جمع شدن مردم در قیامت به منظور فصل القضاء و داوری است.

" ذلک یوم التغابن،"

منظور از یوم التغابن که در قرآن آمده روز قیامت است، چون در آن روز برای همه مردم کشف می شود که در معامله ای که آیات زیر بدان اشاره نموده مغبون شده اند:

-" و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله،

-بعضی از مردمند که جان خود را در برابر خوشنودیهای خدا می فروشند،"

-ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم ...،

-خدا از مؤمنین جانهایشان را خریداری کرده ...

- و الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا

-آنهایی که با عهد خدا و سوگندهاشان بهای اندکی به دست می آورند . "

در روز قیامت برای همه این معامله گران کشف می شود که مغبون شده اند، آن کس که معامله نکرده می فهمد که از معامله نکردن مغبون شده، و آن کس که در معامله اش بهای اندک دنیا به دست آورده می فهمد که از معامله کردنش مغبون شده، پس همه مردم در آن روز مغبون خواهند بود.

در روایات اسلامی، در تفسیر برهان از ابن بابویه به سند خود از حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت آورده که

فرمود: منظور از یوم التلاق روزی است که اهل آسـمان و زمین به هم بر می خورند، و منظور از یوم التناد روزی است که اهل دوزخ اهـل بهشت را نـداء می کننـد که:" افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله - کمی از آن آب و یا از آنچه خـدا روزیتان کرده به مـا افـاضه کنیـد،" و منظـور از یوم التغـابن روزی است که اهـل بهشت اهـل آتش را مغبون می کننـد، و منظور از یوم الحسره روزی است که مرگ را می آورند و ذبح می کنند، دیگر کسی دچار مرگ نمی شود .

(۱)

قیامت، روز بدون رفیق و بدون معامله

۱- آیه ۹ سوره تغابن المیزان ج ۱۹ ص ۵۰۵

-" قُل لِّعِبَادِی الَّذِینَ ءَامَنُوا یُقِیمُوا الصلَوهَ وَ یُنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَهً مِّن قَبْلِ أَن یَأْتیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خِلَلٌ،

-به بندگان من که ایمان آورده اند بگو: پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه معامله باشد و نه دوستی، نماز را به پاداشته و از آنچه روزیشان داده ایم پنهان و آشکار را انفاق کنند."

روز قیامت فقط و فقط روز حساب و جزا است و شان آن روز تنها همین است. در آن روز دیگر مجالی برای جبران سعادتهای فوت شده وجود ندارد، دیگر با معاوضه و دوستی و محبت و خلت، نمی توان چیزهایی را که از دست رفته جبران کرد!

از اینجا روشن می شود که جمله:" یقیموا الصلوه و ینفقوا،" بیان از راه خدا است و در معرفی راه خدا، تنها به این دو اکتفا کرد، چون سایر وظائف و دستورات شرعی که هر یک به تناسب خود، شانی از شؤون حیات دنیوی را اصلاح می کند، همه از آن دو رکن، منشعب می شوند، مانند نماز که میان بنده و پروردگار او، و یا انفاق، که میان بنده با بندگان دیگر را اصلاح می کند.

خلت و دوستی که جهت تقوی و رنگ آن را نداشته باشد در قیامت منتفی است، و اما خلت و دوستی که رنگ تقوی داشته باشد، یعنی بخاطر خدا بوده باشد، البته در قیامت ثابت و نافع است:" الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین."

(۱)

یوم الدین، و پادشاه یوم الدین

مراد از یوم الدین در سوره حمد روز قیامت است، چون دین به معنای جزاء است، و جزاء در روز قیامت مخصوص به انسان و جن است، پس معلوم می شود مراد از عالمین هم عوالم انس و جن، و جماعتهای آنان است.

در این آیه مَلِک را به روز جزا نسبت داده، و فرموده: " مَلِکِ یوم الدین - پادشاه روز جزاء." و در جای دیگر فرموده: " لمن المُلک الیوم لله الواحد القهار - امروز مُلک از کیست؟ از خدای واحد قهار! "

(۲)

۱- آیه ۳۱ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۸۲

۲- آیه ۳ سوره حمد المیزان ج : ۱ ص : ۳۴

روزی که نه بازگشتی هست و نه پناهگاه و نه انکاری!

-" اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتىَ يَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُم مِّن مَّلْجَإٍ يَوْمَئذٍ وَ مَا لَكُم مِّن نَّكِيرٍ،

-ای مردم دعوت پروردگارتان را بپذیرید، قبل از آنکه بیاید روزی که از ناحیه خدا برگشت برایش نیست، در آن روز دیگر هیچ پناهگاهی ندارید، و نمی توانید جرائم خود را انکار کنید."

این آیه شریفه مردم را دعوت می کند به اینکه فرمایشات خدا و انذار او از روز قیامت را بپذیرند.

و معنایش این است: بپذیرید دعوت پروردگارتان را قبل از فرا رسیدن روزی که از طرف خدا ردی و برگشتی برایش نیست، یعنی آمدن آن روز قضای حتمی است که خدا به هیچ وجهی آن را بر نمی گرداند.

" ما لکم من ملجا یومئذ و ما لکم من نکیر." کلمه ملجا مانند ملاذ به معنای پناهگاهی است که بدان پناه می برند. می فرماید: شما در آن روز از ناحیه خدا پناهگاهی ندارید، و نمی توانید آنچه از شما سر زده انکار کنید، چون حقایق از هر جهت ظاهر و هویدا می گردد.

(۱)

خیر بودن زندگی آخرت

-وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الاَخِرَةُ خَيرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ،

-و زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست و هر آینه خانه آخرت بهتر است برای کسانی که تقوا را پیشه خود می سازند آیا باز هم تعقل نمی کنید ؟"

این آیه بیان می کند حال حیات دنیوی و اخروی و مقایسه بین آندو را، و اینکه حیات دنیوی لهو و لعب است و بس، زیرا که این زندگی چیزی جز یک سلسله عقاید اعتباری و غرضهای موهوم نیست، و چون لعب هم عبارت است از سرگرمی به موهومات، بنا بر این دنیا نیز یک نوع لعب خواهد بود .

و از آنجائی که آدمی را از مهمات حیات اخرویش که حیات حقیقی و دائمی است بازمی دارد، و لهو هم چیزی است که آدمی را از مهماتش بازمی دارد، پس دنیا هم نوعی لهو است.

و اما اینکه چرا دار آخرت خیر است آنهم تنها برای متقین؟ جهتش این است که دار آخرت حیاتی است حقیقی و ثابت، و چنین حیاتی جز برای متقین دست نمی دهد، از

۱- آیه ۴۷ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۹۹

این جهت فرمود: خیر است برای متقین.

(۱)

نعمت حیات، نعمت مرگ، نعمت بعث

-" وَ هُوَ الَّذِی أَحْیَاکمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یحْیِیکُمْ إِنَّ الانسنَ لَکفُورٌ،

-اوست که شما را زنده می کند و می میراند و باز زنده تان می کند که هر آینه انسان کفران پیشه است."

سیاق ماضی در احیاکم دلالت می کند بر اینکه مقصود از آن، حیات دنیا است، و اهمیتی که معاد دارد اقتضاء می کند که مراد از جمله ثم یحییکم حیات اخروی در روز قیامت باشد، نه حیات برزخی .

و این نعمت حیات و دنبالش نعمت مرگ، و دنبال آن باز نعمت حیات، از نعمتهای بزرگ الهی است که خدا با آن منت را بر بشر تمام کرده و به همین جهت در آخر آیه فرموده: به درستی که انسان به طور مسلم کفران پیشه است.

(۲)

قسمت دوم - خصوصیات روز قیامت

قیامت، روز معرفت به خدای حق مبین

۱- آیه ۳۲ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۷۹

۲- آیه ۶۶ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۷۰

-" يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ،

-روزی که خدا حساب و کیفر آنها را تمام و کامل خواهد پرداخت."

این آیه از غرر و آیات برجسته قرآنی است، که معرفت خدای را تفسیر می کند، چون جمله:" و یعلمون ان الله هو الحق المبین،" خبر می دهد که حق به هیچ وجه از وجوه و به هیچ تقدیری از تقادیر، سترت و خفاء ندارد و بدیهی ترین بدیهیات است که جهل به آن تعلق نمی گیرد، ولی بسیار می شود که یک امر بدیهی مورد غفلت قرار می گیرد، پس علم به خدای تعالی معنایش دانستن امری مجهول نیست، بلکه معنایش رفع غفلت از درک او است، که بسا از این رفع غفلت به علم و معرفت تعبیر می شود، و می گویند فلانی معرفت به خدا دارد و خداشناس است که معنای واقعی اش این است که فلانی از خدا غافل نیست، و همین معنایی است که روز قیامت برای همه دست می دهد، و می فهمند که خدا حق مبین و آشکار است، چون در قیامت دیگر عواملی برای غفلت نیست.

و به مثل این معنا، آیه:" لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید،" اشاره می فرماید.

(۱)

روزی که حقایق با نور خدا ظهور می کنند!

-" فی بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَ يُذْكرَ فِيهَا اسمُهُ يُسبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الاَصال،

-رِجَالٌ لا تُلْهِيهِمْ تجَرَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصلَوهِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَوهِ،

يخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّب فِيهِ الْقُلُوب وَ الأَبْصرُ،

-در خانه هایی که خدا اجازه داده همواره محترم و با عظمت باشند و نام وی در هر بامداد و پسین در آن یاد شود،

-مردانی هستند که تجارت و معامله، از یاد خدا و نماز خواندن و زکات دادن غافلشان نمی کند،

و از روزی که در اثنای آن روز دلها و دیدگان زیر و رو شود بیم دارند."

منظور از این روز، روز قیامت است. و مراد از قلوب و ابصار دلها و دیدگان عموم مردم- اعم از مؤمن و کافر- است.

۱- آیه۲۵ سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۳۵

و اما علت تقلب قلوب و ابصار، از آیاتی که در وصف روز قیامت آمده بر می آید که این تقلب به خاطر ظهور حقیقت و کنار رفتن پرده ها از روی حقایق است، مانند آیه:" فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید،" و آیه:" و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون،" و آیاتی دیگر.

در نتیجه این تقلب دلها و دیدگان در آن روز از مشاهده و رؤیت دنیایی که خاصیتش غفلت از خدا و حق و حقیقت است به سوی سنخ دیگری از مشاهده و رویت متصرف می شود، و آن عبارت است از رؤیت به نور ایمان و معرفت که مؤمن آن روز با نور پروردگارش بینا می گردد، در نتیجه چشمش به کرامت های خدا می افتد، بر خلاف کفار که آن روز از جهت این نور کورند.

و جز آنچه مایه بدبختی ایشان است نمی بینند، همچنان که درباره آن روز فرموده:" و اشرقت الارض بنور ربها،" و نیز فرموده:" یوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم،" و نیز فرموده:" و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخره اعمی،" و همچنین فرموده:" وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره،" و نیز فرموده:" کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون."

از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید:

اول، علت اینکه در میان همه اوصاف قیامت، صفت تقلب قلوب و ابصار را ذکر فرمود این است که منظور آیه بیان آن وسیله ای است که باید با آن، به سوی هدایت خدا به نورش که همان نور ایمان و معرفت و نور مخصوص به روز قیامت و بینایی در آن روز است توسل جست، و معلوم است که در چنین مقامی از میان صفات قیامت مناسب تر همان تقلب قلوب و ابصار می باشد.

دوم اینکه: مراد از قلوب و ابصار جانها و بصیرتها است.

سوم اینکه: توصیف روز قیامت به دو صفت تقلب قلوب و تقلب ابصار به منظور بیان علت خوف است، زیرا اهل این خانه از این نظر از روز قیامت می ترسند که در آن روز دلها و دیده ها زیر و رو می گردد و از این تقلب بیم دارند، چون یکی از دو طرف محروم شدن از نور خدا و از نظر به کرامت او است، که خود شقاوت دائمی و عذاب جاودانی است. پس اهل این خانه در حقیقت از خودشان می ترسند.

(۱)

علم خدا در روز قیامت

در روز قیامت علم خدای تعالی که پادشاه حقیقی است از قبیل علمی که پادشاهان از راه گزارشات مملکت به احوال رعیت خود پیدا می کنند نیست، و خداوند

۱- آیه ۳۶و۳۷ سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۷۸

ماننـد آنان که به پاره ای از احوال رعیت عالم و نسبت به پاره ای جاهل و حال بعضـی از رعایا را مستحضـر و از حال بعضـی دیگر غافلند نیست، بلکه خدای سبحان لطیف و خبیر به هر چیز است .

(۱)

قیامت، روز بروز تأویل کتاب

-" وَ لَقَدْ جِئْنَهُم بِكِتَبٍ فَصلْنَهُ عَلى عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ،

-هَلْ يَنظرُونَ إِلا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتى تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءَت رُسلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شفَعَاءَ فَيَشفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيرَ الَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ وَ ضلَّ عَنهُم مَّا كانُوا يَفْترُونَ،

-کتابی به سوی آنان بیاوریم که شرح آن را از روی علم داده ایم،

کتابی است که برای آنانکه ایمان بیاورند، مایه هدایت و رحمت است،

-مگر جز تاویل آیه های آن، انتظاری می برند؟

روزی که تاویل آن بیاید کسانی که از پیش آنرا فراموش کردند گویند:

فرستادگان پروردگار ما به حق آمده بودند!

آیا شفیعانی داریم که از ما شفاعت کنند؟

و یا ممکن است برگردیم و اعمالی غیر آنچه می کردیم بکنیم؟

به خویشتن ضرر زدند و از آن خدایان دروغین که می خواندند خبری و اثری ندیدند."

در این آیات از روز قیامت که روز بروز تاویل است خبر داده، می فرمایـد: وقتی در روز قیامت حقیقت امر برایشان معلوم شـد آن وقت به حقانیت شرایعی که انبیا برایشان آورده بودند اعتراف خواهند کرد.

(۲)

قیامت، روز داوری خدا بین مشرکین و مخلصین

-" أَلا للَّهِ الـدِّينُ الخالِص وَ الَّذِينَ اتخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُـدُهُمْ إِلا لِيُقَرِّبُونَا إِلى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يحْكُمُ بَيْنَهُمْ فى مَا هُمْ فِيهِ

يخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِى مَنْ هُوَ كَذِبٌ كفَّارٌ،

-آگاه باش که دین خالص تنها برای خداست و کسانی هم که به جای خدا اولیایی می گیرند منطقشان این است که ما آنها را بدین منظور می پرستیم که قدمی به سوی خدا نزدیکمان کنند به درستی که خدا در بین آنان در خصوص آنچه مورد اختلافشان است حکم می کند به درستی خدا کسی را که دروغگو و کفران پیشه است هدایت نمی کند.“

در این آیه دلالتی است بر اینکه آن حکمی که خدا در روز قیامت بین مشرکین و مخلصین می کند علیه مشرکین است، نه به نفع ایشان و می رساند که

۱- بحث علمی المیزان ج : ۶ ص : ۳۵۴

۲- آیه ۵۲و۵۳ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۶۷

مشرکین به سوی آتش خواهند رفت.

(۱)

روز رستاخیز، روز جمع کردن همه خلایق

-" اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيَمَهِ لا رَيْب فِيهِ وَ مَنْ أَصدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثاً،

- الله که جز او معبودی نیست بطور قطع شما انسانها را که نسل به نسل تا قیامت پدید می آئید در قیامت که شکی در آن نیست، گرد می آورد و کیست که در گفتار از خدا راستگوتر باشد ؟ "

پیش روی شما روزی است که خدای سبحان همه شما را در آن جمع می کند، و شما را جزاء می دهد، اگر دعوتش را بپذیرید، جزای خیر و اگر رد کنید کیفر می دهد.

(۲)

رستاخیز یحیی و عیسی، پیامبران الهی

-" وَ سلَمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوت وَ يَوْمَ يُبْعَث حَيًّا،

-درود بر وی روزی که تولد یافت و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود."

خدای تعالی، روز تولد و مرگ و برانگیخته شدن حضرت یحیی علیه السلام را با سلامی فخیم و عظیم درود می فرستد، و در این ایام که هر کدامش ابتدای یکی از عوالم است، و آدمی در آن زندگی می کند از هر مکروهی قرین سلامت باشد، روزی که متولد می شود به هیچ مکروهی که با سعادت زندگی دنیایش ناسازگار باشد دچار نگردد، و روزی که می میرد و زندگی برزخیش را شروع می کند قرین سلامت باشد، و روزی که دوباره زنده می شود و به حقیقت حیات می رسد سلامت باشد، و دچار تعب و خستگی نگردد .

درباره حضرت عیسی نیز قرآن کریم چنین سلامی را حکایت می کند که خود عیسی علیه السلام فرمود:

" و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا."

حضرت عیسی نیز در این آیه در سه موطن تکون و هستیش به خودش سلام کرده است.

بله، میان این سلام کردن و آن سلام کردن فرقی هست، و آن این است که

۱- آیه ۳ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۵۷

۲- آیه ۸۷ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۵۷

سلام در داستان یحیی، بدون الف و لام آمده، و دلالت بر نوعی خاص دارد، و در این قصه با الف و لام آمده که جنس و عمومیت را می رساند، و فرق دیگر اینکه در داستان یحیی سلام کننده بر او خدای سبحان بود، و در این داستان خود عیسی بوده است .

(۱)

جمع رسولان در پیشگاه خدا در قیامت

-" یَوْمَ یجْمَعُ اللَّهُ الرُّسلَ فَیَقُولُ مَا ذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لا عِلْمَ لَنَا إِنَّک أَنت عَلَّمُ الْغُیُوبِ،

- به یاد آرید روزی را که خداوند رسولان خود را جمع نموده و از آنان می پرسد مردم چه جوابتان دادند ؟

-می گویند نمی دانیم به درستی که تویی دانای نهانی ها ."

خداوند ماجرایی که بین او و پیغمبرانش که هر کدام شاهد بر امت خویش و بهترین شهدایند در روز قیامت رخ خواهد داد، ذکر می کند، چون خدای تعالی فردای قیامت از آن بزرگواران می پرسد چه کسانی دعوت شان را پذیرفتند؟ آنان هم که داناترین مردمند به اعمال امت خود و از طرف پروردگار شهدای بر امت خویشند، جواب می دهند:" لا علم لنا انک انت علام الغیوب،"

در اینجا سؤال خداوند از این است که مردم چگونه دعوت شما انبیا را پذیرفتند؟

چون علم به چگونگی پذیرفتن مردم از قبیل علم به غیب نیست بلکه از قبیل علم شهودی است، پس معلوم شد اینکه انبیا گفتند:" لا علم لنا،" نفی مطلق علم نیست بلکه نفی علم حقیقتی است که به عالم غیب هم راه داشته باشد، و تنها خداوند واحد قهار است که نزد اوست کلید غیب هایی که جز او کسی را از آن علم و اطلاعی نیست.

از آیات بسیاری استفاده می شود که روز قیامت روزی است که هر چیزی به حقیقت و واقعیتش جلوه می کند، بنا بر این در آن روز هیچ گفتاری هم نیست مگر اینکه حق و حقیقت باشد، از آن جمله است آیه:

-" لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا ، ذلک الیوم الحق !"

جواب انبیاء یک نوع خضوعی است در برابر عظمت و کبریائی پروردگار و اعتراف به احتیاج ذاتی و بطلان حقیقی خود در برابر مولای حقیقیشان و رعایت آداب حضور و اظهار حقیقت امر است نه جواب نهایی که بعد از آن جواب دیگری نباشد، برای اینکه اولا خداوند سبحان آنان را شهدای بر امت قرار داده، کما اینکه فرموده:" فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا،" و نیز فرموده:" و وضع الکتاب و جی ء بالنبیین و الشهداء،" و برای شاهد بودن انبیاء علیهم السلام

معنایی جز این تصور نمی شود

۱- آیه ۱۵و ۳۳ سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۲۶و۶۴

که در روز قیامت که روز جلوه حقیقت است در باره امت های خود شهادت به حق دهند، و این شهادتی را که خداوند برای ایشان مقدر فرموده بزودی در آنروز خواهند داد..

این علم و شهادت از نوع علم متداول و شهادت معمولی در بین ما مردم عادی نیست، بلکه از نوع علمی است که مخصوص به خود خداوند است، و خداوند آنرا به طائفه ای از مکرمین و محترمین از بندگان خود اختصاص داده است.

و ثانیا: خداوند سبحان، علم را تنها برای طائفه ای از بندگان خود که در روز قیامت مقرب درگاه اویند اثبات کرده و فرموده:" و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث،" و نیز فرموده:" و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم،" و نیز فرموده:" و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه الا من شهد بالحق و هم یعلمون."

و عیسی بن مریم علیهماالسلام از جمله کسانی است که آیه شامل او می شود. او، و رسول خدا(ص) از کسانی هستند که از روی علم به حق شهادت داده اند.

(۱)

بررسی شرک مسیحیت در پیشگاه خدا در قیامت

-" وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ یَعِیسی ابْنَ مَرْیَمَ ءَ أَنت قُلْت لِلنَّاسِ اتخِذُونی وَ أُمِّیَ إِلَهَینِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سبْحَنَک مَا یَکُونُ لی أَنْ أَقُولَ مَا لَیْس لی بِحَقٍ إِن کُنت قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فی نَفْسی وَ لا أَعْلَمُ مَا فی نَفْسِک إِنَّک أَنت عَلَّمُ الْغُیُوبِ،

-و نیز به یاد آر زمانی را که خدای تعالی به عیسی بن مریم فرمود: آیا تو به مردم گفتی که ای مردم مرا و مادرم را به غیر از خدا دو معبود دیگر بگیرید؟ عیسی گفت: پروردگارا منزهی تو، شایسته من نیست چیزی را که حق من نیست بگویم، و فرضا اگر هم گفته باشم تو خود آنرا شنیده و دانسته ای، آری تو میدانی آنچه را که در نفس من است و این منم که به چیزهایی که در نزد تو است آگهی ندارم. براستی تو علام الغیوبی !"

این آیات گفتگوی خدای تعالی را با عیسی بن مریم علیهماالسلام در باره آنچه که نصارا در حق وی گفته اند حکایت می کند.

خدای تعالی به عیسی بن مریم فرمود:

-" آیا تو به مردم گفتی که ای مردم مرا و مادرم را به غیر از خدا دو معبود دیگر بگیرید؟

زمان روز قیامت است، روزی است که راستگوئی راستگویان آنان را سود می دهد. عیسی علیه السلام در جواب خداوند عرض می کند: سبحانک! من تا زنده بودم شاهد و ناظر اعمال شان بودم ولی بعد از اینکه مرا به جوار خود خواندی اطلاعی

از اعمال آنها ندارم تو خودت رقیب و ناظر بر آنان بودى !

۱- آيه ۱۰۹ سوره مائده الميزان ج : ۶ ص : ۲۹۰

مسیح علیه السلام پس از تسبیح خدای تعالی چیزی را که خداوند از انتسابش به وی پرسش نموده و آن این بوده که به مردم گفته باشد غیر از خدا، مرا و مادرم را هم دو معبود بگیرید، انکار نمود.

از این آیه شریفه که حال مسیح علیه السلام را حکایت می کند معلوم شد که ساحت مقدس آن جناب از این خرافات که ملت مسیح در حق وی می گویند، بری و منزه است و وی مسؤول آنچه می گویند و می کنند نیست، و لذا خود مسیح در آخر کلامش عرض کرد :

-" ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم،"

اگر سرانجام کار امت من به چنین شرک و کفر رسوا و مفتضحی کشید من که پیغمبر آنان بودم هیچ تقصیری نداشتم و هیچ تعهدی در باره آن به گردنم نیست، برای اینکه در کارشان مداخله نداشتم تا اینکه حکمی که تو - ای پروردگار - بین خودت و آنان داری شامل من هم بشود .

این امت من و این حکم تو هر طور که می خواهی در آنان حکم کن، اگر بخواهی آنان را مشمول حکمی که در باره کسانی که به تو شرک می ورزند، قرار داده و در آتش بسوزانی بندگان تواند، و اختیار و تدبیر امرشان به دست تو است، می توانی بر ایشان خشم کنی، چون توئی مولای حقیقی، و اختیار امر بنده، به دست مولای اوست.

و اگر بخواهی اثر این ظلم عظیمی که کرده اند محو ساخته و به این وسیله از ایشان درگذری باز هم تویی عزیز و حکیم!

(۱)

عهد الهی و پرسش از آن در قیامت

-" فَلَنَسئَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَ لَنَسئَلَنَّ الْمُرْسِلِینَ،

-فَلَنَقُصنَّ عَلَیهِم بِعِلْمٍ وَ مَا کُنَّا غَائِبِینَ،

-ما در قیامت از هر قومی که پیغمبر بسوی آنان فرستاده ایم پرسش نموده، و از پیغمبران نیز پرسش می کنیم،

-و آنچه را که کرده اند از روی علم برایشان نقل می کنیم و ما هرگز غایب نبوده ایم."

عهدی را که خداوند از آدمیان گرفته که او را بپرستند و چیزی را شریک او قرار ندهند در سوره اعراف مبنای کلام قرار گرفته، و آنگاه از سیر تاریخی این عهد که بر حسب مسیر انسانیت در امم و قرون گذشته نموده است بحث می کند.

چون اکثر امم گذشته این عهد را شکسته و آن را از یاد بردند، و در نتیجه وقتی پیغمبری در بین آنان مبعوث می شده و آیات

و معجزاتی می آورده که آنان را به یاد

۱- آیه ۱۱۶ سوره مائده المیزان ج : ۶ ص : ۳۴۶

عهد خود بیندازد تکذیب می کردند و جز عده کمی به وسیله آن آیات متذکر نمی شدند .

عهد الهی اجمالی است از تفصیل دعوت های دینی الهی که در طبیعت انسان های مختلف از جهت اختلافی که در استعداد قبول و رد آن دارند، و همچنین از جهت اختلاف اماکن و اوضاع و احوال و شرایطی که به نفوس آنان احاطه دارد، مختلف می شود.

در بعضی از نفوس پاک که بر اصل فطرت باقی مانده اند هدایت به سوی ایمان به خدا و آیات او را نتیجه می دهد، و در بعضی دیگر که همیشه اکثریت را تشکیل می دهند و مردمی پست و مستغرق در شهوات دنیایند خلاف آن را، که همان کفر و طغیان و سرپیچی است نتیجه می دهد.

(۱)

روز ظهور تسلط خدا بر زمین و آسمانها

-" . . . وَ الأَرْض جَمِیعاً قَبْضتُهُ یَوْمَ الْقِیَمَهِ وَ السمَوَت مَطوِیَّت بِیَمِینِهِ سبْحَنَهُ وَ تَعَلی عَمَّا یُشرِکُونَ،

-. . . چون او را از نظر معاد نشناخته اند که تمامی موجودات زمین در قبضه او و آسمانها به دست قدرت او است، منزه و متعالی است از شرکی که به وی می ورزند."

منظور از کلمه أرض کره زمین است با همه اجزأ و اسبابی که در آن در یکدیگر فعالیت دارند، و قبض بر هر چیز و بودن آن در قبضه، کنایه است از تسلط تام بر آن، یا انحصار تسلط صاحب قبضه بر آن که آیه:" و الامر یومئذ لله،" و آیاتی دیگر این معنا را تایید می کنند.

معنای انحصار ملک و امر و حکم و سلطان و امثال آن در روز قیامت برای خدای تعالی، این نیست که این عناوین در دنیا منحصر در خدا نباشد، بلکه معنایش این است که در قیامت این عناوین بهتر ظهور دارد و اهل محشر آنها را به وضوح درک می کنند، بر خلاف دنیا که در آنجا این معانی برای همه روشن نیست و گرنه در دنیا هم این عناوین مال خدا است .

پس معنای بودن زمین در قیامت در قبضه خدا، این است که در قیامت این معنا برای مردم روشن می شود، نه اینکه اصل آن تنها در قیامت پیدا می شود و خدا تنها در آن روز دارای چنین تسلط و مالکیت می گردد.

حاصل دو جمله " و الأرض جمیعا قبضته یوم القیمه،" و جمله " و السموات مطویات بیمینه،" این است که در آن روز سبب های زمینی و آسمانی از سببیت می افتند، و

۱- آیه ۶ و ۷ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۵

ساقط می شوند و آن روز این معنا ظاهر می گردد که هیچ مؤثری در عالم هستی بجز خدای سبحان نیست.

" سبحانه و تعالی عما یشرکون،" این جمله خدای تعالی را از شرک هایی که مشرکین ورزیده و غیر خدا را شریک در ربوبیت و الوهیت خدا دانستند و در نتیجه تدبیر عالم را به خدایان خود نسبت دادند و آنها را پرستیدند، منزه می دارد.

(۱)

بحثی درباره دروغگوئی در قیامت

-" وَ یَوْمَ نحْشرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشرَکُوا أَیْنَ شرَکاؤُکُمُ الَّذِینَ کُنتُمْ تَزْعُمُون، ثُمَّ لَمْ تَکُن فِتْنَتهُمْ إِلا أَن قَالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنَا مَا کُنَّا مُشرِکِین،

-و روزی که همگی آنها را محشور می کنیم، به کسانی که شرک ورزیدند می گوییم: کجایند آن شرکائی که برای ما می پنداشتید،

-آنوقت است که عذری ندارند مگر اینکه بگویند به خدا، که پروردگار ما است سوگند، ما مشرک نبودیم. "

از آیاتی که متعرض وصف روز قیامت است برمی آید که آنروز، روز بروز حقایق و بیرون افتادن اسرار است و خدعه و دروغی که از لوازم نشات دنیوی است در آنروز تصور ندارد، با این حال به فرضی هم که مشرکین به دروغ سوگند یاد کنند چه نفعی بر دروغشان مترتب می شود؟

جواب این است که مساله دروغگوئی کفار و قسم دروغ خوردنشان که در چند جای قرآن ذکر شده، برای این نیست که به این وسیله به اغراض فاسد خود رسیده حقیقت امر را پوشیده بدارند بلکه کفار از آنجائی که در دنیا عادت کرده بودند که به وسیله دروغ و خدعه و فریب و سوگندهای دروغ، خود را از مهلکه ها رهانیده و منافع را به خود جلب کنند، و دروغگوئی ملکه راسخه ای در دلهایشان شده بود، و وقتی ملکه ای در نفس رسوخ نمود نفس ناگزیر در اجابت خواسته های آن است، همچنانکه مرد فحاش وقتی ملکه دشنام دادن در نفسش مستقر گشت، هر چه هم تصمیم بگیرد، نمی تواند از آن خودداری نماید. از این جهت کفار نیز در قیامت روی عادت و ملکه ای که در دنیا داشتند بی اختیار لب به دروغ می گشایند.

این است سر دروغگوئی کفار در روز قیامت، چرا که روز قیامت روز برون ریختن سریره ها است و معلوم است سریره و باطنی که آمیخته با دروغ است جز دروغ از او ترشح نمی کند .

(۲)

روشن شدن نیرنگها و خیانتها در قیامت

۱- آیه ۶۷ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۴۳

۲- آیه ۲۲ و ۲۳ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۶۸

-" وَ لا تَكُونُوا كالَّتى نَقَضت غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمَنَكمْ دَخَلا بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِىَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّننَّ لَكمْ يَوْمَ الْقِيَمَهِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تخْتَلِفُونَ،

-و چون آن کس که رشته خود را از پس تابیدن پنبه و قطعه قطعه کند مباشید که قسمهایتان را ما بین خودتان برای آن که گروهی بیشتر از گروه دیگر است دستاویز فریب کنید. حق اینست که خدا شما را به قسمها امتحان می کند و روز قیامت مطالبی را که در مورد آن اختلاف داشته اید برایتان بیان می کند."

می فرماید: شما قسم های خود را وسیله غدر و نیرنگ و خیانت قرار می دهید، و با آن، دلهای مردم را خوش می کنید آن وقت خیانت و خدعه را پیاده می سازید و عهدی که با مردم بسته اید نقض می کنید.

" انما یبلوکم الله به ...، " یعنی این خود امتحانی است الهی که شما را با آن می آزماید، و سوگند می خورم که به زودی در روز قیامت شما را به آنچه در آن اختلاف می کردید متوجه می سازد آن وقت خواهید فهمید حقیقت آنچه که در دنیا بر سرش تخاصم می کردید و به جان هم می افتادید و برای محو آثار حق، راه باطل را طی می کردید، آن روز به خوبی معلوم می شود که چه کسی گمراه و چه کسی در غیر گمراه بوده است.

(۱)

تنهائی و دست خالی بودن انسان در قیامت

-" وَ كلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ الْقِيَمَهِ فَرْداً،

-و همگیشان روز قیامت تنها به پیشگاه خدا وارد شوند."

مراد از آمدن تك و تنها در قیامت، آمدن با دست خالی است که مالك هیچ چیز از آنهایی که در دنیا به حسب ظاهر مالك بودند نباشد، در دنیا گفته می شد: فلانی حول و قوه ای دارد، صاحب مال و اولاد و انصار است، وسائل و اسباب زندگیش فراهم است، و همچنین باور کرده بود که مالك است .

ولی آن روز تمامی این اسباب از او فاصله گرفته اند، و او تک و تنها است، هیچ چیزی با او نیست، و او به حقیقت معنای عبودیت عبدی است که هیچ چیز را مالك نبوده و نخواهد بود، آری کار قیامت همین است که حقایق را جلوه گر می سازد.

هر چه و هر کس در آسمانها و زمین است بنده خدا و مطیع او در عبودیت است، و از وجود و آثار وجود جز آنچه را خدا به او داده ندارد، و آنچه را هم به او داده از

۱- آیه ۸۲ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۴۸۴

در بنـدگی و اطـاعت پـذیرفته، حتی در پـذیرفتنش هم اختیـاری از خود نداشـته و از عبودیتش تنهـا این معنـا ظاهر نمی گردد، بلکه" الله احصـیهم و عدهم عدا،" خدا عبودیت را بر آنان مسجل کرده، و هر یک را در جای خود قرار داده، و او را در کاری که از او می خواسـته به کـار زده، و خود شاهـد عبودیتش بوده، بـاز تنهـا این نیست، بلکه به زودی هر یـک، فرد و تنهـا نزد او خواهنـد آمـد، در حـالی که مالك هیـچ چیز نیسـتند، و همراهشان چیزی ندارنـد، و با همین وضع است که حقیقت عبودیتشان برای همه روشن می شـود، و آن را به چشم خـود می بیننـد، و وقـتی حـال تمـامی موجودات که در آسـمانها و زمین است این باشـد، دیگر چطور ممکن است بعضـی از همین موجودات فرزنـد خـدا باشـد، و واجـد حقیقت لاهوتی و مشتق از جوهره آن باشد؟ و چگونه الوهیت با فقر جمع می شود؟

(۱)

روز قیامت، روز فصل و داوری بین ادیان

-" إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ الَّذِینَ هَادُوا وَ الصبِئِینَ وَ النَّصـرَی وَ الْمَجُوس وَ الَّذِینَ أَشـرَکوا إِنَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَهِ إِنَّ اللَّهَ عَلی کلِّ ِشیْ ءٍ شهِیدٌ،

-کسانی که ایمان آوردنـد و آنان که یهودی شدنـد و صابئی ها و نصاری و مجوس و کسانی که شـرك آوردند خدا در روز رستاخیز میانشان امتیاز می نهد، و از هم جدایشان می کند که خدا به همه چیز گواه است."

مراد از" الذین آمنوا " کسانی هستند که به محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلّم و کتاب او قرآن ایمان آوردند.

مراد از " الذین هادوا " گروندگان به موسـی علیه السـلام و پیامبران قبل از موسـی است که در موسی توقف کردند و کتابشان تورات است که بخت نصـر پادشاه بابل وقتی در اواسط قرن هفتم بر آنان مسـتولی شـد قبل از مسـیح آن را سوزانید و مدتها به کلی نابود شد تا آنکه عزرای کاهن در اوایل قرن ششم قبل از مسیح در روزگاری که کورش پادشاه ایران بابل را فتح نموده و بنی اسرائیل را از اسارت نجات داده و به سرزمین مقدس برگردانید، آن را به رشته تحریر در آورد.

مراد از " صابئین " پرسـتندگان کواکـب نیستند بلکه عبارتند از معتقدین به کیشی که حد وسط میان یهودیت و مجوسیت است و کتابی دارند که آن را به حضرت یحیی بن زکریای پیغمبر نسبت داده اند، و امروز عامه مردم ایشان را صبی ء می گویند.

مراد از" نصـاری " گرونـدگان بـه مسـیح، عیسـی بـن مریـم علیهماالسـلام و پیـامبران قبـل از وی، و کتـب مقـدسه انجیـل هـای چهارگانه لوقا، مرقس، متی و یوحنا و کتب عهد

۱- آیه ۹۵ سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۵۳

قدیم است، البته آنمقدار از کتب عهد قدیم که کلیسا آن را مقدس بداند، لیکن قرآن کریم می فرماید: کتاب مسیحیان تنها آن انجیلی است که به عیسی نازل شد.

منظور از" مجوس " قوم معروفی هستند که به زرتشت گرویده، و کتاب مقدسشان اوستا نام دارد. چیزی که هست تاریخ حیات زرتشت و زمان ظهور او بسیار مبهم است، به طوری که می توان گفت به کلی منقطع است. این قوم کتاب مقدس خود را در داستان استیلای اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند، و حتی یک نسخه از آن نماند، تا آنکه در زمان ملوک ساسانی مجددا به رشته تحریر در آمد، و به همین جهت ممکن نیست بر واقعیت مذهب ایشان وقوف یافت. آنچه مسلم است، مجوسیان معتقد هستند که برای تدبیر عالم دو مبدأ است، یکی مبدأ خیر، و دیگری مبدأ شر. اولی نامش یزدان و دومی اهریمن و یا اولی نور، و دومی ظلمت است. و نیز مسلم است که ایشان ملائکه را مقدس دانسته، بدون اینکه مانند بت پرستان برای آنها بتی درست کنند، به آنها توسل و تقرب می جویند.

و نیز مسلم است که عناصر بسیطه- و مخصوصا آتش را- مقدس می دارند. و در قدیم الایام مجوسیان در ایران و چین و هند و غیر آنها آتشکده هایی داشتند که وجود همه عالم را مستند به اهورامزدا دانسته، او را ایجاد کننده همه می دانستند.

و اما مراد از مشرکین در" الذین اشرکوا " همان وثنی ها هستند که بت می پرستیدند، و اصول مذاهب آنها سه است: یکی مذهب وثنیت صابئه، و یکی وثنیت برهمائیه، و یکی بودایی.

البته این سه مذهب اصول مذاهب مشرکین است، و گر نه اقوام دیگری هستند که از اصنام هر چه بخواهند و به هر نحوی بخواهند می پرستند، بدون اینکه پرستش خود را بر اصل منظمی استوار سازند، مانند بت پرستان حجاز، و طوائفی در اطراف معموره جهان.

" ان الله یفصل بینهم یوم القیامه ."

مقصود از این فصل فصل قضاء و حکم به حق در مسائلی است که صاحبان این مذاهب در آن اختلاف داشته اند، تا محق آنان از مبطل جدا شود، آن چنان که هیچ ساتری در میان نماند، و هیچ حاجبی جلو آن حکم به حق را نگیرد. " ان الله علی کل شی ء شهید،" این جمله تعلیل آن فصل است که چگونه فصل به حق است .

خدا در روز قیامت میان مردمی که با هم اختلاف داشتند حکم می کند و آنها را از یکدیگر متمایز و جدا می سازد .

بعد از جدا سازی فرقه های حق و باطل:

-" هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم.

-این دو طایفه دشمنان هم هستند که در مورد پروردگارشان با یکدیگر مخاصمه کرده اند، و کسانی که کافرند برایشان جامه هایی از آتش بریده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریخته می شود! "

اشاره به دو طایفه ای است که جمله" ان الله یفصل بینهم یوم القیمه،" و جمله بعدی اش: "و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب،" بر آن دو دلالت می کرد.

و از اینکه اختلاف کنندگان بشر را با اینکه ادیان آنان و مذاهبشان بسیار است، منحصر در دو طایفه کرده فهمیده می شود که برگشت تمامی ادیان مختلف به دو طایفه است، یکی حق و یکی باطل، چون اگر این دو جامع را در نظر نگیریم، به هیچ معنای دیگری نمی توانیم مذاهب مختلف عالم را در تحت آن معنا دو تا کنیم.

و محق و مبطل در عالم دو طایفه هستند در مقابل هم، یکی به حق ایمان دارد و دیگری به آن کفر می ورزد.

پس طوائف مذکور در آیه هم، با همه اختلافی که در اقوال آنان است منحصر در دو خصمند، و با اینکه دو خصم هستند، اقوال مختلفی بیشتر از دو تا دارند. بنا بر این خوب می توان فهمید که تعبیر " خصمان اختصموا،" چقدر جالب و پر معنا است.

از یک طرف اهل خصومت را تثنیه آورده، و از سوی دیگر خصومتشان را به صورت جمع تعبیر کرده، و آنگاه خصومتشان را درباره پروردگارشان دانسته و فهمانده که اختلافشان در وصف ربوبیت خدای تعالی بوده، و در نتیجه فهمانده است که برگشت تمامی اختلافات مذاهب هر قدر هم که زیاد باشند در یک مساله است، و آن وصف ربوبیت خدا است.

پاره ای رب خود را به اسماء و صفاتی توصیف می کنند که او مستحق و سزاوار آنها است و هم افعالی به او نسبت می دهند که لایق ساحت اوست، و به آن اوصافی که گفتیم ایمان دارند.

اینها اهل حقند، و بر طبق همین اوصاف، و آنچه آن اوصاف اقتضاء دارند عمل می کنند، و در نتیجه اعمالشان جز صالحات چیزی نیست.

پاره ای دیگر او را به آنچه از اسماء و صفات که مستحق و سزاوار است توصیف نمی کنند، مثلا برای او شریک یا فرزند قائل می شوند و در نتیجه وحدانیت او را منکر می گردند، و یا صنع و ایجاد عالم را به طبیعت و یا دهر نسبت می دهند، و یا منکر رسالت

و نبوت، و یا رسالت بعضی از رسل، و یا منکر یکی از ضروریات دین حق می شوند، و در نتیجه به حق کفر می ورزند و آن را می پوشانند، و این کافر و آن مؤمن به آن معنایی که گفتیم عبارتند از خصمان.

کیفر فرقه های ضلال و صاحبان ادیان منحرف:

آنگاه شروع کرده، در بیان کیفر و سزای آن دو خصم، و عاقبت امر هر یک از آن دو، و نخست کیفر کفار را بیان نموده، می فرماید:" فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم." یعنی برای کفار لباس از آتش می برند، و از بالای سرشان آب جوش بر سرشان می ریزند و با آن آب جوش آنچه در داخل جوف ایشان، از معده و روده و غیره است، همه آب می شود:

-یُصهَرُ بِهِ مَا فی بُطونهِمْ وَ الجُلُودُ وَ لهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِیدٍ کلَّمَا أَرَادُوا أَن یخْرُجُوا مِنهَا مِنْ غَمٍ أُعِیدُوا فِیهَا وَ ذُوقُوا عَذَاب الحَرِیق،

-امعاء ایشان را با پوستها بگدازد و برایشان گرزهایی آهنین آماده است هر وقت بخواهند از آن شدت و محنت در آیند بدان باز گردانیده شوند گویند عذاب سوزان را بچشید ! "

پاداش صاحبان دین حق:

میان آیه فوق و آیه زیر مقابله ای است، که خواننده عزیز خود آن را درک می کند:

-" إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ یحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبَاسهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ، وَ هُدُوا إِلی الطیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلی صرَطِ الحَمِیدِ،

-خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشتهایی می برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دیبا خواهد بود، آنان به گفتار نیک هدایت شده اند و به راه ستوده رهنمایی گشته اند."

قول طیب کلامی است که در آن خبائث نباشد. و کلام خبیث به معنای کلامی است که یکی از اقسام باطل در آن باشد، و خدای تعالی قول طیب مؤمنین را یکجا جمع نموده، و فرموده:" دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین! "

پس معنای اینکه فرمود به سوی قول طیب هدایت شدند این است که خداوند وسیله را برای چنین سخنی برایشان فراهم نمود.

و هدایتشان به صراط حمید - حمید یکی از اسماء خداست - این است که از ایشان جز افعال پسندیده سر نزند، همچنانکه جز کلام طیب از دهان ایشان بیرون

نمی آید.

(۱)

قیامت، روز حکم الهی درباره اختلاف در عبادات ادیان

-" اللَّهُ یحْکُمُ بَیْنَکمْ یَوْمَ الْقِیَمَهِ فِیمَا کُنتُمْ فِیهِ تخْتَلِفُونَ،

-خدا روز قیامت در باره مطالبی که در آن اختلاف می کردید میان شما حکم می کند."

گویا کفار از اهل کتاب و یا مشرکین وقتی عبادات اسلامی را دیده اند و چون برای آنها نوظهور بوده و نظیر آنرا در شریعت های سابق، یعنی شریعت یهود ندیده بودند، لذا در مقام منازعه با رسول الله«ص» بر آمده اندو خدای تعالی جواب داده که هر امتی از امتهای گذشته عبادتی داشته انـد که آن قسم خـدا را عبادت می کردنـد، و عبادت هیچ امتی به امت دیگر منتقل نمی شده چون خداوند با هر شریعت، شرایع قبلی را نسخ می کرد و بهتر از آن را می آورد، چون افکار امتهای بعدی ترقی یافته تر از قبلی ها بود و استعداد عبادتی کاملتر و بهتر از سابق را یافته بودنـد، پس همیشه عبادت سابقین در حق لاحقین نسخ می شد، پس دیگر معنا ندارد که شما با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلّم نزاع کنید که چرا طریقه عبادتت شبیه به طریقه سابقین نیست.

" و ان جـادلوک فقـل الله اعلم بما تعملون،" مراد از این جـدال، مجادله و بگومگوی در همان مساله طرز عبادت باشـد. بعـد از آنکه آن حجت مـذکور را در پاسخشان آورد، رسول گرامی خـود را دستور می دهـد که اگر زیر بـار نرفتنـد به حکم خـدا ارجاعشان ده. حکم، حکم خدا است.

" فقل الله اعلم بما تعملون،" زمینه چینی است برای اینکه ایشان را به حکم خـدا ارجاع دهد و معنایش این است که: خدا داناتر است به آنچه می کنیـد، و میان شـما حکم می کند حکم کسـی که حقیقت حال را کاملا می داند، چیزی که هست این حکم را روز قیامت می کند و در ازای مخالفتتان با حق و اهل حق به حسابتان می رسد .

(۲)

چه چیزی در روز قیامت سود می دهد؟

-" وَ لا تخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُونَ،

-یَوْمَ لا یَنفَعُ مَالٌ وَ لا بَنُونَ،

-إِلا مَنْ أَتی اللَّهَ بِقَلْبٍ سلِیمٍ،

–و روزی که مردم بر انگیخته می شوند مرا خوار مگردان،

–روزی که مال و فرزندان سود ندهد،

۱- آیه ۱۷ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۰۵

۲- آیه ۶۹ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۷۴

-مگر آنکه با قلب پاک سوء خدا آمده باشد.“

در این آیات که حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار خود مسالت نمود که او را در روز قیامت خزی نکند، فهمیده می شود که در آن روز هر انسانی محتاج به یاری خدا است، و بنیه ضعیف بشری تاب مقاومت در برابر اهوال و هراسهایی که آن روز با آنها مواجه می شود ندارد، مگر آنکه خدا او را یاری و تایید کند.

” یوم لا ینفع مال و لا بنون،“ در این جمله سود داشتن مال و فرزندان در روز قیامت بکلی نفی شده، و این بدان جهت است که رابطه مال و فرزندان که در دنیا مناط در یاری و مساعدت طرفینی است، رابطه ای است و همی و خیالی، که تنها در نظام اجتماعی بشر معتبر شمرده می شود و در خارج از ظرف اجتماع مدنی هیچ اثری ندارد. مال که یا کاغذی است به نام اسکناس و یا فلزی است به نام طلا و امثال آن و نیز یک انسان به نام فرزند که موجودی است مستقل، چه ارتباطی به زندگی من که نیز انسانی هستم مستقل می تواند داشته باشد؟

و روز قیامت که روز انکشاف حقایق و جدا شدن آنها از موهومات است و روزی است که دیگر اسباب و مؤثرات اعتباری، از سببیت می افتد، مال به مالیتش و فرزند به عنوان فرزندیش، و خویشاوند به عنوان قرابتش نیز از اعتبار می افتد، همچنان که قرآن کریم می فرماید:” و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم،“ و نیز فرموده:” فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون .“

پس مراد از سود نداشتن مال و فرزندان در روز قیامت، این است که در قیامت آنطور که در دنیا و در اجتماع بشری معتبر بود اعتبار ندارد.

-” الا من اتی الله بقلب سلیم.“

از سیاق بر می آید که آن جناب در مقام بیان معنای جامعی است که قیامت را از سایر روزها متمایز کند، و از پروردگار خود درخواست کرده که اولاـ در روزی که مال و اولاد و سایر آنچه در دنیا سود می دهد سودی نمی بخشد، او را یاری کند، و بیچاره نسازد، که مقتضای این مقدمه چینی این است که مطلوب واقعی از جمله:” الا من اتی الله بقلب سلیم،“ بیان چیزی باشد که در آن روز نافع است.

در آن روز مال و اولاد سودی نمی دهد و لیکن هر کس با قلب سلیم نزد خدا آید از سلامت قلب سود می برد.

و خلاصه مفاد کلام این می شود که مدار سعادت در آن روز بر سلامت قلب است، چه اینکه صاحب آن قلب سالم در دنیا مال و فرزندی داشته باشد و یا نداشته باشد.

آیه شریفه از نظر معنا قریب به آیه:" المال و البنون زینه الحیوه الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا،" است چیزی که هست در آیه مورد بحث نفع را به قلب سلیم نسبت داده، که آن قلبی است که از ننگ ظلم و تاریکی شرک و گناه سالم باشد، همچنان که در وصف آن روز فرموده:" و عنت الوجوه للحی القیوم و قد خاب من حمل ظلما،" و در آیه چهل و شش کهف نفع و ثواب را به باقیات الصالحات نسبت داده است.

(۱)

یأس مجرمین بعد از وقوع قیامت

-" وَ یَوْمَ تَقُومُ الساعَهُ یُبْلِس الْمُجْرِمُون،

-و روزی که قیامت به پا شود مجرمین مایوس می گردند."

این آیه حال مجرمین را بیان می کند، که بعد از قیام ساعت یعنی برگشتن به سوی خدا برای حساب و جزاء، چه حالی دارند.

کلمه یبلس به معنای نومیدی از رحمت خداست، که منشا همه شقاوتها و بدبختی ها است.

(۲)

روز قیامت روز فصل و قضا بین حق و باطل

-" إِنَّ رَبَّک هُوَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَمهِ فِیمَا کانُوا فِیهِ یخْتَلِفُونَ،

-پروردگارت روز رستاخیز در مورد چیزهایی که در آن اختلاف داشته اند میانشان حکم می کند."

منظور از این اختلاف، اختلاف مردم در دین است، و این اختلاف را به راه نینداختند مگر از باب ستم، ستمی که به یکدیگر می کردند، همچنان که در چند جا از کلامش به این معنا اشاره نموده، از آن جمله فرموده:" ولقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب ... فما اختلفوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم . "

مراد از جمله یفصل بینهم قضاء و داوری بین حق و باطل، و محق و مبطل است.

(۳)

یوم الجمع، روز تفکیک اهل جنت و اهل سعیر

-" وَ کَذَلِک أَوْحَیْنَا إِلَیْک قُرْءَاناً عَرَبِیًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَ مَنْ حَوْلهَا وَ تُنذِرَ یَوْمَ الجَمْعِ لا

۱- آیه ۸۷تا۸۹ سوره شعرا المیزان ج : ۱۵ ص : ۴۰۲

۲- آیه ۱۲ سوره روم المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۴۰

۳- آیه ۲۵ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۴۰۰

رَیْب فِیهِ فَرِیقٌ فی الجَنَّهِ وَ فَرِیقٌ فی السعِیرِ،

–و این چنین به سویت وحی کردیم قرآنی عربی را تـا مردم مکه و پیرامون آن را انـذار کنی و از روز جمع (قیامت) که شکی در آن نیست بترسانی، روزی که دسته ای در بهشت و دسته ای در جهنم خواهند بود.“

منظور از روز جمع روز قیـامت است که خـدای تعالی در جای دیگر در باره اش فرموده:” ذلک یوم مجموع له الناس ... فمنهم شقی و سعید.“

دو دسته شدن مردم چیزی است که مشیت خدای سبحان به آن تعلق گرفته، و به همین منظور دین را برای مردم تشریع کرده، و از راه وحی مردم را از روز جمع انـذار نموده، چون او ولی مردم است، و آنها را بعـد از مردن زنـده می کنـد، و بین آنان در آنچه اختلاف می کردند حکم می فرماید.

” فریق فی الجنه و فریق فی السعیر،“ در آن روز یک دسته بهشتی و دسته دیگر جهنمی می شوند، یعنی به دو دسته تقسیم می گردند، یکی سعید و دارای پاداش و دیگری شقی و معذب. پس باید قبلًا انذار بشوند تا از راه شقاوت بپرهیزند، و از پرتگاه هلاکت کنار آیند.

(۱)

حرکت مؤمن با نور خود در روز قیامت

–” ... یَوْمَ لا- یخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسعَی بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمَنهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّک عَلی کلِّ شیْ ءٍ قَدِیرٌ،

–... در روزی که خدا نبی و مؤمنین با او را خوار نمی سازد نورشان جلوتر از خودشان در حرکت است از جلو و طرف راست حرکت می کند می گویند پروردگارا نور ما را تمام کن و ما را بیامرز که تو بر هر چیز توانایی!“

روزی که خـدا پیامبرش را خوار نمی کند، و کسانی که به او ایمان آوردند، و در نتیجه با او هسـتند، اولا نورشان در جلو و در دست راستشان در حرکت است، و ثانیا می گویند پروردگارا نور ما را کامل کن!

احتمال دارد نوری که در پیش روی آنان به حرکت در می آید نور ایمان باشد، و نور دست راستشان نور عمل باشد .

” یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شـی ء قـدیر،“ از سیاق بر می آید مغفرتی که مؤمنین درخواست می کنند سبب تمـامیت نور و یـا حـداقل ملازم با تمامیت نور باشـد، در نتیجه آیه شـریفه می رسانـد که مؤمنین در آن روز نور خـدا را ناقص می بیننـد، و چون نور آن روز ایمان و عمل صالح امروز است، معلوم می شود نقصـی در درجات ایمان و عمل خود می

بینند، و یا می بینند که آثار گناهان در نامه اعمالشان جای عبودیت را

۱- آیه ۷ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۰

گرفته، و در آن نقاط عمل صالحی نوشته نشده، و آمرزش گناهان که درخواست دوم ایشان است، تنها باعث آن می شود که گناهی در نامه نماند، ولی جای خالی آن گناهان را چیزی پر نمی کند، لذا درخواست می کنند، خدا نورشان را تمام کند، یعنی آن نقاط خالی را هم پر کند، و آیه شریفه" و الذین امنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم،" هم به این معنا اشاره دارد .

(۱)

روز ظهور دشمنی همه دوستان، غیر از متقین!

-" الأَخِلاءُ يَوْمَئذِ بَعْضهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلا الْمُتَّقِينَ،

-آن روز دوستان دنیائی دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران."

اینکه چرا همه دوستان، به استثناء متقین دشمن یکدیگرند، برای این است که لازمه دوستی طرفینی این است که یکطرف، طرف دیگر را در مهماتش کمک کند، و این کمک وقتی در غیر رضای خدا باشد، در حقیقت کمک به بدبختی و شقاوت و عذاب دائمی آن طرف است، همچنان که در جای دیگر در حکایت گفتار ستمگران در قیامت فرموده:" یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی،" به خلاف دوستی های متقین که همه مایه پیشرفت آنان در راه خدا است، و در روز قیامت همه به سود ایشان خواهد بود .

(۲)

خصومت پرستندگان و پرستش شدگان در قیامت

-" وَ مَنْ أَضلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَن لا يَستَجِيب لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيَمَهِ وَ هُمْ عَن دُعَائهِمْ غَفِلُونَ،

-وَ إِذَا حُشِرَ النَّاس كانُوا لهُمْ أَعْدَاءً وَ كانُوا بِعِبَادَتهِمْ كَفِرِينَ،

-کیست گمراه تر از کسی که غیر خدا را می پرستد کسی را که تا روز قیامت هم یک دعایش را مستجاب نمی کند و اصولا از دعای پرستندگان خود بی خبرند،

-و چون مردم محشور شوند همان خدایان دشمن ایشان و به عبادتشان کافر خواهند بود."

منظور از حشر در اینجا مبعوث کردن مردم از قبورشان، و سوق دادن آنها به سوی محشر است، که در آن روز آلهه آنان دشمنشان شده، و به شرک آنان کافر گشته، از ایشان بیزاری می جویند، همچنان که آیه" تبرأنا الیک ما کانوا ایانا یعبدون و

آیه فکفی بالله شهیدا بیننا و بینکم ان کنا عن عبادتکم لغافلین،" این مضامین را حکایت می کند.

و در سیاق دو آیه مورد بحث اشاره ای است به اینکه سنگ و چوبهای جماد که

۱- آیه ۸ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۶۵

۲- آیه ۶۷ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۸۱

در این عـالم در نظر مـا جمـاد و بی جاننـد، چون آثـار حیـات در آنها نمی بینیم، در نشاه آخرت معلوم می شود که برای خود جان داشته اند، و آن روز آثار حیات از ایشان بروز می کند.

(۱)

از بین رفتن انساب در روز قیامت

-" لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكمْ وَ لا أَوْلَدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَهِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ،

- خویشاوند و اولاد شما که به خاطر سلامتی آنان با کفار دوستی می کنید در روز قیامت به درد شما نمی خورند، روز قیامت همه این روابط عاطفی قطع می شود ، شما می مانید و عملتان، و خدا بدانچه می کنید بینا است."

روز قیامت خدای تعالی با از کار انداختن اسباب دنیوی، میان شما جدایی می اندازد، همچنان که در جای دیگر فرموده:" فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ،" و علت سـقوط اسباب و از آن جمله خویشاوندی ظاهری این است که خویشاوندی که معنـایش منتهی شـدن نسبت دو نفر یـا بیشتر به یـک رحم و یا یک صـلب است، تنها آثارش را در ظرف دنیا که ظرف حیات اجتمـاعی است بروز می دهـد، و بـاعث مودت و الفت و معاضـدت و عصبیت، و یا خـدمت و امثال آن می گردد، چون ظرف اجتمـاع است که بـالطبع و بر حسب آراء و عقائـد، انسـان را محتـاج به این امـور می سـازد، آراء و عقائـدی که آن را هم فهم اجتماعی در انسان ایجاد می کند، و در خارج از ظرف حیات اجتماعی خبری از این آراء و عقائد نیست.

در قیـامت وقتی حقائق آشـکارا جلوه می کنـد، و رفع حجاب و کشف غطاء می شود، - اثری از آراء و پنـدارهای دنیایی نمی ماند، و رابطی که میان اسـباب و مسـببات بود، و آن اسـتقلالی که ما در دنیا برای اسباب و تاثیرش در مسببات می پنداشتیم، به کلی از بین می رود، همچنـان که قرآن کریم در جـای دیگر فرمـوده:" لقـد تقطع بینکم و ضـل عنکم مـا کنتم تزعمون،" و نیز فرموده:" و راوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب."

پس در قیامت رابطه اسـباب و انساب وجود نـدارد، و هیـچ خویشاونـدی از خویشاونـدی اش بهره منـد نمی شود، پس سـزاوار انسـان عاقل نیست که به خاطر خویشاونـدان و فرزنـدان، به خـدا و رسولش خیانت کنـد، چون اینان در قیامت دردی از او دوا نمی کنند.

(۲)

روزی که خدا اجازه برگشت نمی دهد!

۱- آیه ۵و۶ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۸۶

۲- آیه ۳ سوره ممتحنه المیزان ج ۱۹ ص ۳۹۲

-" فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ يَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئذٍ يَصدَّعُونَ،

-رو به سوی دین مستقیم کن قبل از آنکه روزی برسد که دیگر خدا اجازه برگشت ندهد! در آن روز مردم از هم جدا شوند."

مراد از روزی که برگرداننده ای برای آن نیست، و کسی نیست که آن را از خدا برگرداند، روز قیامت است، و روز قیامت مردم به دو طرف بهشت و جهنم متفرق می شوند.

" من کفر فعلیه کفره و من عمل صالحا فلانفسهم یمهدون،" یعنی هر کس کفر بورزد وبال کفرش بر خودش می باشد، و یا هر که کفر بورزد کفرش علیه خودش است، چون همان عمل و یا اعتقادی که در این نشئه کفر نام دارد، در نشئه دیگر به آتش جاودانه منقلب می شود.

این آیه بیان یکی از دو فریق است، و فریق دیگر را آیه بعدی بیان می کند: " و من عمل صالحا فلانفسهم یمهدون." فریق دوم که ایمان آورده و عمل صالح کردند، بستری برای خود گسترده اند.

کسانی که - بعد از ایمان - اعمالی صالح را کردند برای خود تهیه دیده اند سرمایه ای را که با آن زندگی کنند، و به زودی بر آنچه برای خود گسترده اند قرار می گیرند.

(۱)

گواهی روز الست، و سوال از آن در قیامت

-" وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنی ءَادَمَ مِن ظهُورِهِمْ ذُرِّيَّتهُمْ وَ أَشهَدَهُمْ عَلى أَنفُسِهِمْ

أَ لَست بِرَبِّكُمْ ؟ قَالُوا بَلى شهِدْنَا !

أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَهِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَفِلِينَ،

-و چون پروردگار تو از پسران آدم از پشت هایشان نژادشان را بیاورد و آنها را بر خودشان گواه گرفت که مگر من پروردگار شما نیستم؟

گفتند: چرا، گواهی می دهیم!

تا روز رستاخیز نگویید که از این نکته غافل بوده ایم."

این آیات مساله پیمان گرفتن از بنی نوع بشر بر ربوبیت پروردگار را ذکر می کنـد، و خود از دقیق ترین آیات قرآنی از حیث معنا و از زیباترین آیات از نظر نظم و اسلوب است.

-" و اشهدهم علی انفسهم، الست بربکم ؟ "

اشهاد بر هر چیز حاضر کردن گواه است در نزد آن، و نشان دادن حقیقت آن

۱- آیه ۴۳ سوره روم المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۹۵

است، تـا گواه حقیقت آن چیز را از نزدیک و به حس خود درک نموده و در موقع به آنچه که دیـده شـهادت دهـد، و اشـهاد کسـی بر خـود آن کس نشـان دادن حقیقت او است به خـود او تـا پس از درک حقیقت خود و تحمـل آن در موقعی که از او سؤال می شود، شهادت دهد.

" الست بربکـم ؟ " مـورد استشـهاد را معلـوم کرده و می فهمانـد آن امری که برای آن، ذریه بشـر را استشـهاد کرده، ربـوبیت پروردگار ایشان است، تا در موقع پرستش به ربوبیت خدای سبحان شهادت دهند.

جمله:" بلی شهدنا! " اعتراف انسان ها است به اینکه این مطلب را ما شاهد بودیم و چنین شهادتی از ما واقع شد .

" و اذ اخـذ ربـک من بنی آدم ...،" دلالـت دارد بر اینکه تمـامی افراد بشـر مورد این استشـهاد واقع شـده، و یکایـک ایشـان به ربوبیت پروردگار اعتراف نموده اند و ذیل آن و همچنین آیه بعدش غرض از این اخذ و استشهاد را بیان می کند:

-" ان تقولوا یوم القیمه انا کنا عن هذا غافلین،" و

-" او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل وکنا ذریه من بعدهم.... "

می فهماند که اگر این اخذ و اشهاد از بندگان و اخذ میثاق بر انحصار ربوبیت نبود بندگان می توانستند در روز قیامت به یکی از آن دو تمسک جسـته، و حجتی را که خداوند علیه شـرک ایشان اقامه می کند و به اسـتناد آن، مشرکین را محکوم به آتش می سازد، دفع نمایند.

(۱)

انکشاف حقیقت توحید به دارندگان علم در قیامت

-" . . . قَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْی الْیَوْمَ وَ السوءَ عَلی الْکفِرِین،

- . . . کسانی که دانش یافته اند گویند امروز رسوایی و بدی بر کافران است!"

" الـذین اوتوا العلم " که خـدا به داشـتن علم توصـیفشان کرده و خبر داده که در قیامت چنین و چنان می گویند همان کسانیند که به وحدانیت خدا علم یافته و حقیقت توحید بر ایشان مکشوف گشته است.

در وصف آن روز می فرمایـد:" لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا،" و معلوم است که تنها کسـی صواب می گوید که از خطاء و لغو و باطل محفوظ باشد، و هرگز از باطل در سـخن محفوظ نمی شود مگر آنکه در عملش نیز از باطل محفوظ باشد، پس

۱- آیه ۱۷۲ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۴۰۰

باید کسانی باشند که جز حق نمی بینند و جز حق، عمل نمی کنند و جز به حق، لب نمی گشایند .

خصوص آیه مورد بحث راجع به معصومین است.

(۱)

دو دلیل قیام قیامت

-" لِّیَجْزِی الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أُولَئک لهُم مَّغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کرِیمٌ،

-تا آنان که ایمان آورده عملهای صالح می کنند پاداش دهد، اینان آمرزشی و رزقی آبرومندانه دارند."

این آیه یکی از دو سبب قیام قیامت را شرح می دهد و می گوید برای این است که خدای سبحان افراد با ایمان و دارای عمل صالح را به مغفرت و رزق کریم که عبارت است از بهشت و آنچه در آن است جزاء دهد.

و سبب دومی قیام قیامت را جمله" و الذین سعوا فی آیاتنا معاجزین اولئک لهم عذاب من رجز الیم - کسانی که به منظور جلوگیری از پیشرفت آیات ما تلاش می کنند عذابی پلید و دردناک دارند،" بدان اشاره می کند.

(۲)

معاد: انگیزه عبادت خدا

-" إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَناً وَ تخْلُقُونَ إِفْکاً إِنَّ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لا یَمْلِکُونَ لَکُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشکُرُوا لَهُ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ،

-شما به جای خدا بتهایی می پرستید و تهمتها می تراشید با اینکه آنچه به جای خدا می پرستید هیچ رزقی را برای شما مالک نیستند، پس رزق را از نزد خدا بطلبید و او را عبادت نموده و شکرش به جا آورید که به سویش بازمی گردید."

" الیه ترجعون،" این که گفتیم خدا را عبادت کنید، نه برای این که به شما رزق دهد، بلکه برای اینکه به سویش باز می گردید، و از شما حساب می کشد، چون اگر قیامتی و رجوعی و حسابی نبود، برای عبادت خدا هیچ علت قانع کننده ای وجود نداشت، چون رزق و امثال آن هر یک برای خود اسباب خاص طبیعی دارد، و رزق نه با عبادت زیاد می شود، و نه با کفر نقصان می پذیرد، پس تنها ملاک عبادت سعادت اخروی است، که با ایمان و کفر و عبادت و شکر و ترک عبادت و کفران مختلف می شود، پس باید مساله رجوع به خدا باعث عبادت و شکر شود، نه طلب رزق .

(۳)

قسمت سوم – وقوع واقعه

وقوع قیامت بدون اعلام و علامت قبلی

۱- آیه ۲۷ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۴۰

۲- آیه ۴و۵ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۳۹

۳- آیه ۱۷ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۷۲

-" أَ فَأَمِنُوا أَن تَأْتِيهُمْ غَشِيَهٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيهُمُ الساعَهُ بَغْتَهً وَ هُمْ لا يَشعُرُونَ،

-مگر ایمن شده اند که پوششی از عذاب خدا به ایشان برسد، یا قیامت ناگهان و در حالی که خبر ندارند بر آنان درآید؟ "

کلمه بغتهً به معنای ناگهانی است، یعنی قیامت بناگهانی بیاید در حالی که ایشان از آمدنش خبر نداشته باشند، چون آمدن قیامت مسبوق به علامتی که وقت آنرا تعیین کند نیست.

(۱)

وَ مَا أَمْرُ الساعَهِ إِلا كلَمْحِ الْبَصرِ أَوْ هُوَ أَقْرَب

-" وَ للَّهِ غَيْب السمَوَتِ وَ الأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ الساعَهِ إِلا كلَمْحِ الْبَصرِ أَوْ هُوَ أَقْرَب إِنَّ اللَّهَ عَلى كلِّ ِشیْ ءٍ قَدِيرٌ،

-غیب آسمانها و زمین خاص خداست کار قیامت چشم بهم زدنی بیش نیست و یا نزدیکتر از آن، به درستی که خدا به همه چیز تواناست."

مراد از غیب سماوات و ارض، غیبی است که آسمانها و زمین مشتمل بر آنند، یعنی آسمان و زمین دو رو دارند یکی برای مردم مشهود است و روی دیگرش غایب، ولی برای خدا هر دو مشهود است.

کلمه ساعت به معنای قیامت است که خود یکی از غیب های سماوات و ارض است. قیامت خارج از امر آسمان و زمین نیست و در همین آسمان و زمین است. قیامت ملك خداست، و خدا می تواند در آن تصرف نموده یك روز پنهانش بدارد و روزی دیگر آشکارش کند، و برای او دشوار هم نیست، زیرا امر او مانند " لمح بصر- چشم بهم زدن" و یا نزدیک تر از آن است چون خدا بر هر چیزی توانا است .

جمله:" وما امرالساعه الا کلمح البصر او هو اقرب،" برای این آورده نشده که اصل قیامت و امکان آن را اثبات کند، بلکه برای نفی دشواری و مشقت در اقامه آن آورده شده تا بفهماند اقامه قیامت بر خدا دشوار نیست، و بلکه بسیار آسان است. البته امر قیامت

۱- آیه ۱۰۷ سوره یوسف المیزان ج : ۱۱ ص : ۳۷۷

نسبت به خـدای تعالی چنین آسان است، و گر نه خود خـدای تعالی امر آن را عظیم شـمرده و فرموده:" ثقلت فی السـموات و الارض!"

اگر امر آن را به چشم بر هم زدن تشبیه کرده خواسته است فوریت آن را برساند، که برای انسانها آسان ترین و کم مدت ترین کارها است، و دنبالش فرمود:" او هو اقرب،" یعنی برای ما از این هم آسانتر است: " یقول کن فیکون!"

امر قیامت نسبت به قدرت و مشیت خدای تعالی مانند امر آسان ترین خلق است: " ان الله علی کل شی ء قدیر،"

(۱)

نزدیکی قیامت به زندگی دنیا

-" ... وَ لا تَستَعْجِل لهُّمْ كَأَنهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلا ساعَةً مِّن نهَارِ بَلَغٌ فَهَلْ يُهْلَك إِلا الْقَوْمُ الْفَسِقُونَ،

-... و در نفرین آنـان عجله مکن برای اینکه آنقـدر وعـده خـدا نزدیـک است که وقتی می رسـد به نظرشان می آیـد که گویا بیش از یک ساعت از روز در دنیا نزیسته اند، و این قرآن بلاغ است، و آیا به جز مردم تبهکار کسی هلاک می شود؟"

" کـانهم یوم یرون مـا یوعـدون لم یلبثوا الاـ ساعه من نهار،" این آیه نزدیکی قیامت را به ایشان و به زنـدگی دنیایشان بیان می کنـد چون وقتی آن روز را مشاهـده می کننـد و وعـده هایی را که خـدا از آن روز داده می بیننـد، و آن عذابهایی که برایشان آماده شده مشاهده می کنند، حالشان حال کسی است که گویا بیش از ساعتی از یک روز در زمین درنگ نکرده اند.

(۲)

اشتباه مجرمین در فاصله زمانی بین دنیا و آخرت

-" وَ يَوْمَ تَقُومُ الساعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيرَ ساعَةٍ كَذَلِك كانُوا يُؤْفَكُونَ،

-روزی که رسـتاخیر بپا شود، بزه کاران سوگند خورند که جز ساعتی درنگ نکرده اند، روش آنان در دنیا هم همین طور بود که حق را باطل، و آیات دارای دلالت را بی دلالت وانمود می کردند."

این آیه حکایت وضع مجرمین است در قیامت، که در مساله فاصـله بین دنیا و آخرت دچار اشـتباه شده، به حدی که پنداشـتند که این فاصله ساعتی از یک روز بوده است.

-" و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم

۱- آیه ۷۷ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۴۳۹
۲- آیه ۳۵ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۳۱

البعث ...،"

اهل علم و ایمان سـخن ایشان را رد کرده انـد، که درنگ آنان یک ساعت نبوده، بلکه به مقدار فاصـله بین دنیا و آخرت بوده است، همان فاصله ای که آیه" و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون،" آن را بیان می کند.

" ... لکنکم کنتم لا تعلمون،" لکن شـما جاهل و شکاک بودید، یقین به چنین روز نداشتید، و به همین جهت امروز امر بر شما مشتبه شده است.

(۱)

پنهان بودن قیامت و ظهور ناگهانی آن

-" إِنَّ الساعَهَ ءَاتِیَهٌ أَکادُ أُخْفِیهَا لِتُجْزَی کلُّ نَفْسِ بِمَا تَسعَی،

-فَلا یَصدَّنَّک عَنهَا مَن لا یُؤْمِنُ بهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَترْدَی،

-قیامت آمدنی است، می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در مقابل کوششی که می کند سزا ببیند،

-آنکه رستاخیز را باور ندارد و پیروی هوس خود کند ترا از باور کردن آن باز ندارد که هلاک می شوی."

مراد از اخفاء قیامت، پنهان کردن آن به تمام معناست.

می فرمایـد: می خـواهم آن را پنهـان و مکتـوم نگه دارم، و به هیـچ وجه احـدی را از آن آگـاه نکنم، تـا وقـتی واقع می شـود ناگهانی و دفعتاً واقع شود، همچنانکه قرآن کریم صریحا فرموده:" لا تاتیکم الا بغته. "

یا می خواهد خبر ندهد تا مخلصـین از غیر مخلصـین جدا شده و شناخته شوند، چون بیشتر مردم خدای را به امید ثواب و ترس از عقـاب عبـادت می کننـد، و یـا از نافرمانیش خودداری می نماینـد، در حالی که درست ترین عمل آن عملی است که صـرفا برای رضـای خـدا انجـام شود، نه به طمع بهشت و ترس از جهنم، و بـا پنهان داشـتن روز قیامت این تمییز به خوبی صورت می گیرد، و معلوم می شود چه کسی خدای را به حقیقت بندگی می کند، و چه کسی در پی بازرگانی خویش است .

(۲)

اختصاص علم ساعت به خدای تعالی

-" إِنَّ اللَّهَ عِنـدَهُ عِلْمُ الساعَهِ وَ یُنَزِّلُ الْغَیْث وَ یَعْلَمُ مَا فی الأَرْحَامِ وَ مَا تَـدْرِی نَفْسٌ مَّا ذَا تَکسِب غَـدًا وَ مَا تَـدْرِی نَفْس بِأَی أَرْضٍ

تَمُوت إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ،

-بدرستی علم رستاخیز پیش خدا است، و کی باران فرود آورد، و آنچه را در رحمها است می داند، کسی نمی داند که فردا چه می کند و کسی نمی داند که در کدام سرزمین می میرد، اما خدا دانا و آگاه است.“

۱- آیه ۵۵ سوره روم المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۰۸

۲- آیه ۱۵ و ۱۶ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۹۶

علم به قیـام قیـامت، از مسـائلی است که خداونـد علم بـدان را به خود اختصـاص داده، و احـدی جز او از تاریـخ وقوع آن خبر ندارد.

جمله" ان الله عنده علم الساعه - به درستی خدا نزد او است علم به قیامت،" نیز این انحصار را می رساند.

(۱)

شاید وقوع آن خیلی نزدیک است!

-" یَسئَلُک النَّاس عَنِ الساعَهِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَ مَا یُدْرِیک لَعَلَّ الساعَهَ تَکُونُ قَرِیباً،

-مردم از تو از قیامت می پرسند، بگو علم آن تنها نزد خدا است، و تو چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد."

آیه شریفه تنها می فرماید: مردم از قیامت می پرسند، و دیگر بیان نمی کند که از چه چیز آن می پرسند، ولی از تعبیر قیامت به ساعت بر می آیـد که مراد پرسـش کننـدگان تاریـخ وقوع قیامت است، می خواسـتند بفهمنـد آیا قیامت نزدیک است یا دور؟ خـدای تعالی رسول گرامی خود را دسـتور می دهـد که در پاسـخ ایشان بگویـد: من از آن اطلاعی نـدارم، و نه تنها من اطلاع نـدارم بلکه جز خـدا احـدی اطلاع ندارد، و این جواب تنها جوابی است که در همه جای قرآن در مواردی که از تاریخ قیامت سؤال شده به کار رفته است .

" و ما یدریک لعل الساعه تکون قریبا - چه می دانی، ای بسا که تاریخ آن خیلی نزدیک باشد! "

این جمله ابهام در مساله را بیشتر می کند، تا بهتر بفهماند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم نیز در این مساله مانند سایر مردم است، و قیامت از آن اسراری نیست که خدا به وی گفته، و از مردم پنهان کرده باشد.

(۲)

إِلَیْهِ یُرَدُّ عِلْمُ الساعَه

-" إِلَیْهِ یُرَدُّ عِلْمُ الساعَهِ وَ مَا تخْرُجُ مِن ثَمَرَتٍ مِّنْ أَکْمَامِهَا وَ مَا تحْمِلُ مِنْ أُنثی وَ لا تَضعُ إِلا بِعِلْمِهِ ... ،

-تنها خـدا است که می داند قیامت کی است، و چه میوه ای از غلافش بیرون می آید، و جانداران ماده چه فرزندی می زایند، و هیچ مادری تنها فرزند خود را به زمین نمی گذارد مگر با علم خدا...."

" إِلَیْهِ یُرَدُّ عِلْمُ الساعَهِ، " بر گشتن علم به قیامت به سوی خدا، به معنای آن است

۱- آیه ۳۴ سوره لقمان المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۵۶

۲- آیه ۶۳ سوره احزاب المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۲۱

که این علم مختص به او است، و احدی به جز او اطلاعی از آن ندارد.

" و ما تخرج من ثمرات من أکمامها...،" هیچ میوه ای از ظرف و غلافش بیرون نمی آید و هیچ ماده ای حامله نمی شود و وضع حمل نمی کند، مگر با علم خدا، یعنی خدای تعالی به تمام جزئیات احوال هر چیزی دانا است.

پس خدای سبحان بدان جهت که آفریدگار اشیاء است، و گرداننده احوال آنها است، عالم به آنها و به جزئیات حالات آنها، و مراقب وضع آنها نیز هست.

(۱)

غفلت از قیامتی که ناگهان در می آید!

-" هَلْ یَنظرُونَ إِلا الساعَهَ أَن تَأْتِیَهُم بَغْتَهً وَ هُمْ لا یَشعُرُونَ،

-آیا منتظر همینند که قیامت ناگهانی و در حالی که از آن بی خبرند به سر وقتشان آید؟ "

این کفار با کفر و تکذیبشان به آیات خدا انتظار نمی کشند مگر آمدن قیامت را که به طور ناگهانی بیاید و نیز در حالی بیاید که ایشان با اشتغال به امور دنیایشان به کلی از آن غافل باشند. همچنان که فرموده:" ما ینظرون الا صیحه واحده تاخذهم و هم یخصمون."

خلاصه، حالشان حال کسی است که هلاکت تهدیدشان می کند، و هیچ در صدد پیش گیری از آن و یافتن وسیله ای برای نجات از آن نباشند، و در عوض بنشینند و منتظر آمدن هلاکت باشند.

(۲)

هیچ کس مانع تحقق قیامت نیست!

-" إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لاَتٍ وَ مَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ،

- عذابی که به شما وعده می دهند آمدنی است و شما فرار نتوانید کرد."

امر خدا در باره بعث و جزا که همان وعده های از طریق وحی است آمدنی و محقق شدنی است و شما عاجز کننده خدا نیستید تا او را از تحقق دادن امرش مانع شوید.

(۳)

جز خدا کسی زمان وقوع را آشکار نمی کند!

-" یَسئَلُونَک عَنِ الساعَهِ أَیَّانَ مُرْساهَا ؟

قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبی لا یجَلِّیهَا لِوَقْتهَا إِلا هُوَ،

۱- آیه ۴۷ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۶۰۹

۲- آیه ۶۶ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۸۱

۳- آیه ۱۳۴ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۴۹۰

ثَقُلَت فی السمَوَتِ وَ الأَرْضِ، لا تَأْتِیکمْ إِلا بَغْتَةً،

یَسئَلُونَک کَأَنَّک حَفِیٌّ عَنهَا،

قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ!

-تو را از رستاخیز پرسند که کی بپا می شود؟

بگو علم آن نزد پروردگار من است که جز وی، آن را به موقع خود آشکار نمی کند،

در آسمانها و زمین سنگین است و جز ناگهان به شما در نمی آید!

از تو می پرسند گویی تو آن را می دانی،

-بگو علم آن نزد خداست ولی بیشتر مردم این نکته را نمی دانند! "

علم به زمان وقوع قیامت از غیبهایی است که مختص به خدای تعالی است، و کسی جز خدا از آن اطلاعی ندارد، و بطور کلی هیچ دلیلی در تعیین وقت و حدس وقوع آن نیست، پس قیامت بپا نمی شود مگر ناگهانی، و در این بیان با ذکر بعضی از اوصاف قیامت به حقیقت آن اشاره شده است.

ثبوت و وجود قیامت و علم به آن یکی است، یعنی وقوع و ثبوتش در کمون غیب نزد خدا محفوظ است، و هر وقت بخواهد پرده از آن برداشته و آن را ظاهر می کند بدون اینکه غیر او کسی به آن احاطه یافته و یا برای چیزی از اشیاء ظاهر گردد. چگونه ممکن است چیزی به آن احاطه یابد و یا آن برای چیزی ظاهر گردد و حال آنکه ظهور و تحققش ملازم با فنای هر چیز است؟

این علم و احاطه ای که می خواهد به قیامت تعلق بگیرد خود جزو نظام این عالم است، و نظام سببی که حاکم بر این عالم است و در موقع وقوع قیامت بر هم خورده و به یک نظام دیگری متبدل می شود.

از همین جا ظاهر می شود که منظور از اینکه فرمود:" ثقلت فی السموات و الارض،" این است که علم به قیامت در آسمانها و زمین سنگین است، و البته سنگینی علم به آن عین سنگینی وجود آن است.

برای اینکه ثقل قیامت منحصر در یک جهت و دو جهت نیست بلکه تمامی آنچه که راجع به آن است از قبیل ثبوت آن و علم به آن و صفات آن بر آسمانها و زمین و غیره همه ثقیل است، زیرا همین بس که ثبوت آن مستلزم فنا و نابودی آنها است، و در آنها یعنی در آسمانها و زمین چیزی که فنای خودش را تحمل کند وجود ندارد.

اینجا است که وجه کلام خـدای سـبحان در " لا تاتیکم الا بغته،" ظاهر می شود، چون "بغته" و همچنین "فجاه" به معنای پـدید آمدن چیزی است بطور ناگهانی و بدون اینکه قبل از پدید آمدن معلوم باشد، و قیامت بخاطر همان سـنگینی و عظمتش اسـت که بطور ناگهـانی پدیـد می آیـد، چون هیـچ وصف و علامتی از آن ممکن نیست قبلا معلوم شود، و نیز ممکن نیست که اول مقداری از آن ظاهر شود و سپس همه آن صورت وقوع

بگیرد، و لذا پدید آمدنش برای تمامی اشیاء بطور ناگهانی است .

از آیه شریفه تنها استفاده شد که علم به قیامت را جز خدا کسی طاقت تحملش را ندارد، و لیکن باید دانست که تنها علم به خود قیامت اینطور نیست، بلکه علم به خصوصیات و اوصاف آن نیز همینطور است .

(۱)

قسمت چهارم – بررسی وضع منکرین قیامت

خبرها بر آنان کور شد!

۱- آیه ۱۸۷ و ۱۸۸ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۴۸۱

-" وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَا ذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسلِينَ،

-فَعَمِيَت عَلَيهِمُ الأَنبَاءُ يَوْمَئذٍ فَهُمْ لا يَتَساءَلُونَ،

-و روزی که خدا ندایشان می کند و می فرماید: چگونه پیامبران را پاسخ گفتید؟

-پس در آن روز پوشیده گردد بر آنان خبرها و از شدت عذاب از یکدیگر خبر نمی گیرند."

انسان در موقعیتی قرار گرفته که به خبری راه نمی یابد.

(مقتضای ظاهر این بود که بی خبری را به خود آنان نسبت دهد، ولی می بینیم که به عکس تعبیر کرده، و فرموده:" فعمیت علیهم الانباء - خبرها بر آنان کور شد،") و این به خاطر آن است که بفهماند کفار در آن روز از همه طرف ماخوذ می شوند، و راه نجات از همه طرف به رویشان بسته می شود، و دستشان از تمامی اسباب بریده و کوتاه می گردد، همچنان که در سوره بقره، آیه ۱۶۶ فرموده:" وتقطعت بهم الاسباب!"

توضیح اینکه: وقتی تمامی اسباب برای آنان از تاثیر ساقط شد، دیگر در آن روز اخبار راهی به سوی آنان ندارد، و ایشان هم راهی به خارج از وجود خود ندارند، تا چیزی را دست آویز نموده، به آن اعتذار بجویند، و به این وسیله خود را از عذاب نجات دهند .

" فهم لا- یتساءلون." - در اینجا نیز بعد از گفتن اینکه کفار به طور کلی از چهار دیواری وجود خود راهی به خارج از خود ندارند، فرمود پس بین خودشان نیز سؤال و جوابی رد و بدل نمی شود، تا از راه گفتگو و مشورت بهانه و عذری پیدا کنند، و آن را عذر نافرمانی خود، یعنی تکذیب رسولان، و رد دعوت ایشان قرار دهند.

(۱)

روز بطلان پندارهای باطل و خدایان پنداری

-" وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شرَكاءِى الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ،

-روزی که خدا ندایشان می کند و می فرماید: کجایند آن شرکایی که برای من معتقد بودید."

منظور از شرکاء همان معبودهایی است که مشرکین در دنیا آنها را می پرستیدند، و اگر آن معبودها را شرکاء خواند، به خاطر این است که مشرکین بعضی از شؤون خدای تعالی را از قِبَل خود به آنها داده بودند، و به آنها نسبت می دادند، از قبیل

۱- آیه ۶۵ و۶۶ سوره قصص المیزان ج : ۱۶ ص : ۹۴

پرستش و تدبیر.

" قال الذین حق علیهم القول ربنا هؤلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا،" الهه ای که مشرکین آنها را شرکای خدای سبحان می پنداشتند دو صنف بودند، یک صنف بندگان گرامی خدا بودند، از قبیل ملائکه مقرب، و عیسی بن مریم علیهماالسلام و صنف دیگر یاغیان جن، و گردنکشان انس، که ادعای الوهیت کردند، مانند فرعون و نمرود و غیر آن دو، و خدای سبحان هر کسی هم که در باطل اطاعت شود، ملحق به آنان کرده مانند ابلیس، و شیطانهایی که قرین انسانها می شوند، و پیشوایان ضلالت.

و آنهایی که مورد نظر آیه مورد بحث هستند از صنف دوم می باشند، چون صنف اول که ملائکه و عیسی بن مریم علیهماالسلام هستند، کسی را اغواء نکرده اند.

پس مراد از" الذین حق علیهم القول،" که از مشرکین بیزاری می جویند، پیشوایان شرکند، هر چند که مشرکین هم مصداق " الذین حق علیهم القول،" هستند، و عذابشان حتمی است.

(۱)

آرزوی بازگشت به دنیا

-" رُبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کفَرُوا لَوْ کانُوا مُسلِمِین،

-ذَرْهُمْ یَأْکلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الأَمَلُ فَسوْف یَعْلَمُونَ،

-چه بسا که کافران دوست می دارند که کاش مسلمان بودند،

-رهایشان کن بخورند و سرگرم بهره گیری از لذت ها باشند و آرزوها به خود مشغولشان کند که بزودی خواهند فهمید."

آیه شریفه دلالت می کند بر اینکه کسانی که در دنیا کفر ورزیدند به زودی - یعنی وقتی که بساط زندگی دنیا برچیده شود - از کفر خود پشیمان شده آرزو می کنند ای کاش در دنیا اسلام آورده بودیم.

-" ذرهم یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون!"

-رهایشان کن! بخورند و کیف کنند، و آرزو بازشان بدارد!

این دستوری است به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم به اینکه دست از ایشان بر دارد و رهایشان کند تا در باطل خود سرگرم باشند.

" فسوف یعلمون،" احتیاجی به استدلال و احتجاج نیست خودشان به زودی می فهمند، چون حق و حقیقت بالأخره یک روزی ظاهر خواهد گردید.

–و ما اهلکنا من قریه الا و لها کتاب معلوم ... و ما یستاخرون."

می فرماید: رهایشان کن که ایشان در این زندگی دنیا اسلام آور نیستند، تنها

۱- آیه ۶۲ سوره قصص المیزان ج : ۱۶ ص : ۹۰

وقتی خواهـان آن می شونـد که اجلشـان رسـیده باشـد، و آن هم به اختیـار کسـی نیست بلکه برای هر امتی کتـاب معلومی نزد خداست که در آن اجلهایشان نوشته شده، و نمی توانند آنرا – حتی یک ساعت – جلو و یا عقب بیندازند.

(۱)

روز حسرت

–" وَ أَنذِرْهُمْ یَوْمَ الحَسرَهِ إِذْ قُضِیَ الأَمْرُ وَ هُمْ فی غَفْلَهٍ وَ هُمْ لا یُؤْمِنُونَ،

–آنان را از روز ندامت بترسان، آن دم که کار بگذرد و آنها بی خبر مانند و باور ندارند."

می فرمایـد: ای پیغمبر، ایشـان را بترسـان از روزی که امر قضـاء می شود، یعنی کار یکسـره می گردد و هلاکت دائمی بر آنان حتمی می شود، آن وقت از سـعادت همیشـگی که روشنی چشم هر کسی است منقطع می گردند، پس حسرتی می خورند که با هیچ مقیاسی اندازه گیریش ممکن نیست، و این بدان جهت است که اینان در دنیا غفلت ورزیدند و راهی که ایشان را به آن روشـنی چشم هدایت می کرد و مسـتقیما به آن می رسانید، یعنی راه ایمان به خدای یگانه و تنزیه او از داشتن فرزند و شریک بود ترک گفته، راه مخالف آن را پیمودند .

از ظـاهر سـیاق بر می آیـد که جمله" اذ قضـی الامر،" بیان جمله " یوم الحسـره " باشـد، در نتیجه اشاره به این می شود که این حسـرتی که به آن دچار می شوند از ناحیه قضای امر می آید، و قضاء وقتی باعث حسرت می شود که فوت گردد آنچه باعث روشـنی چشم و آرزو و سعادت شخص مقضی علیه گردد، و سعادتی که او می توانست به آن نائل شود از بین ببرد، و دیگر به خاطر نداشـتن آن هیچ خوشـی در زندگی ندارد، چون همه دلبستگی اش به آن بود، و معلوم است که انسان هیچ وقت راضی نمی شـود که چنین چیزی از او فـوت شـود هر چنـد که حفظش مسـتلزم هر ناملاـیمی باشـد، مگر آنکه آن را به غفلت از وی بربایند، و گر نه به هیـچ قیمتی حاضـر نیست که آن را از دست بدهد، و لذا می بینیم در دنباله سـخن فرمود:" و هم فی غفله و هم لا یؤمنون ."

(۲)

سرنوشت آخرتی دوگانه

–" وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لجَعَلَهُمْ أُمَّهً وَحِدَهً وَ لَکِن یُدْخِلُ مَن یَشاءُ فی رَحْمَتِهِ وَ الظلِمُونَ مَا لهُم مِّن وَلیّ ٍ وَ لا نَصِیرٍ،

–اگر خدا می خواست می توانست همه را امتی واحد قرار دهد، اما سنتش بر این

۱– آیه ۲ و ۳ سوره حجر المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۳۹

۲- آیه ۳۹ سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۶۵

قرار گرفته که هر کس را بخواهد در رحمتش داخل سازد، و ظالمان هیچ سرپرست و یاوری نداشته باشند.“

خدای سبحان نبوت و انذار را که نتیجه وحی است بدین جهت مقدر و مقرر کرد که می دانست به زودی یعنی در قیامت مردم دو دسته می شوند، لذا مقدر کرد تا مردم از داخل شدن در زمره دوزخیان بپرهیزند.

مراد از یک امت کردن مردم این است که همه را یک جور خلق کند، حال یا اینکه همه را به بهشت ببرد، و یا همه را به دوزخ، چون خدای تعالی ملزم نیست به اینکه سعداء را داخل بهشت و اشقیاء را داخل جهنم کند، بلکه اگر می خواست می توانست این کار را نکند، و لیکن چون خواسته، می کند، و بین دو فریق از نظر سرنوشت آخرت فرق می گذارد، چون سنتش بر این جریان یافته، و به همین نیز وعده داده، و او خلف وعده نمی کند .

(۱)

زیانکارانی که خود و خاندان خود را باختند!

-” ... وَ قَالَ الَّذِینَ ءَامَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِیهِمْ یَوْمَ الْقِیَمَهِ أَلا إِنَّ الظلِمِینَ فی عَذَابٍ مُّقِیمٍ،

- ... و آنهایی که ایمان آوردند می گویند: زیانکاران کسانی هستند که در قیامت هم خود را باختند و هم خاندان خود را. آری، بدانند که ستمگران در عذابی دائمی خواهند بود.“

این سخن را در آیه شریفه به مؤمنین نسبت داده، و مؤمنین در قیامت می گویند: زیانکاران کسانی هستند که در قیامت هم خود را باختند و هم خاندان خود را... !

نکته قابل دقت اینکه گویندگان این سخن در قیامت همه مؤمنین- حتی افراد ضعیف الایمان- نیستند، بلکه مؤمنینی هستند که ایمان کامل دارند، همانهایی که در قیامت اجازه دارند سخن بگویند، و هر چه هم می گویند حق محض است، مانند اصحاب اعراف و شهداء، یعنی گواهان اعمال، که قرآن در باره شان فرموده: ” یوم یات لاـ تکلم نفس الاـ باذنه،“ و نیز فرموده:” لا یتکلمون الا من اذن له الرحمان و قال صوابا.“

(۲)

خسارت دیدگان در قیامت

-” وَ للَّهِ مُلْک السمَوَتِ وَ الأَرْضِ وَ یَوْمَ تَقُومُ الساعَهُ یَوْمَئذٍ یخْسرُ الْمُبْطِلُونَ،

- و ملک آسمانها و زمین تنها از آن خدا است، در روزی که قیامت بپا شود اهل باطل زیانکارند.“

کلمه خسر و خسران به معنای کم شدن سرمایه است، و این کلمه را به خود

۱- آیه ۸ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۳

۲- آیه ۴۵ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۹۸

انسان هم نسبت می دهند، می گویند فلانی خسران یافت و به فعل او نیز نسبت داده می گویند تجارت فلانی خسران یافت. و در دست آوردهای نفسی و معنوی نیز استعمال می شود، مانند صحت، سلامت، عقل، ایمان و ثواب. و این قسم خسران همان است که خدای تعالی آن را خسران مبین خوانده است.

هر خسرانی که خدای تعالی در قرآن ذکر کرده به همین معنای اخیر است، نه خسران به معنای دست آوردهای مالی و تجارتی.

و در معنای کلمه مبطلون باید گفت: ابطال به معنای فاسد کردن و از بین بردن چیزی است، چه اینکه آن چیز حق باشد و چه باطل.

در این آیه شریفه قیامت مظروف یوم، و یوم ظرف آن شده، با اینکه قیامت خودش یوم است، و هر دو یک چیزند، لذا در توجیهش آنچه به ذهن نزدیک تر است این است که بگوییم: منظور از ساعت (قیامت) فعلیت حوادث آن روز است، فعلیت بعث و جمع خلائق و حساب و جزاء که در این صورت می توان کلمه یوم را ظرف این حوادث قرار داده است.

و معنای آیه این است: روزی که ساعت، یعنی روز بازگشت به سوی خدا، بر پا می شود در آن روز مبطلون، آنهایی که حق را باطل جلوه می دادند و از آن اعراض می کردند، زیانکار می شوند.

(۱)

تفاوت رفتار با مسلمین و مجرمین در قیامت

-" أَ فَنَجْعَلُ الْمُسلِمِينَ كالمُجْرِمِينَ، مَا لَكمْ كَيْف تحْكُمُونَ،

-أَمْ لَكمْ كِتَبٌ فِيهِ تَدْرُسونَ، إِنَّ لَكمْ فِيهِ لِما تخَيرُونَ،

-أَمْ لَكمْ أَيْمَنٌ عَلَيْنَا بَلِغَةٌ إِلى يَوْمِ الْقِيَمَهِ إِنَّ لَكمْ لِما تحْكُمُونَ،

-سلْهُمْ أَيُّهُم بِذَلِك زَعِيمٌ، أَمْ لهُمْ شرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشرَكائهِمْ إِن كانُوا صدِقِينَ،

-آیا ما با مسلمانان چون مجرمان رفتار می کنیم؟

-شما را چه می شود و این چه حکمی است که می کنید؟،

-آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید؟

–که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شما است؟

–و یا ما سوگندهای مؤکد به نفع شما و علیه خود خورده ایم که تا روز قیامت می توانید هر حکمی برانید؟

–ای پیامبر از ایشان بپرس که این کتاب بر کدامشان نازل شده؟

–نکنند شرکایی دارند که در قیامت با شفاعت آنها دارای سرنوشتی مساوی با مسلمین می شوند اگر چنین است پس شرکایشان را معرفی کنند اگر راست می گویند!؟ "

دقت در سیاق آیات، این معنا را دست می دهد که هر چند آیه شریفه می خواهد تساوی را رد کند، و لیکن نه تنها از این جهت که مجرمین با آن همه جرم مساوی با

۱- آیه ۲۷ سوره جاثیه المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۶۹

مسلمانان نیستند، بلکه نکته های اضافی دیگری را هم به طور اشاره می فهماند، و آن این است که احترام مسلمین اجازه نمی دهد که مجرمین با ایشان برابر باشند، گویا فرموده: اینکه شما کفار می گویید در آخرت هم ما و مسلمانان یکسان هستیم سخن باطلی است، برای اینکه خدا راضی نمی شود که مسلمانان را با آن همه احترامی که نزدش دارند مانند مجرمین قرار دهد، و شما مجرمید پس با آنان حال و روز یکسانی نخواهید داشت.

مراد از مسلمین کسانی هستند که تسلیم فرمان خدایند، و جز آنچه او اراده کرده پیروی نمی کنند، اگر انجام کاری را اراده کرده انجام می دهند، و اگر ترک کاری را خواسته ترک می کنند، در مقابل این تسلیم همان کلمه اجرام است، و آن به این معنا است که کسی عمل زشت مرتکب بشود، و مطیع فرمان خدا نباشد.

(۱)

ادامه صفت و ملکه دروغگوئی منافقین در قیامت

-" يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يحْلِفُونَ لَكمْ وَ يحْسبُونَ أَنهُمْ عَلى شىْ ءٍ أَلا إِنهُمْ هُمُ الْكَذِبُونَ،

-روزی که خدا همگیشان را مبعوث می کند برای او هم سوگند می خورند همانطور که برای شما سوگند می خوردند و گمان می کنند که تکیه گاهی محکم دارند آگاه باشید که آنان دروغگویند."

می فرماید: منافقین در روز قیامت هم برای خدا سوگند خواهند خورد، همان طور که در دنیا برای شما سوگند می خورند.

سوگند دروغ خوردنشان در روز قیامت با اینکه آن روز روز کشف حقایق است، از این باب است که ملکات آنان در آن روز کشف می شود، و مساله دروغگویی در دلهای آنان ملکه شده، در دنیا به دروغ عادت کرده بودند، همیشه بنا را بر این داشتند که باطل را سرپوشی برای حق کنند، و آن را با سوگند دروغین به صورت حق جلوه دهند .

پس منافقین هم مانند هر صاحب ملکه ای دیگر آن طور که زندگی می کنند می میرند، و آن طور که می میرند زنده می شوند.

و یکی از همان دروغهایشان این است که در آن روز درخواست برگشتن به دنیا می کنند، و یا از خدا می خواهند از آتش در آیند.

و یکی دیگر گفتگوهایی است که در آتش دارند، و امثال اینها همه مظاهر دروغگوییهای ایشان است که قرآن آنها را بیان کرده است، و هیچ یک از آنها با وضع قیامت سازگار نیست، چون قیامت عالم مشاهده حقایق است، روز جزاء است، نه روز عمل، و در چنین روزی جای این حرفها نیست، و لیکن همانطور که گفتیم این سخنان از

۱- آیه ۳۵ تا ۴۱ سوره قلم المیزان ج ۱۹ ص ۶۳۸

ملکات آنان تراوش می کند.

(۱)

عدم ایمان به معاد، دلیل ناسپاسی انسان

-" وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الأَرْض جَمِیعاً قَبْضتُهُ یَوْمَ الْقِیَمَهِ وَ السمَوَت مَطوِیَّت بِیَمِینِهِ سبْحَنَهُ وَ تَعَلی عَمَّا یُشرِکُونَ،

-و خدا را آن طور که حق شناسایی او است نشناخته اند چون او را از نظر معاد نشناخته اند که تمامی موجودات زمین در قبضه او و آسمانها به دست قدرت او است، منزه و متعالی است از شرکی که به وی می ورزند."

اینکه فرمود: نمی توانند خدا را آن طور که حق اندازه گیری او است، اندازه بگیرند، تمثیلی است برای اینکه مردم آن طور که باید خدا را نمی شناسند، چون از حیث معاد و برگشت اشیاء به او، که جمله " و الأرض جمیعا قبضته یوم القیمه ...،" آن را افاده می کند او را نمی شناسند.

چون در این جمله این معنا را خاطر نشان می کند که در روز قیامت تمامی اسباب از سببیت می افتند و دست خلق از همه آنها بریده می شود، تنها یک سبب می ماند و آن هم خدای مسبب الاسباب است.

و در آن روز زمین را قبضه می کند، آسمانها را درهم می پیچد، و برای مردن همه زنده ها، و زنده شدنشان در صور می دمد، و زمین به نور پروردگارش نورانی می گردد، و کتاب را می گذارند و انبیاء و شهداء را می آورند، و بین خلق داوری می شود، و هر کسی آنچه را که کرده به طور کامل دریافت می کند، و مجرمین را به سوی آتش و متقین را به سوی بهشت می برند .

خدایی که چنین شانی در مالکیت و تصرف دارد اگر کسی او را با این شؤون بشناسد، همین شناسایی ایجاب می کند که تنها به سوی او روی آورد و به کلی از غیر او اعراض کند. و لیکن مشرکین چون ایمانی به معاد ندارند پس در حقیقت قدر خدا را به حقیقت قدردانی ندانسته و نشناخته اند، و بدین سبب بوده که از پرستش او اعراض نموده به پرستش غیر او پرداخته اند .

(۲)

علت انحراف ها- عدم ایمان به روز جزا

-" وَ مَا ذَا عَلَیهِمْ لَوْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ وَ أَنفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ کانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِیماً،

-چه می شد اگر به خدا و روز جزا ایمان می آوردند و از آنچه خدا روزیشان کرده انفاق می نمودند، با اینکه خدا به

وضعشان دانا است؟ "

۱- آیه ۱۸ سوره مجادله المیزان ج ۱۹ ص ۳۳۶

۲- آیه ۶۷ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۴۲

از این آیه استفاده می شود اگر بخیل و ریا کار با بخل خود و یا ریاکاریش به خدا شرک می ورزد، علتش این است که به روز جزا ایمان ندارد.

و در جای دیگر باز علت این انحرافها را نداشتن ایمان به روز حساب دانسته و فرموده:" و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب- پیروی هوای نفس مکن و گرنه تو را از راه خدا دور می کند، و محققا علت دور شدن کسانی که از راه خدا دور می شوند این است که روز حساب را فراموش کرده اند، و به همین جهت عذابی شدید دارند."

آنگاه در جای دیگر هواپرستی را شرک خوانده و فرموده:" افرایت من اتخذ اله هواه و اضله الله علی علم ."

پس با همه این آیات روشن ساخت که توحید عملی عبارت است از این که انسان عملی را که انجام می دهد صرفا برای آن انجام دهد که ثواب خدای را به دست آورد، و در حین عمل به یاد روز حساب باشد، روزی که روز ظهور ثوابها و عقابها است، و شرک در عمل این است که انسان روز جزا را فراموش کند، - و معلوم است که اگر ایمان به آن داشته باشد فراموشش نمی کند- و در نتیجه عملی را که می کند به منظور تحصیل مثوبت نباشد، بلکه برای هدفی باشد که هوای نفسش آن هدف را در نظرش جلوه داده، از قبیل مال دنیا، و یا ستایش مردم، و یا امثال آن، چنین انسانی هوای نفس خود را رو بروی خود قرار داده، و مانند پرستش خدا آنرا می پرستد، و شریک خدایش قرار می دهد .

(۱)

اختلاف نظر مشرکین درباره روز قیامت

-الَّذِی هُمْ فِیهِ مخْتَلِفُونَ، َکلا سیَعْلَمُونَ...

-که در آن با هم به جدل و اختلاف کلمه برخاستند،

چنین نیست که منکران پنداشته اند به زودی وقت مرگ را خواهند دانست...! "

" الذی هم فیه مختلفون،" مشرکین در اصل انکار معاد متفق بودند، اختلافشان تنها در طرز انکار آن بوده، بعضی آن را محال می دانستند و به خاطر محال بودنش منکر بودند.

بعضی دیگر آن را محال نمی دانستند، بلکه تنها به نظرشان بعید می رسیده، از این جهت انکارش نمودند.

بعضی هم نه آن را محال می دانستند، و نه بعید می شمردند، بلکه انکارشان از این جهت بود که در آن شک داشتند.

بعضی هم یقین بدان داشتند، و لیکن از در عناد منکر آن می شدند که جمله" بل لجوا فی عتو و نفور،" حکایت حال ایشان

است.

و آنچه از آیات سه گانه اول سوره و بعد آن به دست می آید این است که وقتی

۱- آیه ۳۹ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۵۶۱

از قرآن شنیدند که در انذار و تهدید ایشان سخن از روز قیامت و جزا و یوم الفصل می آورد، برایشان گران آمده، شروع کرده اند از یکدیگر بپرسند که این چه خبر عجیبی است، که تاکنون به گوش ما نخورده؟ و چه بسا به خود رسول خدا رجوع کرده و یا از مؤمنین می پرسیدند که روز قیامت چیست و چه خصایصی دارد، و چه وقت واقع می شود؟ " متی هذا الوعد ان کنتم صادقین! "

" کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون،" این جمله جلو ایشان را از پرسش از قیامت می گیرد، پرسشی که گفتیم منشا آن مختلف بوده است.

و معنای آیه این است که باید دست از این پرس و جوی ها بردارند، برای اینکه حقیقت امر به زودی برایشان کشف می شود، و این خبر - قیامت - واقع می شود، آن وقت آنچه امروز نمی دانند خواهند دانست، و در این تعبیر تهدیدی هم هست همان تهدیدی که در آیه" و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون،" به چشم می خورد.

(۱)

نتایج بعید شمردن قیامت

-" وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظنُّ أَن تَبِیدَ هَذِهِ أَبَداً،

-وَ مَا أَظنُّ الساعَهَ قَائمَهً وَ لَئن رُّدِدت إِلی رَبی لأَجِدَنَّ خَیراً مِّنْهَا مُنقَلَباً،

-و به باغ خود شد در حالی که ستمگر به نفس خویش بود گفت گمان ندارم که هیچ وقت این باغ نابود شود،

-گمان ندارم رستاخیز به پا شود، و اگر به سوی پروردگارم برند سوگند که در آنجا نیز بهتر از این خواهم یافت."

این آیه وضع افرادی را بیان می کند که برای خود کرامت و استحقاقی برای خیرات معتقد می شوند، که خود باعث امید و رجائی کاذب نسبت به هر خیری و سعادتی می گردد، یعنی چنین کسانی آرزومند می شوند که بدون سعی و عمل به سعادتهایی که منوط به عمل است نائل آیند.

آن وقت از در استبعاد می گویند چطور ممکن است قیامت قیام کند؟ و به فرضی هم که قیام کند و من به سوی پروردگارم برگردانده شوم در آنجا نیز به خاطر کرامت نفسانی و حرمت ذاتی که دارم به باغ و بهشتی بهتر از این بهشت و به زندگی بهتر از این زندگی خواهم رسید.

کلام او متضمن شرک به خدای سبحان و دعوی استقلال برای خود و برای اسباب و مسببات بود که از فروع شرک او همان استبعاد او نسبت به قیام قیامت و تردید در آن بود.

۱- آیه ۳و۴ سوره نبأ المیزان ج ۲۰ ص ۲۵۸

توبیخی که در آیه به وی شده، این است که وی دچار مبادی شرک شده بود، یعنی در نتیجه نسیان پروردگار معتقد به استقلال خود و استقلال اسباب ظاهری شده بود که همین خود مستلزم عزل خدای تعالی از ربوبیت و زمام ملک و تدبیر را به دست غیر او دانستن است، و این خود ریشه و اصلی است که هر فساد دیگری از آن سر می زند، حال چه اینکه چنین شخصی به زبان موحد باشد و یا منکر آن، و معتقد به الوهیت آلهه هم باشد.

" هنا لک الولایه لله الحق هو خیر ثوابا و خیر عقبا."

(۱)

کیفر بعید شمردن قیامت

-" وَ یَقُولُ الانسنُ أَ ءِذَا مَا مِت لَسوْف أُخْرَجُ حَیاً،

-انسان می گوید: آیا پس از مردن در آینده زنده از قبر بیرون خواهم آمد ؟ "

این جمله حکایت کلام انسان در انکار بعث و استبعادش از آن است، البته این سخن تنها از کفار بت پرست و منکرین صانع بلکه از کسانی هم که هنوز به دلیل معاد بر نخورده اند سر می زند.

و بعید نیست که مراد از انسانی که این حرف را زده کافر منکر معاد باشد، و علت تعبیر از آن به انسان این بوده باشد که چون از همین طایفه از انسانها نیز توقع نمی رفت چنین حرفی را بزنند، چون خدای تعالی خود او را نیز مجهز به جهازات عقلی کرده، و او به یادش هست که خداوند قبلاـ او را خلق کرده بود با اینکه هیچ بود، پس دیگر چه استبعادی می کند از اینکه دوباره او را زنده کند، پس استبعاد او استبعاد دارد، و لذا لفظ انسان را تکرار کرد، چون جواب از اشکال و استبعاد او را چنین شروع کرد:" او لا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا،" یعنی او با اینکه انسان است، جا نداشت چیزی را که نظیرش را دیده استبعاد کند، با اینکه هنوز خلقت نخست خود را فراموش نکرده است .

این آیات در صدد اثبات بازگشت بدنها است، به طوری که مخلوق اولی و شخصیت انسانی دوباره برگردد، نه اینکه عین بدنها دوباره برگردد چون بدنها به تنهایی شخصیت انسانی را تشکیل نمی دهند، بلکه مجموع نفس و بدن آن را تشکیل می دهد.

(۲)

کیفر استهزاء وقوع قیامت

۱- آیه۳۵و۳۶ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۴۳۲

۲- آیه ۶۶ سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۱۷

-" قُتِلَ الخَرَّصونَ، الَّذِينَ هُمْ فی غَمْرَهٍ ساهُونَ،

-یَسئَلُونَ أَیَّانَ یَوْمُ الدِّینِ،

-خدا بکشد کسانی را که بی دلیل و برهان در باره روز جزاء سخن می گویند و مردم را منحرف می کند،

-آنهایی که در جهلی عمیق غرق در غفلتند،

-و در چنین ظلمت و غفلتی می پرسند روز جزاء کی است؟"

این آیه جواب از سؤال آنـان بود که می پرسـیدند:" أَیَّانَ یَوْمُ الـدِّینِ؟ " چیزی که هست به جـای اینکه تاریـخ آن را در پاسـخ معین کند صفت آن را بیان کرد، و اشاره کرد به اینکه کفار در آن روز چه حالی دارند، و این بدان جهت بود که وقت قیامت جزء مسائـل غیبی است، آن غیب هایی که احـدی از آن اطلاع نـدارد، و جز خـدا کسـی را بـدان آگاهی نیست، چون خـدای تعـالی بعضـی از مسائـل غیبی را به بعضـی از انبیائش اطلاع می دهـد، ولی قیامت از آن حوادثی است که علمش مخصوص به خود اوست، همچنان که فرموده:" لا یجلیها لوقتها الا هو."

" ذوقوا فتنتکم هـذا الـذی کنتم به تسـتعجلون!" بچشـید عـذابی را که مخصوص شـما است، این عذاب همان بود که عجله می کردید، و به عنوان استهزاء می گفتید: چه وقت می رسد؟

(۱)

چه کسی به آخرت ایمان یا شک دارد؟

-وَ مَا كانَ لَهُ عَلَیهِم مِّن سلْطنٍ إِلا لِنَعْلَمَ مَن یُؤْمِنُ بِالاَخِرَهِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فی شكٍ وَ رَبُّک عَلی كلّ ِ شیْ ءٍ حَفِیظٌ،

-با اینکه ابلیس سلطنتی بر آنان نداشت، بلکه ما می خواستیم مؤمنین به آخرت را، از کسانی که در باره آن شک دارند متمایز کنیم، و پروردگار تو بر هر چیزی آگاه است."

منشا پیروی منکرین معاد از شیطان شـکی است که در باره مساله آخرت دارنـد، و آثارش که همان پیروی شـیطان است ظاهر می شود.

پس اینکه خدای تعالی به ابلیس اجازه داد تا به این مقدار، یعنی به مقداری که پای جبر در کار نیاید، بر ابنای بشر مسلط شود، برای همین بود که اهل شك از اهل ایمان متمایز و جدا شوند، و معلومشان شود چه کسـی به روز جزا ایمان دارد، و چه کسی نـدارد، و این باعث سـلب مسؤولیتشان در پیروی شـیطان نمی شود، چون اگر پیروی کردنـد به اختیار خود کردنـد، نه به اجبار کسی.

۱- آیه ۱۰تا ۱۲ سوره ذاریات المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۵۳

" الاـ لنعلم" منظور از این علم، رفع جهـل نیست، که بگویی در خـدا محال است، بلکه منظور متمایز کردن است و معنایش این است که: این کار را کردیم تا فلان و بهمان را از هم جدا کنیم.

" الاـ لنعلم من یؤمن بالآـخره ممن هو منهـا فی شک - مگر آنکه مشـخص و جـدا کنیم، کسـی را که ایمان به آخرت دارد، از کسی که از آن در شک است ."

اگر در آیه مورد بحث ایمان و شک هر دو مقیـد به قیـد آخرت شده، برای این است که تنها جلوگیر آدمی از نافرمانی خدا، و تنهـا وادارنـده اش به اطـاعت او، ایمـان به آخرت است، نه ایمان به خـدا و رسول جـدای از ایمان به آخرت، همچنان که خود خدای سبحان در جای دیگر فرموده:" ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب."

(۱)

لعنتی تا قیامت برای اولین گناهکار

-" قَالَ فَاخْرُجْ مِنهَا فَإِنَّک رَجِیم،

-وَ إِنَّ عَلَیْک اللَّعْنَهَ إِلی یَوْمِ الدِّین،

-قَالَ رَب فَأَنظِرْنی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُون،

-قَالَ فَإِنَّک مِنَ الْمُنظرِین،

-إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم،

-قَالَ رَب بِمَا أَغْوَیْتَنی لأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فی الأَرْضِ وَ لأُغْوِیَنهُمْ أَجْمَعِینَ،

-إِلا عِبَادَک مِنهُمُ الْمُخْلَصِینَ،

-پروردگارت گفت: پس بیرون شو که تو از رانده شدگانی،

-و بر تو است لعنت تا روز جزا،

-گفت: پروردگارا پس مرا تا روزی که خلایق مبعوث می شوند مهلت بده،

-پروردگارت گفت تو از مهلت داده شدگانی،

-تا روز وقت معلوم،

-گفت: پروردگارا بخاطر اینکه اغوایم کردی هر آینه در زمین زینت می دهم در نظر آنان، و هر آینه همگیشان را اغواء می کنم،

-مگر بندگان مخلصت را."

رجم باعث شد ابلیس از مقام قرب که مستوای رحمت خاص الهی است رانده شود. خداوند لعنت بر ابلیس را مقرر تا یوم الدین کرده است.

اصولا ابلیس - که خدا عذابش را زیاد کند - اولین کسی بود که معصیت را در بشر فتح باب کرد، و خدای را در فرمانش معصیت نمود. پس به این اعتبار هم وبال و لعنت گناه هر گناهکاری به او بر می گردد .

و اما اینکه لعنت را مقید به "یوم الدین" نمود برای این است که لعنت عنوان و

۱- آیه ۲۱ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۵۲

نشانی گناه و وبال است که از ناحیه معصیت عاید نفس می گردد و نفس را نشاندار می کند، و چون دنیا جای عمل است نه جزاء، و آخرت محل جزاء است نه عمل، پس آثار معصیت محدود به روز جزا خواهد بود.

گویا شیطان از کلام خدای تعالی که فرمود:" و ان علیك اللعنه الی یوم الدین،" فهمیده بود که او با نوع بشر تا روز قیامت رابطه ای دارد، و آن این است که فساد اعمال بشر و شقاوتشان ناشی از سجده نکردن وی و مربوط به وی است، و به همین جهت در خواست کرد که پس مرا تا روزی که مبعوث می شوند مهلت بده و نگفت مرا تا روزی که آدم می میرد و یا تا زنده است مهلت بده بلکه عمر آدم و ذریه اش، همگی را در نظر گرفت و درخواست کرد تا روزی که مبعوث می شوند مهلتشان دهد. وقتی در خواستش مستجاب شد آنچه که در دل پنهان کرده بود اظهار داشت و گفت: هر آینه همگی آنان را گمراه می کنم!

" قال فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم،"

فرمود مهلت می دهم اما تا روزی معلوم، نه تا قیامت! یوم وقت معلوم غیر از یوم یبعثون است، تا روز دیگری مهلت داده که قبل از روز قیامت است.

-حال می پردازیم به اینکه وقت معلوم به چه معنا است؟

" و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون،"

روز وقت معلوم که سرآمد مهلت ابلیس است، روز اصلاح آسمانی بشر است که ریشه فساد به کلی کنده می شود و جز خدا کسی پرستش نمی گردد، نه روز مرگ عمومی بشر با نفخه اول !

اگر خدای تعالی ابلیس را علیه بشر تایید نموده و او را تا وقت معلوم مهلت داده است خود بشر را هم به وسیله ملائکه که تا دنیا باقی است باقی اند تایید فرموده است. و لذا می بینیم در پاسخ ابلیس نفرموده: تو مهلت داده شدی بلکه فرمود: تو از زمره مهلت داده شدگانی! پس معلوم می شود غیر از ابلیس کسان دیگری هم هستند که تا آخرین روز زندگی بشر زنده اند .

و نیز اگر ابلیس را تایید کرده تا بتواند باطل و کفر و فسق را در نظر بشر جلوه دهد، انسان را هم با هدایت به سوی حق تایید نموده و ایمان را در قلبش زینت داده و محبوب ساخته، و به او فطرت توحیدی ارزانی داشته، و به فجور و تقوایش ملهم نموده و نوری پیش پایش نهاده تا اگر ایمان آورد با آن نور در میان مردم آمد و شد کند، و همچنین تاییدات دیگر.

-" الا عبادک منهم المخلصین!"

مخلَصین آنهایند که پس از آنکه ایشان خود را برای خدا خالص کردند خدا آنان را برای خود خالص گردانیده، یعنی غیر خدا کسی در آنها سهم و نصیبی ندارد، و در دلهایشان محلی که غیر خدا در آن منزل کند باقی نمانده است، و آنان جز به خدا به چیز دیگری اشتغال ندارند، هر چه هم که شیطان از کیدها و وسوسه های خود را در دل آنان بیفکند همان وساوس سبب یاد خدا می شوند، و همانها که دیگران را از خدا دور می سازد ایشان را به خدا نزدیک می کند.

شیطان - که خدا لعنتش کند - تزیین خود را در باره همه بشر، حتی مخلَصین بکار می برد و لیکن تنها غیر مخلَصین را اغواء می کند!

-" قَالَ هَذَا صِرَطٌ عَلیَّ مُستَقِیم،

-إِنَّ عِبَادِی لَیس لَک عَلَیهِمْ سلْطنٌ إِلا مَنِ اتَّبَعَک مِنَ الْغَاوِینَ،

-گفت: همین است راه مستقیم که من قضاءاش را رانده ام،

-بدرستی که تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آنهائی که خودشان رام تو گردند."

حاصل مطلب این است که آدم و فرزندانش همگیشان بندگان خدایند، و چنان نیست که ابلیس پنداشته بود که تنها مخلصین بنده او هستند، و چون بنده خدا هستند به شیطان تسلطی بر ایشان نداده تا هر چه می خواهد- که همان اغوای ایشانست- مستقلا انجام دهد و گمراهشان کند، بلکه همه افراد بشر بندگان اویند، و او مالک و مدبر همه است، چیزی که هست شیطان را بر افرادی که خودشان میل به پیروی او دارند و سرنوشت خود را به دست او سپرده اند مسلط فرموده، اینهایند که ابلیس بر آنان حکمفرمایی دارد .

(۱)

براهین رستاخیز در قرآن

قسمت اول: براهین رستاخیز در طبیعت

چنین است خروج انسانها از خاک - کَذاَلِکَ تُخْرَجُون

۱- آیه۳۴تا۴۲ سوره حجر المیزان ج : ۱۲ ص : ۲۳۰

-" وَ الَّذِی نَزَّلَ مِنَ السمَاءِ مَاءَ بِقَدَرٍ فَأَنشرْنَا بِهِ بَلْدَهً مَّیْتاً کَذَلِک تخْرَجُونَ،

-و همـان خـدایی که آب را به انـدازه از آسـمان نـازل کرد، پس به وسـیله آن آب، سـرزمینی مرده را زنـده کردیم، شـما هم همینطور سر از خاک در می آورید."

خـدای تعالی در این آیه، بعد از آنکه با نازل کردن آب به اندازه، و زنده کردن شـهری مرده، اسـتدلال کرد بر خلقت و تدبیر خود، در آخر نتیجه دیگری هم از این استدلال گرفت، نتیجه ای که توحید تمام نمی شود مگر به آن.

و آن عبـارت است از مساله معاد، یعنی برگشـتن همه به سوی خـدا: " و کـذلک تخرجون،" یعنی همانطور که شـهری مرده را زنده می کند، همینطور شما هم از قبورتان سر برمی دارید و زنده می شوید .

(۱)

چنین است رستاخیز - کَذاَلِکَ النُّشور

-" وَ اللَّهُ الَّذِی أَرْسلَ الرِّیَحَ فَتُثِیرُ سحَاباً فَسقْنَهُ إِلی بَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَحْیَیْنَا بِهِ الأَرْض بَعْدَ مَوْتهَا کَذَلِک النُّشورُ،

-خـداست آن که بادها را می فرسـتد تا ابرها را برانگیزد پس ما آن ابرها را به سوی سـرزمین مرده می فرستیم و به وسـیله آن، آن

۱- آیه ۱۱ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۲۸

سرزمین مزبور را بعد از آنکه مرده بود زنده می کنیم، قیامت شما هم همین طور است.“

” فسقناه الی بلد میت،“ یعنی ما ابرها را به سوی سرزمینی بدون گیاه سوق می دهیم، پس آن زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم، یعنی بعد از آنکه گیاهی نداشت دارای گیاه می کنیم.

تغذیه و نمو و تولید مثل و هر عمل دیگری که مربوط به این اعمال حیاتی است همه اعمالی است که از اصل حیات سرچشمه می گیرد.

و به همین جهت بعث در روز قیامت و زنده شدن مردگان را به احیای زمین تشبیه کرد، تا بفهماند همان طور که زمین در سال یک دوره زندگی را شروع می کند، و در آخر می میرد، یعنی بعد از آنکه در زمستان از جنب و جوش افتاده بود، دوباره در بهار و تابستان جنب و جوش خود را از سر می گیرد و در پائیز رو به خزان می رود، و در زمستان به کلی از عمل می ایستد.

انسانها هم همین طورند وقتی دوران زندگی شان در زمین به سر رسید، و مردند دوباره در روز قیامت بعد از آنکه زنده شدند، و از قبرها درآمدند روی زمین منتشر می شوند، لذا فرمود: کَذاَلِکَ النُّشور !

(۱)

و چنین مردگان از خاک بر خیزند - کَذاَلِکَ الخُرُوج

-” وَ نَزَّلْنَا مِنَ السمَاءِ مَاءً مُّبَرَکاً فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّتٍ وَ حَب الحَصِید،

-وَ النَّخْلَ بَاسِقَتٍ لهّا طلْعٌ نَّضِید،

-رِّزْقاً لِّلْعِبَادِ وَ أَحْیَیْنَا بِهِ بَلْدَهً مَّیْتاً کَذَلِک الخُرُوج،

-و از آسمان، آبی پر برکت نازل کردیم و به دنبالش باغها و دانه های درو کردنی رویاندیم،

-درختان خرمای بلند با میوه های روی هم چیده،

-تا رزق بندگان باشد، همچنان که با آن آب پر برکت شهری مرده را زنده کردیم، زنده کردن انسانها نیز این طور است! “

جمله ” و احیینا به بلده میتا کذلک الخروج،“ برهانی دیگر برای مساله بعث و معاد است. در این جمله با اثبات امکان آن از راه نشان دادن نمونه ای که همان زنده کردن گیاهان بعد از مردن آنها است اثبات می کند که پس چنین چیزی ممکن است، زیرا زنده کردن مردگان عینا مثل زنده کردن گیاهان در زمین است، بعد از آنکه مرده و از رشد افتاده اند.

(۲)

چگونه مردگان را زنده می کنیم!

۱- ایه ۹ سوره فاطر المیزان ج : ۱۷ ص : ۲۶

۲- آیه ۹ تا ۱۱ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۱۰

-" فَانظرْ إِلی ءَاثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ کیْف یحْیِ الأَرْض بَعْدَ مَوْتهَا،

-إِنَّ ذَلِک لَمُحْیِ الْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کلِّ ِ شیْ ءٍ قَدِیرٌ،

-پس آثار رحمت خدا را ببین، که چگونه زمین را از پس موات شدنش زنده می کند، این همان خدا است که زنده کننده مردگان است، و همو به همه چیز توانا است."

" ان ذلک لمحی الموتی،" مراد از جمله مذکور فهماندن این معنا است که زنده کردن مردگان مثل زنده کردن زمین موات است، چون در هر دو مرگ هست، که عبارت از این است که آثار حیات از چیزی سلب شود، و نیز حیات عبارت از این است که چیزی بعد از ساقط شدن آثار حیات از او دوباره اثر حیات به خود بگیرد، و زمین در فصل بهار دارای اثر حیات می شود، پس در فصل بهار خداوند زمین مرده را زنده کرده، و حیات انسان و حیوان نیز مثل حیات زمین است، و چیزی غیر از آن نیست.

" و هو علی کل شی ء قدیر،" چرا خدا نتواند مردگان را زنده کند؟ با اینکه قدرت او عمومی، و غیر محدود، و غیر متناهی است، و وقتی قدرت غیر متناهی شد شامل احیای بعد از موت نیز می شود.

(۱)

نشان حیات تازه در احیای در ختان میوه

-" وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَحَ بُشرَا بَینَ یَدَی رَحْمَتِهِ حَتی إِذَا أَقَلَّت سحَاباً ثِقَالاً سقْنَهُ لِبَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن کلِّ ِ الثَّمَرَتِ کَذَلِک نخْرِجُ الْمَوْتی لَعَلَّکُمْ تَذَکرُونَ،

-وَالْبَلَدُ الطیِّب یخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِی خَبُث لا یخْرُجُ إِلا نَکِداً کذَلِک نُصرِّف الاَیَتِ لِقَوْمٍ یَشکُرُونَ،

-و او است که در پیشاپیش رحمت (باران) خود بادها را مژده دهنده می فرستد تا آنگاه که ابری سنگین بردارد آن را به سرزمین مرده برانیم بدانوسیله آب فرو باریم و با آن آب از هر گونه میوه ها (از زمین) بیرون آوریم، همچنان مردگان را بیرون آوریم شاید شما متذکر شوید."

-و سرزمین پاک روئیدنیش به اذن خدایش بیرون می آید و آنکه ناپاک است (گیاهش) جز اندکی ناچیز بیرون نمی آید، همچنان آیات را می گردانیم(و پیاپی ذکر می کنیم،) برای مردمی که سپاسگزارند."

وقتی منکرین معاد احیای زمین را در فصل بهار به چشم خود می بینند ناگزیرند معاد را هم قبول کنند، و نمی توانند بین آن دو فرق گذاشته و بگویند احیای زمین بیدار کردن درختان و گیاهان خفته است، و اما معاد، اعاده معدوم است، زیرا انسان

۱- آیه ۵۰ سوره روم المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۰۴

مرده هم به تمام معنا معدوم نشده، تا زنده کردنش اعاده معدوم باشد بلکه جانش زنده و محفوظ است، تنها اجزای بدن است که آنهم از هم پاشیده می شود، نه اینکه معدوم شده باشد، بلکه در روی زمین به صورت ذراتی پراکنده باقی است، همچنانکه اجزای بدن نبات در فصل پائیز و زمستان پوسیده و متلاشی می شود، اما روح نباتیش در ریشه آن باقی مانده و در فصل بهار دوباره همان زندگی فعال خود را از سر می گیرد .

پس مساله معاد و زنده کردن مردگان هیچ فرقی با زنده کردن گیاهان ندارد، تنها فرقش این است که بعث بشر در قیامت بعث کلی، و بعث نباتات جزئی است .

(۱)

رستاخیز طبیعت، و رستاخیز انسانها

-" وَ اللَّهُ أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الأَرْض بَعْدَ مَوْتهَا،

إِنَّ فى ذَلِك لاَيَةً لِّقَوْمٍ يَسمَعُون،

-خدا از آسمان آبی نازل کرد و با آن زمین را از پس موات شدنش زنده کرد که در این برای گروهی که می شنوند عبرت است."

مقصود آیه، رویاندن و سرسبز کردن زمین بعد از خزان و خمودی آن در زمستان است، که پس از فرا رسیدن بهار و آمدن بارانهای بهاری ریشه گیاهان و تخم آنها بعد از یک دوره سکون، شروع به رشد و نمو می کند، و این خود یک زندگی، و از سنخ زندگی حیوانی است، هر چند که یک مرحله ضعیف از آن است.

ان فی ذلک لایه لقوم یسمعون،" برای کسی که قریحه قبول کردن حق را دارد داستان فرستادن باران و زنده کردن زمین بعد از مردنش نقل شود همین داستان برای او آیت و دلیلی است بر مساله بعث روز قیامت، و می فهمد کسی که بدین وسیله، زمین مرده را زنده کرد می تواند مردگان را هم زنده کند.

(۲)

تولد انسان، رشد گیاه، و زنده شدن مردگان

-" يَأَيُّهَا النَّاس إِن كُنتُمْ فى رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ،

فَإِنَّا خَلَقْنَكم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضغَةٍ مخَلَّقَةٍ وَ غَيرِ مخَلَّقَةٍ لِّنُبَينَ لَكُمْ،

وَ نُقِرُّ فی الأَرْحَامِ مَا نَشاءُ إِلی أَجَلٍ مُّسمًّی،

ثمَّ نخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبلُغُوا أَشدَّکمْ،

وَ مِنکم مَّن یُتَوَفی وَ مِنکم مَّن یُرَدُّ إِلی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکیْلا یَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شیْئا، وَ تَرَی الأَرْض هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتزَّت وَ رَبَت وَ أَنبَتَت مِن کلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ، ذَلِک بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الحَقُّ وَ أَنَّهُ یحْیِ الْمَوْتی وَ أَنَّهُ عَلی کلِّ شیْءٍ قَدِیرٌ،

۱- آیه ۵۷و۵۸ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۲۰۰

۲- آیه ۶۵ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۴۱۷

-وَ أَنَّ الساعَةَ ءَاتِيَةٌ لا رَيْب فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَث مَن فى الْقُبُورِ،

-ای مردم اگر در باره زندگی پس از مرگ در شکید،

ما شما را از خاک آفریدیم آنگاه از نطفه آنگاه از خون بسته سپس از پاره ای گوشت که یا تصویر به خود گرفته و یا نگرفته، تا برای شما توضیح دهیم،

و هر چه خواهیم در رحم ها قرار دهیم تا مدتی معین،

پس آنگاه شما را کودکی بیرون آریم تا به قوت و نیروی خویش برسید،

آنگاه بعضی از شما هستند که در همین حد از عمر وفات یابند،

و بعضی از شما به پست ترین دوران عمر برسند،

و آن دوران پیری است که پس از سالها دانستن، چیزی نداند،

-نمونه دیگری از قیامت اینکه تو زمین را می بینی که در زمستان افسرده است چون باران بهاری بر آن نازل کنیم به جنب و جوش در می آید و از همه گیاهان بهجت آور نر و ماده برویاند،

-زیرا خدا حق است و حق تنها اوست، و او مردگان را زنده می کند،

و او به همه چیز تواناست،

-رستاخیز آمدنی است و شک در آن نیست و خدا خفتگان قبور را زنده می کند.»

مقصود از جمله «لنبين لكم،» مشاهده انتقال خاکی مرده به صورت نطفه، و سپس به صورت علقه، و آنگاه مضغه، و در آخر انسان زنده، برای هیچکس شکی نمی گذارد در اینکه زنده شدن مرده نیز ممکن است.

«و ترى الارض هامده فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت و ربت و انبتت من كل زوج بهيج،» یعنی زمین بعد از آنکه ما بر آن آب نازل کردیم از هر صنف از اصناف گیاهان دارای بهجت برویانید.

زمین در رویاندن گیاهان و رشد دادن آنها، اثری دارد نظیر اثر رحم در رویاندن فرزند که آن را از خاک گرفته به صورت نطفه، و سپس علقه، آنگاه مضغه، آنگاه انسانی زنده در می آورد.

«ذلك بان الله هو الحق و انه يحيى الموتى و انه على كل شى ء قدير.»

خلقت انسان و گیاه و تدبیر امر آنها از نظر حدوث و بقاء، و هم از نظر خلقت و تدبیر، امری است دارای واقعیت که کسی نمی تواند در آنها تردید کند.

خدای تعالی خود حق است، حقی که هر موجودی را تحقق می دهد و در همه چیز نظام، حق جاری می کند .

جمله " و انه یحیی الموتی،" عبارت است از انتقال خاک مرده از حالی به حالی و رساندنش به مرحله انسانی زنده، و نیز انتقال زمین مرده به وسیله آب به صورت نباتی زنده، و این کار همچنان ادامه دارد، به خاطر اینکه او کارش زنده کردن مردگان است.

همه این ها به خاطر این است که خدا بر هر چیز قادر است و خلقت و تدبیر انسان و نبات کشف می کند از عموم قدرت او.

" و ان الساعه آتیه لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور."

آیه قبلی تنها مساله بعث مردگان، و ظرفی که در آن مبعوث می شوند را ذکر می کرد، ولی بیان نمی کرد که آن ظرف چه وقت است. آیه مورد بحث آن را معین نموده، و فرمود : ظرف آن، ساعت است. و اگر نفرمود: خدا ساعت را می آورد، و آمدن را به خود ساعت نسبت داد، شاید از این جهت بوده که ناگهانی بودن آن را در نظر گرفته، که اعتبار هیچ علمی به آن تعلق نمی گیرد، همانطور که فرموده:" لا تاتیه الا بغته ! "

نام قیامت و آمدن ناگهانی اش در کلام خدای تعالی بسیار آمده، و در هیچ جا فاعل و آورنده آن ذکر نشده، بلکه همه جا از آن بمانند (آتیه - خواهد آمد، تاتیهم - قیامتشان خواهد آمد، قائمه، و تقوم، و مانند اینها تعبیر شده است.) و اما مظروف را که عبارت است از احیای انسانهای مرده، در جمله" وان الله یبعث من فی القبور،" ذکر فرموده است.

(۱)

قسمت دوم: براهین رستاخیز در خلقت

تجدید خلقت، و برگشت به خلقت اولیه

۱- آیه ۵تا۷ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۸۵

-" وَ قَالُوا أَ ءِذَا كُنَّا عِظماً وَ رُفَتاً أَ ءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً،

-و نیز گفتند: آیا بعد از آنکه استخوان شدیم و پوسیده گشتیم دو مرتبه به خلقتی از نو زنده می شویم."

مساله معاد واضح ترین مطلبی است که از راه وحی و هم از راه عقل بر آن استدلال شده است، حتی خدای تعالی آن را در کلام خود چنین وصف کرده که" لا ریب فیه - جای شک در آن نیست،" و این منکرین هم غیر از بعید شمردن مساله معاد، هیچگونه دلیلی بر انکار خود و بر نبودن معاد در دست ندارند.

بزرگترین چیزی که این استبعاد را در دلهایشان جلوه داده این پندار است که مرگ یعنی نابودی، و بعید است چیزی بعد از نابودی دوباره موجود شود!

خدای سبحان این استبعادشان را رد نموده و آن را با قدرت مطلقه خود و به رخ کشیدن خلقت نخست، جواب داده است.

-" قل کونوا حجاره او حدیدا او خلقا مما یکبر فی صدورکم. . . ."

می فرماید: اگر سنگ یا آهن و یا هر چه بزرگ تر از آن و دورتر از انسان شدن باشید باز هم خداوند شما را به صورت انسان در خواهد آورد!

بنا بر این آیه شریفه، اشاره به این است که قدرت مطلقه الهی را تجدید خلقت هیچ چیزی به ستوه نمی آورد، چه استخوانهای پوسیده و توتیا شده، و چه آهن و چه غیر آن، خداوند به زودی شما را به خلقت اولتان برخواهد گردانیده، و مبعوثتان خواهد نمود.

خدا همان کسی است که در مرتبه اول شما را خلق کرد در حالی که آن روز استخوان پوسیده هم نبودید. در آیه بعدی به جای آنکه وقت قیامت را بیان کند اوصاف آن را بیان می فرماید و چنین ادامه می دهد:

-" یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده و تظنون ان لبثتم الا قلیلا،

-و آن روزی است که شما را صدا می زنند و شما در حالی که حمد خدا می گوئید آن دعوت را اجابت می کنید و به نظرتان چنین می آید که جز چند ساعتی نیارمیده اید! "

(۱)

موضع کفار در انکار خلقت جدید

۱- آیه ۴۹ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۱۵۹

-" وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكمْ عَلى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ،

-و آنان که کفر ورزیدند گفتند: آیا می خواهید شما را به مردی رهنمون شویم که خبر آورده که چون شما پس از مرگ پاره پاره شدید دو باره به خلقت جدیدی در می آیید."

کسانی که کافر شدند از در تمسخر به رسول خدا که ایشان را از قیامت و جزای آن می ترساند، به یکدیگر گفتند: آیا می خواهید شما را به مردی دلالت کنیم که شما را خبر می دهد از اینکه به زودی در هنگام پاره پاره شدن اجزایتان و در زمانی که هیچ یک از اجزای شما از یکدیگر متمایز نیست در خلقت جدیدی قرار می گیرید؟ و هستی دو باره ای پیدا می کنید؟

" بل الذین لا یؤمنون بالآخره فی العذاب و الضلال البعید،" در این جمله سخن کفار را رد می کند که: این مرد نه به خدا افتراء می بندد، و نه دچار جنون شده، بلکه این کفار در عذابی قرار گرفته اند که به زودی برایشان ظاهر می شود.

(۱)

اساس فلسفه کفار در انکار خلقت جدید

-" وَ قَالُوا أَ ءِذَا ضَلَلْنَا فى الأَرْضِ أَ ءِنَّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدِ؟

-بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبهِمْ كَفِرُونَ،

-گویند: چگونه وقتی در زمین گم شدیم، دوباره در خلقتی تازه در خواهیم آمد؟

-اینها که می گویند همه بهانه است، بلکه علت واقعی انکارشان این است که رفتن به پیشگاه پروردگار خود را منکرند."

مراد از گم شدن در زمین این است که آیا وقتی مردیم و اجزای بدنمان متلاشی گشت، و خاکش در زمین گم شد، و چیزی از ما باقی نماند آیا دوباره خلق می شویم و به همان صورت اول که داشتیم بر می گردیم؟

جمله " بل هم بلقاء ربهم کافرون،" اعراض از سخن ایشان است، گویا فرموده: کفار منکر خلقت جدید و قدرت ما بر آن نیستند، و بهانه دیگری هم ندارند، بلکه تنها علت این انکارشان این است که رجوع به سوی ما و لقای ما را منکرند.

(۲)

قادر بودن خدا بر خلقت جدید

۱- آیه ۷ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۴۰

۲- آیه ۱۰ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۷۵

-" أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الأَرْض قَادِرٌ عَلی أَن يخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لا رَيْب فِيهِ فَأَبی الظلِمُونَ إِلا كُفُوراً،

-آیا ندیدند و ندانستند که آن خدائی که زمین و آسمان را آفرید قادر است که مانند اینها را باز خلق کند و بر ایشان وقتی معین قرار دهد ولی ستمکاران جز راه کفر و عناد نمی پیمایند."

این آیه احتجاجی است از خدای سبحان بر مساله قیامت و زنده شدن بعد از مرگ، علیه کسانی که آن را بعید می شمردند، چون زنده شدن بدن بعد از متلاشی گشتن را محال پنداشته می گفتند:

-" ء اذا کنا عظاما و رفاتا ء انا لمبعوثون خلقا جدیدا،

-آیا بعد از آنکه به صورت اسکلتی در آمدیم،

و آن اسکلت هم متلاشی و پوسیده شد،

دوباره با خلقت جدیدی مبعوث می شویم؟"

خدای تعالی در پاسخشان می فرماید خلقت بدن در نخستین بار دلیل بر این است که چنین چیزی ممکن است، و وقتی ممکن شد دیگر فرقی میان بار اول و بار دوم نیست، و خلاصه همینکه خود شما در این دنیا هستید و بدنی زنده دارید دلیل بر این است که چنین خلقتی محال نیست، و وقتی محال نشد دیگر چه فرقی میان این بار و بار دیگر است .

در اینجا ممکن است به ذهن برسد که خداوند خلقت بعدی را مثل خلقت قبلی دانسته نه عین آن پس یک فرد بشر در قیامت مثل آن فردی است که در دنیا بوده، نه خود او، در جواب می گوییم تشبیه و مانند بودن تنها در بدن است که مورد انکار منکرین بود، نه جان آدمی که حافظ وحدت و شخصیت انسان هم در این دنیا و هم در آخرت است.

ملاک یکی بودن حسین فرزند تقی در دنیا و آخرت همان نفس انسانی او است که آن هم نزد خدای سبحان محفوظ است و با مردن معدوم و باطل نمی گردد، و وقتی آن نفس به بدن جدید در آخرت تعلق گرفت باز این بدن همان بدن حسین در دنیا خواهد شد همچنانکه در خود دنیا هم چند بار بدنش با همه اجزایش عوض شد و او همچنان حسین پسر تقی بود.

دلیل قرآنی بر این معنا آیه شریفه " و قالوا ء اذا ضللنا فی الارض ء انا لفی خلق جدید بل هم بلقاء ربهم کافرون قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم،" است، که در پاسخ

کسانی که گفتند آیا بعد از نابود شدن بدن و متفرق گشتن تار و پود آن دوباره به خلقت جدیدی خلق می شویم؟ فرموده که: شما بعد از مرگ نه متفرق می شوید و نه نابود می گردید، بلکه آن ملك الموتی که موکل بر شما است شما را به تمام و کمال می گیرد و حفظ می کند، و اما آنکه در قبر می پوسد و تار و پودش متلاشی می گردد آن بدن خاکی شما است که تجدید بنای آن برای خدا آسان است، همانطور که بار اول بنا نمود .

(۱)

اعاده عین نفس با بدنی جدید

-" أَ وَ لَیس الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الأَرْض بِقَدِرٍ عَلی أَن یخْلُقَ مِثْلَهُم بَلی وَ هُوَ الخَلَّاقُ الْعَلِیمُ،

-آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده نمی تواند مانند آن بیافریند؟ چرا، و او آفریدگار داناست."

مراد از خلق کردن مثل انسان اعاده او بعد از مردن است برای جزاء و اما بیان اینکه چگونه منظور از خلقت مثل، اعاده است؟ این است که: انسان موجودی است مرکب از نفس و بدن، و بدن انسان در این نشاه دستخوش تحلیل رفتن و دگرگون شدن است، و پیوسته اجزای آن تغییر می کند، و از آنجا که هر مرکبی با نابودی یک جزءاش نابود می شود، در نتیجه انسان در هر آنی، غیر از انسان قبل است، و این شخص آن شخص نیست، در حالی که می بینیم شخصیتش هست، و این بدان جهت است که روح آدمی شخصیت انسان را در همه آنات حفظ می کند، چون روح آدمی مجرد است، و منزه از ماده و تغییرات عارض از طرف ماده است، و باز به همین جهت ایمن از مرگ و فنا است.

پس بدنی که بعد از مرگ کالبد آدمی می شود، وقتی با بدن قبل از مرگش مقایسه شود مثل آن بدن خواهد بود، نه عین آن، ولی انسان صاحب بدن لاحق وقتی با انسان صاحب بدن سابق مقایسه شود عین آن خواهد بود نه مثل آن برای اینکه: آن روحی که وحدت بدن قبل از مرگ را در تمامی مدت عمر حفظ می کرد، همین روحی است که بعد از مرگ در کالبد لاحق درآمده است.

چون استبعاد مشرکین از زنده شدن استخوانهای پوسیده برگشت می کند به استبعاد از خلقت بدنی جدید، نه از نفس و روحی جدید، به همین جهت خدای سبحان در پاسخ از آن استبعاد، امکان خلقت مثل آنان را ثابت کرد، و متعرض برگشتن عین آنان نشد، چون خلق شدن عین آنان بعد از مرگ، وقتی صورت می گیرد که روح ایشان که نزد خدا محفوظ است به بدنهای جدیدشان متعلق شود و با تعلق مزبور عین انسانهای موجود

۱- آیه ۹۹ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۲۹۱

در دنیا دوباره موجود می شوند.

(۱)

مفهوم ایجاد و اعاده

-" أَمَّن يَبْدَؤُا الخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَن يَرْزُقُكم مِّنَ السمَاءِ وَ الأَرْضِ أَ ءِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَنَكُمْ إِن كُنتُمْ صدِقِينَ،

-آنکه خلق را پدید کند و آن را باز آورد و آنکه از آسمان و زمین روزیتان دهد، چگونه با این خدا خدایی هست؟ بگو اگر راست می گویید برهان خویش را بیاورید."

بدء خلق به معنای ایجاد خلق است ابتداء و برای اولین بار، و اعاده خلق به معنای دوباره خلق کردن و برگرداندن آنان در قیامت است.

یکی از آن لطایفی که آیه شریفه از حقایق قرآنی دارد، بر می آید که بطور کلی بطلان و نیستی در عالم وجود راه ندارد، بلکه آنچه را که خدای تعالی برای اولین بار هستی داده به زودی با اعاده به سوی او برمی گردد و اگر به چشم خود می بینیم که موجوداتی معدوم می شوند ما آن را فقدان و نیستی بعد از هستی می بینیم و گر نه در واقع چنین نیست بلکه برای ما فقدان است.

بعث عبارت است از: برگشتن خلق و رجوع آن- در حالی که همان خلق اول است- به سوی پروردگاری که مبدء آن است.

(۲)

سهولت ایجاد و اعاده خلقت برای خدا

-" أَ وَ لَمْ يَرَوْا كيْف يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِك عَلى اللَّهِ يَسِيرٌ،

-آیا نمی بینند که خدا خلقت خلایق را آغاز کرده و سپس آن را اعاده می کند و این برای خدا آسان است."

خدای سبحان در این آیه بر مساله معاد اقامه حجت نموده، و استبعاد مشرکین را برطرف می سازد. عمده در تکذیب رسل همین است که کفار معاد را قبول ندارند، چه گذشتگان و چه آیندگان.

خدای تعالی می فرماید: آیا چگونگی ایجاد و اعاده موجودات را نمی دانند؟ یعنی باید بدانند، که کیفیت آن دو، مثل هم است، و آن عبارت است از پدید آوردن چیزی که نبوده است.

جمله " ان ذلک علی الله یسیر،" اشاره به اعاده بعد از ایجاد است، و این جمله می خواهد استبعاد مشرکین را برطرف سازد، و بفرماید: وقتی اعاده عبارت است از ایجاد

۱- آیه ۸۱ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۶۹

۲- آیه ۶۴ سوره نمل المیزان ج : ۱۵ ص : ۵۵۰

بعد از ایجاد، برای آن خدایی که خود شما معتقدید که عالم را ایجاد کرده، چرا ممکن نیست که ایجاد بعد از ایجاد هم بکند، و حال آنکه در حقیقت اعاده عبارت است از انتقال دادن خلق از خانه ای به خانه دیگر، و جای دادن آنها در دار القرار.

(۱)

وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ – و اعاده برایش آسان تر است !

-" وَ هُوَ الَّذِى يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الأَعْلى فى السمَوَتِ وَ الأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ،

-و او کسی است که خلقت را آغاز کرد و اعاده اش می کند، و اعاده برایش آسان تر است، و برای او در آسمانها و زمین از هر مَثل فرد اعلایش هست و او مقتدر حکیم است."

جمله " وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ - و اعاده برایش آسانتر است،" با جمله بعدی تعلیل شده، و در آن فرموده که چرا اعاده آسان تر است، و آن جمله:" ولله المثل الاعلی! " است، که در حقیقت حجتی است بر آسانتر بودن اعاده.

اعاده خدا آسان ترین اعاده، و انشایش آسان ترین انشاء، و هر کمال دیگرش کامل ترین کمال است.

(۲)

سهل بودن خلق و اعاده کل موجودات بمانند یک فرد

-" مَّا خَلْقُكُمْ وَ لا بَعْثُكُمْ إِلا كَنَفْسٍ وَحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سمِيعُ بَصِيرٌ،

-خلق کردن شما، و از نو زنده کردنتان جز به مانند خلق کردن یک تن نیست، چون خدا شنوا و بینا است."

این جمله در مقام بیان امکان معاد است.

مشرکین از این جهت که بسیاری مردگان و در هم و برهم شدن خاک آنها با خاک زمین را می دیدند، و می دیدند که هیچ امتیازی بین خاک فلان شخص با خاک آن دیگری نیست، لذا زنده شدن مردگان را بعید می شمردند.

به همین جهت خدای تعالی در این آیه فرموده: خلقت و بعث همه شما عینا مانند بعث یک فرد است، همانطور که بعث یک فرد برای ما ممکن است، بعث افراد در هم و برهم شده نیز مثل آن ممکن است چون هیچ چیزی خدا را از چیز دیگر باز نمی دارد، و بسیاری عدد او را به ستوه نمی آورد، و نسبت به قدرت او یکی با بسیار، مساوی است.

۱- آیه ۱۹ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۷۳

۲- آیه ۲۷ سوره روم المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۶۰

اگر در آیه مورد بحث با اینکه گفتگو از مساله بعث بود، خلقت را هم ضمیمه فرمود، برای این است که در ضمن سخن بفهماند خلقت و بعث از نظر آسانی و دشواری یکسانند، بلکه اصلا فعل خدا متصف به آسانی و دشواری نمی شود.

(۱)

بازگشت شبیه آغاز

-" ... کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ،

-فَرِیقاً هَدَی وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیهِمُ الضلَلَهُ إِنَّهُمُ اتخَذُوا الشیَطِینَ أَوْلِیَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَ یحْسبُونَ أَنهُم مُّهْتَدُونَ،

-... چنانکه شما را آغاز کرد بر می گردید،

-گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی بر ایشان محقق شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرست گرفتند و می پندارند که هدایت شده اند."

بازگشت را شبیه به ابتدای خلقت نموده و فرموده: شما در قیامت مانند آن روزی که خدای تان آفرید دو گروه خواهید بود، نظیر آیه:" ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره،" که حشر انفرادی مردم را در قیامت به خلقت انفرادی آنان تشبیه می کند .

مراد از بدء در این آیه آغاز آفرینش نوع بشر است که در اول داستان آدم گفته شده، و از آن جمله این بود که پس از اینکه ابلیس را رجم نمود به وی فرمود:" اخرج منها مذؤما مدحورا لمن تبعک منهم لاملئن جهنم منکم اجمعین،" و در این وعده اش بنی نوع بشر را به دو گروه تقسیم کرد: یکی آنان که صراط مستقیم را دریافتند، و یکی آنان که راه حق را گم کردند، این یکی از خصوصیات ابتدای خلقت بشر بود که در عودشان نیز این خصوصیت هست.

(۲)

احیاء استخوانهای پوسیده !

-" وَ ضرَب لَنَا مَثَلاً وَ نَسیَ خَلْقَهُ قَالَ مَن یُحْیِ الْعِظمَ وَ هِیَ رَمِیمٌ،

-قُلْ یحْیِیهَا الَّذِی أَنشأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ هُوَ بِکلِّ ِ خَلْقٍ عَلِیمٌ،

-برای ما مثلی زده و خلقت نخستین خود را فراموش کرده می گوید: چه کسی این استخوانهای پوسیده را در عین اینکه پوسیده است زنده می کند؟

-بگو همان خدایی که بار اول آن را بدون الگو ایجاد کرد دوباره زنده اش می کند و او به همه مخلوقات دانا است."

انسان برای ما مثلی زده و خلقت خود را فراموش کرده که در بار اول از نطفه خلق شده، و اگر به یاد خلقت خود می بود، هرگز آن مثل را نمی زد. خدای تعالی این جواب را به رسول گرامی خود تلقین کرد، و آن این است که: " قل یحییها الذی انشاها اول

۱- آیه ۲۸ سوره لقمان المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۴۸

۲- آیه ۲۹و۳۰سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۹۲

مره و هو بکل خلق علیم.“

و آیه بعدی: ” الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون،“ در این صدد است که استبعاد از زنده کردن استخوان مرده را برطرف کند، استبعاد از اینکه چگونه ممکن است چیزی که مرده است زنده شود با اینکه مرگ و زندگی متنافیند؟ جواب می دهد: هیچ استبعادی در این نیست، برای اینکه آب و آتش هم با هم متنافیند، مع ذلک خدا از درخت تر و سبز آتش برای شما قرار داده و شما همان آتش را شعله ور می کنید.

پس مرده را زنده کردن، عجیب تر از مشتعل کردن آتش از چوب تر نیست، با اینکه آب و آتش دو چیز متضادند.

(۱)

پاسخ قرآن به شبهات معاد

-” وَ إِن تَعْجَب فَعَجَبٌ قَوْلهُمْ أَ إِذَا کُنَّا تُرَباً أَ إِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ أُولَئک الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبهِمْ وَ أُولَئک الأَغْلَلُ فی أَعْنَاقِهِمْ وَ أُولَئک أَصحَب النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ،

-پس اگر شگفت آری، شگفت از گفتار آنان است که می گویند: راستی وقتی خاک شدیم از نو زنده می شویم؟! آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده اند، آنان به گردنهایشان غلها دارند، آنان اهل جهنمند و در آن جاودانه اند.“

شبهه ای که کفار درباره معاد راه انداخته بودند این بود که می گفتند:

وقتی انسان که هیکلی گوشتی به شکلی مخصوص و مرکب از اعضای خاص و مجهز به قوایی به قول ایشان مادی است تبدیل به خاک گشته، و بطور کلی معدوم شده است، چگونه چیزی که بکلی و از اصل نابود شده مشمول خلقت می شود و دوباره بصورت مخلوقی جدید برمی گردد؟

این شبهه ایشانست درباره معاد، که خود جهات مختلفی دارد، و خدای سبحان در کلام خود از یک یک آن جهات و مناسب هر کدام جوابی داده که ریشه شبهه را از بیخ و بن برکنده است:

۱- یکی از آن جهات، این استبعاد است که خاک برگردد و انسانی تمام عیار شود، از این شبهه جوابی داده شده که مگر قبلا که زنده بود از چه خلق شده بود؟ و مگر غیر این بود که مواد زمینی بصورت منی و نطفه درآمده سپس علقه شده سپس مضغه گشته و سپس بصورت بدن انسانی تمام عیار درآمده است؟!

۱- آیه ۷۸ و ۷۹ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۶۶

۲- یکی دیگر از موارد استبعاد این است که بطور کلی چیزی که معدوم شده دوباره موجود می گردد، و از این، جواب داده شده به اینکه: خلقت نخست چطور ممکن بود، این نیز به همان نحو ممکن است.

۳- جهت سوم اینکه انسان وقتی مرد، ذاتش معدوم می شود، و دیگر ذاتی ندارد تا با خلقت جدید لباس وجود به تن کند، بله در ذهن اشخاص تصوری از او هست، و لیکن انسان خارجی نیست، پس چه چیز اعاده وجود می یابد؟

خدای تعالی در کلام خود از این نیز جواب داده و چنین فرموده که: انسان، عبارت از بدن مرکب از مشتی اعضای مادی نیست تا با مرگ و بطلان ترکیب و متلاشی شدنش بکلی معدوم شود، بلکه حقیقت او روحی است علوی - و یا اگر خواستی بگو حقیقت او نفس او است - که به این بدن مرکب مادی تعلق یافته، و این بدن را در اغراض و مقاصد خود بکار می اندازد، و زنده ماندن بدن هم از روح است، بنا بر این هر چند بدن ما به مرور زمان و گذشت عمر از بین می رود و متلاشی می شود، اما روح، که شخصیت آدمی با آن است باقی است. پس مرگ معنایش نابود شدن انسان نیست، بلکه حقیقت مرگ این است که خداوند روح را از بدن بگیرد، و علاقه او را از آن قطع کند، آنگاه مبعوثش نماید، و بعث و معاد هم معنایش این است که خداوند بدن را از نو خلق کند و دوباره روح را به آن بدمد، تا در برابر پروردگارش برای فصل قضاء بایستد .

پس برای آدمیان حیاتی است باقی که محدود به عمر فانی دنیا نیست، و عیشی است دائمی در عالم دیگری که با بقای خداوندی باقی است، و انسان در زندگی دومش بهره ای ندارد مگر آنچه که در زندگی اولش از ایمان به خدا و عمل صالح کسب کرده، و از مواد سعادتی که امروز برای فردایش پس انداز نموده است .

(۱)

قیامت آمدنی است!

-" وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَأْتِینَا الساعَةُ قُلْ بَلی وَ رَبی لَتَأْتِیَنَّکمْ عَلِمِ الْغَیْبِ لا یَعْزُب عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّهٍ فی السمَوَتِ وَ لا فی الأَرْضِ وَ لا أَصغَرُ مِن ذَلِك وَ لا أَکبرُ إِلا فی کتَبٍ مُّبِینٍ،

-کسانی که کفر ورزیدند گفتند: قیامتی به سر وقت ما نمی آید، بگو: چرا می آید، و به پروردگار سوگند که به طور قطع به سراغتان خواهد آمد، و او عالم غیب است، که حتی به سنگینی ذره ای در همه آسمانها و زمین از او پوشیده نیست، و نه کوچکتر از آن ذره، و نه بزرگتر از آن، مگر آنکه در کتاب مبین ثبت است."

در این آیه انکار منکرین معاد را به رخ ایشان می کشد، چون با عمومیت ملك

۱- آیه ۵ سوره رعد المیزان ج : ۱۱ ص : ۴۰۶

خدا و علمش به همه موجودات جایی برای شک و تردید در آمدن آن نیست، تا چه رسد به اینکه به ضرس قاطع آن را انکار کنند، و به همین جهت به رسول گرامی خود دستور داده که به سخن ایشان جواب گوید که:" بلی و ربی لتاتینکم - آری به پروردگارم سوگند، قیامت شما به طور قطع و مسلم خواهد آمد! "

و چون علت عمده انکار ایشان این بوده که فکر کرده اند بدنهای مردگان همه با هم مخلوط گشته، و صورتها تغییر و تبدل یافته، خاکی که دیروز یک انسان بود، امروز خاك و فردا خشت، و چند صباح دیگر چیز دیگر می شود، با این حال چگونه ممکن است بار دیگر همان انسان به همان خصوصیات موجود شود؟ لذا برای دفع این توهم، در جمله " عالم الغیب لا یعزب عن علمه مثقال ذره فی السموات و لا فی الأرض،" فرموده که: هیچ محلی برای استبعاد نیست، برای اینکه خدای تعالی عالم به غیب است، و کوچکترین موجود از علم او دور نیست، حتی چیزی به سنگینی یک ذره معلق در فضا در همه آسمانها و زمین از علم او پنهان نیست، و با این حال برای او چه اشکالی دارد که ذرات وجودی زید را با ذرات وجودی عمرو اشتباه نکند؟

" و لا اصغر من ذلك و لا اکبر الا فی کتاب مبین،" این جمله علم خدا را به تمامی موجودات تعمیم می دهد تا کسی نپندارد تنها موجودات نظیر ذره را می داند، بلکه کوچکتر از آن و بزرگتر را هم می داند .

نکته ای که در این آیه بدان اشاره کرده، این است که اشیاء هر چه باشند در کتاب مبین خدا ثبوتی دارند، که دستخوش تغییر و تبدیل نمی شوند و انسان و هر موجود دیگر هر چند اجزای دنیوی اش از هم متلاشی گردد، و به کلی آثارش از صفحه روزگار محو و نابود شود، باز هم اعاده اش برای خدا کاری ندارد، چون همین نابودی در کتاب مبین بودی و ثبوتی دارد.

(۱)

قسمت سوم: استدلال علمی بر وقوع رستاخیز

إِنَّهُ يَبْدَؤُا الخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ – معاد موعود

۱- آیه ۳ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۳۸

-" إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللَّهِ حَقاًّ،

إِنَّهُ يَبْدَؤُا الخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ،

لِيَجْزِى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ بِالْقِسطِ،

وَ الَّذِينَ كفَرُوا لَهُمْ شرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمُ بِمَا كانُوا يَكْفُرُونَ،

-بازگشت همه شما به سوی او است، این وعده خدا حق است،

که همو خلقت را آغاز کرد و همو خلق را به سوی خود برمی گرداند،

تا کسانی را که ایمان آورده اعمال صالح کردند به عدالت پاداش دهد،

و کسانی که کفر ورزیدند برای آنان شرابی از آب جوشان جهنم است،

و به خاطر کفرشان عذابی دردناک دارند!"

وعده ای که خدای تعالی می دهد به اینکه معادی در پیش است حق بودنش به این معنا است که خلقت الهی به نحوی صورت گرفته که جز با برگشتن موجودات به سوی او تام و کامل نمی شود، و از جمله موجودات یکی هم نوع بشر است که باید به سوی خدای تعالی برگردد .

" انه یبدؤا الخلق ثم یعیده لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط ...،" این آیه به دو برهانی که قرآن همواره به آن دو بر اثبات معاد استدلال می کند اشاره می نماید:

برهان اول را جمله:" انه یبدؤا الخلق ثم یعیده،" متضمن است، به این بیان که یکی از سنت های جاری خدای سبحان این است که هستی را به هر چیزی که می آفریند افاضه می کند، و این افاضه خود را به رحمتش آنقدر ادامه می دهد تا آن موجود خلقتش به حد کمال و تمامیت برسد. بعد از آنکه آن مدت بسر آمد و موجود نامبرده به نقطه انتهای اجل معین خود رسید، این رسیدن به نقطه نهائی فناء و هیچ شدن آن موجود نیست، زیرا معنای فانی شدنش باطل شدن رحمت الهی ایست که باعث وجود و بقاء و آثار وجود یعنی حیات، قدرت، علم و سایر آثار وجودی او بود، و معلوم است که رحمت الهی بطلان نمی پذیرد، پس، رسیدن به نقطه نهائی اجل به معنای گرفتن و قبض کردن رحمتی است که بسط کرده بود. آری، آنچه خدای تعالی افاضه می کند وجه خدا و جلوه او است، و وجه خدا فنا پذیر نیست!

اینکه می بینیم فلان موجود اجلش بسر می آید، این سرآمدن اجل برگشتن آن به سوی خدای تعالی است، به همان جائی که از آنجا نازل شده بود، و چون آنچه نزد

خدا است باقی است، پس این موجود نیز باقی است، و آنچه که به نظر ما، هست و نیست شدن می باشد، در واقع بسط رحمت خدای تعالی و قبض آن است، و این همان معاد موعود است!

برهان دوم را جمله:" لیجزی الـذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط ..." متضـمن است، به این بیان که عدل و قسط الهی - که یکی از صفات فعل او است - اجازه نمی دهد که در درگاه او دوغ و دوشاب یکسان باشد، با آن کسی که با ایمان آوردن در برابرش خضوع نموده، و اعمـال صالـح کرده و با آن کسـی که بر حضـرتش اسـتکبار و به خود و به آیاتش کفر ورزیـده یک جور معامله کند.

(۱)

پایان نظام هستی انسان با موت و حشر

-" وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْیِ وَ نُمِیت وَ نحْنُ الْوَرِثُون،

-وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُستَقْدِمِینَ مِنکُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا المُستَئْخِرِین،

-وَ إِنَّ رَبَّک هُوَ یحْشرُهُمْ إِنَّهُ حَکِیمٌ عَلِیمٌ،

-و بدرستی که ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم، و ما وارث و باز مانده ایم،

-و بتحقیق می دانیم کدامتان زودتر به وجود می آیید و کدام دیرتر،

-و به درستی پروردگار تو آنان را محشور می کند چه او حکیم و دانا است."

نعمتهایی مانند آسـمان و برجهایش، زمین و کوههایش، گیاهان و موزون بودن آن و معایش بودنش، بادها و تلقیحش، و ابرها و بارانش، همه این نعمتها وقتی به صورت یک نظام تام و حکیمانه ای در می آیند که منضم به حیات و موت و حشر گردند.

جمله بـا حصـری که دارد تمـامی حیـات و مـوت هـا را هر چه باشـد به او مسـتند نمـوده و اختصـاص می دهـد، و دنبـالش می فرمایـد:" و نحن الوارثون،" یعنی بعـد از میرانـدن شـما که عمری از متاعهای زندگی که در اختیارتان گذاشتیم بهره مند شدید تنها خودمان باقی می مانیم.

گویا فرموده: تـدبیر امر شـما در دست ما است و ما بر شـما احاطه داریم، ما شـما را زنده می کنیم پس ما قبل از شـماییم، و نیز شما را می میرانیم وارث بر شما هستیم پس ما بعد از شما وجود داریم.

-" و لقد علمنا المستقدمین منکم و لقد علمنا المستاخرین."

خلقت و نظام آن تمام نمی شد مگر به انضمام حیات و موت. خدای تعالی

۱- آیه ۴ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۱

محیط به مرگ و حیات انسانهاست لـذا به دنبال مساله مرگ و زنـدگی می فرمایـد: ما می دانیم که کدامیک از شـما زودتر به وجود می آید و کدام دیرتر، و خلاصه مقدم و مؤخر شما را می شناسیم.

-" و ان ربک هو یحشرهم انه حکیم علیم!"

این جمله نیز در سیاق حصـر است و می فهمانـد که جز پروردگار کسـی مردم را محشور نمی کنـد، پس تنها او رب این عالم است.

آیه مورد بحث با جمله:" انه حکیم علیم" ختم شـد، چون حکمت اقتضای حشـر، و حشـر هم اقتضای حساب اعمال و مجازات بـدکاران و پـاداش نیکو کاران را دارد، پس خـدا حکیم است و نظام عالم را بـدون حشـر ناتمام نمی گـذارد، و علیم است که حتی احدی از قلمش نمی افتد .

(۱)

براهین مهم معاد

۱- آیه ۲۳تا۲۵ سوره حجر المیزان ج : ۱۲ ص : ۲۱۴

برهان اول :

-" قُل لِّمَن مَّا فی السمَوَتِ وَ الأَرْض، قُل لِّلَّهِ !

-کَتَب عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ،

-لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلی یَوْمِ الْقِیَمَهِ لا رَیْب فِیه،

-الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ،

-بگو آنچه که در زمین و آسمانها است از کیست؟ بگو از آن خدا است،

-خداوند، رحمت بر بندگان را بر خود واجب شمرده،

-و بدون شک همه شما را در روز قیامت یعنی روزی که در قیام آن شکی نیست جمع آوری خواهد کرد،

-ولی کسانی که خود را به فریب دنیا در زیان افکندند ایمان به آن روز نمی آورند."

با این سؤال و جواب برهان اول بر معاد شروع می شود:

۱- خدای تعالی مالک است همه آنچه را که در آسمانها و زمین است.

۲- خدای سبحان متصف است به صفت رحمت، که عبارتست از رفع حوائج محتاجان و رساندن هر چیزی به مستحق آن.

۳- عده ای از بندگانش (از آن جمله انسان) صلاحیت زندگی جاودانه و استعداد سعادت در آن زندگی را دارند.

این سؤال و جواب برهانی است که اثبات می کند مالک علی الاطلاق عالم خدای سبحان است، بنا بر این می تواند در ملک خود به دلخواه خود تصرف نماید، زنده کند، بمیراند، و بعد از مرگ مبعوث کند.

و چون با اثبات این معنا یکی از مقدمات برهان ثابت شد، از این رو مقدمه دیگر آنرا ملحق نموده، می فرماید:" کتب علی نفسه الرحمه."

چون رحمت، که عبارت است از افاضه نعمت بر مستحق و ایصال هر چیزی به سعادتی که لیاقت و استعداد رسیدن به آن را دارد از صفات فعلیه خدای تعالی است، از این جهت صحیح است این صفت را به کتابت (قضاء حتمی) خود نسبت دهد و بفرماید: خداوند رحمت و افاضه نعمت و عطاء خیر بر مستحقین را بر خود واجب کرده است .

خداوند نعمت را بر بندگان تمام نموده و آنان را در روز قیامت جمع کرده، پاداش اقوال و اعمالشان را می دهد. چون رحمت اقتضای چنین تفضلی را دارد از این جهت بعد از جمله:" کتب علی نفسه الرحمه،" چنین نتیجه گرفت:" لیجمعنکم الی یوم القیمه لا ریب فیه."

ترتب این نتیجه بر آن مقدمات را با رساترین وجه تاکید فرمود، یعنی هم لام قسم بکار برد، و هم نون تاکید، و هم در آخر صراحتا فرمود: " لا ریب فیه."

سپس اشاره کرد به اینکه در چنین روزی سود و ربح تنها برای مؤمنین است، و غیر مؤمنین را جز خسران عاید نمی شود:" الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون."

مقدمه دیگر بر برهان اول:

-" وَ لَهُ مَا سکَنَ فی الَّیْلِ وَ النهَارِ وَ هُوَ السمِیعُ الْعَلِیمُ،

- جمیع موجوداتی که در ظرف زمان جای دارند همه ملک خدایند، و او شنوا و دانا است."

حجت بر معاد گر چه با جملات: " قل لمن ما فی السموات و الارض قل لله کتب علی نفسه الرحمه،" تمام بود، و لیکن از آنجائی که شنونده با نظر بدوی و ساده به این معنا منتقل نمی شود که ملک خدای تعالی نسبت به موجودات مستلزم علم نسبت به آنها است و ملکش نسبت به مسموعات (اصوات و اقوال) مستلزم شنوایی او نسبت به آنها است، از این رو مجددا مالکیتش را نسبت به آسمانها و زمین تکرار نمود و خاطر نشان ساخت که این مالکیت مستلزم شنوائی و دانائی است. (این آیه شریفه - صرف نظر از اینکه ما نتوانستیم حق آنرا ادا کنیم و ادا کردنی هم نیست - از جهت معنا یکی از لطیف ترین آیات قرآنی و از جهت اشاره و حجت دقیق ترین و از جهت منطق رساترین آنها می باشد.)

برهان دوم:

-" و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا، ذلک ظن الذین کفروا، فویل للذین کفروا من النار،

-ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض، ام نجعل المتقین کالفجار،"

۱-در آیه اول از این راه اقامه حجت شده است که فعل خدای متعال باطل نیست، و در آن غایت و حکمتی هست،

۲-در آیه دوم از این راه اقامه شده که همسان داشتن کافر و مؤمن و فاجر و ظالم و پرهیزکار و گنهکار لایق ساحت قدس خدا نیست. چون این دو طبقه در دنیا امتیازی نداشتند،

خداوند نشات دیگری بر پا می کند تا این دو دسته در آن نشات از هم متمایز شوند که بر یکی سعادت و بر دیگری شقاوت نصیب شود.

برهان سوم:

-" قُلْ إِنی أَخَاف إِنْ عَصیْت رَبی عَذَاب یَوْمٍ عَظِیمٍ،

-بگو من از این می ترسم که اگر در این ماموریت عصیان بورزم به عذاب روزی بزرگ مبتلا شوم! "

یکی از براهین مشرکین در اتخاذ معبود این بود که: پرستش خدایان آنان را از شمول سخط و نزول عذابی که مترتب بر آنست ایمن می سازد .

در این آیه خدای تعالی همین برهان را برای اثبات توحید اقامه نموده، با این تفاوت که مخوف ترین و تلخ ترین انواع عذاب را که باید بیش از هر عذابی از آن ترسید در برهان خود اخذ کرده است و آن عذاب قیامت است که آسمانها و زمین هم از تحملش عاجزند.

-" مَّن یُصرَف عَنْهُ یَوْمَئذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِك الْفَوْزُ الْمُبِینُ.

-کسی که عذاب در آنروز از او گردانده شود خداوند به او رحمت آورده است و این خود رستگاری آشکاری است! "

(۱)

نمونه ای از مرگ موقت، و احیای مجدد

-" أَ لَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ خَرَجُوا مِن دِیَرِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضلٍ عَلی النَّاسِ وَ لَکِنَّ أَکثرَ النَّاسِ لا یَشکُرُونَ،

-مگر داستان آنان که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ، از دیار خویش بیرون شدند نشنیدی که خدا به ایشان گفت بمیرید آنگاه زنده شان کرد که خدا بر مردم کریم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند ! "

امر در این آیه شریفه، امر تکوینی است و منافاتی ندارد که مرگ این گروه از مجرای طبیعی واقع شده باشد، همچنانکه در روایات هم آمده است که به مرض طاعون مرده اند.

و جمله : " ثم احیاهم " تا حدی دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی زنده شان کرده

۱- آیه ۱۲تا۱۸ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۳۶

تا زندگی کنند، و بعد از زنده شدن مدتی زندگی کرده اند. تمامی آیاتی که دلالت بر احیای مردگان دارد، مانند آیات مربوط به داستانهای ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر، دلالتش به نحوی است که قابل انکار نیست.

حیات دنیا اگر در وسطش مرگی اتفاق بیفتد دو حیات نمی شود، همچنانکه این معنا با کمال خوبی از داستان عزیر که پس از زنده شدن مدتها از مرگ خود بی خبر بود استفاده می شود، چون خود عزیر و امثال او معتقد بودند یک بار به دنیا آمدند و یکبار هم می روند.

در روایات اسلامی، در احتجاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: خدای تعالی قومی را که از ترس طاعون از خانه های خود و از وطن مانوس خود بیرون شدند، و فرار کردند همه آنها را که عددی بی شمار داشتند بمیراند، مدتی طولانی از این ماجرا گذشت، حتی استخوانشان پوسید، و بند بند استخوانها از هم جدا شد، و خاک شدند، آنگاه خدای تعالی پیامبری را به نام حزقیل مبعوث کرد و آن جناب در وقتی که خدا هم می خواست خلق خویش را زنده ببیند دعا کرد، و بدنهای متلاشی شده آنان جمع شده جانها به بدنها برگشت، و برخاستند به همان هیئتی که مرده بودند، یعنی حتی یک نفر از ایشان کم نشده بود، پس از آن مدتی طولانی زندگی کردند.

(۱)

نمونه زنده کردن مرده ها به وسیله مسیح(ع)

-" وَ رَسولاً إِلی بَنی إِسرءِیلَ أَنی قَدْ جِئْتُکُم بِئَایَهٍ مِّن رَّبِّکمْ أَنی أَخْلُقُ لَکم مِّنَ الطینِ کَهَیْئَهِ الطیرِ فَأَنفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طیرَا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الأَکمَهَ وَ الأَبْرَص وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُکُم بِمَا تَأْکلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکمْ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَهً لَّکُمْ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ،

- در حالی که فرستاده ای است به سوی بنی اسرائیل، و به این پیام که من به سوی شما آمدم با معجزه ای از ناحیه پروردگارتان، و آن این است که از گِل برایتان چیزی به شکل مرغ می سازم، سپس در آن می دمم بلادرنگ به اذن خدا مرغی می شود، و نیز کور مادر زاد و برص را شفا می دهم، و مرده را به اذن خدا زنده می کنم، و بدانچه در خانه هایتان ذخیره کرده اید خبر می دهم، و در این معجزات آیت و نشانه ای است برای شما، اگر مؤمن باشید."

از اینکه فرمود:"و احیی الموتی،" بطور صریح یا بطور اشاره فهمیده می شود که عیسی علیه السلام یک بار و دو بار مرده زنده نکرده، بلکه متعدد این کار را کرده است.

سیاق جمله:" باذن الله،" می فهماند که صدور این آیات معجزه آسا از عیسی

۱- آیه ۲۴۳ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۴۲۱

علیه السلام مستند به خدای تعالی و اذن او است، و خود آن جناب مستقل در آن و در مقدمات آن نبوده است.

(۱)

سرگذشت عیسی«ع» وسیله علم به قیامت

-" وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلساعَهِ فَلا تَمْترُنَّ بهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَطٌ مُّستَقِیم،

-و به درستی که سرگذشت عیسی نسبت به قیامت علم آور است، پس زنهار که در امر قیامت شک نکنی، و مرا پیروی کن که این است صراط مستقیم."

عیسی وسیله ای است که با آن می توان به قیامت علم یافت، برای اینکه هم خودش بدون پدر خلق شده، و هم اینکه مرده را زنده می کند، پس برای خدا مشکلی نیست که قیامت را بپا کند و موجودات مرده را زنده کند، پس دیگر در مساله معاد شک نکنید، و به هیچ وجه تردید نداشته باشید.

(۲)

زنده شدن اصحاب کهف و زنده شدن در قیامت

-" ثُمَّ بَعَثْنَهُمْ لِنَعْلَمَ أَی الحِزْبَینِ أَحْصی لِمَا لَبِثُوا أَمَداً،

-آنگاه بیدارشان کردیم تا بدانیم کدامیک از دو دسته مدتی را که درنگ کرده اند بهتر می شمارند،

-وَ کذَلِک بَعَثْنَهُمْ لِیَتَساءَلُوا بَیْنهُمْ قَالَ قَائلٌ مِّنهُمْ کمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا یَوْماً أَوْ بَعْض یَوْمٍ قَالُوا رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُم...،

-چنین بود که بیدارشان کردیم تا از همدیگر پرسش کنند، یکی از آنها گفت: چقدر خوابیدید؟ گفتند روزی یا قسمتی از روز خوابیده ایم. گفتند پروردگارتان بهتر داند که چه مدت خواب بوده اید...."

مراد از دو حزب دو طائفه از اصحاب کهف است که با هم اختلاف کردند یکی پرسید:" کم لبثتم،" دیگری پاسخ داد:" لبثنا یوما او بعض یوم،" گفتند پروردگارتان بهتر می داند که چقدر خوابیدید .

جمله:" و کذلک بعثناهم لیتسائلوا بینهم،" که در آیات بعدی است همین معنا را تایید می کند که غرض از به خواب کردن اصحاب کهف همین بوده که وقتی بیدار می شوند اختلاف کنند و معلوم شود آیا به ذهن فردی از آنان می رسد که چقدر خوابیده اند، یا نه ؟

" سالهای معدودی ایشان را در غار بخوابانديم و آنگاه بيدارشان كرديم تا

۱- آيه ۴۹ سوره آل عمران الميزان ج : ۳ ص : ۳۱۳

۲- آيه ۶۱ سوره زخرف الميزان ج : ۱۸ ص : ۱۷۷

معلوم شود کدامیک از دو طائفه مدت خواب خود را می داند، و آن را شمرده است.“

همانطور که نام بردگان را روزگاری طولانی به آن صورت عجیب و مدهش که خود یکی از آیات ما به شمار می رود خواباندیم همانطور ایشان را مبعوث می کنیم، و بیدار می سازیم تا از یکدیگر پرسش کنند.

این تشبیه و همچنین اینکه پرسش از یکدیگر را هدف بیدار کردن قرار داده با در نظر گرفتن دعائی که در هنگام ورودشان به غار کردند، و بلافاصله به خواب رفتند، خود دلیل بر این است که اصحاب کهف برای این از خواب بیدار شدند، تا پس از پرسش از یکدیگر حقیقت امر بر ایشان مکشوف گردد، و اصلا به خواب رفتنشان در این مدت طولانی برای همین بوده .

آری، اصحاب کهف مردمی بودند که کفر بر جامعه شان استیلاء یافته بود، و باطل در میان آنان غلبه کرده بود، و زورگوئی اقویاء از هر سو مردم را احاطه کرده، سپاه یاس و نومیدی از ظهور کلمه حق و آزاد شدن اهل دین بر دلهای آنان یورش برده بود و حوصله ها از طول کشیدن عمر باطل و نیامدن دوران ظهور حق سر آمده بود، و می خواستند دچار شک و تردید شوند که خدا نجاتشان داد.

همچنانکه آن شخصی را که از خرابه دهی می گذشت و ناگهان این سؤال به نظرش رسید که آیا خدا بار دیگر اینان را زنده می کند و آیا چنین چیزی ممکن است؟ خدای تعالی برای اینکه از آن سرگردانی نجاتش دهد او را برای صد سال میراند، و مجددا زنده اش کرد.

سخن کوتاه اینکه، از آنجائی که این پندار (که دیگر حق ظاهر شدنی نیست،) در نظرشان قوت گرفت و از زوال غلبه باطل مایوس شدند، خداوند سالهای متمادی به خوابشان برده آنگاه بیدارشان کرد تا از یکدیگر بپرسند چقدر خوابیده ایم، یکی بگوید یک روز، دیگری بگوید پاره ای از یک روز، آنگاه پیرامون خود نگریسته ببینند اوضاع و احوال دنیا طور دیگری شده و کم کم بفهمند که صدها سال است که به خواب رفته اند و این چند صد سال که به نظر دیگران چند صد سال بوده به نظر ایشان یک روز و یا بعضی از یک روز می آید .

از همین جا که طول عمر دنیا و با کمی آن چنان نیست که بتواند حقی را بمیراند یا باطلی را زنده کند و این خدای سبحان است که زمینی ها را زینت زمین کرده، و دلهای آدمیان را مجذوب آنها ساخته قرنها و روزگارها جریان داده تا آنان را بیازماید که کدام نیکوکارترند، و دنیا جز این نقشی ندارد که طالبان خود را با زر و زیور خود بفریبد،

و آنهایی را که پیرو هوی و هوس اند و دل به زندگی زمینی داده اند گول بزند.

و این خود حقیقتی است که همواره برای انسانها هر وقت که به عمر رفته خود نظر بیفکنند روشن و مبرهن می شود و می فهمند آن هفتاد سالی که پشت سر گذاشته و آن حوادث شیرین و تلخی که دیده اند تو گوئی یک رؤیا بوده که در خواب و چرت خود دیده و می بینند .

چیزی که هست مستی هوی و هوس و گرمی و بازی با امور مادی دنیوی نمی گذارد آنان متوجه حق بگردند، و پس از تشخیص حق آن را پیروی کنند.

لیکن برای خدا روزی است که در آن روز این شواغل، دیگر آدمی را به خود سرگرم نمی کند و این دنیا و زرق و برقش آدمی را از دیدن حق بازنمی دارد، و آن روز مرگ است.

همچنانکه از علی علیه السلام نقل شده که فرمود مردم در خوابند تا بمیرند، وقتی مردند بیدار می شوند. روز دیگری نیز هست که خداوند در آن روز بساط دنیا و زندگی هایش را بر می چیند، و با فرمان قضایش بشر را به سوی انقراض سوق می دهد .

-" و کذلک اعثرنا علیهم لیعلموا ان وعد الله حق و ان الساعه لا ریب فیها اذ یتنازعون بینهم امرهم...."

بعد از آنکه دلالت الهیه و حجت او به دست آمد خداوند همه شان را قبض روح کرد، پس بعد از بیدار شدن بیش از چند ساعت زنده نماندند، فقط به قدری زنده بودند تا شبهه های مردم در امر قیامت برطرف گردد.

خواهی پرسید که از خواب بیدار شدن اصحاب کهف چه دلالتی دارد بر اینکه قیامت حق است؟ در جواب می گوئیم: از این جهت که اصحاب کهف در عالم خواب جانشان از بدنهایشان کنده شد، و در این مدت طولانی مشاعرشان به کلی تعطیل گشته بود و حواس از کار باز ایستاده و آثار زندگی و قوای بدنی همه از کار افتاد، یعنی بدنها دیگر نشو و نما نکرد، موی سر و رویشان و ناخن هایشان دیگر بلند نشد و شکل و قیافه شان عوض نگردید. اگر جوان بودند پیر نشدند و اگر سالم بودند مریض نگشتند، ظاهر بدنها و لباسهایشان پوسیده نشد، آن وقت پس از روزگاری بس طولانی یک بار دیگر که داخل غار شده بودند برگشتند، و این خود بعینه نظیر قیامت است، و نظیر مردن و دوباره زنده شدن است.

(۱)

محشر حاجیان، نمونه ای از محشر قیامت

۱- آیه ۱۲ و ۱۹ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۳۴۶

-" و اتقوا الله و اعلموا انکم الیه تحشرون!"

در این آیه از میان همه اسماء قیامت کلمه "حشر" را انتخاب نموده و فرمود: "انکم الیه تحشرون،" اشاره لطیفی است به حشری که حاجیان دارند، و همه در منا و عرفات یکجا جمع می شوند و نیز اشعار دارد به اینکه حاجی باید از این حشر و از این افاضه و کوچ کردن به یاد روزی افتد که همه مردم به سوی خدا محشور می شوند - و لا یغادر منهم احدا - و خداوند احدی را از قلم نمی اندازد!

در این جمله امر به تقوا می کند، و مساله حشر و مبعوث شدن درقیامت را تذکر می دهد، چون تقوا هرگز دست نمی دهد، و معصیت هرگز اجتناب نمی شود، مگر با یادآوری روز جزا، همچنانکه خود خدای تعالی فرمود:

" ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب . "

(۱)

دانشمندان و متفکران، و اعتقادشان به حشر

-" إِنَّ فی خَلْقِ السمَوَتِ وَ الأَرْضِ وَ اخْتِلَفِ الَّیْلِ وَ النهَارِ لاَیتٍ لأُولی الأَلْبَبِ. الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیَماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکرُونَ فی خَلْقِ السمَوَتِ وَ الأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْت هَذَا بَطِلاً سبْحَنَک فَقِنَا عَذَاب النَّارِ. رَبَّنَا إِنَّک مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ مَا لِلظلِمِینَ مِنْ أَنصارٍ. رَّبَّنَا إِنَّنَا سمِعْنَا مُنَادِیاً یُنَادِی لِلایمَنِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّکُمْ فَئَامَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ کفِّرْ عَنَّا سیِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الأَبْرَارِ. رَبَّنَا وَ ءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلی رُسلِك وَ لا تخْزِنَا یَوْمَ الْقِیَمَهِ إِنَّک لا تخْلِف المِیعَادَ. فَاستَجَاب لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنی لا أُضِیعُ عَمَلَ عَمِلٍ مِّنکُم مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثی بَعْضکُم مِّن بَعْضٍ فَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِن دِیَرِهِمْ وَ أُوذُوا فی سبِیلی وَ قَتَلُوا وَ قُتِلُوا لأُکَفِّرَنَّ عَنهُمْ سیِّئَاتهِمْ وَ لأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ ثَوَاباً مِّنْ عِندِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِندَهُ حُسنُ الثَّوَابِ،

-همانا در خلقت آسمان و زمین و رفت و آمد شب و روز روشن، دلایلی است برای خردمندان. آنهائی که در هر حالت ایستاده و نشسته و درازکشیده، خدا را یاد کنند، و دائم در خلقت آسمان و زمین تفکر کرده و گویند پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای، پاك و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار !

-ای پروردگار ما ! هر که را تو در آتش افکنی او را سخت خوار کرده ای و او ستمکار بوده و ستمگران را هیچ کس یاری نخواهد کرد!

- پروردگارا ! ما چون صدای منادیی را که خلق را به ایمان

۱- آیه ۲۰۳ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۱۲۲

می خوانـد شـنیدیم اجـابت کردیم و ایمان آوردیم، پروردگارا از گناهان ما درگـذر و زشتی کردار ما را بپوشان و هنگام جان سپردن، ما را با نیکان محشور گردان !

-پروردگارا ! ما را از آنچه به رسولان خود وعده دادی نصیب فرما و از آن محروم مگردان که وعده تو هرگز تخلف نخواهد کرد!

- پس خـدا دعاهای ایشان را اجابت کرد که البته من که پروردگارم عمل هیـچ کس از مرد و زن را بی مزد نگذارم، چه آنکه همه در نظر خـدا یکسانند بعضـی مردم بر بعض دیگر برتری ندارند، مگر به طاعت و معرفت. پس آنانکه از وطن خود هجرت نمودنـد و از دیار خویش بیرون شـده و در راه خـدا رنج کشـیدند و جهاد کرده و کشـته شدند ، همانا بدیهای آنان را در پرده لطف خود بپوشـانیم و آنها را به بهشـتهائی در آوریم که زیر درختانش نهرها جاری است، این پاداشـی است از جانب خـدا، و نزد خدا است پاداش نیکو، یعنی بهشت و ملاقات خدا .“

نظر کردن و اندیشـیدن در آیات آسـمانها و زمین و اختلاف شب و روز در نظر کننـده و اندیشـنده ذکر دائمی از خدا را پدید می آورد و در نتیجه صاحبـان این نظر و انـدیشه دیگر در هیـچ حـالی خـدا را فراموش نمی کننـد، و نیز بـاعث می شود که در خلقت آسمانها و زمین تفکر کنند، و به این وسیله متوجه شوند که خدای تعالی بزودی آنان را مبعوث خواهد کرد، و به همین جهت از خدای تعالی درخواست رحمتش را نموده و از او می خواهند وعده ای را که داده، در حق آنان تحقق بخشد .

اندیشـمندان بعد از آنکه باطل را از عالم خلقت نفی می کنند، این معنا برایشان کشف می شود که پس بطور مسلم مردم برای جزا دوباره محشور خواهنـد شد، و در آن عالم سـتمگران کیفر خواهند دید، آن هم کیفری خوار کننده، که همان آتش باشد، و ممکن نیست کسـی یا عاملی این کیفر را و مصـلحت آن را باطل و یا رد کنـد، چون بـدون حشـر مساله خلقت، باطل خواهد شد، پس این است معنای اینکه می گویند:” فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصارا!“

- ” ربنا اننا سمعنا منادیا ... “

در باطن این کلمه همه معارف الهی نهفته است، چون رسولی که به وی ایمان آوردنـد از ناحیه خـدا به ایشان خبرهائی داده و از پـاره ای امور از قبیـل گناهـان و بـدیها و مردن در حال کفر و گناه ترسانیـده بود و به پاره ای امور از قبیل مغفرت و رحمت خـدا و جزئیات زنـدگی آن بهشتی که وعـده اش را به بنـدگان مؤمن خود داده تشویق کرده بود، به همین جهت بعـد از آنکه گفتنـد:” فامنا “ دنبالش درخواست کردنـد که - خـدایا ما را بیامرز، و گناهان ما را از ما بریز، و بدیهای ما را بپوشان و ما را با ابرار و نیکان که وعده چنان بهشتی به ایشان داده ای بمیران- و نیز درخواست کردند که خدایا آن وعده بهشت و

رحمتی که داده ای و رسولانت به اذن خودت ضمانتش را کردند در حق ما منجز بفرما !

خدایا وعده ات را خلف مکن، که اگر چنین کنی، بیچاره می شویم، و لذا دنبالش فرمود:" انک لا تخلف المیعاد!"

از آیـات مورد بحث این معنـا روشن گردیـد که صاحبـان این مناجـات اعتقـاد به خـدا و روز جزا و مساله نبوت انبیا را به طور اجمال از راه نظر کردن به آیات آسمانی و زمینی به دست آوردند، و اما ایمان به جزئیات احکامی که پیامبر خدا آورده از راه ایمان به رسالت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم به دست آوردند، پس صاحبان این مناجات بر طریق فطرتند، و هر حکمی را که فطرت کند به سمع و طاعت پذیرفتند .

-" فاستجاب لهم ربهم ..."

تعبیر به کلمه رب و اضـافه کردن آن بر ضـمیر صاحبان مناجات، دلالت بر فوران رحمت الهی دارد، و نیز دلالت دارد بر اینکه خـدای سـبحان در اثر فوران رحمتش رحمت خود را عمومیت داده و می فرمایـد: بطور کلی عمل هیچ عاملی از شـما را ضایع نمی گرداند، پس در درگاه خدا فرقی نیست بین عملی و عمل دیگر، و عاملی و عامل دیگر .

(۱)

مقدمه ای بر روز جمع شدن خلایق

-" رَبَّنَا إِنَّک جَامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْب فِیهِ إِنَّ اللَّهَ لا یُخْلِف الْمِیعَادَ!

-پروردگارا، تو در روزی که شکی در آمدنش نیست مردم را یکجا جمع خواهی کرد، آری خدا خلف وعده نمی کند "

اقامه نظام خلقت و دعوتهای دینی و تلاش انسان در مسیر وجودش همه مقدمه است برای جمع شدن در روز قیامت، روزی که هیچ چیزی به جز رحمت خدا به درد نمی خورد، و جز رحمت او یاوری نیست.چنانکه خدای سـبحان فرموده: " ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین، یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لا هم ینصرون الا من رحم الله . "

راسـخین در علم رحمت پروردگـار خـود را درخـواست نمـوده، تعیین و تشـخیص نوع آن را به خود خـدا واگـذار کردنـد، تا رحمتی را شامـل حـال آنان کنـد که برایشان سودمنـد باشـد. و در کلام خود روز قیامت را به این صـفت توصـیف کردنـد که روزی است که در وقـوع آن شـکی نیست، تـا به این وسـیله، کمـال اهتمـام خـود و اصـرار در سؤال را موجه سازنـد، و همین توصـیف شـان را هم با جمله:" ان الله لا یخلف المیعاد" تعلیل کردنـد، برای این که این گفتار سـخن راسـخین در علم است، و علم به چیزی در دلی رسوخ نمی کند و ریشه دار نمی شود، مگر این که علم به علت آن نیز رسوخ کند، و علت شک نداشتن آنان در وقوع روز قیامت این است که خدا به وقوع آن وعده داده، و به همین

۱- آیه ۱۹۰ تا۱۹۴ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۱۳۶

جهت وقتی گفتند:" لیوم لا ریب فیه،" دنبالش گفتند: برای این که خدا خلف وعده نمی کند.

نظیر این وجه در کلام دیگرشان هم آمده است، و آن این است که وقتی گفتند:"وهب لنا من لدنک رحمه، " دنبالش علت آن را ذکر کردند که " انک انت الوهاب!" پس وهاب بودن خدا موجب می شود که آنان درخواست رحمت کنند!

این طایفه مردمی هستند که به پروردگار خود ایمان آورده، و بر ایمان خود استواری به خرج دادند، در نتیجه خدای سبحان هم هدایتشان کرد، و عقول شان را تکمیل فرمود، و نتیجه کمال عقلشان، این شد که سخنی جز با داشتن علم، نگویند، و عملی جز با علم به صحت آن انجام ندهند، و به همین جهت خدای عزوجل ایشان را راسخین در علم نامید و به کنیه اولوا الالباب یاد کرد.

(۱)

معاد، هدف خلقت

-" وَ مَا خَلَقْنَا السمَاءَ وَ الأَرْض وَ مَا بَيْنهُمَا لَعِبِينَ،

-آسمانها و زمین و هر چه را که میان آن دو است به بازی نیافریده ایم."

این آیات در اثبات معاد بیانی بدیع آورده و تمامی احتمالاتی را که منافی با معاد است نفی کرده است.

برای آینده بشر معادی است که به زودی در آن عالم به حساب اعمال آنان می رسند پس ناگزیر باید میان اعمال نیک و بد فرق بگذارند و آنها را از هم تمیز دهند و این جز با هدایت الهی صورت نمی گیرد و این هدایت همان دعوت حقی است که مساله نبوت عهده دار آن است و اگر این دعوت نبود خلقت بشر عبث و بازیچه می شد و خدا بازیگر و لاهی، و خدای تعالی منزه از آن است .

پس معاد، غرض از خلقت و علت نبوت است، و اگر معادی نبود خلقت بدون غرض و هدف می شد، و آفریدن جنبه بازی و سرگرمی به خود می گرفت، و خدای تعالی منزه از بازی و سرگرمی است!

(۲)

اثبات معاد با مشاهده آثار اقوام منقرض شده

-" وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَ ءِذَا كُنَّا تُرَباً وَ ءَابَاؤُنَا أَ ئنَّا لَمُخْرَجُونَ

-کسانی که کافرند گویند چگونه وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم دوباره از گور بیرون شدنی باشیم."

۱- آیه ۹ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۲۸
۲- آیه ۱۶ سوره انبیاء المیزان ج : ۱۴ ص : ۳۶۳

چگونه ممکن است ما از دل زمین به صورت انسانی تام الخلقه درآییم، همانطور که الآن هستیم، با اینکه بعد از مردن می دانیم که همه خاک می شویم و پدرانمان نیز همه خاک شدند؟ این بعث را قبلا هم انبیای گذشته به ما و به پدران ما وعده دادند و چیز نو ظهوری نیست، بلکه خیلی قدیمی است و اگر درست بود و خبری صادق بود تا به امروز اتفاق می افتاد و مردم گذشته از قبرهایشان برمی خاستند؟

" قل سیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبه المجرمین." خدای تعالی دستور می دهد تا مشرکین را در برابر انکار بعث، انذار کند و دستورشان دهد که در زمین سیر کنند و عاقبت مجرمینی که انبیاء را تکذیب کردند و انذار آنان از روز قیامت را به هیچ گرفتند، ببینند، چون نظر و تفکر در عاقبت امر ایشان، آنطور که خانه های خرابشان و آبادیهای ویران و خالیشان دلالت می کند برای صاحب بصیرتی که بخواهد عبرت بگیرد کافی است.

آیه شریفه، حجتی را بر معاد اقامه کرده، به این بیان که منتهی شدن عاقبت امر مجرمین به عذاب انقراض، خود دلیل است بر اینکه جرائم و ظلم ها این اثر را در پی دارد که صاحبش را گرفتار مؤاخذه و عذاب کند.

بطور کلی عمل چه احسان و چه ظلم برای صاحبش نگهداری می شود، تا روزی طبق آن محاسبه گردد و اگر حساب تمامی اعمال مردم و کیفر آنها - مخصوصا پاداش اعمال صالح - در دنیا واقع نمی شود قطعا نشأه دیگری هست که در آنجا واقع خواهد شد و آن نشأه آخرت است .

(۱)

حقانیت خبر قیامت در قرآن

-" وَ یَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْک مِن رَّبِّک هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدِی إِلی صِرَطِ الْعَزِیزِ الحَمِیدِ،

-آنان که علم داده شده اند، آنچه را که از ناحیه پروردگارت به تو نازل شده حق می بینند، حقی که به سوی صراط عزیز حمید راه نمایی می کند."

مراد از" الذین اوتوا العلم" کسانی است که عالم بالله و عالم به آیات اویند، و مراد از" الذین انزل الیک،" قرآن است، که به پیامبر نازل شد.

کفار که می گویند: " لا- تاتینا الساعه - قیامتی به سر وقت ما نمی آید،" آن را از روی جهل انکار می کنند، در حالی که علمای بالله و به آیات او، می بینند و می دانند که این قرآن نازل بر تو قرآنی که از قیامت خبر می دهد حق است.

۱- آیه ۶۷ سوره نمل المیزان ج : ۱۵ ص : ۵۵۴

"و یهدی الی صراط العزیز الحمید." علمای بالله می بینند که قرآن و قیامتی که از آمدن آن خبر می دهد، حق است، و نیز می بینند که این قرآن به سوی صراط کسی هدایت می کند که اجل از آن است که کسی بر خواسته او غلبه کند، صراط کسی که محمود است، و بر تمامی افعالش سزاوار حمد و ثناست.

(۱)

برهانی بر ثبوت معاد: حق و هدف دار بودن خلقت

-" إِنَّ هَؤُلاءِ لَيَقُولُونَ إِنْ هِيَ إِلا مَوْتَتُنَا الأُولى وَ مَا نحْنُ بِمُنشرِينَ. . .،

-وَ مَا خَلَقْنَا السمَوَتِ وَ الأَرْض وَ مَا بَيْنهُمَا لَعِبِينَ،

-مَا خَلَقْنَهُمَا إِلا بِالْحَقّ ِ وَ لَكِنَّ أَكثرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ،

-این مشرکین خواهند گفت مرگی بجز همین مرگ اول نداریم و ما مبعوث شدنی نیستیم...،

-آری ما آسمانها و زمین و ما بین آن دو را به بازی نیافریدیم،

-نیافریدیمشان مگر به حق و لیکن بیشتر مردم نمی دانند."

این آیه اشاره به معتقدات قریش و سایر اعراب وثنی مسلک و منکرین معاد است. و این که گفتند:" ان هی الا موتتنا الاولی،" منظورشان از آن این است که بعد از مرگ زندگی دیگری نیست، و معلوم است که لازمه نبودن زندگی بعد از مردن نبودن معاد است.

-" و ما خلقنا السموات و الأرض و ما بینهما لاعبین،

-ما خلقناهما الا بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون،"

مضمون این دو آیه شریفه یک حجت برهانی است بر ثبوت معاد، به این بیان که اگر فرض کنیم ماورای این عالم عالم دیگری ثابت و دائم نباشد، بلکه خدای تعالی لایزال موجوداتی خلق کند، و در آخر معدوم نموده، باز دست به خلقت موجوداتی دیگر بزند، باز همانها را معدوم کند این را زنده کند، و سپس بمیراند، و یکی دیگر را زنده کند، و همینطور الی ألابد این عمل را تکرار نماید، در کارش بازی گر و کارش عبث و بیهوده خواهد بود، و بازی عبث بر خدا محال است، پس عمل او هر چه باشد حق است، و غرض صحیحی به دنبال دارد .

در مورد بحث هم ناگزیریم قبول کنیم که در ماورای این عالم عالم دیگری هست، عالمی باقی و دائمی که تمامی موجودات

بـدانجا منتقل می شونـد، و آنچه که در این دنیای فانی و ناپایـدار هست مقدمه است برای انتقال به آن عالم و آن عالم عبارت است از همان زندگی آخرت.

(۲)

زنده شدن مردگان، و اشتباه منکرین در موقف آن

۱- آیه ۶ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۳۹

۲- آیه ۳۴ و ۳۵ سوره دخان المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۲۱

-" وَالَّذِی قَالَ لِوَلِدَیْهِ أُفٍ لَّکُمَا أَ تَعِدَانِنِی أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلی وَ هُمَا یَستَغِیثَانِ اللَّهَ وَیْلَک ءَامِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَیَقُولُ مَا هَذَا إِلا أَسطِیرُ الأَوَّلِینَ،

-أُولَئک الَّذِینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی أُمَمٍ قَدْ خَلَت مِن قَبْلِهِم مِّنَ الجِنِّ ِوَ الانسِ إِنهُمْ کانُوا خَسِرِینَ،

-و آن کس که به پدر و مادرش می گفت: اف بر شما تا کی مرا می ترسانید از اینکه دوباره زنده شوم این همه مردم که قبل از من مردند کدامشان برگشتند؟ پدر و مادرش به خدا پناه می برند تا شاید فرزندشان را هدایت کند و به فرزند می گویند: وای بر تو به روز جزاء ایمان آور که وعده خدا حق است، و او همچنان می گوید: اینها خرافات عهد قدیم است،

-چنین کسانی عذاب خدا بر آنان حتمی شده است و در زمره امت های گذشته از جن و انسند که زیانکار شدند."

آن جوان به پدر و مادرش گفت: آیا مرا تهدید می کنید که یک بار دیگر از قبرم بیرونم کنند، و برای پس دادن حساب حاضرم سازند؟ در حالی که امت هایی که قبل از من بودند و هلاک شدند، احدی از آنان زنده و مبعوث نشد؟

گفتند: وای بر تو، به خدا و به آنچه رسولش آورده که یکی از آنها وعده به معاد است، ایمان بیاور، و مطمئن باش که وعده خدا به معاد که به وسیله رسولانش داده، وعده ای است حق !

این استفهام در حقیقت به پندار آنان حجتی بوده بر نفی معاد، به این بیان که اگر در این میان احیاء و بعثی می بود، باید بعضی از افرادی که تاکنون مرده اند زنده شده باشند، با اینکه مردگان تا امروز بشر، در این قرنهای طولانی که نمی توان آغازش را دقیقا معین کرد، آن قدر زیاد بودند که از حد شمار بیرونند، و از هیچ یک آنها خبر و اثری نشده است.

ولی این نابخردان اینقدر نفهمیده اند که اگر بعضی از مردگان گذشته زنده می شدند، در دنیا زنده می شدند، و تهدید و وعید خدای سبحان این نیست، بلکه زنده شدن در آخرت و برخاستن در نشأه دیگر است نه در دنیا.

(۱)

چرا قیامت و جزا را باور ندارید؟!

-" نحْنُ خَلَقْنَکُمْ فَلَوْ لا تُصدِّقُونَ،

۱- آیه ۱۷ و ۱۸ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۱۰

-ما شما را آفریده ایم، پس چرا تصدیق نمی کنید؟"

سیاق این آیه سیاق گفتگو در باره قیامت و جزا است، در زمینه ای سخن می گوید که مشرکین قیامت و جزا را انکار و تکذیب کرده بودند، و در چنین زمینه ای جمله " فلو لا تصدقون" تحریک و تشویق به تصدیق مساله معاد و ترک تکذیب آن است، و می فهماند اینکه شما را تشویق می کنیم به تصدیق معاد، و دست برداشتن از تکذیب و انکار آن، علتش این است که آخر ما خالق شما هستیم، ما شما را آفریده ایم، پس چرا گفته ما را در باره معاد تصدیق نمی کنید؟

خواهید گفت: به چه جهت خلقت خدا ایجاب می کند که مردم جزا و آمدن قیامت و وجود معاد را تصدیق کنند؟ جواب می گوییم به دو جهت: اول اینکه: وقتی خدای تعالی پدید آورنده انسانها از هیچ باشد او می تواند برای بار دوم هم ایشان را خلق کند. جهت دوم اینکه: وقتی پدید آورنده مردم و مدبر امورشان و کسی که خصوصیات و امرشان را او تقدیر و اندازه گیری می کند خدای تعالی است، پس او به آنچه با آنها می کند و حوادثی که برایشان پیش می آورد داناتر است، و چون داناتر است وقتی به ایشان خبر می دهد که به زودی مبعوثشان می کند، و بعد از مردن بار دیگر زنده شان نموده جزای اعمالشان را چه خیر و چه شر می دهد، دیگر چاره ای جز تصدیقش ندارند، پس هیچ عذری برای تکذیب کنندگان خبرهایی که او در کتابش داده باقی نمی ماند، و یکی از آن خبرها بعث و جزا است.

(۱)

خبر عظیم !

-" عَمَّ یَتَساءَلُونَ، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ،

-الَّذِی هُمْ فِیهِ مخْتَلِفُونَ،َکلا سَیَعْلَمُونَ...

-مردم از چه خبر مهمی پرسش و گفتگو می کنند؟

-از خبر بزرگ قیامت!

-که در آن با هم به جدل و اختلاف کلمه برخاستند،

-چنین نیست که منکران پنداشته اند به زودی وقت مرگ را خواهند دانست...! "

سوره نبأ خبر از آمدن یوم الفصل و صفات آن و استدلال بر حقیقت آن، و تردیدناپذیری آن است، و از اینجا آغاز می شود که مردم از یکدیگر از خبر قیامت می پرسند، آنگاه در سیاق جواب و با لحنی تهدیدآمیز می فرماید: به زودی از آن آگاه خواهند شد!

۱- آیه ۵۷ تا ۵۹ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۲۲۷

سپس آن روز را با ذکر حوادثش توصیف می کند که مردم همگی در آن احضار می شوند، و همه یکجا جمع می گردند، طاغیان به سوی عذابی دردناك و متقین به سوی نعیمی مقیم منتقل می شوند.

" عن النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون،" مراد از خبر عظیم خبر بعث و قیامت است، که قرآن عظیم در سوره های مکی و مخصوصا در سوره هایی که در اوائل بعثت نازل شده کمال اهتمام را درباره اثبات آن دارد، مؤید این معنا سیاق آیات این سوره است که در آنها جز به مساله قیامت، و صفات یوم الفصل، و استدلال بر حقیت و واقعیت آن پرداخته نشده است.

(۱)

دلایلی از آیات بر خبر عظیم

-" أَ لَمْ نجْعَلِ الْأَرْض مِهَدا،

-آیا ما زمین را مهد آسایش خلق نگردانیدیم . . .؟ "

این آیه تا یازده آیه بعدش در مقام احتجاج و استدلال بر ثبوت بعث و جزا و تحقق خبر عظیم قیامت است.

بیان آن حجت این است که عالم محسوس با زمین و آسمانش و شب و روزش و انسانهایش که نسلا بعد نسل می آیند و می روند، و نظام جاری در سراپایش، و تدبیر متقن و دقیقی که در همه امورش جریان دارد، ممکن نیست صرفا به خاطر بازی و سرگرمی پدید آمده باشد، و هیچ هدف و غرضی در نظر پدید آورنده اش نباشد، پس به طور مسلم و بدیهی باید در پی این نظام متحول و متغیر و گردنده، عالمی باشد که نظام در آن ثابت و باقی باشد، و در آن عالم اثر صلاح و فساد این عالم، ظهور پیدا کند، صلاحی که فطرت بشر بدان دعوت می کرد، و فسادی که از آن نهی می نمود، و ما می بینیم که اثر صلاح و فساد، که همانا سعادت متقین و شقاوت مفسدین است در این عالم محسوس ظاهر نشده، و این از محالات است که خدای تعالی در فطرت بشر آن دعوت غریزی را و این ردع و منع غریزی را به ودیعه بسپارد، در حالی که نه آن دعوت اثری در خارج داشته باشد و نه آن منع، پس به طور یقین در این میان روزی وجود دارد که در آن روز انسان صالح اثر صلاح خود را، و انسان فاسد اثر فساد خود را می بیند.

در این میان روزی هست که انسان آن را دیدار خواهد کرد، و در آن روز به جزای آنچه کرده چه خیر و چه شر می رسد، پس مشرکین نمی توانند در آن اختلاف نموده، و یا شک کنند. می فرماید:

۱- آیه ۱ تا ۴ سوره نبأ المیزان ج ۲۰ ص ۲۵۷

" مگر ما نبودیم که زمین را برای شما قرارگاه کردیم،

تا بتوانید در آن قرار گیرید، و در آن تصرف کنید؟

و کوهها را میخ هایی در آن نساختیم؟

و شما را جفت زن و مرد آفریدیم،

و خواب را برای شما مایه قوام حیات و استراحت قرار دادیم،

و پرده سیاه شب را ساتراحوال خلق گردانیدیم،

و روز روشن را برای تحصیل معاش آنان مقرر داشتیم،

بر بالای سرتان هفت آسمان سخت بنیاد، قرار دادیم،

و چراغی چون خورشید رخشان بر افروختیم،

از فشار و تراکم ابرها آب باران فرو ریختیم،

تا دانه ها و نباتاتی که مایه قوت آدمیان و حیوانات است بیرون آوریم،

و باغهای پر درخت و انواع میوه ها پدید آوردیم."

(۱)

بعث و قیامت: هدف خلق آسمانها و زمین

-" خَلَقَ السمَوَتِ وَ الأَرْض بِالْحَقّ ِیُکَوِّرُ الَّیْلَ عَلی النهَارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهَارَ عَلی الَّیْلِ وَ سخَّرَ الشمْس وَ الْقَمَرَ کلٌّ یجْرِی لأَجَلٍ مُّسمًّی أَلا هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفَّرُ،

-آسمانها و زمین را به حق آفرید و داخل می کند شب را بر روز و داخل می کند روز را بر شب و آفتاب و ماه را آن چنان مسخر کرده که هر یک برای مدتی معین در جریانند، آگاه باش که او عزیز و آمرزنده است."

جمله " خلق السموات و الأرض بالحق،" اشاره است به مساله خلقت، و عبارت" بالحق" اشاره است به مساله بعث و قیامت، چون خلقت وقتی به حق و غیر باطل است که غرض و غایتی در آن باشد، و خلقت به سوی آن غرض سوق داده شود. و این

همان بعث است که خدای تعالی در باره اش فرموده:" و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما باطلا."

(۲)

شرح مقدمات رستاخیز در قرآن

موضوع رجعت

۱- آیه ۶ تا ۱۶ سوره نبأ المیزان ج ۲۰ ص ۲۶۰

۲- آیه ۵ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۶۱

-" هَلْ يَنظُرُونَ إِلا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِى ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَئكَهُ وَ قُضِىَ الأَمْرُ وَ إِلى اللَّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ .

-آیا انتظار این را دارند که خدا و ملائکه بر ابرها سوار شده نزد آنان بیایند و تکلیفشان یکسره شود؟ و بازگشت امور به خدای تعالی است ."

آیه فوق در روایتی از مرحوم صدوق از امام صادق علیه السلام به روز رجعت تفسیر شده است. روز رجعت یکی از مراتب روز قیامت است.

روایاتی که رجعت را اثبات می کند هر چند آحاد آن با یکدیگر اختلاف دارند، الا اینکه با همه کثرتش متجاوز از پانصد حدیث است در یک جهت اتحاد دارند، و آن یک جهت این است که سیر نظام دنیوی متوجه به سوی روزی است که در آن روز آیات خدا به تمام معنای ظهور ظاهر می شود، روزی که در آن روز دیگر خدای سبحان نافرمانی نمی شود، بلکه به خلوص عبادت می شود، عبادتی که مشوب و آمیخته با هوای نفس نیست، عبادتی که شیطان و اغوایش هیچ سهمی در آن ندارد.

روزی که بعضی از اموات که در خوبی و یا بدی برجسته بودند، یا ولی خدا بودند، و یا دشمن خدا، دوباره به دنیا بر می گردند تا میان حق و باطل حکم شود .

این معنا به ما می فهماند روز رجعت خود یکی از مراتب روز قیامت است، هر چند که از نظر ظهور به روز قیامت نمی رسد، چون در روز رجعت باز شر و فساد تا اندازه ای امکان دارد، به خلاف روز قیامت که دیگر اثری از شر و فساد نمی ماند.

باز به همین جهت روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام هم معلق به روز رجعت شده است چون در آن روز هم حق به تمام معنا ظاهر می شود، هر چند که باز

ظهور حق در آن روز کمتر از ظهور در روز رجعت است.

آنچه از کلام خدای تعالی در باره قیامت و اوصاف آن به دست می آید، این است که قیامت روزی است که هیچ سببی از اسباب، و هیچ کاری و شغلی از خدای سبحان پوشیده نیست، روزی است که تمامی اوهام از بین می رود، و آیات خدا در کمال ظهور ظاهر می شود، و در سراسر آیات قرآنی و روایات هیچ دلیلی به چشم نمی خورد که دلالت کند بر اینکه در آن روز عالم جسمانی به کلی از بین می رود، بلکه بر عکس ادله ای به چشم می خورد که بر خلاف این معنا دلالت دارد، چیزی که هست این معنا استفاده می شود که در آن روز بشر یعنی این نسلی که خدای تعالی از یک مرد و زن به نام آدم و همسرش پدید آورده قبل از قیامت از روی زمین منقرض می شود .

خلاصه میان نشئه دنیا و نشئه قیامت مزاحمت و مناقضتی نیست تا وقتی قیامت بیاید دنیا به کلی از بین برود، همچنانکه میان برزخ که هم اکنون اموات در آن عالمند، با عالم دنیا مزاحمتی نیست و دنیا هم مزاحمتی با آن عالم ندارد.

(۱)

آخرالزمان – مرگ آخرین نفرات روی زمین

-مَا يَنظرُونَ إِلا صيْحَةً وَحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يخِصمُونَ،

-فَلا يَستَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لا إِلى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ،

-آنان منتظر جز یک صیحه نیستند صیحه ای که ایشان را بگیرد در حالی که سرگرم مخاصمه باشند،

-صیحه ای که وقتی رسید دیگر اینان نه می توانند سفارشی کنند و نه به اهل خود برگردند.“

مراد از صیحه همان نفخه اول صور است که وقتی دمیده می شود همه می میرند.

نتیجه چنین صیحه ای که به ناگهانی می رسد و مهلتشان نمی دهد، این است که همگی فورا بمیرند، در نتیجه دیگر نه می توانند سفارشی بکنند – چون مرگشان عمومی است، و کسی نمی ماند تا رفتگان به ماندگان سفارشی کنند- و نه می توانند به اهل خود برگردند، چون بر فرض که مرگشان در بیرون خانه برسد باز به اهلشان برنمی گردند.

در روایات اسلامی، در تفسیر قمی در ذیل آیه” ما ینظرون الا صیحه واحده “ آمده که این صیحه در آخر الزمان خواهد بود، مردم در آن روزگار گرفتار یک صیحه می شوند

۱- آیه ۲۱۰ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۱۵۰

و در حـالی که مردم در بازارها مشـغول مخاصـمه هسـتند، ناگهان گرفتار این صـیحه گشـته و همه در جا می میرنـد، و احـدی نیست که به خانه خود برگردد، و یا سفارشـی به کسـی بکند، و همین است معنای جمله: " فلا یستطیعون توصیه و لا الی اهلهم یرجعون."

(۱)

هلاکت همه موجودات درآسمانها، در زمین، و در برزخ

-" فَذَرْهُمْ حَتی یُلَقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی فِیهِ یُصعَقُونَ،

-رهایشان کن، تا روز خود را دیدار کنند، روزی که در آن هلاک می شوند!"

مراد از یومی که در آن یوم هلاک می شوند، روز نفخه صور است که تمامی موجودات زنده در آسمانها و زمین می میرند، و خود یکی از علامتهـای قیامت است، همچنان که در جایی دیگر فرموده:" و نفـخ فی الصور فصـعق من فی السـموات و من فی الأرض . "

مؤیـد این معنـا آیه بعـدی است که می فرمایـد:" یوم لا یغنی عنهم کیـدهم شیئا و لا هم ینصـرون." روزی که کیـدشان کاری برایشان نمی سازد و هیچ کس هم ندارند که یاریشان کند چون به درد نخوردن کید، و نیز یاور نداشـتن از خواص روز قیامت است که در آن روز تمامی سببها از کار می افتند، و امر در آن روز تنها به دست خدا است.

در آن روز همه زنـدگان در زمین و در عالم برزخ می میرنـد، و این مکـذبین در آن روز اگر روی زمین زنده نیسـتند در عالم برزخ زنده هستند.

(۲)

با نفخه اول همه می میرند !

-" وَ نُفِخَ فی الصورِ فَصعِقَ مَن فی السمَوَتِ وَ مَن فی الأَرْضِ إِلا مَن شاءَ اللَّه،

-و در صور دمیده می شود، که ناگهان آنچه جنبده ای در آسمانها و هر کس که در زمین است می میرند، مگر کسی که خدا خواسته باشد !

ظـاهر آنچه در کلاـم خـدای تعـالی در معنـای نفـخ صور آمـده این است که این نفخه دو بـار صورت می گیرد، یک بار برای اینکه همه جانداران با هم بمیرند، و یک بار هم

۱- آیه ۴۸ تا ۵۰ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۴۵
۲- آیه ۴۵ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۳۵

برای اینکه همه مردگان زنده شوند.

جمله " مگر کسی که خدا خواسته باشد،" استثنایی است از اهل آسمانها و زمین.

(۱)

تحولات طبیعی قبل از خروج انسانها از زمین

-" وَ مِنْ ءَایَتِهِ أَن تَقُومَ السمَاءُ وَ الأَرْض بِأَمْرِهِ ثمَّ إِذَا دَعَاکُمْ دَعْوَةً مِّنَ الأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تخْرُجُونَ،

-و از جمله آیات او این است که آسمان و زمین را با امر خود سر پا نگه داشته پس چون شما را با یک دعوت می خواند همه از زمین خارج می شوید."

-" ثمَّ إِذَا دَعَاکُمْ دَعْوَةً مِّنَ الأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تخْرُجُونَ . "

مراد از قیام آسمان و زمین به امر خدا، ثبوت آن دو است بر حالاتی که عبارت است از حرکت و سکون و تغییر و ثبات که خدا به آنها داده است.

می فرماید: خروج انسانها از زمین بعد از این قیام است، و وقتی است که دیگر آسمان و زمین قائم نیستند، یعنی ویران شده اند، همچنان که آیات بسیاری دیگر در مواردی از کلام مجید بر این خرابی دلالت دارد.

" و له من فی السموات و الأرض کل له قانتون،"

قنوت به معنای لازم بودن اطاعت با خضوع است. و مراد از اطاعت با خضوع، اطاعت تکوینی است .

(۲)

درهم کوبیده شدن سد ذوالقرنین (نشانه آغاز قیامت)

-" قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبی فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبی جَعَلَهُ دَکاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبی حَقًّا،

-گفت: این رحمتی از جانب پروردگار من است و چون وعده پروردگارم بیاید آن را هموار سازد و وعده پروردگارم حق است."

ذو القرنین - بعد از بنای سد- گفت: این سد خود رحمتی از پروردگار من بود، یعنی نعمت و سپری بود که خداوند با آن اقوامی از مردم را از شر یاجوج و ماجوج حفظ فرمود.

۱- آیه ۶۸ تا ۷۵ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۴۴

۲- آیه ۲۵و۲۶ سوره روم المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۵۳

" فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء." و این سد و این رحمت تا آمدن وعده پروردگار من باقی خواهد ماند، وقتی وعده پروردگار من آمد آن را در هم می کوبد و با زمین یکسان می کند.

مقصود از وعده یا وعده ای است که خدای تعالی در خصوص آن سد داده بوده که به زودی یعنی در نزدیکی های قیامت آن را خرد می کند، در این صورت وعده مزبور پیشگویی خدا بوده که ذو القرنین آن را خبر داده است.

و یا همان وعده ای است که خدای تعالی در باره قیام قیامت داده، و فرموده: کوهها همه در هم کوبیده گشته و دنیا خراب می شود. هر چه باشد قضیه را با جمله" و کان وعد ربی حقا،" تاکید فرموده است.

(۱)

یورش یأجوج و مأجوج (از علایم آغاز قیامت)

-" حَتی إِذَا فُتِحَت یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُم مِّن کلِّ ِحَدَبٍ یَنسِلُونَ،

-تا وقتی که سد یاجوج و ماجوج گشوده شود و از هر تپه و بلندی سرازیر گردند."

با توجه به آیات قبل که فرمود:" اعمال صالح مؤمنین را می نویسیم و سعیشان را مشکور می داریم و قراء ظالمه را هلاک نموده و رجوعشان را بعد از هلاکت تحریم می کنیم،" در این آیه می فرماید: مدام امر به همین منوال جریان می یابد، تا آن روزی که راه بسته یاجوج و ماجوج و سدشان گشوده شود، یعنی یاجوج و ماجوج از بلندیهای زمین با سرعت به سوی مردم بتازند و این خود یکی از علامتهای قیامت است. همچنانکه آیه" فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء و کان وعد ربی حقا و ترکنا بعضهم یؤمئذ یموج فی بعض و نفخ فی الصور فجمعناهم جمعا،" نیز بدان اشاره می کند.

(۲)

خروج دَابَّهالأَرْضِ (از حوادث قبل از قیامت)

-" وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیهِمْ أَخْرَجْنَا لهُمْ دَابَّهً مِّنَ الأَرْضِ تُکلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاس کانُوا بِئَایَتِنَا لا یُوقِنُونَ،

-و چون فرمان عذاب آنها رسد جانوری را از زمین برای آنها بیرون آریم تا با آنها تکلم کند این مردم آیه های ما را باور نمی کرده اند."

مراد از اینکه فرمود: وقتی قول بر ایشان واقع می شود، تحقق مصداق قول، در ایشان و تعین ایشان در صدق قول بر آنان است.

۱- آیه ۹۸ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۵۰۶

۲- آیه ۹۶ سوره انبیاء المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۶۱

و معنایش این است که زمانی که امت اسلام مصداق قول خدا قرار می گیرند و قول خدا درباره آنان محقق می شود، همچنان که در آیه بعدی هم که می فرماید:" و وقع القول علیهم بما ظلموا - و به خاطر ظلمی که کردند قول بر ایشان واقع شد،" مراد همین است، یعنی عذاب خدا بر آنان محقق گشته، مصداق آن قرار گرفتند.

و اما اینکه این قول چیست که بر آنان واقع می شود، آنچه از کلام خدای تعالی صلاحیت دارد که این قول را تفسیر کند آیه " سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق،" می باشد، برای اینکه می دانیم مراد از این آیات که خدا به زودی به آنان نشان می دهد غیر آیات آسمانی و زمینی است، که خود آنان همواره آنها را می بینند، و دائما در پیش رو و بیخ گوششان قرار دارد، بلکه مراد، بعضی از آیاتی است که جنبه خارق عادت داشته باشد و مردم از دیدن آن ناگزیر به ایمان شوند و در حالی فرا رسد که به هیچ یک از آیات آسمانی و زمینی معمولی ایمان نداشته باشند، ولی از دیدن آن آیت که گفتیم ایمان بیاورند.

از این بیان روشن می شود که جمله " ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون - مردم قبلا به آیات ما ایمان نمی آوردند،" تعلیل باشد برای اینکه چرا قول بر ایشان واقع می شود.

" اخرجنا لهم دابه من الأرض تکلمهم،" بیان آن آیتی است که گفتیم مراد از آن، آیت خارق العاده ای است که در آیه " سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق،" آن را وعده داده، و همین که جمله مورد بحث صفت قرار گرفته برای آن آیت خارق العاده، خود دلیل است بر اینکه مراد از اخراج از زمین، یا احیاء و بعث بعد از مرگ است و یا امری است نزدیک بدان، حال ببینیم کدام یک می تواند باشد.

و اما اینکه آن جنبنده، جنبنده ای باشد که با مردم صحبت کند، از آنجا که کلمه جنبنده به هر صاحب حیاتی اطلاق می شود که در زمین راه می رود، می تواند انسان باشد و می تواند حیوانی غیر انسان باشد، اگر انسان باشد که تکلم و سخن گفتنش امری عادی است، نه خارق العاده و اگر حیوانی بی زبان باشد آن وقت حرف زدنش مانند بیرون شدنش از زمین امری است خارق العاده.

لیکن متاسفانه در آیات کریمه قرآن چیزی که بتواند این آیت را تفسیر کند و معلوم سازد که این جنبده ای که خدا به زودی از زمین بیرون می آورد چیست؟ و چه خصوصیاتی دارد؟ و صفات و نشانیهایش چیست؟ و با مردم چه تکلمی می کند و چه خصوصیاتی دارد؟ و چگونه از زمین بیرون می آید؟ و چه می گوید؟ وجود ندارد، بلکه سیاق آیه بهترین دلیل است بر اینکه مقصود مبهم گویی است و جمله مزبور از کلمات مرموز قرآن است.

حاصل معنا این است که: وقتی برگشت امر مردم به این شود- که به زودی هم می شود- که از آیات حسی و مشهود ما یقین برایشان حاصل نشود و به عبارت دیگر استعدادشان برای ایمان آوردن به ما به کلی باطل گشته، تعقل و عبرت گیری از دستشان خارج شود، در این هنگام وقت آن می رسد که آن آیت خارق العاده که وعده داده بودیم نشانشان دهیم، و حق را برایشان آنچنان بیان می کنیم که دیگر جز اعتراف به حق چاره ای برایشان نماند، پس در آن هنگام آن آیت را که دابه و جنبنده ای است از زمین بیرون می آوریم، تا با ایشان صحبت کند . این آن معنایی است که با کمک سیاق و به هدایت تدبر در آیه به دست می آید.

(۱)

حشر فوجی از هر امتی (از حوادث قبل از قیامت)

-" وَ یَوْمَ نحْشرُ مِن کلِّ ِ أُمَّةٍ فَوْجاً مِّمَّن یُکَذِّب بِئَایَتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ،

-به خاطر بیاور روزی را که از هر امتی دسته ای از آنها را که آیه های ما را دروغ شمرده اند محشور کنیم و ردیف شوند."

مراد از حشر، جمع کردن بعد از مرگ است، چون محشورین عبارتند از فوجی از هر امت، و تمامی امتهای زنده هیچ وقت در زمان واحد جمع نمی شوند.

و مراد از آیات در جمله:" یکذب بایاتنا،" مطلق آیاتی است که بر مبدأ و معاد دلالت می کند، که از آن جمله اند انبیاء و امامان و کتب آسمانی، نه اینکه مراد از آیات، قیامت و حوادث واقعه در آن و هنگام قیام آن باشد و نه آیات قرآنی به تنهایی، برای اینکه حشر، منحصر در امت اسلامی نیست، بلکه از امتهای مختلف، از هر امتی فوجی محشور می شوند.

و از ظاهر آیه برمی آید که حشر در آن، حشر در غیر روز قیامت است، زیرا حشر در روز قیامت اختصاص به یک فوج از هر امت ندارد، بلکه تمامی امت ها در آن محشور می شوند و حتی به حکم آیه " و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا،" یک نفر هم از قلم نمی افتد و اما در این آیه می فرماید: از هر امتی فوجی را محشور می کنیم.

مؤید گفتار ما - که منظور حشر مزبور در قیامت نیست - این است که این آیه و دو آیه بعدش بعد از داستان بیرون شدن دابه از زمین واقع شده اند، که خود یکی از علائمی است که قبل از قیامت واقع می شود، قیامتی که در چند آیه بعد درباره آن می فرماید:" و نفخ فی الصور،" و تا چند آیه بعد اوصاف وقایع آن روز را بیان می کند، و معنا ندارد که قبل از شروع به بیان اصل قیامت و وقایع آن، یکی از وقایع آن را جلوتر

۱- آیه ۸۲ سوره نمل المیزان ج : ۱۵ ص : ۵۶۸

ذکر کند، چون ترتیب وقوعی اقتضاء می کند که اگر حشـر فوج از هر امتی هم جزو وقایع قیامت باشد آن را بعد از مساله نفخ صور ذکر فرمایـد، ولی اینطور ذکر نکرد، بلکه قبل از نفخ صور مساله حشـر فوج از هر امتی را آورده، پس معلوم می شود این حشر جزو وقایع قیامت نیست.

آیه شـریفه نمی توانـد مربوط به وقایع قیامت باشـد، بلکه از حشـری خبر می دهـد که قبل از روز قیامت واقع می شود، البته در افاده این معنا نیز صریح نیست، بطوری که قابل تاویل نباشد.

" حتی اذا جاؤا قال ا کذبتم بایاتی و لم تحیطوا بها علما اما ذا کنتم تعملون. " مراد از آمدن، حضور در موطن خطاب است.

معنای آیه این است که: از هر امتی فوجی از تکـذیب کننـدگان به آیاتمان را محشور می کنیم و همچنان بازداشت می شوند، تا آنکه در محضـر خطاب، حضور به هم رساننـد، در آن هنگام خدای تعالی به ایشان می فرماید: آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالی که هیچ احاطه علمی به آن نداشتید؟ و یا چه کارها غیر از تکذیب می کردید؟ و این سؤال متضـمن توبیخ آنان است از این جهت که جز تکذیب آیات کار دیگری نداشته اند .

" و وقع القول علیهم بما ظلموا فهم لا ینطقون،" قول، به سبب اینکه ظالم بودند، علیه ایشان واقع گشت.

بـا این بیـان، این احتمـال تاییـد می شود که مراد از آن قولی که علیه ایشـان واقع می شود این قول است که:" ان الله لاـ یهـدی القوم الظـالمین،" و معنـا این است که ایشان به خاطر اینکه در تکـذیبشان به آیات سـتمکار بودنـد، به عـذری که با آن اعتـذار جویند راه نیافتند و در نتیجه از سخن فرو ماندند-" فهم لا ینطقون!"

(۱)

وقتی قیامت بیاید!

-" هَـلْ یَنظرُونَ إِلا أَن تَأْتِیهُمُ الْمَلَئکَهُ أَوْ یَأْتیَ رَبُّک أَوْ یَأْتیَ بَعْض ءَایَتِ رَبِّک یَوْمَ یَأْتی بَعْض ءَایَتِ رَبِّک لا یَنفَعُ نَفْساً إِیمَنهَا لَمْ تَکُنْ ءَامَنَت مِن قَبْلُ أَوْ کَسبَت فی إِیمَنهَا خَیراً قُلِ انتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ،

-مگر انتظـاری دارنـد جز اینکه فرشـتگان به سویشان آینـد، یا فرمان پروردگارت بیایـد یا بعضـی نشانه های پروردگارت بیاید روزی که پاره ای از آیات پروردگارت بیاید کسی که از پیش ایمان نیاورده یا در مدت ایمان خویش کار خیری نکرده ایمان آوردنش سودش ندهد، بگو منتظر باشید که ما نیز منتظریم."

مراد از آمدن پروردگار آمدن قیامت است که روز ملاقات پروردگار است، زیرا

۱- آیه ۸۳ سوره نمل المیزان ج : ۱۵ ص : ۵۶۹

آنروز روز انکشاف تام و جلوه حق و ظهور توحید خدا است، در آنروز دیگر حجابی بین او و بین مخلوقات نیست، چون شان قیامت همین است که پرده از روی حقیقت هر چیز بردارد. همین انکشاف و ظهور بعد از خفا، و حضور بعد از غیبت مصحح اطلاق آمدن خدا است نه اینکه - العیاذ بالله - آمدن او مانند آمدن دیگران مستلزم اتصاف به صفات اجسام بوده باشد .

اما مراد از آمدن بعضی از آیات پروردگار، آمدن آیه و حادثه ای است که باعث تبدل و دگرگونی نشأه حیات ایشان باشد، بطوری که دیگر نتوانند به قدرت و اختیاری که قبلا داشتند برگردند، مانند حادثه مرگ که نشأه عمل را به نشأه جزای برزخی مبدل می سازد، یا آیه ای است که مستلزم استقرار ملکه کفر و انکار در نفوس آنان باشد بطوری که نتوانند به مساله توحید اذعان و ایمان پیدا کنند، و دلهایشان به حق اقبال نکند، و اگر هم به زبان اعتراف کنند از ترس عذابی باشد که با آن روبرو شده اند.

و یا آمدن عذابی است از ناحیه خداوند که برگشت نداشته مفری از آن نباشد، و ایشان را مضطر به ایمان کند تا بلکه با ایمان آوردن خود را از آن عذاب برهانند، و لیکن ایمانشان سودی نبخشد، چون ایمان وقتی اثر دارد که از روی اختیار باشد.

پس این امور یعنی آمدن ملائکه و یا آمدن پروردگار و یا آمدن بعضی از آیات پروردگار همه اموری هستند که به وقوع پیوستن آن همراه با قضای به قسط و حکم به عدل است، و مشرکین که هیچ حجتی و موعظتی در آنان اثر نمی کند جز همین پیشامدها را نخواهند داشت اگر چه خودشان از آن غافل باشند، آری پیشامدی که دارند واقع خواهد شد چه بدانند و چه ندانند .

-" یوم یاتی بعض آیات ربک ...."

این آیه اثر و خاصیت روز بروز و ظهور این آیات را که در حقیقت خصوصیت و اثر خود آیات نیز هست شرح می دهد، به این بیان که ایمان در روز ظهور آیات وقتی مفید است که آدمی در دنیا و قبل از ظهور آیات نیز به طوع و اختیار ایمان آورده و دستورهای خداوند را عملی کرده باشد.

و اما کسی که در دنیا ایمان نیاورده و یا اگر آورده در پرتو ایمانش خیری کسب نکرده و عمل صالحی انجام نداده، و در عوض سرگرم گناهان بوده چنین کسی ایمانش، که ایمان اضطراری است، در موقع دیدار عذاب و یا در موقع مرگ سودی به حالش نمی دهد، همچنانکه فرموده:" و لیست التوبه للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان !"

ایمان نافع آن ایمانی است که اولا از روی اختیار و طوع و رغبت بوده باشد نه اینکه دیدن مرگ و یا عذاب مضطر به ایمان آوردنش کرده باشد، و ثانیا گناهان آنرا فاسد

و تباه نساخته باشد.

ارتباط آیه فوق با روایات آخرالزمان

در تفسیر عیاشی از حضرت ابی جعفر و حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در ذیل جمله:" یوم یاتی بعض ایات ربک لا ینفع نفسا ایمانها،" فرمودند: مقصود از این آیات طلوع آفتاب از مغرب و خروج جنبنده زمین و پدید آمدن دود است که انسان اگر به گناه اصرار ورزد و عمل ایمانی بجا نیاورد و این آیه ها ظاهر شود ایمانش سودی نخواهد داشت.

و نیز در همان کتاب از ابی بصیر از یکی از دو بزرگوار سابق الذکر روایت شده که در ذیل جمله:" او کسبت فی ایمانها خیرا،" فرموده: مؤمن گنهکار کمی حسنات و کثرت گناهانش میان او و ایمانش حائل گشته و در نتیجه باعث می شود که وی در ایمانش کسب خیری نکرده باشد.

و در الدر المنثور است که احمد و عبد بن حمید در مسند خود و ترمذی و ابو یعلی و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ و ابن مردویه همگی از ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم روایت کرده اند که در تفسیر جمله: " یوم یاتی بعض ایات ربک،" فرموده است: این آیات عبارت است از طلوع آفتاب از مغربش .

مؤلف: از ظاهر این روایات برمی آید که از باب تطبیق کلی بر مصداق باشد و لیکن احتمال هم دارد که تفسیر بوده باشد، و مراد از بعض آیاتی که در آیه شریفه است همین آیات بوده باشد، و به هر حال روز طلوع آفتاب از مغرب روز بروز غضب الهی است که مردم از شدت عذاب آن روز متوسل به ایمان می شوند، و لیکن ایمانشان سودی نمی بخشد.

مساله طلوع آفتاب از مغرب در روایات بسیاری از طرق شیعه از امامان اهل بیت علیهم السلام و از طرق اهل سنت از جمعی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم از قبیل ابی سعید خدری، ابن مسعود، ابی هریره، عبد الله بن عمر، حذیفه، ابی ذر، عبد الله بن عباس، عبد الله بن أبی اوفی، صفوان بن عسال، انس، عبد الرحمن بن عوف، معاویه، ابی امامه و عایشه و غیر ایشان وارد شده و البته در مضمون آنها اختلاف فاحشی وجود دارد .

نظریه های علمی امروز هم انکار ندارد که ممکن است روزی کره زمین بر خلاف حرکتی که تا آن روز شرقی بوده حرکت غربی کند، و یا دو قطب آن تغییر یافته شمالیش جنوبی، و یا جنوبیش شمالی شود، حال یا بطور تدریج همچنانکه رصدخانه ها

آنرا پیش بینی نموده اند و یا آنکه یک حادثه جهانی و عمومی جوی این تحول را یکمرتبه به وجود بیاورد، البته همه این سخنان در جایی است که کلمه طلوع خورشید از مغرب در روایات رمزی در باره سری از اسرار حقایق نبوده باشد.

به هر حال، از جمله آیت هایی که در روایات ذکر شده مساله بیرون شدن دابه الارض و دخان و خروج یاجوج و ماجوج است .

قرآن کریم نیز به این چند امر ناطق است، و نیز از آن جمله خروج مهدی علیه السلام و نزول عیسی بن مریم و خروج دجال و غیر آن است.

این چند امر گر چه از علائم آخر الزمان است و لیکن بودنش از آن آیت هایی که در هنگام بروزش توبه قبول نمی شود و ایمان سود نمی بخشد، روشن نیست.

در تفسیر برهان از برقی نقل می کند که وی به سند خود از عبد الله بن سلیمان عامری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: همواره در روی زمین از ناحیه پروردگار حجتی که حلال و حرام خدا را بشناسد و به راه خدا دعوت کند بوده و خواهد بود، و این رابطه بین خدا و خلق هیچگاه در زمین قطع نمی شود مگر چهل روز مانده به قیامت که در آن چهل روز خداوند حجت خود را از زمین برمی دارد، در آن روزها است که در توبه به روی گنهکاران بسته می شود، و ایمان آوردن در آن ایام بی فایده است، گنهکاران و کفاری که تا آن روز توبه نکرده و ایمان نیاورده اند از بدترین خلقند و کسانی هستند که قیامت بر آنان قیام می کند.

(۱)

ایمان بعد از ظهور علایم و اشراط قیامت

-" فَهَلْ يَنظرُونَ إِلا الساعَةَ أَن تَأْتِيهُم بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشرَاطهَا فَأَنى لهُمْ إِذَا جَاءَتهُمْ ذِكْرَاهُمْ،

-آیا این کفار منتظر آننـد که قیامت ناگهانی بیاید آن وقت ایمان آورند اینک علامت های آن آمده، ایمان بیاورند و اما خود قیامت اگر بیاید دیگر کجا می توانند به خود آیند و از تذکر خود بهره مند شوند."

گویا مردم در موقفی ایستاده اند که یا از حق پیروی می کنند و عاقبت به خیر می گردند، و یا منتظر قیامت هستند و به هیچ وظیفه ای عمل نمی کنند تا این که مشرف بر آن می شوند آنگاه یقین به وقوعش پیدا نموده و متذکر می شوند و ایمان آورده پیرو حق می گردند .

اما امروز گوششان بدهکار پیروی حق نیست و با هیچ صحبت و موعظه و یا عبرتی خاضع نمی شوند. اما تذکری که بعد از وقوع قیامت برایشان دست می دهد، هیچ

۱- آیه ۱۵۸سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۵۳۳ و ص۵۳۹

سودی به حالشان ندارد، چون قیامت بدون اطلاع قبلی می آید.

وقتی علامت های آن پیدا می شود دیگر مهلتشان نمی دهد که به دنبال آن تذکر و خضوع و ایمان، دست به عملی صالح زنند تا تذکرشان مایه سعادتشان شود.

و وقتی قیامت برپا شود دیگر وقت عمل باقی نمانده، چون آن روز، روز جزاء است، نه روز عمل، همچنان که قرآن فرموده:" یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکری یقول یا لیتنی قدمت لحیاتی." علاوه بر این، اشراط و علامتهای قیامت آمده و محقق شده است.

و شاید مراد از علامتهای آن، خلقت انسان و دو نوع بودن آن - نوعی صلحاء و نوعی مفسدین، نوعی متقیان و نوعی فجار- باشد که خود همین، قیامتی می خواهد تا بین این دو نوع جدایی بیندازد. یکی هم مرگ است که آن نیز از اشراط وقوع قیامت است.

" فانی لهم اذا جاءتهم ذکریهم،" چگونه می توانند متذکر شوند بعد از آمدن قیامت؟ یعنی چگونه از تذکر خود در آن روز انتفاع می برند، روزی که عمل سودی ندارد و فقط روز جزاء است.

(۱)

ارث زمین به بندگان صالح می رسد!

-وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فى الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الأَرْض يَرِثُهَا عِبَادِى الصلِحُونَ،

-إِنَّ فى هَذَا لَبَلَغاً لِّقَوْمٍ عَبِدِينَ،

وَ مَا أَرْسلْنَك إِلا رَحْمَةً لِّلْعَلَمِينَ،

-در زبور از پی آن کتاب چنین نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به میراث می برند،

-که در این برای گروه عبادت پیشه بلاغی هست،

-و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده ایم ! "

مراد از وراثت زمین این است که سلطنت بر منافع، از دیگران به صالحان منتقل شود و برکات زندگی در زمین مختص ایشان شود، و این برکات یا دنیایی است که بر می گردد به تمتع صالحان از حیات دنیوی که در این صورت خلاصه مفاد آیه این می شود که: به زودی زمین از لوث شرک و گناه پاک گشته و جامعه بشری صالح که خدای را بندگی کنند و به وی شرک

نورزند در آن زندگی کنند همچنانکه آیه:" وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض ... یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا،" از آن خبر می دهد.

۱- آیه ۱۷ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۵۷

اگر این برکات اخروی باشد عبارت است از مقامات قربی که در دنیا برای خود کسب کردند، چون این مقامات هم از برکات حیات زمینی است، هر چند که خودش از نعیم آخرت است، همچنانکه آیه:" و قالوا الحمد لله الذی اورثنا الارض نتبوأ من الجنه حیث نشاء،" که حکایت کلام اهل بهشت است و آیه:" اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس،" بدان اشاره می کنند.

از همینجا معلوم می شود که آیه مورد بحث خاص به یکی از دو وراثت های دنیایی و آخرتی نیست بلکه هر دو را شامل می شود.

مفسرینی که آن را به وراثت آخرتی اختصاص داده اند و به آیاتی که مناسب با آن وراثت است تمسک جسته و چه بسا گفته اند همین معنا متعینا مقصود است چون بعد از اعاده دیگر زمینی نیست تا صالحان آن را ارث ببرند، حرف درستی نزده اند، زیرا معلوم نیست که آیه مورد بحث عطف بر آیه قبلی اش که متعرض مساله اعاده بوده شده باشد تا بگویید بعد از اعاده دیگر زمینی باقی نمی ماند.

آن مفسرینی هم که آیه را به وراثت دنیایی اختصاص داده حمل بر دوره ظهور اسلام و یا دوران حضرت مهدی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم در اخبار متواتره از آن خبر داده و شیعه و سنی آنها را نقل کرده اند، نموده اند باز راه درستی نرفته اند زیرا روایات مذکور هر چند متواتر و مسلم است اما آیه را تخصیص نمی زند.

کوتاه سخن، همانطوری که گفتیم آیه شریفه مطلق است و شامل هر دو وراثت می شود چیزی که هست از نظر سیاق آنچه که عقل و اعتبار اقتضاء می کند این است که آیه شریفه عطف بر همان جمله:" فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن ..." باشد چون آن آیه به تفصیل حال اهل اختلاف از نظر جزای اخروی اشاره می کرد و این آیه به تفصیل حال آنان از نظر جزای دنیوی اشاره می کند، و در نتیجه حاصل کلام این می شود که: ما بشر را به سوی دینی واحد دعوت کردیم لیکن ایشان دین را قطعه قطعه نموده در آن اختلاف کردند و مجازاتشان هم مختلف شد، اما در آخرت آنهایی که ایمان آوردند سعیشان مشکور و عملشان مکتوب شد - و از کفار بر خلاف این شد - و اما در دنیا، آنهایی که ایمان آوردند زمین را به وراثت مالک شدند - به خلاف دیگران.

" ان فی هذا لبلاغا لقوم عابدین،" آنچه در این سوره بیان کردیم که رب عالم واحد است و غیر او ربی نیست و واجب است که از طریق نبوت پرستش شود تا به این وسیله آماده روز حساب گردند و اینکه جزای مؤمنین چنین و چنان و جزای کافران چنین و چنان است برای مردم عابد کافی است، البته در صورتی که آنرا اخذ نموده و به آن عمل کنند که در این صورت به آرزوی خویش می رسند .

- " و ما ارسلناك الا رحمه للعالمين،" يعنى تو رحمتى هستى كه به سوى همه جماعتهاى بشرى فرستاده شده اى!

(۱)

حشر انسانى(اوضاع طبيعى و انسانى قيامت)

وضعيت انسانى در روز محشر

قسمت اول: كيفيت زنده كردن مردگان

نمونه عملى از نحوه زنده كردن مردگان

۱- آيه ۱۰۴تا۱۰۸سوره انبياء الميزان ج : ۱۴ ص : ۴۶۴

-" وَ إِذْ قَالَ إِبْرَهِيمُ رَب أَرِنی کیْف تُحْیِ الْمَوْتی قَالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلی وَ لَکِن لِّیَطمَئنَّ قَلْبی قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطیرِ فَصرْهُنَّ إِلَیْک ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کلِّ جَبَلٍ مِّنهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَک سعْیاً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ،

- و بیاد آور آن زمان را که ابراهیم گفت: پروردگارا نشانم بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود مگر ایمان نداری؟ عرض کرد، چرا !ولی می خواهم قلبم آرامش یابد، فرمود: پس چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه کن و هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار آنگاه یک یک آنها را صدا بزن، خواهی دید که با شتاب نزد تو می آیند و بدان که خدا مقتدری شکست ناپذیر و محکم کار است! "

آیه شریفه دلالت می کند بر اینکه ابراهیم علیه السلام درخواست کرده بود که خدا کیفیت احیا و زنده کردن را به او نشان دهد، نه اصل احیا را.

یعنی، سؤال از کیفیت افاضه حیات بر مردگان کرده، و اینکه خدا با اجزای آن مرده چه می کند که زنده می شوند؟ و این به عبارتی همان است که خدای سبحان آن را ملکوت اشیاء خوانده و فرموده:

-" انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون، فسبحان الذی بیده ملکوت کل شی ء!

-امر او هر گاه چیزی را بخواهد ایجاد کند تنها به این است که به آن بگوید: باش و او موجود شود، پس منزه است خدائی که ملکوت هر چیزی به دست اوست! "

ابراهیم علیه السلام تقاضا نکرد که می خواهم ببینم اجزای مردگان چگونه حیات را می پذیرند، و دوباره زنده می شوند، بلکه تقاضای این را کرد که می خواهم فعل تو را ببینم

که چگونه مردگان را زنده می کنی، و این تقاضا، تقاضای امر محسوس نیست، هر چند که منفک و جدا از محسوس هم نمی باشد، چون اجزائی که حیات را می پذیرند مادی و محسوسند و لیکن همانطور که گفتیم تقاضای آنجناب تقاضای مشاهده فعل خدا است که امری است نامحسوس، پس در حقیقت ابراهیم علیه السلام درخواست حق الیقین کرده است.

خدای تعالی در جواب آن حضرت فرمود:

-" قال فخذ اربعه من الطیر، فصرهن الیک، ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا...،

-گفت: چهار پرنده برگیر، و نزد خویش پاره پاره کن، سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها بگذار، و ندایشان کن، که دوان سوی تو آیند...!"

این قصه آنطور که در ابتداء به نظر می رسد، یک داستان ساده نیست، اگر به این سادگی ها بود، کافی بود که خود خدای تعالی مرده ای را (هر چه باشد، چه مرغ و چه حیوانی دیگر،) پیش روی ابراهیم علیه السلام زنده کند، و زائد بر این، کار لغو و بیهوده ای باشد، در حالی که قطعا چنین نیست و ما می بینیم قیودی و خصوصیاتی زائد بر اصل معنا در این کلام اخذ شده است، مثلا قید شده:

۱ - آن مرده ای که می خواهد زنده اش کند مرغ باشد.

۲ - مرغ خاصی و به عدد خاصی باشد.

۳- مرغها زنده باشند و خود ابراهیم علیه السلام آنها را بکشد.

۴-باید آنها را به هم مخلوط کند، بطوریکه اجزای بدن آنها به هم آمیخته گردند.

۵-باید گوشتهای درهم شده را چهار قسمت کند و هر قسمتی را در محلی دور از قسمت های دیگر بگذارد، مثلا هر یک را بر قله کوهی بگذارد.

۶- عمل زنده کردن به دست خود ابراهیم انجام شود، ابراهیمی که خودش درخواست کرده بود.

۷-با دعا و صدا کردن آن جناب زنده شوند.

۸-هر چهار مرغ نزدش حاضر گردند.

این خصوصیات زائد بر اصل قصه، بطور مسلم در معنائی که مورد نظر بوده و خدای تعالی می خواسته به ابراهیم علیه السلام بفهماند، دخالت داشته است.

نکته اول: گفتار ابراهیم علیه السلام اقتضا می کرد که خدای تعالی عمل احیا را به دست خود آن جناب اجرا کند، لذا می فرماید: چهار مرغ بگیر، و سپس آنها را به دست خود ذبح کن، و بعد بر سر هر کوهی قسمتی از آن بگذار، که در این سه جمله، و در جمله " سپس آنها را بخوان،" مطلب به صیغه امر آمده و در آیه یاتینک سعیا خدای تعالی دویدن مرغان، به سوی ابراهیم علیه السلام را که همان زنده شدن مرغان است مرتبط و متفرع بر دعوت او کرده، پس معلوم می شود آن سببی که حیات را به مرده ای که قرار

است زنده شود، افاضه می کند، همان دعوت ابراهیم علیه السلام است، با اینکه ما می دانیم که هیچ زنده شدن و احیائی بدون امر خدای تعالی نیست، پس معلوم می شود که دعوت ابراهیم علیه السلام به امر خدا، به نحوی متصل به امر خدا بوده که گوئی زنده شدن مرغان هم از ناحیه امر خدا بوده، و هم از ناحیه دعوت او، و اینجا بود که ابراهیم علیه السلام کیفیت زنده شدن مرغان یعنی افاضه حیات از طرف خدا به آن مردگان را مشاهده کرد.

اما نکته دوم، در کلمه " موتی " است، از این کلمه فهمیده می شود که کثرت مردگان دخالتی در سؤال آن جناب داشته، و این دخالت لابد از این جهت است که وقتی جسدهای متعددی بپوسند، و اجزای آنها متلاشی شده، و صورتها دگرگون گردد، حالت تمیز و شناخت فرد فرد آنها از بین می رود و کسی نمی فهمد مثلا این مشت خاک، خاک کدام مرده است، و همچنین دیگر ارتباطی میان اجزای آنها باقی نمی ماند، و همه در ظلمت فنا گم شده و چون داستانهای فراموش شده از یاد می روند، نه در خارج خبری از آنها باقی می ماند، و نه در ذهن، و با چنین وضعی، چگونه قدرت زنده کننده به همه آنها و یا به یکی از آنها احاطه پیدا می کند؟ در حالی که محاطی در واقع نمانده، تا محیطی به آن احاطه یابد!

سخن کوتاه اینکه: خدای تعالی در پاسخ ابراهیم علیه السلام به او دستور داد تا چهار عدد مرغ بگیرد، آنگاه زنده شدن آنها را مشاهده کند، یعنی نخست آن مرغ ها و اختلاف اشخاص و اشکال آنها را ببیند و کاملا بشناسد، و سپس هر چهار مرغ را کشته و اجزای همه را در هم بیامیزد، آنطور که حتی یک جزء مشخص در میان آنها یافت نشود، و سپس گوشت کوبیده شده را چهار قسمت نموده و بر سر هر کوهی قسمتی از آنرا بگذارد، تا بطور کلی تمیز و تشخیص آنها از میان برود، و آنگاه یک یک را صدا بزند، و ببیند چگونه با شتاب پیش او حاضر می شوند، در حالی که تمامی خصوصیات قبل از مرگ را دارا می باشند .

همه اینها تابع دعوت آن جناب بود، و دعوت آن جناب متوجه روح و نفس آن حیوان شد، نه جسدش، چون جسدها تابع نفس ها هستند، و بدنها فرع و تابع روح هستند. و وقتی ابراهیم علیه السلام مثلا روح خروس را صدا زد و زنده شد، قهرا بدن خروس نیز به تبع روحش زنده می شود، بلکه تقریبا نسبت بدن به روح (به عنایتی دیگر) همان نسبتی است که سایه با شاخص دارد، اگر شاخص باشد سایه اش هم هست، و اگر شاخص یا اجزای آن به طرفی متمایل شود، سایه آن نیز به آن طرف متمایل می گردد، و

همینکه شاخص معدوم شد، سایه هم معدوم می شود.

خدای سبحان هم وقتی موجودی از موجودات جاندار را ایجاد می کند، و یا زندگی را دوباره به اجزای ماده مرده آن بر می گرداند، این ایجاد نخست به روح آن موجود تعلق می گیرد، و آنگاه به تبع آن، اجزای مادی نیز موجود می شود، و همان روابط خاصی که قبلا بین این اجزا بود مجددا برقرار می گردد، و چون این روابط نزد خدا محفوظ است و مائیم که احاطه ای به آن روابط نداریم .

پس تعین و تشخیص جسد به وسیله تعین روح است، و جسد بلافاصله بدون هیچ مانعی بعد از تعین روح متعین می شود، و به همین مطلب اشاره می کند آنجا که می فرماید:

" و اعلم ان الله عزیز حکیم،" یعنی بدان که خدا عزیز است، و هیچ چیزی نمی تواند از تحت قدرت او بگریزد، و از قلم او بیفتد، و خدا حکیم است، و هیچ عملی را به جز از راهی که لایق آن است انجام نمی دهد، به همین جهت بدن و جسدها را با احضار و ایجاد ارواح ایجاد می کند، نه به عکس.

و اگر فرمود: بدان که خدا عزیز و حکیم است برای این بود که بفهماند خطور قلبی ابراهیم علیه السلام که او را وادار کرد چنین مشاهده ای را درخواست کند، خطوری مربوط به معنای دو اسم خدای تعالی یعنی عزیز و حکیم بوده است، لذا در پاسخ او عملی انجام داد تا علم به حقیقت عزت و حکمت خدا برای او حاصل شود.

(۱)

قسمت دوم: کلیاتی از آغاز و انجام قیامت

اشاره

۱- آیه ۲۶۰ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۵۳۱

(مطالبی که در این مقدمه می آید یک دوره کامل از وقایعی است که در قیامت از اولین دمیدن صور تا آخرین مرحله استقرار انسانها در بهشت یا دوزخ اتفاق می افتد. تفصیل این مطالب شامل تمامی مباحث این کتاب در فصلهای مختلف آن است که در بقیه فصل ها مشروحاً آمده است، و در اینجا به طور خلاصه به عنوان آغاز قیامت بیان می شود. امین :)

الف: قیامت چگونه آغاز می شود؟

اشاره

-" وَ نُفِخَ فی الصورِ فَصعِقَ مَن فی السمَوَتِ وَ مَن فی الأَرْضِ إِلا مَن شاءَ اللَّهُ ثمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْرَی فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنظرُونَ،

-وَ أَشرَقَتِ الأَرْض بِنُورِ رَبهَا وَ وُضِعَ الْکِتَب وَ جِای ءَ بِالنَّبِیِّینَ وَ الشهَدَاءِ وَ قُضیَ بَیْنهُم بِالْحَقّ ِ وَ هُمْ لا یُظلَمُونَ،

-وَ وُفِّیَت کلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَت وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا یَفْعَلُونَ! "

۱- با نفخه اول همه می میرند !

-و در صور دمیده می شود،

-که ناگهان آنچه جنبده ای در آسمانها و هر کس که در زمین است می میرند،

-مگر کسی که خدا خواسته باشد !

ظاهر آنچه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده این است که این نفخه دو بار صورت می گیرد، یک بار برای اینکه همه جانداران با هم بمیرند، و یک بار هم برای اینکه همه مردگان زنده شوند.

جمله " مگر کسی که خدا خواسته باشد،" استثنایی است از اهل آسمانها و زمین.

۲- با نفخه دوم همه زنده می شوند !

-سپس نفخه ای دیگر در آن دمیده می شود،

-که ناگهان همه به حالت قیام درآمده خیره نگاه می کنند!

در صور نفخه دیگری دمیده می شود که ناگهان همه از قبرها برمی خیزند و منتظر می ایستند تا چه دستوری برسد، و یا چه رفتاری با ایشان می شود، و یا برمی خیزند و مبهوت و متحیر نگاه می کنند .

و اینکه در این آیه آمده که بعد از نفخه دوم برمی خیزند و نظر می کنند، منافاتی با مضمون آیه" و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون،" و آیه " یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا،" و آیه " و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الأرض،" ندارد، برای اینکه فزعشان و دویدنشان به سوی عرصه محشر، و آمدن آنان فوج فوج بدانجا، مانند بپا خاستن و نظر کردنشان حوادثی نزدیک بهمند، و چنان نیست که با هم منافات داشته باشند.

۳- تاریکی زمین زایل می گردد !

-و زمین به نور پروردگارش روشن می شود!

" و أشرقت الأرض بنور ربها...،" اشراق الارض به معنای نورانی شدن زمین است. بعید نیست مراد از اشراق زمین به نور پروردگارش آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده ها، و ظهور حقیقت اشیا و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند، چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور. و این هم جای شك نیست، که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است. پس اشیا در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده روشن می شوند.

و این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می شود و اختصاصی به زمین ندارد، و لیکن از آنجا که غرض بیان حالت آن روز زمین، و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفته و فرموده:" و أشرقت الأرض بنور ربها."

و اگر به جای کلمه الله کلمه رب را آورده برای تعریض بر مشرکین است، که منکر ربوبیت خدای تعالی برای زمین، و موجودات زمینی هستند .

و مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است، همچنانکه در جمله" و الأرض جمیعا قبضته،" نیز منظور، زمین و آنچه در آن است، می باشد.

۴- نامه های اعمال گشوده می شوند !

-و کتاب را پیش رو می گذارند !

" و وُضِعَ الکِتَاب...." بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از کتاب، همان نامه های اعمال است، که حساب بر طبق آنها صورت می گیرد و بر طبق آن حکم می کنند. و بعضی دیگر گفته اند: مراد از کتاب لوح محفوظ است. مؤید این وجه آیه " هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون،" است .

۵- گواهان احضار می شوند !

-و پیامبران و شاهدان را می آورند !

" وجی ء بالنبیین والشهداء...." آوردن انبیا به طوری که از سیاق برمی آید برای این است که از ایشان بپرسند آیا رسالت خدا را انجام دادید یا نه؟ و آیه شریفه: " فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین،" هم مؤید این معنا است.

و اما آوردن شهدا که عبارتند از گواهان اعمال، آن نیز برای این است که آنچه از اعمال قوم خود دیده اند و تحمل کرده اند، اداء کنند که در جای دیگر در این باره فرموده: " فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا . "

۶- داوری واقعی آغاز می شود !

-و بین آنها به حق داوری می شود و به کسی ظلم نمی شود!

" و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون...." قضای بین مردم، عبارت است از داوری بین آنان در آنچه که در آن اختلاف می کردند. این معنا مکرر در کلام خدای تعالی آمده، مانند:" ان ربک یقضی بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون."

۷ - اعمال به صاحبانش رد می شود !

-و هر کسی عمل خود را به تمام و کمال دریافت می کند،

-و چیزی از عمل کسی کم نمی گذارند،

-و او داناتر است به آنچه مردم می کردند !

" و وفیت کل نفس ما عملت و هو اعلم بما یفعلون! " وُفِّیَت به معنای دادن و پرداختن چیزی است به حد کمال و تمام. و در جمله مورد بحث به خود عمل متعلق شده، یعنی فرموده: در قیامت خود اعمال را به صاحبانشان می دهیم، نه جزا و پاداش آن

را، و این بـدان جهت است که دیگر جـای شـکی در عادلانـه بودن جزای آن روز باقی نگـذارد، و در نتیجه آیه مزبور به منزله بیان برای جمله" و هم لا یظلمون،" است.

" و هو اعلم بما یفعلون،" یعنی حکم خـدا بـدین منوال که کتاب را بگذارند و از روی آن به حساب خلایق برسـند، و همچنین آوردن انبیاء و شـهداء بـدین جهت نیست که خدا از اعمال بندگان بی اطلاع است و محتاج است تا آگاهان و گواهان بیایند و شهادت دهنـد، بلکه بـدین منظور است که حکمش بر اساس عدالت اجرا گردد، و گرنه او به هر چه که خلایق می کنند آگاه است.

ب: احکام کیفر اجرا می شود!

اشاره

-" وَ سِیقَ الَّذِینَ کفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ زُمَراً حَتی إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَت أَبْوَبُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتهَا أَ لَمْ یَأْتِکُمْ رُسلٌ مِّنکُمْ یَتْلُونَ عَلَیْکُمْ ءَایَتِ رَبِّکُمْ وَ یُنذِرُونَکُمْ لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هَذَا قَالُوا بَلی وَ لَکِنْ حَقَّت کلِمَهُ الْعَذَابِ عَلی الْکَفِرِین،

-قِیلَ ادْخُلُوا أَبْوَب جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَا فَبِئْس مَثْوَی الْمُتَکبرِینَ ! "

رانده شدن کفار بصورت گروهی به جهنم

-و کسانی که کافر شدند دسته دسته به سوی جهنم رانده می شوند،

-تا آنجا که به کنار جهنم برسند درها به رویشان باز می شود....

" و سیق الـذین کفروا الی جهنم زمرا...." کلمه سِیقَ به معنـای به حرکت واداشـتن است. کلمه زُمَر به معنـای جماعتی از مردم است.

در قیامت کفار را دسـته دسته از پشت سر به سوی جهنم می رانند. و چون به جهنم می رسند درهای آن باز می شود، تا داخل آن شوند.

از اینکه در اینجـا فرمود درهـای آن بـاز می شود معلوم می شود درهـای متعـددی دارد، و آیه: " لهـا سـبعه ابواب،" به این معنا تصریح می کند.

۱- اولین سؤال خازنان جهنم

–و خازنان دوزخ به ایشان می گویند:

–آیا رسولانی از جنس خود شما به سوی شما نیامدند،

–که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند،

–و شما را از لقای امروزتان بترسانند؟

– می گویند: بله، آمدند و لیکن کلمه عذاب علیه کفار محقق شده بود !

" و قال لهم خزنتها...." خازنان دوزخ یعنی ملائکه ای که موکل برآنند، از در ملامت و انکار برایشان می گویند: آیا رسولانی از خود شما یعنی از نوع خود شما انسانها

به سویتـان نیامدنـد تـا بخواننـد بر شـما آیـات پروردگارتـان را، و آن حجت ها و براهینی که بر وحـدانیت خـدا در ربوبیت، و وجوب پرستش او دلالت می کند، برایتان اقامه کنند؟

گفتنـد: چرا چنین رسولانی برای ما آمدند، آن آیات را برای ما خواندند، و لکن زیر بار نرفتیم و آنان را تکذیب کردیم، و در نتیجه " حقت کلمه العذاب علی الکافرین- فرمان خدا و حکم ازلی اش در باره کفار به کرسی نشست ! "

منظور از کلمه عذاب همان است که در هنگامی که به آدم فرمان می داد به زمین فرود آید، فرمود:

" والذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون . "

۲- دستور دخول از ابواب جهنم

-آنگاه گفته می شود:

-از هر در به دوزخ داخل شوید،

-در حالی که در آن، که جای متکبرین است،

-جاودان باشید !

" قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین! " گوینده این فرمان خازنان دوزخند.

از جمله " فبئس مثوی المتکبرین،" برمی آید که این فرمان در باره کفاری صادر می شود که از در تکبر آیات خدا را تکذیب کرده، و با حق عناد ورزیده اند.

ج: احکام پاداش اجرا می شود!

اشاره

-" وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبهُمْ إِلی الْجَنَّهِ زُمَراً حَتی إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَت أَبْوَبُهَا وَ قَالَ لهُمْ خَزَنَتهَا سلَمٌ عَلَیْکمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَلِدِینَ،

-وَ قَالُوا الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی صدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الأَرْض نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْث نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِینَ،

-وَ تَرَی الْمَلَئکَهَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِمْ وَ قُضیَ بَیْنهُم بِالحَقّ ِ وَ قِیلَ الحَمْدُ للَّهِ رَب الْعَلَمِینَ! "

۱– سوق داده شدن متقین بصورت گروهی به بهشت

–و کسانی که از پروردگارشان می ترسند،

–دسته دسته به سوی بهشت رانده می شوند،

–تا وقتی که نزدیک آن شوند درهایش گشوده می شود،

–و خازنانش به ایشان گویند سلام بر شما که پاک بودید،

– پس برای همیشه داخل بهشت شوید !

" و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنه زمرا حتی اذا جاؤها و فتحت ابوابها...." و کسانی که از انتقام پروردگار خود پرهیز داشتند دسته دسته به سوی بهشت، حرکت داده می شوند، تا آنکه بدانجا برسند، درهای آن برویشان باز می شود و موکلین بهشت در حالی که بهشتیان را استقبال می کنند، به ایشان می گویند: سلام بر شما ! که پاک بودید، پس برای همیشه داخل بهشت شوید، شما همگی در سلامت مطلق خواهید بود، و جز آنچه مایه خشنودی است نخواهید دید !

در این آیه بر خلاف آیه قبلی جواب اذا ذکر نشده، و این خود اشاره به آن است که امر بهشت مافوق آن است که با زبان گفته شود و ماورای هر مقیاسی است که اندازه اش را معین کند.

جمله " و فتحت ابوابها،" یعنی تا آنکه به بهشت می رسند، در حالی که درها برایشان باز شده است. و منظور از جمله " خزنتها " ملائکه ای هستند که موکل بر بهشتند.

" فادخلوها خالدین! " اینک داخل شوید که اثر پاکی شما این است که جاودان در آن زندگی کنید!

۲– صدق وعده پروردگار

–و گفتند حمد خدا را که به وعده خود وفا کرد،

–و زمین را به ارث در اختیار ما قرار داد،

–تا در هر جای بهشت که بخواهیم منزل کنیم،

–و چه خوب است اجر عاملین !

" و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و أورثنا الأرض ..." گویندگان این سخن مردم پرهیزگارند، و مرادشان از وعده ای که خدا به آنان داده بود، آن وعده ای است که در قرآن، و در سایر وحی ها که به انبیای دیگر کرده بود، مکرر آمده، و متقین را وعده بهشت داده، از آن جمله در قرآن عزیزش فرموده:" للذین اتقوا عند ربهم جنات،" و نیز فرموده:" ان للمتقین عند ربهم جنات النعیم."

بعید نیست که مراد از این وعده، وعده به ارث دادن بهشت باشد، همچنانکه در قرآن فرموده:" اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون،" و بنا بر این احتمال جمله " و اورثنا الأرض،" چنین معنا می د هد: گفتند حمد آن خدایی را

سزد که به وعده خود وفا کرد، و بهشت دیگران را هم به ما ارث داد!

۳- وراثت زمین بهشت

" و اورثنا الأرض،" مراد از کلمه أرض به طوری که گفته انـد زمین بهشت است، یعنی همانجایی که بهشتیان در آنجا مستقر می شونـد. و در اول سـوره مؤمنون هم هست که مراد از ارث دادن بهشت، این است که: بهشت را برایشـان بـاقی گـذاشت، با اینکه در معرض آن بود که دیگران آن را ببرند و یا حداقل شـریک ایشان شوند، ولی آن دیگران (در اثر گناه و شـرک) سهم بهشت خود را از دست دادند و به اینان منتقل گردید.

۴– اقامت و استفاده دلخواه از بهشت

" نتبوء من الجنه حیث نشـاء،" این جمله بیـانگر ارث دادن زمین به ایشان است، و اگر با اینکه جا داشت بفرمایـد " نتبوء منها،" فرمود:" نتبوء من الجنه،" و خلاـصه بـا اینکه جا داشت ضـمیر کلمه أرض را به کار ببرد کلمه جنت را آورد برای این است که کلمه ارض را معنا کند، و بفهماند که منظور ما از أرض همان بهشت است .

و معنای آیه این است که : پرهیزکاران بعـد از داخل شـدن در بهشت، می گوینـد: حمـد خـدایی را که به وعده خود وفا کرد، آن وعـده ای که می داد که به زودی ما را داخل بهشت می کنـد. و یا آن وعـده ای که می داد که به زودی بهشت را به ما به ارث می دهد، و ما در بهشت هر جایش که دلمان بخواهد مسکن خواهیم کرد. از جمله اخیر به دست می آید که بهشتیان هر چه بخواهند در بهشت دارند.

" فنعم أجر العـاملین! " یعنی چه خوب است اجر آنهایی که برای خـدا عمل کردنـد، و این جمله - به طوری که از سـیاق برمی آید - سخن اهل بهشت است، احتمال هم دارد تتمه کلام خدای تعالی باشد.

۵– داوری بحق، و حمد خدای سبحان

–و ملائکه را بینی که پیرامون عرش می چرخند،

–و به حمد خدا تسبیح می کنند،

–و بین ایشان به حق داوری می شود،

–و گفته می شود:

–الحمد لله رب العالمین !

" و تری الملاـئکه حـافین من حول العرش یسـبحون بحمـد ربهم ...." تو در آن روز ملاـئکه را می بینی در حالی که گرداگرد عرشند و پیرامون آن طواف می کنند، تا اوامر

صادره را اجرا کنند، و نیز می بینی که سرگرم تسبیح خدا با حمد اویند.

کلمه حافین به معنای احاطه کردن و حلقه زدن دور چیزی است. و کلمه عرش عبارت است از آن مقامی که فرامین و اوامر الهی از آن مقام صادر می شود، فرامینی که با آن امر عالم را تدبیر می کند. و ملائکه عبارتند از: مجریان مشیت خدا، و عاملان به اوامر او.

و دیدن ملائکه به این حال کنایه است از اینکه بعد از درهم پیچیده شدن آسمانها، ملائکه را به این صورت و حال می بینی.

" و قضی بینهم،" ممکن است مراد از کلمه قضا در آیه قبل، خود حکم الهی باشد، و مراد از قضا در این جمله مجموع جزئیات باشد، جزئیاتی که از ساعت مبعوث شدن تا آخرین لحظه، یعنی لحظه داخل شدن دوزخیان در دوزخ و استقرار در آن و در آمدن بهشتیان در بهشت، و استقرار در آن، پیش می آید.

" وَ قِيلَ الحَمْدُ للَّهِ رَب الْعَلَمِينَ! "

این جمله خاتمه آغاز و انجام خلقت است، و هم ثنایی است عمومی برای خدای تعالی، که هیچ کاری نکرده و نمی کند، مگر آنکه آن کار جمیل و زیبا است.

بعضی از مفسرین گفته اند: گوینده این حمد همان متقین هستند، چون حمد اولشان برای داخل شدن در بهشت بوده، و حمد دومشان برای این بوده که خدا حکم را به نفع آنان صادر فرمود و به حق بین ایشان و غیر ایشان داوری کرد.

مؤید این وجه آیه شریفه زیر است که در صفت اهل بهشت می فرماید:

" و آخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین! "

و این خود حمدی است عام که حمد آخرین روز خلقت است.

(۱)

اعاده انسان به قبر و اخراج از قبر

-" وَ اللَّهُ أَنبَتَكم مِّنَ الأَرْضِ نَبَاتاً،

-ثمَّ يُعِيدُكمْ فِيهَا وَ يخْرِجُكمْ إِخْرَاجاً،

-و خدا بود که شما را چون گیاه از زمین به نحوی ناگفتنی رویانید،

–و سپس او است که شما را به زمین برگردانیده و باز به نحوی ناگفتنی از زمین خارج می کند.“

منظور از برگرداندن به زمین این است که شما را می میراند، و در قبر می کند. و

۱- آیه ۶۸ تا ۷۵ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۴۴

منظور از اخراج این است که روز قیامت برای جزا از قبر بیرونتان می آورد.

آیه مورد بحث بـا آیه قبلیش مجموعـا همـان را می خواهنـد افاده کننـد که آیه زیر در مقام افاده آن است: " فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون."

و در اینکه فرمود: " شـما را خارج می کند،" و نفرمود:" سـپس شما را خارج می کند،" اشاره است به اینکه اعاده شما به زمین و بیرون آوردنتـان در حقیقت یـک عمل است، و اعاده جنبه مقـدمه را برای اخراج دارد، و انسان در دو حال اعاده و اخراج در یک عالم است، آن هم عالم حق است، همچنان که در دنیا در عالم غرور بود.

آیه ۱۷ و ۱۸ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۵۰

قسمت سوم: مشخصه های قیامت

مشخصه ها و معرفه های قیامت و روز حشر

-" إِنَّ فی ذَلِك لاَیَهً لِّمَنْ خَاف عَذَاب الاَخِرَهِ ذَلِك یَوْمٌ مجْمُوعٌ لَّهُ النَّاس وَ ذَلِك یَوْمٌ مَّشهُودٌ،

-وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلا لأَجَلٍ مَّعْدُودٍ،

-یَوْمَ یَأْتِ لا تَکلَّمُ نَفْسٌ إِلا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شقِیٌّ وَ سعِیدٌ،

-فَأَمَّا الَّذِینَ شقُوا فَفِی النَّارِ لهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ وَ شهِیقٌ،

-خَلِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السمَوَت وَ الأَرْض إِلا مَا شاءَ رَبُّک إِنَّ رَبَّک فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ،

-وَ أَمَّا الَّذِینَ سعِدُوا فَفِی الجَنَّهِ خَلِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السمَوت وَ الأَرْض إِلا مَا شاءَ رَبُّک عَطاءً غَیرَ مجْذُوذٍ،

-و در این برای کسی که از عذاب قیامت بترسد آیتی است و قیامت روزی است که همه مردم یک جا جمع می شوند و این، روز حضور یافتن همه است،

-و آنرا جز برای مدتی معین مؤخر نمی داریم،

-روزی بیاید که هیچ کس جز به اذن او سخن نگوید و برخی از آنان بدبخت باشد و برخی نیکبخت،

-اما کسانی که بدبختند در آتشند و برای آنها زفیر و شهیق است،

-و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه پروردگار تو بخواهد که پروردگارت هر چه بخواهد می کند،

-اما کسانی که نیکبختند در بهشتند و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه خدای تو بخواهد که این بخششی قطع نشدنی است."

معرفه اول قیامت: روز جمع شدن تمام مردم (از اولین تا آخرین)

" ذلک یوم مجموع له الناس،" یعنی آن روزی که عذاب آخرت، در آن به وقوع می پیوندد روزی است که همه مردم برای دیدنش جمع می شوند.

و روز قیامت را به روزی توصیف کرده که مردم برای آن مجموعند، و نفرموده: بزودی جمع می شوند، و یا جمع می شوند برای آن مردم تا دلالت کند بر اینکه جمع شدن مردم برای آن، از اوصاف لازم و لا ینفک آن است، و حاجتی نیست به اینکه از آن خبر داده شود.

پس این روز شانی دارد که هیچ روز دیگر ندارد، و آن شان صورت نمی گیرد مگر به اینکه همه مردم بدون استثناء جمع

شوند و احدی از حضور در آن تخلف نکند.

روز قیـامت مردم نیز شـانی دارنـد که بـا آن تمـامی افراد بشـر به همـدیگر ارتبـاط یافته، اولی با آخری و آخری با اولی در آن مختلط می شود و بعض با کل مربوط می شود. و آن شان عبارت است از رسیدگی به حساب اعمالشان، از نظر ایمان و کفر و اطاعت و معصیت. و کوتاه سخن از نظر سعادت و شقاوت.

پر واضـح است که یـک عمـل واحـد از یـک انسـان از تمـامی اعمـال گذشـته اش که با اصول باطنیش ارتباط دارد سرچشـمه گرفته، و اعمال آینده اش که آنها نیز با احوال قلبیش مرتبط است از آن یک عمل منشا می گیرد .

و همچنین عمل یک انسان با اعمال هر کس که با او ارتباط دارد مرتبط می شود، یعنی اعمال آنها از عمل این متاثر گشته و یا اعمـال ایشـان در عمـل وی مؤثر بوده است، و همچنین اعمـال انسانهـای گذشـته با انسانهای آینـده و اعمال انسانهای آینـده با انسانهای گذشته ارتباط دارد.

در بین گذشـتگان، پیشوایانی بودنـد که مردم را هدایت می کردند و یا گمراه می ساختند و اعمال آنان در اعمال آیندگان اثر داشـته و ایشـان مسؤول آننـد، همچنـانکه در متـاخرین اتباع و دنباله روهایی هسـتند که از غرور و فریب پیشوایان گذشـته شان پرسش می شوند. و جزاء و کیفر هم از حکم فصل و داوری که حق را از باطل جدا می سازد تخلف پذیر نیست.

و مطلبی که وضـعش چنین باشـد، و آن داوری که دامنه اش از ابتـدا تا انتهای بشـریت گسترش داشـته باشد، جز در روزی که اولین و آخرین بشر یکجا جمع باشند و احدی غایب نباشد صورت نمی گیرد.

تفاوت حساب روز قیامت با بازجوئی های برزخ یا قبر

از همین جا می توان فهمید که بازجویی از تک تک مردم در قبر، و اجرای پاره ای از ثوابها و عقابها در آن، بطوری که آیات راجع به عالم برزخ بدان اشاره نموده، و روایات وارده از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله وسلّم و امامان اهل بیت علیهم السلام بطور تفصـیل از آن خبر می دهـد، غیر از مسـاله حسـاب روز قیامت و بهشت و دوزخ جاودانه ای است که خداونـد از آن خبر داده است.

چون بـازجویی و سؤالی که افراد در قبر دارنـد، برای تکمیـل پرونـده اعمـال است، تـا برای فرا رسـیدن قیامت بایگانی شود، و بهشت و دوزخ برزخی هم منزلگاه موقتی است، مانند منزلگاههای موقتی که برای مسافرین در وسط راه آماده می سازند .

آری، در عالم برزخ بطور کامل به حساب کسی نمی رسند، و در آنچه کرده

حکم فصل و جزای قطعی صادر نمی کنند، همچنانکه آیه:" النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعه ادخلوا آل فرعون اشد العذاب،" و آیه:" ... یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون،" بدان اشاره دارند، چه از عذاب برزخیان تعبیر کرده به عرضه بر آتش، و از عذاب قیامتیان به داخل شدن در آن، که عذابی است شدیدتر، و در دومی از عذاب برزخیان تعبیر کرده است به " سحب در حمیم- کشیدن در آب جوشان،" و از قیامتیان به " سجر در نار- سوختن در آتش."

و نیز آیه شریفه:" و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون،" که صراحت دارد در اینکه مربوط است به عالم قبر، و گفتگویی از حساب و بهشت خلد در آن به میان نیامده، تنها بطور اجمال پاره ای از تنعم ها را ذکر کرده است.

و نیز آیه شریفه:" حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمه هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون،" که خاطر نشان می سازد مردم بعد از مردن در برزخی زندگی می کنند که متوسط است میان حیات دنیوی- که بازیچه ای بیش نیست- و میان حیات اخروی- که حقیقت زندگی است- همچنانکه فرموده:" و ما هذه الحیوه الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الآخره لهی الحیوان لو کانوا یعلمون."

کوتاه سخن، دنیا دار عمل، و برزخ دار آماده شدن برای حساب و جزاء، و آخرت دار حساب و جزاء است.

و آیه شریفه:" یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا،" که می رساند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلّم و مؤمنینی که با اویند با نوری که در دنیا کسب نموده و در برزخ فراهم کرده اند به عرصه قیامت در آمده، آنگاه درخواست می کنند که خدا نورشان را تکمیل نماید و بقایای عالم لهو و لعب را از آنان بزداید .

معرفه دوم قیامت: روز مشهود

" و ذلک یوم مشهود،" این جمله به منزله نتیجه و تفریعی است که به ظاهرش بر جمله قبلی" ذلک یوم مجموع له الناس،" مترتب شده است، چون جمع شدن مردم مستلزم مشاهده نیز هست، چیزی که هست لفظ جمله مورد بحث مقید به ناس- مردم نشده، و اطلاقش اشعار دارد بر اینکه آن روز برای هر کسی که بتواند مشاهده کند مشهود است،

چه مردم، چه ملائکه و چه جن.

و آیات بسیاری که دلالت می کنند به محشور شدن جن و شیاطین و حاضر شدن ملائکه در قیامت همه این اطلاق را تایید می کنند.

نوع دیدن در روز قیامت

دقت و تدبر در امثال آیه:" لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید،" و آیه:" ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون،" که حکایت کلام گنهکاران است، و آیه:" و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم و شرکاؤکم فزیلنا بینهم ... هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت و ردوا الی الله مولیهم الحق و ضل عنهم ما کانوا یفترون،" این معنا را به دست می دهد که روز قیامت روزی است که خداوند بندگان را جمع نموده، حجاب و پرده ها را از جلو دیدگان و حواسشان بر می دارد در نتیجه حقایق بطور تام و کامل برایشان ظاهر می گردد، و آنچه در این نشاه دنیا بر ایشان مستور و در پس پرده غیب بود، در آنجا برایشان مشهود می شود.

در این موقع است که دیگر شک و تردیدی بر دلی راه نیافته و دلی را به وسوسه نمی اندازد، و همه به معاینه درک می کنند که خدا حق مبین است و مشاهده می کنند که تمام قدرتها برای او و ملک و عصمت و امر و قهر، تنها شایسته اوست و شریکی برای او نیست .

و آن استقلالی که در دنیا برای اسباب پنداشته می شد از بین رفته و روابط تاثیری که میان اشیاء بود زایل می گردد، در این هنگام است که ستارگان اسباب فرو ریخته، اختراتی که اوهام را در ظلمات راهنمایی می کرد خاموش می شود و دیگر برای هیچ دارنده ای ملکی بطور استقلال نمی ماند، دیگر برای هیچ قدرتمندی قدرتی که با آن، عزت به خرج دهد نمانده، برای هیچ چیز ملجا و پناهگاهی که بدان پناهنده شود و به وسیله عصمتش خود را حفظ نماید باقی نمی ماند و دیگر پرده ای نخواهد ماند که چیزی را از چیز دیگری محجوب و پوشیده بدارد، و امر همه اش برای خدای واحد قهار است، و جز او کسی مالک چیزی نیست، و در این اوصاف که برشمردیم آیات بسیاری در قرآن کریم است که بر کسی که در کلام خدای تعالی تدبر کند مخفی نمی ماند.

و این است معنای جمله:" یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شی ء،" و جمله:" ما لکم من الله من عاصم،" و جمله: یوم لا یملک نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله،" و همچنین آیات و جملات بسیار دیگری که همه در این صدد هستند که نفی کنند آنچه را که اوهام در این نشاه دنیوی- که جز لهو و لعب چیز دیگری نیست- می آراید .

و چنین وانمود می کند که این اسباب ظاهری هر یک برای خود سببی است مستقل در تاثیر و هر کدام به صفتی از اوصاف ملک، سلطنت، قوت، عزت و کرامت متصف است، و اتصافش هم بطور حقیقت است و این خود اینهایند که یکی می دهد و آن دیگری منع می کند یکی نافع است و دیگری مضر، و در غیر این اسباب ظاهری سود و زیانی نیست.

از همین جا می توان به معنای آیه:" یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه،" مانوس شد، و این معنا در آیات دیگری قریب به همین عبارت تکرار شده، مانند آیه:" لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا و آیه هذا یوم لا ینطقون ."

ظهور و بروز اسرار باطن ها

خدای تعالی در مواردی که روز قیامت را توصیف می کند می فرماید: " یوم تبلی السرائر،" و نیز می فرماید:" ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله ،" و با این کلمات خود روشن می سازد که حساب در روز قیامت به آن صفات و نیات و احوال خوب و بدی است که در دلها است، نه به ظواهر اعمال که در این نشاه یعنی در دنیا کاشف آن احوال است.

پس آنچه که از احوال قلب و زوایای دل در دنیا مستور و پنهان بوده در آخرت ظاهر و عریان جلوه گر می شود و آنچه که امروز غیب است در آن روز شهادت خواهد بود .

معرفه سوم قیامت: زمان وقوع

-" وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلا لأَجَلٍ مَّعْدُودٍ،

-و آنرا جز برای مدتی معین مؤخر نمی داریم."

یعنی برای این روز أجل و سررسیدی است که قبل از رسیدن آن واقع نخواهد شد، و کسی نیست که حکم خدا را عقب بیندازد و قضای او را لغو کند، خود او هم آن روز را تاخیر نمی اندازد، مگر تا همان سررسیدی که خودش برشمرده است .

وقتی آن عدد تمام شد سرآمد مزبور فرا می رسد، و قیامت قیام می کند.

معرفه چهارم قیامت: تکلم در روز قیامت

-" يَوْمَ يَأْتِ لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شقِيٌّ وَ سعِيدٌ،

-روزی بیاید که هیچ کس جز به اذن او سخن نگوید و برخی از آنان بدبخت باشند و برخی نیکبخت."

" یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه،" روزی که می آید آن اجلی که قیامت تا آن روز به تاخیر می افتد هیچ کس تکلم نمی کند مگر به اذن او، در جای دیگر فرموده:" من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت."

و معنای آیه مورد بحث این است که: هیچ نفسی به کلامی تکلم نمی کند مگر به آن کلامی که به اذن خدا همراه باشد، نه مانند دنیا که هر حرفی بخواهد بزند، چه خدا اجازه تشریعی داده باشد و چه نداده باشد .

و این صفت را که کسی تکلم نمی کند مگر به اذن او از خواص معرف روز قیامت شمرده و حال آنکه اختصاص به آن ندارد، هیچ نفسی از نفوس تکلم نمی کند و هیچ حادثی از حوادث در هیچ وقتی از اوقات اتفاق نمی افتد مگر به اذن او.

در پاره ای از بحثهای گذشته هم گفتیم که غالب معرفه هایی که خداوند در قرآن برای روز قیامت ذکر کرده، با اینکه در سیاق اوصاف خاصه به آن آورده است معذلک شامل غیر آن هم می شود، مانند آیه:" یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شی ء،" و آیه:" یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم،" و آیه:" یوم لا یملک نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله،" و همچنین آیاتی دیگر .

و به خوبی واضح است که این اوصاف مختص به روز قیامت نیست، چون هیچ وقت چیزی بر خدا پوشیده نیست و هیچ وقت چیزی کسی را از غضب او نگاه نمی دارد، و هیچ وقت کسی قدرتی ندارد تا برای کسی کاری صورت دهد مگر به اذن او، و خلق و امر هم همیشه از آن اوست.

چگونگی تکلم در روز قیامت

اما اینکه تکلم در قیامت به چه معناست می گوییم: تکلمی که در میان ما مردم متداول است عبارت است از استخدام صوتها و ترکیب آن به نحوی از وضع و اعتبار، که دلالت کند بر آن معانی که در ضمایر و دلها نهفته است، و این معنا را احتیاج اجتماعی به تبادل اغراض و منویات متداول کرده، چون نه می توان از تفاهم افراد با یکدیگر و تبادل اغراض صرفنظر کرد، و نه راهی غیر استخدام اصوات به درون دلها وجود دارد .

آری، سخن گفتن، از اسباب و وسایل اجتماعی است که ما به وسیله آن به معانی و اغراض نهفته در دلها پی می بریم.

پس قوام آن و علت پیدایشش این بوده که انسان از احاطه به آنچه که در

اذهان و دلهاست عاجز مانده، و قطعا اگر حسی می داشته که به وسیله آن، معانی ذهنی یکدیگر را درمی یافت، همانطور که مثلا- چشم نورها و رنگها، و لامسه حرارت و برودت و نرمی و زبری را درمی یابد، احتیاجی به وضع واژه ها و سپس تکلم با آنها پیدا نمی کرد و آنچه امروز در میان ما به نام کلمه و یا کلام نامیده می شود وجود نمی یافت، و همچنین اگر نوع بشر مانند سایر انواع حیوانات می توانست بطور انفرادی زندگی کند باز از تکلم و سخن گفتن خبری نبود، و نطق بشر باز نمی شد .

آری، نشأه دنیا، مثل اینکه از دو عالم غیب و شهود یعنی محسوس و بیرون از حس ترکیب شده و مردم احتیاج مبرم دارند به اینکه ضمایر یکدیگر را کشف نموده، و بدان اطلاع یابند.

حال اگر عالمی را فرض کنیم که شهادت صرف باشد و در آن غیب و نامحسوسی نباشد، احتیاجی به تکلم و نطق پیدا نمی شود، و اگر هم در پاره ای از حالات آن عالم اطلاق کلام بکنیم، مصداق و معنایش ظهور پاره ای از ضمایر اشخاص است برای یکدیگر.

و نشأه ای که دارای چنین وضعی باشد همان نشاه قیامت است، چه خدای تعالی آن را به امثال:" یوم تبلی السرائر - روزی که ضمایر آشکار می شود،" توصیف کرده و همین معنا از آیه:" فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام،" نیز استفاده می شود.

ظهور ملکات نفسانی به جای تکلم در قیامت

حال اگر بگویی: بنا بر این نباید در قیامت دروغی یافت شود، و حال آنکه قرآن تصریح دارد بر اینکه در آنجا نیز دروغ هست، و می فرماید:" و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا این شرکاؤکم الذین کنتم تزعمون ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا و الله ربنا ما کنا مشرکین انظر کیف کذبوا علی انفسهم،" و نیز می فرماید:" یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم و یحسبون انهم علی شی ء الا انهم هم الکاذبون،" در جواب می گوییم: این از باب ظهور ملکات است.

توضیح اینکه انسان وقتی در باره نفسانیات خود فکر می کند، در نفس خود اسراری نهانی مشاهده می کند، بدون اینکه در این مشاهده احتیاج پیدا کند به اینکه به خود بگوید در درون دل من چه چیزهایی است، چون باطن هر کسی برای خودش مشهود است نه غیب، و در درک آن، زبان و تکلم هیچ دخالتی ندارد، و لیکن با اینکه دخالت ندارد می بینیم، که در حین تفکر صورت کلامی را در دل تصور می کنیم، و در دل

با خود حرف می زنیم، و چه بسا می شود که زبان را هم به کار بسته آنچه که به فکر ما می گذرد به زبان جاری می سازیم.

این استخدام زبان در اینگونه مواقع، که هیچ دخالتی برای زبان نیست، از باب عادت است، چون ما عادت کرده ایم همواره نیت خود را به وسیله زبان با دیگران در میان بگذاریم، لذا در اینگونه مواقع نیز زبان را به کار می بریم و با خود حرف می زنیم.

مشرکین و منافقین هم از آنجایی که در دنیا به دروغ عادت کرده بودند، در روز قیامت هم که روز ظهور ملکات و عادات نفسانی است خود به خود حرف می زنند و دروغ های دنیایی خود را تکرار می کنند، و گرنه محال است که انسان با توجه به اینکه در مقابل پروردگار خود قرار گرفته دروغ بگوید و حال آنکه او به ظاهر و باطنش واقف است و اعمالش نیز حاضر است نامه عملش گسترده و گواهان ایستاده اند، و جوارح و اعضای بدنش همه به زبان آمده اند و همه اسباب و از آن جمله دروغ دیگر رونقی ندارد، چون همه اسرار علنی و همه غیب ها شهود می شود، با این حال دروغ می گوید به امید اینکه خدای خود را گول بزند و حجت قلابی خود را به کرسی بنشاند و بخواهد بدین وسیله نجات بیابد؟ !

و این نظیر دعوت شدنشان به سجود است در روز قیامت که نمی توانند سجده کنند:" یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون خاشعه ابصارهم ترهقهم ذله و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون،" چه، نداشتن قدرت بر سجده جز بدین جهت نیست که ملکه استکبار بر نفوسشان راسخ شده و گرنه اگر خدا قدرت را از ایشان گرفته باشد حق به جانب ایشان خواهد بود، نه خدا .

و اگر بگویی: در صورتی که مطلب بدین قرار است که تو گفتی و در قیامت نه حاجتی به تکلم هست و نه از عمل تکلم در آنجا مصداقی یافت می شود، پس استثنائی که در جمله مورد بحث آمده و فرموده:" لا تکلم نفس الا باذنه،" و همچنین در آیاتی نظیر آن و نیز آیاتی که کلام و اقوال قیامتیان را حکایت می کند چه معنا دارد؟ در پاسخ می گوییم: هیچ تردیدی نیست در اینکه انسان مادام که در این نشاه یعنی در دنیا است، نسبت به اعمال خود که یکی از آنها سخن گفتن است مختار است، یعنی نسبت انجام هر عمل و ترک آن برایش مساوی است، همچنانکه او نسبت به انجام و ترک هر عمل نسبت مساوی دارد، اما این تساوی نسبت مادامی است که عملی را انجام نداده باشد، چون وقتی انجام داد دیگر نسبت به آن اختیار ندارد، و آثار لا ینفک آن عمل که یکی از آنها پاداش و کیفر است قهرا مترتب می شود، زیرا آثار فعل هم مانند فعل پس از انجام، از اختیار آدمی بیرون است .

روز شهادت گواهان (تکلم اضطراری و بی اختیار)

و کوتاه سخن، اگر در باره درخواستی تکلم کند، تکلمش اضطراری و بی اختیار است، و مطابق با عملی است که در برابرش مجسم شده و با این وضع اگر به دروغ تکلم کند معنای دروغش همان بروز و هویدا شدن ملکات است و خود عملی است از اعمالش که ظهور می کند، نه اینکه کلامی باشد جواب از سؤال، پس خدا بر دهانش مهر زده، گوش و چشم و پوست و دست و پایش را به زبان درمی آورد و عملی را که کرده حاضر می سازد و گواهان را می آورد، و خدا خودش بر هر چیز گواه است.

پس، خلاصه همه حرفهایی که زده شد، این شد:

معنای جمله:" لا ـ تکلم نفس الا باذنه،" این است که تکلم در آن روز به طریق تکلم دنیوی نیست، که عبارت باشد از کشف اختیاری از نهانیها، و فرض صدق و کذب در آن راه داشته باشد، چون مالك اختیار بودن از لوازم عمل است که جای آن دنیا است و در نشاه آخرت خبری از آن نیست، و لذا هیچ انسانی دارای اختیار نیست تا به اختیار خود تکلم کند، بلکه آنجا همه چیز به اذن خدا و مشیت اوست.

و اگر خواننده محترم خوب دقت کند خواهد دید که برگشت این وجه، یعنی برداشته شدن اختیار از تکلم انسان و سایر افعالش، به همان مطلبی است که ما با آن بحث را شروع کردیم، و گفتیم که یکی از مشخصات روز قیامت انکشاف حقیقت اشیاء، و شهود شدن همه غیبها

معرفه پنجم قیامت: ظهور نتیجه اعمال انسان (پایان اختیار و عمل)

نشأه آخرت نشأه جزا و اثر اعمال است. در آنجا دیگر خبری از اختیار نیست، آنجا انسان است و عملش، انسان است و لوازم ضروری اعمالش، انسان است و نامه عمل و گواهان اعمالش، انسان است و پروردگاری که به سوی او بازگشت نموده، و حکم فصل و داوری به دست اوست.

در آنجا اگر دعوت به چیزی شود بطور قهر و اضطرار استجابت می کند، همچنانکه فرموده:" یومئذ یتبعون الداعی لا عوج له،" در حالی که وقتی در دنیا بودند به حق دعوت می شدند ولی استجابت نمی کردند.

و اگر به درخواستی تکلم کند، کلامش از سنخ سخن گفتن در دنیا اختیاری و کاشف از نهانیهای درون نیست، چه خدا در آن روز بر دهان او مهر نهاده، نمی تواند به هر چه که دلش و هر جور که می خواهد تکلم کند، همچنانکه فرموده:" الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون،" و نیز فرموده:" هذا یوم لا ـ ینطقون و لا ـ یؤذن لهم فیعتذرون،" چون عذرخواهی در جزایی است که در آن بویی از اختیار باشد، یعنی صرفنظر کردن از آن ممکن باشد و اما گناهی که شده و اینک کیفر ضروری و بی چون و چرایش فرا می رسد عذر بردار نیست، همچنانکه فرموده:" یا ایها الذین کفروا لا ـ تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون،" یعنی کیفر شما خود آن اعمالی است که می کردید و آن اعمال با عذرخواهی و تعلل از آنچه هست تغییر نمی کند.

آری، اگر این داوری در دنیا و حکومت به دست حکام مجازی بود که هر چه می کردند به رأی و اراده خود می کردند ممکن بود یک عمل به ضمیمه تعلل و عذر خواهی از آنچه بود تغییر بپذیرد .

روز قیامت، ظرف جزا (نه ظرف عمل)

آن روز اصلا روز عمل نیست تا به پاره ای اعمال اذن بدهند و به پاره ای دیگر ندهند و اجباری که گفته اند منشا آن همین است که ظرف قیامت ظرف جزاء است، نه ظرف عمل.

و وقتی ظرف، ظرف عمل نباشد ظرف هیچ عمل اختیاری نیست نه نیک و نه بد، چون عمل وقتی نیک و بد می شود که اختیاری باشد.

علاوه بر اینکه خدای تعالی می فرماید:" هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون،" و معلوم است که عذرخواهی، عمل قبیحی نیست.

از آنچه گذشت وجه جمع میان آیاتی که تکلم را در روز قیامت اثبات می کند و میان آیاتی که آن را انکار و نفی می کند معلوم گردید.

توضیحش اینکه: آیاتی که متعرض مساله تکلم در قیامت است، دو دسته است، یک دسته تکلم را بدون استثناء نفی و یا اثبات می کند مانند:" لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان،" و نیز مانند:" یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها،" دسته دیگر کلام را چه راست و چه دروغ نفی می کند، مانند آیه:" هذا یوم لا ینطقون،" و آیه:" فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم."

صنف اول که گفتیم دو طرف دارد یکی نفی و یکی اثبات، می شود به امثال آیه:" لا ـ یتکلمون الا من اذن له الرحمن،" میان دو طرفش جمع نمود. یعنی معلوم می شود

نفی کلام در باره چه کسانی و اثبات آن در خصوص چه کسانی است.

و صنف دوم که کلام را بطور مطلق نفی می کند هم دروغ آن را و هم راستش را، تنافی میان دو طرفش به امثال آیه مورد بحث یعنی آیه:" یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه،" برداشته می شود.

البته بنا بر آن معنایی که ما برای اذن در تکلم کردیم و توضیحش گذشت، که بنا بر آن این دسته از آیات و آیه مورد بحث این معنا را افاده می کنند، که هر که در قیامت تکلم می کند، در تکلم کردنش مضطر و بی اختیار است و به اذن خدا تکلم می کند، نه به اختیار و اراده خود، آنطور که در دنیا بوده است، در نتیجه مطلب از مختصات قیامت می شود .

گفتیم تکلم ممنوع آن تکلمی است که مانند تکلم در دنیا اختیاری باشد، و تکلم جایز، آن تکلمی است که تنها مستند به یک سببی الهی باشد، و آن اذن خدا و اراده اوست.

گو اینکه ظرف قیامت ظرف اضطرار و بیچارگی است، لیکن مفسرین گمان کرده اند که سبب این اضطرار مشاهده مواقف هول انگیز قیامت است که مردم با دیدن آن چاره ای جز اعتراف و اقرار ندارند، و جز از در صدق و پیروی حق سخن گفتن نتوانند. ولی ما در سابق گفتیم که سبب اضطرار این است که ظرف قیامت ظرف جزاء است نه ظرف عمل، و در چنین ظرفی بروز حقایق قهری است.

معرفه ششم قیامت : سعادت و شقاوت

" فمنهم شقی و سعید."

سعادت و شقاوت مقابل همند، چه، سعادت هر چیزی عبارت است از رسیدنش به خیر وجودش، تا به وسیله آن، کمال خود را دریافته، و در نتیجه متلذذ شود، و سعادت در انسان که موجودی است مرکب از روح و بدن عبارت است از رسیدن به خیرات جسمانی و روحانی اش، و متنعم شدن به آن.

و شقاوتش عبارت است از نداشتن و محرومیت از آن.

پس سعادت و شقاوت به حسب اصطلاح علمی از قبیل عدم و ملکه است، و فرق میان سعادت و خیر این است که سعادت مخصوص نوع و یا شخص است، ولی خیر عام است .

و ظاهر جمله مورد بحث این است که مردم در قیامت منحصر به این دو طایفه

نیستند، چون فرموده: بعضی از ایشان سعیدند، و بعضی شقی و همین معنا با آیات دیگری که مردم را به مؤمن و کافر و مستضعف تقسیم می کند مناسب است، چیزی که هست چون سیاق کلام سیاق بیان اصناف از نظر عمل و استحقاق نبوده لذا وضع مستضعفین یعنی اطفال و دیوانگان و کسانی را که حجت بر آنان تمام نشده بیان نکرده است.

بهشت یا آتش در قیامت (انتهای سیر انسانی)

سیاق کلام، سیاق بیان این جهت است که روز قیامت روزی است که مردم از اولین تا آخرین، یک جا جمع می شوند و همه مشهودند و احدی از آن تخلف نمی کند، و کار مردم در آن روز منتهی به یکی از دو چیز می شود: بهشت یا آتش .

و گو اینکه مستضعفین نسبت به کسانی که به خاطر عملشان مستحق بهشت شده اند و کسانی که به خاطر کردارشان مستحق آتش گشته اند صنف سومی هستند، و لیکن این معنا مسلم و بدیهی است که ایشان هم سرانجامی دارند، و چنان نیست که به وضعشان رسیدگی نشود و دائما به حالت بلاـ تکلیفی و انتظار بمانند، بلکه بالأخره به یکی از دو طایفه بهشتیان و دوزخیان ملحق می شوند، همچنانکه فرموده:" و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و الله علیم حکیم . "

و لازمه این سیاق این است که اهل محشر را منحصر در دو فریق کند: سعداء و اشقیاء، و بفرماید: احدی از ایشان نیست مگر اینکه یا سعید است و یا شقی.

پس آیه مورد بحث نظیر آن آیه دیگری است که می فرماید:" و تنذر یوم الجمع لا ریب فیه فریق فی الجنه و فریق فی السعیر و لو شاء الله لجعلهم امه واحده و لکن یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمون ما لهم من ولی و لا نصیر،"چه جمله:" فریق فی الجنه و فریق فی السعیر،" نظیر جمله مورد بحث هر چند به تنهایی دلالتی بر حصر ندارد، و لیکن با کمک سیاق حصر را افاده می کند .

تدارک برای سفر با سعادت آخرت

حال باید دید آیه شریفه چه دلالتی دارد:

آنچه از آیه استفاده می شود تنها این معنا است که هر که در عرصه قیامت باشد یا شقی است و متصف به شقاوت، و یا سعید است و دارای سعادت، و اما اینکه این دو صفت به چه چیز برای موضوع ثابت می شود، و آیا دو صفت ذاتی هستند برای موصوفشان و یا اینکه ثبوتشان به اراده ازلیه است و به هیچ وجه قابل تخلف نیست، و یا اینکه به اکتساب و عمل حاصل می شود، آیه شریفه از آن ساکت است و بر هیچ یک از آنها دلالتی ندارد، چیزی که هست قرار داشتن آن در سیاق دعوت به ایمان و عمل صالح

و تحریک به اینکه در میان اطاعت و معصیت، اطاعت را اختیار کنید، دلالت می کند بر اینکه ایمان و عمل صالح در حصول سعادت مؤثر است و راه رسیدن به آن آسان است همچنانکه در جای دیگر فرموده:" ثم السبیل یسره !"

صدای نفس بدبختان در آتش جهنم

-" فَأَمَّا الَّذِينَ شقُوا فَفِى النَّارِ لهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شهِيقٌ،

-اما کسانی که بدبختند در آتشند و برای آنها زفیر و شهیق است،"

زفیر، به معنی ابتدای عرعر خران و شهیق به معنای آخر آن است، یا زفیر به معنای کشیدن نفس و شهیق به معنای برگرداندن آن است، یا زفیر به معنای نفس کشیدن پی در پی است، به نحوی که قفسه سینه بالا ـ بیاید، و شهیق هم به معنای طول زفیر است، و هم به معنای برگرداندن نفس است، همچنانکه زفیر به معنای فرو بردن نفس نیز هست، و اصل آن از جبل شاهق است که به معنای کوه طولانی و بلند است.

و این چند معنا بطوری که ملاحظه می فرمایید قریب به هم هستند و تو گویی در کلام استعاره ای به کار رفته، و منظور این است که اهل جهنم(کسانی که شقی شدند،) نفس های خود را به سینه ها فرو برده با بلند کردن صدا به گریه و ناله آن را برمی گردانند، همانطور که خران صدا بلند می کنند، و ناله شان از شدت حرارت آتش و عظمت مصیبت و گرفتاری است.

(۱)

از معرفه های قیامت: برطرف شدن تردیدها

-" لِيُبَيِنَ لَهُمُ الَّذِى يخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنهُمْ كانُوا كذِبِين،

-تا چیزهایی را که در آن اختلاف دارند برایشان بیان کند،

و تا کسانی که کافرند بدانند که دروغگو بوده اند."

مساله رفع اختلاف دینی و تبین آن در قیامت، در کلام خدای سبحان مکرر آمده، و آنقدر تکرار شده که می توان مساله " رفع اختلاف و تبین آن" را یکی از معرفه های روز قیامت شمرد، روزی که سنگینی اش نه تنها کمر بشر را خم می کند بلکه بر آسمان و زمین هم سنگینی می کند و تفاصیلی هم که خدای تعالی در کلام مجیدش برای این روز بیان می کند از قبیل عبور از صراط و تطایر کتب و سنجش اعمال و حساب و فصل قضاء، همه از فروعات این معرف است.

۱- آیه ۱۰۳تا۱۰۸سوره هود المیزان ج : ۱۱ ص : ۷

مقصود از اختلاف، اختلافی است که در باره دین حق از نظر اعتقاد و یا از لحاظ عمل داشتند، و خدای تعالی آن را در دنیا در کتابهایی فرستاده بود و در زبان انبیایش بهر طریقی که ممکن بود بیان کرده بود، همچنانکه خودش فرمود:

" و ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه."

از همینجا برای روشنفکر متدبر روشن می شود که آن بیانی که خدا در قیامت دارد غیر بیان دنیایی او یعنی کتاب او و زبان انبیاء و حکمت و موعظه و جدال پسندیده ایشان است، بیانی است که ظهورش از همه اینها بیشتر است، و بیانی که اینقدر روشن باشد جز عیان چیز دیگری نمی تواند باشد، عیانی که دیگر جایی برای شک و تردید و وسوسه درونی باقی نمی گذارد، همچنانکه در آیه:" کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید،" و آیه:" یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین،" به این معنا اشاره می فرماید.

(۱)

هرکس آنچه کرده می داند!

-وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَت،

-عَلِمَت نَفْسٌ مَّا قَدَّمَت وَ أَخَّرَت،

-و زمانی که گورها زیر و رو شود و مردگان از آن بیرون شوند،

-در آن روز هر کس داند که چه کرده و چه نکرده! "

سوره انفطار روز قیامت را با بعضی از علامت های متصل به آن تحدید می کند، و خود آن روز را هم به بعضی از وقایعی که در آن روز واقع می شود معرفی می کند، و آن این است که در آن روز تمامی اعمالی که انسان خودش کرده و همه آثاری که بر اعمالش مترتب شده، و بوسیله ملائکه حفظه که موکل بر او بوده اند محفوظ مانده، در آن روز جزاء داده می شود .

اگر اعمال نیک بوده با نعیم آخرت، و اگر زشت بوده و ناشی از تکذیب قیامت بوده، با دوزخ پاداش داده می شود، دوزخی که خود او افروخته و جاودانه در آن خواهد زیست.

آنگاه دوباره توصیف روز قیامت را از سر می گیرد، که آن روزی است که هیچ کسی برای خودش مالک چیزی نیست، و امر در آن روز تنها برای خداست.

" و اذا القبور بعثرت،" کلمه بعثرت به معنای پشت و رو کردن، و باطن چیزی را ظاهر ساختن است. معنای آیه این است که زمانی که خاک قبرها منقلب و باطنش بظاهر

۱- آیه ۳۹ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۶۰

بر می گردد، باطنش که همان انسانهای مرده باشد ظاهر می شود، تا به جزای اعمالشان برسند.

" علمت نفس ما قدمت و اخرت،" مراد از علم نفس، علم تفصیلی است به آن اعمالی که در دنیا کرده، و این غیر از آن علمی است که بعد از منتشر شدن نامه اعمالش پیدا می کند، چون آیات زیر هم دلالت دارد بر اینکه انسان به اعمالی که کرده آگاه است:" بل الانسان علی نفسه بصیره و لو القی معاذیره، یوم یتذکر الانسان ما سعی، یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء."

مراد از نفس، جنس انسانها است، و عمومیت را افاده می کند. مراد از آنچه مقدم و مؤخر داشته، اعمالی است که خودش کرده، و سنت هایی است که برای بعد از مرگش باب کرده، حال چه سنت خوب و چه سنت زشت، که بعد از مردنش هر کس به آن سنت ها عمل کند ثواب و عقاب را به حساب او نیز می نویسند، همچنان که فرمود:" و نکتب ما قدموا و اثارهم . "

(۱)

کورشدگان و فراموش شدگان روز محشر

-" وَ مَنْ أَعْرَض عَن ذِكرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشةً ضنكاً وَ نحْشرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَهِ أَعْمَى،

-قَالَ رَب لِمَ حَشرْتَنى أَعْمَى وَ قَدْ كُنت بَصِيراً،

-قَالَ كَذَلِك أَتَتْك ءَايَتُنَا فَنَسِيتهَا وَ كَذَلِك الْيَوْمَ تُنسى،

-و هر کس از کتاب من روی بگرداند وی را روزگاری سخت خواهد بود و او را در روز قیامت کور محشور کنیم،

-آن وقت گوید پروردگارا چرا مرا که بینا بودم کور محشور کرده ای؟

-گوید: همانطور که تو از دیدن آیه های ما خود را به کوری زدی و آن را فراموش کردی ما نیز امروز تو را فراموش کردیم."

علت تنگی معیشت در دنیا، و کوری در روز قیامت، فراموش کردن خدا و اعراض از یاد او است، و هر که در دنیا خدا را فراموش کند او هم در آخرت وی را فراموش می کند.

جای هیچ تردیدی نیست که مؤمن حیات حر و سعیدی دارد که در هر دو حال غنا و فقر، سعید است، هر چند که فقرش به حد عفاف و کفاف و کمتر از آن باشد، ولی کافر دارای چنین حیاتی نیست، و زندگی او در دو کلمه خلاصه می شود، نارضایتی نسبت به آنچه دارد، و دلبستگی به آنچه ندارد، این است معنای زندگی تنگ .

عذاب قبر هم خود یکی از مصادیق آن است، چون آیه شریفه متعرض دو نشأه شده جمله " فان له معیشه ضنکا،" متعرض بیان

حال کفار در دنیا و جمله "و نحشره یوم القیمه اعمی،" متعرض حال آنان در آخرت است، پس ناگزیر باید گفت زندگی برزخ دنباله

۱- آیه ۱ تا ۵ سوره انفطار المیزان ج ۲۰ ص ۳۶۵

زندگی دنیا است.

" و نحشره یوم القیمه اعمی،" - یعنی او را طوری زنده می کنیم که راهی به سوی سعادتش که همان بهشت است نیابد.

" قال رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا؟"

چنین به نظر می آید که کوری روز قیامت همان کوری حس باصره باشد، چون اعراض کننده از یاد خدا وقتی کور محشور می شود می پرسد: چرا مرا کور محشور کردید با اینکه در دنیا چشم داشتم و بینا بودم؟

معلوم می شود در آخرت آن چیزی را ندارد که در دنیا داشته، و آن حس باصره بود، نه بصیرت که بینایی قلب است، آن وقت بر این معنا اشکال می شود به ظاهر ادله ای که دلالت می کند بر اینکه مجرمین صحنه های هول انگیز قیامت و آیات عظیمه آن و قهر خدای را می بینند، مانند آیه" اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا،" و آیه: " اقرء کتابک."

آنچه از ظاهر مسلم قرآن و سنت استفاده می شود این است که نظام حاکم در آخرت غیر نظام حاکم در دنیا و غیر آن نظامی است که معهود ذهن ما از طبیعت است، آنچه ما از بصیر و اعمی به ذهن داریم این است که بصیر عبارت از کسی است که همه دیدنی ها را ببیند، و کور آن کسی است که آنچه را که قابل رؤیت است نبیند. ولی هیچ دلیلی نداریم بر اینکه آنچه این کلمات در دنیا معنا می دهد در آخرت هم به همان معنا است، ممکن است معنای آخرتی آنها تبعیض شود، یعنی مجرم که کور محشور می شود، سعادت زندگی آخرتی و رستگاری به کرامت آخرت را نبیند، ولی نامه عمل خود را که حجت را بر او تمام می کند و نیز اوضاع هول انگیز، و هر چه را که مایه شدت عذاب او است از آتش و غیر آتش را ببیند، همچنانکه قرآن آنان را از مشاهده پروردگار خود محجوب معرفی نموده و فرموده است: " انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون."

" قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی ... . "

این آیه جواب از سؤالی است که کردند که: چرا مرا کور محشور کردی با اینکه بینا بودم؟ خدای تعالی در جواب فرمود: همانطور که آیات ما برایت آمد و تو فراموشش کردی، امروز فراموشت کردیم، و خلاصه معنا اینکه کور محشور شدنت در امروز که هیچ چیز را نبینی، به جای فراموش کردنت آیات ما را در دنیا است، و هدایت نشدنت به هدایت ما در دنیا، مثل هدایت نشدنت به راه نجات در امروز است، باز به عبارت دیگر اگر امروز کور محشورت کردیم، عینا به مانند آنچه در دنیا کردی مجازاتت نمودیم، و این همان معنایی است که آیه " و جزاء سیئه سیئه مثلها،" مانند آن تذکر می دهد .

(۱)

اصناف سه گانه مردم در روز محشر

-" و کنتم أزواجا ثلثه،"

-در آن روز شما اصنافی سه گانه خواهید بود."

خطاب در این جمله که می فرماید: در آن روز شما اصنافی سه گانه خواهید بود به عموم بشر است.

" فاصحاب المیمنه ما اصحاب المیمنه،" اصحاب میمنه اصحاب و دارندگان یمن و سعادتند، و در مقابل آنان اصحاب مشئمه هستند، که اصحاب و دارندگان شقاوت و شئامتند.

" و السابقون السابقون،"

در قرآن کریم آیه ای که صلاحیت تفسیر سابقون اول را داشته باشد آیه شریفه" فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ،" و آیه شریفه " و لکل وجهه هو مولیها فاستبقوا الخیرات،" و آیه شریفه " اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون است." که از این آیات به دست می آید مراد از سابقون، کسانی هستند که در خیرات سبقت می گیرند، و قهرا وقتی به اعمال خیر سبقت می گیرند، به مغفرت و رحمتی هم که در ازای آن اعمال هست سبقت گرفته اند. و لذا در آیه " سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه،" به جای امر به سبقت در اعمال خیر، دستور فرموده: به مغفرت و جنت سبقت گیرند، پس سابقون به خیرات، سابقون به رحمت و مغفرتند، در آیه مورد بحث هم که می فرماید: السابقون السابقون مراد از سابقون اول، سابقین به خیرات، و مراد از سابقون دوم سابقین به اثر خیرات یعنی مغفرت و رحمت است.

(۲)

خروج از قبر، و فاش شدن نهان انسان

-" إِنَّ الانسنَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، وَ إِنَّهُ عَلى ذَلِك لَشهِيد، وَ إِنَّهُ لِحُب الْخَيرِ لَشدِيدٌ،

-أَ فَلا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثرَ مَا فى الْقُبُورِ، وَ حُصلَ مَا فى الصدُور، إِنَّ رَبهُم بهِمْ يَوْمَئذٍ لَّخَبِيرُ،

-انسان نسبت به پروردگارش کافر نعمت و ناسپاس است ،

-و خود او نیز بر این ناسپاسی البته گواهی خواهد داد،

-و هم او بر حب مال دنیا سخت فریفته و بخیل است،

-آیا نمی داند که روزی برای جزای نیک و بد اعمال از قبرها بر انگیخته می شود؟ و آنچه در دلها از نیک و بد پنهان است همه را پدیدار می سازد،

۱- آیه ۱۲۴ تا ۱۲۶ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۳۱۴

۲- آیه ۱ تا ۱۰ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۱۹۵

-محققا آن روز پروردگار بر نیک و بد کردارشان کاملا آگاه هست، و به ثواب و عقابشان می رساند.“

وقتی آنچه بـدن در قبرها هست از قبرها بیرون شود، و نهفته های در باطن نفوس بر ملا گردد، و معلوم شود در باطن کافرند یا مؤمن؟ مطیعند یا عاصی؟ در آن وقت خدا به وضع ایشان با خبر است، و بر معیار باطن نفوس، جزایشان می دهد.

” حصـل ما فی الصـدور،“ منظور از تحصـیل آنچه در سـینه ها است، جـدا سازی صـفاتی است که در باطن نفوس است، یعنی صفات ایمان از کفر و رسم نیکوکاری از بدکاری، همچنان که در جای دیگر فرموده:” یوم تبلی السرائر.“

(۱)

حال فزع کل موجودات

-” وَ یَوْمَ یُنفَخُ فی الصورِ فَفَزِعَ مَن فی السمَوَتِ وَ مَن فی الأَرْضِ إِلا مَن شاءَ اللَّهُ وَ کلٌّ أَتَوْهُ دَخِرِینَ،

-روزی کـه در صـور، دمنـد و هر کـه در آسـمانها و در زمین است وحشت کنـد جز آنکه خـدا بخواهـد و همگی بـا تـذلل به پیشگاه وی رو کنند.“

نفخ صور (دمیدن در بوق) کنایه است از اعلام به جمعیت انبوهی چون لشکر، مطلبی را که باید همگی عملی کنند، مثل اینکه همگی در فلاـن روز و فلاـن ساعت حاضـر باشـند و یا حرکت کننـد و یا امثال این، و کلمه فزع به معنای آن گرفتگی و نفرتی است که از منظره ای نفرت آور به انسان دست می دهد و فزع هم از همان جنس جزع است.

بعضـی گفته انـد: مراد از این نفـخ صور، نفخه دومی است که با آن، روح به کالبـدها دمیـده می شود، و همه برای فصل قضاء مبعوث می گردنـد، مؤیـد این، جمله ذیل آیه است که می فرمایـد:” وکل اتوه داخرین- یعنی همگی با ذلت و خواری بـدانجا می آیند.“ مراد حضورشان نزد خدای سبحان است.

و نیز مؤیـد دیگر آن اسـتثنای ” من شاء الله – هر کس را که خـدا بخواهـد،“ از حکم فزع است، که بعد از آن جمله ” وهم من فزع یومئذ امنون،“ را در باره نیکوکاران آورده و همین خود دلالت می کند بر اینکه فزع مذکور همان فزع در نفخه دوم است.

بعضـی دیگر گفته انـد: مراد از آن، نفخه اول است که با آن همه زنـدگان می میرنـد، به دلیل اینکه در جای دیگر فرموده:” و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون،“ چون صعقه، در ایـن آیـه همـان فزع در آن آیـه اسـت، کـه در هر دو آیه، نـتیجه نفخه اولی گرفته شـده و بنـا بر این، مراد از جمله ” کـل اتـوه داخرین،“ رجوعشان به سوی خدا به سبب مردن می باشد. و بعید

۱- آیه ۶ تا آخر سوره عادیات المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۱

نیست که مراد نفخ در صور، در این صورت مطلق نفخ باشد، چه آن نفخی که با آن می میرند و یا آن نفخی که با آن زنده می شوند، برای اینکه، نفخه هر چه باشد از مختصات قیامت است و اینکه بعضی در فزع و بعضی در ایمنی هستند و نیز کوهها به راه می افتند، همه از خواص نفخه اول باشد و اینکه مردم با خواری نزد خدا می شوند، از خواص نفخه دوم باشد، که بنا بر این احتمال، اشکالی که چه بسا ممکن است بر هر دو وجه سابق بشود دفع می گردد .

خدای تعالی از حکم فزع عمومی که شامل همه موجودات آسمانها و زمین است جمعی از بندگان خود را استثناء کرده است.

و ظاهرا مراد از جمله " و کل اتوه داخرین،" رجوع تمامی موجودات عاقل در آسمانها و زمین است، حتی آنهایی که از حکم فزع استثناء شده اند، چه آنها و چه اینها، همه نزد پروردگار متعال حاضر می شوند. و آیه شریفه" فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین،" هم با این گفتار ما منافات ندارد و نمی خواهد غیر این را بگوید، چون مراد از حضور در آن، مطلق حضور و رجوع به خدا نیست، بلکه مراد از آن حضور در موقف حساب و سؤال است، ممکن است همه به سوی خدا برگردند و حتی استثناء شدگان نیز برگردند و نیز بندگان مخلص خدا برگردند، و لیکن بندگان مخلص در موطن جمع حاضر نشوند، نه اینکه بعث و رجوع نداشته باشند، پس آیات قیامت نص صریحند بر اینکه بعث شامل همه خلائق می شود و احدی از آن مستثنا نیست.

و اگر دخور و ذلت را به اولیای خدای تعالی هم نسبت داده، منافاتی با عزت آنان نزد خدا ندارد، چون عزت و غنای بنده نزد خدا ذلت و فقر او است در نزد خودش، بله ذلت دشمنان خدا در قبال عزت کاذبه ای که برای خود قائل بودند، ذلت واقعی و خواری حقیقی است.

(۱)

موقفی از پنجاه مواقف روز قیامت

-" یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السمَاءِ إِلی الأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فی یَوْمٍ کانَ مِقْدَارُهُ أَلْف سنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ،

-از آسمان گرفته تا زمین تدبیر هر کار را می کند، آنگاه در روزی که اندازه اش هزار سال از آنهاست که شما می شمارید، همه چیز به سوی او بالا می رود."

" فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون." معنایش این است که خدای تعالی تدبیر مذکور را در ظرفی انجام می دهد که اگر با مقدار حرکت و حوادث زمینی تطبیق شود با هزار سال از سالهایی که شما ساکنان زمین می شمارید برابر می گردد، چون مسلم

۱- آیه ۸۷ سوره نمل المیزان ج : ۱۵ ص : ۵۷۳

است که روز، شب، ماه و سالی که ما می شماریم بیشتر از عمر خود زمین نیست .

و چون مراد از سـمای عـالم، قرب و حضور است، و این عالم از حیطه زمان بیرون است، ناگزیر مراد از آن، ظرفی خواهـد بود که اگر با مقدار حرکت و حوادث زمینی تطبیق شود هزار سال از سالهایی که ما می شماریم خواهد شد.

و اما اینکه این مقـدار آیا مقـدار نزول و مکث و عروج است یا مقـدار نزول و عروج رویهم است، بـدون مکث، و یا مقـدار هر یـک از ایـن دو است، و یـا تنهـا مقـدار خـود عروج است، البته بنـا بر اینکه کلمه فی یـوم قیـد باشـد برای یعرج الیه به تنهـایی، احتمالا‌تی است که آیه " تعرج الملائکه و الروح الیه فی یوم کان مقـداره خمسـین الف سـنه،" مؤیـد احتمال اخیر است، چون مدت مذکور را تنها مدت عروج معرفی می کند .

آنگـاه بنا بر فرضـی که ظرف هزار سال قیـد عروج باشـد، آیا منظور از عروج، مطلق عروج حوادث به سوی خـدا است، یا تنها عروج آنها در روز قیامت است، و مقـدار هزار سال هم طول مـدت قیامت است، و اگر در آیه سوره معارج مقـدار آن را پنجاه هزار سال خوانده، چون مربوط به کفار است، تا به خاطر کفرشان مشـقت بیشتری بکشند، ممکن هم هست بگوییم مقدار هزار سال مربوط به یکی از مواقف روز قیامت است، و مقدار پنجاه هزار سال مقدار و طول مدت پنجاه موقف است .

از این هم که بگـذریم احتمالا‌ت دیگری در خصوص هزار سـال است، که آیـا تحدیـدی است حقیقی، و یا مراد صـرف زیاد جلوه دادن مـدت است، همچنان که در آیه " یود احـدهم لو یعمر الف سـنه،" نیز منظور همین است، یعنی می خواهـد بفرماید دوست می دارند بسیار زیاد عمر کنند، نه خصوص عدد هزار، لیکن این احتمال از سیاق آیه بعید است.

به طوری که ملا‌حظه فرمودیـد آیه شـریفه احتمالهـای زیـادی را تحمل می کنـد، و با همه آنها می سازد، و لیکن از همه آنها نزدیـک تر بـه ذهن این است که کلمه فی یـوم قیـد باشـد برای ثم یعرج الیه و مراد از روز عروج امر، یکی از پنجاه موقـف از مواقف روز قیامت باشد- و خدا داناتر است!

(۱)

قیامت در سوره قیامت

-" لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَمَه،

-وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَهِ،

-أَ یحْسب الانسنُ أَلَّن نجْمَعَ عِظامَهُ،

-بَلی قَدِرِینَ عَلی أَن نُّسوِّی بَنَانَهُ،

۱- آیه ۵ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۷۱

-قسم به روز قیامت،

-و قسم به نفس بسیار ملامت کننده،

-آیا آدمی پندارد که ما دیگر ابدا استخوانهای پوسیده او را باز جمع نمی کنیم؟

-بلی ما قادریم که سرانگشتان او را هم درست گردانیم."

بیان این سوره پیرامون مساله قیامت کبری دور می زند، نخست از وقوع روز قیامت خبر می دهد، و در مرحله دوم آن روز را یکبار با ذکر چند نشانه، و بار دیگر با اجمالی از سرگذشت انسان در آن روز توصیف می کند، و خبر می دهد که اولین قدم در سیر به سوی قیامت مرگ است، و در مرحله سوم سوره را با استدلال بر قدرت خدای تعالی بر اعاده عالم ختم نموده، اثبات می کند همانطور که خدای تعالی بر خلقت نخستین عالم قادر بود همچنین بر خلقت بار دوم آن، که همان قیامت است قادر است.

" لا اقسم بیوم القیمه،" سوگند در این آیه سوگند به قیامت است.

" و لا اقسم بالنفس اللوامه،" این جمله سوگند دوم است، و منظور از نفس لوامه نفس مؤمن است، که همواره در دنیا او را به خاطر گناهانش و سرپیچی از اطاعت خدا ملامت می کند، و در روز قیامت سودش می رساند.

بعضی گفته اند: منظور از نفس لوامه جان آدمی است، چه انسان مؤمن صالح، و چه انسان کافر فاجر، برای اینکه هر دوی این جانها آدمی را در قیامت ملامت می کنند، نفس کافر، کافر را ملامت می کند، به خاطر کفر و فجورش، و نفس مؤمن، مؤمن را ملامت می کند، به خاطر کمی اطاعتش، و اینکه در صدد بر نیامد خیری بیشتر کسب کند.

بعضی گفته اند: مراد از نفس لوامه تنها نفس کافر است که در قیامت او را به خاطر کفر و معصیتی که در دنیا مرتکب شده ملامت می کند، همچنان که فرمود:" و أسروا الندامه لما راوا العذاب."

در جای دیگر در عظمت بعث فرموده:" ثقلت فی السموات و الأرض لا تاتیکم الا بغته،" و نیز فرموده:" ان الساعه اتیه اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی،" و نیز فرموده:" عم یتسائلون عن النبا العظیم."

" ا یحسب الانسان ا لن نجمع عظامه،" یعنی انسان گمان کرده ما استخوانهایش را جمع نمی کنیم؟

" بلی قادرین علی أن نسوی بنانه،" آری ما آن استخوانها را جمع می کنیم، در حالی که قادریم حتی انگشتان او را به همان صورتی که بر حسب خلقت اول داشت دوباره صورتگری کنیم. تسویه بنان صورتگری آن به همین صورتی است که می بینیم.

اگر از بین اعضای بدن خصوص انگشتان را ذکر کرد - شاید - برای این بوده که به خلقت عجیب آن که به صورتهای مختلف، و خصوصیات ترکیب و عدد در آمده و

فواید بسیاری که بشمار نمی آید بر آن مترتب می شود، اشاره کند.

می دهـد، می سـتاند، قبض و بسط می کند و سایر حرکات لطیف و اعمال دقیق و صـنایعی ظریف دارد، که با همانها انسان از سایر حیوانات ممتاز می شود، علاوه بر شکلهای گوناگون و خطوطی که به طور دایم اسرارش برای انسان کشف می شود .

" بل یریـد الانسان لیفجر أمامه- بلکه انسان می خواهـد مادام العمر گناه کند،" منظور از اینکه فرمود: انسان، فجور امام خود را می خواهد، این است که می خواهد در آینده عمرش جلوش شکافته و باز باشد و هر فجوری خواست مرتکب شود.

می فرماید: نه، او گمان نمی کند که ما اسـتخوانهایش را جمع نمی کنیم، بلکه می خواهد مساله بعث را تکذیب کند تا به این وسـیله پیش روی خود را در مـدت عمرش باز کنـد، چون وقتی بعث و قیامتی نباشد، انسان چه داعی دارد با قید و بند تقوی و ایمان دست و پای خود را ببندد.

روزی که مؤمنین، استهزاگران را نظاره می کنند!

-" إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضحَكُونَ،

-وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ، وَ إِذَا انقَلَبُوا إِلى أَهْلِهِمُ انقَلَبُوا فَكِهِينَ،

-وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلاءِ لَضالُّونَ،

-وَ مَا أُرْسِلُوا عَلَيهِمْ حَفِظِينَ،

-فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضحَكُونَ،

-عَلى الأَرَائكِ يَنظرُونَ،

-هَلْ ثُوِّب الْكُفَّارُ مَا كانُوا يَفْعَلُون،

-امروز مجرمین همواره به کسانی که ایمان آورده اند می خندند،

-و وقتی به آنان برمی خورند با اشاره چشم به استهزای ایشان می پردازند،

-و چون به همفکران خود می رسند خوشحالانه برمی خورند،

-و چون به مؤمنین برمی خورند به یکدیگر می گویند اینها گمراهانند،

-و خدای تعالی این مجرمین را نگهبان و مسؤول مؤمنین نکرده،

-و چون در دنیا چنین بودند امروز مؤمنین به کفار می خندند،

-و بر اریکه های خود تکیه زده تماشا می کنند،

-ببینند آیا کفار در برابر کرده هایشان چه جزایی می بینند! "

از سیاق آیات چنین به دست می آید که: مراد از جمله آنان که ایمان آوردند همان ابرار باشند، که در این آیات مورد گفتارند، و اگر اینطور تعبیر کرد برای این بود که بفهماند علت خندیدن کفار به ابرار و استهزاء کردن آنان تنها ایمان آنان بود.

همچنان که تعبیر از کفار به جمله آنانکه جرم می کردند برای این بوده که بفهماند علت مسخره کردن کفار مسلمانان ابرار را این بود که مجرم بودند. " فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون، " منظور از یوم روز جزا است، و می فرماید: امروز کسانی که ایمان

آوردند به کفار می خندند، نه اینکه کفار به مؤمنین بخندند همچنان که در دنیا می خندیدند .

" علی الارائک ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون،" آنهایی که ایمان آوردنـد بر بالای تخت هایی در حجله قرار دارنـد، و به کیفر کفـار تماشـا می کننـد، کیفری که به جرم افعـال نکوهیـده بـدان مبتلا شدنـد، که یکی از آن افعال مسـخره کردن و خندیـدن به مؤمنین بود، و به این اکتفـاء ننموده وقـتی نزد هم فکران خود برمی گشـتند خوشـحالی می کردنـد که من چنین و چنان کردم، و تازه مؤمنین را گمراه می خواندند .

(۱)

قطع ارتباط افراد و خانواده و نسب در روز قیامت

-" فَإِذَا نُفِخَ فی الصورِ فَلا أَنساب بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ،

-پس آنگاه که نفخه صور قیامت دمید دیگر نسبت و خویشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد."

مراد از ایـن نفخه، نفخه دوم صـور است که در آن همه مردگـان زنـده می شونـد، نه نفحه اول که زنـدگان در آن می میرنـد، همچنان که بعضـی پنداشـته اند، چون نبودن انساب و پرسـش و سـنگینی میزان و سـبکی آن و سایر جزئیات همه از آثار نفخه دوم است.

و در جمله " فلاـ انسـاب بینهم،" آثار انساب را با نفی اصل آن نفی کرده، نه اینکه واقعا در آن روز انساب نباشـد، زیرا انساب چیزی نیسـت کـه بـه کلی از بیـن برود، بلکـه مراد این است که در آن روز انسـاب خاصـیتی نـدارد، چـون در دنیـا که انسـاب محفوظ و معتبر است، به خـاطر حوایـج دنیوی است. و زنـدگی اجتمـاعی دنیـا است که مـا را نـاگزیر می سـازد تـا خـانواده و اجتماعی تاسـیس کنیم. و وقتی این کار را کردیم، باز مجبور می شویم عواطف طرفینی، و تعاون و تعاضد و سایر اسباب را که مـایه دوام حیـات دنیوی است معتبر بشـماریم آن که فرزنـد خـانواده است به وظـایفی ملتزم می شود، و آن که پـدر و یـا مـادر خانواده است به وظایفی دیگر ملتزم می گردد.

ولی روز قیـامت ظرف پـاداش عمـل است، دیگر نه فعلی هست، نه الـتزام به فعلی. و در آن ظرف همه اسـباب که یکی از آنها انساب است از کار می افتد و دیگر انساب اثر و خاصیتی ندارد.

" و لاـ یتساءلون،" در این جمله روشن ترین آثار انساب را یادآور شـده، و آن احوال پرسـی میان دو نفر است که با هم نسـبت دارنـد، چون در دنیـا به خـاطر احتیـاجی که در جلب منـافع و رفع مضـار به یکـدیگر داشـتند، وقـتی به هم می رسـیدند احوال یکدیگر را

۱- آیه ۲۹ تا ۳۶ سوره مطففین المیزان ج ۲۰ ص ۳۹۵

می پرسیدند، ولی امروز که روز قیامت است دیگر کسی احوال کسی را نمی پرسد.

خواهی گفت: این معنا با آیات دیگر که تسائل را اثبات می کند منافات دارد، مانند: آیه" و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون،" در پاسخ می گوییم: نه، منافات ندارد، زیرا این آیه مربوط به تسائل اهل بهشت بعد از ورود به بهشت، و تسائل اهل جهنم بعد از ورود به جهنم است، و آیه مورد بحث مربوط به تسائل در پای حساب و حکم است، و تسائل اهل محشر را در آن هنگام نفی می کند .

(۱)

روزی که بت و بت پرست با هم محشور می شوند

-" وَ يَوْمَ يَحْشرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَ أَنتُمْ أَضلَلْتُمْ عِبَادِى هَؤُلاءِ أَمْ هُمْ ضلُّوا السبِيلَ،

-قَالُوا سبْحَنَك مَا كانَ يَنبَغِى لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِك مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَ ءَابَاءَهُمْ حَتى نَسوا الذِّكرَ وَ كانُوا قَوْمَا بُوراً،

-و این وعده در روزی وفا می شود که مشرکین را با آنچه سوای خدا می پرستند محشورشان کند و گوید شما این بندگان را گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟

-گویند تقدیس تو می کنیم ما را سزاوار نبود که جز تو معبود، اولیائی بگیریم ولی تو ایشان و پدرانشان را نعمت دادی و در نتیجه مستی نعمت یاد تو را فراموش کردند و گروهی هلاکت زده شدند."

مراد از آنچه می پرستند ملائکه و معبودهای بشری و بتها است، و سوال از این معبودهاست که گوید: آیا شما این بندگان را گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟ و این درحالی است که با پرستش کنندگان خود باهم در پیشگاه خدا محشور شده و برای پاسخگوئی در محشر ایستاده اند.

" قالوا سبحانک ما کان ینبغی لنا ان نتخذ من دونک من اولیاء ... قوما بورا،"

این پاسخ معبودهای کفار از سؤال خدای تعالی است، که فرمود: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟ و پاسخ خود را با تسبیح خدا آغاز کردند، و این از ادب عبودیت است که هر جا گفتگو از شرک و یا هر جا که به وجهی بویی از شرک می آید خدا از آن تنزیه شود.

و معنای اینکه گفتند: برای ما سزاوار نبود که غیر از تو اولیایی بگیریم این است که این کار صحیح و عقلایی نبود، که پرستش را از تو به غیر تو تعدی دهیم، و غیر از تو اولیایی بگیریم، چیزی که هست این مشرکین خودشان نام خدایی بر سر ما نهاده، و پرستیدند.

بعد از آنکه معبودها که مورد سؤال از علت ضلالت مشرکین قرار گرفته بودند،

۱- آیه ۱۰۱ سوره مومنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۹۸

این نسبت را از خود دفع کردنـد، در جمله مورد بحث شـروع کردنـد به اسـناد آن به خود کفـار، البته بـا بیان سـببی که باعث اضـلال آنها شد، و آن عبارت است از اینکه اصولا مشـرکین مردمی فاسد و هالک بودند، و تو ای خدا ایشان و پدرانشان را از امتعه دنیا و نعمتهای آن برخوردار کردی، و این امتحان و ابتلاء به درازا کشـید، در نتیجه سـرگرم به همان تمتعات شـده یاد تو را که فرستادگانت همه دم از آن می زدند فراموش کردند، و نتیجه اش این شد که از توحید به شرک گراییدند.

" فقد کذبوکم بما تقولون فما تستطیعون صرفا و لا نصرا ...." کلامی است از خدای تعالی که به مشرکین که معبودهایتان شما را در آنچه به آنها نسبت می دادید تکذیب نموده و الوهیت و ولایت را از خود نفی کردند، دیگر شما ای بت پرستان چه می توانیـد بکنیـد و چگونه می توانید عذاب را از خود دور سازید؟ چون نه عبادت کردنتان معبودها را، به دردتان می خورد، و نه به وسیله آنها می توانید خود را یاری کنید .

و اینکه فرموده:" و من یظلم منکم نـذقه عـذابا کبیرا،" مراد از ظلم، مطلق ظلم و معصـیت است، هر چنـد که مورد آیـات سـابق خصوص ظلم به معنای شرک است. جمله " من یظلم منکم ...،" از قبیل وضع قانون عمومی در جای حکم خاص است، و نکته آن، اشـاره به این است که حکم الهی نافـذ و جـاری است و هیـچ کس نیست که مـانع آن باشـد یا آن را تاخیر بینـدازد، گویا فرموده: و چون معبودهایتان شـما را تکـذیب کنند و نتوانند بلاگردان و یا یار شـما باشـند، پس حکم عمومی با نفوذ و جریانی که دارد کسی نمی تواند جلوگیر و تاخیر اندازنده آن شود، پس شما به طور قطع چشنده عذاب خواهید بود.

(۱)

حشر جمعی مشرکین و خدایان دروغین

-" وَ یَوْمَ نحْشرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشرَکُوا أَیْنَ شرَکاؤُکُمُ الَّذِینَ کُنتُمْ تَزْعُمُون، ثُمَّ لَمْ تَکُن فِتْنَتهُمْ إِلا أَن قَالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنَا مَا کُنَّا مُشرِکِین،

-انظرْ کَیْف کَذَبُوا عَلی أَنفُسِهِمْ وَ ضلَّ عَنهُم مَّا کانُوا یَفْترُون،

-و روزی که همگی آنها را محشور می کنیم، به کسانی که شـرک ورزیدنـد می گوییم: کجایند آن شـرکائی که برای ما می پنداشتید،

-آنوقت است که عذری ندارند مگر اینکه بگویند به خدا، که پروردگار ما است سوگند، ما مشرک نبودیم،

-ای محمد ببین چگونه به خود دروغ می بندند و چطور از شرکائی که برای خدا ساخته بودند، عین و اثری نمی یابند."

عنایت کلام در این آیه تنها در کلمه "جمیعا" است، زیرا این کلمه است که دلالت می کند بر اینکه علم و قدرت پروردگار از احـدی از آنان تخلف نکرده و محیط بر همه آنان است، و به زودی همه شان را بحساب درآورده و محشورشان کرده، احـدی

را از

۱- آیه ۱۷و۱۸ سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۲۶۲

قلم نمی اندازد .

خداوند بزودی آنان را محشور کرده و از شرکائی که برای خدا قائل بودند، سراغ می گیرد، و چون شرکائی برای پروردگار نمی یابند تا حاضر سازند، لذا شرك خود را انکار کرده و به دروغ به خدا سوگند می خورند .

و اما اینکه چطور در قیامت آلهه دروغی خود را نمی یابند؟ برای این است که روز قیامت روزی است که بر هر کس عیان می شود که امر و ملك و قوت همگی از آن خدا است و بس!

(۱)

روز بی یار و بی یاور

-" يَأَيهَا النَّاس اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشوْا يَوْماً لا يجْزِى وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شيْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَ لا يَغُرَّنَّكم بِاللَّهِ الْغَرُورُ،

-ای مردم ! از پروردگارتان بترسید، و از روزی که پدر برای فرزندش کاری نسازد، و فرزند به هیچ وجه کار ساز پدر خود نشود، بیمناك باشید، که وعده خدا حق است، زندگی این دنیا فریبتان ندهد، و شیطان فریبنده، در کار خدا به فریبتان نکشد."

در این آیه شریفه در بیانی عمومی همه را مخاطب قرار داده و به سوی تقوی دعوت و از روز قیامت انذار می کند، قیامتی که هیچ بی نیاز کننده ای نیست، که آدمی را بی نیاز کند، مگر ایمان و تقوی:

- ای انسانها بپرهیزید از پروردگارتان، و او خدای سبحان است، و بترسید روزی را و آن روز قیامت است، که لا ـ یجزی کفایت نمی کند پدری از فرزندش، و نه مولودی کفایت کننده و بی نیاز کننده است چیزی را از والد خویش، که وعده خدا به آمدن قیامت حق است، یعنی ثابت است و تخلف ناپذیر، فلا ـ تغرنکم الحیوه الدنیا پس زنهار، که زندگی دنیا با زینت فریبنده خود شما را بفریبد، و لا یغرنکم بالله الغرور، و بطور کلی بهوش باشید، که هیچ فریبنده ای چه از شؤون زندگی باشد، و چه خصوص شیطان شما را گول نزند.

(۲)

حشر، و ظهور مالکیت حقیقی الهی

-" . . . وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يحُولُ بَينَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تحْشرُونَ،

-. . . و بدانید که خدا حائل می شود میان مرد و دل او و اینکه به سوی او محشور می شوید!"

۱- آیه ۲۲ و ۲۳ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۶۸
۲- آیه۳۳ سوره لقمان المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۵۶

در لسان قرآن مجید قلب همان جان آدمی است که با قوا و عواطف باطنیه ای که مجهز است به کارهای حیاتی خود می پردازد .

خدای تعالی میان انسان و جزء جزء وجودش و تمامی توابعش حائل است، بین او و قلبش، بین او و گوشش، بین او و چشمش، بین او و بدنش و بین او و جانش، و در آنها هم بنحو ایجاد تصرف می کند، و هم بنحو مالك قرار دادن انسان، که هر مقدار از آن را بهر نحوی که بخواهد به سود انسان تملیك می کند، و هر مقدار را که نخواهد نمی کند.

به همین جهت در آیه مورد بحث جمله بالا را با جمله:" و انه الیه تحشرون،" ختم کرده، چون حشر و بعث نشئه ای است که در آن نشئه برای هر کسی آشکار می شود که مالك حقیقی خدا است و حقیقت ملك تنها از آن او است و بس، و شریکی برای او نیست، و در آن نشئه ملك های صوری و سلطنت های پوچ ظاهری باطل می شود، و تنها ملك او باقی می ماند، همچنانکه فرموده:" لمن الملك الیوم لله الواحد القهار،" و نیز فرموده:" یوم لا تملك نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله!"

پس گویا آیه مورد بحث می خواهد بفرماید: بدانید که خدا مالك حقیقی شما و دلهای شما است، و او از هر چیز به شما نزدیك تر است، و شما به زودی به سویش باز می گردید، و برایتان معلوم می شود که چگونه مالك حقیقی شما است و چطور بر شما مسلط است، و هیچ چیز شما را از او بی نیاز نمی کند .

(۱)

خلق قیامت، و نفخ صور، و کیفیت احضار و حشر عام

-" وَ أَنْ أَقِیمُوا الصلَوةَ وَ اتَّقُوهُ وَ هُوَ الَّذِی إِلَیْهِ تحْشرُونَ،

-وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الأَرْض بِالْحَقّ ِ وَ یَوْمَ یَقُولُ کن فَیَکونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْك یَوْمَ یُنفَخُ فی الصورِ عَلِمُ الْغَیْبِ وَ الشهَدَةِ وَ هُوَ الحَکیمُ الْخَبِیرُ،

-و که به پای دارید نماز را و از خدا بترسید و او خدائی است که به سویش محشور می شوید.

-و آن خدائی است که خلق کرد آسمانها و زمین را به حق، و یاد کن روز قیامت را روزی که چون بخواهد ایجاد بفرماید می گوید باش پس می باشد، راست و درست گفتار خدا است، و از برای خدا است پادشاهی، روزی که دمیده می شود در صور، او دانای نهان و آشکار است و او است محکم کار و آگاه ! "

خدای تعالی اگر عالم را آفرید به خاطر منظوری است که داشت، و آن منظور بازگشت مردم است به سوی او، و به همین منظور روز بازگشت را به وجود خواهد آورد، و خواهد فرمود: " کن ! " و چون قول او حق است پس چنین روزی خواهد آمد و در آن روز برای همه معلوم خواهد شد که ملك و سلطنت برای او است، و غیر او هیچ کسی سلطنت بر چیزی ندارد .

۱- آیه ۲۴ سوره انفال المیزان ج : ۹ ص : ۵۸

اگر از میان همه اوصاف و خصوصیات قیامت تنها مساله نفخ صور را ذکر کرد برای اشاره کردن به خصوصیتی بود که مناسب با مقام است، و آن مساله کیفیت احضار عام است که جمله:" و هو الذی الیه تحشرون،" آن را بیان می کند، زیرا که حشر یعنی با اجبار مردم را اخراج کردن و در جائی جمع نمودن، که نفخ در صور هم همین معنا را می رساند، زیرا موقعی شیپور می زنند که بخواهند افراد لشکر را برای امر مهمی بسیج کنند، در قیامت نیز در صور دمیده می شود و مردم از قبرها بیرون آمده برای حضور در محکمه الهی به عرصه محشر درمی آیند:

-" ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون . . .،

-ان کانت الا صیحه واحده فاذا هم جمیع لدینا محضرون،

-فالیوم لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون الا ما کنتم تعملون،"

(۱)

نشر و باز شدن طومار مردگان در پیشگاه الهی

-" هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرْض ذَلُولاً فَامْشوا فی مَنَاکِبِهَا وَ کلُوا مِن رِّزْقِهِ وَ إِلَیْهِ النُّشور،

-او است آن کسی که زمین را برای شما رام کرده پس در اقطار آن آمد و شد کنید و از رزق آن بخورید و بدانید که زنده شدن بار دیگر شما به سوی او است."

کلمه نشور به معنای احیای مردگان بعد از مردن است، و اصل این کلمه به معنای نشر طومار و جامه، یعنی گشودن آن بعد از جمع کردن و پیچیدن آن است.

می فرماید: خدای تعالی آن کسی است که زمین را منقاد و رام شما کرد، تا بتوانید بر پشت آن قرار بگیرید، و از این قطعه به آن قطعه اش بروید، و از رزقش که او برایتان مقدر فرموده بخورید، و به انواع مختلفی برای به دست آوردن آن رزق در زمین تصرف کنید.

" و الیه النشور،" یعنی طومار زندگی مردگان که با مرگ پیچیده شده، دوباره در قیامت در محضر او باز می شود. مردگان را از زمین درمی آورد، و برای حساب و سپس جزا زنده می کند، پس به همین دلیل رب و مدبر امر زندگی دنیایتان او است، که در زمین جایگزینتان نمود و به راه و روش زندگی در آن هدایتتان کرد، و نیز حکومت بر شما در میراندن و زنده کردن و حساب و جزاء برای او است.

(۲)

قسمت چهارم: وضعیت زنده شدگان

بازگشت خاک هر قالبی به قالب روح خود

۱- آیه ۷۲ و۷۳ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۲۰۸

۲- آیه ۱۵ سوره ملک المیزان ج ۱۹ ص ۵۹۸

در روایات اسلامی، در کتاب احتجاج، در ضمن احتجاج امام صادق علیه السلام آمده که: سائل پرسید: آیا روح آدمی بعد از بیرون شدن از قالبش متلاشی می شود و یا همچنان باقی می ماند؟

امام علیه السلام فرمود: نه، بلکه تا روزی که در صور دمیده شود باقی می ماند، و بعد از آنکه در صور دمیده شد، همه چیز باطل و فانی می شود، دیگر نه حسی می ماند و نه محسوسی، آنگاه دوباره همه چیز به حال اول خود برمی گردد، همان طوری که مدبر آنها بار اول ایجاد کرده بود، و این بعد از گذشتن چهار صد سال سکون و آرامش خلق در فاصله بین دو نفخه است.

سائل پرسید: چگونه می تواند دوباره مبعوث شود با اینکه بدنش پوسیده و اعضای آن متفرق شده، یک عضوش در یک شهری طعمه درندگان شده، و عضو دیگرش در شهری دیگر مورد حمله حشرات آنجا گشته، و عضو دیگرش خاک شده با خاک آن شهر به صورت دیوار در آمده؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آن خدایی که بار نخست او را از هیچ آفرید و بدون هیچ الگویی صورتگری کرد، می تواند دوباره به همان وضع اول اعاده اش دهد .

سائل عرضه داشت: این معنا را برایم بیشتر توضیح بده!

فرمود: هر روحی در مکان مخصوص به خود مقیم است، روح نیکوکاران در مکانی روشن و فراخ و روح بدکاران در تنگنایی تاریک، و اما بدن ها خاک می شود، همان طور که اول هم از خاک خلق شده بود، و آنچه درندگان و حشرات از بدنها می خورند و دوباره بیرون می اندازند، در خاک هست و در پیشگاه خدا که هیچ چیز حتی موجودی ریز به اندازه ذره در ظلمات زمین از او غایب نیست، و عدد تمامی موجودات و وزن آنها را می داند، محفوظ است و خاک روحانیان به منزله طلا است در خاک.

پس چون هنگام بعث می رسد باران نشوز به زمین می بارد، و زمین ورم می کند،

پس خـاک بشـر نسبت به خاکهای دیگر، چون خاک طلایی که با آب شسـته شود، مشـخص می گردد و چون کره ای که از ماست بگیرند، جدا می شود.

پس خـاک هر قـالبی به قالب خود درمی آیـد، و به اذن خـدای قادر، بـدانجا که روح او هست منتقل می شود، صورتها به اذن صورتگر به شکل اول خود برمی گردد و روح در آن دمیده می شود .

و چون خلقت هر کسی تمام شد هیچ کس از خودش چیزی را ناشناخته نمی یابد.

و در نهـج البلاغه می فرمایـد: چون خـدا اراده می کند او را دوباره خلق کند، می گوید: باش و او بی درنگ خلق می شود، و این گفتن چون گفتن ما با صوت و آوازی که شـنیده شود نیست، بلکه کلام خدای سـبحان همان فعل اوست، که آن را ایجاد کرده است در حالی که مثل آن قبلا نبود.

(۱)

ورود به قیامت با سائق و شاهد

-" وَ نُفِخَ فی الصورِ ذَلِك يَوْمُ الْوَعِيد،

-و چون در صور دمیده می شود به او می گویند این است آن روزی که بدان تهدید می شدی."

-" وَ جَاءَت كلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سائقٌ وَ شهِيدٌ،

-و هر فرد که به عرصه قیامت می آید یک نفر از پشت سر او را می راند و یک نفر هم گواه با او است."

کلمه سـیاقه به معنای وادار کردن حیوان به راه رفتن است، که در این صورت راننده در عقب حیوان قرار دارد، و حیوان را می راند.

و این که فرموده: " و جاءت کل نفس،" معنایش این است که هر نفسـی به سوی خدا می آید، و در محضر او برای فصل قضاء و پس دادن حساب حضور به هم می رساند، به دلیل اینکه در جای دیگر فرموده:" الی ربک یومئذ المساق."

و معنای آیه این است که: هر کسی در روز قیامت به محضر خدای تعالی حاضر می شود، در حالی که سائقی با او است که او را از پشت سر می راند و شاهدی همراه دارد که به آنچه وی کرده گواهی می دهد.

در آیه شـریفه تصـریح نشـده که این سـائق و شـهید ملائکه انـد یا همان نویسـندگانند و یا از جنس غیر ملائکه انـد، چیزی که هست از سیاق آیات چنین به ذهن

١- الميزان ج : ١٧ ص : ١٧٦

می رسد که آن دو از جنس ملائکه اند.

و نیز تصریح نشده به اینکه در آن روز شهادت منحصر به این یک شاهدی است که در آیه آمده است. و لیکن آیات وارده در باره شهدای روز قیامت عدم انحصار آن را می رساند.

و نیز آیات بعدی هم که بگومگوی انسان را با قرین خود حکایت می کند دلالت دارد بر اینکه با انسان در آن روز غیر از سائق و شهید کسانی دیگر نیز هستند.

در روایات اسلامی، در جوامع الجامع از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلّم روایت کرده که فرمود: نویسنده حسنات در طرف راست آدمی، و نویسنده سیئات در طرف چپ آدمی قرار دارند و دست راستی بر دست چپی فرماندهی دارد، و دست چپی به فرمان او کار می کند.

بنا بر این، اگر انسان عمل نیکی انجام دهد، دست راستی ده برابرش را می نویسد، و اگر عمل زشتی مرتکب شود به دست چپی می گوید: هفت ساعت مهلتش بده، شاید تسبیحی گوید و استغفاری کند، (اگر نکرد آن وقت گناهش را بنویس.).

مؤلف: در نهج البلاغه در معنای آیه " و جاءت کل نفس معها سائق و شهید،" فرموده: سائقی که او را به سوی محشر می برد، و شاهدی که علیه او به آنچه کرده است شهادت می دهد.

کنار رفتن پرده غفلت و تیزبین شدن دیدگان

-" لَّقَدْ کُنت فی غَفْلَهٍ مِّنْ هَذَا فَکَشفْنَا عَنک غِطاءَک فَبَصرُک الْیَوْمَ حَدِیدٌ،

-به او گفته می شود این وضع که می بینی در دنیا هم بود اما تو از آن در پرده ای از غفلت بودی ما امروز پرده ات را کنار زدیم اینک دیدگانت امروز تیزبین شده است! "

وقوع این آیه در سیاق آیات قیامت و قرائنی که پیرامون آن است، اقتضا دارد که این آیه نیز از خطابات روز قیامت و خطاب کننده در آن خدای سبحان، و مورد خطاب در آن همان انسانی باشد که در جمله" و جاءت کل نفس،" سخن از او به میان آمده، و این معنا را دست می دهد که خطاب در آن خطابی است عمومی و متوجه به تمامی انسانها، الا اینکه توبیخ و عتابی که از آن استشمام می شود چه بسا اقتضا کند که بگوییم خطاب در آن تنها متوجه منکرین معاد باشد، علاوه بر این، سیاق این آیات اصلا سیاق رد منکرین معاد است که گفته بودند: " ء اذا متنا و کنا ترابا ذلک رجع بعید."

و اشاره به کلمه هذا به آن حقایقی است که انسان در قیامت با چشم خود

مشاهـده می کنـد و می بینـد که تمامی اسـباب از کار افتاده، و همه چیز ویران گشـته، و به سوی خداونـد واحـد قهار بر گشـته است، و همه این حقایق در دنیا هم بود.

امـا انسـان به خـاطر رکون و اعتمـادی که به اسـباب ظـاهری داشت از این حقـایق غافل شـده بود، و خیال می کرد سـببیت آن اسـباب از خود آنها است، و نمی دانست که هر چه دارند از خداست و خدا روزی سببیت را از آنها خواهد گرفت، تا آنکه در قیـامت خـدای تعالی این پرده غفلت را از جلو چشم او کنار زد، آن وقت حقیقت امر برایش روشن شـده فهمیـد، و به مشاهـده عیان فهمید، نه به استدلال فکری.

و به همین جهت این طور خطـاب می شود:" لقـد کنت فی غفله من هـذا،" تو در دنیا از اینهایی که فعلا مشاهـده می کنی و به معاینه می بینی در غفلت بودی، هر چند که در دنیا هم جلو چشمت بود و هرگز از تو غایب نمی شد، لیکن تعلق و دل بستگی ات به اسباب، تو را از درک آنها غافل ساخت و پرده و حائلی بین تو و این حقائق افکند، اینک ما آن پرده را از جلو درک و چشـمت کنار زده ایم،- فبصـرک - در نتیجه بصـیرت و چشم دلت- الیوم - امروز که روز قیامت است- حدیـد- تیزبین و نافذ شده، می بینی آنچه را که در دنیا نمی دیدی !

از این آیه دو نکته اسـتفاده می شود: اول اینکه روز قیامت را به روزی معرفی می کند که در آن روز پرده غفلت از جلو چشـم بصـیرتش کنار می رود در نتیجه حقیقت امر را مشاهده می کند، و این نکته در آیاتی بسیار دیگر نیز آمده، مانند آیه:" و الامر یومئذ لله،" و آیه:" لمن الملک الیوم لله الواحد القهار،" و آیاتی دیگر نظیر اینها.

و دوم اینکه آنچه خدا برای فردای قیامت انسان تهیه دیده، از همان روزی تهیه دیده که انسان در دنیا بوده، چیزی که هست از چشم بصـیرت او پنهـان بوده است و مخصوصا از همه بیشتر این حقیقت برای او پنهان بوده که روز قیامت روز کنار رفتن پرده ها، و مشاهده پشت پرده است .

برای اینکه اولاـ غفلت وقتی تصور دارد که در این میان چیزی باشـد و ما از بودنش غافل باشـیم. از سوی دیگر تعبیر به غطاء (پرده) کرده، و این تعبیر در جائی صـحیح است که پشت پرده چیزی باشـد و پرده آن را پوشانـده و بین بیننده و آن حائل شده باشد.

و از سـوی سوم تعـبیر به حـدت و تیزبینی در جـایی صـحیح است، و چشم تیزبین در جـایی به درد می خورد که بخواهـد یک دیدنی بسیار دقیقی را ببیند و الا احتیاجی به چشم تیزبین پیدا نمی شود.

فرشته موکل تحویلش می دهد !

-" وَ قَالَ قَرِینُهُ هَذَا مَا لَدَی عَتِید،

-فرشته موکل او می گوید این است آن انسانی که همواره با من بود و اینک حاضر است!"

سیاق آیه خالی از چنین ظهوری نیست که مراد از این قرین همان ملک موکلی باشد که در دنیا با او بود ، حال اگر سائق هم همان باشد معنا چنین می شود: خدایا این است آن انسانی که همواره با من بود و اینک حاضر است!

و اگر مراد از کلمه قرین شهید می باشد که او نیز با آدمی است، معنا چنین می شود: این است - در حالی که به نامه اعمال آن انسان اشاره می کند، اعمالی که در دنیا از او دیده - آنچه من از اعمال او تهیه کرده ام!

در روایات اسلامی، در الدر المنثور است که ابن ابی الدنیا - در کتاب ذکر الموت - و ابن ابی حاتم ، و ابو نعیم - در کتاب حلیه - از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: فرزند آدم، از آن آینده ای که برایش مقدر شده چقدر غافل است.

خدای تعالی وقتی می خواهد این بنده را بیافریند به فرشته می گوید: رزق او را بنویس، آثارش را بنویس، اجلش را هم بنویس، این را هم که آیا سعید است یا شقی ثبت کن!

آنگاه این فرشته بالا می رود، و خدای تعالی فرشته دیگری روانه می کند تا او را حفظ کند، آن فرشته نیز همواره مراقب او است، تا وی به حد رشد برسد، او نیز بالا می رود.

و خدای تعالی دو فرشته دیگر را موکل بر او می کند، تا حسنات و گناهانش را ثبت کنند، و این دو فرشته همچنان هستند تا آنکه مرگ آن بنده فرا رسد، آن وقت این دو فرشته نویسنده بالا می روند، فرشته موت می آید تا جان او را بگیرد، و چون او را داخل قبر کنند، دوباره جانش را به کالبدش برگرداند، و دو فرشته قبر آمده او را امتحان می کنند سپس بالا می روند.

و چون روز قیامت شود، دو فرشته نویسنده حسنات و گناهان، دوباره به سراغش می آیند، و نامه عمل او را باز کرده به گردنش می افکنند، و همچنان با او هستند، یکی به عنوان سائق و دیگری به عنوان شهید تا به عرصه اش برسانند.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود به درستی در پیش رو، أمری عظیم دارید، امری مافوق قدرتتان، از خدای عظیم استقامت بجویید!

(۱)

شرح روزی که در صور دمیده می شود!

۱- آیه ۲۰ تا ۲۸ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۲۲

-" یَوْمَ یُنفَخُ فی الصورِ وَ نحْشرُ الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئذٍ زُرْقاً،

-روزی که در صور دمیده شود و در آن روز گناهکاران را کور محشور کنیم."

نفخ صور کنایه از احضار و دعوت است. کلمه زرق به معنای کبود است. مراد از کبود محشور شدن مجرمین، کور بودن ایشان است. و آیه " و نحشرهم یوم القیمه علی وجوههم عمیا،" هم آن را تایید می کند.

" یتخافتون بینهم ان لبثتم الا عشرا ...."

کلمه تخافت به این معنا است که عده ای با یکدیگر آهسته صحبت کنند، و این آهسته سخن گفتن در اهل محشر به خاطر هول مطلع و فزعی است که به ایشان دست می دهد، و جمله " ان لبثتم الا عشرا،" بیان همان کلامی است که بین خود، تخافت می کنند، و معنای جمله به طوری که از سیاق بر می آید این است که به صورت پچ پچ به یکدیگر می گویند قبل از قیامت در دنیا بیش از ده روز نماندید، و منظورشان از این سخن، اندک شمردن عمری است که در دنیا کردند نسبت به خلود و ابدیتی که نشانه های آن برایشان آشکارا شده است .

" نحن اعلم بما یقولون اذ یقول امثلهم طریقه ان لبثتم الا یوما- یعنی ما به همه آنچه که در باره مکث در دنیا می گویند احاطه علمی داریم چون می دانیم که معتدل ترین آنان و آنهایی که گفتارشان نزدیک تر به صدق است می گویند: در دنیا نماندید مگر یک روز."

و اگر گوینده این حرف را معتدل و راستگوترین مردم دانسته، برای این است که ماندن محدود در دنیا و عمر ناچیز آن در قبال ماندن تا ابد و عمر جاودانه قابل مقایسه نیست، و اصلا قدر و اندازه ای ندارد، پس اگر کسی آن را یک روز بداند نسبت به کسانی که ده روز دانسته اند به واقع نزدیک تر و راستگو تر است.

و همین قول نیز نسبی و غیر حقیقی است، حقیقت قول همان است که خدای سبحان در آیه:" و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا تعلمون،" بیان کرده است.

-" یَوْمَئذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشعَتِ الأَصوَات لِلرَّحْمَنِ فَلا تَسمَعُ إِلا هَمْساً،

-یَوْمَئذٍ لا تَنفَعُ الشفَعَهُ إِلا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضیَ لَهُ قَوْلاً،

-یَعْلَمُ مَا بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا یحِیطونَ بِهِ عِلْماً،

-وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیّ ِالْقَیُّومِ وَ قَدْ خَاب مَنْ حَمَلَ ظلْماً،

-وَ مَن یَعْمَلْ مِنَ الصلِحَتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا یخَاف ظلْماً وَ لا هَضماً،

-آن روز دعوت کننـده حشـر را که هیـچ کجی و اعوجاجی در کارش نیست پیروی می کننـد، و همه صـداها به احترام خدای رحمان بیفتد و جز صدائی آهسته چیزی

نمی شنوی،

-در آن روز شفاعت سودی ندارد مگر از کسی که خدای رحمان اجازه شفاعتش داده باشد و سخن او را در شفاعت بپسندد،

-خدا آنچه قبلا فرستاده اند و آنچه از آثارکه دنبال خود آنان می رسد می داند و اما ایشان احاطه علمی به او ندارند،

-و چهره ها در مقابل خدای زنده و قیوم متواضع شود و هر کس وزر ستمی به دوش دارد نومید گردد،

- و هر کس کارهای شایسته و ایمان داشته باشد از ستم کشیدن و زبون شدن نترسد.»

مردم در آن روز جز پیروی محض چاره ای ندارند، نه می توانند کمترین توقفی کنند، و نه کمترین استنکاف و تنبلی و مسامحه ای، برای اینکه همه اینها فرع توانستن است و آن روز نه تنها مردم توانایی ندارند بلکه توهم آن را هم نمی کنند چون آن روز به عیان می بینند که ملک و قدرت تنها از خدای سبحان است و کسی شریک او نیست همچنانکه فرمود: « لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ! » و نیز فرموده: « ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوه لله جمیعا ! »

آن روز صداها به خاطر استغراق در مذلت و خواری در برابر خدای تعالی آنچنان آهسته می شود که هیچ شنونده ای جز صدایی خفیف نمی شنود.

« یومئذ لا تنفع الشفاعه الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا.»

اینکه منفعت شفاعت را نفی می کند، کنایه از این است که قضاء به عدل، و حکم فصل بر حسب وعده و وعید الهی جریان یافتنی است، و هیچ عاملی جرم مجرمی را ساقط ننموده، گناهی را از گناهکاری صرفنظر نمی کند، پس معنای اینکه فرمود شفاعت نافع نیست، این است که شفاعت اثر ندارد. و جمله« الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا،» استثنایی است که دلالت می کند بر اینکه در کلام سابق همه عنایت در این است که شفعاء را نفی کند نه تاثیر شفاعت را در شفاعت شدگان، و مراد این است که به کسی اجازه نمی دهند که در مقام شفاعت کسی سخنی بگوید، همچنانکه جمله بعدی هم که می فرماید:« و رضی له قولا،» اشاره به این معنا دارد، و می فهماند که آن روز سخن گفتن منوط به اجازه است، همچنانکه می فرماید:« یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه،» و نیز می فرماید:« لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا.»

و اما اینکه فرمود:« و رضی له قولاً» معنایش این است که قول او آمیخته با چیزی که مایه سخط خدا است از قبیل خطا و خطیئه نباشد، چون اطلاق جمله اقتضا دارد به عموم حمل شود، و چنین کلامی جز از کسی که خدا سریره اش را خالص از خطای در اعتقاد و خطیئه در عمل کرده باشد نمی تواند سر زند، تنها کسانی ممکن است

چنین کلامی داشته باشند که خدا دلهاشان را در دنیا از رجس شرک و جهل پاک کرده باشد، و یا کسانی که ملحق به ایشان شده باشند، چون روز قیامت همه بلاها و ابتلاآت از ناحیه دلها و باطن ها است، همچنانکه فرمود: یوم تبلی السرائر !

" یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون به علما."

آیه شریفه احاطه علمی خدای را نسبت به مجرمین افاده می کند، احاطه نسبت به خلود ایشان که همان موقف جزاء باشد و نسبت به ما خلف ایشان که همان موقف دنیا و قبل از مردن و مبعوث شدنشان باشد، پس مجرمین از هر سو محاط علم خدا هستند، و خود احاطه ای به علم خدا ندارند، پس خدا به آنچه کرده اند کیفرشان می کند، و آن روز است که روی ها در برابر حی قیوم ذلیل گشته، نمی توانند حکم او را رد کنند، اینجا است که به تمام معنا خائب و خاسر می شوند.

" و عنت الوجوه للحی القیوم."

" عنت" به معنای ذلت در قبال قهر قاهر است، و حالتی است که در قیامت هر موجودی در برابر خدای سبحان، و در قبال ظهور سلطنت الهی او به خود می گیرد، همچنانکه فرمود:" لمن الملک الیوم ؟ لله الواحد القهار! "

و به حکم این آیه در آن روز هیچ چیز مالک چیزی نیست، و مالک نبودنش به تمام معنای کلمه است، و همین خود ذلت و مسکنت علی الاطلاق است، و اگر عنت و ذلت را به وجوه نسبت داده از این باب بوده که وجوه اولین عضوی است که آثار ذلت در آن نمودار می شود و لازمه این عنت این است که نتواند مانع حکم خدا، و نفوذ آن در خلق گردد، و میان اراده خدا و ایشان حائل شود، پس هر اراده ای که در باره ایشان بکند ممضی و نافذ است!

و اگر در میان همه اسماء خدا دو اسم حی و قیوم انتخاب شد، بدین جهت بوده که مورد کلام مردگانی هستند که بار دوم زنده شدند، و وقتی زنده شدند که تمامی آن اسباب و وسایل که در دنیا در اختیارشان بود از کف داده اند، و در چنین مورد و ظرفی، مناسب همان حیات مطلقه و قیمومت او نسبت به هر چیز است.

-" و قد خاب من حمل ظلما،

و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا یخاف ظلما و لا هضما."

این آیه بیان پاداش خلق است، اما در جمله " و قد خاب من حمل ظلما،" مراد مجرمینی هستند که ایمان نیاوردند و آن روز خیبت را که بدترین جزاء است دارند، نه هر کسی که مرتکب ظلم و لو مختصری از آن شده باشد، و یا هر ظالمی که باشد چه مؤمن و چه کافر، نه، زیرا مؤمن هرگز در قیامت دچار خیبت نمی شود، چون شفاعت

شامل او می گردد.

و بر فرض هم که مراد عموم ظالمـان باشـد، و بخواهـد بفرمایـد هر کس که وزر و وبال ظلم را حمل کرده باشـد خائب است، ناگزیر معنایش خیبت از آن قسم سعادتی است که ظلم با آن منافات دارد، نه خیبت از مطلق سعادت .

و امـا جمله " و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن ...،" بیانی است طفیلی برای حال مؤمنین صالـح، که به منظور تکمیل اقسام و تتمیم سـخن در دو فریق صالحـان و مجرمین آمـده است، و اگر عمل صالـح را مقیـد به ایمان کرده، برای این است که عمل صالح به وسیله کفر حبط می شود، و این مقتضای آیات حبط است.

پایان سرنوشت انسانها

بـا خـاتمه یـافتن این آیه بیـان اجمالی سـرنوشت ایشان در روز جزاء از ساعتی که مبعوث می شونـد تا وقتی که به پاداش عمل خود می رسند، تمام می شود.

اول مسـاله احضارشان را با جمله " یوم ینفـخ فی الصور،" و سـپس مساله حشـرشان را با جمله " یتخافتون،" بیان نموده و آن را خیلی نزدیک معرفی کرده، به طوری که بعضـی از افرادی که در باره آن اظهار نظر می کننـد می گویند: یک روز میان مرگ و بعث ما فاصله شد.

در مرحله سوم مساله گنجایش زمین برای اجتماع همه مردم را بیان کرد، و با جمله " و یسئلونک عن الجبال ..." فهماند که در آن روز زمین هموار و بدون پستی و بلندی می شود. (رجوع شود به فصل: تغییرات طبیعی قیامت)

در مرحله چهارم اطاعت و پیروی مردم از داعی حضور را با جمله " یومئذ یتبعون الداعی لا عوج له،" بیان کرد.

و در مرحله پنجم با جمله " یومئذ لا تنفع الشـفاعه،" خاطر نشان ساخت که شـفاعت هیچ تاثیری در اسـقاط جزاء ندارد مگر به اذن.

و در مرحله شـشم با جمله "یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم،" مساله احاطه علمی خدا را نسبت به حال بندگان، و احاطه نداشتن بندگان به علم او را خاطر نشان ساخت.

و در مرحله هفتم سـلطنت خدای را بر کافران، و ذلت ایشان را در برابر او، و نفوذ حکم او در میان بندگان را با جمله " و عنت الوجوه للحی القیوم،" بیان کرد.

و در مرحله هشـتم بـا جمله " و قـد خـاب " کیفر کـافران را معین نمود که چیست؟ بـا این بیان وجه ترتب آیات به یکـدیگر و ترتب مطالب آنها معلوم گردید.

فتعالی الله الملک الحق!

این جمله تسبیح و تنزیه خدا است از هر چیزی که لایق ساحت قدس او نیست. خدای تعالی ملکی است که در ملک خود تصرف می کند یعنی مردم را به سوی راهی که صلاح ایشان است هدایت می کند، و سپس احضارشان نموده جزایشان می دهد، و جزایشان بر طبق عمل آنان است، چه خیر و چه شر، پس چنین خدایی که مالک هر چیزی است و ملکش مطلق هم هست، متعالی است، هیچ مانعی از تصرفاتش منع نمی کند، و کسی نیست که حکمش را تعقیب نماید، رسولانی می فرستد، کتابهایی برای هدایت مردم نازل می کند، و همه اینها از شؤون سلطنت او است، و سپس بعد از مردن مبعوثشان نموده، احضارشان می کند، آنگاه بر طبق آنچه کرده اند جزایشان می دهد، در حالی که همه برای حی قیوم، سر بزیر افکنده، ذلیل شده باشند، و این نیز از شؤون سلطنت او است، پس او است ملک در اول و در آخر، و او است حقی که بر آنچه ازل بوده ثابت خواهد بود.

(۱)

رستاخیز همه مردگان با آخرین نفخه صور

-" وَ نُفِخَ فی الصورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الأَجْدَاثِ إِلی رَبِّهِمْ یَنسِلُونَ،

-قَالُوا یَوَیْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صدَقَ الْمُرْسلُونَ،

-إِن کانَت إِلا صیْحَةً وَحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِیعٌ لَّدَیْنَا محْضرُونَ،

-بعد از آن صیحه بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همه از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند،

-در حالی که می گویند: واویلا چه کسی ما را از این خوابگاهمان برانگیخت؟ این همان وعده ای است که خدای مهربان به توسط انبیایش به ما می داد و معلوم شد انبیای او راست می گفته اند،

-آن نفخه هم به جز یک صیحه نیست که ناگهان همگی نزد ما حاضر می شوند."

این نفخه صور، نفخه دومی است که به وسیله آن همه مردگان زنده می شوند، و قیامت برپا می گردد و مردم همگی به سرعت به پیشگاه پروردگارشان شتاب می کنند.

" ان کانت الا صیحه واحده فاذا هم جمیع لدینا محضرون،" آن صیحه و نفخه ای که ایشان را ناگهانی رسید، و بدون درنگ و مهلت همه را نزد ما حاضر ساخت، نبود مگر یک نفخه و صیحه.

۱- آیه ۱۰۳تا۱۱۴ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۲۹۵

تعبیر به " لـدینا - نزد مـا " بـدین جهت است که روز قیـامت روز حضور نزد خـدا است برای فصل قضا و رسـیدگی به حساب اعمال و حقوقی که مردم از یکدیگر ضایع کرده اند .

(۱)

حال مردم در نفخه اول صور و در نفخه دوم صور

-" یَوْمَ تَرْجُف الرَّاجِفَه، تَتْبَعُهَا الرَّادِفَهُ،

-روزی که زلزله های وحشتناک همه چیز را به لرزه درمی آورد،

-و از پس آن، حادثه دومین - صیحه عظیم- رخ می دهد."

راجفه به صیحه های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد، و رادفه به صیحه متاخر تابع تفسیر شده، در نتیجه بنا بر این تفسـیر، دو آیه مورد بحث بـا دو نفخه صور تطبیق می شود، که آیه زیر هم بر آنها دلالت دارد، می فرمایـد:" و نفـخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون."

مراد از راجفه نیز همان نفخه اولی است، که زمین و کوهها را تکان می دهـد، و مراد از رادفه نفخه دوم است، که متاخر و بعد از نفخه اول صورت می گیرد.

-" قلوب یومئذ واجفه ابصارها خاشعه،

-دلهایی در آن روز سخت هراسان است دیدگان صاحب آن دلها از شرم افتاده باشد."

این جمله بیانگر صـفت آن روز است. مراد از قلوب در امثال این موارد که صفات ادراکی از قبیل علم و خوف و رجاء و نظائر آن بدان نسبت داده می شود، نفوس بشری است.

اگر خشوع را به ابصار نسـبت داده با اینکه خشوع از احوال قلب است، بخاطر آن بوده که اثر ظاهری خشوع در چشمها قوی تر از سایر اعضاء است.

(۲)

کیفیت نفخ و دمیدن در صور

-" وَ استَمِعْ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّکانٍ قَرِیب،

–و بگوش باش روزی که منادی از مکانی نزدیک ندا برمی آورد.“

مراد از ندای منادی همان نفخه صور است که مسؤول آن به طوری که از آیه بعد استفاده می شود در آن می دمد.

۱- آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۴۶

۲- آیه ۶ تا ۹ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۰۰

و اینکه فرمود: ندا از مکانی نزدیک است بدین جهت است که ندا آن چنان به خلائق احاطه دارد که به نسبت مساوی بگوش همه می رسد، و افراد نسبت به آن دور و نزدیک نیستند، چون ندا - همانطور که گفتیم - نفخه بعث و کلمه حیات است.

-" یَوْمَ یَسمَعُونَ الصیْحَهَ بِالْحَقِّ ِ ذَلِک یَوْمُ الخُرُوجِ،

-روزی که همه آن صیحه را که قضائش حتمی است می شنوند که روز خروج از قبرها است."

این آیه بیان آن روزی است که منادی ندا می دهد. و اگر فرمود: صیحه ای است به حق، برای این است که قضائی است حتمی.

و معنای اینکه فرمود: " ذلک یوم الخروج،" این است که امروز روز خروج از قبرها است، همچنان که در جای دیگر فرموده:" یوم یخرجون من الاجداث سراعا."

-" إِنَّا نحْنُ نُحْیِ وَ نُمِیت وَ إِلَیْنَا الْمَصِیرُ،

-این ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم و بازگشت به سوی ما است ."

مراد از احیاء افاضه حیات بر جسدهایی است که در دنیا مرده اند. و مراد از اماته همان میراندن در دنیا است، که عبارت است از منتقل شدن به عالم قبر. و مراد از جمله" و الینا المصیر،" به طوری که از سیاق برمی آید احیاء در روز قیامت است.

-" یَوْمَ تَشقَّقُ الأَرْض عَنهُمْ سِرَاعاً ذَلِک حَشرٌ عَلَیْنَا یَسِیرٌ،

-بازگشت در روزی که زمین به زودی از روی آنان می شکافد و آن حشری است که برای ما آسان است."

یعنی، زمین از روی ایشان شکافته می شود، و ایشان به سرعت به سوی دعوت کننده بیرون می شوند.

" ذلک حشر علینا یسیر،" یعنی آنچه گفتیم که از قبور شکافته شده به سرعت بیرون می شوند، حشری است که انجامش برای ما آسان است.

(۱)

از قبرها با سرعت بیرون می آیند!

-« یَوْمَ یخْرُجُونَ مِنَ الأَجْدَاثِ سِرَاعاً کَأَنهُمْ إِلی نُصبٍ یُوفِضونَ،

-خَشِعَهً أَبْصرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّهٌ ذَلِک الْیَوْمُ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ،

-« روزی که به سرعت از قبرها در آیند،

و همه به سوی یک نقطه به سرعت به راه افتند،

گویی در آنجا به سوی علامتی روان می شوند!

-چشمهایشان از شدت شرمندگی به پایین افتاده،

ذلت از سراپایشان می بارد،

۱- آیه ۴۱تا ۴۴ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۴۱

به ایشان گفته می شود: این است همان روزی که وعده اش را می دادند! »

می فرماید: روز قیامت از قبرها در می آیند، در حالی که سرگردان می دوند، گویا به سوی علامتی می دوند تا راه را پیدا کنند، در حالی که اثر خشوع قلبی در دیدگانشان هویدا باشد، آری آن روزی که در دنیا وعده داده می شدند، همین روز است!

" ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون!"

(۱)

تلاطم انسانی قبل از قیامت و نفخ صور برای جمع شدن

-" وَ تَرَکْنَا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فی بَعْضٍ وَ نُفِخَ فی الصورِ فَجَمَعْنَهُمْ جمْعاً،

-در آن روز بگذاریمشان که چون موج در هم شوند و در صور دمیده شود و جمعشان کنیم جمع کامل ."

در آن روز از شدت ترس و اضطراب آنچنان آشفته می شوند که دریا در هنگام طوفان آشفته می شود، و مانند آب دریا به روی هم می ریزند و یکدیگر را از خود می رانند، در نتیجه نظم و آرامش جای خود را به هرج و مرج می دهد، و پروردگارشان از ایشان اعراض نموده رحمتش شامل حالشان نمی شود و دیگر به اصلاح وضعشان عنایتی نمی کند .

این آیه به منزله تفصیل همان اجمالی است که ذو القرنین در کلام خود اشاره کرده و گفته بود:" فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء،" و نظیر تفصیلی است که در جای دیگر آمده که:" حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل حدب ینسلون و اقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصه ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفله من هذا بل کنا ظالمین،" و بهر تقدیر این جمله از ملاحم یعنی پیشگوییهای قرآن است.

مقصود از:" و نفخ فی الصور،" نفخه دومی قبل از قیامت است که با آن همه مردگان زنده می شوند، به دلیل اینکه دنبالش می فرماید:" فجمعنا هم جمعا و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضا."

(۲)

صحرای محشر

در تفسیر قمی در ذیل جمله " و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا،" از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

چون روز قیامت شود خدای تعالی تمامی مردم را در یک سرزمین جمع

۱- آیه ۴۲ تا ۴۴ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۳۴

۲- آیه ۹۹ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۵۰۷

می کند، در حالی که همه پا برهنه و لخت و عریان باشند، پس در موقف حشر می ایستند، آنقدر که عرق شدیدی از ایشان فرو ریزد، نفس ها به شماره افتد، در چنین حالی به مقدار پنجاه سال خواهند ایستاد، و این همان قول خدای عز و جل است که می فرماید:" و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا ...!"

(۱)

سوال یوم حشر

-" وَ يَوْمَ نحْشرُهُمْ جَمِيعاً ثمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشرَكُوا مَكانَكُمْ أَنتُمْ وَ شرَكاؤُكمْ،

فَزَيَّلْنَا بَيْنهُمْ وَ قَالَ شرَكاؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ،

-فَكَفَى بِاللَّهِ شهِيدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَفِلِينَ،

-هُنَالِك تَبْلُوا كلُّ نَفْسٍ مَّا أَسلَفَت،

وَ رُدُّوا إِلى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ ِ وَ ضلَّ عَنهُم مَّا كانُوا يَفْترُونَ،

-و روزی که همه خلایق را محشور می کنیم سپس به مشرکین گوئیم شما و خدایانتان بر جای خود باشید، آن روز رابطه ای را که بین آنان و خدایانشان برقرار بود (و جز خیال و توهم چیزی دیگر نبود،) قطع خواهیم کرد، و خدایانشان خواهند گفت: شما در حقیقت ما را نمی پرستیدید، (چون معیار پرستش در ما وجود نداشت،) و شما خیال خود را می پرستیدید،

-خدا کافی است در اینکه شاهد گفتار ما باشد، که ما از پرستش شما هیچ اطلاعی نداشتیم،

-در آن صحنه است که اعمال یک یک انسانها که در دنیا برای آن روز خود از پیش فرستاده اند، با محک خدایی مورد بررسی قرار می گیرد، (تا حقیقت هر عملی برای صاحبش کشف شود، و نیز معلوم شود،) که مولای حقیقی ایشان خدا بود، و آنچه به نام معبود خیالی به خدا نسبت می دادند و هم و خیالی بیش نبود!"

منظور از " حشر جمیع" حشر همه آنهائی است که تاکنون ذکر شدند، چه مؤمنین و چه مشرکین، و چه شرکای ایشان.

-" ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم و شرکاؤکم."

در آن روز به مشرکین می گوئیم همانجا که هستید باشید، شرکای شما نیز در همان دوزخ که هستند باشند.

این فرمان که: شما و شرکائتان بر جای باشید برای این است که در آنجا که جای اختیار و امتحان است، امتحان شوند.

مشـركين و شـركاء و هر انسـان ديگر آنچه را كه در دنيا كرده امتحان شونـد تا حقيقت كرده هايش برايش منكشف و روشـن شود، و حقيقت هر عملى را كه كرده به عيـان مشاهـده كنـد، نه اينكه صـرفا برايش بشـمارند و بيـان كننـد كه تو چنين و چنان كرده اى، بلكه عمل خود را مجسم مى بيند و با مشاهده حق از هر چيزى، اين معنا برايش منكشف مى شود كه مولاى حقيقى، تنها خداى سبحان است و همه اوهام ساقط و

۱- الميزان ج : ۱۴ ص : ۳۰۲

منهدم می گردد، و اثری از آن دعوی ها که بشر به اوهام و هواهای خود بر حق می بست باقی نمی ماند.

در آن روز حقیقت ولایت الهی بطور عیان ظهور پیدا می کند و خلق به عیان لمس می کنند که غیر از خدای تعالی، به جز فقر و مملوکیت محض چیزی ندارند، در این هنگام است که هر دعوی باطلی باطل و بنیان هر موهومی منهدم می گردد: " هنالک الولایه لله الحق،" و " یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شی ء لمن الملک الیوم لله الواحد القهار،" و " و الامر یومئذ لله ! "

(۱)

هلاک شدگان در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد!

-" وَ إِن کلٌّ لَّمَّا جَمِیعٌ لَّدَیْنَا محْضرُونَ،

-با اینکه هیچ یک از آنان نیست مگر آنکه همگی نزد ما حاضر خواهند شد."

آیا ندیدند چقدر از اقوام قبل از ایشان را هلاک کردیم و دیگر به سوی آنان برنمی گردند، و بدون استثناء همه شان دسته جمعی در روز قیامت برای حساب و جزا نزد ما حاضر خواهند شد.

این آیه شریفه در معنای آیه:" ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود." می باشد.

(۲)

ظهور دهشت و اهوال غیر قابل تصور در قیامت

-" وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِینَ ظلَمُوا مَا فی الأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لافْتَدَوْا بِهِ مِن سوءِ الْعَذَابِ یَوْمَ الْقِیَمَهِ وَ بَدَا لهُم مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ یَکُونُوا یحْتَسِبُونَ،

-و اگر ستمگران دو برابر تمامی آنچه در زمین است مالک باشند همه را برای دفع عذاب روز قیامت می دهند آری در آن روز چیزهایی برایشان هویدا می شود که هرگز احتمالش را نمی دادند."

۱- آیه ۲۸تا۳۰ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۶۲

۲- آیه ۳۲ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۱۹

مشرکین به زودی در روز قیامت به اموری برخواهند خورد که وضع آن امور مافوق تصورشان و بزرگتر و هول انگیزتر از آن است که به ذهن آنان خطور کرده باشد. " وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون،" یعنی در قیامت چیزهایی برایشان هویدا می شود که خیالش را هم نمی کردند.

اگر ظالمین که منکر معادند دو برابر آنچه در زمین از اموال و ذخائر و گنجینه ها است، می داشتند، همانا همه آن را می دهند تا از سوء عذاب برهند.

مشرکین از انبیا و مؤمنین می شنیدند که خدا حساب و میزانی برای اعمال دارد و قضا و آتش و الوانی از عذاب دارد، آنگاه شنیده های خود را - با انکاری که نسبت به آن داشتند - بر آنچه در ذهنشان بود یعنی آتش دنیا و عذاب دنیا و حساب و میزان دنیا مقایسه می کردند و چون در قیامت به آنها برخورند، خواهند دید که بزرگتر از آن است که در دنیا به خاطر کسی خطور کند .

این آیه در توصیف عذاب خدا، نظیر آیه" فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قره أعین،" است در توصیف نعیم اهل بهشت.

و نیز مقتضای سیاق آن است که ظهور مزبور از قبیل ظهور بعد از خفا، و انکشاف بعد از استتار باشد، همچنان که آیه" لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید،" نیز همین معنا را می رساند و می فهماند که عالم آخرت در همین عالم نیز بوده، و لیکن پنهان و در پرده، و در قیامت این پرده ها کنار می رود.

" و بدا لهم سیئات ما کسبوا ...،" یعنی در آن روز کارهای زشتشان بعد از آنکه در دنیا از نظرشان پنهان بود، برایشان آشکار می شود .

بنا بر این، این جمله همان را می گوید که آیه " یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء،" آن را افاده می کند.

" و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن،" یعنی همان عذابهای گوناگون و هولها و شدایدی که از اولیای دین در باره قیامت می شنیدند، و آن را استهزا می کردند، بر آنان نازل شد و به ایشان رسید.

(۱)

روز آزفه، دلها از شدت ترس به گلوگاه می رسد!

-" وَ أَنذِرْهُمْ یَوْمَ الاَزِفَهِ إِذِ الْقُلُوب لَدَی الحَنَاجِرِ کَظِمِینَ مَا لِلظلِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شفِیعٍ یُطاعُ،

-ای پیامبر ایشان را از روز آزفه بترسان، از آن وقتی که دلها از شدت ترس به گلوگاه می رسد و دچار ترس و اندوه شدید

می گردد روزی که برای ستمکاران هیچ دوست و هیچ شفیعی که شفاعتش پذیرفته شود نیست."

" وَ أَنـذِرْهُمْ يَوْمَ الاَزِفَه، " آزفه از اوصـاف روز قیامت، و به معنای نزدیک است. پس معنای این جمله آن است که مردم را از روز نزدیک انذار کن، و این معنا یعنی نزدیک بودن قیامت در آیه " انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا،" نیز آمده است.

" اذا القلوب لـدی الحناجر،" این جمله کنایه است از نهایت درجه ترس، گویا کار مردم از شدت وحشت به جایی می رسد که گویی دلهایشان از جای خود کنده می شود و

۱- آیه ۴۷ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۱۲

تا حنجره بالا می آید.

" ما للظالمین من حمیم و لا ـ شفیع یطاع،" کفار خویشاوند و نزدیکی ندارند که به یاری آنان بپا خیزد و حمیت قرابتش به هیجان آید. این معنا در جمله" فلا أنساب بینهم یومئذ،" نیز آمده است، و معنای جمله " و لا شفیع یطاع،" این است که: کفار شفاعت پذیرفته ندارند!

(۱)

یوم التناد، روز فریادهای بلند و فرارهای بی فایده

-" وَ یَقَوْمِ إِنی أَخَاف عَلَیْکمْ یَوْمَ التَّنَادِ،

-یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِینَ مَا لَکُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَن یُضلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَاد،

-و نیز من بر شما ای قوم می ترسم از روز قیامت، روزی که بانگ و فریاد مردم از هر سو بلند می شود،

-روزی که از عذاب پا به فرار می گذارید ولی از ناحیه خدا هیچ حافظی ندارید و کسی که خدا گمراهش کند دیگر هیچ راهنما نخواهد داشت."

منظور از یوم التناد روز قیامت است و تسمیه قیامت به این اسم، به خاطر این است که در آن روز ستمگران یکدیگر را با صدای بلند صدا می زنند، و داد و فریادشان به واویلا بلند می شود، همانطور که در دنیا به داد و فریاد عادت کرده بودند.

" یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم،" منظور از این یوم باز همان روز قیامت است و شاید مراد این باشد که کفار در آن روز در دوزخ از شدت عذاب از این سو به آن سو فرار می کنند شاید که راه نجاتی پیدا کنند، ولی از هر طرف که می دوند برگردانده می شوند، همچنان که در جای دیگر قرآن کریم آمده " کلما ارادوا أن یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها و ذوقوا عذاب الحریق."

" و من یضلل الله فما له من هاد،" - شما پشت کرده و فرار می کنید و لیکن هیچ پناهی ندارید، چون اگر پناهی باشد از ناحیه خداست، و از آن ناحیه هم پناهی نیست، برای اینکه خدا شما را گمراه کرده و کسی که خدا گمراهش کرده باشد، دیگر راهنمایی نخواهد داشت!

(۲)

شدت روز قیامت و ناتوانی مستکبرین از سجده

-" يَوْمَ يُكْشف عَن ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلی السجُودِ فَلا يَستَطِيعُونَ،

-روزی که شدت به نهایت می رسد و خلق به سجده دعوت می شوند ولی اینان نمی توانند سجده کنند، چون کبر و نخوت ملکه ایشان شده است."

۱- آیه ۱۸ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۸۶

۲- آیه ۳۲ و ۳۳ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۰۱

کشف از ساق مثلی است برای افاده نهایت درجه شدت، چون وقتی انسان به سختی دچار زلزله یا سیل یا گرفتاری دیگر می شود، شلوار را بالاـ کشیده کمر را می بندد، تا بهتر و سریع تر به تلاش بپردازد، و وسیله فرار از گرفتاری را فراهم سازد، زمخشری در کشاف گفته معنای " یوم یکشف عن ساق" روزی که شدت امر به نهایت می رسد است، و گر نه در آن روز نه ساق پایی در بین است، و نه شلواری که از آن بالا بکشند!

این آیه تا پنج آیه بعد، مطلب معترضه ای است که در بین واقع شده چون سخن از شرک مشرکین به میان آمده بود، و اینکه آنها معتقد بودند شرکا در روز قیامت اگر قیامت و حسابی باشد ایشان را به سعادت می رسانند، لذا در این چند آیه معترضه فرمود نه خدای تعالی شریکی دارد، و نه در آن روز این شرکای خیالی شفاعتی دارند، و تنها راه احراز سعادت در آخرت سجود است، یعنی خاضع شدن برای خدای سبحان و یگانگی او در ربوبیت، در دنیا را پذیرفتن، آنهم آنچنان پذیرفتنی که آدمی را دارای صفت خضوع سازد، و روز قیامت سعادتمند کند .

و اما این تکذیب گران مجرم که در دنیا برای خدا سجده نکردند، در آخرت هم نمی توانند برای او سجده کنند، در نتیجه سعادتمند نمی شوند پس حال آنان با حال مسلمانان به هیچ وجه نمی تواند یکسان باشد، بلکه خدای سبحان به خاطر استکباری که کردند در دنیا معامله استدراج و مماشات با ایشان می کند، تا شقاوتشان به حد نهایت برسد، و مستحق عذاب الیم آخرت گردند.

پس معنای اینکه فرمود:" یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون،" این شد که ای پیامبر به یاد آر روزی را که بر این کفار بسیار سخت خواهد شد، و چون دعوت می شوند برای خدا سجده کنند نمی توانند بکنند، چون حالت خضوع برای خدا در دل ندارند، و در دنیا به خاطر تکبری که داشتند چنین ملکه ای کسب نکردند، روز قیامت هم روز کشف باطن آدمی است، وقتی باطن در دنیا باطنی بوده که نگذاشته ایشان خاضع شوند، در آخرت هم نخواهد گذاشت.

" خاشعه ابصارهم ترهقهم ذله،" در حالی که چشمهایشان از شرم به زیر افتاده است، و در حالی که ذلت قهری سراپای آنان را فرا گرفته است.

اگر خشوع را به چشم ها نسبت داده برای این است که اولین عضوی که خشوع قلبی را حکایت می کند چشم است.

" و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون،" آن روز که دعوت می شدند در برابر خدای سبحان سجده کنند با اینکه سالم بودند و می توانستند سجده کنند و بهترین تمکن را داشتند سجده نکردند و به دعوت انبیا اعتنا ننمودند .

" فذرنی و من یکذب بهذا الحدیث،" منظور از کلمه هذا الحدیث قرآن کریم است. و این آیه کنایه است از اینکه خدای تعالی به تنهایی برای عذاب آنان کافی است، و دست از ایشان بر نخواهد داشت.

(۱)

توصیف روز قیامت و عذاب کفار در آن

-" سأَلَ سائلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ،

-لِّلْكَفِرِينَ لَيْس لَهُ دَافِعٌ، مِّنَ اللَّهِ ذِى الْمَعَارِجِ،

-تَعْرُجُ الْمَلَئكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فى يَوْمٍ كانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْف سَنَه،

-سائلی از کفار درخواست عذابی کرد که لا محاله واقع می شد،

-و کافران دافعی برای آن نداشتند."

آنچه سیاق سوره معارج دست می دهد این است که می خواهد روز قیامت را توصیف کند به آن عذابهایی که در آن برای کفار آماده شده، از همان آغاز، سخن از عذاب دارد.

سؤال سائلی را حکایت می کند که از عذاب الهی کفار پرسیده، و اشاره می کند به اینکه این عذاب آمدنی است، و هیچ مانعی نمی تواند از آمدنش جلوگیر شود، و نیز عذابی است نزدیک، نه دور که کفار می پندارند، آنگاه به صفات آن روز و عذابی که برای آنان تهیه شده پرداخته، مؤمنین را که به انجام وظائف اعتقادی و عملی خود می پردازند استثنا می کند.

" انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا،" اگر کفار عذاب قیامت را دور می بینند و به دوری آن معتقدند، این اعتقادشان ظنی است، و امکان آن را بعید می پندارند، نه اینکه معتقد به معاد باشند ولی آن را دور بپندارند، چون کسی که معتقد به معاد است هرگز درخواست عذاب آن را نمی کند، و اگر هم بکند صرف لقلقه زبان است، و اما رؤیت خدای تعالی به معنای علم آن حضرت است به اینکه قیامت محقق است، و آنچه آمدنی است نزدیک هم هست.

" یوم تکون السماء کالمهل - روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می شود،"

" و تکون الجبال کالعهن- و کوهها چون پشم حلاجی شده می گردند."

" و لا یسئل حمیم حمیما- و هیچ حامی و دوستی سراغ دوستش را نمی گیرد."

کلمه حمیم به معنای خویشاوند نزدیکی است که انسان اهتمام به امر او داشته و برایش دلسوزی بکند، و این جمله اشاره است به سختی روز قیامت، به طوری که هر انسانی در آن روز آنقدر مشغول به خویشتن است که به کلی نزدیکان خود را از یاد

۱- آیه ۴۲ و۴۳ سوره قلم المیزان ج ۱۹ ص ۶۴۳

می برد، به طوری که هیچ حمیمی از حال حمیم خود نمی پرسد.

معنای جمله مورد بحث این است که خویشاونـد هر کسـی را به او نشان می دهند، ولی او به خاطر گرفتاریهای خودش احوالی از آنان نمی پرسد .

" یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته و اخیه و فصـیلته التی تؤویه و من فی الأرض جمیعا ثم ینجیه،" مجرم به خاطر جرمش آنقـدر عـذابش شدید می شود که آرزو می کند ای کاش می توانست نزدیکترین اقارب، و گرامی ترین عزیزان خود مثلاـ فرزنـدان و برادران و فصـیله خود را قربـان خود می کرد، و بلکه تمـامی انسانهـای روی زمین را - اگر اختیارشان به دست او بود - می داد و عـذاب را از خود دور می کرد، و معلوم است کسـی که از شـدت عذاب حاضـر است عزیزان خود را فدای خود کند، دیگر کی احوال آنان را می پرسد.

" کلا انها لظی،

نزاعه للشوی،

تدعوا من ادبر و تولی و جمع فاوعی،

اما هیهات چه آرزوی خامی که آتش دوزخ شعله ور است،

و در هم شکننده اعضای بدن است،

او هر روگردان از حق و مستکبری را به سوی خود می خواند،

و همه آنهایی را که اموال را جمع و ذخیره کردند در خود جای می دهد."

(۱)

روزی سخت بر کافران، روز نقر ناقور

-" فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُور،

-فَذَلِکَ یَوْمَئذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ،

-عَلی الْکَفِرِینَ غَیرُ یَسِیر،

-وقتی فرمان کوبنده حق صادر و در صور دمیده می شود،

-آن روز، روزی است سخت،

-و بر کافران روزی ناهموار است."

نقر در ناقور نظیر جمله نفخ در صور کنایه از زنده کردن مردگان در قیامت و احضار آنان برای حساب رسی است.

" فذلک یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر،" اشاره ذلک به زمان نقر در ناقور است، و بعید نیست که مراد از کلمه یومئذ روزی باشد که خلائق برای حساب و جزا به سوی خدا بر می گردند.

یا ممکن است منظور روزی باشد که به سوی خدا بر می گردند.

۱- آیه ۱ و۲ و ۵ تا ۱۸ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۵

می فرماید: زمان نقر ناقور که در روز رجوع خلائق به خدا واقع می شود، زمانی بس دشوار بر کافران است.

(۱)

بطشه کبری! انتقام الهی

-" فَارْتَقِب یَوْمَ تَأْتی السمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِین،

-یَغْشی النَّاس هَذَا عَذَابٌ أَلِیمٌ،

-رَّبَّنَا اکْشِف عَنَّا الْعَذَاب إِنَّا مُؤْمِنُونَ،

-پس تو منتظر آن روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد،

-دودی که چشم مردم را بگیرد و این عذابی است دردناک،

-آن وقت است که می گویند: پروردگارا این عذاب را از ما بردار که ایمان خواهیم آورد!"

می فرماید: منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد. این تهدیدی است به عذابی که از هر سو مردم را فرا می گیرد. " یغشی الناس،" یعنی دودی که از هر طرف بر مردم احاطه می یابد.

" هذا عذاب الیم ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون،" این جمله حکایت گفتار مردمی است که دچار عذاب دخان شدند، و معنایش این است که در آن روز که آسمان دودی آشکارا می آورد، مردم می گویند: پروردگارا این عذاب را از ما بردار که ایمان خواهیم آورد.

و در این گفتار خود، هم به ربوبیت خدا اعتراف می کنند و هم اظهار ایمان می کنند که ما به این دعوت حقت ایمان می آوریم.

" انی لهم الذکری و قد جاءهم رسول مبین،" یعنی از کجا می توانند متذکر شوند، و به حق اعتراف کنند، در حالی که این حق را رسولی آشکارا آورد، و مع ذلک به آن ایمان نمی آوردند، رسولی که رسالتش بسیار روشن بود و جای هیچ شکی در آن نبود .

" ثم تولوا عنه و قالوا معلم مجنون،" سپس از رسول اعراض کرده گفتند: او معلم است، یعنی دیگران یادش داده اند و مجنون است یعنی جن او را آسیب زده است.

" انا کاشـفوا العـذاب قلیلا انکم عائـدون- ما مقدار کمی از عذاب را از شـما برمی داریم ولی شـما باز برخواهید گشت. "اگر منظور از دخـان یکی از علامتهـای نزدیـک قیـامت بود معنـایی که از آیه نزدیک تر به ذهن باشـد این است که: شـما به سوی عذاب روز قیامت برمی گردید.

-" یوم نبطش البطشه الکبری انا منتقمون،

۱- آیه ۸ تا ۱۰ سوره مدثر المیزان ج ۲۰ ص ۱۳۳

– روزی که با گرفتنی سخت و بزرگ می گیریم که ما انتقام گیرنده هستیم،"

منظور از روزی که خدا کفار را به بطشی بزرگ بطش می کند روز قیامت است. توصیف بطشه با کلمه کبری مؤید همین تفسیر است، چون این توصیف، بطشه را بطشه ای معرفی می کند که بزرگتر از آن تصور نمی شود، و چنین بطشه ای همان بطشه روز قیامت است که عذابش از هر عذابی سخت تر است، همچنان که قرآن کریم فرموده:" فیعذبه الله العذاب الاکبر،" کما اینکه پاداش قیامت هم بزرگترین پاداش است، و در آن باره می فرماید:" و لاجر الآخره اکبر ! "

(۱)

حال انسان در روز قیامت

-" یَسئَلُ أَیّانَ یَوْمُ الْقِیَمَهِ،

-می پرسد کی روز قیامت و حساب خواهد بود؟ "

" فاذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس و القمر- بگو روزی که چشمها از وحشت و هول خیره بماند، و ماه تابان تاریک شود، و میان خورشید و ماه جمع گردد." در این آیه چند نشانه از نشانه های قیامت ذکر شده است.

منظور از برق بصر تحیر چشم در دیدن و دهشت زدگی آن است، و منظور از خسوف قمر بی نور شدن آن است.

" یقول الانسان یومئذ أین المفر،" یعنی کجاست گریزگاه؟

" کلاـ لا وزر- هرگز مفری نیست! " این جمله رد آنان در سؤال از مفر است، و کلمه وزر به معنای پناهگاهی چون کوه و قلعه و امثال آن است، و این کلام خداست نه تتمه گفتار انسان.

" الی ربک یومئذ المستقر،" به سوی کسی جز خدا مستقری نیست، پس وزر و پناهگاهی هم که به آن پناهنده شوند، و آن از ایشان دفاع کند وجود ندارد.

توضیح اینکه انسان به سوی خدای تعالی سیر می کند و خواه ناخواه خدای خود را دیدار می کند، و سیرش به سوی او می انجامد، و هیچ حاجبی که او را از وی بپوشاند و یا از عذاب وی مانع شود وجود ندارد، و اما حجابی که در آیه قرآن یاد شده و فرموده:" کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون،" از سیاق دو آیه استفاده می شود منظور محرومیت از کرامت خدای تعالی است نه اینکه خدا از حالشان بی خبر باشد، و یا ایشان از خدا غایب و پنهان باشند .

ممکن هم هست بگوییم مراد از جمله مستقر انسان به سوی اوست، این باشد

۱- آیه ۱۰ تا ۱۶ سوره دخان المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۰۸

که زمام امر در سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ بودن مستقر آدمی به دست خداست، و به مشیت او وابسته است، هر کس را بخواهد در بهشت منزل می دهد که جای متقین است، و هر کس را بخواهد در دوزخ که جای مجرمین است، همچنان که خودش در جای دیگر فرموده:" یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء."

و ممکن است منظور این باشد که استقرار مردم در روز قیامت به حکم خدای تعالی است، تنها اوست که در بین بشر نفوذ دارد نه غیر او، همچنان که باز خود خدای تعالی فرموده:" کل شی ء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ! "

" ینبؤا الانسان یومئذ بما قدم و أخر،" منظور از " ما قدّم" خوبی و بدیهایی است که انسان در اول عمرش کرده است.

منظور از " و أخّر،" کارهای نیک و بد آخر عمر است، و یا منظور از اولی نیک و بدهایی است که خودش در همه عمر کرده، و منظور از دومی آثار خیر و شری است که او منشأش را در بین مردم باب نموده، و اگر سنت حسنه ای برای بعد از خودش باب کرده پاداش می بیند، و اگر سنت سیئه ای باب کرده عقاب می بیند.

" بل الانسان علی نفسه بصیره و لو القی معاذیره - انسان صاحب بصیرت بر نفس خویش است، و خود را بهتر از هر کس می شناسد، و اگر با ذکر عذرها از خود دفاع می کند، صرفا برای این است که عذاب را از خود برگرداند."

بصیرت به معنای رؤیت قلبی و ادراک باطنی است. بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از بصیرت حجت است، همچنان که در آیه " ما أنزل هؤلاء الا رب السموات و الأرض بصائر،" به این معنا آمده، و انسان هم خودش حجتی است علیه خودش، در آن روز وقتی بازجویی می شود، و از چشم و گوش و دلش سؤال می شود، همان چشم و گوش و حتی پوست بدنش و دو دست و دو پایش به سخن آمده، علیه او شهادت می دهند، همچنان که درباره مورد سؤال قرار گرفتن گوش و چشم و دل فرمود :" ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا،" و در مورد شهادت دادن گوش و چشم و پوست فرموده:" شهد علیهم سمعهم و أبصارهم و جلودهم،" و در باره سخن گفتن دست ها و شهادت دادن پاها فرموده:" و تکلمنا ایدیهم و تشهد أرجلهم و لو القی معاذیره."

حال جمعی مردم در روز قیامت

-" كلا بَلْ تحِبُّونَ الْعَاجِلَه، وَ تَذَرُونَ الاَخِرَه،

-وُجُوهٌ يَوْمَئذٍ نَّاضِرَةٌ، إِلى رَبهَا نَاظِرَةٌ،

-وَ وُجُوهٌ يَوْمَئذِ بَاسِرَةٌ، تَظنُّ أَن يُفْعَلَ بهَا فَاقِرَةٌ،

-هرگز چنین نیست که شما می پندارید و دلایل معاد را مخفی شمارید بلکه شما دنیای

زودگذر را دوست دارید،

-و به کلی کار آخرت و نشانه قیامت را رها می کنید،

-آن روز رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است،

-و با چشم قلب جمال حق را مشاهده می کنند،

-و رخسار گروهی دیگر عبوس و غمگین است،

-که می دانند حادثه ناگواری در پیش است که پشت آنها را می شکند."

این آیات صفات روز قیامت است، البته از این نظر که مردم در آن روز چه حالی دارند، و اینکه مردم در آن روز دو طایفه اند، طایفه ای که چهره ای شکفته و دلی شاد دارند، و طایفه ای دیگر که چهره ای درهم کشیده و دلی نومید از نجات دارند، و اشاره می کند به اینکه آغاز این تقسیم از زمان احتضار شروع می شود.

" وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره،" نضارت چهره و درخت و امثال آن به معنای خرمی و زیبایی و بهجت آنهاست. وجوهی در آن روز که قیامت بپا می شود زیبا و خرم است، و مسرت و بشاشت درونی از چهره ها نمایان است، همچنان که در جای دیگر در باره این وجوه فرموده:" تعرف فی وجوههم نضره النعیم،" و نیز فرموده:" و لقیهم نضره و سرورا."

مراد از نظر کردن به خدای تعالی نظر کردن حسی که با چشم سرانجام می شود نیست، چون برهان قاطع قائم است بر محال بودن دیده شدن خدای تعالی، بلکه مراد نظر قلبی و دیدن قلب به وسیله حقیقت ایمان است، همانطور که براهین عقلی هم همین را می گوید، و اخبار رسیده از اهل بیت عصمت علیهم السلام هم بر همین دلالت دارد.

پس این طایفه دلهایشان متوجه پروردگارشان است، و هیچ سببی از اسباب دلهایشان را از یاد خدا به خود مشغول نمی کند، چون آن روز همه سبب ها از سببیت ساقطند، و در هیچ موقفی از مواقف آن روز نمی ایستند، و هیچ مرحله ای از مراحل آنجا را طی نمی کنند، مگر آنکه رحمت الهی شامل حالشان است، و از فزع آن روز ایمنند:" و هم من فزع یومئذ امنون،" و هیچ مشهدی از مشاهد جنت را شهود نمی کنند، و به هیچ نعمتی از نعمت هایش متنعم نمی شوند، مگر آنکه در همان حال پروردگار خود را مشاهده می کنند، چون نظر به هیچ چیز نمی کنند، و هیچ چیزی را نمی بینند، مگر از این دریچه که آیت خدای سبحان است، و معلوم است که نظر کردن به آیت از آن جهت که آیت است عینا نظر کردن به صاحب آیت یعنی خدای سبحان است .

" و وجوه یومئذ باسره تظن أن یفعل بها فاقره،" وجوهی در آن روز به سختی عبوس است، می داند که با آنان رفتاری می شود که پشتشان شکسته شود، و یا دماغشان به آتش داغ شود.

" کلا اذا بلغت التراقی- باش تا جانشان به گلو رسد،" این جمله رد از این عمل ایشان است که زندگی دنیای عاجله را دوست می دارند و آن را مقدم بر زندگی آخرت می دارند، گویا فرموده: از این رفتارتان دست بردارید که این زندگی و این طرز فکر برای شما دوام ندارد، و به زودی مرگ بر شما نازل گشته، به سوی پروردگارتان روانه می شوید.

" و قیل من راق- گویند کیست که درد این بیمار را علاج کند؟ " چه کسی از اهل و عیال و دوستانش در آنچه که پیرامون اویند می تواند او را شفا دهد و دردش را دوا کند؟

" و ظن انه الفراق،" یعنی انسان محتضر وقتی این احوال را مشاهده می کند، یقین می کند که دیگر باید از زندگی عاجله دنیا که علاقمند بدان بود، و بر آخرت ترجیحش می داد جدا شود.

" و التفت الساق بالساق- و ساقهای پا به هم در پیچد،" ظاهر این عبارت این است که مراد از آن پیچیدن ساقهای پای محتضر در یکدیگر است، چون وقتی روح به گلوگاه می رسد حیات ساری در اطراف بدن باطل گشته، دیگر تعادلی بین اعضا نمی ماند.

آیه می خواهد با تعبیر پیچیدن ساق به ساق از احاطه شدائد و ورود پی در پی آنها خبر دهد، چون از دم مرگ تا روز قیامت شدائد یکی پس از دیگری روی می آورد.

" الی ربک یومئذ المساق- در آن روز خلق را به سوی خدا خواهند کشید،" مراد از اینکه در قیامت یا در روز مرگ سوق به سوی خدای تعالی است، این است که بازگشت به سوی اوست، و اگر از بازگشت، به مساق تعبیر آورد، برای اشاره به این بود که آدمی در این بازگشت، اختیاری از خود ندارد، مانند حیوانی که دیگری او را می راند، آدمی را هم دیگری به سوی این سرنوشت می برد، و او خود هیچ چاره ای از آن ندارد، پس او به حکم" الی ربک یومئذ المساق،" از روز مرگش به سوی پروردگارش رانده می شود، تا به حکم" الی ربک یومئذ المستقر،" در قیامت بر او وارد شود.

آیه شریفه می فهماند که غایت و نقطه نهایی هستی برگشتن به خدای تعالی است.

" ایحسب الانسان أن یترک سدی،" آیا انسان چنین می پندارد که ما او را مهمل رها می کنیم و اعتنایی به او نداریم، و چون نداریم بعث و قیامتی هم نیست، و بعد از مردن دیگر زنده اش نمی کنیم، و در نتیجه تکلیف و جزایی در کار نیست؟

" الم یک نطفه من منی یمنی،" مگر او نطفه ای نبود از منی ای که در رحمش می ریزند، " ثم کان علقه فخلق فسوی،" آری او همین نطفه بود و سپس آن انسان و یا آن منی قطعه ای لخته خون بود که خدای تعالی با تعدیل و تکمیل، اندازه گیری و سپس

صورتگریش کرد. " فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی،" یعنی از انسان دو صنف درست کرد، یکی نر و دیگری ماده!

" الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی؟" در این آیه بر مساله بعث که مورد انکار کفار است، و آن را بعید می شمارند استدلال شده، و دلیل آن را عموم قدرت خدای تعالی و ثبوتش در خلقت ابتدایی دانسته، فرموده خدای تعالی قادر بر خلقت بار دوم انسان است، به دلیل اینکه بر خلقت نخستین او قادر بود، و خلقت دوم اگر آسان تر از خلقت اول نباشد دشوارتر نیست.

(۱)

احوال متفاوت انسانها در وقوع صیحه آسمانی

-" فَإِذَا جَاءَتِ الصاخَّةُ،

-پس وقتی آن صیحه شدید آسمانی بیاید! "

کلمه صاخّه به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوشها کر شود، و منظور از آن نفخه صور است.

-" یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ...،

-و روزی رسد که هر کس از برادرش هم فرار می کند،

-و از مادر و پدرش،

-و از همسر و فرزندانش،

-در آن روز هر کس آنقدر گرفتار است که به یاد غیر خودش نمی افتد."

این آیه به شدت روز قیامت اشاره می کند، شدت آن روز به حدی است که انسان از أقربا و نزدیکانش می گریزد، برای اینکه شدت آنچنان احاطه می کند که نمی گذارد آدمی به یاد چیزی و کسی بیفتد، و اعتنایی بغیر خود کند، حال غیر خودش هر که می خواهد باشد، آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد، و بر آدمی چیره گردد، آنچنان آدمی را به خود جذب می کند که از هر فکر و تلاشی منصرفش می سازد.

-" وجوه یومئذ مسفره، ضاحکه مستبشره،

-در آن روز چهره ها دو جورند چهره هایی نورانی، خندان و خوشحال،"

این آیه بیـان می کنـد که در آن روز مردم به دو قسم منقسم می شونـد، قسـمی اهـل سـعادت، و قسـمی دیگر اهل شـقاوت، و اشـاره می کنـد به اینکه هر یـک از این دو طـایفه بـا سـیما و قیـافه اش شـناخته می شـود، اهـل سـعادت چهره هـایی نـورانی و درخشنده دارند، که فرح و سرور و انتظار آینده ای خوش از آن چهره ها هویداست، پس معنای مستبشره

۱- آیه ۱۹تا ۳۹ سوره قیامت المیزان ج ۲۰ ص ۱۷۳

همین است که از دیدن منزلگاه خود که به زودی بدانجا منتقل می شوند خوشحالند .

-" و وجوه یومئذ علیها غبره، ترهقها قتره

-و چهره هایی غبارآلود و اندوهبار، که ظلمت و کدورت از آن می بارد."

در این چهار آیه حال دو طایفه را، با بیان حال چهره هایشان بیان کرده، چون چهره و قیافه آینه دل است، هم مسرت درونی در آن جلوه می کند و هم اندوه و گرفتاری.

-" اولئک هم الکفره الفجره،

-آنان همین کافران فاجرند!"

(۱)

طامّه کبری - ضابطه سکونت در جهنم و سکونت در بهشت

-" فَإِذَا جَاءَتِ الطامَّهُ الْکُبرَی،

-یَوْمَ یَتَذَکَّرُ الانسنُ مَا سعَی، وَ بُرِّزَتِ الجَحِیمُ لِمَن یَرَی،

-فَأَمَّا مَن طغَی، وَ ءَاثَرَ الحَیَوهَ الدُّنْیا، فَإِنَّ الجَحِیمَ هِیَ الْمَأْوَی،

-وَ أَمَّا مَنْ خَاف مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْس عَنِ الهَوَی،

-فَإِنَّ الجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوَی!

-پس وقتی آن حادثه بزرگ رخ دهد،

-در آن روزی که انسان هر چه کرده به یاد می آورد،

-و جهنم برای هر صاحب چشمی ظاهر می شود،

-کسی که طغیان کرده و زندگی دنیا را ترجیح داد، دوزخ جایش است،

-واما کسی که از موقعیت پروردگارش ترسیده و از هوای نفس جلوگیری کرده،

-بهشت جایگاه او است.»

طامه کبری همان قیامت است، چون قیامت داهیه ای است که از هر داهیه دیگری عالی تر است، و بر هر داهیه ای غالب است، این است معنای کبری بودن طامه قیامت، و چون نفرموده قیامت از هر داهیه ای بزرگتر است، بطور مطلق فرموده داهیه بزرگتر، معلوم می شود هیچ داهیه و واقعه ای بزرگتر از آن نیست.

« یوم یتذکر الانسان ما سعی- در آن روزی که انسان هر چه کرده به یاد می آورد.»

« و برزت الجحیم لمن یری،» در آن روز، دوزخ ظاهر می شود، و پرده از روی آن بر می دارند، تا هر صاحب چشم و بینایی آن را به عیان ببیند.

آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید:« لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید،» چیزی که هست آیه سوره ق مفصل تر است، می فرماید: تو از این در غفلت بودی، پس ما پرده ات را کنار زدیم، اینک امروز چشمت تیزبین شده است!

۱- آیه ۳۳ تا آخر سوره عبس المیزان ج ۲۰ ص ۳۴۳

و از ظاهر آیه مورد بحث بر می آید که جهنم قبل از روز قیامت خلق شده، تنها در روز قیامت با کشف غطاء ظاهر می شود، و مردم آن را می بینند.

-" فاما من طغی و اثر الحیوه الدنیا فان الجحیم هی الماوی،

- و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنه هی الماوی،"

در این آیات حال مردم در آن روز به تفصیل بیان شده، می فرماید مردم دو قسم می شوند، یعنی وقتی طامه کبری بیاید مردم دو دسته می شوند، طاغیان، و ترسندگان از خداوند .

خدای تعالی در این آیات سه گانه، مردم را به دو دسته تقسیم فرموده، اهل جهنم و اهل بهشت، - و اگر صفت اهل جهنم را جلوتر ذکر کرد برای این بود که روی سخن با مشرکین بود- و اهل جهنم را به همان اوصافی توصیف کرد که در آیه " من طغی و اثر الحیوه الدنیا،" به آن توصیف کرده، و تعریف آنان را مقابل تعریف اهل بهشت قرار داده، که در آن فرموده:" من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی،" و به هر حال توصیفی که از دو طائفه کرده جنبه بیان ضابطه دارد.

معنای آیات سه گانه در دادن ضابطه کلی برای صفت اهل دوزخ و اهل بهشت در این خلاصه می شود که: اهل جهنم اهل کفر و فسوق، و اهل بهشت اهل ایمان و تقوایند، و در این میان طوائف دیگری غیر آن دو طائفه هستند که از مستضعفین می باشند، کسانی که به گناهان خود اعتراف داشته، اعمالی صالح را با اعمالی زشت مخلوط می کنند، و نیز طوائف دیگری که امرشان به دست خدای سبحان است، و چه بسا با شفاعت و وسائل دیگر مشمول مغفرت خدا بشوند .

مقام پروردگار، و کسی که از آن بترسد !

" و اما من خاف مقام ربه ... " در آیه مورد بحث صفت ربوبیت و سایر صفات کریمه خدای تعالی چون علم و قدرت مطلقه اش و قهر و غلبه اش و رحمت و غضبش که از لوازم ربوبیت او است، مقام او است، که در آیه" و لا- تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی و من یحلل علیه غضبی فقد هوی و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی،" و آیه" نبی ء عبادی انی انا الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب الالیم،" مقام خود را به بندگانش اعلام می دارد.

پس مقام خدای تعالی که بندگان خود را از آن می ترساند همان مرحله ربوبیت او است که مبدأ رحمت و مغفرت او نسبت به کسانی است که ایمان آورده تقوی پیشه کنند، و نیز مبدأ عذاب سخت و عقاب شدید او است، نسبت به کسانی که آیات او را

تکذیب نموده و نافرمانیش کنند.

(۱)

روزی که چشم ها خیره می شود و عقل ها زایل می گردد !

-" وَ لا تَحْسبنَّ اللَّهَ غَفِلاً عَمَّا یَعْمَلُ الظلِمُونَ إِنَّما یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشخَص فِیهِ الأَبْصرُ،

-مُهْطِعِینَ مُقْنِعِی رُءُوسِهِمْ لا یَرْتَدُّ إِلَیهِمْ طرْفُهُمْ وَ أَفْئِدَتهُمْ هَوَاءٌ،

-و مپندار که خدا از اعمالی که ستمگران می کنند غافل است،

-بلکه کیفر آنها را تاخیر انداخته برای روزی که چشمها در آن روز خیره می شود،

-و مردم در حالی که گردنها بر افراشته دیدگان به یک سو می دوزند چنانکه پلکشان بهم نمی خورد و دلهایشان خالی می گردد."

معنای اینکه فرمود:" لا یرتد الیهم طرفهم،" این است که از شدت هول و ترس از آنچه می بینند قادر نیستند چشم خود را بگردانند .

معنای:" افئدتهم هواء،" این است که از شدت و وحشت قیامت دلهایشان از تعقل و تدبیر خالی می شود و یا به کلی عقلشان را زایل می سازد.

و معنای آیه اینست که:

-تو از اینکه می بینی ستمکاران غرق در عیش و هوسرانی و سرگرم فساد انگیختن در زمینند مپندار که خدا از آنچه می کنند غافل است، بلکه ایشان را مهلت داده و عذابشان را تاخیر انداخته برای فرا رسیدن روزی که چشم ها در حدقه از حرکت باز می ایستد، در حالی که همینها گردن می کشند و چشمها خیره می کنند و دلهایشان دهشت زده می شود و از شدت موقف، حیله و تدبیر را از یاد می برند.

(۲)

قسمت پنجم: رستاخیز سایر موجودات

حشر تمامی جنبندگان روی زمین و پرندگان هوا

۱- آیه ۳۴ تا ۴۱ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۱۰
۲- آیه ۴۲ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۲۰

-" وَ مَا مِن دَابَّةٍ فی الأَرْضِ وَ لا طئرٍ یَطِیرُ بجَنَاحَیْهِ إِلا أُمَمٌ أَمْثَالُکُم مَّا فَرَّطنَا فی الْکِتَبِ مِن شیْ ءٍ ثُمَّ إِلی رَبهِمْ یحْشرُونَ،

-و هیچ جنبده ای در زمین و پرنده ای که با دو بال خود می پرد نیست مگر اینکه آنها نیز مانند شما گروههائی هستند، و همه به سوی پروردگار خود محشور خواهند شد، ما در کتاب از بیان چیزی فروگذار نکردیم."

می فرماید: حیوانات زمینی و هوائی همه امت هائی هستند مثل شما مردم، و همه به سوی پروردگار خود محشور خواهند شد.

باید دید کدام جهت اشتراک است که حیوانات را در مساله بازگشت به سوی خدا شبیه به انسان کرده است، و آن چیزی که در انسان ملاک حشر، و بازگشت به سوی خداست چیست؟

معلوم است که آن ملاک در انسان جز نوعی از زندگی ارادی و شعوری که راهی به سوی سعادت و راهی به سوی بدبختی، نشانش می دهد، چیز دیگری نیست!

پس ملاک تنها همان داشتن شعور و یا به عبارت دیگر، فطرت انسانیت است که به کمک دعوت انبیا راه مشروعی از اعتقاد و عمل به رویش باز می کند که اگر آن راه را سلوک نماید و مجتمع هم با او و راه و روش او موافقت کند در دنیا و آخرت سعادتمند می شود، و اگر خودش به تنهائی و بدون همراهی و موافقت مجتمع آن راه را سلوک کند در آخرت سعادتمند می شود، یا در دنیا و آخرت هر دو، و اگر آن راه را سلوک نکند بلکه از مقداری از آن و یا از همه آن تخلف نماید، در دنیا و آخرت بدبخت می شود.

تفکر عمیق در اطوار زندگی حیواناتی که ما در بسیاری از شؤون حیاتی خود، با آنها سر و کار داریم، و در نظر گرفتن حالات مختلفی که هر نوع از انواع این حیوانات در مسیر زندگی به خود می گیرند، ما را به این نکته واقف می سازد که حیوانات هم مانند انسان دارای آراء و عقاید فردی و اجتماعی هستند، و حرکات و سکناتی که در راه بقاء و جلوگیری از نابود شدن از خود نشان می دهند، همه بر مبنای آن عقاید است، مانند انسان که در اطوار مختلف زندگی مادی، آنچه تلاش می کند، همه بر مبنای یک سلسله آراء و عقائد می باشد، و چنانکه یک انسان وقتی احساس میل به غذا و یا نکاح و داشتن فرزند و یا چیز دیگر می کند بی درنگ حکم می کند به اینکه باید به طلب آن غذا برخاسته

یا اگر حاضر است بخورد، و اگر زیاد است ذخیره نماید، و همچنین باید ازدواج و تولید نسل کند .

و نیز وقتی از ظلم و فقر و امثال آن احساس کراهت می نمایـد حکم می کند به اینکه تن به ظلم دادن و تحمل فقر حرام است، آنگـاه پس از صـدور چنین احکـامی، تمـامی حرکت و سکون خود را بر طبق این احکـام انجـام داده، و از راهی که احکام و آرای مزبور برایش تعیین نموده ، تخطی نمی کند .

همین طور یک فرد حیوان هم- به طوری که می بینیم- در راه رسیدن به هدفهای زندگی و به منظور تامین حوائج خود از سیر کردن شـکم و قانع ساختن شـهوت و تحصـیل مسـکن، حرکات و سـکناتی از خود نشان می دهد، که برای انسان، شـکی باقی نمی مانـد در اینکه این حیوان نسـبت به حوائجش و اینکه چگونه می تواند آنرا برآورده سازد، دارای شـعور و آراء و عقایدی است که همان آراء و عقاید او را مانند انسان به جلب منافع و دفع ضرر، وا می دارد .

زیست شـناسان در بسـیاری از انواع حیوانات، مانند: مورچه، زنبور عسل و موریانه به آثار عجیبی از تمدن و ظرافتکاریهائی در صنعت، و لطائفی در طرز اداره مملکت، بر خورده اند که هرگز نظیر آن جز در بعضی از ملل متمدن دیده نشده است.

قرآن کریم هم در امثـال آیه:" و فی خلقکم و مـا یبث من دابه آیات لقوم یوقنون،" مردم را به شـناختن عموم حیوانات و تفکر در کیفیت خلقت آنها و کارهائی که می کنند، ترغیب نموده، و در آیات دیگری به عبرت گرفتن از خصوص بعضـی از آنها، مانند: چهارپایان، پرندگان، مورچگان و زنبور عسل دعوت کرده است.

انسان وقتی این آراء و عقایـد را در حیوانات مشاهـده کرده و می بیند که حیوانات نیز با همه اختلافی که انواع آن در شؤون و هـدفهای زنـدگی دارنـد، بـا اینهمه، همه آنها اعمال خود را بر اساس عقایـد و آرائی انجام می دهنـد، به خود می گویـد: لابد حیوانات هم احکام باعثه (اوامر) و زاجره (نواهی) دارند، و اگر چنین احکامی داشـته باشـند، لابد مثل ما آدمیان خوب و بد را هم تشخیص می دهند، و اگر تشخیص می دهند ناچار، مانند ما عدالت و ظلم هم سرشان می شود.

چون ملاـک خوبی و بـدی در قیـامت و حساب اعمال و اسـتحقاق کیفر و پاداش همین عـدالت و ظلم است، پس حیوانات هم مانند انسان حشری دارند.

سؤالات و ابهامات در حشر حیوانات

۱-آیا به راستی حیوانات هم قیامتی دارند؟ آیا حیوانات در پیشگاه خدای سبحان، محشور می شوند به همان نحوی که انسان محشور می شود؟

۲-آیا اگر محشور می شوند، حشر آنها هم مانند حشر انسان است؟ اعمال آنها هم به حساب درآمده و در میزانی سنجیده شده آنگاه بر حسب تکالیفی که در دنیا داشتند با دخول در بهشت پاداش یا با ورود در آتش کیفر می بینند؟

۳-آیا آنها نیز برای خود انبیائی دارند، و در دنیا تکالیفشان به وسیله بعثت انبیائی به گوششان می رسد؟ و اگر چنین است آیا انبیای آنها از جنس خود آنها است، و یا از جنس بشر است؟

اینها همه سؤالاتی است که در این بحث به ذهن خواننده می رسد، و جواب یک یک آنها از آیات قرآنی استفاده می شود:

اثبات حشر برای حیوانات

آیه: " ثم الی ربهم یحشرون،" متکفل جواب از این سؤال است، همچنانکه آیه:

"واذا الوحوش حشرت،" قریب به آن مضمون را افاده می کند.

از آیات بسیار دیگری استفاده می شود که نه تنها انسان و حیوانات محشور می شوند، بلکه آسمان ها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و جن و سنگها و بت ها و سایر شرکائی که مردم آنها را پرستش می کنند و حتی طلا و نقره ای که اندوخته شده و در راه خدا انفاق نگردیده همه محشور خواهند شد.

شباهت حشر حیوانات به حشر انسان

آیا حیوانات هم مبعوث شده، و اعمالشان حاضر گشته و بر طبق آن پاداش و یا کیفر می بینند؟ بلی، معنای حشر همین است، زیرا حشر به معنای جمع کردن افراد و آنها را از جای کندن و به سوی کاری بسیج دادن است.

حشر آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و سنگها و غیر آن

قرآن کریم در خصوص اینگونه موجودات تعبیر به حشر نفرموده، و لیکن چنین فرموده است:

-" یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،"

و نیز فرموده:

-" و الارض جمیعا قبضته یوم القیمه و السموات مطویات بیمینه."

و نیز فرموده:

-" و جمع الشمس و القمر." و نیز فرموده:

-" انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون، لو کان هؤلاء آلهه ما وردوها." علاوه بر اینکه از آیه شریفه:

-" ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون." و آیه:

-" ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون."

و همچنین از آیات دیگری استفاده می شود که: تنها ملاک حشر مساله فصل خصومت در بین آنان و احقاق حق است که در آن اختلاف دارند .

مؤید این معنا ظاهر آیه:" و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابه و لکن یؤخرهم الی اجل مسمی،" است، زیرا که این آیه ظهور در این دارد که اگر ظلم مردم مستوجب مؤاخذه الهی است تنها به خاطر این است که ظلم است، و صدورش از مردم دخالتی در مؤاخذه ندارد، بنا بر این هر جنبده ظالمی، چه انسان و چه حیوان، باید انتقام دیده و هلاک شود - دقت بفرمائید!

خدای تعالی از پاره ای از حیوانات لطائفی از فهم و دقائقی از هوشیاری حکایت کرده که هیچ دست کمی از فهم و هوش انسان متوسط الحال در فهم و تعقل ندارد، مانند داستانی که از مورچه و سلیمان حکایت کرده و فرموده است:

-" حتی اذا اتوا علی واد النمل قالت نمله یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون."

و نیز مانند مطلبی که از قول هدهد در داستان غایب شدنش حکایت کرده و فرموده است:

-" فقال احطت بما لم تحط به و جئتک من سبا بنبا یقین، انی وجدت امراه تملکهم و اوتیت من کل شی ء و لها عرش عظیم ، وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل فهم لا یهتدون...."

خواننده هوشیار اگر در این آیات و مطالب آن دقت نموده و آن مقدار فهم و

شعوری را که از این حیوانات استفاده می کند وزن کرده و بسنجد، تردید برایش باقی نمی ماندکه تحقق این مقدار از فهم و شعور موقوف به داشتن معارف بسیاری دیگر و ادراکات گوناگونی است از معانی بسیط و مرکب.

عدم اثبات پیامبر بر غیر انسان

آیا حیوانات تکالیف خود را در دنیا از پیغمبری که وحی بر او نازل می شود می گیرند یا نه ؟ و آیا پیغمبرانی که فرضا هر کدام به یک نوع از انواع حیوانات مبعوث می شوند، از افراد همان نوعند یا نه ؟ جوابش این است که: تاکنون بشر نتوانسته از عالم حیوانات سر درآورده و حجابهائی که بین او و بین حیوانات وجود دارد، پس بزند، لذا بحث کردن ما پیرامون این سؤال، فائده ای نداشته و جز سنگ به تاریکی انداختن چیز دیگری نیست، کلام الهی نیز، تا آنجا که ما از ظواهر آن می فهمیم، کوچکترین اشاره ای به این مطلب نداشته و در روایات وارده از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و ائمه اهل بیت علیهم السلام هم چیزی که بتوان اعتماد بر آن نمود دیده نمی شود.

از آنچه که گفتیم به خوبی معلوم شد که اجتماعات حیوانی هم مانند اجتماعات بشری، ماده و استعداد پذیرفتن دین الهی در فطرتشان وجود دارد، همان فطریاتی که در بشر سر چشمه دین الهی است و وی را برای حشر و بازگشت به سوی خدا، قابل و مستعد می سازد، در حیوانات نیز هست.

گو اینکه حیوانات بطوری که مشاهده می کنیم، جزئیات و تفاصیل معارف انسانی را نداشته و مکلف به دقائق تکالیفی که انسان از ناحیه خداوند مکلف به آن است، نیستند، چنانکه آیات قرآنی نیز این مشاهده را تایید می نماید، زیرا جمیع اشیاء عالم را مسخر انسان می داند و او را از سایر حیوانات افضل می شمارد . این منتها چیزی است که در باره حیوانات می توان اظهار داشت.

(۱)

تغییرات طبیعی و هول روز قیامت

سقوط نظام دنیا و نشانه های آن

اشاره

۱- آیه ۳۸ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۱۰۳

-" إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاَقِعٌ :

- فَإِذَا النُّجُومُ طمِست،

- وَ إِذَا السمَاءُ فُرِجَت،

- وَ إِذَا الجِبَالُ نُسِفَت،

- وَ إِذَا الرُّسلُ أُقِّتَت ...."

این آیات بیانگر روز موعودی است که از وقوع آن خبر داده و فرموده:

" انما توعدون لواقع !"

خدای سبحان روز موعود را با ذکر حوادثی که در آن واقع می شود، و مستلزم انقراض عالم انسانی و انقطاع نظام دنیوی است، معرفی می کند، نظیر تیره شدن ستارگان، شکافتن زمین، متلاشی شدن کوهها، و تحول نظام دنیا به نظامی دیگر.

و این نشانیها در بسیاری از سوره های قرآنی و مخصوصا سوره های کوچک قرآن از قبیل سوره نبا، نازعات، تکویر، انفطار، انشقاق، فجر، زلزال، قارعه، و غیر آن مکرر آمده است، و در روایاتی هم که در مورد مقدمات قیامت و نشانیهای آن وارد شده، این امور ذکر شده است .

اینکه خدای تعالی نشأه قیامت و جزا را به وسیله مقدمات آن تعریف می کند، و خاطرنشان می سازد که نشانی آن برچیده شدن بساط دنیا و خراب شدن بنیان زمین آن، و متلاشی شدن کوههای آن، و پاره پاره شدن آسمان آن، و محو و بی نور شدن ستارگان آن و غیر اینها، در حقیقت از قبیل تحدید حدود یک نشأه به سقوط نظام حاکم بر نشأه ای دیگر است:" و لقد علمتم النشاه الاولی فلو لا تذکرون ."

نشانه ۱- محو شدن نور ستارگان

پس معنـای اینکه فرمود:" فاذا النجوم طمست،" این است که در آن روز اثر ستارگان، نور و سایر آثار آن محو می شود، چون کلمه طمس به معنـای زایـل کردن اثر و محـو آن است، همچنـان که در جـای دیگر این طمس را معنـا کرده و فرموده: " و اذا النجوم انکدرت."

نشانه ۲– شکافته شدن آسمان

" و اذا السـماء فرجـت – یعنی روزی که آسـمان پـاره می شـود،" و در جـای دیگر این فرج را معنـا کرده فرمـوده:" اذا السـماء انشقت."

نشانه ۳– ریشه کن شدن کوهها

" و اذا الجبال نسـفت– یعنی روزی که کوهها از ریشه کنده می شوند و از بین می روند." در جای دیگر فرموده:" و یسـئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا."

نشانه ۴– حاضر شدن انبیاء

" و اذا الرسـل اقتـت – و روزی کـه زمـان حضـور انبیـا برای شـهادت علیـه امت هـا معین می شـود،" و یـا آن زمـانی که منتظر رسیدنش هستیم تا رسولان علیه امت ها شهادت دهند، فرا می رسد .

-لِأَیِ یَوْمٍ أُجِّلَت،

-لِیَوْمِ الْفَصل، وَ مَا أَدْرَاک مَا یَوْمُ الْفَصل،

-وَیْلٌ یَوْمَئذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ!

می فرماید: این امور برای چه روزی تاخیر داده شده، و خلاصه چه روزی صورت می گیرد؟

این سؤال و جواب عظمت و هول انگیزی آن روز را می رساند.

منظور از روز فصـل روز جزا است که در آن خـدای تعـالی بین خلاـئق فصل قضا می کنـد، همچنان که فرمود:" ان الله یفصـل بینهم یوم القیمه."

" ویل یومئذ للمکذبین! " وای در آن روز به حال منکران خدا و قیامت و تکذیب کنندگان کتاب و رسالت!

(۱)

زلزلهٔ عظیم – إِنَّ زَلْزَلَهَ الساعَهِ شیْ ءً عَظِیمٌ!

اشاره

۱- آیه ۷ تا ۱۵ سوره مرسلات المیزان ج ۲۰ ص ۲۳۷

-" یَأَیُّهَا النَّاس اتَّقُوا رَبَّکمْ إِنَّ زَلْزَلَهَ الساعَهِ شیْ ءٌ عَظِیمٌ،

-یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کلُّ مُرْضِعَهٍ عَمَّا أَرْضعَت وَ تَضعُ کلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَی النَّاس سکَرَی وَ مَا هُم بِسکَرَی وَ لَکِنَّ عَذَاب اللَّهِ شدِیدٌ،

-ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز چیزی است هول انگیز،

-روزی که آن را ببینید زنان شیرده از شدت هول آن، شیرخوار خویش را از یاد ببرند و زنان باردار بار خویش بیندازند و مردمان به نظرت مست آیند ولی مست نیستند بلکه سختی عذاب خدا ایشان را بی خود کرده است."

خطاب در آیه شریفه که فرمود:" یا ایها الناس،" شامل جمیع مردم، از کافر و مؤمن، مرد و زن، حاضر و غایب، و موجودین در عصر نزول آیه، و آنهایی که بعدا به وجود می آیند؛ می شود.

و حاضرین در عصر خطاب و در مجلس خطاب وسیله پیوستگی با همه است، چون همه در نوع انسانیت مشترکند.

در این خطاب مردم را امر کرده که از پروردگارشان بپرهیزند، کافر بپرهیزد، ایمان آورد، مؤمن بپرهیزد از کیفر مخالفت اوامر و نواهی او در فروع اندیشه کند. و آنگاه امر مزبور را تعلیل کرده به اینکه چون زلزله قیامت امر عظیمی است.

نشانه ۵- وقوع زلزله عظیم

و اگر زلزله را اضافه به ساعت کرد، و فرمود: " زلزله الساعه " بدین جهت است که زلزله از علامتهای قیامت است.

نشانه ۶- رها کردن عزیزان

" یوم ترونها تذهل کل مرضعه عما أرضعت."

در آیه شریفه کلمه مرضعه را به کار برده تا دلالت کند بر اینکه دهشت و هول قیامت، آن چنان سخت است که وقتی ناگهانی می رسد، مادری که پستان در دهان بچه اش گذاشته آن را از دهان او بیرون می کشد.

نشانه ۷- گیج و دهشت زده شدن آدمها

در جمله: " وتری الناس سکاری و ما هم بسکاری،" می فرماید مست نیستند، در حالی که خودش قبلا فرموده بود که ایشان را مست می بینی و این بدان منظور است که

دلالت کند بر اینکه مستی ایشان و اینکه عقلهایشان را از دست داده و دچار دهشت و حیرت شده اند، از شراب نیست، بلکه از شدت عذاب خدا است که ایشان را به آن حالت افکنده همچنانکه خدای عز و جل فرموده:" ان اخذه الیم شدید! "

و ظاهر آیه این است که این زلزله قبل از نفخه اولی صور که خدا از آن در آیه: " و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون،" خبر داده، واقع می شود، چون آیه مورد بحث مردم را در حال عادی فرض کرده که ناگهانی و بی مقدمه زلزله ساعت رخ می دهد، و حال ایشان از مشاهده آن دگرگون گشته، به آن صورت که آیه شریفه شرح داده، در می آیند.

و این قبل از نفخه اولی است، که مردم با آن می میرند، نه نفخه دوم، چون قبل از نفخه دوم، مردم زنده ای در روی زمین وجود ندارد.

(۱)

سقوط و انهدام و تلاطم در آسمانها و زمین

اشاره

-" إِذَا الشمْس کُوِّرَت،

-وَ إِذَا النُّجُومُ انکَدَرَت،

-وَ إِذَا الجِبَالُ سیرَت،

-زمانی که آفتاب درهم پیچیده می شود،

-و آن روز که ستارگان سقوط می کنند،

-و وقتی که کوهها از شدت زلزله به راه می افتند...! "

سوره تکویر روز قیامت را با ذکر پاره ای از مقدمات و نشانیهای آن و پاره ای از آنچه در آن روز واقع می شود متذکر و یادآور می شود و آن روز را چنین توصیف می کند:

نشانه ۸- پیچیده و تاریک شدن خورشید

" اذا الشمس کورت،" کلمه تکویر به معنای پیچیدن چیزی، و به شکل مدور در آوردن آن است، نظیر پیچیدن عمامه بر سر، و

شاید تکویر خورشید استعاره باشد از اینکه تاریکی بر جرم خورشید احاطه پیدا می کند.

نشانه ۹– سقوط و تیره شدن ستارگان

" و اذا النجوم انکدرت،" انکدار به معنای سقوط است، و انکدار مرغ از هوا، به معنای آمدنش به طرف زمین است، و بنابر این مراد از این جمله این است که در آن روز ستارگان می ریزند، همچنان که آیه" و اذا الکواکب انتثرت،" نیز همین را می رساند، البته ممکن هم هست از باب کدورت و تیرگی باشد، و مراد این باشد که در آن روز ستارگان

۱- آیه ۱ و ۲ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۷۷

بی نور می شوند.

نشانه ۱۰– راه افتادن کوهها

" و اذا الجبال سیرت،" روزی که از شدت زلزله آن کوهها به راه می افتند، مندك و متلاشی و غباری پراکنده می شوند و سرابی خالی از حقیقت کوهی می گردند، همه اینها تعبیرهایی است که در قرآن درباره وضع کوهها در آن روز آمده است .

نشانه ۱۱– بی صاحب ماندن اموال

–" و اذا العشار عطلت،

–و هنگامی که نفیس ترین اموال بی صاحب می ماند."

معنای تعطیل شدن عشراء این است که در آن روز عرب شتر عشراء را که مال نفیسی است، رها می کند، و هیچ چوپان و دشتبانی که آن را حفظ کند بر آن نمی گمارد، و گویا در این جمله اشاره ای بطور کنایه به این معنا باشد که همین اموال نفیسی که مردم در دنیا بر سر آن پنجه به روی هم می کشند، آن روز بی صاحب می ماند، کسی نیست که از آنها استفاده کند، برای اینکه مردم آن روز آنقدر به خود مشغولند که از هیچ چیز دیگری یاد نمی کنند، همچنان که در جای دیگر فرمود:" لکل امری ء منهم یومئذ شان یغنیه!"

نشانه ۱۲– محشور شدن وحوش

" و اذا الوحوش حشرت،

–و روزگاری که وحشی ها هم مانند انسانها زنده می شوند."

کلمه وحوش جمع وحش است، و این کلمه به معنای حیوانی است که هرگز با انسانها انس نمی گیرد، مانند درندگان و امثال آن. ظاهر آیه از این جهت که در سیاق آیاتی قرار دارد که روز قیامت را توصیف می کند، این است که وحشی ها هم در روز قیامت مانند انسانها محشور می شوند، آیه شریفه" و ما من دابه فی الأرض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شی ء ثم الی ربهم یحشرون،" نیز این احتمال را تایید می کند .

و اما اینکه وحشیان بعد از محشور شدن چه وضعی دارند، و سرانجام کارشان چه می شود؟ در کلام خدای تعالی و در اخباری که قابل اعتماد باشد چیزی که از این اسرار پرده بردارد نیامده، بله چه بسا بتوان از آیه سوره انعام آنجا که می فرماید:" امم امثالکم،" و نیز آنجا که می فرماید:" ما فرطنا فی الکتاب من شی ء،" پاره ای رمزها که فی الجمله وضع را روشن کند استفاده نمود، و آن رموز بر اهل دقت و تدبر پوشیده نیست .

و چه بسا بعضی گفته باشند که: محشور شدن وحشی ها مربوط به روز قیامت

نیست، بلکه از نشانه های قبل از قیامت است، و منظور از آن این است که قبل از قیامت (در اثر زلزله های پی در پی،) همه وحشی ها از بیشه خود بیرون بجهند.

نشانه ۱۳– آتش شدن دریاها

" و اذا البحار سجرت،

–و زمانی که دریاها افروخته گردند."

تسجیر و افروختن دریاها، به دو معنا تفسیر شده، یکی افروختن دریایی از آتش و دوم پر شدن دریاها از آتش، و معنای آیه بنا به تفسیر اول این است که روز قیامت دریاها آتشی افروخته می شود، و بنا بر دوم این می شود که دریاها پر از آتش می شود.

نشانه ۱۴– رسیدن نفوس به زوج خود

" و اذا النفوس زوجت،

–و آن وقت که نفوس هر یک به جفت مناسب و لایق خود می رسد."

اما نفوس سعیده با زنان بهشت تزویج می شوند، همچنان که فرمود: " لهم فیها ازواج مطهره،" و نیز فرمود: " و زوجناهم بحور عین،" و اما نفوس اشقیاء با قرین های شیطانیشان ازدواج می کنند، همچنان که فرمود:" احشروا الذین ظلموا و ازواجهم و ما کانوا یعبدون،" و نیز فرموده:" و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین."

نشانه ۱۵– سوال از دختران زنده بگور شده

" و اذا الموؤده سئلت، بای ذنب قتلت،

–و روزی که از دختران زنده به گور شده سؤال شود که به کدامین گناه کشته شدند؟"

کلمه موؤده به معنای آن دختری است که زنده زنده در گور شده، و این مربوط به رسم عرب است که دختران را از ترس اینکه ننگ به بار آورند زنده زنده در گور می کردند،

در حقیقت مسؤول قتل این دختر پدر او است تا انتقام وی را از او بگیرند، لیکن در آیه، مسؤول را خود آن دختر دانسته و می فرماید از خود او می پرسند به چه جرمی کشته شد؟ این هم نوعی تعریض و توبیخی است از قاتل آن دختر و هم زمینه چینی است برای اینکه آن دختر جرأت کند و از خدای تعالی بخواهد که انتقام خون او را بگیرد، و آنگاه خدای تعالی از قاتل او سبب قتل او را بپرسد، و سپس انتقامش را بگیرد.

نشانه ۱۶– باز شدن نامه های اعمال

" و اذا الصحف نشرت،

-روزی که نامه های اعمال برای حساب باز می شود.»

نشانه ۱۷- کنده شدن و پیچیده شدن آسمانها

«- و اذا السماء کشطت،

-و روزی که آسمان چون طومار پیچیده می شود..."

کلمه کشط به معنای قلع و کندن چیزی است که سخت به چیز دیگر چسبیده، و قهرا کندنش نیز به شدت انجام می شود.

کشط آسمان قهرا با آیه" و السموات مطویات بیمینه،" و آیه" و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملئکه تنزیلا،" و سایر آیات مربوطه به این معنا منطبق می شود.

نشانه ۱۸- افروخته شدن دوزخ

" و اذا الجحیم سعرت،

-و روزی که دوزخ را می افروزند."

سعرت شعله ور ساختن آتش است، بطوری که زبانه بکشد.

نشانه ۱۹- نزدیک شدن بهشت به اهل آن

-" و اذا الجنه ازلفت،

-و زمانی که بهشت را به اهلش نزدیک می سازند."

در قیامت بهشت را به اهل آن نزدیک می کنند تا داخلش شوند.

نشانه ۲۰- پی بردن فرد به اعمال خود

-" علمت نفس ما احضرت،

-در چنین روزی هر کس می فهمد که چه کرده است."

مراد از جمله مـا احضـرت اعمـالی است که هر فردی در دنیـا انجـام داده است. آیه مورد بحث در معنـای آیه زیر است که می فرماید:" یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء."

(۱)

تغییرات شروع قیامت و نشانه های آن

اشاره

۱- آیه ۱ تا ۱۴ سوره تکویر المیزان ج ۲۰ ص ۳۴۸

-" إِذَا السمَاءُ انشقَّت، وَ أَذِنَت لِرَبهَا وَ حُقَّت،

-وَ إِذَا الأَرْض مُدَّت، وَ أَلْقَت مَا فِيهَا وَ تخَلَّت، وَ أَذِنَت لِرَبهَا وَ حُقَّت،

-وقتی آسمان بشکافد،

-و فرمان پروردگارش را گوش می دهد و سزاوار شنیدن و امین پروردگارش می شود،

-و زمانی که زمین با از بین رفتن پستی و بلندی ها فراخ می گردد،

-و آنچه در جوف دارد بیرون انداخته، خود را تهی می سازد،

-و تسلیم فرمان پروردگارش می گردد و سزاوار خطاب و امین او می گردد."

این سوره به قیام قیامت اشاره نموده، بیان می کند که برای انسان سیری است به سوی پروردگارش، او در این مسیر هست تا پروردگارش را دیدار کند، و خدای تعالی به مقتضای نامه عملش به حسابش برسد، و در این آیات این مطالب را تاکید می کند، و آیات مربوط به تهدیدش از آیات بشارتش بیشتر است.

نشانه ۲۱- منشق و منقاد شدن آسمان

" اذا السماء انشقت،" وقتی آسمان شکافته شد انسان پروردگارش را ملاقات می کند، و پروردگارش طبق اعمالی که کرده به حساب و جزای او می پردازد.

انشقاق آسمان به معنای از هم گسیختن و متلاشی شدن آن است و این خود یکی از مقدمات قیامت است، و همچنین مد أرض که در آیه سوم آمده و همچنین سایر علامتهایی که ذکر شده، چه در این سوره و چه در سایر کلمات قرآن از قبیل تکویر شمس، اجتماع شمس و قمر، فرو ریختن کواکب، و امثال آن.

" و أذنت لربها و حقت،" کلمه اذن در اصل لغت به معنای اجازه دادن نیست، بلکه به معنای گوش دادن است، و گوش دادن را هم که اذن نامیده اند تعبیری است مجازی از انقیاد و اطاعت، و کلمه حقت به معنای آن است که آسمان در شنیدن و اطاعت فرمانهای خدا حقیق و سزاوار می شود.

معنای آیه این است که آسمان مطیع و منقاد پروردگارش گشته، حقیق و سزاوار شنیدن و اطاعت فرامین پروردگارش می گردد .

نشانه ۲۲- گشاد شدن زمین و بیرون ریختن مردگان

" و اذا الأرض مدت،" ظاهرا منظور از کشیده شدن زمین، گشاد شدن آن است،

همچنان که در جای دیگر فرمود:" یوم تبدل الأرض غیر الأرض."

" و القت ما فیها و تخلت،" یعنی زمین آنچه از مردگان در جوف دارد بیرون می اندازد، و خود را از آنچه دارد تهی می سازد.

-" و اذنت لربها و حقت - و تسلیم فرمان پروردگارش می گردد و سزاوار خطاب و امین او می گردد."

(۱)

به راه افتادن کوهها و نمودارشدن زمین

اشاره

-" وَ یَوْمَ نُسیرُ الجِبَالَ وَ تَرَی الأَرْض بَارِزَةً وَ حَشرْنَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنهُمْ أَحَداً،

-روزی که کوهها را به راه اندازیم، و زمین را نمودار بینی، و محشورشان کنیم، و یکی از آنها را وا نگذاریم."

در این آیات ابتدا، مساله قیام قیامت مطرح شده، و بیان می فرماید که هر انسانی تک و تنها بدون اینکه کسی به غیر از عملش همراه او باشد محشور می گردد.

نشانه ۲۳- برکنده شدن کوهها و ظهور افق زمین

به راه انداختن کوهها به این است که آنها را از جای خود برکند. و خدای تعالی این معنا را در چند جا با تعبیراتی مختلف بیان فرموده، یک جا فرموده:" و کانت الجبال کثیبا مهیلا" جایی دیگر فرموده:" و تکون الجبال کالعهن المنفوش،" و در جایی دیگر فرموده:" فکانت هباء منبثا،" و جایی دیگر چنین تعبیر کرده که" و سیرت الجبال فکانت سرابا."

و آنچه از سیاق برمی آید این است که مساله بروز زمین، مترتب بر به راه انداختن کوه ها است، یعنی وقتی کوهها و تلها تکان می خورند و فرو می ریزند زمین همه جایش بروز و ظهور می کند، و دیگر چیزی حائل از دیدن کرانه افق نیست، و یک ناحیه زمین حائل از ناحیه دیگرش نمی شود.

و معنای " و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا،" این است که ما احدی از بشر را ترک نمی کنیم و همه را زنده می کنیم.

(۲)

باز شدن درهای آسمان و سراب شدن کوهها

اشاره

-" یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا،

-آن روزی که در صور دمیده می شود تا شما فوج فوج به محشر وارد شوید،

۱- آیه ۱ تا ۵ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۰

۲- آیه ۴۷ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۴۴۶

-و فتحت السماء فکانت أبوابا،

-و آسمان گشوده شود پس درهای متعددی از آن باز شود تا هر فوجی از دری شتابند.»

نشانه ۲۴- باز شدن درهای آسمان

و وقتی درب های آسمان باز شد قهرا عالم انسانی به عالم فرشتگان متصل می شود.

نشانه ۲۵- تلاشی و تبدیل کوهها به سراب

«و سیرت الجبال فکانت سرابا،

-و کوهها به حرکت در آید و مانند سراب گردد.»

به راه انداختن کوهها و متلاشی کردنشان، بالأخره طبعا به اینجا منتهی می شود که شکل کوهی خود را از دست داده اجزایش متفرق شود، همچنان که در چند جا از کلام مجیدش وقتی سخن از زلزله قیامت دارد و آثار آن را بیان می کند، از کوهها هم خبر داده می فرماید:«و تسیر الجبال سیرا،» و نیز می فرماید:«و حملت الأرض و الجبال فدکتا دکه واحده،» و نیز می فرماید:«و کانت الجبال کثیبا مهیلا،» و نیز می فرماید:«و تکون الجبال کالعهن المنفوش،» و نیز می فرماید:«و بست الجبال بسا،» و نیز فرموده:«و اذا الجبال نسفت.»

پس به راه انداختن کوهها و خرد کردن آنها بالأخره منتهی می شود به پراکنده شدن و پاره پاره شدن آنها و به صورت تپه های پراکنده در آمدنشان و در نتیجه چون پشم حلاجی شده ساختنشان .

و اما سراب شدنشان به چه معنا است؟ و چه نسبتی با به راه انداختن آن دارد، به طور مسلم سراب به آن معنا که به نظر آبی درخشنده برسد نسبتی با به راه انداختن کوهها ندارد. بله این را می توان گفت که وقتی کوهها به راه افتادند، و در آخر حقیقتشان باطل شد و دیگر چیزی به صورت جبال باقی نماند، در حقیقت آن جبال راسیات که حقایقی دارای جرمی بس بزرگ و نیرومند بود، و هیچ چیز آن را تکان نمی داد با به حرکت در آمدن و باطل شدن، سرابی می شود خالی از حقیقت، پس به این اعتبار می توان گفت: «و سیرت الجبال فکانت سرابا،»

(۱)

شرحی از تبدلات روز قیامت

اشاره

-يَوْمَ تُبَدَّلُ الأرْض غَيرَ الأرْضِ وَ السمَوَت وَ بَرَزُوا للّهِ الْوَحِدِ الْقَهّار،

۱- آيه ۱۷ تا ۳۷ سوره نبأ الميزان ج ۲۰ ص ۲۶۸

-روزی که زمین، به زمینی دیگر و آسمانها نیز به آسمانهای دیگر مبدل شود و مردم در پیشگاه خدای یگانه مقتدر حاضر شوند،

-" روزی که این زمین بغیر این زمین مبدل می شود و این آسمانها به آسمانهایی غیر این مبدل می گردد...."

نشانه ۲۶- تغییر یافتن زمین و آسمان به شکل دیگر

دقت کافی در آیاتی که پیرامون تبدیل آسمانها و زمین بحث می کند این معنا را می رساند که این مساله در عظمت به مثابه ای نیست که در تصور بگنجد، و هر چه در آن باره فکر کنیم - مثلا تصور کنیم زمین نقره و آسمان طلا می شود و یا بلندیها و پستی های زمین یکسان گردد و یا کره زمین یک پارچه نان پخته گردد باز آنچه را که هست تصور نکرده ایم.

و این گونه تعبیرها تنها در روایات نیست، بلکه در آیات کریمه قرآن نیز آمده است، مانند آیه:" و اشرقت الارض بنور ربها،" و آیه:" و سیرت الجبال فکانت سرابا،" و آیه:" و تری الجبال تحسبها جامده و هی تمر مر السحاب،" - البته در صورتی که مربوط به قیامت باشد - و همچنین آیاتی دیگر، که مانند روایات از نظامی خبر می دهد که ربط و شباهتی به نظام معهود دنیوی ندارد، چون پر واضح است که روشن شدن زمین به نور پروردگارش غیر از روشن شدن به نور آفتاب و ستارگان است.

و همچنین سیر و به راه افتادن کوهها در آن روز غیر از سیر در این نشأه است، زیرا سیر کوه در این نشأه نتیجه اش متلاشی شدن و از بین رفتن آنست، نه سراب شدن آن، همچنین بقیه آیات وارده در باب قیامت .

و معنای بروزشان برای واحد قهار با اینکه تمامی موجودات همیشه برای خدای تعالی ظاهر و غیر مخفی است، این است که آن روز تمامی علل و اسبابی که آنها را از خدایشان محجوب می کرد از کار افتاده، دیگر آن روز، با دید دنیائیشان هیچ یک از آن اسباب را که در دنیا اختیار و سرپرستی آنان را در دست داشت نمی بینند، تنها و تنها سبب مستقلی که مؤثر در ایشان باشد خدای را خواهند یافت، همچنان که آیات بسیاری بر این معنا دلالت دارد و می رساند که در قیامت مردم به هیچ جا ملتفت نشده و به هیچ جهتی روی نمی آورند، نه با بدنهایشان و نه با دلهایشان، و نیز به احوال آن روزشان و به احوال و اعمال گذشته شان توجه نمی کنند، الا اینکه خدای سبحان را حاضر و شاهد و مهیمن و محیط بر آن می یابند.

دلیل بر این معانی که گفتیم توصیف خدای سبحان است در آیه مورد بحث

به" واحد قهار" که این توصیف به نوعی غلبه و تسلط اشعار دارد، پس بروز مردم برای خدا در آن روز ناشی از این است که خدا یکتاست، و تنها اوست که وجود هر چیز قائم به او است، و تنها اوست که هر مؤثری غیر خودش را خرد می کند، پس چیزی میان خدا و ایشان حائل نیست، و چون حائل نیست پس ایشان برای خدا بارزند، آنهم بارز مطلق.

(۱)

تخت و هموار شدن زمین

اشاره

-" وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الجِبَالِ فَقُلْ یَنسِفُهَا رَبی نَسفاً،

-فَیَذَرُهَا قَاعاً صفْصفاً،

-لا تَرَی فِیهَا عِوَجاً وَ لا أَمْتاً،

-ترا از کوهها پرسند بگو پروردگارم آن را پراکنده کند آنچنان که جز خودش کس نمی داند،

-و زمین را پهن نموده هموار واگذارد،

-که در آن برجستگی و انحرافی نبینی."

این آیه دلالت دارد بر اینکه مردم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم از وضع کوهها در روز قیامت پرسیده بودند، که در این آیات از آن جواب می دهد.

نشانه ۲۷- ذره ذره شدن کوهها و تخت شدن زمین

" فقل ینسفها ربی نسفا - یعنی بگو پروردگارم آنها را ذره ذره نموده و ذره هایش را منتشر می کند، به طوری که در جای آن چیزی باقی نمی ماند."

" فیذرها قاعا صفصفا."

کلمه قاع به معنای زمین صاف و تخت است، و کلمه صفصف نیز به معنای زمین تختی است که لیز و صاف باشد. و معنای جمله این است که پس از خرد کردن کوهها و پاشیدن ذرات آن، زمین را تخت و هموار می کند، به طوری که هیچ چیز روی آن دیده نمی شود.

" لا تری فیها عوجا و لا امتا- هیچ بیننده ای نقطه پستی مانند دره و نقطه بلندی مانند تل و کوه در آن نمی بیند."

(۲)

درهم پیچیده شدن طومار آسمانها

اشاره

-" یَوْمَ نَطوِی السمَاءَ کَطیّ ِ السجِلّ ِ لِلْکتُبِ کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِیدُهُ وَعْداً عَلَیْنَا إِنَّا کُنَّا

۱- آیه ۴۸سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۲۹

۲- آیه ۱۰۵تا ۱۰۷ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۲۹۴

فَعِلِينَ،

-روزی که آسمانها را در هم پیچیم چون در هم پیچیدن طومار برای نوشتن، چنانکه خلقت را از اول پدید آوردیم دوباره آن را اعاده کنیم که کار ما چنین است!

نشانه ۲۸- پیچیده شدن آسمان مانند طومار

سجل - که همان صحیفه نوشته شده است - وقتی که پیچیده می شود نوشته هم پیچیده می شود، یعنی الفاظ و یا معانیی که خود نوعی تحقق و ثبوت دارد و به صورت خط و نقش در سجل نوشته شده، پیچیده می شود، و با پیچیده شدنش دیگر چیزی از آنها ظاهر نمی ماند، همچنین آسمان با قدرت الهی روزی پیچیده می شود، همچنانکه فرموده:" والسموات مطویات بیمینه،" در نتیجه، غایب گشته چیزی از آن ظاهر نمی ماند، نه عینی، و نه اثری .

چیزی که هست از دانای به غیب پنهان نمی شود هر چند که از دیگران پنهان می گردد، همچنانکه نوشته از سجل پنهان نیست هر چند که از دیگران پنهان است.

پس طی و پیچیدن آسمان بر این حساب به معنای بر گشت آن به خزائن غیب است بعد از آنکه از خزائن نازل، و اندازه گیری شده بود، همچنانکه در باره آن و تمامی موجودات فرموده:" و ان من شی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم،" و نیز به طور مطلق فرموده:" و الی الله المصیر،" و " ان الی ربک الرجعی!"

و شاید به خاطر این معنا بوده که بعضی گفته اند:" جمله کما بدأنا اول خلق نعیده،" ناظر به رجوع تمامی موجودات به حالتی است که قبلا یعنی قبل از آغاز خلقت داشته اند، و آن حالت این بوده که هیچ بوده اند، همچنانکه فرموده:" و قد خلقتک من قبل و لم تک شیئا،" و نیز فرموده:" هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا،" و این معنا همان مطلبی است که به ابن عباس نسبت می دهند که گفته معنای آیه این است که هر چیزی نابود می شود آن چنان که قبل از خلقت بود. و این قول هر چند با اتصال آیه به جمله" یوم نطوی السماء ..." مناسبت دارد و برای آن جنبه تعلیل دارد، و لیکن آنچه بیشتر به سیاق آیات قبل می خورد بیان اعاده به معنای ارجاع موجودات و ایجاد آنها بعد از فناء است، نه اعاده به معنای افناء و بر گرداندن به حالت قبل از وجود.

پس ظاهر سیاق آیات می رساند که مراد این است که ما خلق را مبعوث می کنیم همان طوری که قبلا ایجاد کرده بودیم. و مراد این است: ما خلایق را به همان آسانی بر می گردانیم که خلقشان کردیم بدون اینکه برای ما دشواری داشته باشد.

و معنای اینکه فرمود:" وعدا علینا انا کنا فاعلین،" این است که: ما به او وعده ای دادیم که وفایش بر ما واجب شده و ما آنچه وعده داده ایم عملی خواهیم نمود و این است

سنت ما.

(۱)

حرکت کوه ها مانند ابرها

اشاره

-" وَ تَرَى الجِبَالَ تحْسبهَا جَامِدَةً وَ هِىَ تَمُرُّ مَرَّ السحَابِ صنْعَ اللَّهِ الَّذِى أَتْقَنَ كلَّ شىْ ءٍ إِنَّهُ خَبِيرُ بِمَا تَفْعَلُونَ

-و کوهها را بینی و پنـداری که بی حرکتند ولی مانند ابر در حرکتند، صـنع خدای یکتاست که همه چیز را به کمال آورده که وی از کارهایی که می کنید آگاه است."

این آیه شـریفه از آن جهت که در سیاق آیات قیامت قرار گرفته، آنچه می گوید در باره همان قیامت است و پاره ای از وقایع آن روز را توصـیف می کنـد، که عبـارت است از به راه افتـادن کوهها، که در باره این قضـیه در جای دیگر قرآن فرموده:" و سیرت الجبال فکانت سرابا،" و نیز در مواردی دیگر از آن خبر داده است.

نشانه ۲۹- حرکت کوه ها چون ابرها

پس اینکه می فرمایـد:" و تری الجبـال - و می بینی کوهها را،" خطاب در آن به رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسلّم است و مراد از آن مجسم کردن واقعه است، همچنان که در آیه " و تری الناس سکاری،" حال مردم را در آن روز مجسم می کند، نه اینکه تو الآن ایشان را می بینی، بلکه اگر می دیدی حال ایشان را آنچه از وضعشان که دیدنی است اینطور به نظرت می رسید که مست اند.

" تحسـبها جامـده ." یعنی کوهها را می بینی و آنها را جامـد گمـان می کنی. معنای هر دو جمله این است که: تو در آن روز کوهها را- که امروز جامـد گمان می کنی- می بینی چون ابر به حرکت درمی آینـد، و یا معنایش این می شود: تو در آن روز کوهها را - در حالی که جامد گمانش می کنی - می بینی چون ابر به حرکت درمی آیند.

و جمله:" و هی تمر مر السـحاب،" معنایش این است که: تو کوهها را وقتی در صور دمیده می شود، در حالی می بینی که سیر می کنند مانند سیر ابرها در آسمان.

" صنع الله الذی اتقن کل شی ء،" یعنی آن را آفرید آفریدنی!

در این جمله تلویـح و اشـاره ای است به اینکه این صـنع و این عمـل از خـدای تعـالی تخریب و ویرانی عـالم است، لیکن چون تکمیـل آن را در پی دارد و مسـتلزم اتقـان نظـام آن است، نظامی که در آن هر چیزی به منتها درجه کمال خود می رسـد، آن

کمالی که اگر کمال سعادت باشد، و اگر کمال شقاوت، زمینه اش را قبلا فراهم کرده بود، از این

۱- آیه ۱۰۴تا۱۰۸سوره انبیاء المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۶۴

رو ایـن ویرانی را صـنع و آفرینش نامیـد، چـون این خـود صـنع خـداست، آن صـنعی که هر چیزی را متقن کرده، پس خـدای سبحـان اتقان را از هر چه که متقن کرده سـلب نمی کنـد و فساد را بر آنچه اصـلاح فرموده مسـلط نمی سازد، پس اگر دنیا را خراب می کند برای این است که آخرت را تعمیر نماید.

" انه خبیر بمـا تفعلون." خـدا به آنچه اهـل آسـمانها و زمین می کننـد در روزی که در صور دمیـده می شود، و همه با خواری نزدش می آینـد، دانا و با خبر است، هر کس حسـنه آورده باشـد، به بهتر از آن پاداش می شود و هر کس سـیئه آورده باشد با صورت به جهنم انداخته می شود و همه جزای عمل خود را می بینند.

(۱)

آسمان چون مس گداخته، کوهها چون پشم حلاجی شده!

اشاره

" یوم تکون السماء کالمهل - روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می شود،"

نشانه ۳۰- آسمان مثل مس ذوب شده

" یوم تکون السماء کالمهل شود،"

کلمه مهل به معنای فلزات ذوب شده است، مس ذوب شده و یا طلا وغیره.

نشانه ۳۱- کوهها مثل پشم حلاجی شده

" و تکون الجبال کالعهن- و کوهها چون پشم حلاجی شده می گردند."

کلمه عهن به معنـای مطلق پشم است، و شایـد مراد از آن پشم حلاـجی شـده باشـد، همچنـان که در آیه ای دیگر فرمـوده:" و تکون الجبال کالعهن المنفوش."

(۲)

تیره شدن ماه و جمع شدن آن با خورشید

اشاره

-" فَإِذَا بَرِقَ الْبَصر،

–وَ خَسف الْقَمَرُ،

–وَ جُمِعَ الشمْس وَ الْقَمَرُ،

–يَقُولُ الانسنُ يَوْمَئذٍ أَيْنَ المَفَرُّ،

–روزی که چشمها از وحشت و هول خیره بماند،

–و ماه تابان تاریک شود،

–و میان خورشید و ماه جمع گردد،

–و در آن روز انسان زشت کارگوید: ای وای از سختی عذاب کجا مفر و پناهی خواهد بود؟ هرگز مفری نیست ! “

نشانه ۳۲– خسوف و تاریک شدن ماه

۱– آیه ۸۸ سوره نمل المیزان ج : ۱۵ ص : ۵۷۴

۲– آیه ۱ و۲ و ۵ تا ۱۸ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۵

« فاذا برق البصر و خسف القمر - بگو روزی که چشمها از وحشت و هول خیره بماند، و ماه تابان تاریک شود.»

نشانه ۳۳- جمع شدن ماه و خورشید با هم

« و جمع الشمس و القمر - و میان خورشید و ماه جمع گردد.“

در این آیه چند نشانه از نشانه های قیامت ذکر شده است.

منظور از برق بصر تحیر چشم در دیدن و دهشت زدگی آن است، و منظور از خسوف قمر بی نور شدن آن است.

” یقول الانسان یومئذ أین المفر،“ یعنی کجاست گریزگاه؟ در اینجا این سؤال پیش می آید که با اینکه روز قیامت روز ظهور سلطنت الهی است، و هر انسانی می داند مفر و فراری نیست، چطور می پرسد أین المفر ؟

آیه ۱۹تا ۳۹ سوره قیامت المیزان ج ۲۰ ص ۱۷۳

روزی که آسمان دودی آشکار بیاورد!

اشاره

-” فَارْتَقِب یَوْمَ تَأْتی السمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِین،

-یَغْشی النَّاس هَذَا عَذَابٌ أَلِیمٌ،

-پس تو منتظر آن روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد،

-دودی که چشم مردم را بگیرد و این عذابی است دردناک!“

نشانه ۳۴- دود آوردن آسمان

می فرماید: منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد. این تهدیدی است به عذابی که از هر سو مردم را فرا می گیرد. ” یغشی الناس،“ یعنی دودی که از هر طرف بر مردم احاطه می یابد.

بعضی از مفسرین گفته اند : دخان مذکور در این آیه از علامتهای قیامت است که هنوز محقق نشده، و قبل از قیام قیامت محقق می شود.

دود در گوشهای مردم داخل می شود، به طوری که سرهایشان مانند سر گوسفند بریان می گردد، اما مؤمنین تنها دچار زکام

می شوند، و زمین تمامیش مانند خانه ای بدون

روزنه می شود که در آن آتش افروخته و دود به راه انداخته باشند. زمین چهل روز چنین حالتی به خود می گیرد.

(۱)

تاریکی زمین زایل می گردد !

اشاره

-وَ أَشرَقَتِ الأَرْض بِنُورِ رَبهَا ...

-و زمین به نور پروردگارش روشن می شود!

نشانه ۳۵- روشن شدن زمین با نور پروردگار

" و أشرقت الأرض بنور ربها...،" اشراق الارض به معنای نورانی شدن زمین است. بعید نیست مراد از اشراق زمین به نور پروردگارش آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده ها، و ظهور حقیقت اشیا و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند، چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور، و این هم جای شک نیست، که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است. پس اشیا در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده روشن می شوند.

و این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می شود و اختصاصی به زمین ندارد، و لیکن از آنجا که غرض بیان حالت آن روز زمین، و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفته و فرموده:" و أشرقت الأرض بنور ربها."

و مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است.

(۲)

در چنین روزی قیامت بپا می شود!

اشاره

-" فَإِذَا نُفِخَ فی الصورِ نَفْخَةٌ وَحِدَةٌ،

-وَ حُمِلَتِ الأَرْض وَ الجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَحِدَةً،

-فَيَوْمَئذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَهُ،

-وَ انشقَّتِ السمَاءُ فَهِیَ یَوْمَئذٍ وَاهِیَهٌ،

-وَ الْمَلَکُ عَلی أَرْجَائهَا وَ یحْمِلُ عَرْش رَبِّک فَوْقَهُمْ یَوْمَئذٍ ثمَنِیَهٌ،

-یَوْمَئذٍ تُعْرَضونَ لا تخْفَی مِنکمْ خَافِیَهٌ،

-پس زمانی که نفخه واحده ای در صور دمیده شود،

۱- آیه ۱۰ تا ۱۶ سوره دخان المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۰۸

۲- آیه ۶۸ تا ۷۵ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۴۴

–و قدرت الهی بر زمین و کوهها احاطه یافته آن را در یک لحظه متلاشی و زیر و رو کند،

–آن وقت است که واقعه قیامت رخ می دهد!

–و آسمان می شکافد که در چنین روزی صولت و رفعتش مبدل به ضعف می گردد،

–و فرشتگان در پیرامون آن ایستاده، و عرش پروردگارت را آن روز هشت نفر حمل می کند،

–آن روز همگی شما بر خدا عرضه می شوید و از شما هیچ سر پنهانی بر خدا مخفی نمی ماند! "

این آیات " حاقه " را با پاره ای از نشانیها و مقدماتش و شمه ای از وقایعی که در آن روز رخ می دهد معرفی می کند .

نشانه ۳۶– دمیده شدن در صور

" فاذا نفخ فی الصور نفخه واحده،" منظور از این نفخه واحده، نفخه دوم است که در آن مردگان زنده می شوند. اگر آن را به صفت واحده توصیف کرده، برای اشاره به این معنا بوده که مساله حتمی است و قضائش رانده شده و امر معلقی نیست که احتیاج به تکرار نفخه داشته باشد.

نشانه ۳۷– کوبیده شدن زمین و کوهها

" و حملت الأرض و الجبال فدکتا دکه واحده،" دکتاً معنایش کوبیدن سخت است به طوری که آنچه کوبیده می شود خرد گشته به صورت اجزایی ریز در آید، و منظور از حمل شدن زمین و جبال این است که قدرت الهی بر آنها احاطه می یابد، و توصیف آن به دکه واحده برای این است که به سرعت خرد شدن آنها اشاره کند، و بفهماند خرد شدن کوهها و زمین احتیاج به کوبیدن بار دوم ندارد.

" فیومئذ وقعت الواقعه،"

در چنین روزی قیامت بپا می شود!

نشانه ۳۸– منشق و واهی شدن آسمان

" و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه،" انشقاق به معنای جدا شدن قسمتی از یک چیز است، و کلمه واهیه به معنای ضعف است. آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید:" و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائکه تنزیلا ."

نشانه ۳۹– ظاهر شدن ملائکه و عرش برای انسانها

" و الملک علی ارجائها و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه،" عرش در آن روز حاملینی از ملائکه دارد، که آیه زیر نیز بدان اشاره می کند: " الذین یحملون العرش و من

حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا.“

حاملان عرش در آن روز هشت نفرند، و اما اینکه این هشت نفر از جنس ملائکه هستند، و یا غیر ایشان؟ آیه شریفه ساکت است، هر چند که سیاق آن از اشعار به اینکه از جنس ملک می باشند، خالی نیست.

ممکن هم هست غرض از ذکر انشقاق آسمان، و بودن ملائکه در اطراف آن، و اینکه حاملین عرش در آن روز هشت نفرند، این باشد که بفرماید در آن روز ملائکه و آسمان و عرش برای انسانها ظاهر می شوند، همچنان که قرآن در این باره فرموده: ” و تری الملائکه حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم .“

نشانه ۴۰- فاش شدن عقاید و اعمال انسان برای خدا

” یومئذ تعرضون لا تخفی منکم خافیه،“ معنای عرض بر خدای تعالی در روز قیامت که روز جدایی حق از باطل، و روز داوری است این است که: آنچه نزد هر انسان از عقیده و عمل هست برای خدای تعالی فاش می گردد، به طوری که هیچ عقیده و هیچ فعلی از او برای خدا پنهان نماند.

این از خصائص قیامت است، قیامت” یوم تبلی السرائر“ است، و ” یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شی ء،“ است، روزی است که سریره ها آشکار و همه مردم برای خدا ظاهر می شوند. البته این صفات در دنیا هم دائما برای خدا هست، ولی مردم آن روز فاش و هویدا می بینند که خدای تعالی چنین خدایی است! در آن روز برای انسان آشکار می شود که در دنیا هم، در معرض علم خدا بود، و آن روز همه فعل هایش ظاهر می گردد، و هیچ یک از آنها پنهان نمی ماند.

(۱)

زمین هموار قیامت، محل استقرار همه مردگان

اشاره

-” یَقُولُونَ أَ ءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فی الحافِرَهِ،

-أَ ءِذَا کُنَّا عِظماً نخِرَهً،

-قَالُوا تِلْک إِذاً کَرَّهٌ خَاسِرَهٌ،

-فَإِنمَا هِیَ زَجْرَهٌ وَحِدَهٌ،

-فَإِذَا هُم بِالساهِرَهِ،

–گویند چگونه ما را به حال اول بازمان می آورند؟

–بعد از آنکه استخوانهایی پوسیده شدیم،

–و نیز گویند حقا این بازگشتی زیان آمیز است،

–آری این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم واقع می شود،

–که ناگهان همه مردگان، روی زمین قرار می گیرند.“

نشانه ۴۱– قرارگرفتن همه مردگان در روی زمین

۱– آیه ۱۳ تا ۱۸ سوره الحاقه المیزان ج ۱۹ ص ۶۶۳

اگر نفخه دوم را زجره خوانـده، از این جهت بوده که انسـان بـا این نهیب از نشأه مرگ به نشأه حیات، و از باطن زمین به روی زمین منتقل می شود، و کلمه اذا فجائیه است و معنای ناگهان را می دهد، و کلمه ساهره به معنای زمین هموار، و یا زمین خالی از گیاه است.

می فرماید: برای ما دشوار نیست که ایشان را بعد از مردن زنده کنیم، و دوباره به زندگی برگردانیم، برای اینکه برگشـتن آنان بیش از زجره واحـده مؤونه نـدارد، به محضـی که آن زجره محقق شود، ناگهـان همه زنـده گشـته و روی زمینی تخت و یا بی آب و علف قرار خواهند گرفت، با اینکه لحظه قبل از آن مرده و در شکم زمین بودند .

(۱)

حوادث آغاز واقعه

اشاره

-" إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَه،

-وقتی قیامت واقع شود...!"

سوره واقعه، قیامت کبری را که در آن مردم دوباره زنـده می شوند و به حسابشان رسیدگی شده جزا داده می شوند شـرح می دهـد، نخست مقـداری از حوادث هول انگیز آن را ذکر می کنـد، حوادث نزدیک تر به زنـدگی دنیایی انسان، و نزدیک تر به زمینی که در آن زنـدگی می کرده، می فرمایـد: اوضـاع و احـوال زمین دگرگون می شود و زمین بالاـ و پـایین و زیر و رو می گردد، زلزله بسیار سـهمگین زمین کوههـا را متلاشـی، و چون غبـار می سـازد، آنگاه مردم را به طور فهرست وار به سه دسـته سابقین و اصحاب یمین و اصحاب شمال، تقسیم نموده، سرانجام کار هر یک را بیان می کند.

آنگاه علیه اصـحاب شـمال که منکر ربوبیت خدای تعالی و مساله معاد و تکذیب کننده قرآنند که بشـر را به توحید و ایمان به معاد دعوت می کنـد استـدلال نموده، در آخر گفتار را با یادآوری حالت احتضار و فرا رسـیدن مرگ و سه دسـته شـدن مردم خاتمه می دهد:

" اذا وقعت الواقعه،" وقوع حادثه عبارت است از حدوث و پدید آمدن آن، و کلمه واقعه صفتی است که هر حادثه ای را با آن توصـیف می کننـد و می گوینـد: واقعه ای رخ داده، یعنی حادثه ای پدید شده، و مراد از واقعه در آیه مورد بحث واقعه قیامت است، و اگر در

۱- آیه ۱۰ تا ۱۴ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۰۱

اینجا به طور مطلق و بـدون بیان آمـده، و نفرموده آن واقعه چیست، تنها فرموده: چون واقعه رخ می دهـد، بدین جهت بوده که بفهمانـد واقعه قیـامت بقـدر کـافی معروف است، و به همین جهت است که گفته انـد: اصـلا کلمه واقعه یکی از نامهای قیامت است، که قرآن این نامگذاری را کرده، همچنان که نام های دیگری چون حاقه، و قارعه، و غاشیه بر آن نهاده است .

و جمله" اذا وقعت الواقعه،" به طور ضـمنی بر معنای شـرط هم دلالت دارد، و جا داشت جزای آن شرط را بیان کند و بفرماید: چون قیـامت بپـا می شود چه می شود، ولی جزا را نیـاورد، تا بفهمانـد آنچه می شود آنقـدر عظیم و مهم است که به بیان نمی گنجد، ولی به هر حال از سیاق آیاتی که در این سوره اوصاف قیامت را ذکر کرده فهمیده می شود که آن جزا چه چیز است، و مردم در آن روز چه وضـعی دارند، پس می شود گفت که مثلا تقدیر کلام این است: چون قیامت بپا شود مؤمنین رستگار و کفار زیانکار می شوند.

" لیس لوقعتها کاذبه - در وقوع و تحقیق قیامت هیچ دروغی نیست." برای وقوع قیامت هیچ عاملی که اقتضای دروغ شدنش را داشته باشد و آن را دروغ کند وجود ندارد.

نشانه ۴۲- زیر و رو شدن نظام عالم

" خافضه رافعه،" یعنی قیامت خافض و رافع یا پائین آورنده و بالا برنده است. اما اینکه به چه حساب قیامت پایین آورنده و بالا برنـده است بایـد گفت که: این تعبیر کنـایه است از اینکه قیـامت نظام عالم را زیر و رو می کنـد، مثلا باطن دلها را که در دنیا پنهان بود ظاهر می کنـد، و آثار اسـباب که در دنیا ظاهر بود، همه می دانسـتند آب چه اثری و آتش چه اثری دارد، در قیامت پنهان می شود، یعنی اسباب به کلی از اثر می افتد، و روابط جاری میان اسباب و مسببات به کلی قطع می گردد، در دنیا جمعی دارای عزت بودند، و آنان اهل کفر و فسق بودند، که عزتشان همه جا ظاهر بود، و همچنین جمعی دیگر یعنی اهل تقوا ذلتشان هویدا بود، ولی در قیامت اثر از عزت کفار و فساق و نشانه ای از ذلت متقین نمی ماند.

نشانه ۴۳- تکان خوردن زمین با زلزله عظیم

" اذا رجت الأرض رجا،

وقتی زلزله ای زمین را به شدت تکان می دهد،"

کلمه رج به معنای تکان دادن به شـدت چیزی است، و در این آیه منظور از آن زلزله قیامت است، که خـدای سـبحان در آیه" ان زلزله الساعه شی ء عظیم،" آن را بس عظیم توصیف کرده، در خود آیه مورد بحث نیز با آوردن کلمه رجاً همین عظمت را

فهمانده است.

نشانه ۴۴- آرد شدن کوهها و پراکنده شدن آنها در هوا

می فرمایـد: چون زمین زلزله می شود زلزله ای که شـدتش قابل وصف نیست. این جمله در مقام توضـیح " اذا وقعت الواقعه،" است.

-" و بست الجبال بسا، فکانت هباء منبثا،

-به طوری که کوهها چون آرد خرد شوند،

و سپس به صورت غباری در فضا پراکنده گردند."

(۱)

وقتی که آسمان بشکافد و ستارگان فرو ریزند!

اشاره

-" إِذَا السمَاءُ انفَطرَت،

-وَ إِذَا الْكَوَاكِب انتَثرَت، وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَت، وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثرَت،

-عَلِمَت نَفْسٌ مَّا قَدَّمَت وَ أَخَّرَت،

-وقتی که آسمان بشکافد،

-و وقتی که ستارگان پراکنده شود،

-و وقتی که دریاها به هم متصل گردد،

-و زمانی که گورها زیر و رو شود و مردگان از آن بیرون شوند،

-در آن روز هر کس داند که چه کرده و چه نکرده! "

نشانه ۴۵- انفطار و پاره شدن آسمان

" اذا السماء انفطرت،" کلمه انفطار به معنای شکافته شدن است، و آیه شریفه نظیر آیه زیر است، که آن نیز سخن از شکافته شدن آسمان دارد، و می فرماید:" وانشقت السماء فهی یومئذ واهیه."

نشانه ۴۶– درهم شدن ستارگان و خروج آنها از مدار

" و اذا الکواکب انتثرت،" یعنی روزی که ستارگان هر یک مدار خود را رها کرده، درهم و برهم می شوند.

در حقیقت در این آیه ستارگان را به گردن بندی از مروارید تشبیه کرده که دانه های ریز و درشتش را با نظمی معین چیده و به نخ کشیده باشند ناگهان رشته اش پاره شود و دانه ها درهم و برهم و متفرق شوند.

نشانه ۴۷– متصل و مخلوط شدن دریاها باهم

۱– آیه ۱ تا ۱۰ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۱۹۵

" و اذا البحار فجرت،" تفجیر به معنای آن است که آب نهر را به خاطر زیاد شدن بشکند، و بند را آب ببرد، و گناه را هم اگر فجور می گویند، برای این است که گناهکار، پرده حیا را پاره می کند، و از صراط مستقیم خارج گشته، به بسیاری از گناهان مبتلا می شود، و اگر صبح را فجر می گویند، باز برای این است که روشنی پرده ظلمت را پاره کرده به همه جا منتشر می شود.

و اینکه مفسرین تفجیر بحار را تفسیر کرده اند به این که دریاها به هم متصل می شوند، و حائل از میان برداشته شده، شورش با شیرینش مخلوط می شود، برگشتش باز به همین معنایی است که گفته شد، و این معنا با تفسیری که برای آیه" و اذا البحار سجرت،" کردند، که دریاها پر از آتش می شوند نیز مناسبت دارد.

نشانه ۴۸- منقلب شدن خاک قبرها و ظاهر شدن مردگان

" و اذا القبور بعثرت،" کلمه بعثرت به معنای پشت و رو کردن، و باطن چیزی را ظاهر ساختن است. معنای آیه این است که زمانی که خاک قبرها منقلب و باطنش بظاهر بر می گردد، باطنش که همان انسانهای مرده باشد ظاهر می شود، تا به جزای اعمالشان برسند.

" علمت نفس ما قدمت و اخرت،"

(۱)

زمین را چه رخ داده چنین می لرزد؟

اشاره

-" إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْض زِلْزَالها، وَ أَخْرَجَتِ الأَرْض أَثْقَالَهَا،

-وَ قَالَ الانسنُ مَا لها، يَوْمَئذٍ تحَدِّث أَخْبَارَهَا، بِأَنَّ رَبَّک أَوْحَی لَهَا،

-يَوْمَئذٍ يَصدُرُ النَّاس أَشتَاتاً لِّيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ،

-وقتی که زمین آن زلزله مخصوصش را آغاز می کند،

-و آنچه از مردگان در شکم دارد بیرون می ریزد،

-و انسانها از در تعجب می پرسند: زمین را چه شده است؟

-در آن روز زمین اخبار و اسرار خود را شرح می دهد،

-آری پروردگار تو به وی وحی کرده که به زبان آید و اسرار را بگوید،

-در آن روز مردم یک جور محشور نمی شوند بلکه طایفه هایی مختلفند تا اعمال هر طایفه ای را به آنان نشان دهند.»

در سوره زلزال سخن از قیامت و زنده شدن مردم برای حساب، و اشاره به بعضی از علامتهایش رفته، که یکی زلزله زمین، و یکی دیگر سخن گفتن آن از حوادثی است که در آن رخ داده است .

نشانه ۴۹– زلزله های پی در پی زمین و خروج اثقال آن

۱- آیه ۱ تا ۵ سوره انفطار المیزان ج ۲۰ ص ۳۶۵

کلمه زلزال مانند کلمه زلزله به معنای نوسان و تکان خوردن پی در پی است، و اینکه فرمود زمین زلزله اش را سر می دهد به ما می فهماند که زمین زلزله ای خاص به خود دارد، و این می رساند که زلزله مذکور امری عظیم و مهم است، زلزله ای است که در شدت و هراسناکی به نهایت رسیده است .

" و اخرجت الارض اثقالها،" مراد از اثقال زمین که در قیامت زمین آنها را بیرون می ریزد مردگان و یا گنجها و معادنی است که در شکم خود داشته است.

" و قال الانسان مالها،" یعنی انسانها بعد از بیرون شدن از خاک در حال دهشت زدگی و تعجب از آن زلزله شدید و هول انگیز می گویند: زمین را چه می شود که این طور متزلزل است؟!

نشانه ۵۰- سخن گفتن زمین از حوادث واقع در روی آن

" یومئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها،" آنگاه زمین به اعمالی که بنی آدم کردند شهادت می دهد، همانطور که اعضای بدن خود انسانها و نویسندگان اعمالش یعنی ملائکه رقیب و عتید و نیز شاهدان اعمال که از جنس بشر و یا غیر بشرند همه بر اعمال بنی آدم شهادت می دهند.

معنای جمله این است که: زمین به سبب اینکه پروردگار تو به آن وحی کرده و فرمان داده تا سخن بگوید از اخبار حوادثی که در آن رخ داده سخن می گوید، پس معلوم می شود زمین هم برای خود شعوری دارد، و هر عملی که در آن واقع می شود می فهمد، و خیر و شرش را تشخیص می دهد، و آن را برای روز ادای شهادت تحمل می کند، تا روزی که به او اذن داده شود، یعنی روز قیامت شهادت خود را ادا کرده، اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد .

در تفسیر آیه" و ان من شی ء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم،" و نیز در تفسیر آیه" قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شی ء،" گفتیم که از کلام خدای سبحان به دست می آید که حیات و شعور در تمامی موجودات جاری است، هر چند که ما از نحوه حیات آنها بی خبر باشیم .

نشانه ۵۱- متمایز شدن افراد برای دیدن اعمال خود

" یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم،" مراد از صادر شدن مردم در قیامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوی منزلهاشان که یا بهشت است و یا آتش می باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگاری از اهل شقاوت و هلاکت متمایز

می شونـد، تا اعمال خود را ببیننـد، جزای اعمالشان را نشانشان دهنـد، آن هم نه از دور، بلکه داخل در آن جزایشان کنند، و یا به اینکه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ایشان نشان دهند:

فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره !

و من یعمل مثقال ذره شرا یره !

(۱)

حادثه کوبنده، و میزان اعمال

اشاره

-" الْقَارِعَهُ، مَا الْقَارِعَه، وَ مَا أَدْرَاک مَا الْقَارِعَهُ،

-یَوْمَ یَکُونُ النَّاس کالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ،

-وَ تَکُونُ الْجِبَالُ کالْعِهْنِ الْمَنفُوش،

-فَأَمَّا مَن ثَقُلَت مَوَزِینُهُ، فَهُوَ فی عِیشهٍ رَّاضِیَهٍ،

-وَ أَمَّا مَنْ خَفَّت مَوَزِینُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِیَهٌ،

-وَ مَا أَدْرَاک مَا هِیَهْ، نَارٌ حَامِیَهُ،

-آن حادثه کوبنده، و چه کوبنده عظیمی؟

-و تو نمی دانی که کوبنده چیست؟

-روزی است که مردم چون ملخ فراری رویهم می ریزند،

-و کوهها چون پشم رنگارنگ حلاجی شده می گردد،

-اما کسی که اعمالش نزد خدا سنگین وزن و دارای ارزش باشد،

-او در عیشی رضایت بخش خواهد بود،

–و اما آنکه اعمالش وزن و ارزشی نداشته باشد،

–او در آغوش و دامن هاویه خواهد بود،

–و تو نمی دانی هاویه چیست،

–آتشی است سوزنده ! "

این سوره تهدید به عذاب قیامت و بشارت به ثواب آن است، ولی جانب تهدیدش بر بشارتش می چربد.

" القارعه ما القارعه، " قارعه به معنای زدن بسیار سختی است که احتیاج دارد زننده به جایی اعتماد کند، و این کلمه در عرف قرآن از اسمای قیامت است.

سؤال از حقیقت قارعه در جمله " ما القارعه - قارعه چیست؟ " با اینکه معلوم است که چیست، به منظور بزرگ نشان دادن امر قیامت است، و اینکه بیست و هشت حرف الفبای گوینده، و دو سوراخ گوش شنونده نمی تواند به کنه قیامت پی ببرد، و به طور کلی عالم ماده گنجایش حتی معرفی آن را ندارد و به منظور تاکید این بزرگداشت مجددا جمله را به تعبیری دیگر تکرار کرد و فرمود:"و ما ادریک ما القارعه . "

نشانه ۵۲– پراکنده شدن مردم مانند ملخ روی زمین

۱– آیه ۱ تا آخر سوره زلزال المیزان ج ۲۰ ص ۵۸۱

" یوم یکون الناس کالفراش المبثوث،" کلمه یوم ظرفی است متعلق به مقدری از قبیل بیاد آر، می کوبد می آید، و از این قبیل، و خلاصه معنای آن این است که: بیاد آر روزی را که و یا می کوبد در روزی که و یا می آید روزی که....

و کلمه فراش به معنای ملخی است که زمین را فرش کنـد، یعنی روی گرده هم سوار شـده باشـند، پس فراش به معنای غوغای ملخ است .

بعضـی از مفسرین در اینکه چرا مردم روز قیامت را به فراش تشبیه کرد؟ گفته اند : برای این است که فراش وقتی جست و خیز می کنـد نقطه معلومی را در نظر نمی گیرد، ماننـد مرغان، به طرف معینی نمی پرد، بلکه بـدون جهت پرواز می کنـد، مردم نیز در روز قیامت چنین حالتی دارند، وقتی از قبورشان سر بر می آورند آنچنان ترس و فزع از همه جهات احاطه شان می کند که بی اختیار و بی هدف به راه می افتند، و در جستجوی منزلها که یا سعادت است و یا شقاوت سرگردانند .

نشانه ۵۳- متلاشی شدن کوهها چون پشم رنگارنگ حلاجی

" و تکون الجبـال کالعهن المنفوش،" عهن منفوش به معنای پشم شـیث شـده ای است که دارای رنگهای مختلف باشـد، و این تشبیه اشاره دارد به اینکه در آن روز کوه ها که رنگهای مختلف دارنـد با زلزله قیامت متلاشـی، و چون پشم حلاجی شده می گردند.

" فامـا من ثقلت مـوازینه فهـو فی عیشه راضـیه،" این آیه اشـاره دارد به اینکه اعمـال - هم ماننـد هر چیزی برای خـود - وزن و ارزشـی دارد، و اینکه بعضـی اعمال در ترازوی عمل سـنج سـنگین است، و آن عملی است که نزد خـدای تعالی قدر و منزلتی داشته باشد، مانند ایمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضی دیگر اینطور نیستند، مانند کفر و انواع نافرمانیها و گناهان، که البته اثر هر یـک از این دو نـوع مختلـف است، یکی سـعادت را دنبـال دارد، و آن اعمـالی است که در ترازو سـنگین باشـد، و دیگری شقاوت .

" فهو فی عیشه راضـیه،" عیشه به معنای نوعی زندگی کردن است، مانند یک زندگی خوش، و اگر راضیه و خوشی را به خود عیش نسـبت داد، بـا اینکه صـاحب عیش راضـی و خشـنود است، یـا از باب مجاز عقلی است، و یا کلمه راضـیه به معنای ذات رضی و تقدیرش فی عیشه ذات رضی است، یعنی در عیشی رضایت بخش.

" و امـا من خفت موازینه فـامه هـاویه،" ظاهرا مراد از هاویه جهنم است، و نامگـذاری جهنم به هاویه از این جهت است که این کلمه از ماده هوی گرفته شده، که به

معنای سقوط است، می فرماید: کسی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، همچنان که در جای دیگر فرمود: " ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا ...."

پس اینکه آتش دوزخ را توصیف کرده به هاویه و حال آنکه آتش سقوط نمی کند آتشیان سقوط می کنند، از باب مجاز عقلی است، همانطور که راضی دانستن عیش نیز از این باب بود.

اگر هاویه را مادر دوزخیان خوانده از این باب بوده که مادر، ماوای فرزند و مرجع او است، به هر طرف که برود دوباره به دامن مادر بر می گردد، جهنم هم برای دوزخیان چنین مرجع و سرانجامی است .

" و ما ادریک ماهیه،" این جمله عظمت و فخامت امر آن آتش را بیان می کند: " نار حامیه،" یعنی آتشی است سوزنده و شدید الحراره!

در روایات اسلامی در الدر المنثور است که ابن مردویه از ابو ایوب انصاری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود وقتی جان مؤمن از کالبدش در می آید از بندگان خدا آنها که اهل رحمتند و قبل از وی مرده بودند به دیدنش می روند، و بشیر که از دنیا با او آمده به اهل رحمت می گوید: مهلت دهید تا خستگی در آورد، او تازه از حال سکرات راحت شده است.

بعد از رفع خستگی از او می پرسند: فلانی چطور شد، فلانی خانم چه کرد؟ آیا ازدواج کرد یا نه؟ به اینگونه احوالپرسی ها می پردازند وقتی احوال مردی را بپرسند که قبل از تازه وارد مرده باشد، در پاسخ می گوید هیهات او خیلی وقت است که مرده، او قبل از من مرد، می گویند: انا لله و انا الیه راجعون به نظر ما او را به دوزخ نزد مادرش هاویه بردند، چه بد مادری و چه بد مربیه ای!!

(۱)

روزی که جوان را پیر می کند!

اشاره

-" یَوْمَ تَرْجُف الأَرْض وَ الجِبَالُ وَ کانَتِ الجَبَالُ کَثِیباً مَّهِیلاً...

-فَکَیْف تَتَّقُونَ إِن کَفَرْتمْ یَوْماً یجْعَلُ الْوِلْدَنَ شِیباً،

-السمَاءُ مُنفَطِرُ بِهِ کانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً !

-در روزی که زمین و کوهها به لرزه در آیند و کوهها چون تلی از ماسه شوند... شما اگر کفر بورزید چگونه می توانید از

عذاب قیامت خود را کنار بکشید روزی که کودکان را پیر می کند،

-و آسمان به وسیله تحول آن روز شکافته می شود و وعده خدا شدنی است! "

نشانه ۵۴- تبدیل شدن کوهها به تل ماسه

۱- آیه ۱ تا آخر سوره قارعه المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۵

مهیـل شـدن کوههـا به معنـای آن است که وقتی ریشه اش تکـان بخورد از بالا فرو بریزد. کثیب رمل به معنای توده ای از شـن است.

" فکیف تتقون ان کفرتم یومـا یجعـل الولـدان شـیبا،" شـما چگونه خود را از عـذاب روزی که جوان را پیر می کنـد حفظ می کنید.

این تعبیر که آن روز کودکان را پیر می کند کنایه است از شدت عذاب آن روز نه طولانی بودنش.

نشانه ۵۵- انفطار و شکافته شدن آسمان

" السـماء منفطر به کان وعـده مفعولا،" این آیه برای بار دوم به شـدت آن روز اشاره می کند، و کلمه انفطار به معنای شـکاف برداشتن است، و معنای آیه این است که: آسمان در آن روز و یا به سبب شدت آن روز شکافته می شود.

" کان وعده مفعولا - وعده خدا شدنی است! "

(۱)

بطشهٔ کبری

-" یوم نبطش البطشه الکبری انا منتقمون،

- روزی که با گرفتنی سخت و بزرگ می گیریم که ما انتقام گیرنده هستیم!"

منظور از روزی که خـدا کفـار را به بطشـی بزرگ بطش می کنـد روز قیامت است. توصـیف بطشه با کلمه کبری مؤیـد همین تفسـیر است، چون این توصـیف، بطشه را بطشه ای معرفی می کنـد که بزرگتر از آن تصور نمی شود، و چنین بطشه ای همـان بطشه روز قیامت است که عـذابش از هر عـذابی سـخت تر است، همچنان که قرآن کریم فرموده: "فیعـذبه الله العذاب الاکبر،" کما اینکه پاداش قیامت هم بزرگترین پاداش است، و در آن باره می فرماید:" و لاجر الآخره اکبر ! "

(۲)

شکافته شدن آسمان و آمدن ملائکه

اشاره

-" وَ یَوْمَ تَشقَّقُ السمَاءُ بِالْغَمَمِ وَ نُزِّلَ المَلَئکَهُ تَنزِیلاً،

-الْمُلْک یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ کانَ یَوْماً عَلی الْکَفِرینَ عَسِیراً،

۱- آیه ۱۴ سوره مزمل المیزان ج ۲۰ ص ۱۰۵

۲- آیه ۱۰ تا ۱۶ سوره دخان المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۰۸

-روزی که آسمان با ابر شکافته شود و فرشتگان فراوان نازل شوند،

-آن روز فرمانروایی خاص خدای رحمان است و برای کافران روزی بسیار دشوار می باشد.»

نشانه ۵۶– شکافته شدن آسمان با ابرها و نزول ملائکه

روز قیامت آسمان شکافته می شود، و ابرهایی هم که روی آن را پوشانده نیز باز می شود، و ملائکه که ساکنان آسمانند نازل می شوند، و کفار ایشان را می بینند.

آیه قریب المعنا با آیه:" و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه و الملک علی ارجائها،" می شود.

و بعید نیست که این طرز سخن کنایه باشد از پاره شدن پرده های جهلی، و بروز عالم آسمان - یعنی عالم غیب - و بروز سکان آن، که همان ملائکه هستند، و نازل شدن ملائکه به زمین، که محل زندگی بشر است.

و اگر از واقعه قیامت تعبیر به تشقق کرد، نه به تفتح و امثال آن، برای این بود که دلها را بیشتر بترساند، و همچنین تنوین در کلمه تنزیلا باز برای رساندن عظمت آن روز است .

" الملک یومئذ الحق للرحمن و کان یوما علی الکافرین عسیرا،" یعنی ملک مطلق آن روز حقی است ثابت برای رحمان، چون آن روز دیگر تمامی اسباب از کار افتاده و روابطی که بین آنها و مسببات بود گسیخته می گردد.

مراد از اینکه آن روز ملک برای رحمان می شود، این است که آن روز برای همه ظاهر می شود که ملک و حکم تنها از آن خدا بوده و بس، و هیچ یک از اسباب بر خلاف آنچه مردم می پنداشتند استقلالی از خود نداشتند .

" و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا ،" معنای آیه این است که: به یاد آر روزی را که ستمگر آن چنان پشیمان می شود که از فرط و شدت ندامتش می گوید: ای کاش راهی با رسول باز می کردم و در نتیجه راه باریکی به سوی هدایت به دست می آوردم.

در این سه آیه اشعار بلکه دلالت است که سبب عمده در ضلالت اهل ضلال، سرپرستی هواپرستان، و اولیای شیطان است، آنچه هم که خود ما به چشم می بینیم مؤید آن است .

(۱)

صیحه شدید روز قیامت

اشاره

۱- آیه ۲۵و۲۶سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۲۸۰

-" فَإِذَا جَاءَتِ الصاخَّهُ،

-پس وقتی آن صیحه شدید آسمانی بیاید! "

نشانه ۵۷- آمدن صیحه شدید و فرار انسان از خانواده خود

کلمه صاخّه به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوشها کر شود، و منظور از آن نفخه صور است.

-" یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ...،

-و روزی رسد که هر کس از برادرش هم فرار می کند،

-و از مادر و پدرش،

-و از همسر و فرزندانش،

-در آن روز هر کس آنقدر گرفتار است که به یاد غیر خودش نمی افتد."

این آیه به شدت روز قیامت اشاره می کند، شدت آن روز به حدی است که انسان از أقربا و نزدیکانش می گریزد، برای اینکه شدت آنچنان احاطه می کند که نمی گذارد آدمی به یاد چیزی و کسی بیفتد، و اعتنایی بغیر خود کند، حال غیر خودش هر که می خواهد باشد، آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد و بر آدمی چیره گردد، آنچنان آدمی را به خود جذب می کند که از هر فکر و تلاشی منصرفش می سازد.

(۱)

وقوع راجفه و رادفه

اشاره

-" يَوْمَ تَرْجُف الرَّاجِفَه، تَتْبَعُهَا الرَّادِفَهُ،

-روزی که زلزله های وحشتناک همه چیز را به لرزه درمی آورد،

-و از پس آن، حادثه دومین - صیحه عظیم- رخ می دهد."

راجفه به صیحه های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد، و رادفه به صیحه متاخر تابع تفسیر شده، در نتیجه بنا

بر این تفسیر، دو آیه مورد بحث با دو نفخه صور تطبیق می شود، که آیه زیر هم بر آنها دلالت دارد، می فرماید:" و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون."

نشانه ۵۸- زلزله وحشتناک و صیحه عظیم

مراد از راجفه نیز همان نفخه اولی است، که زمین و کوهها را تکان می دهد، و

۱- آیه ۳۳ تا آخر سوره عبس المیزان ج ۲۰ ص ۳۴۳

مراد از رادفه نفخه دوم است، که متاخر و بعد از نفخه اول صورت می گیرد.

-" قلوب یومئذ واجفه ابصارها خاشعه،

-دلهایی در آن روز سخت هراسان است دیدگان صاحب آن دلها از شرم افتاده باشد."

این جمله بیانگر صفت آن روز است. مراد از قلوب در امثال این موارد که صفات ادراکی از قبیل علم و خوف و رجاء و نظائر آن بدان نسبت داده می شود، نفوس بشری است.

اگر خشوع را به ابصار نسبت داده با اینکه خشوع از احوال قلب است، بخاطر آن بوده که اثر ظاهری خشوع در چشمها قوی تر از سایر اعضاء است.

(۱)

یوم الفصل، روز میقات جمعی

یوم الفصل، روز میقات انسانها از اولین تا آخرین

۱- آیه ۶ تا ۹ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۰۰

-" إِنَّ يَوْمَ الْفَصلِ مِيقَتُهُمْ أَجْمَعِينَ،

-يَوْمَ لا يُغْنى مَوْلیً عَن مَّوْلًى شيْئاً وَ لا هُمْ يُنصرُونَ،

-إِلا مَن رَّحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ،

-به يقين كه روز فصل ميعاد همه آنان است،

-روزى كه هيچ دوستى هيچ بارى از دوست خود نمى كشد و به هيچ وجه يارى نمى شوند،

-مگر كسى كه خدايش رحم كند كه او عزيز و رحيم است."

اين آيه شريفه خصوصيات و صفات روز قيامت را بيان مى كند و مى فرمايد در روز قيامت تمامى مردم از اولين و آخرين براى رب العالمين بپا مى خيزند.

و اگر آن را يوم الفصل خوانده، بدين جهت است كه خداى تعالى در آن روز بين حق و باطل جدايى مى افكند، و محق را از مبطل، و متقى را از مجرم جدا مى كند. ممكن هم هست از اين جهت باشد كه آن روز روز قضاء فصل الهى است.

" ميقاتهم اجمعين،" يعنى روز فصل روز ميقات همه آنان است.

" يوم لا يغنى مولى عن مولى شيئا ولاهم ينصرون،" اين آيه شريفه يوم الفصل را بيان مى كند. و نخست اين معنا را نفى مى كند كه در آن روز كسى به درد كس ديگر بخورد. در ثانى خبر مى دهد از اينكه در آن روز كفار يارى نخواهند شد.

(۱)

يوم الفصل، ميقات و وعده گاه خلق

-" إِنَّ يَوْمَ الْفَصلِ كانَ مِيقَتاً،

-همانا روز فصل يعنى روز قيامت كه در آن فصل خصومتها شود وعده گاه خلق

۱- آيه ۴۰ تا ۴۲ سوره دخان الميزان ج : ۱۸ ص : ۲۲۴

است.“

میقات به معنای آخرین لحظه از مدتی است که برای حدوث امری از امور معین شده است.

از این آیه شریفه شروع شده است به توصیف آن نبأ عظیمی که خبر از وقوع آن در آینده داده و فرمود: ” کلا سیعلمون“ و آن را یوم الفصل خوانـد تا بفهمانـد در آن روز بین مردم فصل قضا می شود و هر طایفه ای بـدانچه با عمل خود مستحق آن شده می رسد، پس یوم الفصل، میقات و آخرین روزی است که برای فصل قضا معین شده بود.

تعبیر به لفظ ” کان“ که مخصوص رساندن ثبوت است می فهماند یوم الفصل از سابق ثابت و در علم خدا معین شده بود.

و معنای جمله این است که:

– محققا یوم الفصل که خبرش خبر عظیمی است در علم خـدا معین شـده بود و روزی که خدا آسـمانها و زمین را می آفرید و نظام جاری در آن را بر آن حاکم می کرد از همان روز برای نظام مادی جهان مدتی معین کرد که با به سر رسیدن آن مدت عمر عـالم ماده هم تمام می شود چون خـدای تعالی می دانست که این نشأه جز با انتهایش به یوم الفصل تمام نمی شود، چون خودش نشأه دنیا را آفریده بود می دانست که اگر آن را بخواهد بیافریند لازمه اش این است که نشأه قیامت را هم به پا کند .

–” یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا،

–آن روزی که در صور دمیده می شود تا شما فوج فوج به محشر وارد شوید،

–و فتحت السماء فکانت أبوابا،

–و آسمان گشوده شود پس درهای متعددی از آن باز شود تا هر فوجی از دری شتابند.“

–” و سیرت الجبال فکانت سرابا،

–و کوهها به حرکت در آید و مانند سراب گردد.“

یوم الفصل، و کمینگاه بودن جهنم

” ان جهنم کانت مرصادا،

همانا دوزخ در انتظار بدکاران است! “

این آیه این نکته را می فهمانـد که جهنم محل عبور همه مردم است، و از همین باب است آیه زیر که می فرمایـد:” و ان منکم

الا واردها – هیچ کس از شما نیست مگر آنکه به جهنم وارد خواهد شد.“

-” للطاغین مابا،

-آن دوزخ جایگاه مردم سرکش و طاغی است.“

طاغیـان کسـانی هسـتند که متصف به طغیـان باشـند، و خروج از حـد، کـار همیشـگی آنان باشـد. اگر جهنم را محل برگشـت طاغیـان خوانـده، به این عنـایت بوده که خود طاغیـان در همان دنیا، جهنم را ماوای خود کردنـد، پس صـحیح است بگوییم به جهنم بر می گردند.

-" لابثین فیها احقابا،

-که در آن دوران های متمادی عذاب کشند."

کلمه أحقاب به معنای زمانهای بسیار و روزگاران طولانی است که آغاز و انجام آن مشخص نباشد.

از ظاهر آیه بر می آید که مراد از طاغیان، معاندین از کفار هستند، مؤید این ظهور ذیل سوره است که می فرماید:

-" انهم کانوا لا یرجون حسابا،

-زیرا آنها به روز حساب امید نداشتند

-و کذبوا بایاتنا کذابا،

-و آیات ما را از فرط جهالت سخت تکذیب کردند."

-" لا یذوقون فیها بردا و لا شرابا،

-هرگز در آنجا قطره ای آب سرد و شراب طهور نیاشامند."

-" الا حمیما و غساقا،

-مگر آبی پلید سوزان که از چرک و خون جهنم است به آنها دهند."

-" جزاء وفاقا،

-که با کیفر اعمال آنها موافق است! "

کفـار امیـد حسابی ندارنـد، و آیات ما را به طور عجیب تکـذیب می کننـد، چون بر تکـذیب خود اصـرار می ورزنـد. این آیه مطـابقت جزا بـا اعمـال ایشان را تعلیل می کنـد، به این بیان که کفار امیـد حساب در یوم الفصل را ندارنـد، در نتیجه از حیات آخرت مایوسـند، و به همین جهت آیـات داله بر وجود چنین روزی را انکـار می کننـد، و به دنبال آن آیات توحیـد و نبوت را هم انکار نموده ، در اعمال خود از حـدود عبودیت تجاوز می کنند، و نتیجه همه اینها این شده که به کلی خدا را از یاد ببرند،

خدا هم آنان را از یاد برد، و سعادت خانه آخرت را بر آنان تحریم کرد، در نتیجه برای آنان نماند مگر شقاوت، و در آن عالم چیزی به جز مکروه نمی یابند، و جز با صحنه های عذاب مواجه نمی شوند، و همین است معنای اینکه فرمود:

- " فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا ! "

" جزاء وفاقا " دلالت دارد بر مطابقت کامل بین جزا و عمل، پس انسان با عمل خود نمی جوید مگر جزایی را که مو به مو مطابق آن باشد، پس رسیدن به جزا در حقیقت رسیدن به عمل است، همچنان که فرمود:" یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما

تجزون ما کنتم تعملون .»

-» و کل شی ء احصیناه کتابا،

-و حال آنکه هر چیز را ما در کتابی به احصاء و شماره رقم کرده ایم.»

یعنی هر چیزی را - که اعمال شما هم از آن جمله است - ضبط کرده و در کتابی جلیل القدر بیان نموده ایم، بنابر این آیه شریفه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می فرماید:» و کل شی ء أحصیناه فی امام مبین.»

ممکن هم هست مراد این باشد که هر چیزی را ما با نوشتن در لوح محفوظ و یا در نامه اعمال حفظ کرده ایم .

جزای آنها موافق با اعمال ایشان است، به علت اینکه چنین حال و وضعی داشتند، در حالی که ما حال و وضعشان را علیه آنان ضبط کردیم، و جزایی موافق با آن به ایشان می دهیم.

-» فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا،

-پس بچشید کیفر تکذیب و بدکاری را که هرگز بر شما چیزی جز رنج و عذاب دوزخ نیفزاییم چنانکه شما در دنیا هیچ متنبه نشده و جز بر بدی نیفزودید. »

می خواهد ایشان را از این امید مایوس کند که روزی از شقاوت نجات یافته به راحتی برسند. مراد از جمله» فلن نزیدکم الا عذابا،» این است که آنچه می چشید عذابی است بعد از عذابی که قبلا چشیده بودید، پس آن عذاب، عذابی است بعد از عذاب، و عذابی است روی عذاب، همچنان عذابها دو چندان می شود، و عذابی به عذابتان افزوده می گردد، پس از اینکه به آرزوی خود برسید مایوس باشید، و این آیه خالی از این ظهور نیست که مراد از جمله» لابثین فیها احقابا،» خلود در آتش است، و اینکه عذاب از شما قطع نخواهد شد!

یوم الفصل، و بهشت رستگاران

-» إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ مَفَازاً، حَدَائقَ وَ أَعْنَبا، وَ کَوَاعِب أَتْرَاباً،

-برای متقیان در آن جهان رستگاری و آسایش است،

-باغهایی سرسبز و انواعی از انگورها،

-و دختران زیبای دلربا که همه در خوبی و جوانی مانند یکدیگرند.»

فوز (مفازا) به معنای ظفر یافتن به خیر بدون صدمه و با حفظ سلامت است، پس در این کلمه هم معنای ظفر یافتن به خیر

هست و هم معنای نجات و خلاصی از شر.

حدیقه (حدایق) به معنای بوستان دارای دیوار است.

عنب (اعناب) نام میوه درخت مو است.

کاعب (کواعب) به معنای دختر نورسی است که پستانهایش رو به رشد نهاده، و دائره ای تشکیل داده، و کمی از اطرافش بلندتر شده است.

کواعب اتراب به معنای دخترانی هم سن و سال و شبیه به هم هستند.

"و کاسا دهاقا،" یعنی قدحهایی پر از شراب.

" لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا،" یعنی در بهشت سخن لغو نمی شنوند، سخنی که هیچ اثر مطلوب بر آن مترتب نمی شود، و نیز یکدیگر را در آنچه می گویند تکذیب نمی کنند، پس سخنان بهشتیان هر چه هست حق است و اثر مطلوب دارد، و صادق و مطابق با واقع است.

" جزاء من ربک عطاء حسابا،" یعنی رفتاری که با متقین می شود هر چه باشد در حالی است که جزایی حساب شده، و عطیه ای از ناحیه پروردگار تو است.

یوم الفصل، و ربوبیت عمومی رحمان

" رب السموات و الأرض و ما بینهما الرحمن،"

این آیه کلمه ربک را که در آیه قبل بود تفسیر و بیان می کند، می خواهد بفهماند ربوبیت خدای تعالی عمومی است و همه چیز را شامل است، و آن ربی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم رب خود اتخاذ کرده و او را می خواند رب اختصاصی نیست، بلکه رب هر موجودی است.

توصیف رب به صفت رحمان - با در نظر گرفتن اینکه این کلمه صیغه مبالغه است - اشاره دارد به سعه رحمت او، و اینکه رحمت خدا نشانه ربوبیت او است، ممکن نیست موجودی از آن محروم باشد، همچنان که ممکن نیست موجودی از تحت ربوبیت او خارج باشد، مگر آنکه مربوبی از مربوبهای او خودش به سوء اختیارش رحمت او را نپذیرد، که این شقاوت و بدبختی خود ایشان است، مانند طاغیان که مربوب خدا هستند، ولی رحمت او را نپذیرفته از زی عبودیتش خارج شدند.

-" لا یملکون منه خطابا،

-خدایی که آسمانها و زمین و همه مخلوقاتی که در بین آسمان و زمین است بیافریده خدایی مهربان است که در عین مهربانی کسی از قهر و سطوتش با او به گفتگو لب نتواند گشود."

از اینکه اول این آیه دنبال آیه " رب السموات والأرض وما بینهما الرحمن،" واقع شده، که از ربوبیت و رحمانیت خدا خبر می

دهـد، و شـان ربوبیت تـدبیر و شان رحمانیت بسط رحمت است. جمله " لا یملکون منه خطابا، " در معنای آیه زیر است که می فرماید :"

لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون.“

از نظر وقوع ذیل آن که می فرماید:” یوم یقوم الروح و الملئکه صفا،“ بعد از جمله ” لا یملکون منه خطابا،“ که از ظاهرش بر می آید این مالک نبودنشان مختص به یوم الفصل است، و نیز از نظر وقوع آن جمله در سیاق تفصیل جزای الهی طاغیان و متقین، بر می آید که مراد این است که ایشان مالکیت و اذن آن را ندارند که خدا را در حکمی که می راند و رفتاری که معمول می دارد مورد خطاب و اعتراض قرار دهند، و یا دست به شفاعت بزنند .

سؤالی که در اینجا پیش می آید این است که چرا ملائکه استثنا نشدند، و به طور کلی فرمود:” لا یملکون منه خطابا،“ با اینکه ملائکه منزه از اینند که به خدای تعالی اعتراضی بکنند، و خدای تعالی در باره آنان فرموده:” عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون،“ و نیز در سوره نحل آیه ۴۰ بعضی از ایشان را روح و کلمه خود خوانده، و در سوره انعام آیه ۷۳ کلام خود را حق خوانده و در سوره نور آیه ۲۵ خود را حق مبین دانسته، و حق، هیچ گاه معارض و مناقض حق واقع نمی شود. پس معلوم می شود مراد از خطابی که فرموده مالک آن نیستند اعتراض به حکم و رفتار او نیست، بلکه تنها همان مساله شفاعت و سایر وسائل تخلص از شر است، نظیر عدل، بیع، دوستی، دعاء و درخواست، که در جای دیگر هم فرموده:” من قبل ان یاتی یوم لا ـ بیع فیه و لا ـ خله و لا ـ شفاعه،“ و نیز فرموده:” و لا یقبل منها عدل و لا تنفعها شفاعه،“ و نیز فرموده:” یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه .“

و کوتاه سخن اینکه: ضمیر فاعل در یملکون به تمامی حاضران در یوم الفصل بر می گردد، چه ملائکه، چه روح، چه انس و چه جن، چون سیاق آیه سیاق حکایت از عظمت و کبریایی خدای تعالی است، و در چنین سیاقی همه مشمولند نه خصوص ملائکه و روح، و نه خصوص طاغیان.

یوم الفصل، خیزش و صف بندی روح و ملائکه

- یوم یقوم الروح و الملئکه صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا،

-روزی که آن فرشته بزرگ روح القدس با همه فرشتگان صف زده و به نظم برخیزند و هیچ کس سخن نگوید جز آن کس که خدای مهربانش اذن دهد و او سخن به صواب گوید.

و مراد از روح مخلوقی امری است که آیه” قل الروح من امر ربی“ به آن اشاره دارد.

و کلمه ” صفاً “ حالی است از روح و ملائکه و حالت صافین را می رساند، و چه

بسا از مقابله ای که میان روح و ملائکه انداخته استفاده شود که روح به تنهایی یک صف را، و ملائکه همگی یک صف را تشکیل می دهند .

و جمله لاـ یتکلمون بیانی است برای جمله" لاـ یملکون منه خطابا،" و ضمیر فاعل در آن به همه اهل محشر بر می گردد، چه روح، چه ملائکه، چه انس، و چه جن، و سیاق بر این معنا شاهد است.

و جمله" الا من أذن له الرحمن،" می خواهد بیان کند چه کسانی در آن روز با اذن خدا سخن می گویند، پس جمله مذکور به ظاهر اطلاقش در معنای آیه زیر است که می فرماید:" یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه."

" و قال صوابا،" یعنی تنها کسانی حق سخن گفتن دارند که خدا اذنشان داده باشد و سخنی صواب بگویند، سخنی که حق محض باشد، و آمیخته با باطل و خطا نباشد، و این جمله در حقیقت قیدی است برای اذن خدا، گویا فرموده و خدا اذن نمی دهد مگر به چنین کسی .

و در نتیجه آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید:" و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه الا من شهد بالحق و هم یعلمون."

عنایت کلامی در این مقام به نفی اصل خطاب و تکلم است، حال متکلم هر که می خواهد باشد، و نمی خواهد تکلم در باره تمامی افراد را حتی آنهایی را که جواز تکلم در موردشان مسلم است نفی کند، پس استثناشدگان متکلمینی هستند که در اصل تکلم ماذونند، و آیه متعرض این معنا که در باره چه کسانی تکلم می شود نیست.

یوم الفصل، ذلک الیوم الحق

-" ذَلِکَ الْیَوْمُ الحَقُّ فَمَن شاءَ اتخَذَ إِلی رَبِّهِ مَئَاباً،

-چنین روز محقق خواهد شد پس هر که می خواهد، نزد خدای خود در آن روز مقام و منزلتی یابد در راه ایمان و اطاعت بکوشد،

-إِنَّا أَنذَرْنَکُمْ عَذَاباً قَرِیباً یَوْمَ یَنظرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَت یَدَاهُ وَ یَقُولُ الْکافِرُ یَلَیْتَنی کُنت تُرَبَا،

-ما شما را از روز عذاب که نزدیک است ترسانیده و آگاه ساختیم روزی که هر کس هر چه از نیک و بد کرده در پیش روی خود حاضر بیند و کافر در آن روز از فرط عذاب آرزو می کند که ایکاش خاک بود تا چنین به آتش کفر خود نمی سوخت. "

" ذلک الیوم الحق،" اشاره است به " یوم الفصل" که در این سوره ذکر شد، و در ضمن آیاتی توصیف گردید.

مراد از حق بودن آن روز ثبوت حتمی و رانده شدن قضای آن، و تخلف ناپذیری وقوع آن است.

" فمن شاء اتخذ الی ربه مابا،" یعنی هر کس بخواهد می تواند به سوی پروردگار

خود مرجعی بگیرد، که به وسیله آن به ثواب متقین برسد، و از عذاب طاغیان نجات یابد.

" انا أنذرناکم عذابا قریبا ...،" مراد از این عذاب عذاب آخرت است، و نزدیک بودن آن به اعتبار حق بودن، و بدون شک حق بودن وقوع آن است چون هر چه آمدنی باشد نزدیک است.

علاوه بر این، وقتی قیامت عبارت باشد از تجسم اعمال آدمی، و جزا دیدن انسان در برابر اعمال، این اعمال همواره با آدمی هست، و از هر چیز دیگری به انسان نزدیک تر است.

" یوم ینظر المرء ما قدمت یداه،" یعنی روزی که انسان منتظر دیدن جزای اعمالی است که در زندگی دنیا انجام داده، و از پیش فرستاده است .

بعضی گفته اند: معنایش این است که در آن روز انسان به اعمال خود نظر می کند، چون همه اعمال خود را نزد خود حاضر می بیند همچنان که در جای دیگر همین مطلب را خاطر نشان نموده، فرموده است:" یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء."

" و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا،" یعنی کافر در آن روز از شدت آن روز آرزو می کند ای کاش خاکی بود فاقد شعور و اراده، و در نتیجه آنچه کرده نکرده بود، و جزا داده نمی شد.

(۱)

تمتع مجرمین در دنیا و عذابشان در یوم الفصل

-" کلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِیلاً إِنَّکم مجْرِمُونَ،

-وَیْلٌ یَوْمَئذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ،

-وَ إِذَا قِیلَ لهَُمُ ارْکَعُوا لا یَرْکَعُونَ،

-وَیْلٌ یَوْمَئذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ،

-ای کافران شما هم بخورید و تمتع برید به عمر کوتاه دنیا که شما بسیار بدکارید،

-وای در آن روز به حال آنانکه آیات خدا را تکذیب کردند،

-و هر گاه به آنها گفته شد که نماز و طاعت خدا را به جای آرید اطاعت نکردند،

-وای در آن روز به حال آنانکه آیات خدا را تکذیب کردند! "

خطاب در این آیه از قبیل خطابهای تهدیدآمیزی است که ما به دشمن خود می کنیم و می گوییم هر چه دلت می خواهد بکن، و یا هر چه از دستت بر می آید کوتاهی مکن، که معنایش این است که هر کاری بکنی سودی به حالت ندارد، و این نوع خطابها مخاطب را از اینکه از حیله های خود سود ببرد و در نتیجه به هدف خود برسد مایوس می کند، و نظیر آن در چند جای قرآن آمده، می فرماید: " فاقض ما أنت قاض انما تقضی

۱- آیه ۱۷ تا ۳۷ سوره نبأ المیزان ج ۲۰ ص ۲۶۸

هذه الحیوه الدنیا،" و نیز می فرماید:" اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر."

پس اینکه فرمود: بخورید، و در اندك زمانی تمتع ببرید، و یا تمتعی اندك ببرید، در حقیقت می خواهد ایشان را مایوس کند از اینکه با خوردن و تمتع بردن بتوانند عذاب را از خود دفع کنند، وقتی نمی توانند جلو عذاب را بگیرند، هر چه دلشان می خواهد از متاع قلیل دنیا بخورند.

و اگر در این زمینه خصوص خوردن و تمتع را یادآور شد، برای این بود که منکرین معاد برای سعادت معنایی جز سعادت دنیا قائل نیستند، و برای سعادت دنیا هم معنایی جز خوردن و شهوترانی کردن نمی فهمند، عینا مانند یک حیوان بی زبان، که قرآن کریم ایشان را به آن تشبیه نموده می فرماید:" و الذین کفروا یتمتعون و یاکلون کما تاکل الأنعام و النار مثوی لهم . "

و جمله" انکم مجرمون،" علت مطالب ما قبل را بیان می کند، که در آن امر می کرد به اینکه بخورید و تمتع ببرید که از آن سودی نخواهید برد، برای اینکه شما با تکذیب یوم الفصل، و تکذیب کیفر تکذیب گران، مجرم شدید، و جزای مجرم خواه ناخواه آتش است .

" و اذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون،" زمینه گفتار در سابق زمینه تهدید تکذیب گران روز فصل بود، و در این مقام بود که آثار سوء این تکذیبشان را بیان کند، در آیه مورد بحث هم همین مطلب را تمام نموده، می فرماید اینان خدا را وقتی که ایشان را به عبادت خود می خواند عبادت نمی کنند، چون منکر روز جزایند، و با انکار روز جزا عبادت معنا ندارد.

" فَبِأَی حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ،" وقتی به قرآن که معجزه و آیتی است الهی ایمان نمی آورند، و وقتی این قرآن با کمال روشنی و با برهان قاطع برایشان بیان می کند که معبودی جز خدا ندارند، و خدا شریکی ندارد، و در پیش رویشان یوم الفصلی چنین و چنان دارند، توجهی بدان نمی کنند، دیگر بعد از این قرآن به چه سخنی ایمان می آورند؟!

(۱)

اعمال

ماهیت و صلاحیت اعمال

قسمت اول: شناخت اعمال

ماهیت اعمال

۱- آیه ۴۶ تا ۴۹ سوره مرسلات المیزان ج ۲۰ ص ۲۵۱

اعمال از جنس حرکات و اوضاع طبیعی هستند. چند حرکت، یک عمل را تشکیل می دهد، و اجتماع برای آن عمل اعتباری قائل می شود و گر نه عمل بودن یک عمل، امری تکوینی و حقیقتی خارجی نیست، آنچه در خارج حقیقت دارد، همان حرکات است.

مثلا نماز که در خارج یک عمل عبادتی شمرده می شود، عبارت است از چند حرکت بدنی، و زبانی، که وقتی با هم ترکیب می شود، نامش را نماز می گذاریم.

(۱)

ماهیت اعمال شایسته و اعمال ناشایست

-" إِلا مَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صلِحاً فَأُولَئك يُبَدِّلُ اللَّهُ سيِّئَاتِهِمْ حَسنَتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً،

-مگر آنکه توبه کند و مؤمن شود و عمل شایسته کند آنگاه خدا بدیهای این گروه را به نیکیها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است،

نفس فعل و حرکات و سکناتی که فعل از آن تشکیل شده در گناه و ثواب یکی است . مثلا عمل زنا و نکاح چه فرقی با هم دارند که یکی گناه شده و دیگری ثواب، با اینکه حرکات و سکناتی که عمل، از آن تشکیل یافته در هر دو یکی است؟ و همچنین

۱- المیزان ج : ۱ ص : ۴۵۰

خوردن که در حلال و حرام یکی است؟

اگر دقت کنیم خواهیم دیـد تفاوت این دو در موافقت و مخالفت خدا است، مخالفت و موافقتی که در انسان اثر گذاشـته و در نـامه اعمالش نوشـته می شود، نه خود نفس فعل، چون نفس و حرکات و سـکنات که یا آن را زنا می گوییم و یا نکاح، به هر حال فانی شـده از بین می رود و تا یک جزئش فانی نشود نوبت به جزء بعـدی اش نمی رسـد و پر واضـح است که وقتی خود فعل از بین رفت عنوانی هم که ما به آن بدهیم چه خوب و چه بد فانی می شود .

و حال آنکه ما می گوییم: عمل انسان چون سایه دنبالش هست، پس مقصود آثار عمل است که یا مسـتوجب عقاب است و یا ثواب و همواره با آدمی هست تا در روز تبلی السرائر خود را نمایان کند.

(۱)

صعود اعمال

قرآن ناطق است به اینکه اعمال به سوی خدا صعود می کند، و به سوی اویش می برند، و به او می رسد.

- " الیه یصعد الکلم الطیب، و العمل الصالح یرفعه،

-کلمه طیب به سوی خدا بالا می رود، و عمل صالح آن را تقویت میکند."

- " و لکن یناله التقوی منکم،

- گوشت قربانی شما، به خدا نمی رسد، و لکن تقوای شما به او می رسد."

و تقوی یا خود فعل است، و یا صفتی است که از فعل حاصل می شود .

(۲)

استناد اعمال

خـدای سـبحان پـاره ای افعال را زشت و بـد دانسـته و فرموده: " و من جاء بالسـیئه فلا یجزی الا مثلها - و هر کس عمل زشـت مرتکب شود، جز مثل آن کیفر نمی بیند! "

به دلیل اینکه خـدای تعالی برای گناهان مجازات قائل شـده، می فهمیم گناهان مسـتند به آدمی است، و با در نظر گرفتن اینکه وجوب و ثبوت افعال از خـداست و مخلوق اوست، این نتیجه به دست می آیـد: که عمل گناه منهای وجودش که از خـداست،

مستند به آدمی است، پس می فهمیم که آن چه یک عمل را گناه می کند، امری است

۱- آیه ۷۰و ۷۱سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۳۳۵

۲- المیزان ج : ۱ ص : ۴۵۰

عدمی، و جزء مخلوق های خدا نیست، اگر مخلوق بود حسن و زیبائی داشت.

(۱)

عمل بر اساس توحید

انسان موجودی است که خدای تعالی او را آفریده، هستیش وابسته و متعلق به خداست، از ناحیه خدا آغاز شده، و به زودی به سوی او برمی گردد، و هستیش با مردن ختم نمی شود، او یک زندگی ابدی دارد، که سرنوشت زندگی ابدیش باید در این دنیا معین شود، در اینجا هر راهی که پیش گرفته باشد، و در اثر تمرین آن روش ملکاتی کسب کرده باشد، در ابدیت هم تا ابد با آن ملکات خواهد بود، اگر در دنیا احوال و ملکاتی متناسب با توحید کسب کرده باشد، یعنی هر عملی که کرد بر این اساس کرد که بنده ای بود از خدای سبحان، که آغازش از او و انجامش به سوی اوست، قهرا فردی بوده که انسان آمده و انسان رفته است، و اما اگر توحید را فراموش کند، یعنی در واقع حقیقت امر خود را بپوشاند، فردی بوده که انسان آمده و دیو رفته است .

(۲)

همراهی عمل با ایمان

-" إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصبِئُونَ وَ النَّصرَى مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ وَ عَمِلَ صلِحاً فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يحْزَنُونَ،

-بدرستی منافقینی که بظاهر ایمان آوردند و آنان که یهودی گری را اختیار کردند و هم چنین بی دینان و نصارا هر کدام از آنان به خدا و روز جزا ایمان صحیح بیاورند و عمل صالح کنند ترسی بر ایشان نیست و (خداوند از کفر قبلیشان میگذرد)، در آخرت اندوهی ندارند."

این آیه در مقام بیان این مطلب است که در باب سعادت و نیک بختی برای اسما و القاب هیچ اثری نیست، بنا بر این، اینکه عده ای خود را به نام مؤمنین و جمعی بنام یهودی و طائفه ای به نام صابئین و فرقه ای نصارا نام نهاده اند از این نامگذاریها چیزی از سعادت عایدشان نمی شود، چیزی که در جلب سعادت دخالت دارد ایمان به خدا و روز جزا و عمل صالح است.

(۳)

همراهی عمل با عامل

۱- المیزان ج : ۱ ص : ۱۵۷

۲- آیه ۲۱۳ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۱۷۸

۳- آیه ۶۹ سوره مائده المیزان ج : ۶ ص : ۹۸

-" ... اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَلُكمْ لا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ يجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ،

- ... پروردگار ما و شما همان الله است، نتیجه اعمال ما عاید خود ما می شود، و از شما هم عاید خودتان، هیچ حجتی بین ما و شما نیست، خدا بین ما جمع می کند، و بازگشت به سوی او است."

اعمال هر چند از حیث خوبی و بدی و از حیث پاداش و کیفر و ثواب و عقاب مختلف است، الا اینکه هر چه باشد از کننده اش تجاوز نمی کند، یعنی عمل تو عمل من نمی شود، پس هر کسی در گرو عمل خویش است، و احدی از افراد بشر نه از عمل دیگری بهره مند می شود، و نه متضرر می گردد.

(۱)

رهینه بودن نفس کل انسانها، غیر از اصحاب یمین!

-" کلُّ نَفْسِ بِمَا کَسبَت رَهِینَهٌ،

-إِلا أَصحَب الْیَمِینِ،

-هر کسی در گرو عملی است که انجام داده است،

-مگر اهل یمین که به یمن و سعادت نیکوکار شدند."

هر نفسی در گرو است، با آنچه که کرده، و یا به سبب آنچه کرده، و یا در مقابل آنچه کرده است.

گویا عنایت در رهینه شمردن هر نفس این بوده که خدای تعالی این حق را به گردن خلق دارد که با ایمان و عمل صالح او را بندگی کنند، پس هر نفسی از خلق نزد خدا محفوظ و محبوس است، تا این حق و این دین را بپردازد، حال اگر ایمان آورد و عمل صالح کرد از گرو در آمده آزاد می شود، و اگر کفر ورزید و مرتکب جرم شد و با این حال مرد، همچنان رهین و برای ابد محبوس است.

وقتی نفس انسانی رهین کرده های خود باشد، قهرا هر نفسی باید از آتش قیامت که او را در صورت مجرم بودن و پیروی حق نکردن در آن حبس می کنند دلواپس باشد که، همین دلواپسی تقوی است.

" الا ـ اصحاب الیمین،" اصحاب یمین کسانی هستند که در روز حساب نامه عملشان را به دست راستشان می دهند، و اینان دارندگان عقاید حق و اعمال صالح از

۱- آیه ۱۵ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۴۵

مؤمنین متوسط الحالند، که نامشان به عنوان اصحاب الیمین در مواردی از قرآن کریم مکرر آمده است.

آنچه از آیه فوق استفاده می شود این است که نفوس دارای عمل به دو قسم تقسیم می شوند، یکی نفوسی که رهین به کرده های خویشند، و این نفوس مجرمین است، و دوم نفوس آزاد شده از رهن، و این نفوس اصحاب یمین است، و اما سابقون مقرب، یعنی آنهایی که خدای تعالی در بعضی از موارد کلامش قسم سوم برای دو قسم نامبرده شمرده و فرموده:" و کنتم ازواجا ثلثه فاصحاب المیمنه ... اولئک المقربون،" داخل در تقسیم مورد بحث نیستند، چون در اول قید کردیم، نفوس دارای عمل.

و اما مقربین آن چنان در مستقر عبودیت استقرار یافته اند که اصلا خود را صاحب نفس نمی دانند، تا چه رسد به اینکه صاحب عمل بدانند، هم نفس خود را ملک خدا می دانند، و هم اعمالشان را، آنان نه در محضر خدای تعالی حاضر می شوند، و نه به حسابشان رسیدگی می شود، همچنان که در آیه زیر فرموده: " فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین،" پس این طایفه از تقسیم مورد بحث به کلی بیرونند .

(۱)

تسلط انسان بر اعمال خود

-" وَ قَالَ الشيْطنُ لَمَّا قُضىَ الأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكمْ وَعْدَ الحَقّ ِ وَ وَعَدتُّكمْ فَأَخْلَفْتُكمْ وَ مَا كانَ لىَ عَلَيْكُم مِّن سلْطنٍ إِلا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاستَجَبْتُمْ لى فَلا تَلُومُونى وَ لُومُوا أَنفُسكم مَّا أَنَا بِمُصرِخِكمْ وَ مَا أَنتُم بِمُصرِخِىَّ إِنى كفَرْت بِمَا أَشرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظلِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،

-و همینکه کار خاتمه پذیرد، شیطان می گوید: خدا به شما وعده درست داد و من نیز به شما وعده باطل و نادرست دادم و تخلف کردم، من بر شما تسلطی نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما اجابتم کردید، مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید، من فریادرس شما نیستم، و شما نیز فریادرس من نیستید من آن شرکتی که پیش از این در کار خدا برایم قائل بودید انکار دارم.

به درستی ستمگران، عذابی دردناک دارند."

ابلیس گفت: من در دنیا بر شما تسلط نداشتم نه بر ظاهر شما و بدنهایتان که شما را مجبور به معصیت خدا کنم و پس از سلب اختیار از شما خواست خودم را بر شما تحمیل کنم و نه بر عقل ها و اندیشه های شما، تا به وسیله اقامه دلیل، شرک را بر عقول شما تحمیل کرده باشم، و عقول شما ناگزیر از قبول آن شده در نتیجه، نفوستان هم ناگزیر از اطاعت من شده باشد.

من چنین سلطنتی نداشتم، لیکن این را قبول دارم که شما را به شرک و گناه

۱- آیه ۳۸ و ۳۹ سوره مدثر المیزان ج ۲۰ ص ۱۵۱

دعوت کردم، و شما هم بدون هیچ سلطنتی از ناحیه من، دعوتم را پذیرفتید.

در آیه ای که گذشت، دلالت روشنی بر این معنا بود که انسان به تمام معنا بر اعمال خود مسلط است، و پاداش و کیفر عمل به خود او مرتبط و از غیر او مسلوب است و مدح بر عمل و سرزنش از آن به خودش بر می گردد و اما اینکه آیا او خود در داشتن این تسلط، مستقل است یا نه آیه شریفه بر آن دلالت ندارد.

(۱)

تکلیف اعمال بد مخلوط با اعمال نیک

-" وَءَاخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطوا عَمَلاً صلِحاً وَ ءَاخَرَ سيِّئاً عَسى اللَّهُ أَن يَتُوب عَلَيهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ،

-عده دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف کردند، و عمل شایسته ای را با عمل بد دیگر آمیختند شاید خدا توبه آنان را بپذیرد، که خدا آمرزنده رحیم است."

از اعراب جماعت دیگری هستند که اعتراف به گناه خود دارند، اینان اعمالشان از نیک و بد مخلوط است، یک عمل نیک می کنند یک عمل زشت مرتکب می شوند، و امید می رود که خداوند از گناهشان درگذرد، که خدا آمرزنده مهربان است.

در اینکه فرمود: "عسی الله ان یتوب علیهم - امید می رود که خداوند از گناهشان در گذرد،" منظور این بوده که امید را در دل آنها رخنه دهد تا یکسره از رحمت خدا مایوس نگردند، بلکه در میان خوف و رجاء باشند، شاید جانب رجاءشان قوی تر شود، چون جمله ان الله غفور رحیم جانب رجاء را قوت می دهد.

(۲)

ظلمات انباشته اعمال کفار

-" أَوْ كَظلُمَتٍ فى بحْرٍ لُّجِّىّ ٍ يَغْشاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سحَابٌ ظلُمَت بَعْضهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَن لَّمْ يجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ،

-یا چون ظلماتی است به دریایی ژرف که موجی آن را گرفته و بالای آن موجی دیگر و بالاتر از آن ابری قرار دارد که در چنین فرضی ظلمتها روی هم قرار گرفته و چون گرفتار این ظلمتها دست خویش را تا برابر چشم خود بلند کند نزدیک نیست که آن را ببیند، آری هر کس که خدا به وی نوری نداده نوری ندارد."

اعمال کفار چون ظلمتهایی است که در دریای مواج قرار داشته باشد. بالای آن ظلمت موجی و بالای آن موج، موج دیگری و

بالای آن ابری تیره قرار دارد، که همه آنها دست به دست هم داده و نمی گذارنـد آن تیره روز از نور آفتاب و ماه و سـتارگان اسـتفاده کنـد. آنقـدر ظلمت ها روی هم متراکم است که اگر فرضا دست خود را از ظلمت اولی در آورد آن را نمی بیند. اگر کسی در ظلمتی قرار داشته باشد که حتی دست خود را نبیند،

۱- آیه ۲۲سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۶۲

۲- آیه ۱۰۲سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۱۲

معلوم می شود که آن ظلمت منتها درجه ظلمت است .

پس این کفار که به سوی خدا راه می پیمایند و بازگشتشان به سوی او است، از نظر عمل مانند کسی هستند که سوار بر دریای مواج شده باشد، که بالای سرش موجی و بالای آن موج دیگری و بالای آن ابری تیره باشد، چنین کسی در ظلمت هایی متراکم قرار دارد که دیگر ما فوقی برای آن ظلمت نیست، و به هیچ وجه نوری ندارد که از آن روشن شده، راه به سوی ساحل نجات پیدا کند.

(۱)

ارتباط بین اعمال انسانها با حوادث عالم

-" وَ يَقَوْمِ استَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السمَاءَ عَلَيْكم مِّدْرَاراً وَ يَزِدْكمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُمْ وَ لا تَتَوَلَّوْا مجْرِمِينَ،

-و نیز گفت ای مردم از پروردگارتان طلب مغفرت نموده، سپس برگردید تا باران سودمند آسمان را پی در پی به سویتان بفرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید و زنهار، به ناکاری و عصیان روی از خدای رحمان مگردانید."

این آیه می فهماند ارتباطی کامل بین اعمال انسانها با حوادث عالم برقرار است، حوادثی که با زندگی انسانها تماس دارد، اعمال صالح باعث می شود که خیرات عالم زیاد شود و برکات نازل گردد، و اعمال زشت باعث می شود بلاها و محنت ها پشت سر هم بر سر انسانها فرود آید و نقمت و بدبختی و هلاکت به سوی او جلب شود، و این نکته از آیات دیگر قرآنی نیز استفاده می شود از آن جمله آیه زیر همین مطلب را بطور صریح خاطرنشان نموده، می فرماید:" و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض."

(۲)

قسمت دوم : اعمال صالح

عمل صالح : باقیات صالحات

۱- آیه ۴۰ سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۸۴

۲- آیه۵۲سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۴۴۵

-" الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَهُ الْحَيَوهِ الدُّنْيا وَ الْبَقِيَت الصلِحَت خَيرٌ عِندَ رَبِّک ثَوَاباً وَ خَيرٌ أَمَلًا،

-مال و فرزنـدان زیور زنـدگی این دنیا است و کارهای شایسـته نزد پروردگارت ماندنی و دارای پاداشـی بهتر و امید آن بیشتر است."

مراد از باقیـات الصالحـات در جمله بالا اعمال صالـح است، زیرا اعمال انسان، برای انسان نزد خـدا محفوظ است و این را نص صریـح قرآن فرموده، پس اعمال آدمی برای آدمی باقی می مانـد. اگر آن صالح باشد باقیات الصالحات خواهد بود، و اینگونه اعمال نزد خدا ثواب بهتری دارد، چون خدای تعالی در قبال آن به هر کس که آن را انجام دهد جزای خیر می دهد.

(۱)

عالی ترین مصداق اعمال نیک و کمال دین

-" لَّیس الْبرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَکِنَّ الْبرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ وَ الْمَلَئکهِ وَ الْکِتَبِ وَ النَّبِیِّینَ وَ ءَاتی الْمَالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتَمَی وَ الْمَسکِینَ وَ ابْنَ السبِیلِ وَ السائلِینَ وَ فی الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصلَوهَ وَ ءَاتی الزَّکَوهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَهَدُوا وَ الصبرِینَ فی الْبَأْساءِ وَ الضرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولَئک الَّذِینَ صدَقُوا وَ أُولَئک هُمُ الْمُتَّقُونَ.

-نیکی آن نیست که روی خـود را به طرف مشـرق کنیـد (که چـون مسـیحی هستیـد) و یـا به طرف مغرب (که چـون یهـودی هستیـد) بلکه نیکی برای کسـی است که به خـدا و روز آخرت و ملائکه و کتاب آسـمانی و پیغمبران ایمان داشـته باشد و مال خود را با آنکه دوسـتش می دارد به خویشاونـدان و یتیمان و مسـکینان و راه مانـدگان و دریوزگان و بردگان بدهـد و نماز را دارد و زکات بدهد و کسانیند که به عهد خود وقتی عهدی می بندند وفا می کنند و از فقر و بیماری و جنگ، خویشـتن دارند اینان هستند که راست گفتند و همینهایند که تقوی دارند! "

-

این آیه تعریـف ابرار و بیـان حقیقت حـال ایشـان است که هم در مرتبه اعتقـاد تعریفشـان می کنـد و هم در مرتبه اعمـال و هم اخلاق.

۱- آیه ۴۶ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۴۴۳

در باره اعتقادشان می فرماید: " من آمن بالله " و در باره اعمالشان می فرماید: " اولئک الذین صدقوا " و در باره اخلاقشان می فرماید: " و اولئک هم المتقون . "

و در تعریف اولی که از ایشان کرده، فرموده:

- " کسانی هستند که ایمان به خدا و روز جزا و ملائکه و کتاب و انبیاء دارند."

و این تعریف شامل تمامی معارف حقه ای است که خدای سبحان ایمان به آنها را از بندگان خود خواسته است، چون وقتی ایمان کامل در دل پیدا شد، اخلاق و اعمال هم اصلاح می شود.

بعد از این تعریف به بیان پاره ای از اعمالشان پرداخته و می فرماید:

-" و اتی المال علی حبه ذوی القربی، و الیتامی، و المساکین، و ابن السبیل، و السائلین، و فی الرقاب، و اقام الصلوه، و اتی الزکوه،

-و مال خود را با آنکه دوستش می دارد به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و راه ماندگان و دریوزگان و بردگان بدهد و نماز را بپا دارد و زکات بدهد.... "

که از جمله اعمال آنان نماز را شمرده که حکمی است مربوط به عبادت، یکی دیگر زکات را که حکمی است مالی و مایه صلاح معاش، ذکر فرموده و قبل از این دو بذل مال که عبارت است از انتشار خیر و احسان غیر واجب را ذکر کرد.

در این آیات، که در تعریف ابرار و نیکان است، ایمان به خدا و ایمان به روز جزا و انفاق در راه خدا و وفای به عهد و صبر را نام برده است.

کمال دین

از رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم روایت شده که هر کس به این آیه عمل کند ایمان خود را به کمال رسانده باشد.

مؤلف : وجه آن با در نظر داشتن بیان ما روشن است، و از زجاج و فراء هم نقل شده که آندو گفته اند: این آیه مخصوص انبیاء معصومین علیهم السلام است برای اینکه هیچ کس بجز انبیاء نمی توانند همه دستوراتی که در این آیه آمده آنطور که حق آن است عمل کند، این بود گفتار آن دو، ولی سخنان آن دو ناشی از این است که در مفاد آیات تدبر نکرده اند و میان مقامات معنوی خلط کرده اند، چون آیات سوره دهر که در باره اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم نازل شده، بعنوان ابرار از ایشان یاد فرموده نه به عنوان انبیاء، چون اهل بیت علیهم السلام انبیاء نبودند. بله اینقدر هست که مقامی بس عظیم دارند، بطوری که وقتی حال اولوا الالباب را ذکر می کند، که کسانی هستند که خدا را در قیام و قعود و بر پهلویشان

ذکر می کنند و در خلقت آسمانها و زمین تفکر می نمایند، در آخر از ایشان نقل می فرماید که از خدا درخواست می کنند ما را به ابرار

ملحق ساز!

-" و توفنا مع الابرار - با ابرار ما را بمیران !

(۱)

راه یابی مؤمنان با نور الهی به اعمال صالح

-" اللَّهُ نُورُ السمَوَتِ وَ الأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشكَوةٍ فِيهَا مِصبَاحٌ الْمِصبَاحُ فى زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنهَا كَوْكَبٌ دُرِّىٌّ يُوقَدُ مِن شجَرَةٍ مُّبَرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتهَا يُضِى ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسسهُ نَارٌ نُّورٌ عَلى نُورٍ يهْدِى اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشاءُ وَ يَضرِب اللَّهُ الأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكلِّ شىْ ءٍ عَلِيمٌ،

-خدا نور آسمانها و زمین است نور او همچون محفظه ای است که در آن چراغی باشد، و چراغ در شیشه ای، شیشه ای که گویی ستاره ای است درخشان، و آن چراغ با روغن زیتی صاف روشن باشد که از درخت پر برکت زیتون (سر زمین مقدس) گرفته شده باشد نه زیتون شرقی و نه غربی، در نتیجه آن چنان صاف و قابل احتراق باشد که نزدیک است خود به خود بسوزد هر چند که آتش بدان نرسد، و معلوم است که چنین چراغی نورش دو چندان و نوری بالای نور است، خدا هر که را خواهد به نور خویش هدایت کند و این مثلها را خدا برای مردمی می زند که خدا به همه چیز دانا است."

خدای تعالی دارای نوری است عمومی، که با آن آسمان و زمین نورانی شده، و در نتیجه به وسیله آن نور، در عالم وجود، حقایقی ظهور نموده که ظاهر نبود.

در این میان نور خاصی هست که تنها مؤمنین با آن روشن می شوند، و به وسیله آن به سوی اعمال صالح راه می یابند و آن نور معرفت است که دلها و دیده های مؤمنین در روزی که دلها و دیده ها زیر و رو می شود، به آن روشن می گردد، و در نتیجه به سوی سعادت جاودانه خود هدایت می شوند، و آنچه در دنیا برایشان غیب بود در آن روز برایشان عیان می شود .

خدای تعالی این نور را به چراغی مثل زده که در شیشه ای قرار داشته باشد و با روغن زیتونی در غایت صفا بسوزد و چون شیشه چراغ نیز صاف است، مانند کوکب دری بدرخشد، و صفای این با صفای آن، نور علی نور تشکیل دهد، و این چراغ در خانه های عبادت آویخته باشد، خانه هایی که در آنها مردانی مؤمن، خدای را تسبیح کنند، مردانی که تجارت و بیع ایشان را از یاد پروردگارشان و از عبادت خدا باز نمی دارد.

این مثال، صفت نور معرفتی است که خدای تعالی مؤمنین را با آن گرامی داشته، نوری که دنبالش سعادت همیشگی است، و کفار را از آن محروم کرده، و ایشان را در ظلماتی قرار داده که هیچ نمی بینند.

(۲)

۱- آیه ۱۷۷ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۶۴۸

۲- آیه۳۵ سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۶۸

-" وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْس لأَمَّارَهُ بِالسوءِ إِلا مَا رَحِمَ رَبی إِنَّ رَبی غَفُورٌ رَّحِیمٌ،

- من خویش را مبرا نمی کنم چون که نفس انسانی پیوسته به گناه فرمان می دهد مگر آن را که پروردگارم رحم کند که پروردگار من آمرزگار و رحیم است،"

یوسف گفت: آنچه من کردم و آن قدرتی که از خود (در مقابله با وسوسه زلیخا) نشان دادم بحول و قوه خودم نبود، بلکه هر عمل صالح و هر صفت پسندیده که دارم رحمتی است از ناحیه پروردگارم!

او هیچ فرقی میان نفس خود با سایر نفوس که بحسب طبع، اماره بسوء و مایل به شهوات است نگذاشت، بلکه گفت: من خود را تبرئه نمی کنم زیرا نفس، بطور کلی آدمی را بسوی بدی ها و زشتیها وامی دارد مگر آنچه که پروردگارم ترحم کند.

در حقیقت این کلام یوسف نظیر کلام شعیب است که گفت:" ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله ! "

اینکه گفت: من نفس خود را تبرئه نمی کنم اشاره است به آن قسمت از کلامش که گفت: من او را در غیابش خیانت نکردم و منظور از آن اینست که من اگر این حرف را زدم بدین منظور نبود که نفس خود را منزه و پاک جلوه دهم، بلکه به این منظور بود که لطف و رحمت خدای را نسبت به خود حکایت کرده باشم، آنگاه همین معنا را تعلیل نمود و فرمود: زیرا نفس بسیار وادارنده به سوء و زشتی است و بالطبع، انسان را بسوی مشتهیاتش که همان سیئات و گناهان بسیار و گوناگون است دعوت می نماید، پس این خود از نادانی است که انسان نفس را از میل به شهوات و بدیها تبرئه کند، و اگر انسان از دستورات و دعوت نفس بسوی زشتیها و شرور سرپیچی کند رحمت خدایی دستگیرش شده، و او را از پلیدیها منصرف و بسوی عمل صالح موفق می نماید . مغفرت خدای تعالی همچنانکه گناهان و آثار آن را محو می کند، نقایص و آثار نقایص را هم از بین می برد.

(۱)

اعمال صالح و خیرات

-" وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ مَا ءَاتَوا وَّ قُلُوبهُمْ وَجِلَهٌ أَنهُمْ إِلی رَبهِمْ رَجِعُونَ،

-أُولَئک یُسرِعُونَ فی الخَیرَتِ وَ هُمْ لها سبِقُونَ،

-و آنهایی که از آنچه خدایشان داده می دهند در حالی که باز از روزی که به خدای خود باز می گردند ترسانند،

-چنین کسانی در خیرات شتاب نموده بدان سبقت می گیرند."

۱- آیه ۵۲و۵۳ سوره یوسف المیزان ج : ۱۱ ص : ۲۷۰

مؤمنین کسانی هستند که آنچه می دهند و یا آنچه از اعمال صالح بجا می آورند، در حالی انجام می دهند و به جا می آورند که دلهایشان ترسناك از این است که به زودی به سوی پروردگارشان بازگشت خواهند کرد، یعنی باعث انفاق کردنشان و یا آوردن اعمال صالح همان یاد مرگ، و بازگشت حتمی به سوی پروردگارشان است و آنچه می کنند از ترس است.

در این آیه شریفه دلالت است بر اینکه مؤمنین علاوه بر ایمان به خدا و به آیات او ایمان به روز جزا نیز دارند، پس تا اینجا صفات مؤمنین متعین شد.

و خلاصه اش این شد که تنها: به خدا ایمان دارند و برای او شریك نمی گیرند و به رسولان او و به روز جزا هم ایمان دارند، و به همین جهت عمل صالح انجام می دهند.

آنگاه فرموده:" اولئك یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون،" یعنی مؤمنینی که وصفشان را کردیم در خیرات و اعمال صالح سرعت نموده، و به سوی آن سبقت می جویند، یعنی از دیگران پیشی می گیرند، چون همه مؤمنند و لازمه آن همین است که از یکدیگر پیشی گیرند.

پس روشن شد که از نظر این آیات خیرات عبارت است از اعمال صالح، اما نه هر عمل صالح، بلکه عمل صالحی که از اعتقاد حق منشا گرفته باشد.

(۱)

آرزوی برگشت به دنیا برای انجام عمل صالح

-" حَتی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْت قَالَ رَب ارْجِعُونِ،

-لَعَلی أَعْمَلُ صلِحاً فِیمَا تَرَکْت ۚکلا إِنَّهَا کلِمَةٌ هُوَ قَائلُهَا وَ مِن وَرَائهِم بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ،

-تا آنگاه که وقت مرگ هر یکشان فرا رسد در آن حال آگاه و نادم شده گوید بار الها مرا به دنیا بازگردان،

-تا شاید به تدارك گذشته عملی صالح به جای آرم و به او خطاب شود که هرگز نخواهد شد و این کلمه از حسرت همی گوید و از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند."

در روز رستاخیز وقتی عذاب خدای را می بینند که مشرف بر ایشان شده اظهار چنین امیدی می کنند که اگر برگردند عمل صالح کنند، همچنان که در جای دیگر قرآن وعده صریح به عمل صالح می دهند و می گویند:" فارجعنا نعمل صالحا ! "

" اعمل صالحا فیما ترکت" تا به جای آورم عملی صالح در آنچه که از اموال از خود به جای گذاشته ام یعنی آن اموال را در راه خیر و احسان و هر راهی که مایه رضای

۱- آیه ۶۰ و ۶۱ سوره مومنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۵۵

خدا است خرج کنم.

" کلا ـ انها کلمه هو قائلها،" یعنی هرگز، او به دنیا برنمی گردد، و این سخن تنها سخنی است که او می گوید: یعنی سخنی است بی اثر، و این کنایه است از اجابت نشدن آن.

(۱)

رد درخواست برگشت به دنیا برای انجام عمل صالح

-" وَ لَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسوا رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصرْنَا وَ سمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صلِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ،

-اگر ببینی وقتی گنه کاران در پیشگاه پروردگارشان سرها به زیر افکنده اند، خواهی دید که می گویند پروردگار را دیدیم و شنیدیم، ما را بازگردان تا عمل شایسته کنیم، که ما دیگر به یقین رسیدیم."

همانهایی که به لقای پروردگارشان کافر بودند، در موقفی از لقای پروردگارشان قرار خواهند گرفت، که دیگر نتوانند لقاء را انکار کنند، می گویند: پروردگارا دیدیم و شنیدیم، پس ما را برگردان که عمل صالح کنیم، زیرا دارای ایمان و یقین شده ایم!

در آن روز حق برایشان آشکارا گشته، و این معنا منکشف می شود که نجات تنها در ایمان و عمل صالح است، ایمان برایشان حاصل شده، درخواست رجوع می کنند تا عمل صالح را نیز تامین نمایند، تا سبب نجاتشان که دو جزء است تمام و کامل بشود .

و خلاصه معنا این است که تو امروز آنان را می بینی که منکر لقای خدایند، اگر فردایشان را ببینی خواهی دید که خواری و ذلت از هر سو احاطه شان کرده و سرها از شرم به زیر افکنده اند، و به آنچه امروز منکرش هستند اعتراف می کنند، و درخواست می نمایند که بدین جا برگردند، ولی هرگز برنخواهند گشت.

(۲)

تکرار عمل صالح و نتایج آن

اصلاح اخلاق و خویهای نفس و تحصیل ملکات فاضله، در دو طرف علم و عمل و پاک کردن دل از خویهای زشت، تنها و تنها یک راه دارد، آنهم عبارت است از تکرار عمل صالح و مداومت بر آن، البته عملی که مناسب با آن خوی پسندیده است، باید آن عمل را آنقدر تکرار کند و در موارد جزئی که پیش می آید آن را انجام دهد تا رفته رفته اثرش در نفس روی هم قرار گیرد و در صفحه دل نقش ببندد و نقشی که به این زودیها زائل نشود و یا اصلا زوال نپذیرد .

۱- آیه ۹۹ و ۱۰۰ سوره مومنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۹۵

۲- آیه ۱۲ سوره سجده المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۷۸

هر چند بدست آوردن ملکه علمی، در اختیار آدمی نیست، ولی مقدمات تحصیل آن در اختیار آدمی است و می تواند با انجام آن مقدمات، ملکه را تحصیل کند .

برای تهذیب اخلاق و کسب فضائل اخلاقی، راه منحصر به فرد تکرار عمل است، این تکرار عمل از دو طریق دست می دهد: طریقه اول در نظر گرفتن فواید دنیوی آن است که در اینجا مورد نظر ما نیست. طریق دوم تهذیب اخلاق این است که آدمی فوائد آخرتی آن را در نظر بگیرد و این طریقه، طریقه قرآن است که ذکرش در قرآن مکرر آمده، مانند آیه:

- " ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه،

- خدا از مؤمنین جان ها و مالهاشان را خرید، در مقابل اینکه بهشت داشته باشند."

و آیه:

- " انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب،

- صابران اجر خود را به تمام و کمال و بدون حساب خواهند گرفت. "

و آیه:

- " ان الظالمین لهم عذاب الیم،

- بدرستی ستمکاران عذابی دردناک دارند. "

و امثال این آیات با فنون مختلف، بسیار است .

(۱)

رسیدگی به اعمال، و میزان وحساب

قسمت اول: ماهیت حساب و میزان

ماهیت میزان در قیامت

۱- المیزان ج : ۱ ص : ۵۳۳

-" اللَّهُ الَّذِی أَنزَلَ الْکِتَب بِالحَقّ ِ وَ الْمِیزَانَ وَ مَا یُدْرِیک لَعَلَّ الساعَهَ قَرِیبٌ،

-خدا همان است که کتاب را به حق و نیز میزان را نازل کرد، و تو چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد!"

کلمه میزان به معنای هر مقیاسی است که اشیاء با آن سنجیده می شود. و مراد از آن به قرینه ذیل آیه و آیات بعد همان دینی است که کتاب مشتمل بر آن است، و از این جهت دین را میزان نامیده که عقاید و اعمال به وسیله آن سنجش می شود، و در نتیجه در روز قیامت هم بر طبق آن سنجش محاسبه و جزاء داده می شود . پس میزان عبارت است از دین با اصول و فروعش .

مؤید این وجه کلام دیگر خدای تعالی است که می فرماید:" لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان."

(۱)

ماهیت وزن در قیامت

-"وَ الْوَزْنُ یَوْمَئذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَت مَوَزِینُهُ فَأُولَئک هُمُ الْمُفْلِحُونَ

-وَ مَنْ خَفَّت مَوَزِینُهُ فَأُولَئک الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسهُم بِمَا کانُوا بِئَایَتِنَا یَظلِمُونَ،

-میزان(سنجش اعمال) در آنروز حق است، آنروز است که هر کس اعمال وزن شده اش سنگین باشد رستگار است،

-و کسانی که اعمال وزن شده شان سبک باشد همانهایند که با ظلم بر آیات ما بر خود زیان رسانیده اند."

۱- آیه ۱۷ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۳

این دو آیه خبر می دهد از میزانی که عمل بندگان با آن سنجیده می شود یا خود بندگان را از جهت عمل وزن می کند، از آیات دیگری نیز این معنا که مراد از وزن، حساب اعمال است استفاده می شود، مانند آیه:" و نضع الموازین القسط لیوم القیامه ... و کفی بنا حاسبین،" و از آن روشن تر آیه:" یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره،" است، که عمل را ذکر کرده و سنگینی را به آن نسبت داده است.

آیه مورد بحث اثبات می کند که برای نیك و بد اعمال وزنی هست، لیکن از آیه:" اولئك الذین کفروا بایات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامه وزنا،" استفاده می شود که اعمال حبط شده برایش وزنی نیست و تنها اعمال کسانی در قیامت سنجیده می شود که اعمال شان حبط نشده باشد، پس هر عملی که حبط نشده باشد چه نیک و چه بد ثقلی و وزنی دارد، و میزانی است که آن وزن را معلوم می کند .

لیکن این آیات در عین اینکه برای عمل نیك و بد ثقلی و وزنی قائل است در عین حال این سنگینی را سنگینی اضافی می داند، به این معنا که حسنات را باعث ثقل میزان و سیئات را باعث خفت آن می داند، نه اینکه هم حسنات دارای سنگینی باشد و هم سیئات، آن وقت این دو سنگین با هم سنجیده شود هر کدام بیشتر شد بر طبق آن حکم شود، اگر حسنات سنگین تر بود به نعیم جنت و اگر سیئات سنگین تر بود به دوزخ جزا داده شود، نه، از ظاهر آیات استفاده می شود که میزان اعمال از قبیل ترازو و قپان نیست تا فرض تساوی دو کفه در آن راه داشته باشد، بلکه ظاهر آنها این است که عمل نیك باعث ثقل میزان و عمل بد باعث خفت آن است، چنانکه می فرماید:

-" فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون،" و

-" فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون،" و

-" فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه و اما من خفت موازینه فامه هاویه و ما ادریک ما هیه نار حامیه."

این آیات بطوری که ملاحظه می کنید سنگینی را در طرف حسنات و سبکی را در طرف سیئات اثبات می کند.

و امثال این آیات این احتمال را در نظر انسان تقویت می کند که شاید مقیاس سنجش اعمال و سنگینی آن، چیز دیگری باشد که تنها با اعمال حسنه سنخیت دارد، بطوری که اگر عمل حسنه بود با آن سنجیده می شود و اگر سیئه بود چون سنخیت با آن ندارد سنجیده نمی شود، و ثقل میزان عبارت باشد از همان سنجیده شدن و خفت آن

عبارت باشد از سنجیده نشدن، عینا مانند موازینی که خود ما داریم، چون در این موازین هم مقیاسی هست که ما آن را واحد ثقل می نامیم مانند مثقال و خروار و امثال آن، واحد را در یکی از دو کفه و کالا را در کفه دیگری گذاشته می سنجیم، اگر کالا از جهت وزن معادل آن واحد بود که هیچ، و گرنه آن متاع را برداشته متاع دیگری بجایش می گذاریم، پس در حقیقت میزان همان مثقال و خروار است نه ترازو و یا قپان و یا باسکول، و اینها مقدمه و ابزار کار مثقال و خروارند که به وسیله آنها حال متاع و سنگینی و سبکی آن را بیان می کند، و همچنین واحد طول که یا ذرع است و یا متر و یا کیلومتر و یا امثال آن، که اگر طول با آن واحد منطبق شد که هیچ، و اگر نشد آن را کنار گذاشته طول دیگری را با آن تطبیق می دهیم، ممکن است در اعمال هم واحد مقیاسی باشد که با آن عمل آدمی سنجیده شود، مثلا برای نماز واحدی باشد از جنس خود آن که همان نماز حقیقی و تمام عیار است، و برای زکات و انفاق و امثال آنها مقیاس و واحدی باشد از جنس خود آنها، و همچنین برای گفتار واحدی باشد از جنس خودش، و آن کلامی است که تمامیش حق باشد و هیچ باطلی در آن راه نیافته باشد، همچنانکه آیه:" یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته،" به آن اشاره دارد .

بنا بر این، بسیار به نظر قریب می رسد که مراد از جمله:" و الوزن یومئذ الحق،" این باشد، که آن میزانی که در قیامت اعمال با آن سنجیده می شود همانا حق است، به این معنا که هر قدر عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد، و چون اعمال نیک مشتمل بر حق است از این رو دارای ثقل است.

بر عکس عمل بد از آنجایی که مشتمل بر چیزی از حق نیست و باطل صرف است لذا دارای وزنی نیست، پس خدای سبحان در قیامت اعمال را با حق می سنجد و وزن هر عملی به مقدار حقی است که در آن است.

و بعید نیست قضاوت به حقی هم که در آیه:" و اشرقت الارض بنور ربها و وضع الکتاب و جی ء بالنبیین و الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون،" است اشاره به همین معنا باشد.

و مراد از کتابی که در آن روز گذارده شده و خداوند از روی آن حکم می کند همان کتابی است که در آیه:" هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق،" به آن اشاره شده است.

پس کتاب مقدار حقی را که در عمل است تعیین نموده و میزان، مقدار ثقل آن حق را مشخص می کند، بنا بر این، وزن در آیه مورد بحث به معنای ثقل است نه به معنای مصدریش(سنجیدن) .

و اگر در آیه ۱۰۳ سوره مؤمنون و آیه ۱۱ سوره قارعه آن را به صیغه جمع

آورده برای این است که دلالت کند بر اینکه میزان اعمال یکی نیست، بلکه برای هر کسی میزان های زیادی به اختلاف اعمال وی هست، حق در نمازش نماز واقعی و جامع همه اجزا و شرایط است، و حق در زکاتش زکات جامع شرایط است، خلاصه، حق در نماز، غیر حق در روزه و زکات و حج و امثال آن است .

حق که همان قسط و عدل می باشد صفت خداوندی است که اعمال را وزن می کند، نه صفت وزن.

میزان همان حق است، و مراد از توزین عادلانه همان است، و اعمال بندگان را به همان محک می سنجند. هر کس که اعمالش مشتمل بر مقدار بیشتری از حق بود او رستگارتر است و هر کس میزانش سبک بود یعنی اعمالش مشتمل بر حق نبود او از کسانی است که نفس خود را باخته و خود را زیانکار ساخته اند و با ظلم به آیات خدا و تکذیب آن چیزی برای خود باقی نگذاشته اند که در مثل چنین روزی با آن اعاشه و زندگی کنند .

از بیان قبلی ما دو نکته روشن گردید:

نکته اول: اینکه معنای وزن اعمال در روز قیامت تطبیق اعمال است بر حق، به این معنا که هر شخصی پاداش نیکش به مقدار حقی است که عمل او مشتمل بر آن است، در نتیجه اگر اعمال شخصی، به هیچ مقداری از حق مشتمل نباشد از عملش جز هلاکت و عقاب بهره و ثمره عایدش نمی شود، و این همان توزین عدلی است که در سایر آیات بود.

و میزان در آن روز علاوه بر اینکه گزافی نیست، بلکه آن قدر دقیق است که حجت را بر عبد تمام می کند.

نکته دوم: اینکه معلوم شد که برای هر انسانی میزان های متعددی است که هر کدام از عمل هایش با یکی از آنها سنجیده می شود، و میزان هر عملی همان مقدار حقی است که عمل مشتمل بر آن است، چون روز قیامت روزی است که کسی جز حق، سلطنت نداشته و ولایت در حق هم تنها و تنها در دست خدای تعالی است، به شهادت اینکه از یکطرف می فرماید: امروز روز حق است و از طرفی دیگر می فرماید: اینجا ولایت بر حق، تنها و تنها برای خدا است و نیز می فرماید:" هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت و ردوا الی الله مولیهم الحق و ضل عنهم ما کانوا یفترون !"

در سوره مومنون نیز می فرماید:

-" فَمَن ثَقُلَت مَوَزِینُهُ فَأُولَئک هُمُ الْمُفْلِحُونَ،

-وَ مَنْ خَفَّت مَوَزِینُهُ فَأُولَئک الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ فی جَهَنَّم خَلِدُونَ،

–پس در آن روز هر آن که اعمالش وزین است آنان رستگارانند،

–و هر آن که اعمالش سبک وزن باشد آنان کسانی هستند که نفس خویش را در زیان افکنده به دوزخ مخلد خواهند بود.“

(۱)

اعمال قابل محاسبه در قیامت

–” لِّلَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الأَرْضِ وَ إِن تُبْدُوا مَا فی أَنفُسِكمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ فَیَغْفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّب مَن یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی كلِّ شیْ ءٍ قَدِیرٌ!

– آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ملك خدا است، و شما آنچه در دل دارید چه آشکار کنید و چه پنهان بدارید خدا شما را با آن محاسبه می کند، پس هر که را بخواهد می آمرزد، و هر کس را بخواهد عذاب می کند، و خدا به هر چیز توانا است! “

می خواهد بفرماید آنچه در آسمانها و زمین است، که از آن جمله، شما انسانها و اعمال شما است، و آنچه که دلهای شما کسب می کند همه و همه ملك خدا است، و خدا محیط به شما و مسلط و مشرف بر اعمال شما است، و برای او هیچ تفاوتی ندارد که شما اعمالتان را علنی انجام دهید، و یا پنهانی، هر جور انجام دهید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند .

معنای عبارت « مَا فی أَنفُسِكمْ » یعنی آنچه در دلهای شما مستقر و جایگزین شده است. و معلوم است که در نفس چیزی به جز ملکات و صفات چه فضائل و چه رذائل مستقر نمی شود.

آنچه در نفس مستقر می شود صفاتی چون ایمان و کفر و حب و بغض و عزم و غیر اینها است، اینها است که هم می توان اظهارش کرد و هم پنهانش داشت، اما می توان اظهار کرد چون صفات اصولا در اثر تکرار، افعال مناسب با خود پیدا می کند، و وقتی فعلی از کسی صادر شد، عقل هر کس از آن فعل کشف می کند که فلان صفتی که مناسب با این فعل است در نفس فاعل وجود دارد .

چون اگر این صفات و ملکات در نفس مستقر نبود، افعال مناسب با آن از جوارح صادر نمی شود.

پس با صدور این افعال برای عقل روشن می شود که منشای برای این افعال در نفس فاعل هست، و اما می توان اخفا کرد برای اینکه ممکن است انسان آن کاری که دلالت بر وجود منشاش در نفس دارد انجام ندهد .

آیه شریفه به احوال نفس نظر دارد، نه به ملکات راسخه در نفس! و اما

۱- آیه ۸ و ۹ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۹ و آیه ۱۰۲ و ۱۰۳سوره مومنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۰۰

خاطراتی که گاهی بی اختیار در نفس خطور می کند، و همچنین تصورات ساده ای که دنبالش تصدیق نیست، از قبیل صورت و قیافه گناهی که در نفس تصور می شود، بدون اینکه تصمیم بر آن گناه گرفته شود، لفظ آیه به هیچ وجه شامل آنها نیست، چون اینگونه تصورات، استقراری در نفس ندارند، و منشا صدور هیچ فعلی نمی شوند.

پس حاصل کلام این شد که آیه شریفه تنها بر احوال و ملکات نفسانیه ای دلالت دارد که منشا صدور افعال هستند، چه فعل اطاعت و چه معصیت، و خدای سبحان انسان ها را با آن احوال و ملکات محاسبه می کند .

در نتیجه آیه شریفه همان سیاقی را دارد که آیه: " لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ، و لکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم، " و آیه: « فانه آثم قلبه،» و آیه: « ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا .» دارند، چون همه این آیات دلالت دارند بر اینکه قلوب که مراد از آن، همان نفوس است، احوال و اوصافی دارد، که آدمی با آن احوال محاسبه می شود.

و نیز آیه شریفه:

-" ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخره، "

که ظهور در این دارد که عذاب تنها و تنها به خاطر دوست داشتن اشاعه فحشا است، و معلوم است که دوستی حالتی قلبی است. (دقت فرمائید!)

این بود ظاهر آیه، و لازم است دانسته شود که آیه شریفه تنها دلالت دارد بر اینکه محاسبه بر معیار حالات و ملکات قلبی است، چه اظهار بشود، و چه نشود، و اما اینکه جزای آن، در دو صورت اظهار و اخفا یک جور است یا نه؟ و به عبارت دیگر آیا جزا تنها بستگی به تصمیم دارد؟ خواه عمل را هم انجام بدهد یا ندهد و خواه مصادف با واقع هم بشود یا نشود؟ و مثلا کاسه ای که شراب تشخیص داده بنوشد، بعد معلوم شود آب بوده، آیه شریفه ناظر به این جهات نیست .

-فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء ، و الله علی کل شی ء قدیر! "

در آیه شریفه، مغفرت الهی و یا عذاب او فرع بر مالکیت خدا و احاطه اش به اعمال مردم، شده، و این مطلب اشاره به این است که مراد از جمله: " ما فی انفسکم، " صفات و احوال بد درونی است.

ظاهر آیه این است که محاسبه بر روی اوصافی است که دل ها یا مستقلا و یا از طریق اعضا کسب کرده باشد، و حال، چه این کسب به وسیله عمل ظاهری باشد، و چه درونی و پنهانی، و چه انسان مؤمن باشد، و چه کافر اما خطورات نفسانی کسب نیست و ظاهر محاسبه، محاسبه به جزا است، نه خبر دادن به اینکه چه چیزهائی از دل شما

گذشته، و چه تصمیم هائی گرفته اید.

در دو آیه بعد جمله:" لا یکلف الله نفسا الا وسعها،" دلالت دارد بر این که هر نفسی در قیامت به بدی هائی که خودش کسب کرده، خواهد رسید، چه اینکه تحملش آسان باشد و چه دشوار یا ما فوق طاقت (چون او خودش آن را برای خود درست کرده نه خدای تعالی،) پس اگر کسی چیزی را بر خود تحمیل کند که طاقتش را نداشته باشد، و یا به دست خود، زنجیری بپای خود ببندد سرنوشتی است که خودش برای خود درست کرده، و غیر از خود کسی را ملامت نکند.

(۱)

دقت در ترازوی عدل!

-" وَ نَضعُ الْمَوَزِینَ الْقِسط لِیَوْمِ الْقِیَمَهِ فَلا تُظلَمُ نَفْسٌ شیْئاً وَ إِن کانَ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنَا بِهَا وَ کَفَی بِنَا حَسِبِینَ،

-روز رستاخیز ترازوهای درست و میزان نصب کنیم و کسی به هیچ وجه ستم نبیند و اگر هم وزن دانه خردلی کار نیک و بد باشد آن را به حساب بیاوریم که ما برای حسابگری کافی هستیم."

قسط به معنای عدل است. وزن یکی از شؤون حساب است.

می فرماید: اگر عملی که وزن می شود به مقدار سنگینی خردلی باشد آن را می آوریم، و ما برای حساب کشی کافی هستیم.

دانه خردل در اینجا به عنوان مثال ذکر شده و مبالغه در دقت میزان را می رساند که حتی به کوچکی و ناچیزی خردل هم رسیدگی می کند.

(۲)

دقت خدا در حساب اعمال

-" یَبُنَیَّ إِنهَا إِن تَک مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فی صخْرَهٍ أَوْ فی السمَوَتِ أَوْ فی الأَرْضِ یَأْتِ بهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ،

-ای پسرک من! اگر عمل تو هم وزن دانه خردلی، آنهم پنهان در دل سنگی، یا در آسمان یا در زمین باشد، خدا آن را می آورد، که خدا دقیق و کاردان است."

مراد از بودن عمل انسان در صخره، پنهان بودن و جایگیر بودنش در شکم صخره محکم است، یا در جوف آسمانها یا در دل زمین، و مراد از آوردن آن، حاضر کردنش برای حساب و جزاست.

آیه مورد بحث مربوط به معاد و حساب اعمال است، و معنایش این است که ای

۱- آیه ۲۸۴ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۶۷۰

۲- آیه ۴۷ سوره انبیاء المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۱۲

پسرم! اگر آن عملی که انجام داده ای، چه خیر و چه شر، از خردی و کوچکی همسنگ یک دانه خردل باشد، و همان عمل خرد و کوچک در شکم صخره ای، و یا در هر مکانی از آسمانها و زمین باشد، خدا آن را برای حساب حاضر خواهد کرد، تا بر طبقش جزاء دهد، چون خدا لطیف است، و چیزی در اوج آسمانها و جوف زمین و اعماق دریا از علم او پنهان نیست و علم او به تمامی پنهان ها احاطه دارد، خبیری است که از کنه موجودات با خبر است.

(۱)

علم انسان به اعمال خود در قیامت

-" علمت نفس ما احضرت،

-در چنین روزی هر کس می فهمد که چه کرده است!"

مراد از جمله ما احضرت اعمالی است که هر فردی در دنیا انجام داده است. آیه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می فرماید:

" یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء."

(۲)

قسمت دوم : روز حساب

دعای ابراهیم«ع» برای روز حساب

۱- آیه ۱۶ سوره لقمان المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۲۵

۲- آیه ۱ تا ۱۴ سوره تکویر المیزان ج ۲۰ ص ۳۴۸

-" رَبَّنَا اغْفِرْ لی وَ لِوَلِدَی وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِساب،

- پروردگارا ! روزی که حساب بپا شود من و پدر و مادرم را با همه مؤمنان بیامرز !"

این آخرین دعایی است که ابراهیم علیه السلام کرده، و قرآن کریم از او نقل نموده است.

(۱)

نزدیک شدن مردم به حساب

-" اقْتَرَب لِلنَّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فی غَفْلَهٍ مُّعْرِضونَ،

-زمان حساب دادن این مردم نزدیک شده و آنها در بی خبری همچنان روی گردانند."

مناسب با مقام این است که نسبت نزدیکی از ناحیه حساب گرفته و گفته شود: مردم به حساب نزدیک شدند چون حساب است که طالب است و می خواهد مردم به آن نزدیک شوند نه مردم، زیرا مردم از آن به کلی غافلند .

مراد از حساب - که به معنای محاسبه خدای سبحان اعمال مردم را در روز قیامت است - خود حساب است نه زمان آن.

غرض در مقام آیه متعلق به یادآوری خود حساب است نه روز حساب برای اینکه آنچه مربوط به اعمال بندگان می شود حساب اعمال است و مردم مسؤول پس دادن حساب اعمال خویشند و بدین جهت حکمت اقتضا می کند که از ناحیه پروردگارشان ذکری بر آنان نازل شود و در آن ذکر (و کتاب) مسؤولیت آنان را برایشان شرح دهد و بر مردم هم واجب است که با جدیت هر چه بیشتر به آنچه ذکر می گوید گوش دهند و دلهای خود را از آن غافل نسازند .

و معنای آیه این است که حساب اعمال مردم برای مردم نزدیک شد، در حالی که ایشان در غفلت از آن مستمرند، و یا در حالی که در غفلت بزرگی قرار دارند و از آن روی گردانند، چون به شغل های دنیا، و آماده نگشتن برای توبه و ایمان و تقوی مشغول و

۱- آیه ۴۱سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۱۴

سر گرمند .

(۱)

صابران در قیامت به حساب نمی ایستند!

-" قُلْ یَعِبَادِ الَّذِینَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسنُوا فی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسنَةٌ وَ أَرْض اللَّهِ وَسِعَةٌ إِنَّمَا یُوَفی الصبرُونَ أَجْرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ،

-بگو ای بندگان من که ایمان آورده و از پروردگارتان می ترسید آنهایی که در این دنیا نیکی می کنند پاداشی نیک دارند و زمین خدا هم گشاده است کسانی که صابر باشند اجرشان را بدون حساب و به طور کامل درخواهند یافت."

" انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب،" - توفیه اجر به معنای آن است که آن را به طور تام و کامل بدهند. یعنی صابران اجرشان داده نمی شود، مگر اعطایی بی حساب.

پس صابران بر خلاف سایر مردم به حساب اعمالشان رسیدگی نمی شود و اصلا نامه اعمالشان بازنمی گردد، و اجرشان همسنگ اعمالشان نیست.

در آیه شریفه صابران هم مطلق ذکر شده و مقید به صبر در اطاعت و یا صبر در ترک معصیت و یا صبر بر مصیبت نشده هر چند که صبر در برابر مصائب دنیا، بخصوص صبر در مقابل اذیت های اهل کفر و فسوق که به مؤمنین مخلص و با تقوا می رسد با مورد آیه منطبق است.

در مجمع البیان آمده که عیاشی به سند خود از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلّم فرمود: روزی که نامه های اعمال باز می شود و میزان اعمال نصب می گردد، برای اهل بلاء نه میزانی نصب می شود، و نه نامه عملی بازمی گردد، آن وقت این آیه را تلاوت فرمود:" انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب! "

(۲)

مراسم ارائه نامه اعمال امت ها

-" وَ تَرَی کلَّ أُمَّةٍ جَاثِیَةً کلُّ أُمَّةٍ تُدْعَی إِلی کِتَبهَا الْیَوْمَ تجْزَوْنَ مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-و هر امتی را می بینی که از شدت ترس به زانو در آمده اند، هر امتی را صدا می زنند تا نامه عمل خود را ببینند و آنگاه می

گویند: امروز جزایتان خود آن اعمالی است که می کردید!"

منظور از اینکه فرمود: در آن روز هر امتی را به سوی کتابش می خوانند، این

۱- آیه ۱و۲ سوره انبیا المیزان ج : ۱۴ ص : ۳۴۲

۲- آیه ۱۰ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۷۲

است که هر امتی در برابر نامه عملش قرار می گیرد تا به حسابش رسیدگی شود، به شهادت اینکه دنبالش می فرماید: امروز جزاء داده می شوید هر آنچه کرده اید!

جاثیه به معنای نشستن بر روی دو زانو است. یعنی: می بینید هر امت از امتها را که بر روی زانو می نشینند، به حالت خضوع و ترس، و هر امتی به سوی کتاب مخصوص به خودش، یعنی نامه اعمالش دعوت می شود، و به ایشان گفته می شود: امروز به عنوان جزاء، همانهایی به شما داده می شود که انجام داده اید!

از ظاهر این آیه استفاده می شود که در روز قیامت علاوه بر نامه عملی که فرد فرد انسانها دارند و آیه: " و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمه کتابا یلقیه منشورا،" از آن خبر می دهد، هر امتی هم نامه عملی مخصوص به خود دارد.

(۱)

به اعمال خود قبل از مرگ رسیدگی کنید!!

-" یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنظرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَت لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرُ بِمَا تَعْمَلُونَ،

-ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید، و هر انسانی منتظر رسیدن به اعمالی که از پیش فرستاده باشد، و از خدا بترسید چون خدا با خبر است از آنچه می کنید! "

از آیات برجسته سوره مبارکه حشر، هفت آیه آخر آن است که خدای سبحان در آنها بندگان خود را دستور می دهد به اینکه از طریق مراقبت نفس و محاسبه آن آماده دیدارش شوند، و عظمت کلام و جلالت قدر خود را در قالب بیان عظمت ذات مقدسش، و اسمای حسنی و صفات علیایش ، بیان می فرماید .

بر کسی که ایمان به خدا و رسول و روز جزا دارد واجب است که پروردگار خود را به یاد آورد، و او را فراموش ننماید، و ببیند چه عملی مایه پیشرفت آخرت او است، و به درد آن روزش می خورد که به سوی پروردگارش برمی گردد.

و بداند که عمل او هر چه باشد علیه او حفظ می شود، و خدای تعالی در آن روز به حساب آن می رسد، و او را بر طبق آن محاسبه و جزا می دهد، جزائی که دیگر از او جدا نخواهد شد.

و این همان هدفی است که آیه" یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد،" دنبال نموده، مؤمنین را وادار می کند که به یاد خدای سبحان باشند، و او را فراموش نکنند، و مراقب اعمال خود باشند، که چه می کنند، صالح آنها کدام، و طالحش کدام است، چون سعادت زندگی آخرتشان به اعمالشان بستگی دارد.

۱- آیه ۲۸ سوره جاثیه المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۷۰

و مراقب باشند که جز اعمال صالح انجام ندهند، و صالح را هم خالص برای رضای خدا به جای آورند، و این مراقبت را استمرار دهند، و همواره از نفس خود حساب بکشند، و هر عمل نیکی که در کرده های خود یافتند خدا را شکرگزارند، و هر عمل زشتی دیدند خود را توبیخ نموده، نفس را مورد مؤاخذه قرار دهند، و از خدای تعالی طلب مغفرت کنند .

و ذکر خدای تعالی به ذکری که لایق ساحت عظمت و کبریائی او است یعنی ذکر خدا به اسمای حسنی و صفات علیای او که قرآن بیان نموده تنها راهی است که انسان را به کمال عبودیت می رساند، کمالی که انسان، ما فوق آن، دیگر کمالی ندارد.

معلوم است که کمال هر چیزی خالص بودن آنست، هم در ذاتش و هم در آثارش، پس کمال انسانی هم در همین است که خود را بنده ای خالص، و مملوکی برای خدا بداند، و برای خود هیچگونه استقلالی قائل نباشد، و از صفات اخلاقی به آن صفتی متصف باشد، که سازگار با عبودیت است، نظیر خضوع و خشوع و ذلت و استکانت و فقر در برابر ساحت عظمت و عزت و غنای خدای عز و جل.

و اعمال و افعالش را طبق اراده او صادر کند، نه هر چه خودش خواست و در هیچ یک از این مراحل دچار غفلت نشود، نه در ذاتش، و نه در صفاتش و نه در افعالش .

و همواره به ذات و افعالش نظر تبعیت محض و مملوکیت صرف داشته باشد، و داشتن چنین نظری دست نمی دهد مگر با توجه باطنی به پروردگاری که بر هر چیز شهید و بر هر چیز محیط، و بر هر نفس قائم است.

هر کس هر چه بکند او ناظر عمل او است و از او غافل نیست، و فراموشش نمی کند.

در این هنگام است که قلبش اطمینان و سکونت پیدا می کند، همچنان که فرموده: " الا بذکر الله تطمئن القلوب،" و در این هنگام است که خدای سبحان را به صفات کمالش می شناسد، آن صفاتی که اسمای حسنایش حاکی از آن است.

و در قبال این شناسایی صفات عبودیت و جهات نقصش برایش آشکار می گردد، هر قدر خدا را به آن صفات بیشتر بشناسد خاضع تر، خاشع تر، ذلیل تر، و فقیرتر، و حاجتمندتر می شود.

و معلوم است که وقتی این صفات در آدمی پیدا شد، اعمال او صالح می گردد و ممکن نیست عمل طالحی از او سر بزند، برای اینکه چنین کسی دائما خود را حاضر درگاه می داند، و همواره به یاد خداست، همچنان که خدای تعالی فرموده: « و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفه و دون الجهر من القول بالغدو و الاصال ولا تکن من الغافلین ....»

" یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد ..." در این آیه شریفه مؤمنین را به تقوی و پروای از خدا امر نموده، و با امری دیگر دستور می دهد که در اعمال خود نظر کنند، اعمالی که برای روز حساب از پیش می فرستند .

و متوجه باشند که آیا اعمالی که می فرستند صالح است، تا امید ثواب خدا را داشته باشند، و یا طالح است.

و باید از عقاب خدا بهراسند، و از چنان اعمالی توبه نموده نفس را به حساب بکشند.

اما امر اول، یعنی تقوی، که در احادیث به ورع و پرهیز از حرامهای خدا تفسیر شده، و با در نظر گرفتن اینکه تقوی هم به واجبات ارتباط دارد، و هم به محرمات، لاجرم عبارت می شود از: اجتناب از ترک واجبات، و اجتناب از انجام دادن محرمات .

و اما امر دوم، یعنی نظر کردن در اعمالی که آدمی برای فردایش از پیش می فرستد، امری دیگری است غیر از تقوی

و نسبتش با تقوی نظیر نسبتی است که یک نظر اصلاحی از ناحیه صنعتگری در صنعت خود برای تکمیل آن صنعت دارد.

پس بر همه مؤمنین واجب است از خدا پروا کنند، و تکالیفی که خدای تعالی متوجه ایشان کرده به نحو احسن و بدون نقص انجام دهند، نخست او را اطاعت نموده، از نافرمانیش بپرهیزند، و بعد از آنکه اطاعت کردند، دوباره نظری به کرده های خود بیندازند، چون این اعمال مایه زندگی آخرتشان است که امروز از پیش می فرستند، با همین اعمال به حسابشان می رسند تا معلوم کنند آیا صالح بوده یا نه.

پس خود آنان باید قبلا حساب اعمال را برسند تا اگر صالح بوده امید ثواب داشته باشند، و اگر طالح بوده از عقابش بترسند، و به درگاه خدا توبه برده، از او طلب مغفرت کنند .

و این وظیفه، خاص یک نفر و دو نفر نیست، تکلیفی است عمومی، و شامل تمامی مؤمنین، برای اینکه همه آنان احتیاج به عمل خود دارند، و خود باید عمل خود را اصلاح کنند، نظر کردن بعضی از آنان کافی از دیگران نیست.

چیزی که هست در بین مؤمنین کسانی که این وظیفه را انجام دهند، بسیار کمیاب اند، به طوری که می توان گفت نایاب اند.

مَّا قَدَّمَت لِغَدٍ

می فرماید: باید نفسی از نفوس نظر کند چه عملی برای فردای خود از پیش

فرستاده، و یا: باید نفسی از نفوس نظر کند در آنچه برای فردای خود از پیش فرستاده .

و مراد از کلمه" غـد- فردا " روز قیـامت است، که روز حسابرسـی اعمـال است، و اگر از آن به کلمه فردا تعبیر کرده برای این است که بفهمانـد قیامت به ایشان نزدیک است، آنچنان که فردا به دیروز نزدیک است، همچنان که در آیه: " انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا،" به این نزدیکی تصریح فرموده است.

و معنـای آیه چنین است: ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد بـا اطـاعت از خـدا تقوی به دست آوریـد، اطاعت در جمیع اوامر و نواهی اش، و نفسی از نفوس شما باید در آنچه می کند نظر افکند، و ببیند چه عملی برای روز حسابش از پیش می فرستد، آیا عمل صالح است، یا عمل طالح .

و اگر صالـح است عمل صالحش شایسـتگی برای قبول خـدا را دارد، و یا مردود است؟ و در جمله " و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون،" برای بـار دوم امر به تقوی نموده، می فرمایـد: علت اینکه می گویم از خـدا پروا کنیـد این است که او با خبر است از آنچه می کنید!

و تعلیـل امر به تقـوی به اینکه خـدا بـا خبر از اعمـال است، خود دلیـل بر این است که مراد از این تقوی که بـار دوم امر بـدان نمـوده، تقوای در مقـام محاسـبه و نظر در اعمـال است، نه تقوای در اعمـال که جمله اول آیه بـدان امر می نمود، و می فرمود: اتقوا الله .

پس حاصـل کلام این شـد که: در اول آیه مؤمنین را امر به تقوی در مقام عمل نموده، می فرمایـد عمل شـما بایـد منحصـر در اطاعت خـدا و اجتناب گناهان باشـد، و در آخر آیه که دوباره امر به تقوی می کند، به این وظیفه دسـتور داده که هنگام نظر و محاسـبه اعمالی که کرده ایـد از خـدا پروا کنید، چنان نباشد که عمل زشت خود را و یا عمل صالح ولی غیر خالص خود را به خاطر اینکه عمل شما است زیبا و خالص به حساب آورید.

اینجاست که به خوبی روشن می گردد که مراد از تقوی در هر دو مورد یک چیز نیست، بلکه تقوای اولی مربوط به جرم عمل است، و دومی مربوط به اصلاح و اخلاص آن است . اولی مربوط به قبل از عمل است، و دومی راجع به بعد از عمل.

(۱)

حساب شدید و عذاب عجیب الهی در دنیا

-" وَ کَأَیِّن مِّن قَرْیَهٍ عَتَت عَنْ أَمْرِ رَبهَا وَ رُسلِهِ فَحَاسبْنَهَا حِساباً شدِیداً وَ عَذَّبْنَهَا عَذَاباً نُّکْرا،

-و چه بسـیار قریه ها که مردمش از دسـتورات پروردگارشان سـرپیچی کردند و فرمان پیامبران او را گردن ننهادند در نتیجه ما آنها را به حساب سختی محاسبه نموده به عذابی عجیب گرفتار کردیم."

۱- آیه ۱۸ سوره حشر المیزان ج ۱۹ ص ۳۷۳

شـدت حسـاب در جمله" فحاسـبناها حسابـا شديـدا،" عبارت است از سـخت گيرى در حساب، و به اصـطلاح مته به خشـخاش گذاشـتن، به منظور پـاداش يا كيفر تمام و دقيق دادن، كيفر و پاداشـى كه مو به مو با وضع صاحب عمل تطبيق كنـد . و مراد از اين حساب، حساب دنيا است، نه حساب آخرت.

پس آنچه مصـيبت به انسان مى رسـد- البته آنچه كه در نظر دين مصـيبت است- معـدل و نتيجه محاسـبه اعمال آدمى است، و خـداى تعـالى از بسـيارى از اعمـال عفو نموده، مسامحه و سـهل انگارى مى كنـد، و مته به خشـخاش نمى گـذارد، بلكه از اين سخـت گيرى در مـورد مسـتكبرين صـرفنظر ننمـوده، آنهـايى كه عارشـان مى آيـد امر خـدا و رسولاـن خـدا را اطـاعت كننـد، حسابشان را سـخت مى گيرد، و هيچ يك از گناهانشان را از قلم نمى اندازد، در نتيجه عذابى مى كند كه بى سابقه و ناشناخته باشد، و آن عبارت است از انقراض نسلشان در دنيا.

" اعـد الله لهـم عـذابا شديـدا،" اين جمله از كيفر آخرت آنـان خـبر مى دهـد، همچنـان كه جمله " فحاسـبناها حسابـا شديـدا و عذبناها عذابا نكرا فذاقت وبال امرها،" از كيفر دنيايى آنان خبر مى داد.

" فاتقوا الله يا اولى الالباب الـذين امنوا قـد انزل الله اليكم ذكرا،" به مؤمنين مى فرمايد: بايد بر حذر باشـيد و نفسـتان را از اينكه در مقابل امر پروردگارتان عتو و اسـتكبار كند، و از اطاعت او شانه خالى نمايد، جلوگيرى كنيد، تا وبال عتو و خسـران عاقبت كه به اهل آن قريه ها رسيد به شما نرسد .

(۱)

نتيجه سنگينى و سبكى موازين اعمال

-" فَأَمَّا مَن ثَقُلَت مَوَزِينُهُ، فَهُوَ فى عِيشةٍ رَّاضِيَهٍ،

-وَ أَمَّا مَنْ خَفَّت مَوَزِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَهٌ،

-وَ مَا أَدْرَاك مَا هِيَهْ، نَارٌ حَامِيَهُ،

-اما كسى كه اعمالش نزد خدا سنگين وزن و داراى ارزش باشد،

-او در عيشى رضايت بخش خواهد بود،

-و اما آنكه اعمالش وزن و ارزشى نداشته باشد،

-او در آغوش و دامن هاويه خواهد بود،

-و تو نمی دانی هاویه چیست،

-آتشی است سوزنده ! "

این آیه اشاره دارد به اینکه اعمال - هم مانند هر چیزی برای خود - وزن و ارزشی دارد، و اینکه بعضی اعمال در ترازوی عمل سنج سنگین است، و آن عملی است که

۱- آیه ۸ سوره طلاق المیزان ج ۱۹ ص ۵۴۳

نزد خدای تعالی قدر و منزلتی داشته باشد، مانند ایمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضی دیگر اینطور نیستند، مانند کفر و انواع نافرمانیها و گناهان، که البته اثر هر یک از این دو نوع مختلف است، یکی سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالی است که در ترازو سنگین باشد، و دیگری شقاوت .

" فهو فی عیشه راضیه،" عیشه به معنای نوعی زندگی کردن است، مانند یک زندگی خوش.

" و اما من خفت موازینه فامه هاویه،" ظاهرا مراد از هاویه جهنم است، و نامگذاری جهنم به هاویه از این جهت است که این کلمه از ماده هوی گرفته شده، که به معنای سقوط است، می فرماید: کسی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، همچنان که در جای دیگر فرمود: " ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا ...."

اگر هاویه را مادر دوزخیان خوانده از این باب بوده که مادر، ماوای فرزند و مرجع او است، به هر طرف که برود دوباره به دامن مادر بر می گردد، جهنم هم برای دوزخیان چنین مرجع و سرانجامی است .

(۱)

هیچ گناهکاری وزر گناه دیگری را به دوش نمی کشد!

-" وَ لا تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی ثمَّ إِلی رَبِّکم مَّرْجِعُکمْ فَیُنَبِّئُکم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِیمُ بِذَاتِ الصدُورِ،

- و هیچ گناهکاری وزر گناه دیگری را به دوش نمی کشد و در آخر به سوی پروردگارتان بازگشتتان است و او شما را به آنچه می کرده اید خبر می دهد که او دانای به اسرار سینه هاست."

هیچ کس که خود حامل وزر و بار گناه خویش است، بار گناه دیگری را نمی کشد، یعنی به جرم گناهی که دیگران کرده اند مؤاخذه نمی گردد، یعنی کسی به جرم گناهانی مؤاخذه می شود که مرتکب آن شده باشد .

" ثم الی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم تعملون انه علیم بذات الصدور،" - یعنی اینهایی که در باره شکر و کفران ذکر شد، همه راجع به دنیای کسانی بود که شکر و یا کفر می ورزیدند، سپس شما را دوباره زنده می کند و حقیقت اعمالتان را برایتان روشن ساخته و بر طبق آنچه که در دلهایتان هست شما را محاسبه می کند.

(۲)

بازخواست از مسلمانان درباره قرآن

۱- آیه ۱ تا آخر سوره قارعه المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۵

۲- آیه ۷ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۶۵

-" فَاستَمْسِک بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْک إِنَّک عَلی صِرَطٍ مُّستَقِیمٍ،

-وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّک وَ لِقَوْمِک وَ سوْف تُسئَلُونَ،

-پس تو به آنچه وحی به سویت شده تمسک کن که تو بر صراطی مستقیم هستی،

-و به درستی که قرآن ذکری است برای تو و برای قومت، و به زودی بازخواست خواهید شد."

جمله " لک و لقومک" اختصاص را می رساند، به این معنا که تکالیفی که در کتاب است متوجه رسول الله «ص» و قوم او است . مؤید این معنا تا اندازه ای جمله" و سوف تسالون" است، یعنی در روز قیامت از آن بازخواست می شوید.

چون اگر آن جناب و قومش خصوصیتی نداشتند نمی فرمود شما بازخواست می شوید بلکه می فرمود همه مردم به زودی بازخواست می شوند.

(۱)

خدا خود به حسابها رسیدگی خواهد کرد!

-" وَ لا تَطرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَوهِ وَ الْعَشیّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَیْک مِنْ حِسابِهِم مِّن شیْ ءٍ وَ مَا مِنْ حِسابِک عَلَیْهِم مِّن شیْ ءٍ فَتَطرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظلِمِینَ،

-و کسانی را که در هر صبح و شام پروردگار خود را می خوانند و جز رضای او منظوری ندارند از خود طرد مکن و بدان که از حساب ایشان چیزی بر تو و از حساب تو چیزی برایشان نیست که آنان را از خود برانی ، و در نتیجه از ستمکاران بشوی."

از آنجایی که رسیدن به حساب اعمال بندگان برای دادن کیفر و پاداش است، و کیفر و پاداش هم از ناحیه خدای سبحان است، از این رو قرآن کریم این حساب را به عهده خدای تعالی دانسته و می فرماید:" ان حسابهم الا علی ربی،" و نیز می فرماید:" ثم ان علینا حسابهم." و اگر در آیه:" ان الله کان علی کل شی ء حسیبا،" مانند آیات قبل، خدای را محکوم و عهده دار حساب ندانسته و بر عکس، هر چیزی را محکوم و تحت نظر خداوند دانسته برای این بوده است که خواسته قدرت و سلطنتی را که خداوند بر هر چیز دارد برساند .

بنا بر این، مراد از اینکه در آیه مورد بحث فرمود: حساب آنان بر تو و حساب تو بر آنان نیست، این است که از تو برنمی آید و توان آنرا نداری که حساب آنان را رسیده و کیفر و پاداششان دهی، پس نمی توانی کسانی را که رفتارشان خوشایند تو نیست، و یا از همنشینی آنان کراهت داری از خود برانی، چنان که شان آنان نیست که حسابدار اعمال

۱- آیه ۴۳ و ۴۴ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۵۶

تو باشند، و تو از ترس اینکه مبادا مورد اعتراضشان واقع شوی و تو را به وجه بدی کیفر کنند و یا از ترس اینکه مبادا از نخوت و غروری که دارند از تو بدشان بیاید، از آنان فاصله گرفته و طردشان نمائی.

(۱)

شاهدین اعمال

مفهوم شهید و شهدا در قرآن

۱- آیه ۵۲ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۱۴۵

-" وَ مَن يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسولَ فَأُولَئك مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَ الصدِّيقِينَ وَ الشهَدَاءِ وَ الصلِحِينَ وَ حَسنَ أُولَئك رَفِيقاً. ذَلِك الْفَضلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيماً،

-و کسانی که خدا و این پیامبر را اطاعت کنند، کسانی خواهند بود که همدم انبیا و صدیقین و شهدا و و صالحینند، که خدا مورد انعامشان قرار داده، و چه نیکو رفیقانی. این تفضل از جانب خدا است، و دانایی خدا به احوال بندگانش کافی است. "

شهداء کلمه ای است که در قرآن کریم به معنای گواهان در اعمال آمده است، و در هیچ جای قرآن که از ماده (ش - ه - د) کلمه ای به کار رفته به معنای کشته در معرکه جنگ نیامده، بلکه مراد از آن افرادی است که گواه بر اعمال مردمند،

طایفه اول که در آیه ذکر شده، نبیون بودند که سادات بشرند، سپس صدیقون قرار گرفته اند، که شاهدان و بینندگان حقایق و اعمالند، و سوم شهدا بودند، که شاهدان بر رفتار دیگرانند، و در آخر صالحانند که لیاقت و آمادگی برای کرامت الله را دارند. و این چهار طایفه از حیث رفاقت طوایف خوبی هستند.

(۱)

شرحی در موضوع شهادت در قیامت

آیات شهادت از معضلات و مشکلات آیات قیامت است، هر چند که آیات مربوط به قیامت سراپا همه اش مشکل است، و مشکلاتی را در بر دارد.

در اینجا قبل از ورود در بحث پیرامون شهادت و سایر اموری که آیات روز قیامت توصیفش می کند، مانند: روز جمع، روز وقوف، سؤال، میزان، و حساب؛ واجب است که بدانیم خدای تعالی اینگونه امور را در ردیف حجتهایی می شمارد که در روز قیامت بر علیه انسان اقامه می شود تا هر عملی از خیر و شر که کرده اند و تثبیت شده، بر طبق

۱- آیه ۶۹ و ۷۰ سوره نساء المیزان ج ۴ ص ۵۶۰

حجت هایی قاطع عذر و روشنگر حق، قضاوت شود سپس پاداش و کیفر دهند، یکی را سعادت و دیگری را شقاوت، یکی را بهشت و دیگری را آتش دهند، این روشن ترین معنایی است که از آیات قیامت که شؤون آن روز را شرح می دهد استفاده می شود .

و این اصلی است که مقتضای آن این است که میان این حجت ها و اجزاء و نتایجش روابطی حقیقی و روشن باشد، به طوری که عقل مجبور به اذعان و قبول آن گردد، و برای هیچ انسانی که دارای شعور فطری است مجال رد آن و شک و تردید در آن باقی نماند .

و بنا بر این واجب می شود که شهادتی که در آن روز به اقامه خدای تعالی اقامه می گردد مشتمل بر حقیقتی باشد که کسی نتواند در آن مناقشه کند، آری هر چند که اگر خدا بخواهد می تواند شقی ترین مردم را شاهد برای اولین و آخرین کند، و او به اختیار خودش به آنچه کرده اند شهادت دهد، و یا خدا شهادت به کرده های خلائق را در زبان او خلق کند بدون اینکه خود او اراده ای داشته باشد، و یا شهادتی دهد که در دنیا خودش حاضر نبوده و از فرد فرد بشر آنچه شهادت می دهد ندیده باشد، بلکه خدا یا ملائکه اش و یا حجتی به او اعلام کند که فلان شخص چنین و چنان کرده، تو شهادت بده، آنگاه شهادت این شقی ترین فرد بشر را در حق فرد فرد بشر نافذ نموده و بر طبیعتش مجازات دهد و به شهادت او احتجاج نماید، چون اینها چیزی نیست که در قدرت خدای تعالی نگنجد و نفوذ اراده اش در برابر آن کند شود، کسی هم نیست که با خدا در ملکش منازعه نماید و یا حکم او را تعقیب کند .

و لیکن این چنین شهادت، حجتی است زوری، و ناتمام و غیر قاطع که شک و ریب را دفع نمی کند، نظیر تحکم ها و زورگوییهایی که در دنیا از انسانهای جبار و طاغوتهای بشری مشاهده می کنیم، که با حق و حقیقت بازی می کنند، آن وقت چطور ممکن است چنین چیز را در حق خدای تعالی تصور کنیم؟ آن هم در روزی که در آن روز عین و اثری از غیر حق و حقیقت نیست و بنا بر این باید این شاهد، معصوم به عصمت الهی باشد، دروغ و گزاف از او سر نزند، به حقایق آن اعمالی که بر طبق آن شهادت می دهد عالم باشد، نه اینکه صورت ظاهری عمل را ببیند و شهادت دهد بلکه باید نیت درونی عامل هر عملی را بداند، و نباید حاضر و غایب برایش فرق کند، بلکه باید دانای به عمل حاضر و غایب هر دو باشد.

و نیز واجب است که شهادتش شهادت به عیان باشد، چون ظاهر لفظ شهید همین است، و نیز ظاهر قید" من انفسهم،" در جمله مورد بحث این است که شهادت مستند به حجتی عقلی و یا دلیلی نقلی نباشد، بلکه مستند به رؤیت و حس باشد، شاهد

این معنـا هم حکایتی است که قرآن کریم از حضـرت مسـیح علیه السـلام نموده و فرموده:" و کنت علیهم شـهیدا ما دمت فیهم فلمـا توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کـل شـی ء شـهید،" بـا این بیـان مضـمون دو آیه با هم سازگار می شود، زیرا یکی می گویـد:" و یوم نبعث فی کـل امه شـهیدا علیهم من انفسـهم و جئنـا بـک شـهیدا علی هؤلاء،" و دیگری می گویـد:" و کذلک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا . "

ظاهر آیه بقره این است که میان رسول خدا صـلی الله علیه وآله وسـلّم و مردمی که وی مبعوث بر ایشان بوده یعنی همه بشـر از اهل زمانش تا روز قیامت شـهدایی هسـتند که بر اعمال آنان گواهی می دهند، و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم شاهد بر آن شهداء است، و شهادتش بر اعمال سایر مردم به واسطه آن شهداء می باشد .

و نمی توان توهم کرد که مقصود از امت وسط، مؤمنین، و مقصود از ناس بقیه مردمند، و بقیه مردم خارج از امتند، برای اینکه ظـاهر آیه سـابق در این سوره که می فرمود: " و یوم نبعث من کل امه شـهیدا ثم لا یؤذن للـدین کفروا ...،" این است که کفار هم از امت مشهود علیه می باشند.

و لازمه این معنا این است که مراد از امت در آیه مورد بحث جماعتی از اهل یک عصـر باشـند که یک نفر از شهداء، شاهد بر اعمـال آنـان باشـد، و بر این حسـاب امتی که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلّم بسوی آنهـا مبعوث شـده به امتهای زیادی تقسیم می شود.

و قهرا مراد از شـهید هم انسانی خواهد بود که مبعوث به عصـمت و شهادت (مشاهده) باشد، مؤید این معنا جمله "من انفسهم" است، زیرا اگر مشاهده نداشته باشد، دیگر برای جمله از خودشان محلی باقی نمی ماند، همچنانکه برای متعدد بودن شاهد هم لزومی نیست، پس باید برای هر امتی شاهدی از خودشان باشد، چه اینکه آن شاهد پیغمبر آنان باشد، یا غیر پیغمبرشان، و هیچ ملازمه ای میان شهید بودن و پیغمبر بودن نیست، همچنانکه آیه" و جی ء بالنبیین و الشهداء،" نیز آن را تایید می کند .

باز بنابر این معنا مراد از کلمه " هؤلاء" در جمله" و جئنا بک شـهیدا علی هؤلاء،" شـهدا خواهد بود نه عامه مردم، پس شهداء، شهدای بر مردمند، و رسول خدا صـلی الله علیه وآله وسـلّم شاهد بر آن شـهداء است، و ظاهر شـهادت بر شاهد بودن این است که آن شاهـد را تعـدیل کنـد، نه اینکه ناظر بر اعمال او باشد، پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسـلّم شاهد بر مقام شـهداء است نه بر اعمـال آنان و بهمین جهت لازم نیست رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلّم معاصـر همه شـهداء باشـد، و از جهت زمان با همه آنان متحد باشد.(دقت فرمایید!)

(۱)

شهادت اعضای بدن بر گناهان

۱- المیزان ج : ۱۲ ص : ۴۶۷

-" یَوْمَ تَشهَدُ عَلَیهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُم بِمَا کانُوا یَعْمَلُونَ،

-روزی که زبان و دست و پای ایشان بر اعمال آنها گواهی دهد."

مراد از جمله: " ماکانوا یعملون،" مطلق اعمال زشت است. مقصود از شهادت، شهادت اعضای بدن بر گناهان و همه معاصی است، البته هر عضوی به آن گناهی شهادت می دهد که مناسب با خود او است، پس گناه اگر از سنخ گفتار باشد ، مانند نسبت زنا دادن، دروغ، غیبت و امثال آن روز قیامت زبانها به آن شهادت می دهند، و هر چه از قبیل افعال باشد، همچون سرقت و راه رفتن برای سخن چینی و سعایت و امثال آن، بقیه اعضاء بدان گواهی می دهند و چون بیشتر گناهان به وسیله دست و پا انجام می شود از این رو آن دو را نام برده است.

و در حقیقت شاهد بر هر عملی خود آن عضوی است که عمل از او سرزده همچنان که آیه:" شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون،" و آیه:" ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا،" و آیه:" الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون،" نیز به این معنا اشاره دارند.

(۱)

روزی که دهانها بسته، و دست و پا شهادت می دهند!

-" الْیَوْمَ نخْتِمُ عَلی أَفْوَهِهِمْ وَ تُکلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَ تَشهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا کانُوا یَکْسِبُونَ،

-امروز مهر بر دهانشان می زنیم و دستهایشان با ما سخن می گوید و پاهایشان به آنچه همواره می کردند شهادت می دهد."

یعنی هر یک از دست و پاهای افراد شهادت می دهد به آن کارهایی که به وسیله آن عضو انجام داده اند:

مثلاـ دستها به آن گناهانی شهادت می دهد که صاحب دست به وسیله آن مرتکب شده است: (سیلی هایی که به ناحق به مردم زده، اموالی که به ناحق تصرف کرده، شهادتهایی که به ناحق نوشته و امثال آن،)

و پاها به خصوص آن گناهانی شهادت می دهند که صاحب آن با خصوص آنها انجام داده است: (لگدهایی که به ناحق به مردم زده، قدم هایی که به سوی خیانت و ظلم و سعایت و فتنه انگیزی و امثال آن برداشته است.)

و از همین جا روشن می گردد که هر عضوی به عمل مخصوص به خود شهادت

۱- آیه ۲۴سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۳۵

می دهد و گویا می گردد .

و نام دست و پا در آیه شریفه از باب ذکر نمونه است و گرنه چشم و گوش و زبان و دندان، و هر عضو دیگر نیز به کارهایی که به وسیله آنها انجام شده، شهادت می دهند.

در جای دیگر قرآن نام گوش و چشم و قلب را برده، و فرموده:" ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا،" و در سوره حم سجده، آیه ۲۰ نام پوست بدن را آورده است.

در روایات اسلامی در کافی به سند خود از محمد بن سالم از امام ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: اینکه در روز قیامت اعضای بدن علیه آدمی شهادت می دهد، مربوط به آدم مؤمن نیست، بلکه این راجع به کسانی است که: عذاب خدا بر آنان حتمی شده باشد، و اما مؤمن نامه عملش را به دست راستش می دهند، همچنان که خدای تعالی فرمود:" فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم و لا یظلمون فتیلا - پس آن کسی که نامه اش را به دست راستش دهد، اینگونه اشخاص خود کتاب خویشتن را می خوانند، و ذره ای ظلم نمی شوند!

(۱)

مسئولیت گوش و چشم و دل در دنیا و شهادت آنها در قیامت

-" وَ لا تَقْفُ مَا لَیْس لَک بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السمْعَ وَ الْبَصرَ وَ الْفُؤَادَ کلُّ أُولَئک کانَ عَنْهُ مَسئُولاً،

-دنبال چیزی را که بدان علم نداری مگیر که گوش و چشم و دل در باره همه اینها روزی مورد بازخواست قرار خواهند گرفت."

این قسمت از آیه، علت نهی پیروی از غیر علم را بیان می کند و می فرماید: دنبال روی از چیزهائی که علم به آنها نداری نکن، زیرا خدای سبحان به زودی از گوش و چشم و فؤآد که وسائل تحصیل علمند بازخواست می فرماید، و حاصل تعلیل آنطور که با مورد بسازد این است که گوش و چشم و فؤآد نعمتهائی هستند که خداوند ارزانی داشته است تا انسان به وسیله آنها حق را از باطل تمیز داده و خود را به واقع برساند، و به وسیله آنها اعتقاد و عمل حق تحصیل نماید، و به زودی از یک یک آنها بازخواست می شود که آیا در آنچه که کار بستی علمی به دست آوردی یا نه، و اگر به دست آوردی پیروی هم کردی یا خیر ؟

مثلا-از گوش می پرسند آیا آنچه شنیدی از معلومها و یقینها بود یا هر کس هر چه گفت گوش دادی؟ و از چشم می پرسند آیا آنچه تماشا می کردی واضح و یقینی بود یا

۱- آیه ۶۵ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۵۴

خیر؟ و از قلب می پرسند آنچه که اندیشیدی و یا بدان حکم کردی به آن یقین داشتی یا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزیرند که حق را اعتراف نمایند، و این اعضاء هم ناگزیرند حق را بگویند، و به آنچه که واقع شده گواهی دهند، بنا بر این بر هر فردی لازم است که از پیروی کردن غیر علم بپرهیزد، زیرا اعضاء و ابزاری که وسیله تحصیل علمند به زودی علیه آدمی گواهی می دهند، و می پرسند آیا چشم و گوش و قلب را در علم پیروی کردی یا در غیر علم؟ اگر در غیر علم پیروی کردی چرا کردی؟ و آدمی در آن روز عذر موجهی نخواهد داشت!

آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید:

-" حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون ... و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و لا ابصارکم و لا جلودکم و لکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا مما تعملون، و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین،"

با این تفاوت که آیه مورد بحث، فؤآد را هم اضافه کرده و جزو گواهان علیه آدمی معرفی نموده، چون فؤآد همان است که انسان هر چه را درک می کند به وسیله آن درک می کند و این از عجیب ترین مطالبی است که انسان از آیات راجع به محشر استفاده می کند، که خدای تعالی نفس انسانی انسان را مورد بازخواست قرار دهد و از او از آنچه که در زندگی دنیا درک نموده بپرسد، و او علیه انسان که همان خود اوست شهادت دهد!

پس کاملا روشن شد که آیه شریفه از اقدام بر هر امری که علم به آن نداریم نهی می فرماید، چه اینکه اعتقاد ما جهل باشد و یا عملی باشد که نسبت به جواز آن و وجه صحتش جاهل باشد، و چه اینکه ترتیب اثر به گفته ای داده که علم به درستی آن گفتار نداشته باشد .

در اینجا جای سؤالی باقی می ماند که چطور پرسش از این اعضاء را منحصر به صورتی کرده که آدمی دنبال غیر علم را بگیرد و حال آنکه از آیه شریفه" الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون،" برمی آید که اعضاء و جوارح آدمی، همه به زبان می آیند، چه در آن عقاید و اعمالی که پیروی از علم شده باشد، و چه در آنها که پیروی غیر علم شده باشد . در آیه مورد بحث می خواهد بفرماید گوش و چشم و فؤآد تنها در صورت پیروی غیر علم مورد بازخواست قرار می گیرند.

(۱)

چگونه اعضای بدن در روز حشرشهادت می دهند؟

-" وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ،

-حَتى إِذَا مَا جَاءُوهَا شهِدَ عَلَيهِمْ سمْعُهُمْ وَ أَبْصرُهُمْ وَ جُلُودُهُم بِمَا كانُوا يَعْمَلُونَ،

۱- آیه ۳۶ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۱۲۹

-و روزی که دشمنان خدا به طرف آتش محشور می شوند در یکجا جمع می گردند تا بعدی ها به قبلی ها ملحق شوند،

-تا آنکه نزدیک آتش آیند آنجا گوش و چشم و پوست بدنشان به آنچه کرده اند شهادت می دهند.“

شهادت دادن اعضای بدن، و یا قوای بدن آدمی در روز قیامت به این است که آنچه از اعمال زشت که از صاحبش دیده بشمارد و از آن خبر دهد، چون اگر تحمل شهادت، یعنی دیدن اعمال صاحبش در حین عمل و تشخیص اینکه این عمل گناه است، نباشد، شهادت در قیامت معنا ندارد.

پس معلوم می شود در دنیا اعضای بدن آدمی، نوعی درک و علم و بینایی دارند. از کلمه شهادت نیز فهمیده می شود اعضای بدن آدمی نوعی درک و شعور و زبان دارند.

از ظاهر آیه برمی آید که شهادت گوش و چشم عبارت است از گواهی دادن به آن مشهوداتی که در دنیا تحمل کرده بودند، هر چند که معصیت خود آن اعضا نباشد.

شهادت گوشها و چشمها با شهادت پوستها مختلف است، چون گوش و چشم می توانند علیه سایر اعضا نیز شهادت دهند، هر چند که خود آنها مباشرتی در آن گناه نداشته باشند، ولی پوست به خاطر نداشتن شنوایی و بینایی تنها می تواند به گناهی شهادت دهد که خودش آلت و ابزار انجام آن بوده باشد و به همین جهت است که در آیه بعدی، اشخاص تنها به پوستها اعتراض می کنند که تو چرا علیه من شهادت دادی؟ یعنی تو که چشم و گوش نیستی که گناهان سایر اعضا را هم ببینی و بشنوی .

و مراد از ”جلود – پوستها“ از آنجایی که در آیه شریفه قیدی برایش ذکر نشده، مطلق پوست بدن است که می تواند به خیلی از گناهان شهادت دهد، گناهانی که جز با داشتن پوست بدن انجام نمی شود، مانند زنا و امثال آن .

” قالوا انطقنا الله الذی أنطق کل شی ء ...،“ شهادت اعضای یک مجرم، در حقیقت نطق و تکلم واقعی است که از علمی ناشی شده که قبلا آن را تحمل کرده است، به دلیل اینکه خود اعضاء می گویند:” انطقنا الله – خدا ما را به زبان آورد.“

” الذی انطق کل شی ء “ در این جمله اعضای مجرمین، خدا را می ستایند به اینکه او است که تمامی موجودات را به زبان می آورد، و نیز اشاره می کند به اینکه مساله نطق اختصاص به اعضای بدن ندارد، تا تنها از آنها بپرسند که چرا شهادت دادید، بلکه عمومی است، و شامل تمام موجودات می شود، و علت آن هم خدای سبحان است .

(۱)

مفهوم تکلم و گواهی اعضای بدن در روز حشر

۱- آیه ۱۹ و ۲۱ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۷۳

از کلام خدای تعالی چنین ظاهر می شود که تمامی موجودات دارای علم هستند، از آن جمله در آیه: " و ان من شی ء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم،" جمله " و لکن لا تفقهون - تسبیح آنها را نمی فهمید،" بهترین دلیل است بر اینکه منظور از تسبیح موجودات، تسبیح ناشی از علم و به زبان قال است، چون اگر مراد زبان حال موجودات و دلالت آنها بر وجود صانع بود، دیگر معنا نداشت بفرماید: شما تسبیح آنها را نمی فهمید .

و از این قبیل است آیه شریفه فقال لها و للأرض ائتیا طوعا او کرها قالتا آتینا طائعین .

و نیز از این قبیل است آیاتی که دلالت می کند بر شهادت دادن اعضای بدن انسانها و به زبان آمدن و سخن گفتنشان با خدا، و پاسخ دادن به سؤالات او، که اعضا می گویند:" أنطقنا الله الذی أنطق کل شی ء ...."

در اینجا ممکن است کسی بگوید: اگر غیر از انسان و حیوان، سایر موجودات از نباتات و جمادات هم شعور و اراده داشته باشند، باید آثار این شعور از آنها نیز بروز کند و همان آثاری که انسانها و حیوانات از خود نشان می دهند، آنها نیز نشان دهند، اینها دارای علمند، و فعل و انفعالهای شعوری دارند، آنها نیز باید داشته باشند، و حال آنکه می دانیم ندارند؟ در پاسخ می گوییم: هیچ دلیلی نداریم بر اینکه علم دارای یک سنخ است تا وقتی می گوییم: نباتات و جمادات هم شعور دارند، آثار شعور واقع در انسان و حیوان نیز از آنها بروز کند .

ممکن است شعور هم برای خود مراتبی داشته باشد و به خاطر اختلاف مراتب، آثارش نیز مختلف گردد. علاوه بر اینکه آثار و اعمال عجیب و متقنی که از نباتات و سایر انواع موجودات طبیعی در عالم مشهود است، هیچ دست کمی از اتقان و نظم و ترتیبی که در آثار موجودات زنده مانند انسان و حیوان می باشد، ندارد .

(۱)

شاهدین اعمال در دنیا، و شهادت بر اعمال درقیامت

-" فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید، و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا،

- پس چگونه اند، وقتی که ما از هر امتی شهیدی بیاوریم،

و تو را هم شهید بر اینان بیاوریم؟ "

" و یوم نبعث من کل امه شهیدا، ثم لا یؤذن للذین کفروا، و لا هم یستعتبون،" و روزی

۱- المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۷۹

که از هر امتی شهیدی مبعوث کنیم و دیگر به آنان که کافر شدند اجازه داده نشود و عذرشان پذیرفته نشود.

" و وضع الکتاب و جی ء بالنبیین، و الشهداء،

و کتاب را می گذارند، و انبیاء و شهداء را می آورند."

در این آیات شهادت مطلق آمده، و از ظاهر همه مواردش بر می آید که منظور از شهادت، شهادت بر اعمال امتها، و نیز بر تبلیغ رسالت است، همچنانکه آیه:

" فلنسئلن الذین أرسل الیهم، و لنسئلن المرسلین،

سوگند که از مردمی که فرستادگان به سویشان گسیل شدند، و نیز از فرستادگان پرسش خواهیم کرد! "

نیز به این معنا اشاره می کند، چون هر چند که این پرسش در آخرت و در قیامت صورت می گیرد، ولی تحمل این شهادت در دنیا خواهد بود، همچنانکه آیه:

" و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم، فلما توفیتنی، کنت انت الرقیب علیهم، و انت علی کل شی ء شهید،

من تا در میانه آنان بودم شاهد بر آنان بودم، ولی همینکه مرا میراندی، دیگر خودت مراقب آنان بودی، و تو بر هر چیزی شهید و مراقبی!"

نیز آیه:

" و یوم القیمه یکون علیهم شهیدا،

روز قیامت عیسی بر مردم خود گواه است."

همین معنا را دست می دهد .

شهادت، عبارت است از تحمل - دیدن - حقایق اعمال، که مردم در دنیا انجام می دهند، چه آن حقیقت سعادت باشد چه شقاوت چه رد، و چه قبول، چه انقیاد، و چه تمرد، و سپس در روز قیامت بر طبق آنچه دیده شهادت دهد، روزی که خدای تعالی از هر چیز استشهاد می کند، حتی از اعضاء بدن انسان شهادت می گیرد، روزی که رسول می گوید:

" یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا،

پروردگارا امت من این قرآن را متروک گذاشتند ."

معلوم است که چنین مقـام کریمی شان همه امت نیست، چون کرامت خاصه ایست برای اولیاء طاهرین از ایشان، و اما صاحبان مرتبه پائین تر از اولیاء که مرتبه افراد عادی و مؤمنین متوسط در سعادت است، چنین شهادتی ندارند.

کمترین مقـامی که این شـهداء - یعنی شـهدای اعمال - دارنـد، این است که در تحت ولایت خـدا، و در سایه نعمت اوینـد، و اصحاب صراط مستقیم هستند.

پس مراد از شـهید بودن امت، این است که شـهداء نـامبرده و دارای آن خصوصـیات، در این امت هسـتند. در این امت کسانی هستند که شاهد بر مردم باشند، و رسول، شاهد بر آنان باشد.

ولی آیه زیر:

" و الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم،

کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان می آورند،

آنان نزد پروردگارشان صدیقین و شهداء هستند."

دلالت دارد بر اینکه چنین کسانی نزد پروردگارشان یعنی در قیامت از شهداء خواهند بود، پس معلوم می شود در دنیا دارای این مقام نیستند.

شهادت بر اعمال، بطوری که از کلام خدای تعالی بر می آید، مختص به شهیدان از مردم نیست، بلکه هر کسی و هر چیزی که کمترین ارتباطی با اعمال مردم دارد، او نیز در همان اعمال شهادت دارد، مانند ملائکه، و زمان، و مکان، و دین، و کتاب، و جوارح بدن، و حواس، و قلب که همگی اینها شاهد بر مردم هستند.

و از خود کلمه شهادت فهمیده می شود: آن شاهدی که از میانه نامبردگان در روز قیامت حاضر می شود، شاهدی است که در این نشئه دنیوی نیز حضور دارد و یک نحوه حیاتی دارد که بوسیله آن، خصوصیات اعمال مردم را درک می کند و خصوصیات نامبرده در او نقش می بندد.

(۱)

شهادت دادن رسول الله در قیامت

-" یَأَیهَا النَّبىُّ إِنَّا أَرْسلْنَک شهِداً وَ مُبَشراً وَ نَذِیراً،

-وَ دَاعِیاً إِلی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُّنِیراً،

-ای پیامبر ما تو را شاهد بر امت، و نویدبخش و زنهارده آنان قرار دادیم،

-و قرارت دادیم که دعوت کننده به اذن خدا، و چراغی نور بخش باشی."

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم در دنیا شاهد بر اعمال امت است، و آنچه امت می کنند او تحمل نموده روز قیامت آن را اداء می کند، بعد از او امامان شاهد امت هستند، و آن جناب شاهد شاهدان است .

(۲)

شاهدین اعمال از هر امت، و شهادت رسول الله به امت خود

-" فَكَيْف إِذَا جِئْنَا مِن كـلّ ِ أُمَّةٍ بِشـهِيدٍ وَ جِئْنَا بِـك عَلى هَؤُلاءِ شـهِيداً. يَوْمَئـذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصوُا الرَّسولَ لَوْ تُسوَّى بهِمُ الأَرْض وَ لا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً،

- چه حـالی خواهنـد داشت در آن روزی که از هر امتی گواهی بیـاوریم، و تو را نیز به عنوان گواه بر این امت حاضـر سازیم؟ در آن روز کسانی که کفر ورزیدنـد و رسول را نافرمانی کردنـد آرزو می کننـد ای کاش با خاک یکسان شـده بودیم، و پیام خدا را کتمان نمی کردیم!"

۱- المیزان ج : ۱ ص : ۴۸۳

۲- آیه ۴۵و۴۶ سوره احزاب المیزان ج : ۱۶ ص : ۴۹۴

روز قیامت همه چیز مردم برای خدای تعالی بروز می کند، چیزی از آنان برای خدا پوشیده نمی ماند، زیرا تمام اعمالی که کرده اند نزد خدا ظاهر می شود، و قهرا با حضور اعمالشان، احوالشان نیز معلوم می شود، و علاوه بر این اعضای بدنشان و همچنین انبیا و ملائکه و دیگران همه علیه آنان شهادت می دهند، و خود خدا نیز در ماورای همه آن گواهان محیط بر آنان خواهد بود، در این هنگام است که آرزو می کنند ای کاش وجود نمی داشتند، و با مشاهده این همه شهادت و این همه رسوایی دیگر جایی برای حاشا کردن نمی بینند، خودشان نیز به همه کارهای زشت خود اقرار می کنند .

و اما اینکه در جای دیگر فرموده:" یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم- روزی که خدا همه آنان را مبعوث کند، برای خدا سوگند می خورند، همانطور که برای شما سوگند می خورند و در مقام حاشا کردن بر می آیند،" این حاشا کردن منافاتی با مطلب این جا ندارد، زیرا گفتیم در آن روز همه باطن آنها ظهور می کند یکی از امور باطنی آنان ملکه دروغگویی آنان است، آنروز این ملکه نیز بروز می کند، و با این که همه حقایق را از پرده برون افتاده می بینند، باز دروغ می گویند، و این دروغگویی ظهور همان ملکه است، نه این که بخواهند حقایق را پنهان بدارند، چون گفتیم آن روز، روز بروز حقایق است، روزی است که چیزی بر خدا پوشیده نیست، پس این دروغشان در زمانی است که همه باطنشان ظاهر شده، و دیگر کتمان معنا ندارد .

امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ای که اوضاع وحشتناک روز قیامت را توصیف می کرد فرمود: آن روز بر دهن ها مهر می زنند، دیگر کسی سخن نمی گوید، بلکه دستها به سخن در می آیند، پاها خود شهادت می دهند، پوست های بدن سخن می گویند، که در دنیا چه کردند ، در نتیجه " لا یکتمون الله حدیثا،" هیچ کس نمی تواند جریانی را از خدای تعالی پنهان بدارد .

(۱)

حقیقت اعمال، و شاهدین آن در دنیا و در قیامت

-" وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسیرَی اللَّهُ عَمَلَکمْ وَ رَسولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سترَدُّونَ إِلی عَلِمِ الْغَیْبِ وَ الشهَدَهِ فَیُنَبِّئُکم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-بگو (هر چه می خواهید) بکنید که خدا عمل شما را خواهد دید، و همچنین رسول او و مؤمنان نیز، بزودی شما را بسوی دانای غیب و شهود می برند، و خدا شما را از اعمالی که می کردید خبر می دهد."

جمله:" بزودی شما را بسوی دانای غیب و شهود می برند، وخدا شما را از اعمالی که می کردید خبر می دهد،" دلالت می کند بر اینکه اولا جمله:" خدا عمل شما را خواهد دید، "

۱- آیه ۴۱و۴۲ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۵۶۶

ناظر به قبل از بعث و قیامت و مربوط به دنیا است، چون می فرماید سپس برمی گردید به عالم غیب و شهادت، پس معلوم می شود این دیدن قبل از برگشتن به عالم قیامت و مربوط به دنیا است .

و ثانیا منافقین(مورد نظر آیه) تنها در روز قیامت به حقیقت اعمال خود واقف می شوند، و اما قبل از آن تنها و تنها ظاهر اعمال را می بینند.

وقتی علم منافقین به حقایق اعمالشان را منحصر کرده به روز قیامت، آنهم به خبر دادن خدا به ایشان، و از سوی دیگری فرموده که خدا و رسول و مؤمنین قبل از روز قیامت و در همین دنیا اعمال ایشان را می بینند، و در این دیدن خودش را با پیغمبرش و عده دیگر (مؤمنین) ذکر کرده، چنین می فهمیم که منظور از آن، دیدن حقیقت اعمال منافقین است، و قهرا منظور از این مؤمنین، آن افراد انگشت شماری از مؤمنین هستند که شاهد اعمالند، نه عموم مؤمنین، آن افرادی که آیه شریفه:" و کذلک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا،" بدانها اشاره می کند.

این آیه مردم را وادار می کند به اینکه مواظب کارهای خود باشند و فراموش نکنند که برای اعمال نیک و بدشان حقایقی است که به هیچ وجه پنهان نمی ماند، و برای هر یک یک افراد بشر مراقب هائی هست که از اعمال ایشان اطلاع یافته، حقیقت آن را می بینند، و آن مراقبان عبارتند از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و مؤمنینی که شهدای اعمال بندگانند، و خدا از ورای ایشان محیط است، پس هم خدای تعالی آن اعمال را می بیند و هم آنها، و به زودی خدا در قیامت برای خود صاحبان اعمال هم پرده از روی آن حقایق برمی دارد، همچنانکه فرموده:" لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید."

پس ، فرق بسیار بزرگی است میان اینکه انسان عملی را در خلوت انجام دهد و کسی از آن خبردار نشود، و میان آن عملی که در برابر چشم عده ای تماشاگر مرتکب شود، آنهم با اینکه خودش می داند که چنین تماشاگرانی او را تماشا می کنند.

(۱)

شهود بر اعمال و حضور اشیاء نزد خدا

-" وَ مَا تَکُونُ فی شأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِن قُرْءَانٍ وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلا کُنَّا عَلَیْکمْ شهُوداً إِذْ تُفِیضونَ فِیهِ وَ مَا یَعْزُب عَن رَّبِّک مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فی الأَرْضِ وَ لا فی السمَاءِ وَ لا أَصغَرَ مِن ذَلِک وَ لا أَکْبرَ إِلا فی کِتَبٍ مُّبِینٍ،

-تو ای پیامبر در هیچ وضعی قرار نمی گیری و از ناحیه خدا هیچ آیه ای از قرآن نمی خوانی و شما عموم مردم هیچ عملی انجام نمی دهید، مگر آنکه ما (خدا و

۱- آیه ۱۰۵سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۱۳

فرشتگانش) بر بالای سرتان به شهادت ایستاده ایم، می بینیم چگونه در کارتان فرو رفته و سرگرمید، از علم پروردگار تو حتی هم وزن ذره ای پوشیده نیست، نه در زمین و نه در آسمان، و هیچ کوچکتر و یا بزرگتری از آن نیست مگر آنکه در کتابی روشن ضبط است.“

شهود و گواهان بر اعمال شما تنها خدای تعالی نیست، بلکه بسیارند، هم ملائکه شاهدند و هم مردم، و خدای تعالی هم در ماورای اینها محیط بر شما است.

سلطنت و احاطه تام الهی که بر اعمال واقع می شود، شهادت و علمی است به کامل ترین وجهش، و شهادت و علمی است بر کل اعمال و بر همه جهات اعمال، و احدی از خلائق از آن مستثناء نیست، نه هیچ پیامبری، نه هیچ مؤمنی و نه هیچ مشرکی، شهادت و علمی است که هیچ عملی از اعمال نیز از آن مستثناء نیست، پس مبادا کسی توهم کند که از اعمال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم چیزی بر خدای تعالی پوشیده می ماند و در روز قیامت به حساب اعمال آن جناب رسیدگی نمی شود، نه، شخص رسول خدا هم باید همین اعتقاد را درباره پروردگارش داشته و مراقب اعمال خود باشد.

” و ما یعزب عن ربک من مثقال ذره ...،“ این تعبیر اشاره دارد به اینکه همه اشیاء عالم نزد خدای تعالی حاضرند، و هیچ چیز از ساحت مقدس او غایب نیست، و او هر چیزی را در کتابی حفظ و ضبط کرده و از آن کتاب چیزی زایل نمی شود.

(۱)

غافل نبودن خدا از اعمال بندگان

-” وَ مَا كُنتُمْ تَستَتِرُونَ أَن يَشهَدَ عَلَيْكُمْ سمْعُكمْ وَ لا أَبْصرُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ وَ لَكِن ظنَنتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا يَعْلَمُ كَثِيراً مِّمَّا تَعْمَلُون،

-و شما که گناه خود را پنهان می کردید از این جهت نبود که از شهادت گوش و چشم و پوست خود پروا داشتید بلکه خیال می کردید که خدا از بسیاری از کارهایتان بی خبر است؟“

انسان هر جا و به هر حال که باشد خدا با اوست، و هر عملی که انجام دهد خدا با عملش هم هست و هر عضوی از اعضای خود را که بکار بزند، و هر سبب و ابزاری هم که بکار ببندد، و هر طریقه ای را هم که اتخاذ بکند، خدای عز و جل با آن عضو و آن سبب و آن طریقه نیز هست، و بدین جهت است که می فرماید: ” و هو معکم اینما کنتم،“ و نیز فرموده:” ا فمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت،“ و نیز فرموده: ” ان ربک لبالمرصاد ! “

از اینجا نتیجه می گیریم که انسان - که همواره اعمالی انجام می دهد - در بین کمینگاه های بسیاری قرار دارد، و پروردگارش از هر سو او را می بیند و مراقب و ناظر

۱- آیه ۶۱سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۲۸

اوست، پس کسی که مرتکب گناه می شود، در همان حالی که سرگرم کار زشت خویش است، و از خدای خود غافل، و نسبت به مقام پروردگارش در جهلی عظیم فرو رفته و دارد به ساحت قدس او بی اعتنایی می کند در همان حال پروردگارش او را می بیند، گناهش را، و غفلتش را، و بی اعتنایی اش به مقام ربوبیتش را ناظر و مراقب است .

پس جمله " و ما کنتم تستترون،" استتار و پوشیدگی بندگان را که در دنیا در حال معصیتند، نفی می کند و می فرماید: در آن حال به هیچ وجه نمی توانید خود را از نظر خدا بپوشانید!

" و لکن ظننتم ان الله لا_ یعلم،" شما گمان نکرده بودید که اعضای بدنتان از اعمال شما خبر ندارند، بلکه گمان می کردید حتی خدا هم از اعمالتان خبر ندارد و این بیان توبیخ مشرکین و یا عموم گنهکاران مجرم است که در روز قیامت از ناحیه خدا به آنان گفته می شود.

(۱)

روزی که زمین شهادت می دهد!

-" إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْض زِلْزَالها، وَ أَخْرَجَتِ الأَرْض أَثْقَالَهَا،

-وَ قَالَ الانسنُ مَا لها، يَوْمَئِذٍ تحَدِّث أَخْبَارَهَا، بِأَنَّ رَبَّک أَوْحَی لَهَا،

-يَوْمَئذٍ يَصدُرُ النَّاس أَشتَاتاً لِّيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ،

-فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَيْراً يَرَهُ،

-وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شرًّا يَرَهُ،

-وقتی که زمین آن زلزله مخصوصش را آغاز می کند،

-و زمین آنچه از مردگان در شکم دارد بیرون می ریزد،

-و انسانها از در تعجب می پرسند: زمین را چه شده است؟

-در آن روز زمین اخبار و اسرار خود را شرح می دهد،

-آری پروردگار تو به وی وحی کرده که به زبان آید و اسرار را بگوید،

-در آن روز مردم یک جور محشور نمی شوند بلکه طایفه هایی مختلفند تا اعمال هر طایفه ای را به آنان نشان دهند،

-پس هر کس به سنگینی یک ذره عمل خیری کرده باشد آن را می بیند،

-و هر کس به سنگینی یک ذره عمل شری کرده باشد آن را خواهد دید."

" یومئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها،" معنای جمله این است که: زمین به سبب اینکه پروردگار تو به آن وحی کرده و فرمان داده تا سخن بگوید از اخبار حوادثی که در آن رخ داده سخن می گوید، پس معلوم می شود زمین هم برای خود شعوری دارد، و هر عملی که در آن واقع می شود می فهمد، و خیر و شرش را تشخیص می دهد، و آن را برای روز ادای شهادت تحمل می کند، تا روزی که به او اذن داده شود، یعنی روز قیامت

۱- آیه ۲۴ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۸۳

شهادت خود را ادا کرده، اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد .

از آیه" و ان من شی ء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم،" و نیز در آیه" قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شی ء،" بر می آید که حیات و شعور در تمامی موجودات جاری است، هر چند که ما از نحوه حیات آنها بی خبر باشیم .

" یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم،" مراد از صادر شدن مردم در قیامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوی منزلهاشان که یا بهشت است و یا آتش می باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگاری از اهل شقاوت و هلاکت متمایز می شوند، تا اعمال خود را ببینند، جزای اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلکه داخل در آن جزایشان کنند، و یا به اینکه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ایشان نشان دهند.

فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره !

و من یعمل مثقال ذره شرا یره !

(۱)

روزی که از هر امتی گواهی مبعوث می شود!

-" وَ یَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کلِّ ِ أُمَّهٍ شهِیداً ثُمَّ لا یُؤْذَنُ لِلَّذِینَ کفَرُوا وَ لا هُمْ یُستَعْتَبُونَ،

-روزی که از هر امتی گواهی برانگیزیم آن وقت به کسانی که کافر بوده اند نه اجازه دهند، نه به مقام اعتذار آیند."

مراد از این شهداء که خدا هر یک را از یک امتی مبعوث می کند، گواهان اعمال است که حقایق اعمال امت خود را ضبط کرده اند، و در آن روز از ایشان استشهاد می شود، و ایشان شهادت می دهند.

از لفظ آیه شریفه هیچ بر نمی آید که مراد از شهید هر امت، پیغمبر آن امت است، و نیز بر نمی آید که مراد از امت، امت آن پیغمبر است، بلکه احتمال هم می رود که مراد از شهید، غیر از پیغمبر و شخصی نظیر امام باشد، همچنانکه آیه سوره بقره و همچنین آیه" و جی ء بالنبیین و الشهداء،" دلیل بر این احتمال است، و بنا بر این، مراد از" بکل امه،" امت و اهل زمان هر شهید برانگیخته شده خواهد بود.

ذکر مبعوث کردن شهید هر امت دلیل بر این است که شهیدان و گواهان مورد بحث، علیه امت خود شهادت می دهند که در دنیا چه کارهایی کردند، و نیز قرینه است بر اینکه لابد مراد از اینکه فرمود به کفار اجازه داده نمی شود این است که اجازه سخن گفتن و عذر خواستن داده نمی شود، و اگر اجازه شان نمی دهند برای این است که زمینه و

۱- آیه ۱ تا آخر سوره زلزال المیزان ج ۲۰ ص ۵۸۱

فرصت برای ادای شـهادت شـهود فراهم شود، خلاـصه امت ساکت شونـد تا گواهان، گواهی خود را بدهنـد، همچنانکه آیات دیگری نیز اشـاره ای بر این دارد ماننـد آیه:" الیـوم نختم علی افواههم و تکلمنـا ایـدیهم و تشـهد ارجلهم،" و آیه " هـذا یوم لا ینطقون، و لا یؤذن لهم فیعتذرون."

(۱)

روزی که رسول الله"ص" شهادت می دهد!

-" وَ یَوْمَ نَبْعَث فی کـلّ ِ أُمَّهٍ شـهِیداً عَلَیْهِم مِّنْ أَنفُسِـهِمْ وَ جِئْنَا بِـک شـهِیداً عَلی هَؤُلاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَیْک الْکِتَب تِبْیَناً لِّکلّ ِ شـیْ ءٍ وَ هُدًی وَ رَحْمَهً وَ بُشرَی لِلْمُسلِمِین،

-روزی باشد که از هر امتی گواهی بر علیه خودشان برانگیزیم و ترا برعلیه اینان گواه آریم، این کتابی که بر تو نازل کرده ایم توضیح همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت مسلمانان است!"

اینکه فرمـود:" و یـوم نبعث فی کـل امه شـهیدا علیهم من انفسـهم،" دلاـلت می کنـد بر اینکه خداونـد در هر امـتی یـک نفر را مبعوث می کند تا در باره عمل امت شهادت دهد، و این بعث، غیر بعث به معنای زنده کردن مردگان برای حساب است، بلکه بعثی است بعد از آن بعث، و اگر مبعوث هر امتی را از خود آن امت قرار داد برای این است که حجت تمام تر و قاطع تر باشـد و عذری باقی نگذارد.

جمله" و جئنا بک شهیدا علی هؤلاء،" افاده می کند که: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم گواه بر اینان است.

مفسـرین اسـتظهار کرده انـد که مراد از هؤلاء- اینان امتش باشد، و نیز تمامی افراد بشـر که آن جناب مبعوث به ایشان شده، از زمان عصـر خود تا روز قیامت که به ایشان مبعوث شده، چه معاصـرینش و چه آیندگان، چه حاضرین در زمان حضرتش و چه غایبین، همه و همه امت اویند، و او شاهد بر همه آنان است.

(۲)

استنکاف مشرکین از شهادت بر شراکت بت ها در الوهیت

-" ... وَ یَوْمَ یُنَادِیهِمْ أَیْنَ شرَکاءِی قَالُوا ءَاذَنَّک مَا مِنَّا مِن شهِیدٍ،

- ... و روزی که از راه دور از ایشان می پرسد کجایند شریکان من؟ در پاسخ می گویند ما اعلام می داریم که هیچ یک از ما به داشتن شریک برای تو گواهی نمی دهد."

روزی که خـدای تعـالی مشـرکین را از دور صـدا می زنـد: کجـا هسـتند شـریکان من؟ - یعنی آن سـنگ و چوبهایی که شـما

شريك من مى پنداشتيد؟ مى گويند: اينكه به

۱- آيه ۸۴ سوره نحل الميزان ج : ۱۲ ص : ۴۶۰

۲- آيه ۸۹ سوره نحل الميزان ج : ۱۲ ص : ۴۶۵

تو اعلام می کنیم که احدی از ما نیست که علیه تو به وجود شرکایی شهادت و گواهی دهد. آری در آن روز آن خدایانی که در دنیا به جای خدا می خواندند از نظر ایشان غایب می شوند، و یقین می کنند که دیگر هیچ گریزگاهی از عذاب ندارند.

(۱)

شهادت اشهاد و مفهوم لعنت آنان در آخرت

-" و یقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم،

-اشهاد در آن روز می گویند: اینها آن کسانی اند که در دنیا به پروردگار خود دروغ بستند!"

این آیه بیان شهادتی است از گواهان علیه مشرکین که به خدای تعالی افتراء بستند که در حقیقت از ناحیه شهادت اشهاد علیه آنان مسجل می شود که آنان مفتری بودند، چون آنجا موقفی است که جز حق چیزی گفته نمی شود، و کسی را نیز از گفتن حق و اعتراف و قبول حق چاره و مفری نیست.

-" الا لعنه الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله ...،"

این کلام گواهان که خدای تعالی آن را حکایت کرده تثبیت دوری از رحمت خدا از ناحیه گواهان است برای ستمکاران و مسجل کردن عذاب است برای آنان، نه اینکه نظیر لعنت و رحمت دنیایی، صرف نفرین و دعا ست.

برای اینکه دنیا دار عمل است و قیامت روز جزاء، پس هر لعنت و رحمتی که در قیامت باشد خارجیت آن است نه لفظ و آرزوی آن.

(۲)

پاداش و کیفر اعمال

قسمت اول: اصول اولیه کیفر و پاداش الهی

قانون کلی جزا در دنیا و آخرت

۱- آیه ۴۷ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۶۰۹

۲- آیه ۱۸ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۲۷۹

-" مَنْ عَمِلَ صلِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيهَا ثمَّ إِلى رَبِّكمْ تُرْجَعُون،

-هر کس عمل صالح کند به نفع خود کرده و هر کس بدی کند علیه خود کرده و سپس همگی به سوی پروردگارتان برمی گردید."

اعمال هرگز بی اثر رها نمی شود، بلکه هر کس عملی صالح کند از آن بهره مند می شود، و هر کس عملی زشت کند از آن متضرر می گردد. و بعد همگی شما بسوی پروردگارتان مراجعه خواهید نمود، و او بر حسب اعمالی که کرده اید جزایتان می دهد، اگر اعمالتان خیر باشد جزای خیر، و اگر شر باشد جزای شر می دهد.

(۱)

برگشت اثر دنیوی و اخروی اعمال به خود انسان

-" إِنْ أَحْسنتُمْ أَحْسنتُمْ لأَنفُسِكمْ وَ إِنْ أَسأْتمْ فَلَهَا...،

-اگر نیکی و احسان کردید بخود کرده و اگر بدی و ستم کردید باز بخود کرده اید...!"

هر یک از احسان و اسائه شما مختص به خود شما است، بدون این که به دیگران چیزی از آن بچسبد، و این خود سنت جاریه خداست که اثر و تبعه عمل هر کسی را، چه خوب و چه بد، به خود او برمی گرداند.

آیه، در مقام بیان این معنا است که اثر هر عمل- چه خوب و چه بد- به

۱- آیه ۱۴ سوره جاثیه المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۴۹

صاحبش برمی گردد، نه اینکه بخواهد این معنا را برساند که کار نیك به نفع صاحبش و کار زشت به ضرر او تمام می شود.

اینکه اثر هر عملی به عاملش بر می گردد از نظر قرآن کریم مربوط به آثار اخروی اعمال است که به هیچ وجه به غیر صاحب عمل ربطی ندارد، و در این باره فرموده است: "من کفر فعلیه کفره و من عمل صالحا فلانفسهم یمهدون."

و اما آثار دنیوی اعمال چنان نیست که به غیر فاعل نرسد بلکه در صورتی که خدا بخواهد به عنوان انعام و یا عذاب و یا امتحان اثر عمل شخصی را به شخص دیگر نیز می رساند بنا بر این اینطور نیست که هر فاعلی بتواند به طور دائم اثر فعل خود را به دیگری برساند، مگر همان احیانا که گفتیم مشیت خدا بر آن تعلق گرفته باشد، و اما خود فاعل اثر فعلش دائما و بدون هیچ تخلفی به خودش برمی گردد.

بنا بر این نیکوکار سهمی از عمل نیك و بدکار سهمی از عمل بد خود دارد، همچنانکه فرمود:" فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره،" پس اثر فعل از فاعلش جدا نمی شود، و بطور دائم هم به غیر او نمی رسد.

(۱)

دریافت عین عمل بعنوان جزا

-" یَوْمَ تَأْتی کلُّ نَفْسٍ تجَدِلُ عَن نَّفْسِهَا وَ تُوَفی کلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَت وَ هُمْ لا یُظلَمُونَ،

-روزی بیاید که هر کس، گرفتار دفاع از خویشتن است و به هر کس هر چه کرده تمام دهند و ایشان ستم نبینند."

آمدن نفس در قیامت کنایه از حضور نفس در محضر ملك دیان است، همچنان که فرموده:" فانهم لمحضرون." و مجادله نفس از خودش به معنای دفاع از خویشتن است

کلمه توفی به معنای دادن حق بطور تمام است، بدون خردلی کم و کاست، و در این جمله توفیه را متعلق بر خود عمل کرده و فرموده: " ماعملت " یعنی خود عملش را بدون کم و کاست به او می دهند، پس می فهماند که پاداش و کیفر آن روز خود عمل است بدون اینکه در آن تصرفی کرده و تغییر داده باشند یا عوض کرده باشند، و در این کمال عدالت است، چون چیزی بر آنچه مستحق است اضافه نکرده و چیزی از آن کم نمی کنند، و بهمین جهت دنبالش اضافه فرموده:" و هم لا یظلمون - و ایشان ظلم نمی شود. "

بنا بر این ، در آیه شریفه به دو نکته اشاره رفته است:

نکته اول اینکه: هیچ کس در قیامت از شخصی دیگر دفاع نمی کند، بلکه تنها و تنها به دفاع از خود اشتغال دارد، دیگر مجالی برایش نمی ماند که به غیر خود بپردازد و

١- الميزان ج : ١٣ ص : ٥٤

غم دیگری را بخورد، و این نکته در آیه:" یوم لا ـ یغنی مولی عن مولی شیئا،" و نیز در آیه:" یوم لا ـ ینفع مال و لا بنون یوم لا بیع فیه و لا خله و لا شفاعه،" خاطر نشان شده است .

نکته دوم اینکه: دفاعی که هر کس از خودش می کند سودی ندارد، و آنچه را که سزاوار او است از او دور نمی کند، برای اینکه سزائی که به او می دهند خود عمل اوست، و دیگر معنا ندارد که نسبت عمل کسی را از او سلب کنند، و اینگونه سزا دادن هیچ شائبه ظلم ندارد.

(۱)

پاداش بهترین عمل برای هر عمل صالح

-" لِيَجْزِيهُمُ اللَّهُ أَحْسنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشاءُ بِغَيرِ حِساب،

-تا خدا بهتر از آنچه کردند پاداششان دهد و از کرم خویش افزونشان کند و خدا هر که را بخواهد بی حساب روزی می دهد."

خدای تعالی به انسانها در مقابل هر عمل صالحی که در هر باب کرده اند پاداش بهترین عمل در آن باب را می دهد، و برگشت این حرف به این می شود که خدا عمل ایشان را پاک می کند، تا بهترین عمل شود و بهترین پاداش را داشته باشد، به عبارتی دیگر در اعمال صالح ایشان خرده گیری نمی کند، تا باعث نقص عمل و انحطاط ارزش آن شود، در نتیجه عمل حَسَن ایشان احسن می شود.

(۲)

مفهوم دادن پاداش عمل برتر به همه اعمال

-" وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسنَ الَّذِى كانُوا يَعْمَلُونَ،

-و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند ما گناهان ایشان را از ایشان محو می کنیم و به طور مسلم پاداش بهتر از آنچه می کردند می دهیم."

اینکه فرمود: ایشان را به بهترین آنچه عمل کرده اند جزاء می دهد معنایش این است که: آن قدر درجه ایشان را بالا می برد که مناسب بهترین اعمال ایشان باشد و یا این است که: در هنگام حساب در اعمالی که کرده اند خرده گیری ننموده، جهات نقص و عیبی که در آنها است به حساب نیاورند، در نتیجه با همه آنها معامله بهترین عمل از نوع خودش را بکنند، مثلا نمازشان را به جای بهترین نماز بپذیرند، هر چند که مشتمل بر

۱- آیه ۱۱۱ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۵۱۳

۲- آیه۳۸ سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۷۹

جهات نقص و بدیهایی باشد، و همچنین هر عمل دیگر.

(۱)

نتیجه نوشتن و حفظ اعمال در قیامت

-" إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ،

-وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیم، یَصلَوْنهَا یَوْمَ الدِّین،

-وَ مَا هُمْ عَنهَا بِغَائِبِین،

-و در روز قیامت آنها که نیکوکارند در نعیمند ،

-و آنها که بدکارند در جحیمند،

-روز جزا وارد آن شوند،

-و از آن غائب نگردند."

این آیه می خواهد نتیجه حفظ اعمال با نوشتن نویسندگان و ظهور آن را در قیامت بیان کند .

کلمه أبرار به معنای نیکوکاران است، و کلمه فجار به معنای گنهکاران پرده در است، و ظاهرا مراد کفار هتاک باشد، نه مسلمانان گنهکار، چون مسلمانان در آتش مخلد نمی شوند.

" یصلونها یوم الدین،" می فرماید فجار در روز جزا برای ابد ملازم دوزخند، و از آن جدا شدنی نیستند. " و ما هم عنها بغائبین،" می فرماید اهل دوزخ از دوزخ غایب نمی شوند، و منظور این است که از آن بیرون نمی آیند، پس آیه مورد بحث در معنای آیه" و ما هم بخارجین من النار،" است .

(۲)

جداسازی گروه نیکوکاران و بدکاران در قیامت

-" قُلْ یجْمَعُ بَیْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ یَفْتَحُ بَیْنَنَا بِالْحَقّ ِ وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِیمُ،

-بگو: پروردگار ما بین ما و شما جمع نموده، سپس به حق در بین ما داوری می کند، و او جدا کننده حق و باطل به دانایی

است.“

از آنجـایی که واجب است جزای عمل هر کسـی از نیکوکاران و بـدکاران به خود او برگردد، و لازمه این قاعـده آن است که نخست هر دو طایفه یک جا جمع شده، و سپس بین آنان جدایی بیفتد، و هر یک در یکسو قرار گیرند، ناگزیر این کار جز از کسی که مدبر امور انسانهاست، بر نمی آید، و او پروردگار متعال است.

۱- آیه ۷ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۵۳

۲- آیه ۱۳ تا ۱۹ سوره انفطار المیزان ج ۲۰ ص ۳۷۳

پس آیه مورد بحث دو چیز را اثبات می کنـد، یکی بعث و قیامت را، تا همه یک جا جمع شده، سپس هر طایفه ای در صـفی جـداگانه قرار گیرند، نیکوکاران در صـفی و بدکاران در صـفی دیگر، و دوم انحصار این جدا سازی برای خدای تعالی، و این را از راه انحصار ربوبیت برای او اثبات می کند و از این طریق ربوبیت ارباب مشرکین را ابطال می نماید .

(۱)

عیش رضایتبخش و آتش سوزنده، پاداش و کیفر اعمال

-" فَأَمَّا مَن ثَقُلَت مَوَزِینُهُ، فَهُوَ فی عِیشهٍ رَّاضِیَهٍ،

-وَ أَمَّا مَنْ خَفَّت مَوَزِینُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِیَهٌ،

-وَ مَا أَدْرَاک مَا هِیَهْ، نَارٌ حَامِیَهُ،

-اما کسی که اعمالش نزد خدا سنگین وزن و دارای ارزش باشد،

-او در عیشی رضایت بخش خواهد بود،

-و اما آنکه اعمالش وزن و ارزشی نداشته باشد،

-او در آغوش و دامن هاویه خواهد بود،

-و تو نمی دانی هاویه چیست،

-آتشی است سوزنده ! "

این آیـات اشـاره دارد به اینکه در قیـامت بعضـی اعمـال در ترازوی عمل سـنگین است، ماننـد ایمان به خـدا و انواع اطاعتها، و بعضـی دیگر اینطور نیسـتند، ماننـد کفر و انـواع نافرمانیهـا و گناهـان، که البته اثر هر یـک از این دو نـوع مختلـف است، یکی سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالی است که در ترازو سنگین باشد، و دیگری شقاوت .

" " عِیشهٍ رَّاضِیَهٍ،" عیشه به معنـای نـوعی زنـدگی کردن است، ماننـد یـک زنـدگی خـوش، و نصـیب کسـانی خواهـد بود که اعمالشان نزد خدا دارای وزن و ارزش است.

" فامه هاویه،" کسـی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، همچنان که در جای دیگر فرمود: " ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا ...."

(۲)

هر نفسی آنچه را که کسب کرده جزا داده می شود!

-« لِيَجْزِى اللَّهُ كلَّ نَفْسٍ مَّا كَسبَت إِنَّ اللَّهَ سرِيعُ الْحِساب،

-تا خدا هر که را هر چه کرده است سزا دهد که خدا سریع الحساب است!»

این آیه جزو آیاتی است که اوضاع و احوال قیامت را نتیجه اعمال دنیا می داند.

۱- آیه ۲۶ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۶۶

۲- آیه ۱ تا آخر سوره قارعه المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۵

آیه شریفه نخست جزای اعمال را در روز جزاء بیان نموده و سپس انتقام اخروی خدا را معنا می کند و می فهماند که انتقام او از قبیل شکنجه دادن مجرم بخاطر رضایت خاطر نیست، بلکه از باب به ثمر رساندن کِشته اعمال است. و به عبارت دیگر از باب رساندن هر کسی به عمل خویش است.

و اگر این معنا را با جمله:" ان الله سریع الحساب،" تعلیل نموده، برای اشاره به این نکته است که حکم جزاء و نوشتن آن سریع و دوش به دوش عمل است الا آنکه ظهور و تحقق جزاء در قیامت واقع می شود.

(۱)

نتایج متفاوت اعمال در آخرت

-" مَن کانَ یُرِیدُ الْحَیَوةَ الدُّنْیَا وَ زِینَتَهَا نُوَف إِلَیهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِیهَا وَ هُمْ فِیهَا لا یُبْخَسونَ،

-أُولَئک الَّذِینَ لَیْس لهُمْ فی الاَخِرَهِ إِلا النَّارُ وَ حَبِط مَا صنَعُوا فِیهَا وَ بَطِلٌ مَّا کانُوا یَعْمَلُونَ،

-کسی که از تلاش خود تنها زندگی دنیا و زینت آن را بخواهد، ما نتیجه تلاش ایشان را بطور کامل می دهیم، و در آن هیچ نقصانی نمی یابند،

-اما اینها همانهایند که در آخرت به جز آتش بهره ای ندارند، و آنچه در دنیا تلاش کرده اند بی نتیجه می شود، چون هر چه کرده اند باطل بوده است."

عمل آدمی هر طور که باشد تنها آن نتیجه ای را که منظور آدمی از آن عمل است به او می دهد، اگر منظورش نتیجه ای دنیوی باشد نتیجه ای که شانی از شؤون زندگی دنیای او را اصلاح می کند، از مال و جمال و جاه، و یا بهتر شدن وضعش، عملش آن نتیجه را می دهد، البته در صورتی آن نتیجه را می دهد که سایر اسبابی که در حصول این نتیجه مؤثرند مساعدت بکنند، و عملی که به این منظور انجام شده نتایج أخروی را ببار نمی آورد، زیرا فاعل آن، قصد آن نتایج را نداشته تا آن نتایج به دستش بیاید، و صرف اینکه عملی ممکن است و صلاحیت دارد که در طریق آخرت واقع شود کافی نیست و رستگاری آخرت و نعیم آن را نتیجه نمی دهد، مثلا احسان به خلق و حسن خلق (هم می تواند به نیت دوست یابی و جاه طلبی و نان قرض دادن انجام شود، و هم به نیت پاداش اخروی و تحصیل خوشنودی خدای تعالی،) اگر به نیت خوشنودی خدا انجام نشود باعث اجر و پاداش اخروی و بلندی درجات نمی شود.

به همین جهت است که می بینیم بعد از جمله مورد بحث فرموده:" أُولَئک الَّذِینَ لَیْس لهَُمْ فی الاَخِرَهِ إِلا النَّارُ وَ حَبِط مَا صنَعُوا فِیهَا وَ بَطِلٌ مَّا کانُوا یَعْمَلُونَ،" و خبر داده که آنان وقتی وارد در حیات آخرت می شوند، وارد در خانه ای می شوند که حقیقت و

۱- آیه ۴۹ تا ۵۱سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۲۹

واقعیتش آتشی است که تمامی اعمال دنیایی آنان را می خورد، آنطور که آتش هیزم را از بین می برد، خانه ای که آنچه در نظر این دنیاپرستان زیبا و مایه خرسندی بود نابود می سازد و آنچه را که کردند بی نتیجه و خنثی می نماید.

آری دار آخرت چنین واقعیتی دارد و به همین جهت در جای دیگر قرآن آن را دار البوار یعنی خانه هلاکت و نابودی نامیده می فرماید:" الم تر الی الذین بدلوا نعمه الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها . "

آنچه تا اینجا گفته شد دو نکته را روشن ساخت: نکته اول اینکه، مراد از توفیه اعمال و پرداخت کامل اعمال به آنان، پرداخت کامل نتایج اعمال آنان و رساندن آثاری است که اعمالشان به حسب نظام اسباب و مسببات دارد، نه آن نتایجی که خود آنان از اعمالشان در نظر داشتند، و به امید رسیدن به آن نتایج، زحمت اعمال را تحمل کردند.

و خدای تعالی در جای دیگر از کلام مجیدش از این حقیقت اینطور تعبیر کرده که:" و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الاخره من نصیب،" ملاحظه می کنید که در این آیه نفرموده: ما هر منظوری که داشته به او می دهیم بلکه فرموده: پاره ای از آن بهره ها را به او می دهیم .

و باز در جای دیگر فرموده:" من کان یرید العاجله عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا،" که در این آیه علاوه بر آن نکته ای که در آیه قبلی بود این بیان اضافی را هم دارد که چنان نیست که هر کس هر چه بخواهد و به همان مقدار که خواسته به او می رسد، بلکه زمام امور دنیا به دست خدای سبحان است، و طبق آنچه سنت اسباب بر آن جریان دارد به هر کس هر مقدار که بخواهد می دهد و هر چه را نخواهد نمی دهد، هر که را که بخواهد مقدم می دارد و هر که را بخواهد عقب می اندازد.

نکته دوم اینکه این دو آیه، یعنی آیه:" من کان یرید الحیوه الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم،" - تا آخر آیه بعدی - حقیقتی از حقایق الهی را بیان می کند.

(۱)

مسرت های پنهان الهی برای صاحبان اعمال

-" فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِیَ لهُم مِّن قُرَّهِ أَعْینٍ جَزَاءَ بِمَا کانُوا یَعْمَلُونَ،

-هیچ کس نداند به سزای آن عملها که می کرده اند چه مسرتها برای ایشان نهان کرده اند."

این جمله فرع بر اوصاف و اعمالی است که مؤمنین دارند، می فرماید: به خاطر آن اوصاف و اعمالی که دارند خداوند چنین ثوابی برایشان فراهم کرده است. آن نعمت ها آن قدر بزرگ و خیره کننده است، که تنها یک چشم و دو چشم از دیدنش روشن

۱- آیه ۱۵و۱۶سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۲۶۰

نمی شود، بلکه هر صاحب چشمی که آن را ببیند چشمش روشن می گردد.

هیچ نفسی از نفوس بشر نمی داند که خدا چه نعمتهایی که مایه روشنی دیده هر صاحب دیده ای است در قبال اعمال نیکی که در دنیا کردند پنهان نموده، و این ندانستنشان به خاطر این است که آن نعمت ها مافوق علم و تصور ایشان است.

(۱)

خدا هر قومی را به آنچه عمل کرده اند کیفر دهد.

-" قُل لِّلَّذِینَ ءَامَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّهِ لِیَجْزِی قَوْمَا بِمَا کانُوا یَکْسِبُونَ،

-به کسانی که ایمان آورده انـد بگو، بر کفاری که به ایام خدا امید ندارند ببخشایند تا خدا هر قومی را به آنچه عمل کرده اند کیفر دهد."

" لیجزی قوما بما کانوا یکسبون،" معنایش این است که: ای رسول گرامی من، به مؤمنین دستور بـده از این مستکبرین که به آیات خدا استهزاء نموده و انتظار ایام خدا را ندارند، اغماض کنند تا آنکه خدای تعالی بر طبق آنچه کرده اند جزایشان دهد، چه، روز جزاء یکی از ایام خدا است .

و خلاصه از این منکرین قیامت درگذرند تا خدا در روزی از روزهای خود، ایشان را به کیفر اعمالشان برساند. خدای تعالی به زودی ایشان را بر طبق آنچه کرده اند کیفر می دهد.

" من عمل صالحا فلنفسه و من أساء فعلیها ثم الی ربکم ترجعون،" خدای تعالی ایشان را به آنچه کردنـد جزاء می دهـد، برای اینکه اعمال هرگز بی اثر رها نمی شود، بلکه هر کس عملی صالح کنـد از آن بهره مند می شود، و هر کس عملی زشت کند از آن متضرر می گردد. و بعـد همگی شـما بسوی پروردگارتـان مراجعه خواهیـد نمود، و او بر حسب اعمالی که کرده اید جزایتان می دهد، اگر اعمالتان خیر باشد جزای خیر، و اگر شر باشد جزای شر می دهد.

(۲)

فضل الهی: پاداشی بیشتر از عمل

-" وَ بَشرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لهُم مِّنَ اللَّهِ فَضلاً کَبِیراً،

-و مؤمنان را مژده بده که از ناحیه خدا فضلی بس بزرگ دارند."

فضـل به معنـای عطـا کردن بـدون اسـتحقاق گیرنـده است، و در جـای دیگر عطای خود را توصـیف کرده و فرموده:" من جاء

بالحسنه فله عشر امثالها،" و نيز فرموده: " لهم ما

۱- آيه ۱۷ سوره سجده الميزان ج : ۱۶ ص : ۳۹۵

۲- آيه ۱۴ سوره جاثيه الميزان ج : ۱۸ ص : ۲۴۹

یشاؤن فیها و لـدینا مزیـد،" که در این دو آیه بیان کرده که او از ثواب آن قدر می دهد، که یک مقدارش در مقابل عمل قرار می گیرد، و بیشـترش در مقابـل عملی قرار نمی گیرد، و ایـن همـان فضـل است. البته در آیه شـریفه هیـچ دلیلی نیست بر اینکه دلالت کند که این اجر زیادی مخصوص آخرت است.

(۱)

قطعی بودن بعث و حساب و جزای اعمال

-" زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَن لَّن یُبْعَثُوا قُلْ بَلی وَ رَبی لَتُبْعَثُنَّ ثمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِك عَلی اللَّهِ یَسِیرٌ،

-کسانی که کافر شدنـد پنداشـتند که مبعوث نمی شونـد، بگو چرا، به پروردگارم سوگنـد که به طور قطع مبعوث می شوید و بدانچه که کرده اید خبرتان خواهند داد و این برای خدا آسان است."

به پروردگارم سوگند که به طور یقین مبعوث خواهید شد!

" و ذلك علی الله یسـیر،" مبعوث کردن مردم و خبر اعمالشان را به ایشان دادن، برای خدای تعالی آسان است، و هیچ دشواری ندارد، و این رد اعتقاد مشرکین است که مساله بعث را محال دانسته می گفتند: ممکن نیست خدای تعالی چنین کاری بکند، و دلیلی به جز استبعاد نداشتند .

و در جای دیگر قرآن از این آسانی بعث به مثل " و هو الـذی یبـدؤا الخلق ثم یعیـده و هو اهون علیه،" تعبیر آورده، فرموده: او کسی است که خلق را بدون سابقه و از هیچ بیافرید، و سپس دوباره او را برمی گرداند، و برگرداندنش بر او آسان تر است.

و دلیـل بر اینکه معـاد برای خـدای تعالی دشواری نـدارد، همان اسـماء و صـفاتی است که در صـدر آیات نام برد، یعنی خلق، ملك، علم، محمودیت، و منزه بودن، که جامع همه آن اسماء و صفات کلمه الله است، که معنایش دارنده تمامی صفات کمال است .

" و الله بما تعملون خبیر،" این جمله علم خـدای تعالی را به یاد آنان می آورد، علمش به دقائق اعمال آنان، می خواهـد دسـتور فامنوا را به این وسـیله تاکیـد کنـد، و معنای آن این است که: ایمان بیاوریـد، و در ایمان آوردن خود کوشـش هم بکنید، برای اینکه خـدا به دقائق اعمالتان عالم است، هرگز از هیچ یك از آن اعمال غافل نمی ماند، و او به طور قطع جزای اعمالتان را می دهد.

(۲)

قسمت دوم: تغییر و تبدیل در قانون پاداش و کیفر

۱- آیه ۴۷ سوره احزاب المیزان ج : ۱۶ ص : ۴۹۵

۲- آیه ۷ سوره تغابن المیزان ج ۱۹ ص ۵۰۲

۱- یکی از احکام اعمال آدمی این است که پاره ای از گناهان حسنات دنیا و آخرت را حبط می کند، مانند ارتداد که آیه شریفه: " و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره ... " آنرا باعث حبط اعمال در دنیا و آخرت معرفی کرده، و یکی دیگر کفر است کفر به آیات خدا و عناد به خرج دادن نسبت به آنکه آن نیز به حکم آیه: " ان الذین یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر حق ، و یقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم ، اولئک الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره ، " باعث حبط اعمال در دنیا و آخرت است.

۲- همچنین در مقابل آن دو گناه بعضی از اطاعتها و اعمال نیک هست، که اثر گناهان را هم در دنیا محو می کند و هم در آخرت، مانند اسلام و توبه ، به دلیل آیه شریفه: " قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم، لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ، و انیبوا الی ربکم ، و اسلموا له من قبل ان یاتیکم العذاب ، ثم لا تنصرون ، و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم، "

و آیه شریفه: " فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی ، و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا و نحشره یوم القیمه اعمی، "

۳- و نیز بعضی از گناهان است که بعضی از حسنات را حبط می کند مانند دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم که به حکم آیه شریفه: " ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله و شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی لن یضروا الله شیئا ، و سیحبط اعمالهم ، یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم! " باعث حبط بعضی از حسنات می شود، و همچنین است صدا بلند کردن در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم که به حکم آیه شریفه: " یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون، " باعث حبط بعضی از اعمال می شود.

۴- و نیز بعضی از کارهای نیک است که اثر بعضی از گناهان را از بین می برد، مانند نمازهای واجب که به حکم آیه شریفه: " و اقم الصلوه طرفی النهار، و زلفا من اللیل، ان الحسنات یذهبن السیئات! " باعث محو سیئات می گردد و مانند حج که به حکم آیه

شریفه: " فمن تعجل فی یومین فلا۔ اثم علیه، و من تاخر فلا۔ اثم علیه ! " و نیز مانند اجتناب از گناهان کبیره که به حکم آیه شریفه: " ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم! " باعث محو سیئات می شود، و نیز به حکم آیه شریفه: " الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم ، ان ربک واسع المغفره! " باعث محو اثر گناهان کوچک می شود .

۵- و نیز بعضی از گناهان است که حسنات صاحبش را به دیگران منتقل می کند، مانند قتل که خدای تعالی در باره اش فرموده: " انی ارید ان تبوء باثمی و اثمک، " و این معنا در باره غیبت و بهتان و گناهانی دیگر در روایات وارده از رسول خدا و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده، و همچنین بعضی از طاعتها هست که گناهان صاحبش را به غیر منتقل می سازد، که بزودی خواهد آمد.

۶- و نیز بعضی از گناهان است که مثل سیئات غیر را به انسان منتقل می کند، نه عین آنرا ، مانند گمراه کردن مردم که به حکم آیه: " لیحملوا اوزارهم کامله یوم القیمه ، و من اوزار الذین یضلونهم بغیر علم." و نیز فرموده: " و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم، "

۷- و همچنین بعضی از اطاعتها هست که مثل حسنات دیگران را به انسان منتقل می کند، نه عین آنها را، و قرآن در این باره فرموده: " و نکتب ما قدموا و آثارهم! "

۸- باز پاره ای از گناهان است که باعث دو چندان شدن عذاب می شود، و قرآن در این باره فرموده: " اذا لاذقناه ضعف الحیوه و ضعف المماه، " و نیز فرموده: " یضاعف لها العذاب ضعفین ."

۹- و همچنین پاره ای از طاعتها هست که باعث دو چندان شدن ثواب می شود، مانند انفاق در راه خدا که در باره اش فرموده: " مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبله ماه حبه ." و نظیر این تعبیر در دو آیه زیر آمده: " اولئک یؤتون اجرهم مرتین یؤتکم کفلین من رحمته، و یجعل لکم نورا تمشون به، و یغفر لکم." علاوه بر اینکه به حکم آیه شریفه: " من جاء بالحسنه فله عشر امثالها، " بطور کلی کارهای نیک پاداش مکرر دارد.

۱۰- و نیز پاره ای از حسنات هست که سیئات را مبدل به حسنات می کند، و خدای تعالی در این باره فرموده: " الا من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات. "

۱۱- و نیز پاره ای از حسنات است که باعث می شود نظیرش عاید دیگری هم بشود، و در این باره فرموده : " و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان، الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شی ء ، کل امرء بما کسب رهین! "

ممکن است اگر در قرآن بگردیم نظیر این معنا را در گناهان نیز پیدا کنیم ،

مانند ظلم به ایتام مردم، که باعث می شود فرزند خود انسان یتیم شود، و نظیر آن ستم در فرزندان ستمگر جریان یابد، که در این باره می فرماید: " و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا خافوا علیهم . "

۱۲- و باز پاره ای حسنات است که سیئات صاحبش را به دیگری و حسنات آن دیگری را به وی می دهد همچنانکه پاره ای از سیئات است که حسنات صاحبش را به دیگری و سیئات دیگری را به او می دهد، و این از عجایب امر جزا و استحقاق است، که بحث پیرامون آن در ذیل آیه شریفه: " لیمیز الله الخبیث من الطیب، و یجعل الخبیث بعضه علی بعض، فیرکمه جمیعا، فیجعله فی جهنم، " در تفسیر المیزان آمده است.

با دقت در آیات سابق و تدبر در آنها این معنا روشن می شود که اعمال انسانها از حیث مجازات یعنی از حیث تاثیرش در سعادت و شقاوت آدمی نظامی دارد غیر آن نظامی که اعمال از حیث طبع در این عالم دارد.

و سخن کوتاه آنکه عالم مجازات نظامی جداگانه دارد، چه بسا می شود که یک عمل در آن عالم مبدل به عملی دیگر می شود، و چه بسا عملی که از من سر زده مستند به دیگری می شود، و چه بسا به فعلی حکمی می شود غیر آن حکمی که در دنیا داشت، و همچنین آثار دیگری که مخالف با نظام عالم جسمانی است .

و این معنا نباید باعث شود که کسی توهم کند که اگر این مطلب را مسلم بگیریم باید احکام عقل را در مورد اعمال و آثار آن بکلی باطل بدانیم، و در این صورت دیگر سنگ روی سنگ قرار نمی گیرد، بدین جهت جای این توهم نیست که ما می بینیم خدای سبحان هر جا استدلال خودش و یا ملائکه موکل بر امور را بر مجرمین در حال مرگ یا برزخ حکایت می کند، و همچنین هر جا امور قیامت و آتش و بهشت را نقل می نماید، همه جا به حجت های عقلی یعنی حجت هائی که عقل بشر با آنها آشنا است استدلال می کند، و همه جا بر این نکته تکیه دارد، که خدا به حق حکم می کند و هر کس هر چه کرده به کمال و تمام به او بر می گردد.

این طریقه قرآن کریم است در سخن گفتن با مردم، و خود او تصریح می فرماید که مساله عظیم تر از آن توهم ها و خیالاتی است که به ذهن مردم می رسد، و چیزی است که حوصله مردم گنجایش آن را ندارد، حقایقی است که فهم بشر بدان احاطه نمی یابد، و به همین جهت آن حقایق را نازل و باز هم نازل کرده، تا هم افق با ادراک بشر شود، و در نتیجه آن مقداری که خدا می خواهد از آن حقایق و از تاویل این کتاب عزیز بفهمند همچنانکه فرمود:

-" و الکتاب المبین انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون، و انه فی ام الکتاب لدینا

لعلی حکیم . "

پس قرآن کریم در خبر دادن از خصوصیات احکام جزا و آنچه مربوط به آن است اعتمادش بر احکام کلیه عقلائیه است، که در بین عقلا دایر است، و اساسش مصالح و مفاسد است.

آیات دسته اول که مورد بحث ما است حکم می کند به اینکه گناهان کشته شده به ظلم، به گردن قاتل ظالم است، و وقتی به گردن او بود اگر مؤاخذه اش کنند، به گناهان خودش مؤاخذه اش کرده اند، و نیز آن آیات حکم می کرد که هر کس سنت بدی باب کند پیروان آن سنت به تنهائی آن گناه را مرتکب نشده اند، باب کننده نیز مرتکب شده، پس یک معصیت دو معصیت است، و اگر حکم می کرد به اینکه یاور ظالم در ظلمش و پیرو پیشوای ضلالت هر دو شریک در معصیتند، و مثل خود ظالم و پیشوا، فاعلند، قهرا مصداق آیه: " ولا تزر وازره وزر اخری ...،" و نظایر آن می شوند، نه اینکه این دو طایفه از حکم آیه نامبرده مستثنا باشند و یا مورد نقض آن واقع گردند .

آیه شریفه:

-" و قضی بینهم بالحق، و هم لا یظلمون، و وفیت کل نفس ما عملت و هو اعلم بما یفعلون! "

هم به همین معنا اشاره می کند، چون جمله " و خدا به آنچه می کردند داناتر است " دلالت و یا حداقل اشعار به این دارد که پرداخت و دادن عمل هر کسی به وی بر حسب علم خدا و محاسبه ای است که او از افعال خلق دارد، نه بر حسب محاسبه ای که خلق پیش خود دارند، چون خلق علم و عقل این محاسبه را ندارند، زیرا خدا این عقل را در دنیا از آنان سلب کرده، و در حکایت گفتار دوزخیان فرموده: " لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر! "

و نیز در آخرت هم عقل و علم را از آنان گرفته، می فرماید: " و من کان فی هذه اعمی، فهو فی الاخره اعمی ، و اضل سبیلا ! "

۱۳- یکی دیگر از احکام اعمال این است که به حکم آیات زیر اعمال بندگان محفوظ و نوشته شده است، و روزی مجسم خواهد شد:

-" یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا، و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه، و نخرج له یوم القیمه کتابا یلقاه منشورا ونکتب ما قدموا و آثارهم و کل شی ء احصیناه فی امام مبین لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید! "

۱۴- یکی دیگر از احکام اعمال این است که بین اعمال انسان و حوادثی که رخ می دهد ارتباط هست، البته منظور ما از اعمال تنها حرکات و سکنات خارجیه ای است که عنوان حسنه و سیئه دارند، نه حرکات و سکناتی که آثار هر جسم طبیعی است، به

آیات زیر توجه فرمائید:

-" و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر ان الله لا یغیر ما بقوم ، حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم! "

و این آیات ظاهر در این است که میان اعمال و حوادث تا حدی ارتباط هست، اعمال خیر و حوادث خیر و اعمال بد و حوادث بد.

و در کتاب خدای تعالی دو آیه هست که مطلب را تمام کرده، و به وجود این ارتباط تصریح نموده است، یکی آیه شریفه زیر است:

- " و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء ، و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون و دیگری آیه : ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس ، لیذیقهم بعض الذی عملوا ، لعلهم یرجعون. "

پس معلوم می شود حوادثی که در عالم حادث می شود، تا حدی تابع اعمال مردم است، اگر نوع بشر بر طبق رضای خدای عمل کند، و راه طاعت او را پیش گیرد، نزول خیرات و باز شدن درهای برکات را در پی دارند، و اگر این نوع از راه عبودیت منحرف گشته و ضلالت و فساد نیت را دنبال کنند، و اعمال زشت مرتکب گردند، باید منتظر ظهور فساد در خشکی و دریا، و هلاکت امتها، و سلب امنیت، و شیوع ظلم، و بروز جنگها، و سایر بدبختی ها باشند، بدبختی هائی که راجع به انسان و اعمال انسان است، و همچنین باید در انتظار ظهور مصائب و حوادث جوی، حوادثی که مانند سیل و زلزله و صاعقه و طوفان و امثال آن خانمان برانداز است باشند، و خدای سبحان در کتاب مجیدش به عنوان نمونه داستان سیل عرم، و طوفان نوح، و صاعقه ثمود، و صرصر عاد، و از این قبیل حوادث را ذکر فرموده است .

پس هر امتی که طالح و فاسد شد قهرا در رذائل و گناهان فرو می رود، و خدا هم وبال آنچه کرده بدو می چشاند، و قهرا منتهی به هلاکت و نابودیشان می شود. به این آیات توجه فرمائید:

-" اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الذین کانوا من قبلهم، کانوا هم اشد منهم قوه و آثارا فی الارض ، فاخذهم الله بذنوبهم، و ما کان لهم من الله من واق. "

-" و اذا اردنا ان نهلک قریه امرنا مترفیها، ففسقوا فیها، فحق علیها القول، فدمرناها تدمیرا ثم ارسلنا رسلنا تترا کلما جاء امه رسولها کذبوه، فاتبعنا بعضهم بعضا، و جعلناهم احادیث فبعدا لقوم لا یؤمنون . "

این آیات همه راجع به امت طالحه بود، و معلوم است که وضع امت صالحه خلاف این وضع است.

۱۵- فرد هم مثل امت است، او نیز حسنه و سیئه و عذاب و نقمت دارد، چیزی که هست بسیار می شود که فرد به نعمت

اسلاف و نیاکان خود متنعم می شود، همچنانکه

به مظالم آنان معذب می گردد.

به آیات زیر توجه فرمائید:

-" قال انا یوسف و هذا اخی، قد من الله علینا، انه من یتق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین! " و مراد از منتی که خدا بر او نهاد همان ملک و عزت و نعمت های دیگر او است.

در سوره قصص می فرماید:" فخسفنا به و بداره الارض! "

در سوره مریم می فرماید:" و جعلنا له لسان صدق علیا، " که گویا منظور از یاد خیر ذریه صالحه ای است که مشمول انعام او باشند، همچنانکه در جائی دیگر فرموده: " فجعله کلمه باقیه فی عقبه! "

در سوره کهف می فرماید: " و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینه و کان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا، فاراد ربک ان یبلغا اشدهما و یستخرجا کنزهما، "

و در سوره نساء می فرماید: " و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا، خافوا علیهم." و مراد از این ذریه هر نسل آینده ای است که گرفتار آثار شوم ظلم نیاکان خود می شوند .

و سخن کوتاه اینکه وقتی خدای عزوجل نعمتی را بر امتی یا فردی افاضه فرمود، اگر آن امت و یا آن فرد صالح باشد، آن نعمت در واقع هم نعمتی بوده که خدا بر او انعام فرموده، و یا امتحانی بوده که خواسته او را به این وسیله بیازماید، همچنانکه از سلیمان حکایت کرده است که گفت:

-" هذا من فضل ربی ، لیبلونی ء اشکر ام اکفر و من شکر فانما یشکر لنفسه ، و من کفر فان ربی غنی کریم! "

و نیز فرموده:

-" لئن شکرتم لازیدنکم، و لئن کفرتم ان عذابی لشدید! "

و این آیه نظیر آیه قبلش دلالت دارد بر اینکه خود عمل شکر، یکی از اعمال صالحه ای است که نعمت را در پی دارد.

و اگر طالح و بد باشد، نعمتی که خدا به او داده به ظاهر نعمت است، و در واقع مکری است که در حقش کرده، و استدراج و املاـ (فریب دادن) است. چنانکه در باره نیرنگ در کلام مجیدش فرموده: "و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین." و در باره استدراج و املا فرموده: " سنستدرجهم من حیث لا یعلمون، و املی لهم ان کیدی متین! " و نیز فرموده: " و لقد فتنا قبلهم قوم فرعون . "

و وقتی بلاهـا و مصـائب یکی پس از دیگری می رسـد، مردم در مقابل این نیزماننـد نعمتها دو جورنـد، اگر مردمی و یا فردی باشند صالح، این مصیبت ها برای آنان فتنه

و آزمایش است، و خـدا بوسـیله آن بنـدگان خود را می آزمایـد، تا خبیث از طیب و پاک از ناپاک جـدا و متمایز شود، و مثل امـت صـالحه و فرد صالـح که گرفتـار آنهـا می گردد، مثـل طلاـ است که گرفتـار بـوته آتش و محـک آزمـایش می شـود، تا خالصش از ناخالص مشخص شود .

و خدا در این باره فرموده:

-" ا حسب النـاس ان یـترکوا ان یقولـوا آمنـا و هم لاـ یفتنون؟ و لقـد فتنـا الـذین من قبلهم، فلیعلمن الله الـذین صـدقوا و لیعلمن الکاذبین، ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا ، ساء ما یحکمون . "

و نیز فرموده:

- " و تلک الایام نداولها بین الناس، و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهدا. "

و اگر قوم و فردی که به آن گرفتاریها و مصائب گرفتار شده اند طالح و بدکار باشـند، خود این حوادث عذاب و کیفری است که در مقابل اعمال خود می بینند، و آیات سابق نیز بر این معنا دلالت داشت.

پس این هم یکی از احکام عمل آدمی است ، که به صورت حوادث نیک و بد در می آید ، و عاید صاحب عمل می شود.

(۱)

تجسم اعمال در قیامت

ظاهر شدن حقیقت اعمال در قیامت

۱- آیه ۲۱۷ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۲۵۷

-" وَ بَدَا لهُمْ سيِّئَات مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بهِم مَّا كانُوا بِهِ يَستهْزِءُونَ،

-و چون قيامت شد حقيقت اعمال زشتشان برايشان هويدا گشت و همان كه استهزائش مى كردند بر سرشان بيامد! "

اين آيه شريفه از آياتى است كه بر تمثل و تجسم اعمال دلالت دارد. مى فرمايد: در آن روز اعمال بدشان، و يا بدى هاى از اعمالشان برايشان ظاهر مى شود. در نتيجه آيه شريفه در معناى آيه " يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء،" مى باشد.

(۱)

آنچه مى خورند جز آتش نيست!

- " إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَبِ وَ يَشترُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولَئك مَا يَأْكلُونَ فى بُطونِهِمْ إِلا النَّارَ وَ لا يُكلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَهِ وَ لا يُزَكيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. أُولَئك الَّذِينَ اشترَوُا الضلَلَهَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَاب بِالْمَغْفِرَهِ فَمَا أَصبرَهُمْ عَلى النَّارِ !

- بدرستى آنهائى كه از كتاب خدا آنچه را كه خدا نازل كرده كتمان مى كنند و با كتمان آن ثمن اندك به دست مى آورند آنها آنچه مى خورند جز آتشى نيست كه به درون خود مى كنند و خدا روز قيامت با آنها سخن نخواهد گفت و تزكيه شان نخواهد كرد و عذابى دردناك خواهند داشت.

اينان همانهايند كه با سرمايه هدايت، گمراهى مى خرند و مغفرت را با عذاب معاوضه مى كنند راستى چقدر بر چشيدن آتش تحمل دارند! "

در آيه شريفه دلالتى كه بر تجسم اعمال و تحقق نتائج آن دارد، بر كسى پوشيده نيست، چون اولا مى فرمايد:

- اينكه علماى اهل كتاب احكام نازله از ناحيه خدا را در برابر بهائى اندك

۱- آيه ۳۲ و ۳۳ سوره جاثيه الميزان ج : ۱۸ ص : ۲۷۴

فروختند، همین اختیار ثمن اندک عبارت است از خوردن آتش و فرو بردن آن در شکم.

- ثانیا در آیه دوم همین اختیار کتمان و گرفتن ثمن اندک در برابر احکام خدا را مبدل کرد به اختیار ضلالت بر هدایت.

- ثالثا این اختیار را هم مبدل کرد به اختیار عذاب بر مغفرت و در آخر، مطلب را با جمله:

-" مگر چقدر بر سوختن در آتش صبر دارند ! " ختم نمود.

معلوم می شود اختیار بهای اندک بر احکام خدا، اختیار ضلالت است بر هدایت، و اختیار ضلالت بر هدایت در نشئه دیگر به صورت اختیار عذاب بر مغفرت مجسم می شود، و نیز ادامه بر کتمان حق در این نشئه، به صورت ادامه بقاء در آتش مجسم می گردد! (دقت فرمائید)

(۱)

انسان و سنگ به عنوان آتشگیرانه جهنم

-" یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسکمْ وَ أَهْلِیکمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاس وَ الحِجَارَهُ عَلَیهَا مَلَئکَهٌ غِلاظٌ شِدَادٌ لا یَعْصونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ،

-هان ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و اهل خود را از آتشی که آتش گیرانه اش مردم و سنگ است حفظ کنید، آتشی که فرشتگان غلاظ و شداد موکل بر آنند فرشتگانی که هرگز خدا را در آنچه دستورشان می دهد نافرمانی ننموده بلکه هر چه می گوید عمل می کنند."

اگر انسانهای معذب در آتش دوزخ را آتش گیرانه دوزخ خوانده، بدین جهت است که شعله گرفتن مردم در آتش دوزخ به دست خود آنان است، همچنان که در جای دیگر فرموده:" ثم فی النار یسجرون،" در نتیجه جمله مورد بحث یکی از ادله تجسم اعمال است همچنان که ظاهر آیه بعدی هم که می فرماید: یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا ...، همین معنا است، برای اینکه در آخرش می فرماید: تنها و تنها اعمال خودتان را به شما به عنوان جزا می دهند.

(۲)

حضور اعمال خیر و شر هر انسان در قیامت

-" یَوْمَ تَجِدُ کلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَت مِنْ خَیرٍ محْضراً وَ مَا عَمِلَت مِن سوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ أَمَدَا بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکمُ اللَّهُ نَفْسهُ وَ اللَّهُ رَءُوف بِالْعِبَادِ،

-روزی که هر نفسی آنچه را در دنیا کرده چه خیر و چه شر برابر خود حاضر

۱- آیه ۱۷۴ و ۱۷۵ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۶۴۳

۲- آیه ۶ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۶۰

می بینـد در آن روز آرزو می کنـد ای کـاش بین او و آنچه کرده زمـانی طولانی فاصـله بود، و خـدا شـما را از خود زنهار می دهد، و خدا به بندگانش مهربان است!"

احضار که به معنای حاضـر ساختن موجود غایب از انظار است، بما می فهمانـد اعمال نزد خـدا محفوظ بوده و خدا در دنیا هم عـالم بـدان بوده و آنرا محفوظ داشـته، روز قیـامت برای صاحبـانش اظهار می دارد، همچنانکه در جای دیگر فرمود: "و ربک علی کل شی ء حفیظ،" و نیز فرموده:" و عندنا کتاب حفیظ."

این آیه از آیاتی است که بر تجسم اعمال دلالت می کند.

جمله:" تود لو ان بینها و بینه امـدا بعیـدا،" دلالت دارد بر اینکه حاضـر شدن عمل زشت باعث ناراحتی نفس می شود، همچنان که از راه مقابله فهمیده می شود که عمل خیر باعث مسرت نفس می گردد، و اگر فرمود صاحب عمل زشت دوست می دارد که: ای کاش بین او و آن عمل، فاصله ای زمانی می بود، و نفرمود دوست می داردکه کاش اصلا آن عمل را نکرده بود، برای این است که عمـل خود را حاضـر می بینـد، و می بینـد که خـدای تعـالی عملش را حفظ کرده، دیگر هیـچ آرزوئی نمی تواند داشـته باشد، بجز اینکه بگوید ای کاش در چنین موقعیتی که سـخت ترین احوال است بین من و این عمل زشت فاصـله زیادی بود، و اینطور نزدم حاضر نمی شد!

-"و یحذرکم الله نفسه، و الله رؤف بالعباد،"

خـدای تعـالی به خـاطر رأفت نسبت به بنـدگان خودش آنـان را قبـل از اینکه متعرض امثال این نافرمانیها شونـد، و به وبال آن گرفتار آیند، وبالی که حتمی و غیر قابل تخلف است یعنی نه شفاعتی دفعش می کند و نه هیچ دافعی دیگر، هشدار می دهد .

(۱)

انتقام الهی با تجسم صورتهای زشت اعمال

-فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَام،

-مپندار که خدا از وعده خویش با پیغمبران تخلف کند، زیرا خدا نیرومند و انتقام گیر است. "

اگر زندگی آخرت را نتیجه اعمال دنیا بدانیم، برگشت معنای انتقام الهی به تجسم صورتهای زشت و ناراحت کننده از ملکات زشتی است که در دنیا در اثر تکرار گناهان در آدمی پدید آمده است.

ساده تر اینکه عقاب و همچنین ثوابهای آخرت عبارت می شود از همان ملکات

۱- آیه ۳۰ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۲۴۳

فاصله و یا ملکات زشتی که در اثر تکرار نیکی ها و بدی ها در نفس آدمی صورت می بندد. همین صورتها در آخرت شکل عذاب و ثواب به خود می گیرد، و همین معنا عبارت می شود از انتقام الهی !

(۱)

تجسم اعمال در قیامت و ترس از مشاهده آن

-" تَرَی الظّلِمِینَ مُشفِقِینَ مِمّا کسبُوا وَ هُوَ وَاقِعُ بِهِمْ ...،

-ستمگران را می بینی که از آنچه کرده اند بیمناکند، ولی بلای همان کرده ها بر سرشان خواهد آمد...."

مراد از ظالمین کسانی است که دین خدا را ترک کردند و از قیامت اعراض نمودند. می فرماید: همه بینندگان خواهند دید که ستمکاران در روز قیامت از آنچه کردند خائفند، و آنچه از آن می ترسیدند بر سرشان خواهد آمد و هیچ مفری از آن ندارند .

این آیه شریفه از آیاتی است که در دلالت بر تجسم اعمال خیلی روشن است.

(۲)

حبط و بطلان اعمال

مفهوم حبط اعمال

۱- آیه ۴۷ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۲۷

۲- آیه ۲۲ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۹

-" . . . وَ مَن يَرْتَـدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُت وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولَئك حَبِطت أَعْمَلُهُمْ فى الـدُّنْيا وَ الاَخِرَهِ وَ أُولَئك أَصحَب النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ ،

-. . . و هر کس از شما از دین خود برگردد و در حال کفر بمیرد اینگونه افراد اعمال نیکشان بی اجر شده در دنیا و آخرت از آن بهره مند نمی شوند و آنان اهل جهنم و در آن جاویدانند! "

کلمه حبط به معنای باطل شدن عمل، و از تاثیر افتادن آن است، و در قرآن هم جز به عمل نسبت داده نشده، از آن جمله فرموده:

-" لئن اشرکت لیحبطن عملک، و لتکونن من الخاسرین ! "

و نیز فرموده:

" ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله ، و شاقوا الرسول، من بعد ما تبین لهم الهدی لن یضروا الله شیئا، و سیحبط اعمالهم، یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول، و لا تبطلوا اعمالکم ! "

آیه مورد بحث تهدیدی است علیه مرتدین، یعنی کسانی که از دین اسلام برگردند، به اینکه اگر چنین کنند عملشان حبط می شود، و تا ابد در آتش خواهند بود!

و ذیل همین آیه سوره محمد که میان کفار و مؤمنین مقابله انداخته، به آنان فرموده اعمالتان حبط شده، و به اینان می فرماید زنهار مواظب باشید عملتان باطل نگردد، دلالت دارد بر اینکه حبط به معنای بطلان عمل است، همچنانکه از آیه: " و حبط ما صنعوا فیها، و باطل ما کانوا یعملون،" نیز این معنا استفاده می شود و قریب به آن آیه: " و قدمنا الی ما عملوا من عمل ، فجعلناه هباء منثورا،" است .

آنچه خدای تعالی در باره اثر حبط بیان کرده باطل شدن اعمال انسان هم در دنیا و هم در آخرت است، پس حبط ارتباطی با اعمال دارد، از جهت اثر آخرتی آنها، آری

ایمان به خدا همانطور که زندگی آخرت را پاکیزه می کند زندگی دنیا را هم پاکیزه می سازد.

همچنانکه قرآن کریم فرمود:

-" من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن، فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون ."

(۱)

بررسی چگونگی حبط اعمال

-چگونه اعمال کفار و مخصوصا مرتدین در دنیا و آخرت حبط می شود و ایشان زیانکار می گردند ؟

اما زیانکاریشان در دنیا که بسیار روشن است، برای اینکه قلب کافر و دلش به امر ثابتی که همان خدای سبحان است بستگی ندارد، تا وقتی به نعمتی می رسد نعمت را از ناحیه او بداند، و خرسند گردد، و چون به مصیبتی می رسد آن را نیز از ناحیه خدا بداند، و دلش تسلی یابد.

-" او من کان میتا فاحییناه، و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس، کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها ؟ "

مؤمن را در زندگی دنیا نیز دارای نور و حیات خوانده و کافر را مرده و بی نور، و نظیر آن آیه:

-" فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی، و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا ، و نحشره یوم القیمه اعمی، "

که از راه مقابله می فهمیم زندگی مؤمن و معیشتش فراخ و وسیع و قرین با سعادت است.

و همه این مطالب و علت سعادت و شقاوت را در یک جمله کوتاه جمع کرده و فرموده: " ذلک بان الله مولی الذین آمنوا ، و ان الکافرین لا مولی لهم! "

پس از آنچه گذشت معلوم شد مراد از اعمالی که حبط می شود، مطلق کارهائی است که انسان به منظور تامین سعادت زندگی خود انجام می دهد، نه خصوص اعمال عبادتی، و کارهائی که نیت قربت لازم دارد، و مرتد، آنها را در حال ایمان، و قبل از برگشتن به سوی کفر انجام داده، علاوه بر دلیل گذشته، دلیل دیگری که می رساند: مراد از عمل، مطلق عمل است، نه تنها عبادت، این است که: دیدید حبط را به کفار و منافقین هم نسبت داده، با اینکه کفار عبادتی ندارند، و در این باره فرموده:

-" یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم ، و الذین کفروا فتعسا

۱- آیه ۲۱۷ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۲۴۵

لهم و اضل اعمالهم ، ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله ، فاحبط اعمالهم.“

و نیز می فرماید :

-” ان الـذین یکفرون بایـات الله ، و یقتلون النبیین بغیر حق، و یقتلون الـذین یـامرون بالقسط من الناس ، فبشـرهم بعـذاب الیم ، اولئک الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره و ما لهم من ناصرین .“ و آیاتی دیگر

پس حاصل آیه مورد بحث مانند سایر آیات حبط این است که کفر و ارتداد باعث آن می شود که عمل از این اثر و خاصـیت که در سـعادت زندگی دخالتی داشـته باشد می افتد، همچنانکه ایمان باعث می شود، به اعمال آدمی حیاتی و جانی می دهد، که به خاطر داشـتن آن اثر خود را در سعادت آدمی می دهد، حال اگر کسی باشد که بعد از کفر ایمان بیاورد، باعث شده که به اعمالش که تاکنون حبط بود حیاتی ببخشد، و در نتیجه اعمالش در سعادت او اثر بگذارند، و اگر کسی فرض شود که بعد از ایمان مرتـد شـده باشـد، تمامی اعمالش می میرد، و حبط می شود، و دیگر در سعادت دنیا و آخرت وی اثر نمی گذارد، و لیکن هنوز امیـد آن هست که تا نمرده به اسـلام برگردد، و اما اگر با حال ارتـداد مرد، حبط او حتمی شده، و شـقاوتش قطعی می گردد!

از اینجـا روشن می شود که بحث و نزاع در اینکه آیا اعمال مرتـد تا حین مرگ باقی است و در هنگام مرگ حبط می شود، یا از همان اول ارتداد حبط می شود بحثی است باطل و بیهوده.

آیه شریفه در صدد بیان این معنا است که تمامی اعمال و افعال مرتد از حیث تاثیر در سعادتش باطل می شود.

در اینجـا مسـاله دیگری هست که تـا حـدی ممکن است آن را نتیجه بحث در حبـط اعمال دانست، و آن مساله احباط و تکفیر است، و آن عبـارت است از اینکه آیا اعمال در یکـدیگر اثر متقابل دارنـد و یکـدیگر را باطل می کننـد، و یا نه بلکه حسـنات حکم خود، و اثر خود را دارند، و سیئات هم حکم خود و اثر خود را دارند، البته این از نظر قرآن مسلم است که حسـنات چه بسا می شود که اثر سیئات را از بین می برد، چون قرآن در این باره تصریح دارد.

بحثی در مکان و زمان حبط اعمال

مکان و زمان این جزا و استحقاق آن کجا و چه وقت است ؟

آنچه جـا دارد گفته شود: این است که اگر مـا در بـاب ثواب و عقـاب و حبـط و تکفیر و مسـائلی نظیر اینها راه نتیجه اعمال را پیش بگیریم ، لازمه آن راه این است که بگوئیم نفس و جـان انسانی مادام که متعلق به بـدن است جوهری است دارای تحول که

قابلیت تحول را هم در ذات خود دارد، و هم در آثار ذاتش، یعنی آن صورتهائی که از او صادر می شود، و نتایج و آثار سعیده و شقیه قائم به آن صورتها است.

بنا بر این وقتی حسنه ای از انسان صادر می شود، در ذاتش صورت معنویه ای پیدا می شود، که مقتضی آن است که متصف به صفت ثواب شود، و چون گناهی از او سر می زند صورت معنویه دیگری در او پیدا می شود که صورت عقاب قائم بدان است، چیزی که هست ذات انسان از آنجائی که گفتیم متحول و از نظر حسنات و سیئاتی که از او سر می زند در تغیر است، لذا ممکن است صورتی که در حال حاضر به خود گرفته مبدل به صورتی مخالف آن شود، این است وضع نفس آدمی، و همواره در معرض این دگرگونی هست تا مرگش فرا رسد، یعنی نفس از بدن جدا گشته، از حرکت و تحول (حرکت از استعداد به فعلیت و تحول از صورتی به صورتی دیگر) بایستد .

در این هنگام است که صورتی و آثاری ثابت دارد، ثابت یعنی اینکه دیگر تحول و دگرگونگی نمی پذیرد، مگر از ناحیه خدای تعالی، یا به آمرزش و یا شفاعت.

پس، در مساله حبط شدن به وسیله کفر و امثال آن، حق این است که حبط هم نظیر استحقاق اجر است، که به مجرد ارتکاب گناه می آید، ولی همواره در معرض دگرگونی هست تا روزی که صاحبش بمیرد آن وقت یک طرفی می شود.

حبط همانطور که در اعمال اخروی هست در اعمال دنیوی هم جریان می یابد.

(۱)

دست خالی ماندن انسان بعد از لغو حسنات

-" وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِئَایَتِنَا وَ لِقَاءِ الاَخِرَهِ حَبِطت أَعْمَلُهُمْ هَلْ یجْزَوْنَ إِلا مَا کانُوا یَعْمَلُونَ،

-و کسانی که آیه های ما و دیدار آخرت را دروغ شمرده اند اعمالشان تباه است. مگر جز در مقابل اعمالی که می کرده اند پاداشی به ایشان می دهند؟ "

از این آیه چند نکته استفاده می شود:

اول اینکه کیفر و پاداش اعمال خود اعمال است.

دوم اینکه حبط عمل و بی اجر بودن آن، خود یک نحو کیفر است، زیرا همانطوری که گفته شد پاداش هر عمل نیکی خود عمل است و وقتی عمل نیک بی اجر باشد پس در حقیقت بی اجر کردن آن خود یک نحو کیفر است، چون نتیجه بی اجر شدن حسنات کسی که هم حسنات دارد و هم سیئات این است که چنین کسی جز کیفر سیئات پاداش دیگری نداشته باشد.

(۲)

حبط عمل بدون ایمان

۱- آیه ۲۱۷ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۲۴۵

۲- آیه ۱۴۷ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۳۱۸

-" مَا كانَ لِلْمُشرِكِينَ أَن يَعْمُرُوا مَسجِدَ اللَّهِ شهِدِينَ عَلى أَنفُسِهِم بِالْكُفْرِ أُولَئك حَبِطت أَعْمَلُهُمْ وَ فى النَّارِ هُمْ خَلِدُونَ،

-مشركين را حق آن نيست كه مساجد خدا را تعمير كنند، با آنكه خود شاهد بر كفر خويشتنند، چه، ايشان اعمالشان بى اجر و باطل و خود در جهنم جاودانند."

اعمال بندگان وقتى مرضى خداوند و نزد او جاودانه مى ماند كه از روى حقيقت ايمان به او و فرستاده اش و همچنين ايمان به روز جزا باشد، و گر نه حبط شده صاحبش را بسوى سعادت رهبرى نخواهد كرد، و معلوم است كه از لوازم ايمان حقيقى، انحصار دادن ولايت است به خدا و رسول او.

آيه در صدد بيان اين معنا است كه: مشركين را نمى رسد كه مسجد الحرام را تعمير كنند، چون آنجا مسجد است، و مساجد وضعشان چنين است كه نبايد مشرك آنها را تعمير نمايد.

" اولئك حبطت اعمالهم و فى النار هم خالدون،"

منظور از جمله اولى بيان بطلان اثر و برداشته شدن آن از اعمال آنان است، زيرا هر عملى را كه انسان انجام مى دهد بخاطر اثرى است كه از آن منظور دارد، و وقتى عمل حبط، و اثر از آن برداشته شود، قهرا مجوزى براى انجام آن نيست، اعمالى هم كه جنبه عبادت دارد از قبيل تعمير مساجد و امثال آن به منظور اثرى كه عبارت از سعادت و بهشت است انجام مى شود، و همين عمل وقتى حبط شود ديگر آن اثر را ندارد.

و منظور از جمله دومى يعنى جمله:" فى النار هم خالدون،" بيان اين جهت است كه حالا- كه به بهشت نمى روند كجا مى روند، و به معناى اين است كه فرموده باشد: اين طائفه از آنجائى كه اعمال عباديشان به بهشت راهبريشان نمى كند، بطور دائم در آتش خواهند بود، و چون اثر سعادت را ندارند در شقاوت ابدى بسر خواهند برد .

(۱)

حبط اعمال منافقين در همه تاريخ

-" كالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كانُوا أَشدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَلاً وَ أَوْلَداً فَاستَمْتَعُوا بخَلَقِهِمْ فَاستَمْتَعْتُم بِخَلَقِكمْ كمَا استَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُم بخَلَقِهِمْ وَ خُضتُمْ كالَّذِى خَاضوا أُولَئك حَبِطت أَعْمَلُهُمْ فى الدُّنْيَا وَ الاَخِرَةِ وَ أُولَئك هُمُ الْخَسِرُونَ،

-مانند آن كسانى كه قبل از شما بودند، و نيرومندتر از شما بوده و اموال و اولادشان بيش از شما بود، و از بهره خود، برخوردار شدند، شما نيز از بهره

۱- آيه ۱۷و۱۸ سوره توبه الميزان ج : ۹ ص : ۲۶۵

خویشتن برخوردار شدید، چنانکه اسلاف شما از نصیب خویش برخوردار شدند، شما یاوه گفتید همانطور که ایشان یاوه گفتند، ایشان اعمالشان در دنیا و آخرت بی نتیجه شد، و ایشان، آری ، هم ایشانند زیانکاران! "

در این آیه منافقین غایب فرض شده اند و رسول خدا حاضر، تا رسول خدا داستانهائی را که قرآن از امم گذشته آورده برایشان بخواند و تذکر دهد که مگر داستان قوم نوح را نشنیدید که چگونه خدای سبحان تمامی آنها را غرق کرد و قوم هود که خداوند بوسیله بادی صرصر و بی رحم همه را زنده بگور ساخت و قوم صالح که خدا با زلزله زیر و رویشان کرد و قوم ابراهیم که خدا پادشاهشان نمرود را بکشت و نعمت خود را از آنان سلب فرمود، و مؤتفکات، یعنی شهرها و دهاتی از دهات قوم لوط که زیر و رو شدند؟!

می فرماید: شما سرگرم لذت مادی شدید همانطور که اقوام منقرض شده تاریخ شدند، شما آیات خدا را استهزاء کردید همچنانکه آنها استهزاء کردند، اعمالتان در دنیا و آخرت حبط و بی نتیجه شد همچنانکه از آنان شد، شما زیانکار شدید همچنانکه آنها شدند، و به همین جهت به شما وعده آتش جاودانه داد و از رحمت خود دور کرد.

(۱)

برباد رفتن خاکستر اعمال کفار

-" مَّثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَلُهُمْ کَرَمَادٍ اشتَدَّت بِهِ الرِّیحُ فی یَوْمٍ عَاصِفٍ لا یَقْدِرُونَ مِمَّا کسبُوا عَلی شیْ ءٍ ذَلِك هُوَ الضلَلُ الْبَعِیدُ،

-کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، اعمالشان همانند خاکستری است که در روز طوفانی باد سختی بر آن بوزد، آنها توانی ندارند کمترین چیزی از آنچه را که انجام داده اند به دست آورند، و این همان گمراهی دور و دراز است."

روز عاصف روزی را می گویند که در آن بادهای تند بوزد، در این آیه، اعمال کفار را از این جهت که به نتیجه نمی رسد و اثر سعادتی برای آنان ندارد به خاکستری مثل می زند که دچار بادهای تند گشته در یک لحظه نابود گردد، مانند آیه شریفه ای که می فرماید:" و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا،" پس اعمال کفار، هر یک به منزله یک ذره خاکستری است که در برابر تندباد روزی طوفانی قرار گیرد و اثری از آن باقی نماند.

(۲)

خسارت بارترین اعمال

-" قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکم بِالأَخْسرِینَ أَعْمَلاً،

۱- آیه۶۹ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۴۵۴

۲- آیه ۱۸ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۴۸

-الَّذِینَ ضلَّ سعْیهُمْ فی الحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ هُمْ یحْسبُونَ أَنهُمْ یحْسِنُونَ صنْعاً،

-أُولَئک الَّذِینَ کَفَرُوا بِئَایَتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائهِ فحَبِطت أَعْمَلُهُمْ فَلا نُقِیمُ لهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَهِ وَزْناً،

-ذَلِک جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا کَفَرُوا وَ اتخَذُوا ءَایَتی وَ رُسلی هُزُواً،

-بگو آیا شما را از آنهایی که از جهت عمل زیانکارترند خبر دهیم،

-همان کسان که کوشش ایشان در زندگی این دنیا تلف شده و پندارند که رفتار نیکو دارند،

-آنها همان کسانند که آیت های پروردگارشان را با معاد انکار کرده اند، پس اعمالشان هدر شده و روز قیامت برای آنها میزانی بپا نمی کنیم،

- چنین است، و سزای ایشان جهنم است برای آنکه انکار ورزیده و آیت های من و پیغمبرانم را به مسخره گرفته اند.»

این آیه خبر می دهد از آنهائی که در عمل از هر زیانکاری زیانکارترند، کسانی هستند که در زندگی دنیا نیز از عمل خود بهره نگرفتند، چون ضلال سعی همان خسران و بی نتیجگی عمل است، آنگاه دنبالش اضافه فرموده که:« وَ هُمْ یحْسبُونَ أَنهُمْ یحْسِنُونَ صنْعاً،- در عین حال گمان می کنند که کار خوبی انجام می دهند،» و همین پندار است که مایه تمامیت خسران ایشان شده است.

آدمی در زندگی دنیا جز سعی برای سعادت خود کاری نمی کند، و جز کوشش برای رسیدن به چنین هدفی همی ندارد، و این انسان اگر طریق حق را بپیماید و به غرض خود نائل شود و سعادتمند بشود که هیچ، و اگر راه خطا را برود و نفهمد که دارد خطا می رود خاسر است لیکن همین خاسر خسرانش قابل جبران است و امید نجات دارد. اما اگر راه خطا رفت و به غیر حق اصابت کرد و همان باطل را پذیرفت تا آنجا که وقتی هم که حق برایش جلوه کرد از آن اعراض نمود، و دلباخته استکبار و تعصب جاهلانه خود بود، چنین کسی از هر خاسری خاسرتر است و عملش از عمل هر کس دیگری بی نتیجه تر، زیرا این خسرانی است که جبران نمی شود، و امید نمی رود که روزی مبدل به سعادت شود و به همین جهت است که خدای تعالی می فرماید:" الَّذِینَ ضلَّ سعْیهُمْ فی الحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ هُمْ یحْسبُونَ أَنهُمْ یحْسِنُونَ صنْعاً."

و اینکه کسی با روشن شدن بطلان اعمالش، باز هم آن را حق بپندارد از این جهت است که دلش مجذوب زینت های دنیا و زخارف آن شده، و در شهوات غوطه ور گشته لذا همین انجذاب به مادیت او را از میل به پیروی حق و شنیدن داعی آن و پذیرفتن ندای منادی فطرت باز می دارد.

" اولئک الذین کفروا بایات ربهم و لقائه." کفر به آیات، انکار نبوت است، علاوه بر اینکه خود پیغمبر از آیات است. و مراد از کفر به لقاء خدا، کفر به معاد و بازگشت به سوی او است.

پس بر گشت تعریف اخسرین اعمالا به این است که آنان منکر نبوت و معادند.

(۱)

اعمال حبط شده در قیامت وزن ندارند !

۱- آیه ۱۰۳ تا ۱۰۶سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۵۴۶

-" أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِئَايَتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فحَبِطت أَعْمَلُهُمْ فَلا نُقِيمُ لهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَهِ وَزْناً،

-آنهـا همـان كسانند كه آيت هاى پروردگارشان را با معاد انكار كرده انـد، پس اعمالشان هـدر شـده و روز قيامت براى آنها ميزانى بپا نمى كنيم."

وجه اينكه چرا اعمالشان حبط (بى اجر) مى گردد اين است كه آنها هيـچ عملى را براى رضاى خـدا انجام نمى دهنـد، و ثواب دار آخرت را نمى جويند و سعادت حيات آخرت را نمى طلبند و محركشان در هيچ عملى ياد روز قيامت و حساب نيست .

و اينكه فرمود:" فلا نقيم لهم يوم القيامه وزنا،" فرع است بر حبط اعمال، زيرا سـنجش و وزن در روز قيامت به سنگينى حسنات است، به دليـل اينكه مى فرمايـد: " و الوزن يومئـذ الحق فمن ثقلت موازينه فاولئـك هم المفلحون و من خفت موازينه فـاولئك الذين خسروا انفسهم."

و نيز به دليل اينكه با حبط عمل ديگر سنگينى باقى نمى ماند و در نتيجه ديگر وزنى معنا ندارد.

" ذلك جزاؤهم جهنم بما كفروا و اتخذوا آياتى و رسلى هزوا."

(۱)

اعمالی که مانند غبار از هم پاشیده می شود!

-" وَ قَدِمْنَا إِلى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَهُ هَبَاءً مَّنْثُوراً،

-و به آن عملها كه كرده اند پردازيم و آن را غبارى پراكنده كنيم."

كلمه هَبَـاءً به معناى خاك بسيار نرم و غبارى است كه در هوا پراكنـده مى شود، و جز در هنگام تابش نور خورشـيد از پنجره ديـده نمى شود. و عمـل چيزى است كه در نشأه بعـد از مرگ مـايه معيشت آدمى است، و معنـاى آيه اين است كه ما به يـك يـك اعمـالى كه كرده انـد مى پردازيم، پس آن را طورى از هم مى پاشـيم، كه چون غبـار نابود شود، و ديگر از آن بهره مند نشوند.

و اين طرز سـخن بر اساس تمثيل است، مى خواهد قهر الهى را بر جميع اعمال كفار كه به منظور سـعادت حيات انجام داده اند برسانـد، و بفهمانـد كه چگونه مى توانـد آنها را باطل سازد، به طورى كه اثرى در سـعادت زنـدگى ابدى ايشان نداشـته باشد، خداى تعالى را تشبيه به سـلطان قاهرى مى كند كه وقتى بر دشـمن غلبه مى كند تار و پود زندگى اش را به باد مى دهد، اثاث خانه و زندگى اش را مى سوزاند، به طورى كه اثرى از آن باقى نماند .

۱- آيه ۱۰۶ سوره كهف الميزان ج : ۱۳ ص : ۵۴۸

و میـان این آیه که دلالـت می کنـد بر حبـط اعمـال کفـار در آن روز، بـا آیـاتی که می فهمانـد اعمـال کفـار به خـاطر کفر و جرمهایشان در دنیا حبط می شود، منافات نیست، برای اینکه معنای حبط کردن بعد از مرگ این است که بعد از مرگ حبط را درک می کنند، بعد از آنکه در دنیا از درکشان مخفی بود.

(۱)

بی نتیجه شدن اعمال کفار

-" الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صدُّوا عَن سبِيلِ اللَّهِ أَضلَّ أَعْمَلَهُمْ ،

-کسانی که کفر ورزیدند و جلوگیری از راه خدا کردند اعمالشان را نابود می کند."

مراد از ضـلالت اعمال کفار، باطل شـدن و فساد آن است قبل از اینکه به نتیجه برسـد، و خـدای تعالی دلیل باطل شـدن اعمال کفار را چنین تعلیل کرده است: " ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل و ان الذین امنوا اتبعوا الحق من ربهم ...."

اینکه بی نتیجه کردن کارهای آنان را به خدا نسبت داده معنایش این است که خدا اعمال آنان را به سوی نتیجه خوب و سعید هدایت نمی کند.

و در این آیه اشاره ای است به اینکه تنها و تنها ملاک در سـعادت و شـقاوت انسان پیروی حق و پیروی باطل است، علتش هم این است که حق به خدا انتساب دارد و باطل هیچ ارتباط و انتسابی به خدا ندارد .

(۲)

ابطال اعمال و محرومیت از مغفرت خدا

-" إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صدُّوا عَن سبِيلِ اللَّهِ ثمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لهُمْ،

-به درستی آنان که کفر ورزیدند و از راه خدا جلوگیری کرده، در حال کفر مردند، هرگز خدا ایشان را نمی آمرزد."

مراد از " صد عن سبیل الله ،" اعراض از ایمان، و یا جلوگیری مردم است از اینکه ایمان آورند.

می فرمایـد: اگر شـما خـدا و رسول را اطـاعت نکنیـد، و اعمـال خود را با پیروی از روشـی که خـدا را به خشم می آورد باطل کنیـد، نتیجه اش این می شود که به کفار خواهیـد پیوست، کفاری که سد راه خدایند، و بعد از مردن این چنینی تا ابد مغفرت ندارند.

در روایـات اسـلامی در کتـاب ثواب الاعمال از ابی جعفرعلیه السـلام روایت آورده که فرمود: رسول خـدا صـلی الله علیه وآله

وسلّم فرمود:

-هر کس بگوید سبحان الله خداوند با آن برایش درختی در بهشت می نشاند،

۱- آیه ۲۳ سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۲۷۸

۲- آیه ۱ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۳۸

و هر کس بگوید الحمدلله خداوند با آن برایش درختی در بهشت غرس می کند، و هر کس بگوید: لا اله الا الله خدای تعالی با آن برایش درختی در بهشت می نشاند، و هر کس بگوید الله اکبر خداوند با آن درختی در بهشت برایش می کارد.

مردی از قریش گفت: یا رسول الله پس در بهشت درختان بسیاری داریم، فرمود: بله، و لیکن بپرهیزید از اینکه آتشی بفرستید و همه را بسوزاند، چون خدای عز و جل می فرماید:" یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم! "

(۱)

اشتباهاتی که باعث حبط اعمال می شوند!

-" يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصوَتَكُمْ فَوْقَ صوْتِ النَّبىّ ِ وَ لا تجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكمْ لِبَعْضٍ أَن تحْبَط أَعْمَلُكُمْ وَ أَنتُمْ لا تَشعُرُونَ،

-ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را بلندتر از صدای رسول الله برنیاورید و با او به صوت بلند سخن مگویید آن چنان که با یکدیگر سخن می گویید تا اعمالتان ندانسته بی نتیجه نشود."

ظاهر آیه شریفه این است که بلند کردن صدای خود از صدای رسول خدا، و بلند سخن گفتن در حضور آن جناب، دو عمل گناه و موجب حبط عمل است، پس استفاده می شود که غیر از کفر گناهانی دیگر نیز هست که باعث حبط می شود .

مؤمنین با این تشخیص که این عمل، عمل زشتی است مرتکب می شدند، از باب اینکه در خیلی از گناهان مسامحه می کردند، و خیال می کردند خیلی مهم نیست، ولی نمی دانستند که این عمل باعث حبط و بطلان عبادات و اعمال صالحشان می شود، و اگر می دانستند هرگز راضی به بطلان آن نمی شدند.

لذا خدای تعالی متوجهشان کرده که این عمل چنین خطری دارد، و شما نمی دانید و فرموده: شما نمی دانید که این عمل شما اثری هولناک و خطری عظیم دارد، و آن این است که اعمالتان را حبط می کند، پس زنهار، متوجه باشید و هیچ یک از این دو قسم حرف زدن را مرتکب نشوید که اعمالتان باطل می شود و خود متوجه نیستید.

پس جمله " و انتم لا تشعرون،" ناظر است به حالی که مؤمنین قبل از نهی داشتند، و آن این است که می دانستند عملشان زشت است، ولی نمی دانستند این عمل زشتشان چقدر زشت است، و زشتیش به این حد از عظمت است، و اما بعد از صدور بیان الهی فهمیدند که خطر احباط در این اعمالشان هست.

" ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی،"

۱- آیه ۳۴ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۷۳

آهسته سخن گفتن نزد رسول خدا، در حقیقت احترام و تعظیم و بزرگداشت خدای سبحان است، و مداومت بر این سیره کاشف از این است که این کسانی که چنین ادبی دارند تقوی خُلق آنان شده، و خدا دلهایشان را برای تقوی تمرین داده است.

" لهم مغفره و اجر عظیم،" این نیز وعده جمیلی است در برابر تقوایی که در دل دارند، همچنان که فرموده:" و العاقبه للتقوی ! "

(۱)

عاقبت اعمال سرابگونه

-" وَ الَّذِینَ کفَرُوا أَعْمَلُهُمْ کَسرَابِ بِقِیعَهٍ یحْسبُهُ الظمْئَانُ مَاءً حَتی إِذَا جَاءَهُ لَمْ یجِدْهُ شیْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سرِیعُ الحِسابِ،

-کسانی که کافرند اعمالشان چون سرابی است در بیابانی که تشنه کام آن بیابان آن را آب پندارد و چون بدان رسد چیزی نیابد، و خدا را نزد آن یابد که حساب او را تمام و به کمال بدهد و خدا تند حساب است."

کلمه سراب به معنای لمعان و برقی است که در بیابانها از دور به شکل لمعان آب به نظر می رسد، ولی حقیقتی ندارد، یعنی آب نیست.

در این آیه اعمال کفار را تشبیه کرده به سرابی در زمین هموار که انسان آن را آب می پندارد، ولی حقیقتی ندارد، و آثاری که بر آب مترتب است بر آن مترتب نیست، رفع عطش نمی کند، و آثار دیگر آب را ندارد، اعمال ایشان هم از قربانیها که پیشکش بتها می کنند، و اذکار و اورادی که می خوانند، و عبادتی که در برابر بتها می کنند، حقیقت ندارد، و آثار عبادت بر آن مترتب نیست.

و اگر فرمود: تشنه آن را آب می پندارد با اینکه سراب از دور به نظر هر کسی آب می آید چه تشنه و چه سیراب، برای این بود که هدف در این آیه بیان رفتن به سوی سراب است، و جز اشخاص تشنه کسی به دنبال سراب نمی رود، او است که از شدت تشنگی به این امید به راه می افتد که شاید در آنجا آبی که رفع عطشش کند به دست آورد، و همچنان می رود ولی آبی نمی بیند.

و اگر نفرمود همچنان می رود تا به آن برسد بلکه فرمود: تا نزد آن سراب بیاید برای اشاره به این نکته است که گویا در آن جا کسی انتظار آمدن او را می کشد، و می خواهد که بیاید، و او خدای سبحان است، و به همین جهت در ردیف آن فرمود:" و وجد الله عنده، فوفیه حسابه- خدا را نزد آن سراب می یابد، خدا هم حسابش را تمام و کامل می دهد."

و نتیجه این تعبیر این شده که این کفار هدفشان از اعمالشان این است که به

۱- آیه ۲ سوره حجرات المیزان ج : ۱۸ ص : ۴۵۹

آن غـایتی برسـند که فطرت و جبلتشـان ایشـان را به سـوی آن روانه می کنـد، آری هر انسـانی هر عملی که می کنـد به حکم فطرت و جبلت هدفش سعادت است، ولی ایشان را اعمالشان به چنین هدفی نمی رساند.

و آن آلهه هم که اینـان بـا پرسـتش آنها پاداش نیکی می جوینـد حقیقت ندارنـد، بلکه آن اله که اعمال ایشان به او منتهی می شود، و او به اعمال ایشان احاطه داشته و جزا می دهد خدای سبحان است، و بس، و حساب اعمالشان را به ایشان می دهد.

و اینکـه در آیه فرمـود:"فـوفیه"، تـوفیه حسـاب کنـایه از جزای مطـابق عمـل است، جزایی که عمـل آن را ایجـاب می کنـد، و رساندن آن به صاحب عمل به آن مقدار که مستحق آن است.

بنابر این در آیه شـریفه اعمال تشبیه شـده به سـراب، و صاحبان اعمال تشبیه شـده اند به تشـنه ای که نزد خود، آب گوارا دارد ولی از آن روی گردانیـده دنبـال آب می گردد، هر چه مولایش به او می گویـد: آب حقیقی که اثر آب دارد این است، بخور تا عطشت رفع شود، و او را نصیحت می کنـد قبول نمی کند و در عوض در پی سـراب می رود و نیز رسـیدن مرگ و رفتن به لقاء خدا تشبیه شده به رسـیدن به سراب، در حالی که مولایش را هم آنجا می یابد، همان مولا که او را نصیحت می کرد، و به نوشیدن آب گوارا دعوت می نمود.

پس مردمان کفر پیشه از یاد پروردگارشان غافل شدند، و اعمال صالح را که رهنمای به سوی نور او است، و ثمره آن سعادت ایشـان است، از یـاد بردنـد و پنداشـتند که سـعادتشان در نزد غیر خـدا، و آلهه ای است که به غیر خـدا می خواننـد، و در سایه اعمالی است که خیال می کردند ایشان را به بت ها تقرب می بخشد، و به همین وسـیله سعادتمند می گردند، و به خاطر همین پنـدار غلط سـر گرم آن اعمال سـرابی شدند، و نهایت قدرت خود را در انجام آن گونه اعمال به کار زده، عمر خود را به پایان رساندند، تا اجلهایشان فرا رسـید، و مشرف به خانه آخرت شدند، آن وقت که چشم گشودند هیچ اثری از اعمال خود که امید آن آثـار را در سـر می پروراندنـد ندیدنـد، و کمـترین خـبری از الوهیت آلهه پنـداری خود نیافتنـد، و خـدا حسابشـان را کف دستشان نهاد، و خدا سریع الحساب است .

این را هم باید از نظر خواننده دور نداریم که آیه شـریفه هر چند ظاهرش بیان حال کفار از اهل هر ملت و مخصوصا مشـرکین از وثنی ها است، و لیکن بیانی که دارد در دیگران هم که منکر صانع هسـتند جریان دارد، برای اینکه انسان هر کس که باشـد برای زندگی خود هدف و سـعادتی قائل است. و هیچ تردیدی ندارد که رسیدن به هدفش به وسیله سعی و عملش صورت می گیرد، اگر معتقد به وجود صانعی برای عالم باشد، و او را

به وجهی از وجوه مؤثر در سعادت خود بداند، قهرا برای تحصیل رضای او و رستگاری خویش و رسیدن به آن سعادتی که صانع برایش تقدیر نموده، متوسل به اعمال صالح می گردد .

و اما اگر قائل به وجود صانع نباشد و غیر او را مؤثر در عالم بداند، ناگزیر عمل خود را برای چیزی انجام می دهد که او را مؤثر می داندکه یا دهر است یا طبیعت و یا ماده، تا آن را متوجه سعادت دنیوی خود کند، دنیایی که به اعتقاد او دیگر ماورایی ندارد.

پس این دسته مؤثر در سعادت حیات دنیای خویش را غیر خدا می دانند در حالی که غیر از او مؤثری نیست و معتقدند که مساعی دنیایی ایشان را به سعادتشان می رساند، در حالی که آن سعادت جز سرابی نیست، و هیچ حقیقت ندارد، و ایشان همچنان سعی می کنند و عمل انجام می دهند تا آنچه از اعمال برایشان مقدر شده تمام شود، یعنی اجلشان فرا رسد، آن وقت است که هیچ یک از اعمال خویش را نمی یابند و بر عکس به عیان می یابند که آنچه از اعمال خود امید می داشتند جز تصوری خیالی یا رؤیایی پریشان نبود.

آن وقت است که خدا حسابشان را می دهد، و خدا سریع الحساب است.

(۱)

شکنجه جان دادن کسانی که اعمالشان حبط شده!

-" فَكَيْف إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَئكَةُ يَضرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَرَهُمْ،

-ذَلِك بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسخَط اللَّهَ وَ كرِهُوا رِضوَنَهُ فَأَحْبَط أَعْمَلَهُمْ،

-چطور است حالشان وقتی که ملائکه جانشان را می گیرند و به صورت و پشتشان می کوبند،

-و برای این می کوبند که همواره دنبال چیزی هستند که خدا را به خشم می آورد و از هر چه مایه خشنودی خدا است کراهت دارند، خدا هم اعمالشان را بی نتیجه و اجر کرد."

می فرماید: این است وضع آنان امروز که بعد از روشن شدن هدایت باز هر چه می خواهند می کنند، حال ببین در هنگامی که ملائکه جانشان را می گیرند و به صورت و پشتشان می کوبند چه حالی دارند؟

" ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله و کرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم ،" می فرماید: سبب عقاب آنان این است که اعمالشان به خاطر پیروی از آنچه که مایه خشم خدا است، و به خاطر کراهتشان از خشنودی خدا، حبط می شود و چون دیگر عمل صالحی برایشان نمانده است و قهرا با عذاب خدا بدبخت و شقی می شوند.

(۲)

کتابت اعمال_ثبت و ضبط و حفظ اعمال وآثار انسان

کتابهای اعمال، انواع و محتویات آنها

۱- آیه۳۹ سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۸۱

۲- آیه ۲۷ و ۲۸ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۶۴

-" إِنَّا نحْنُ نُحْیِ الْمَوْتی وَ نَکْتُب مَا قَدَّمُوا وَ ءَاثَرَهُمْ وَ کلَّ شیْ ءٍ أَحْصیْنَهُ فی إِمَامٍ مُّبِین،

-ماییم که مردگان را زنده می کنیم و آنچه کرده اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می کند همه را می نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده ایم."

قرآن کریم از وجود کتابی خبر می دهد که تمامی موجودات و آثار آنها در آن نوشته شده، که این همان لوح محفوظ است، و از کتابی دیگر خبر می دهد که خاص امت هاست، و اعمال آنان در آن ضبط می شود، و از کتابی دیگر خبر می دهد که خاص فرد فرد بشر است، و اعمال آنان را احصاء می کند.

همچنان که در باره کتاب اولی فرموده:" و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین،" و در باره دومی فرموده:" کل امه تدعی الی کتابها،" و در باره سومی فرموده:" و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمه کتابا یلقیه منشورا."

ظاهر آیه حکم می کند به اینکه: کتابها یکی نیست، و کتاب اعمال غیر از امام مبین است، چون بین آن دو فرق گذاشته، یکی را خاص اشخاص دانسته و دیگری را برای عموم موجودات (کل شی ء) خوانده است، و نیز تعبیر را در یکی به کتابت آورده، و در دیگری به احصاء.

" و کل شی ء احصیناه فی امام مبین،" منظور از امام مبین لوح محفوظ است، لوحی که از دگرگون شدن و تغییر پیدا کردن محفوظ است، و مشتمل است بر تمامی

جزئیاتی که خـدای سـبحان قضایش را در خلق رانده، در نتیجه آمار همه چیز در آن هست، و این کتاب در کلام خدای تعالی بـا اسـمهای مختلفی نامیـده شـده: لوح محفوظ، ام الکتـاب، کتـاب مبین، و امـام مبین، که در هر یک از این اسـمای چهارگانه عنایتی مخصوص هست .

و شایـد عنایت در نامیـدن آن به امام مبین، به خاطر این باشـد که بر قضاهای حتمی خـدا مشـتمل است، قضاهایی که خلق تابع آنها هسـتند و آنها مقتـدای خلق. و نامه اعمال هم - به طوری که در سوره جاثیه آمده - از آن کتاب اسـتنساخ می شود، چون در آن سوره فرموده:" هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون ."

(۱)

نویسندگان اعمال و فرشتگان محافظ انسان

-" وَ إِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظِینَ،

-کِرَاماً کَتِبِینَ، یَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ،

-و او بر شما نگهبانان گماشته،

-که نویسندگانی ارجمندند، و هر چه بکنید می دانند."

این آیه شـریفه اشـاره دارد به اینکه اعمال انسان غیر از طریق یادآوری خود صاحب عمل، از طریقی دیگر نیز محفوظ است، و آن محفوظ بودن اعمال با نوشـتن فرشتگان نویسنده اعمال است، که در طول زندگی هر انسانی موکل بر او هستند، و بر معیار آن اعمال پاداش و کیفر می بینـد، همچنان که فرمود:" و نخرج له یوم القیمه کتابا یلقیه منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا."

" و ان علیکم لحافظین،" یعنی از ناحیه ما حافظانی موکل بر شـما هسـتند، که اعمال شـما را با نوشـتن حفظ می کننـد، " کراما کاتبین،" حافظانی که دارای کرامت و عزتی نزد خدای تعالی هستند.

مراد از کتـابت در کلمه کـاتبین نوشـتن اعمـال است، به شـهادت اینکه می فرمایـد: " یعلمـون مـا تفعلـون،" و در این جمله می خواهد بفرماید: فرشتگان در تشخیص اعمال نیک از بد شما و تمیز حسنه آن از سیئه آن دچار اشتباه نمی شوند.

پس این آیه ملائکه را منزه از خطا می دارد، همچنان که آیه قبلی آنان را از گناه منزه می داشت.

بنا بر این ملائکه به افعال بشر با همه جزئیات و صفات آن احاطه دارند، و آن را

۱- آیه ۱۲ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۹۷

همانطور که هست حفظ می کنند.

در این آیات عده این فرشتگان که مامور نوشتن اعمال انسانند معین نشده، بله در آیه زیر که می فرماید:" اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید،" استفاده می شود که برای هر یک انسان دو نفر از آن فرشتگان موکلند، یکی از راست و یکی از چپ، و در روایات وارده در این باب نیز آمده که فرشته طرف راست مامور نوشتن حسنات، و طرف چپ مامور نوشتن گناهان است .

و نیز در تفسیر آیه" ان قران الفجر کان مشهودا،" اخبار بسیار زیادی از دو طریق شیعه و سنی رسیده که دلالت دارد بر اینکه نویسندگان نامه اعمال هر روز بعد از غروب خورشید بالا می روند، و نویسندگانی دیگر نازل می شوند، و اعمال شب را می نویسند تا صبح شود، بعد از طلوع فجر صعود نموده مجددا فرشتگان روز نازل می شوند، و همینطور .

و در آیه مورد بحث که می فرماید:" یعلمون ما تفعلون،" دلالتی بر این معنا هست که نویسندگان دانای به نیات نیز هستند، چون می فرماید: آنچه انسانها می کنند می دانند، و معلوم است که بدون علم به نیات نمی توانند به خصوصیات افعال و عناوین آنها، و اینکه خیر است یا شر، حسنه است یا سیئه علم پیدا کنند، پس معلوم می شود ملائکه دانای به نیات نیز هستند.

(۱)

نویسندگان حسنات و سیئات انسان

-" إِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیَانِ عَنِ الْیمِینِ وَ عَنِ الشمَالِ قَعِید،

-دو مامور ما در طرف راست و چپ او نشسته اعمال او را می گیرند."

مراد از مُتَلَقِّیَانِ ، دو فرشته ای است که موکل بر انسانند، و عمل او را تحویل گرفته آن را با نوشتن حفظ می کنند.

" عن الیمین و عن الشمال قعید،" یعنی دو فرشته ای که یکی در سمت راست نشسته و یکی در سمت چپ نشسته است. و منظور از سمت راست و سمت چپ، راست و چپ آدمی است.

یعنی به یاد آر و متوجه باش این را که دو فرشته عمل انسان را می گیرند، و منظور از این دستور این است که به علم خدای تعالی اشاره کند و بفهماند که خدای سبحان از طریق نوشتن اعمال انسانها توسط ملائکه به اعمال انسان علم دارد، علاوه بر

۱- آیه ۱۰ تا ۱۲ سوره انفطار المیزان ج ۲۰ ص ۳۷۱

آن علمی که بدون وساطت ملائکه و هر واسطه ای دیگر دارد .

جمله" عن الیمین و عن الشمال قعید،" می خواهد موقعیتی را که ملائکه نسبت به انسان دارند تمثیل کند، و دو طرف خیر و شر انسان را که حسنات و گناهان منسوب به آن دو جهت است به راست و چپ محسوس انسان تشبیه نماید، و گر نه فرشتگان موجوداتی مجردند که در جهت قرار نمی گیرند.

(۱)

ضبط و حفظ گفتار انسان

-" مَّا یَلْفِظ مِن قَوْلٍ إِلا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ،

-هیچ سخنی در فضای دهان نمی آورد مگر آنکه در همانجا مراقبی آماده است."

کلمه رقیب به معنای محافظ، و کلمه عتید به معنای کسی است که فراهم کننده مقدمات آن ضبط و حفظ است، خلاصه یکی مقدمات را برای دیگری فراهم می کند تا او از نتیجه کار وی آگاه شود.

و این آیه شریفه بعد از جمله " اذ یتلقی المتلقیان،" که آن نیز در باره فرشتگان موکل است، دوباره راجع به مراقبت دو فرشته سخن گفته با اینکه جمله اول تمامی کارهای انسان را شامل می شد و جمله دوم تنها راجع به تکلم انسان است، از باب ذکر خاص بعد از عام است که در همه جا می فهماند گوینده نسبت به خاص عنایتی بیشتر دارد.

(۲)

نوشتن اعمال و آثار اعمال

-" إِنَّا نحْنُ نُحْیِ الْمَوْتی وَ نَکْتُب مَا قَدَّمُوا وَ ءَاثَرَهُمْ وَ کلَّ شیْ ءٍ أَحْصیْنَهُ فی إِمَامٍ مُّبِینٍ،

-ماییم که مردگان را زنده می کنیم و آنچه کرده اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می کند همه را می نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده ایم."

مراد از " مَا قَدَّمُوا " اعمالی است که انسانها قبل از مرگ خودشان کردند و از پیش، برای روز جزای خود فرستادند، و مراد از" ءَاثَرَهُمْ " باقیاتی است که برای بعد از مردن خود بجای گذاشتند، که یا سنت خیری است که مردم بعد از او به آن سنت

۱- آیه ۱۷ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۲۰

۲- آیه ۱۸ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۲۱

عمل کننـد، ماننـد علمی که از خود به جای گذاشـته، مردم بعـد از او از آن علم بهره منـد شونـد، و یا مسـجدی که بنا کرده تا مردم بعد از او در آن نماز بخوانند، و یا وضوخانه ای که مردم در آن وضو بگیرند و یا سـنت شری است که باب کرده و مردم بعـد از او هم به آن سـنت عمل کنند، مانند اینکه محلی برای فسق و نافرمانی خدا بنا نهاده، همه اینها آثار آدمی است که خدا به حسابش می آورد.

و مراد از نوشتن « مَا قَدَّمُوا » و نوشتن « آثار»، ثبت آن در صحیفه اعمال، و ضبطش در آن به وسیله مامورین و ملائکه نویسنده اعمال است و این کتابت غیر از کتابت اعمال و شمردن آن در امام مبین است که عبارت است از لوح محفوظ.

(۱)

نسخه برداری از اعمال انسانها

-" هَذَا کِتَبُنَا یَنطِقُ عَلَیْکُم بِالْحَقّ ِإِنَّا کُنَّا نَستَنسِخُ مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-این کتاب ما است که به حق بر شما سخن می گوید ما همواره آنچه شما می کردید استنساخ می کردیم! "

لازمه این که می فرماید:" انا کنا نسـتنسخ ماکنتم تعملون،" این است که اعمال ما نسخه اصلی باشد، و از آنها نسخه بردارند. و یا به عبارتی دیگر: اعمال در اصل کتابی باشد و از آن کتاب نقل شود.

لازمه این که گفتیم باید اعمال، خود کتابی باشد تا از آن استنساخ کنند، این است که مراد از جمله " ما کنتم تعملون،" اعمال خـارجی انسانها باشـد، بـدین جهت که در لوح محفوظ است. (چون هر حادثه ای، و از آن جمله اعمال انسانها هم یکی از آن حوادث است، قبل از حدوثش در لوح محفوظ نوشـته شده،) در نتیجه اسـتنساخ اعمال عبارت می شود از نسخه برداری آن، و مقدمات و حوادث و عواملی که در آن اعمال دخیل بوده، از کتاب لوح محفوظ.

و بنـا بر این، نامه اعمال در عین اینکه نامه اعمال است، جزئی از لوح محفوظ نیز هست، چون از آنجا نسـخه برداری شـده، آن وقت معنای اینکه می گوییم ملائکه اعمال را می نویسـند این می شود که ملائکه آنچه را که از لوح محفوظ نزد خود دارنـد، با اعمال بندگان مقابله و تطبیق می کنند.

و این همان معنایی است که در روایات از طرق شـیعه از امام صادق علیه السـلام و از طرق اهل سنت از ابن عباس نیز نقل شده است.

بنا بر این توجیه، جمله " هـذا کتابنا ینطق علیکم بالحق،" خطابی است که خـدای تعالی در روز جمع، یعنی روز قیامت، به اهل جمع می کنـد، و امروز آن را در قرآن برای مـا حکـایت کرده، در نتیجه معنایش این می شود: آن روز به ایشان گفته می شود این کتاب ما است که علیه شما چنین و چنان می گوید.

۱- آیه ۱۲ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۹۶

و اشـاره با کلمه هـذا اشاره به نامه اعمال است، که بنا بر توجیه ما در عین حال اشاره به لوح محفوظ نیز هست، و اگر کتاب را بر ضمیر خدای تعالی اضافه کرد، و فرمود این کتاب ما است از این نظر بوده که نامه اعمال به امر خدای تعالی نوشته می شود، و چون گفتیم نامه اعمال لوح محفوظ نیز هست، به عنوان احترام آن را کتاب ما خوانده است .

و معنای جمله: " ینطق علیکم بالحق،" این است که کتاب ما شـهادت می دهـد بر آنچه که کرده ایـد، و دلالت می کند بر آن، دلالتی روشن و توأم با حق. و جمله " انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون،" تعلیل می کند که چگونه کتاب علیه ایشان به حق نطق می کنـد، و معنایش این است که: چون کتاب ما دلالت می کند بر عمل شـما، دلالتی بر حق، و بدون اینکه از آن تخلف کند، چون کتاب ما لوح محفوظ است که بر تمامی جهات واقعی اعمال شما احاطه دارد .

و اگر نامه اعمال خلائق را طوری به ایشان نشان ندهـد که دیگر جای شـکی و راه تکذیبی باقی نگذارد، ممکن است شـهادت آن را تکـذیب کننـد، و بگویند کتاب شـما غلط نوشـته، ما چنین و چنان نکرده ایم، به همین جهت می فرماید کتاب ما به حق گواهی می دهد: " یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو أن بینها و بینه امدا بعیدا."

(۱)

بحثی در کتاب و حساب مؤمنین گناهکار

-" فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَبَهُ بِیَمِینِهِ، فَسوْف یحَاسب حِساباً یَسِیرا...،

-در آن روز کسی که نامه اش را به دست راستش دهند،

-به زودی خواهد دید که حسابی آسان از او می کشند...،

-وَ أَمَّا مَنْ أُوتیَ کِتَبَهُ وَرَاءَ ظهْرِهِ،

-فَسوْف یَدْعُوا ثُبُوراً، وَ یَصلی سعِیراً...،

-و اما کسی که نامه اعمالش را از پشت سرش بدهند،

-به زودی فریاد واویلایش بلند می شود،

-و در آتش بسوزد..."

از مجموع آیات نه گانه به دست می آید که دادن نامه اعمال و نشر آن، همه قبل از حساب انجام می شود:

" و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمه کتابا یلقیه منشورا،

اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا.“

۱- آیه ۲۹ سوره جاثیه المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۷۱

این آیات دادن نامه از پشت سر را مختص به کفار دانسته، ناگزیر گناهکاران از مؤمنین، مورد بحث قرار می گیرند که آیا از آنهایی هستند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود و یا از آنهایی که نامه شان از پشت سر داده می شود؟

آنچه از روایات شیعه و سنی برمی آید این است که این طایفه داخل دوزخ می شوند و زمانی در آنجا عذاب می بینند، سپس با شفاعت شفیعان از دوزخ نجات می یابند، پس این طایفه جزو طایفه دوم نیستند، چون گفتیم آیه شریفه تنها کفار را جزو آن طایفه دانسته، از سوی دیگر جزو طایفه اول هم که نامه شان را به دست راستشان می دهند نیستند، چون آیات ظهور در این دارد که اصحاب یمین حسابی آسان پس داده و سپس داخل بهشت می شوند، این را هم نمی توان گفت که گنه کاران از مؤمنین اصلا نامه عملی ندارند، برای اینکه آیه شریفه" و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه،" تصریح دارد که بطور کلی هر انسانی نامه اعمالی دارد.

ظاهر آیات (اگر نگوییم صریح آن) این است که: داخل آتش و یا بهشت شدن نتیجه ای است که بر داوری دستگاه الهی مترتب می شود، و داوری نتیجه حساب است که بر داشتن نامه عمل مترتب می شود، تا چندی که نامه های اعمال را به دست صاحبانش نداده اند حساب معنا ندارد، و تا حساب تمام نشود داوری معنا ندارد، و تا داوری نشود داخل بهشت و یا دوزخ شدن معنا ندارد.

آیاتی که راجع به اصحاب شمال سخن می گوید، مانند آیات سوره واقعه و الحاقه و تا حدودی سوره اسراء، این خصیصه را مختص به کفار دانسته، و از مجموع آیاتی که در این باب هست استفاده می شود کسانی که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود، همانهایند که نامه هایشان از پشت سر داده می شود.

(۱)

کتابی که در قیامت بحق سخن خواهد گفت!

-" وَ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلا وُسعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَبٌ يَنطِقُ بِالحَقِّ ِ وَ هُمْ لا يُظلَمُونَ،

-و ما هیچ کس را بیش از توانایی اش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که به حق گویا است و هیچ کس به هیچ وجه ستم نخواهد شد."

منظور از گویایی کتاب این است که آنچه را که در آن ثابت است بی پرده و فاش بیان می کند. آری، به آنچه از اعمال صالح که در آن کتاب نوشته شده گویا نیست مگر به حق، چون این کتاب از زیاده و نقصان و تحریف محفوظ است.

حساب قیامت هم بر اساس آنچه در کتاب است رسیدگی می شود، و جمله ینطق اشاره به همین است.

۱- آیه ۷ تا ۱۵ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۴

پاداش هم بر اساس نتایجی است که از محاسبه به دست می آید، و جمله" و هم لا یظلمون،" اشاره به همین است .

پس مؤمنین از اینکه ظلم شونـد ایمننـد، و اجرشـان به هیـچ وجه فراموش نمی شود، و از دادنش دریغ نمی کننـد، و یا کمتر از آنچه هست نمی دهنـد، و یا عوض و بدل نمی شود، همچنان که از خطر اینکه اعمالشان حفظ نشود، و یا بعد از حفظ فراموش شود، و یا به وجهی از وجوه تغییر کند ایمنند.

خـدای تعـالی آنچـه را که مـا در قیـامت بـا آن روبرو می شـویم در آیه فـوق برای مـا ممثـل کرده، و به صـورت یـک صـحنه دادگاهی و دادخواهی، و دادرسـی، مجسم نموده است، و معلوم است که در یک صـحنه دادگاه از آن جهت که دادگاه است پای احتجاج و دفاع و شاهـد و پرونده و برگه های جرم و روبرو کردن دو طرف متخاصم به میان می آید، و بدون اینها صـحنه پایان نمی پذیرد.

اگر از این معنا چشم پوشی کنیم، برای ظاهر شدن اعمال آدمی در روز رجوعش به خدای سبحان تنها اذن او کافی است، و به هیچ یک از مطالب مذکور حاجت نیست- دقت فرمایید.

(۱)

ارتباط استنساخ اعمال با مکر الهی

-" وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاس رَحْمَهً مِّن بَعْدِ ضرَّاءَ مَستهُمْ إِذَا لَهُم مَّكْرٌ فى ءَايَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسرَعُ مَكْراً إِنَّ رُسلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ،

-هنگامی که به مردم رحمتی پس از زیانی که به آنها رسـیده می چشانیم آنها در آیات ما مکر می کننـد و دست به توجیهات ناروا برای آن نعمت و رحمت می زنند. بگو: مکر خدا سـریع تر از هر مکری است، و محققا فرشـتگان ما مکرهای شـما را می نویسند. "

می فرماید: ما بر کرده های شما گواهان و مراقبینی داریم که آنان را نزد شما می فرستیم تا اعمالتان را بنویسند و حفظ کنند، و به محضـی که یک عمل انجام بدهیـد هم عملتان نوشـته شده، و هم جزای آن معین شده و دیگر مجال و فرصتی نمی ماند که مکر شما اثر خود را ببخشد، چه ببخشد و چه نبخشد جزای آن قبلا معلوم شده است.

از ظـاهر آیه شـریفه: "هـذا کتابنـا ینطق علیکم بـالحق انـا کنا نسـتنسخ ما کنتم تعملون،" معنای کتابت اعمال بنـدگان به دسـت ملائـکه این است که اعمال را از پشت پرده اسـتعدادها به مرحله فعلیت خارجی در آورنـد، و آن وقت خود اعمال در صـحیفه عالم کون نقش بسته می شود.

۱- آیه ۶۲ سوره مومنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۵۹

بـا این بیـان کاملاـ روشن می شود که کتـابت اعمـال بنـدگان توسـط رسولان چگونه علت شـده است برای اسـرع المکر بودن خـدای تعـالی، چون بنابر این بیان، حقیقت معنا اینطور می شود: ما اعمال شـما را که با آن اعمال مکر می کنیـد از داخل ذات شما بیرون آورده آن را در خارج قرار می دهیم، و با این حال چگونه بر ما پوشـیده می مانـد که شـما می خواهید با این اعمال خود با ما مکر کنیـد؟ و مگر مکر چیزی جز این است که مثلا شـما بخواهیـد با حیله، کسـی را از مقصدش برگردانید بطوریکه خود او متوجه نشود؟ و شما نمی توانید چیزی را بر ما پوشیده نمائید، این مائیم که حقیقت امر را بر شما پوشاندیم .

رفتـاری که خیـال می کردیـد مکر بر مـا است، مکر ما بر خودتان بود، چون ما بودیم که کاری کردیم که مکر ما را مکر خود بپنداریـد و به آن اقدام نمائید، و این پندار و این اقدام ضـلالتی بود از طرف شـما، و اضـلالی بود از طرف ما، که ما شـما را به سزای کارهای نادرستی که کردید گرفتار کردیم .

(۱)

ارتباط پیشوایان حق و باطل با دادن نامه اعمال به دست راست و چپ

-" يَوْمَ نَدْعُوا كلَّ أُنَاسِ بِإِمَمِهِمْ فَمَنْ أُوتىَ كِتَبَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئك يَقْرَءُونَ كِتَبهُمْ وَ لا يُظلَمُونَ فَتِيلا،

-وَ مَن كانَ فى هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فى الاَخِرَهِ أَعْمَى وَ أَضلُّ سبِيلاً،

-روزی که هر قومی را بـا امامشـان دعوت کنیم هر کس نامه دعوتش را به دست راسـتش دهنـد آنان نامه خود قرائت کننـد و کمترین ستمی به ایشان نخواهد رسید،

-هر کسی در این دنیا نابینا و کوردل باشد در آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود."

در قیامت هر گروهی با پیشوای خودشان احضار خواهـد شـد و هر که به امام حقی اقتـداء کرده باشد، نامه عملش را به دست راستش می دهند، و هر که از معرفت امام حق در دنیا کور بوده، در آنجا هم کور خواهد بود.

" و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخره اعمی و اضل سبیلا."

مراد از کوری آخرت کوری چشم نیست، بلکه نداشتن بصیرت و دیده باطنی است. مقصود از کوری در دنیا هم همین است:

" فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور."

پس معنـای آیه این است که هر که در زنـدگی دنیـا امـام حق را نشـناسد و راه حق نپیمایـد چنین کسـی در آخرت سـعادت و رستگاری را نمی بیند و راه به سوی آمرزش

۱- آیه ۲۱ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۴۷

نمی برد.

از ظـاهر آیه اسـتفاده می شود که برای هر طـائفه ای از مردم امـامی است غیر از امام طائفه دیگر. امامی که روز قیامت خوانـده می شـود آن کسـی است که مردم او را امـام خود گرفته باشـند و به او اقتـداء کرده باشـند نه آن کس که خداونـد به امـامتش برگزیده باشد.

مراد از امام هر طائفه، آن کسی است که مردم به پیشوائیش تن در داده باشند، حال چه اینکه امام حق باشد و چه امام باطل.

(۱)

وای در این نامه چیست؟

-" وَ وُضِعَ الْكِتَب فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَوَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكتَبِ لا يُغَادِرُ صغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلا أَحْصاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَ لا يَظلِمُ رَبُّك أَحَداً،

-و نامه ها پیش آرنـد و گنه کاران را از مندرجات آن هراسان بینی و گویند: ای وای بر ما این نامه چیست که گناه کوچک و بزرگی نگذاشته مگر آن را به شمار آورده، و هر چه کرده اند حاضر یابند که پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند."

وَضع کتـاب در قیـامت به معنـای نصب آن است تا بر طبقش حکم کننـد. از ظاهر سـیاق اسـتفاده می شود که کتاب مورد نظر کتاب واحدی است که اعمال تمامی خلایق در آن ضبط شده، و آن را برای حساب نصب می کنند، نه اینکه هر یک نفر یک کتاب جداگانه ای داشته باشد. این با آیاتی که برای هر انسانی و هر امتی کتابی جداگانه ای سراغ می دهد منافات ندارد.

ذکر اشـفاق و ترس مجرمین خود دلیـل بر این است که مقصود از کتاب، کتاب اعمال است، و یا کتابی است که اعمال در آن است، و اشـفاقشان از آن حالی که به خود گرفته انـد به خاطر این است که مجرم بودنـد. پس این حال و روزگار مخصوص به آنان نیست، هر کس در هر زمانی مجرم باشد هر چند که مشرک نباشد چنین روزگاری خواهد داشت.

" و یقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصیها،"

" و گفتند وای بر ما این چه کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و همه را شمرده است!"

این بیـان خود اظهـار وحشت و فزع از تسـلط کتـاب در احصاء و شـمردن گناهان و یا تسـلطش بر مطلق حوادث و از آن جمله گناهان است، که این اظهار وحشت را به

۱- آیه ۷۱و۷۲ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۲۲۷

صورت استفهام تعجبی اداء کرده اند، و از آن به دست می آید که چرا اول صغیره را گفتند بعد کبیره را، وجه آن این می باشد که هیچ گناه کوچکی را به خاطر اینکه کوچک است، و مهم نیست، از قلم نینداخته، و هیچ گناه بزرگی را به خاطر اینکه واضح است، و همه می دانند فروگذار نکرده است.

" و وجدوا ما عملوا حاضرا. "

آنچه را حاضر نزد خود می یابند خود اعمال است، که هر یک به صورت مناسب خود مجسم می شود نه کتاب اعمال و نوشته شده آنها، همچنان که از امثال آیه" یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون،" نیز همین معنا استفاده می شود، و جمله" و لا یظلم ربک احدا،" نیز که در ذیل آیه مورد بحث است همین معنا را تایید می کند چون ظلم نکردن بنا بر تجسم اعمال روشنتر است، زیرا وقتی پاداش انسان خود کرده های او باشد و احدی در آن دخالت نداشته باشد دیگر ظلم معنا ندارد - دقت فرمائید .

(۱)

کتابت اعمال صالح توأم با ایمان

-" فَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصلِحَتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا کفْرَانَ لِسعْیِهِ وَ إِنَّا لَهُ کتِبُونَ،

-و هر کس اعمال شایسته کند و مؤمن باشد کوشش او بدون پاداش نماند و ما ثبت کننده مساعی او هستیم."

این آیه شریفه از آیاتی است که دلالت می کند بر قبولی اعمال صالح، مشروط به اینکه توأم با ایمان باشد، همچنان که آیات حبط اعمال به خاطر کفر، آن را تایید می کند، و نیز دلالت می کند بر اینکه مؤمنی که بعضی از اعمال صالح را به جای می آورد اهل نجات است.

پس معنای اینکه فرمود:" فمن یعمل من الصالحات،" این است که از افراد بشر هر کس چیزی از اعمال صالح را به جای آورد،" فلا کفران لسعیه - سعی ایشان مستور نمی ماند."

البته عمل صالح را مقید به ایمان کرد چون عمل بدون ایمان اثری ندارد. و مراد از ایمان قطعا ایمان به خدا است، چیزی که هست ایمان به خدا جدای از ایمان به انبیایش نیست، آن هم همه آنان، بدون استثناء.

و معنای اینکه فرمود:" و انا له کاتبون،" این است که ما اعمالشان را در صحیفه

۱- آیه ۴۹ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۴۵۱

اعمال ثبت می کنیم، ثبتی که هرگز فراموش نشود. مقصود از این که فرمود:" فلا کفران لسعیه و انا له کاتبون،" این است که عمل صالحشان فراموش و کفران نمی شود.

(۱)

ثبت سِرّها و نجواها بوسیله ملائکه ثبت اعمال

-" أَمْ یحْسبُونَ أَنَّا لا نَسمَعُ سِرَّهُمْ وَ نجْوَاهُم بَلی وَ رُسلُنَا لَدَیهِمْ یَکْتُبُونَ،

-و یا پنداشته اند که ما سر و نجوایشان را نمی شنویم، بله می شنویم، و فرستادگان ما نزد ایشان هستند، و می نویسند."

منظور از کلمه سرّ اسراری است که در دلهای خود پنهان می دارند، و منظور از کلمه نجوی سخنان بیخ گوشی است که با یکدیگر دارند، سخنانی که می خواهند دیگران نشنوند. و چون سر عبارت است از حدیث نفس لذا از علم خدا بدان و از اطلاع خدا به سخنان بیخ گوشی آنان تعبیر کرد به اینکه خدا آن را می شنود .

" بلی و رسلنا لدیهم یکتبون،" یعنی بله ما سر و نجوای ایشان را می شنویم و فرستادگان ما هم که موکل بر ایشانند تا اعمالشان را بنویسند کارهای ایشان را می نویسند و حفظ می کنند.

(۲)

ثبت شهادت دروغین

-" وَ جَعَلُوا الْمَلَئکَةَ الَّذِینَ هُمْ عِبَدُ الرَّحْمَنِ إِنَثاً أَ شهِدُوا خَلْقَهُمْ ستُکْتَب شهَدَتهُمْ وَ یُسئَلُونَ،

-آری مشرکین ملائکه را که بندگان خدایند ماده پنداشتند، مگر در هنگام آفریدن آنان حاضر بودند؟ به زودی این شهادتشان نوشته می شود و از آن بازخواست خواهند شد."

" ستکتب شهادتهم و یسئلون،" به زودی این شهادت بدون علم آنها در نامه اعمالشان نوشته می شود و در قیامت از آن بازخواست خواهند شد.

(۳)

ضبط هر عمل کوچک و بزرگ در نامه اعمال

-" وَ لَقَدْ أَهْلَکْنَا أَشیَاعَکُمْ فَهَلْ مِن مُّدَّکر،

-وَ كلَّ شئْ ءٍ فَعَلُوهُ فی الزُّبُرِ،

-وَ كلُّ صغِیرٍ وَ كَبِیرٍ مُّستَطرٌ،

-و با اینكه ما امثال شما را هلاك كردیم باز هم كسی نیست كه متذكر شود،

۱- آیه ۹۴ سوره انبیاء المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۵۷

۲- آیه ۸۰ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۸۹

۳- آیه ۱۹ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۳۵

-بدانند که آنچه کرده اند در نامه ها ضبط است،

-و هر کوچک و بزرگی در آن نوشته شده. "

می فرماید: آن انذاری که شما را از عذاب دنیا و آخرت کردیم صرف خبری نبود که به شما داده باشیم، و از این باب نبود که با شما حرفی زده باشیم، این هم مسلکان شما از امت های گذشته اند که این انذار در آنان شروع شد، و ما هلاکشان کردیم، و به عذاب دنیائیشان مبتلا ساختیم، و به زودی عذاب آخرت را خواهند دید، چون اعمالشان همه نوشته شده و در نامه های محفوظ نزد ما ضبط گردیده، به زودی بر طبق آن نوشته ها به حسابشان می رسیم، و به آنچه کرده اند جزاشان می دهیم.

" و کل شی ء فعلوه فی الزبر و کل صغیر و کبیر مستطر،" کلمه زبر به معنای نامه های اعمال است و مراد از صغیر و کبیر اعمال صغیر و کبیر است.

(۱)

شمارش اعمال فراموش شده انسان به وسیله خدا

-" یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصاهُ اللَّهُ وَ نَسوهُ وَ اللَّهُ عَلی کلّ ِشیْ ءٍ شهِیدٌ،

-و این عذاب در روزی است که خدا همه آنان را مبعوث می کند و بدانچه کرده اند خبر می دهد چون خدا اعمال آنان را شمرده و خود آنان فراموش کرده اند و خدا بر هر چیزی ناظر و گواه است."

روزی که خدا مبعوثشان می کند که روز حساب و جزاء است، و آنگاه آنان را از حقیقت همه آنچه کرده اند با خبر می سازد .

" احصیه الله و نسوه،" کلمه احصاء به معنای احاطه داشتن به عدد هر چیز است، به طوری که حتی یک عدد از آن از قلم نیفتد.

" و الله علی کل شی ء شهید،" اگر گفتیم خدا عمل آنان را شمرده دارد، و خود آنان فراموش کرده اند، برای این است که خدا ناظر و شاهد بر هر چیز است.

(۲)

آنها که کتابشان به دست راست داده می شود!

-" فَأَمَّا مَنْ أُوتیَ کِتَبَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا کِتَبِیَهْ،

-اما کسی که نامه عملش را به دست راستش داده باشند از خوشحالی فریاد می زند بیایید نامه ام را بخوانید که به سعادتم حکم می کند.“

این آیه شریفه و مابعدش بیان تفصیلی اختلاف حال مردم در روز قیامت است،

۱- آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره قمر المیزان ج ۱۹ ص ۱۴۵

۲- آیه ۶ سوره مجادله المیزان ج ۱۹ ص ۳۱۶

اختلافی که از حیث سعادت و شقاوت دارند. می فرماید: کسی که کتابش به دست راستش داده شده رو به فرشتگان می کند و می گوید: بیایید نامه عمل مرا بگیرید و بخوانید که چگونه به سعادت من حکم می کند.

" انی ظننت انی ملاق حسابیه،" اگر گفتم کتاب من کتاب یمین است، و به سعادت من حکم می کند، برای این بود که من در دنیا به چنین روزی یقین داشتم، و یقین داشتم که به زودی حساب خود را ملاقات می کنم، و به پروردگارم ایمان آوردم، و عمل خود را اصلاح کردم.

" فهو فی عیشه راضیه،" یعنی چنین کسی زندگی می کند به عیش راضیه، به عیشی که خودش آن را بپسندد.

" فی جَنَّةٍ عَالِيَةٍ، قُطوفُهَا دَانِيَةٌ، كلُوا وَ اشرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسلَفْتُمْ فی الأَيَّامِ الْخَالِيَه." یعنی او در بهشتی است که دارای مقامی عالی است، و او در آن بهشت لذاتی دارد، که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده باشد، و نه بر قلب کسی خطور کرده باشد.

" قطوفها دانیه،" قطوف به معنای میوه ای است که به حد چیدن رسیده باشد، و معنای جمله این است که میوه های آن بهشت به وی نزدیک است، به طوری که هر جور بخواهد می تواند بچیند.

" کلوا و اشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیه،" یعنی به ایشان گفته می شود: بخورید و بنوشید، از همه آنچه خوردنی و نوشیدنی در بهشت است، در حالی که گوارایتان باشد، و این پاداش آن ایمان و عمل صالحی است که در دنیای گذرا و ناپایدار برای امروزتان تهیه دیدید.

(۱)

آنها که کتابشان به دست چپ داده می شود!

-" وَ أَمَّا مَنْ أُوتیَ كِتَبَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلَيْتَنی لَمْ أُوت كِتَبِيَهْ،

-و اما کسی که نامه عملش را به دست چپش داده باشند می گوید ای کاش نامه ام را به من نداده بودند."

صاحبان این سخن اشقیای مجرمند که نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند، و معنای اینکه چرا نامه اعمال مجرمین را به دست چپشان می دهند، در تفسیر سوره اسراء (در المیزان) گذشت، این طایفه در قیامت آرزو می کنند که ای کاش نامه اعمال خود را نمی دیدند، و نمی فهمیدند حسابشان چیست، و این آرزویشان از این جهت

۱- آیه ۱۹ تا ۲۴ سوره الحاقه المیزان ج ۱۹ ص ۶۶۶

است که می بینند چه عذاب الیمی برایشان آماده شده است:

-پس خطاب می رسد بگیرید او را و دست و پایش را ببندید، و سپس در آتشش افکنید، و آنگاه او را به زنجیری که طولش هفتاد ذراع است ببندید!

-در نتیجه امروز در اینجا هیچ دوستی حمایت کننده ندارد، و به جز چرک و خون دوزخیان هیچ طعامی ندارد، چرک و خونی که خوراک خطاکاران است و بس! "

(۱)

کتاب ابرار در علیین، و مشاهده کنندگان علیین

-"کلا إِنَّ کِتَبَ الأَبْرَارِ لَفِی عِلِّیِّینَ، وَ مَا أَدْرَاک مَا عِلِّیُّونَ،

-کِتَبٌ مَّرْقُومٌ،

-یَشهَدُهُ الْمُقَرَّبُون،

-نه ، نامه نیکان در علیین است،

-و تو چه دانی که علیین چیست؟

-کتابی است نوشته شده،

-که مقربان شاهد آنند."

کلمه علیون به معنای علوی روی علو دیگر است، و یا به عبارتی دیگر علوی دو چندان که با درجات عالی و منازل قرب به خدای تعالی منطبق می شود.

معنای آن، این است که: آنچه برای ابرار مقدر شده، و قضایش رانده شده، تا جزای نیکوکاریهای آنان باشد، در علیین قرار دارد، و تو ای پیامبر! نمی دانی علیین چیست، امری است نوشته شده، و قضایی است حتمی و مشخص و بدون ابهام .

" یشهده المقربون،" شهادت در این جمله به معنای معاینه و به چشم خود دیدن است، و مقربین، قومی از اهل بهشتند که درجه شان از درجه عموم ابرار به بیانی که در تفسیر آیه" عینا یشرب بها المقربون،" خواهد آمد بالاتر است، پس مراد این است که مقربین، علیین را با ارائه خدای تعالی می بینند، و خدای عز و جل نظیر این مشاهده را در باره دوزخ آورده و فرموده: " کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم،" و از این آیه استفاده می شود که مقربین همان اهل یقینند .

(۲)

کتاب فجار، سرنوشتی مقدر !

-"َکلا إِنَّ کِتَبَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ،

-وَ مَا أَدْرَاک مَا سجِّینٌ،

-کِتَبٌ مَّرْقُومٌ،

-نه، بلکه نامه بدکاران در سجین است،

-و تو چه دانی که سجین چیست ؟

۱- آیه ۲۵ تا ۳۷ سوره الحاقه المیزان ج ۱۹ ص ۶۶۷

۲- آیه ۱۸ تا ۲۱ سوره مطففین المیزان ج ۲۰ ص ۳۸۷

-کتابی است نوشته شده . "

دقت در سیاق این چهار آیه و مقایسه آنها با یکدیگر، و نیز آنچه از مقایسه مجموع این چهار آیه با مجموع چهار آیه ای که با جمله: " کلاـ ان کتاب الابرار ..." شروع می شود آنچه به دست می آید این است که: مراد از کلمه سجین چیزی است که مقابل و مخالف علیین باشد، و چون معنای علیین علو روی علو دیگر و یا به عبارتی علو دو چندان است، معلوم می شود منظور از سجین هم سفلی روی سفلای دیگر، و یا به عبارتی پستی دو چندان و گرفتاری در چنان پستی است، همچنان که آیه" ثم رددناه اسفل سافلین،" بدان اشاره می کند، پس از هر معنا نزدیک تر به ذهن این است که این کلمه مبالغه در سجن – حبس- باشد، در نتیجه معنای آیه این است که کتاب فجار در حبس و زندانی است که هر کس در آن بیفتد بیرون شدن برایش نیست.

کلمه کتاب به معنای مکتوب است، آن هم نه از کتابت به معنای قلم دست گرفتن و در کاغذ نوشتن، بلکه از کتابت به معنای قضای حتمی است، و منظور از کتاب فجار سرنوشتی است که خدا برای آنان مقدر کرده، و آن جزایی است که با قضای حتمیش اثبات فرموده است .

پس حاصل آیه این شد: آنچه خدای تعالی به قضای حتمیش برای فجار مقدر و آماده کرده در سجین است که سجنی بر بالای سجنی دیگر است، به طوری که اگر کسی در آن بیفتد تا ابد و یا تا مدتی بس طولانی در آن خواهد بود.

" کتاب مرقوم،" کلمه کتاب در اینجا نیز به معنای مکتوب است از کتابت، و به معنای قضاء و اثبات می باشد، و کلمه مرقوم از ماده رقم است که به معنای خط درشت است. همچنین جمله مورد بحث اشاره ای به این معنا است که آنچه برای آنان مقدر شده کاملا روشن است، و هیچ ابهامی در آن نیست، و حتمی و مشخص است و تخلف پذیر نیست.

فرموده کتاب فجار در سجین است که آن نیز کتابی است مرقوم، پس سجین کتابی است جامع که در آن خیلی سرنوشت ها نوشته شده و از آن جمله کتاب و سرنوشت فجار است .

(۱)

مشمولین حساب آسان در قیامت

-" فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَبَهُ بِیَمِینِهِ، فَسوْف یحَاسب حِساباً یَسِیراً،

-وَ یَنقَلِب إِلی أَهْلِهِ مَسرُوراً،

-در آن روز کسی که نامه اش را به دست راستش دهند،

۱- آیه ۴ تا ۶ سوره مطففین المیزان ج ۲۰ ص ۳۸۱

-به زودی خواهد دید که حسابی آسان از او می کشند،

-و خوشحال و خندان به سوی اهلش برمی گردد."

منظور از کتاب، نامه عمل است، به دلیل اینکه دنبالش مساله حساب را ذکر کرده. " فسوف یحاسب حسابا یسیرا،" حساب یسیر آن حسابی است که در آن سهل انگاری شود نه سختگیری.

" و ینقلب الی اهله مسرورا، " مراد از اهل أنیس هایی است که خدا برای او در بهشت آماده کرده، مانند حور و غلمان و غیره، و این معنا از سیاق استفاده می شود.

(۱)

مشمولین حساب سخت در قیامت

-" وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَبَهُ وَرَاءَ ظهْرِهِ،

-فَسوْف یَدْعُوا ثُبُوراً، وَ یَصلی سعِیراً،

-و اما کسی که نامه اعمالش را از پشت سرش بدهند،

-به زودی فریاد واویلایش بلند می شود،

-و در آتش بسوزد."

بعید نیست که اگر نامه عملشان از پشت سرشان داده می شود به خاطر این است که در آن روز صورتشان به عقب بر می گردد، همچنان که در جای دیگر فرموده:" من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها."

در اینجا ممکن است بگویی دادن نامه عمل کفار از پشت سر منافات دارد با آیات دیگری که می فرماید: نامه آنان را به دست چپشان می دهند، و لیکن بین این دو دسته آیات منافاتی نیست، چون مواقف روز قیامت یک موقف و دو موقف نیست.

" فسوف یدعوا ثبورا،" دعای ثبور خواندنشان به این معنا است که می گویند: وا ثبورا مثل اینکه می گوییم: واویلا.

" و یصلی سعیرا،" یعنی داخل آتشی می شود و یا حرارتش را تحمل می کند که در حال زبانه کشیدن است، آتشی است که نمی توان گفت چقدر شکنجه آور است.

" انه کان فی اهله مسرورا،" او در میان اهلش مسرور بود، و از مال دنیا که به او می رسید خوشحال می شد، و دلش به سوی

زینت های مادی مجذوب می گشت، و همین باعث می شد که آخرت از یادش برود، و خدای تعالی انسان را در این خوشحال شدن مذمت کرده، و آن را فرح بیجا و بغیر حق دانسته، می فرماید:" ذلکم بما کنتم تفرحون فی الأرض بغیر الحق و بما کنتم تمرحون."

" انه ظن ان لن یحور،" یعنی گمان می کرد برنمی گردد، و مراد برگشتن به سوی پروردگارش برای حساب و جزا است.

و این پندار غلط هیچ علتی به جز این ندارد که در گناهان غرق شدند، گناهانی

۱- آیه ۷ تا ۹ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۲

که آدمی را از امر آخرت باز می دارد و باعث می شود انسان آمدن قیامت را امری بعید بشمارد.

(۱)

برای هر فرد نویسنده و نگهبانی است!

- " إِن كلُّ نَفْسٍ لمّا عَلَيهَا حَافِظٌ ،

-هیچ انسانی نیست مگر آنکه نگهبانی بر او موکل است."

مراد از موکل شدن نگهبانی برای حفظ نفس، این است که فرشتگانی اعمال خوب و بد هر کسی را می نویسند، و به همان نیت و نحوه ای که صادر شده می نویسند، تا بر طبق آن در قیامت حساب و جزا داده بشوند، پس منظور از حافظ، فرشته، و منظور از محفوظ عمل آدمی است، همچنان که در جای دیگر فرموده: " و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون."

بعید نیست که مراد از حفظ نفس، حفظ خود نفس و اعمال آن باشد، و منظور از حافظ، جنس آن بوده باشد، که در این صورت چنین افاده می کند که جانهای انسانها بعد از مردن نیز محفوظ است، و با مردن نابود و فاسد نمی شود، تا روزی که خدای سبحان بدنها را دوباره زنده کند، در آن روز جانها به کالبدها برگشته دوباره انسان بعینه و شخصه همان انسان دنیا خواهد شد، آنگاه طبق آنچه اعمالش اقتضا دارد جزا داده خواهد شد، چون اعمال او نیز نزد خدا محفوظ است، چه خیرش و چه شرش .

بسیاری از آیات قرآن که دلالت بر حفظ اشیا دارد این نظریه را تایید می کند، مانند آیه" قل یتوفیکم ملك الموت الذی و کل بکم،" و آیه" الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسك التی قضی علیها الموت."

ظاهر آیه ای که در سوره انفطار بود و می گفت وظیفه ملائکه حافظ حفظ نامه های اعمال است، با این نظریه منافات ندارد، برای اینکه حفظ جانها هم مصداقی از نوشتن نامه است، همچنان که از آیه" انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون،" این معنا استفاده می شود.

" یوم تبلی السرائر،" رجع در روزی است که آنچه از عقاید و آثار اعمال که انسانها پنهان کرده بودند، چه خیرش و چه شرش به مورد آزمایش و شناسایی قرار می گیرد، و زرگر اعمال و عقاید آنها را در بوته زرگری خود می آزماید، تا معلوم شود کدام صالح و کدام فاسد بوده و کدام خالص و کدام دارای ناخالصی و عیار است و بر طبق آن صاحبش را جزا می دهد، پس آیه مورد بحث در معنای آیه زیر است:" ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله."

(۲)

کتاب سرنوشت: کتاب اعمال انسان

۱- آیه ۱۰ تا ۱۵ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۳

۲- آیه ۱ تا ۴ سوره طارق المیزان ج ۲۰ ص ۴۲۸

-" وَ کلَّ إِنسنٍ أَلْزَمْنَهُ طئرَهُ فی عُنُقِهِ وَ نخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَمَهِ کتَباً یَلْقَاهُ مَنشوراً،

-اقْرَأْ کِتَبَک کَفَی بِنَفْسِك الْیَوْمَ عَلَیْك حَسِیبا،

-و ما مقـدرات و نتیجه اعمال نیک و بد هر انسانی را طوق گردن او ساختیم که ملازم و قرین همیشـگی او باشد و روز قیامت کتابی که نامه اعمال اوست بر او بیرون آریم در حالیکه آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آنرا یک مرتبه ملاحظه کند،

-و به او خطاب رسد که تو خود کتاب اعمالت را بخوان و بنگر تا در دنیا چه کرده ای که تو خود تنها برای رسیدگی بحساب خویش کافی هستی."

مراد از کلمه طـائر هر چیزی است که بـا آن بر میمنت و نحوست اسـتدلال شود، و حسن عـاقبت و یا سوء آن کشف و آشـکار گردد، زیرا برای هر انسـانی چیزی که مربـوط به عـاقبت امر بوده و بتوان به وسـیله آن به کیفیت عـاقبتش از خیر و شـر پی برد وجود دارد. طائر در اینجا عمل انسان است.

و اینکه فرمود: ما طائر هر کسـی را در گردنش الزام کرده ایم معنایش اینست که آن را لازم لا ینفک و جـدائی ناپـذیر او قرار داده ایم که به هیچ وجه از او جدا نگردد.

خواست خدا بر این مطلب اسـتوار است که آن چیزی که سـعادت و شـقاوت را به دنبال خود برای آدمی خواهد آورد همواره در گردن او باشد، و این خداست که سـرنوشت آدمی را چنین لازم لا ینفک او کرده است، و این سـرنوشت همان عمل آدمی است، چون خدای تعالی می فرماید:" و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی."

پس آن طـائر و آینـده ای که خداونـد لاـزم لاـ ینفـک آدمی کرده همـان عمـل اوست، و معنـای الزام کردن آن این است که خداونـد چنین مقرر فرموده است که هر عملی قائم به عاملش بوده و خیر و شـر آن، به خود او برگردد، نه آنکه او را رها کرده به غیر او گلاویز شود.

و از آیـه:" و ان جهنـم لموعـدهم اجمعین- تـا آیه- ان المتقین فی جنـات و عیـون،" اسـتفاده می شـود که خداونـد چنین مقرر فرموده است که عاقبت خیر، با داشتن ایمان و تقوی محقق می شود، و عاقبت بد در پیروی از کفر و معصیت است .

و لاـزمه این قضـاء این است که در عمل هر انسانی شواهـدی باشـد که به طور قطع و بـدون خطا و اشـتباه عاقبت او را تعیین و مشخص کند، چون گفتیم که چنین مقرر شده که هر عملی به صاحبش برگردد، و هر کسی جز عملش سرمایه دیگری نداشته باشد و سرانجام کار اطاعت به بهشت و کار گناه به آتش بیانجامد.

در این بیان، روشن می شود که آیه شریفه سعادت و شقاوت را اگر بطور لزوم و حتم برای انسان اثبات می کند از راه اعمال نیک و بدش می باشد که خود به اختیار خویش کسب کرده است نه اینکه بخواهد بگوید لزوم یکی از این دو جبری است و عمل افراد هیچگونه اثری در سعادت و شقاوت آنان ندارد، خلاصه اینکه معنای آیه شریفه آنطور نیست که بعضی خیال کرده اند که آیه شریفه سعادت و شقاوت هر کس را اثر قضاء حتمی و ازلی دانسته، چه اینکه عملی انجام دهد و یا ندهد، و چه اطاعت کند یا معصیت نماید.

-" و نخرج له یوم القیمه کتابا یلقیه منشورا."

وضع این کتاب را که در این جمله گفته شده، جمله بعدی یعنی " اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیك حسیبا،" روشن می کند، چون دلالت دارد بر اینکه: اولا آن کتابی که روز قیامت برای انسان بیرون می کشند کتاب خود او است، و هیچ ربطی به غیر او ندارد .

و ثانیا این کتاب حقایق تمامی اعمال آدمی را دارد، بدون اینکه کوچك ترین عمل او را از قلم انداخته باشد، همچنانکه در آیه دیگری همین معنا را آورده و فرموده است:" و یقولون یا ویلنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصیها."

و سوم اینکه: حقیقت اعمال را آمارگیری نموده سعادت باشد یا شقاوت، نفع باشد یا ضرر جلوه گر می سازد، جلوه ای که هیچ ابهامی نداشته و جای هیچگونه عذری باقی نمی گذارد، همچنانکه فرموده:" لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنك غطائك فبصرك الیوم حدید!"

و از آیه: " یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء...،" برمی آید که کتاب مزبور دربردارنده حقیقت اعمال و نتایج خیر و شر آنها است، نه اینکه مانند کتابهای معمولی عبارت از خطوط و رسمها بوده باشد، پس آن کتاب عبارتست از همان اعمالی که خداوند آن را به انسان نشان می دهد که دیگر جای حاشا و تکذیب نماند، چون هیچ دلیلی محکمتر از مشاهده و دیدن نیست .

و از همینجا معلوم می شود که مراد از طائر و کتاب که در آیه مورد بحث آمده، یك چیز است و آن عبارت از اعمال آدمی است، و کسی توهم نکند که عمل قبلا طائر بوده و کتاب نبوده و در قیامت کتاب شده و دیگر طائر نیست.

و خلاصه اینکه در جمله" و نخرج له،" اشاره ای است به اینکه حقایق کتاب اعمال از ادراك انسان پوشیده شده و در پس پرده غفلت است، و خداوند در روز قیامت آن را از پس پرده بیرون می کشد و آدمی را از جزئیات آن با خبر می سازد، و مقصود از جمله"یلقیه منشورا،" هم همین است و این خود دلیل بر این است که این کتاب برای هر کس آماده

و زیر سر است، و نسبت به احدی در آن غفلت نمی شود، بنا بر این، جمله مذکور تاکید جمله قبلی است که می فرمود:" و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه،" چون حاصل معنای این جمله نیز همین بود که هر انسانی به زودی آثار اعمالش را خواهد یافت، اولا ـ برای اینکه آثار اعمال، لازم لا ینفک و جدائی ناپذیر او است و ثانیا برای اینکه به صورت کتابی در آمده که به زودی آن را پخش و منتشر خواهد دید .

-" اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا."

این آیه دلالت می کند بر اینکه حجت کتاب مذکور حجتی است قاطع به طوری که خواننده آن هیچ تردیدی در آن نمی کند، هر چند که خواننده خود گنهکار باشد، و چطور چنین نباشد و حال آنکه در کتاب به جای خط و نقش، خود عمل دیده می شود و پاداش و کیفر هم خود عمل است، همچنانکه فرموده: " لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون!"

و خلاصه معنای آیات با در نظر گرفتن اینکه سیاق آنها سیاق توبیخ و ملامت است این می شود که: خدای سبحان قرآن را نازل کرده و آن را راهنمای ملتی قرار داد که اقوم است و این کار بر طبق سنت الهی جریان یافته چرا که سنت او در هدایت مردم به سوی توحید و بندگی و به سعادت رساندن راه یافتگان و بدبخت کردن گمراهان در همه اعصار اینچنین بوده است و لیکن انسان خیر را از شر و نفع دهنده را از ضرر زننده تشخیص نداده است، نسبت به آنچه که مطابق هوی و هوس باشد عجله می کند، و در نتیجه شر را به عین حرص و ولعی که در خیر از خود نشان می دهد جستجو و طلب می کند و حال آنکه عمل چه خیر و چه شر همچون سایه دنبال آدمی است، و از یکدیگر جدا شدنی نیستند بلکه در کتابی محفوظ شده تا به زودی در روز قیامت برایش بیرون آورند و در پیش رویش بگسترند، و بر سر آن بازخواستش کنند، و چون چنین است بر آدمی لازم است که به هر چه که دلش خواست مبادرت نورزد و در ارتکاب آن عجله نکند، بلکه در امورش قدری توقف و تفکر نماید تا خیر و شر آن را از هم تشخیص داده و خیر را برگزیده و شر را رها سازد.

-" من اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و لا تزر وازره وزر اخری!"

عمل چه نیک باشد و چه بد، ملازم و دنبال صاحبش بوده و علیه او بایگانی می شود و در هنگام حساب، خود را در برابر صاحبش آفتابی می کند، بنا بر این هر کس در راه و به سوی راه قدم نهد برای خود و به نفع خود قدم نهاده و نفع هدایتش عاید خودش می شود نه غیر خود، و کسی هم که در بیراهه و به سوی بیراهه قدم نهد ضرر گمراهیش به خودش برمی گردد و دودش به چشم خودش می رود، بدون اینکه به غیر

خود کمترین ضرری برساند، و هیچ نفسی بار گناه نفس دیگر را نمی کشد، و آنطور که بعضی از اهل ضلالت می پندارند که اگر گمراهی کنند وزر گمراهیشان به گردن پیشوایانشان است، و یا مقلدین می پندارند که مسؤولیت گمراهیشان به گردن پدران و نیاکان ایشان است، و خود مسؤولیتی ندارند، سخت در اشتباهند.

آری آن روزی را که مجرمین دارند، پیشوایانشان نیز دارند، چرا که هر کس که سنت بدی را باب کند تا زمانی که در دنیا عاملی به آن سنت زشت وجود دارد صاحب سنت نیز همه آن وزر را خواهد داشت، همانها که در دنیا می گفتند اینکار را بکن مسؤولیتش به گردن من! باید در قیامت گناه ایشان را به گردن بگیرند .

اما همه اینها وزر امامت و پیشوایی باطل و رواج دادن سنتهای بد است نه عین آن وزری را که مرتکب گناه دارد، تا لازمه به گردن گرفتن سنت گزاران این باشد که خود مرتکبین سنت باطل وزری نداشته باشند، و به فرض هم که عین آن باشد، معنایش این است که در یک گناه دو کس معذب شود.

(۱)

تبدیل و دگرگونی در اعمال

بحثی درباره: تبدیل سیئات به حسنات

۱- آیه ۱۳و۱۴ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۷۳

-" إِلا مَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صلِحاً فَأُولَئک يُبَدِّلُ اللَّهُ سيِّئَاتِهِمْ حَسنَتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً،

-وَ مَن تَاب وَ عَمِلَ صلِحاً فَإِنَّهُ يَتُوب إِلى اللَّهِ مَتَاباً،

-مگر آنکه توبه کند و مؤمن شود و عمل شايسته کند آنگاه خدا بديهای اين گروه را به نيکيها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحيم است،

-و هر که توبه کند و عمل شايسته انجام دهد به سوی خدا بازگشتی پسنديده دارد."

اينکه تبديل گناهان به حسنه چه معنا دارد؟ ظاهر جمله:" يبدل الله سيئاتهم حسنات،" مخصوصا با در نظر داشتن اينکه در ذيلش فرموده: و خدا غفور و رحيم است، اين است که: هر يک از گناهان ايشان خودش مبدل به حسنه می شود، نه عقابش و نه ملکه اش و نه اعمال آينده اش، بلکه يک يک گناهان گذشته اش مبدل به حسنه می شود، اين ظاهر آيه است، پس بايد با حفظ اين ظاهر چاره ای انديشيد.

آنچه به نظر ما می رسد اين است که بايد ببينيم گناه چيست؟

آيا نفس و متن عمل ناشايست گناه است و در مقابل نفس فعلی ديگر حسنه است و يا آنکه نفس فعل و حرکات و سکناتی که فعل از آن تشکيل شده در گناه و ثواب يکی است و اگر يکی است- که همينطور هم هست- پس گناه شدن گناه از کجا و ثواب شدن عمل ثواب از کجا است؟

مثلاـ عمل زنا و نکاح چه فرقی با هم دارند که يکی گناه شده و ديگری ثواب، با اينکه حرکات و سکناتی که عمل، از آن تشکيل يافته در هر دو يکی است؟ و همچنين خوردن که در حلال و حرام يکی است؟

اگر دقت کنيم خواهيم ديد تفاوت اين دو در موافقت و مخالفت خدا است،

مخـالفت و موافقتی که در انسـان اثر گذاشـته و در نـامه اعمـالش نوشـته می شود، نه خود نفس فعـل، چون نفس و حرکات و سکنـات که یـا آن را زنـا می گوییم و یـا نکاح، به هر حال فانی شـده از بین می رود و تا یک جزئش فانی نشود نوبت به جزء بعـدی اش نمی رسـد و پر واضـح است که وقتی خود فعل از بین رفت عنوانی هم که ما به آن بـدهیم چه خوب و چه بـد فانی می شود .

و حـال آنکه مـا می گوییم: عمـل انسـان چون سایه دنبالش هست، پس مقصود آثار عمل است که یا مسـتتبع عقاب است و یا ثواب و همواره با آدمی هست تا در روز تبلی السرائر خود را نمایان کند.

این را نیز می دانیم که اگر ذات کسـی شقی و یا آمیخته به شقاوت نباشد، هرگز مرتکب عمل زشت و گناه نمی شود، (همان حرکات و سـکناتی را که در یک فرد شقی به صورت زنا در می آید، انجام می دهد، بدون اینکه زنا و کار زشت بوده باشد،) پس اعمـال زشت از آثـار شـقاوت و خباثت ذات آدمی است، چه آن ذاتی که به تمام معنا شـقی است و یا ذاتی که آمیخته با شقاوت و خباثت است.

حال که چنین شـد، اگر فرض کنیم چنین ذاتی از راه توبه و ایمان و عمل صالح مبدل به ذاتی طیب و طاهر و خالی از شـقاوت و خباثت شد و آن ذات مبدل به ذاتی گشت که هیچ شائبه شقاوت در آن نبود، لازمه این تبدل این است که آثاری هم که در سـابق داشت و مـا نـام گناه بر آن نهاده بودیم، با مغفرت و رحمت خـدا مبـدل به آثاری شود که با نفس سـعید و طیب و طاهر مناسب باشد و آن این است که: عنوان گناه از آن برداشته شود و عنوان حسنه و ثواب به خود بگیرد.

و چه بسا ذکر رحمت و مغفرت در ذیل آیه اشاره به همین معنا باشد.

- " و من تاب و عمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا، " سـیاق آیه می رساند که در مقام رفع اسـتبعاد از تبدیل سـیات به حسنات است و خلاصه: می خواهد بفهماند که امر توبه آن قدر عظیم و اثرش آنچنان زیاد است که سیات را مبدل به حسنات می کند و هیچ استبعادی ندارد، چون توبه عبارت است از رجوع خاص به سوی خدای سبحان و خدای تعالی هر چه بخواهد می کند .

در این آیه شـریفه علاوه بر بیان مزبور، این نکته نیز آمده که توبه شامل تمامی گناهان می شود، چه گناهی که توأم با شـرک باشد و چه آنکه توأم نباشد.

(۱)

روپوشی بدترین عمل و اعطای پاداش بهترین عمل

۱- آیه ۷۰و۷۱سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۳۳۵

-" لِيُكفِّرَ اللَّهُ عَنهُمْ أَسوَأَ الَّذِى عَمِلُوا وَ يجْزِيهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسنِ الَّذِى كانُوا يَعْمَلُون،

-تا خدا بدترين گناهانشان را بريزد و اجرشان را بر طبق بهترين عملشان بدهد."

مراد از بدترين و زشت ترين عمل همان شـرك و نيز گناهان كبيره اى است كه در حال شـرك مرتكب شده اند. وقتى بدترين اعمال انسان پوشيده و پاك شود، پايين تر از آن نيز پاك مى شود.

در مجمع البيان در ذيل اين آيه گفته است: يعنى خـدا عقاب شـرك و گناهانى را كه قبل از ايمان آوردن مرتكب شده اند، از آنان ساقط كرد به خاطر اينكه ايمان آوردنـد و نيكوكارى نمودنـد و به سوى خداى تعالى برگشـتند. و اين معناى خوبى اسـت براى آيه، از جهت اينكه هم شامـل همه اعمال زشت مى شود و هم اينكه ساقط كردن را مقيـد كرده به گناهان قبل از ايمان و احسـان و توبه، چون آيه شـريفه اثر تصـديق صـدق را بيان مى كنـد و آن عبارت است از تكفير گناهان به خاطر تصـديق و نيز جزاى خير در آخرت .

" و يجزيهم اجرهم باحسن الـذى كانوا يعملون،" بعضـى از مفسـرين گفته انـد: مراد اين است كه به اعمال ايشان نظر مى شود، آن وقت به بهترين آن اعمـال بـا بهترين جزايى كه لاـيق بـدان است پـاداش مى دهنـد، و بـاقى اعمـال نيكشان را بر طبق آن به بهترين جزاء پاداش مى دهند.

(۱)

اثر ايمان و تقوى در روپوشى گناهان

-" وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكتَبِ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكفَّرْنَا عَنهُمْ سيِّئَاتهِمْ وَ لأَدْخَلْنَهُمْ جَنَّتِ النَّعِيمِ،

-و اگر يهود و نصارا ايمان آورند و تقوا كنند ما گناهان ايشان را بخشيده و در بهشت هاى نعيم داخلشان مى كنيم. "

مراد از تقوا بعـد از ايمان، پارسائى و پرهيز از محرمات الهى و از گناهان كبيره است، يعنى گناهانى كه خداوند در قرآن كريم وعده دوزخ به مرتكب آن داده است، پس مراد از سيئات كه خدا وعده كرده اگر آنان كباير را مرتكب نشوند آن سياتشان را ببخشد، عبارتست از گناهان صغيره.

در اينجا خطاب را به همه اهل كتاب متوجه مى كند، و بطور ملخص عموم اهل كتاب را متوجه مى كند به اينكه چگونه نعمت بزرگ سعادت دو جهان را به رايگان از

۱- آيه ۳۵ سوره زمر الميزان ج : ۱۷ ص : ۳۹۶

دست دادند، و چه آسان جنت نعیم و نعمت حیات سعیده را از کف دادند.

(۱)

حسناتی که سیئات را از بین می برند !

-" وَ أَقِمِ الصلَوهَ طرَفیِ النهَارِ وَ زُلَفاً مِّنَ الَّیْلِ إِنَّ الحَسنَاتِ یُذْهِبنَ السیِّئَاتِ ذَلِك ذِکْرَی لِلذَّکِرِینَ،

- دو طرف روز و پاسی از شب نماز بپا دار که نیکیها بدیها را نابود می کند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند."

نمازها حسناتی است که در دلهای مؤمنین وارد شده و آثار معصیت و تیرگیهایی که دلهایشان از ناحیه سیئات کسب کرده از بین می برد.

" ذلك ذکری للذاکرین،" یعنی اینکه گفته شد که حسنات سیئات را از بین می برد به خاطر اهمیتی که دارد و برای بندگانی که به یاد خدا هستند مایه تذکر است.

در تفسیر عیاشی (با واسطه) از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

- من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم شنیدم که می فرمود: امیدوار کننده ترین آیات کتاب خدا آیه:" اقم الصلوه طرفی النهار و زلفا من اللیل ...،" است، و فرمود: ای علی! آن خدایی که مرا به حق مبعوث کرده و بشیر و نذیرم قرار داده یکی از شما که برمی خیزد برای وضو گرفتن، گناهانش از جوارحش می ریزد، و وقتی به روی خود و به قلب خود متوجه خدا می شود از نمازش کنار نمی رود مگر آنکه از گناهانش چیزی نمی ماند، و مانند روزی که متولد شده پاك می شود، و اگر بین هر دو نماز گناهی بکند نماز بعدی پاکش می کند، آنگاه نمازهای پنجگانه را شمرد.

بعد فرمود: یا علی جز این نیست که نمازهای پنجگانه برای امت من حکم نهر جاری را دارد که در خانه آنها واقع باشد، حال چگونه است وضع کسی که بدنش آلودگی داشته باشد، و خود را روزی پنج نوبت در آن آب بشوید؟ نمازهای پنجگانه هم به خدا سوگند برای امت من همین حکم را دارد.

و نیز در آن کتاب (با واسطه) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: . . . متوجه باش ببین روز خود را با چه اعمالی به پایان می رسانی، زیرا با تو فرشته ای است موکل بر تو که آنچه را می کنی حفظ می کند و می نویسد پس هیچ گناهی را کوچك نشمار، هر چند خیلی ناچیز باشد، زیرا همین گناه ناچیز یك روز تو را بدبخت خواهد کرد، و هیچ کار نیکی را کوچك نشمار، زیرا هیچ چیز به مثل حسنه در جستجو نیست .

حسنه، گناه خیلی بزرگ و قدیمی را پیدا می کند و آن را از نامه عملت محو و

۱- آیه ۶۵ سوره مائده المیزان ج : ۶ ص : ۵۲

ساقط می سازد و نمی گـذارد بعد از تو بماند، و این در کلام خدای تعالی است که می فرماید:" ان الحسـنات یذهبن السـیئات ذلک ذکری للذاکرین!"

(۱)

اصلاح حال مؤمنین صالح امت محمدص، و پرده پوشی گناهان آنها

-" وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلی محَمَّدٍ وَ هُوَ الحَقُّ مِن رَّبهِمْ کَفَّرَ عَنهُمْ سیِّئَاتهِمْ وَ أَصلَحَ بَالهُمْ،

-و کسـانی که ایمـان آورده، اعمـال صالـح انجـام می دهنـد و به آنچه بر محمـد نـازل شـده که حق است و به راستی از ناحیه پروردگارشان است ایمان می آورند خداوند گناهانشان را با مغفرت خود محو می کند و دلهایشان را اصلاح می فرماید."

" ... وَ ءَامَنُوا بِمَـا نُزِّلَ عَلی محَمَّدٍ ص، " جمله ای است که ایمان آوردن را مختص به یک طائفه می دانـد. این قیـدی است که صرفا به خاطر عنایتی که به ایمان دارد آمده است. ظاهر صدر آیه که مطلق آمده، نشان می دهد مطلق دارندگان ایمان و عمل صالح منظورند.

" و هـو الحق من ربهم،" یعنی به آنچه بر محمـد نـازل شـده که حق است و به راسـتی از نـاحیه پروردگارشـان است ایمـان می آورند.

" کفر عنهم سـیئاتهم و اصـلح بالهم،" در این آیه شریفه، اضلال اعمال که در آیه قبلی بود با تکفیر سیئات و اصلاح بال مقابله شده، در نتیجه معنایش این می شود که: ایمان و عمل صالحشان به سوی غایت سعادتشان هدایت کرد.

چیزی که هست چون این هـدایت تمـام نمی شود مگر بـا تکفیر گناهـان، چون بـا بودن گناهـان وصول به سـعادت دست نمی دهد، لذا تکفیر سیئات را هم ضمیمه اصلاح بال نمود .

و معنـای آیه این است که: خداونـد با عفو و مغفرت خود پرده ای بر روی گناهانشان می کشـد، و هم در دنیا و هم در آخرت دلهایشـان را اصـلاح می کنـد، امـا در دنیـا برای اینکه دین حق دینی است که بـا آنچه فطرت انسـانی اقتضـایش را دارد موافق است، و احکـامش مطابق همان فطرتی است که خـدای تعالی بشـر را بر آن فطرت آفریـده، و فطرت اقتضاء نـدارد و نمی طلبد مگر چیزی را که کمـال و سـعادت انسـان در آنست، و ایمـان به آنچه خـدا نـازل کرده و عمل به آن وضع انسان را در مجتمع دنیایی اش اصلاح می کند .

و اما در آخرت برای اینکه آخرت، عاقبت همین زندگی دنیا است، وقتی آغاز زندگی توأم با سعادت باشد، انجامش نیز سعید خواهد بود، همچنان که قرآن کریم هم

۱- آیه ۱۱۴ سوره هود المیزان ج : ۱۱ ص : ۷۸ و ۹۱

فرموده: و العاقبه للتقوی!

" ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل و ان الذین امنوا اتبعوا الحق من ربهم ...." این آیه مطالبی را که در دو آیه قبل بود- یعنی بی نتیجه کردن اعمال کفار، و اصلاح حال مؤمنین و تکفیر گناهانشان- تعلیل می کند.

و اگر کلمه حق را مقید کرد به جمله من ربهم برای این است که اشاره کند به اینکه آنچه منسوب به خدا است حق است و هیچ باطلی با خدا نسبت ندارد، و به همین جهت، خودش متصدی اصلاح قلب مؤمنین شده، چون طریق حقی که مؤمنین می پیمایند منتسب به خدا است .

(۱)

مالکیت و انتقال اعمال انسان بعد از مرگ

-" وَ أَن لَّیْس لِلانسنِ إِلا مَا سعَی،

-و اینکه انسان به جز کار و تلاشش سرمایه ای ندارد! "

انسان به ملکیت حقیقی، مالک اعمال خویش است پس مادامی که انسان هست آن عمل هم هست، و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهد شد، بنا بر این بعد از انتقال آدمی به سرای دیگر، تمامی اعمالش چه خیر و چه شر چه صالح و چه طالح با او خواهد بود، این معنای ملک حقیقی است، و اما آنچه که انسان ملک خود می پندارد، مال و فرزندان و زخارف و زینت های زندگی دنیا و جاهی که در ظرف اجتماع از آن خود می داند، و رابطه ای میان آنها و غیر خود نمی بیند، هیچ یک از اینها ملک حقیقی آدمی نیست، چون قوام هستیش به هستی آدمی نیست، فرش می سوزد صاحبش همچنان هست، صاحبش می میرد فرش همچنان هست، بلکه ملکی است وهمی و اعتباری که زندگی در اجتماع ناگزیرش کرده چنین رابطه هایی را قائل شود و این ملک تا دم مرگ با آدمی هست، همین که خواست به دار الخلود و عالم آخرت منتقل شود به دست دیگری می سپارد.

پس معنای آیه چنین شد که: هیچ انسانی هیچ چیزی را به ملکیت واقعی مالک نیست، تا اثر آن ملکیت که یا خیر است یا شر یا نفع است یا ضرر عایدش شود، مگر آن عملی را که کرده و جد و جهدی که نموده، تنها آن را داراست، و اما آنچه دیگران کرده اند اثر خیر یا شرش عاید انسان نمی شود .

اینکه در بالا گفتیم: و هرگز به طبع خود از انسان جدا نمی شود برای این بود که مساله شفاعت را استثناء کرده باشیم، هر چند که شفاعت هم باز اثر اعمال خود آدمی

۱- آیه ۲ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۳۹

است، چون شفاعت از آن گنهکاران این امت است که با سعی جمیل خود در حظیره ایمان به خدا و آیاتش وارد شده اند و اگر مؤمن نمی شدند مشمول شفاعت نمی گشتند.

و همچنین بهره مندی انسان بعد از مردنش از استغفار مؤمنین و اعمال صالح و خیراتی که برایش می فرستند آن نیز مربوط به سعی جمیل خود آدمی است، که در زندگی داخل در زمره مؤمنین شد، و سیاهی لشکر آنان گردید، و ایمانشان را تایید کرد، و اثرش این شد که هر چه عمل خیر کردند، او نیز به قدر دخالتش سهیم گردید .

و همچنین کسانی که در زندگی سنت حسنه ای باب می کنند و می روند و مادامی که در روی زمین اشخاص به آن سنت عمل می کنند او نیز شریک است، که فرمودند:" من سن سنه حسنه فله ثوابها و ثواب من عمل بها و من سن سنه سیئه کان له وزرها وزر من عمل بها الی یوم القیامه."

برای اینکه بر حسب فرض شخص باب کننده از همین جهت که سنتی را باب کرده در عمل دیگران سهیم است، چون اگر او آن عمل را باب نمی کرد، دیگران هم آن را انجام نمی دادند، و یا کمتر انجام می دادند.

(۱)

رؤیت و تحویل اعمال

فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ،

۱- آیه ۳۹ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۷۵

وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شرًّا یَرَهُ،

-" یَوْمَئذٍ یَصدُرُ النَّاس أَشتَاتاً لِّیُرَوْا أَعْمَلَهُمْ،

-فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ،

-وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شرًّا یَرَهُ،

-در آن روز مردم یک جور محشور نمی شوند بلکه طایفه هایی مختلفند تا اعمال هر طایفه ای را به آنان نشان دهند،

-پس هر کس به سنگینی یک ذره عمل خیری کرده باشد آن را می بیند،

-و هر کس به سنگینی یک ذره عمل شری کرده باشد آن را خواهد دید."

" یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم،" مراد از صادر شدن مردم در قیامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوی منزلهاشان که یا بهشت است و یا آتش می باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگاری از اهل شقاوت و هلاکت متمایز می شوند، تا اعمال خود را ببینند، جزای اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلکه داخل در آن جزایشان کنند، و یا به اینکه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ایشان نشان دهند.

-فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ،

وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شرًّا یَرَهُ !

مثقال به معنای هر وسیله ای است که با آن وزنها را می سنجند، و کلمه ذره به معنای آن دانه های ریز غبار است، که در شعاع آفتاب دیده می شود، البته این کلمه به معنای مورچه های ریز نیز می آید .

آیه مورد بحث نتیجه گیری از آیه قبلی است، که سخن از ارائه اعمال بندگان داشت و همان بیان را تاکید نموده می فهماند که ازکلیت ارائه اعمال هیچ عملی نه خیر و

نه شر نه کوچک و نه بزرگ حتی به سنگینی ذره استثناء نمی شود، و نیز حال هر یک از صاحبان عمل خیر و عمل شر را در یک جمله مستقل بیان نموده، جمله را به عنوان یک ضابطه و قاعده کلی که مورد هیچ خصوصیتی ندارد ذکر می فرماید.

در اینجا این سؤال به ذهن می رسد که در آیات شریفه قرآن آیاتی هست که با این ضابطه کلی سازگار نیست، از آن جمله آیاتی که دلالت دارد بر حبط و بی نتیجه شدن اعمال خیر به خاطر پاره ای عوامل، و آیاتی که دلالت دارد بر انتقال اعمال خیر و شر اشخاص به دیگران، مانند انتقال حسنات قاتل به مقتول، و گناهان مقتول به قاتل، و آیاتی که دلالت دارد بر اینکه در بعضی توبه کاران گناه مبدل به ثواب می شود، و آیاتی دیگر که در بحث از اعمال گذشت .

جواب از این سؤال این است که آیات مذکور حاکم بر این دو آیه است، و بین دلیل حاکم و محکوم منافاتی نیست، مثلا آیاتی که دلالت دارد بر حبط اعمال، شخص صاحب عمل خیر را از مصادیق کسانی می کند که عمل خیر ندارند، و چنین کسی عمل خیر ندارد تا به حکم آیه مورد بحث آن را ببیند، و همچنین قاتلی که نگذاشت مقتول زنده بماند و عمل خیر انجام دهد، اعمال خیرش را به مقتول می دهند، و خودش عمل خیری ندارد تا آن را ببیند، و توبه کاری که گناهش مبدل به حسنه می شود، برای این است که گناه موافق میل او نبوده، عواملی خارجی باعث گناهکاری او شدند، و آن عوامل کار خیر، موافق طبعشان نیست، ولی چون می خواستند در بین مردم نیکوکار و موحد باشند، و بلکه رئیس و رهبر آنان باشند، لذا با زبان شکار حرف زدند، پس خوبیهاشان از خودشان نیست، لذا در قیامت بدیهای توبه کاران را به آن عوامل می دهند، و خوبیهای آن عوامل را به توبه کاران، در نتیجه توبه کاران گناهی ندارند تا به حکم آیه مورد بحث در قیامت آن را ببینند، و نیز عوامل شر، کار خیری ندارند، تا به حکم آیه مورد بحث آن را ببینند - دقت فرمایید .

در روایات اسلامی، در درالمنثور است که حسین بن سفیان در کتاب مسندش و ابو نعیم در کتاب حلیه اش از شداد بن اوس روایت کرده اند که گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم شنیدم می فرمود:

... هر عملی که می کنید در حالی انجام دهید که از خدا خائف و بر حذر باشید، و بدانید که روزی شما را بر اعمالتان عرضه می دارند، و شما خواه و ناخواه خدا را ملاقات خواهید کرد، پس هر کس هموزن ذره ای عمل خیر کرده باشد، آن را خواهد دید، و هر کس هموزن ذره ای عمل زشت کرده باشد آن را خواهد دید.

و در تفسیر قمی، در روایت ابی الجارود از امام باقرعلیه السلام آمده که در ذیل

آیه" فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره،" فرمود: اگر از اهل آتش باشد، و در دنیا مثقال ذره ای عمل خیر کرده باشد، اگر برای غیر انجام داده باشد، همان عمل خیرش هم مایه حسرتش می شود، و در ذیل جمله" و من یعمل مثقال ذره شرا یره،" فرمود: اگر از اهل بهشت باشد در روز قیامت آن شر را می بیند و سپس خدای تعالی او را می آمرزد .

(۱)

مشاهده اعمال تحویل شده در قیامت

-" وَ أَنَّ سعْيَهُ سوْف يُرَى،

-ثمَّ يجْزَاهُ الْجَزَاءَ الأَوْفى،

-و اینکه نزد وی سعی خود را خواهد دید

-و سپس جزای آن به کاملترین وجهش داده می شود."

منظور از سعی، آن عملی است که در انجامش جد و جهدی کرده، و منظور از رؤیت مشاهده است، و ظرف این مشاهده روز قیامت است، به دلیل اینکه دنبالش مساله جزا را ذکر فرموده، پس آیه شریفه از نظر معنا قریب به آیه: " یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا،" و آیه شریفه" یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره،" می باشد.

و اگر عبارت « سوْف يُرَى » را به صیغه مجهول آورده، خالی از این اشاره نیست که در قیامت کسانی هستند که اعمالی به ایشان ارائه می شود که خودشان آن عمل را انجام نداده اند.

" ثمَّ يجْزَاهُ الْجَزَاءَ الأَوْفى

سپس به عملش جزا داده می شود جزایی أتم ! "

(۲)

پاداش و کیفر عادلانه: عین عمل به عنوان جزا

-" الْيَوْمَ تجْزَى كلُّ نَفْسِ بِمَا كسبَت لا ظلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سرِيعُ الحِسابِ،

-امروز هر کسی به آنچه که کرده است جزا داده می شود امروز دیگر ظلمی نیست چون که خدا سریع الحساب است."

مراد بیان یکی از خصایص روز قیامت است و آن این است که: در آن روز به هر نفسی عین آنچه را که کرده به عنوان جزای کرده هایش می دهند!

پس جزای هر کس همان عمل اوست، همچنان که در جای دیگر می فرمایـد:" یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون ! "

۱- آیه ۱ تا آخر سوره زلزال المیزان ج ۲۰ ص ۵۸۱

۲- آیه و۴۱۴۰ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۷۶

و جمله:" ان الله سریع الحساب،" تعلیل نفی ظلم است که جمله " لا ظلم الیوم،" از آن خبر می داد، می فرماید: اینکه گفتیم در امروز هیچ ظلمی نیست، بدین علت است که خدای تعالی در محاسبه سریع است، چنان نیست که رسیدگی به حساب یک نفر او را از حساب افراد دیگر باز بدارد، تا در نتیجه به اشتباه بیفتد و جزای این را به آن و پاداش آن را به این بدهد، و در نتیجه ظلمی پیش بیاید.

وقتی بنا شد عین عمل انسان را به عنوان جزا به انسان بدهند، دیگر چنین ظلمی تصور ندارد.

(۱)

ماهیت جزا در قیامت (عین عمل پاداش عمل)

-" فَالْيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لا تجْزَوْنَ إِلا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-امروز به هیچ وجه احدی ستم نمی شود و جزایی به شما داده نمی شود مگر خود آن اعمالی که می کردید."

یعنی در آن روز در بینشان به عدل قضاوت می شود، و به حق حکم می شود و در نتیجه هیچ کس به هیچ وجه ستم نمی شود.

جمله" و لا تجزون الا ما کنتم تعملون،" در حقیقت بیانی برهانی برای نبودن ظلم در آن روز است، چون دلالت می کند بر اینکه جزای اعمال هر صاحب عملی در آن روز خود اعمال اوست، دیگر با چنین جزایی ظلم تصور ندارد، برای اینکه ظلم عبارت است از بیجا مصرف کردن چیزی، ولی عمل کسی را جزای عملش قرار دادن، بی جا مصرف کردن جزا نیست، و بهتر از آن تصور ندارد، چه جزایی عادلانه تر از اینکه عین عمل کسی را مزد عملش قرار دهند؟ خطابی که در این آیه است که می فرماید: امروز خود اعمالتان را جزای اعمالتان قرار می دهند با اینکه روز قیامت هنوز نیامده، از باب تمثیل قیامت و احضار آن و احضار مردمی است که در آن هستند، و این خود عنایتی است در کلام که گوینده آینده را احضار کند، و با مردمی که در آینده قرار می گیرند، سخن بگوید.

مخاطب " و لا تجزون الا ما کنتم تعملون،" همه مردمند، چه اهل سعادت و چه اهل شقاوت، هر کس هر چه کرده چه خوب و چه بد، عین آن را جزای عملش قرار می دهد.

انحصاری که در مورد آیه مورد بحث هست، ناظر به جزای اعمال و پاداش و کیفر آن است و آن ادله و آیاتی که دلالت دارد بر اجر چند برابر از قبیل آیه:" لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید،" مساله ای است ماورای جزا و أجر، و خارج از طور عمل است، و

۱- آیه ۱۷ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۸۵

خـدای تعالی فرموده: أجر مؤمنان را به طور کامل می دهـد، و بیشتر هم می دهـد، و به فضل خود آن را دو چندان و بلکه چند برابر می دهد.

(۱)

درجات پاداش و کیفر به نسبت درجه اعمال

(برگشت خود عمل به عنوان پاداش یا کیفر)

-" وَ لِكلّ ٍ دَرَجَتٌ ممَّا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيهُمْ أَعْمَلَهُمْ وَ هُمْ لا يُظلَمُونَ،

-و برای هر یـک از آنهـا درجـاتی است از پاداش و کیفر اعمالشان، پروردگارشان خود اعمالشان را به ایشان بر می گردانـد تا ظلمی به ایشان نشود."

" وَ لِكلّ ٍ دَرَجَتٌ ممَّا عَمِلُوا..." یعنی برای هر یک از مؤمنین نیکوکار، و کافران بـد کار، منازل و مراتبی مختلف از نظر بلندی و پسـتی هسـت. آری برای بهشـت درجـاتی و برای دوزخ هم درکـاتی است، و برگشت این اختلاـف به اختلاـفی است که در نفوس آنان است، هر چنـد که نفوس در اعمال جلوه می کنـد، و بدین جهت فرموده: برای آنان درجاتی است از آنچه کردند، و معلوم می شود درجات مال ایشان است، و منشا آن درجات اعمالشان است.

" و لیوفیهم اعمـالهم و هم لا یظلمون،" معنای توفیه و رسانـدن مردم به تمام و کمال اعمال این است که خـدا عین اعمالشان را به خودشان برمی گرداند، پس بدین حساب آیه مورد بحث از آیاتی خواهد بود که بر تجسم اعمال دلالت می کند.

(۲)

قضای غیرقابل تبدیل الهی درباره مجازات اعمال

-" مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَى وَ مَا أَنَا بِظَلَّمٍ لِّلْعَبِيدِ،

-نزد من هیچ سخنی تبدیل نمی پذیرند و من نسبت به بندگان، ستمکار نیستم و این عذاب مولود عمل خود آنان است."

منظور از قول مطلق قضاهای حتمی است که خـدا رانده، و خدای تعالی چنین حکم کرده که هر کس با حال کفر بمیرد داخل جهنم شود، و قهرا و به حسب مورد با آن وعیدی که خدا ابلیس و پیروانش را تهدید به آن کرده منطبق می شود.

منظور از مبدل نشدن قول، دگرگون نشدن قضاء حتمی است.

جمله " وَ مَـا أَنَـا بِظَلَّمٍ لِّلْعَبِيـدِ، " متمم معنـای جمله قبلی است، و معنـای مجموع آن دو این است که: سـخن در درگاه من دو تا

نمی شود، و هیچ قضاء رانده شده و حتمی شده ای مبدل نمی گردد، و شما عذاب خواهید شد، و این من نیستم که در باره بندگان

۱- آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۴۹

۲- آیه ۱۹ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۱۱

خود ستم نموده طبق وعیدی که قبلاـ اعلام کردم، بلکه این خودشان هستند که خود را بعد از اتمام حجت و در عین انکار کردن حق، مستحق عذاب نمودند.

و به وجهی دیگر: این من نیستم که بندگان خود را با عذاب مجازات می کنم، بلکه این جزای اعمالشان است، اعمالی که قبلا کرده بودند.

پس در حقیقت این همان عمل ایشان است که در این عالم به این صورت درآمده و به خودشان برمی گردد، همچنان که از ظاهر آیه:" یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون،" نیز همین معنا استفاده می شود، چون می فرماید: ای کسانی که کفر ورزیدید، امروز دیگر عذر نیاورید، برای اینکه ما که به شما کاری نکردیم، و این عذاب که می بینید برگشت اعمال خود شما است!

(۱)

جزای سیئه عین عمل، و جزای حسنه حسنه است.

-" وَ لِلَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الأَرْضِ لِيَجْزِى الَّذِينَ أَسئُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يجْزِى الَّذِينَ أَحْسنُوا بِالحُسنى،

-و برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین هست، آن وقت چگونه ممکن است حال این دو طایفه را نداند، و اینکه گفتیم از آنان روی بگردان برای این بود که خدا آنهایی را که با اعمال خود بدی کردند، و آنهایی را که با نیکی های خود نیکی نمودند، جزا بدهد."

خلقت و تدبیر عالم از آن خداست، غایت و نتیجه اش هم این است که کسانی را که بد می کنند جزا دهد. مراد از جزا همان شؤون و خصوصیات قیامت است، که قرآن کریم از آن خبر داده، و مراد از اسائه و احسان، معصیت و طاعت است. و جزای اعمالشان را خود همان اعمال را می دهد.

معنای آیه این است که: تا خدا کسانی را که معصیت کرده اند به معصیتشان، و یا به جزای معصیتشان کیفر دهد، و کسانی را که اطاعت کردند به مثوبتی حسنی و یا به خود حسنی پاداش دهد.

(۲)

تجمع در روز قیامت برای پس گرفتن اعمال

-" فَكَيْف إِذَا جَمَعْنَهُمْ لِيَوْمٍ لا رَيْب فِيهِ وَ وُفِّيَت كلُّ نَفْسٍ مَّا كسبَت وَ هُمْ لا يُظلَمُونَ،

- پس چه حالی خواهند داشت روزی که هیچ شکی در آمدنش نیست، زمانی که همه آنان را جمع می کنیم و هر انسانی

بدانچه کرده بدون کم و زیاد می رسد و به احدی ستم نمی شود.“

۱- آیه ۲۹ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۲۸

۲- آیه ۳۱ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۶۶

روزی که در آن شکی نیست یعنی روز فصل قضا، و روز حکم به حق، و در آن روز هر کسی تمامی آنچه را که کرده باز خواهد گرفت، بدون اینکه مردم در باز پس گرفتن اعمالشان ظلمی شوند.

(۱)

تحویل منافع عمل صالح به دارنده آن

" مَّنْ عَمِلَ صلِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّك بِظلَّمٍ لِّلْعَبِيدِ،

-هر کس عمل صالحی کند به نفع خود کرده و هر کس بدی کند به ضرر خود کرده و پروردگار تو - ستمگر بر بندگانش نیست. "

یعنی عمل، قائم به صاحب عمل است، و بیانگر حال او است. اگر عمل صالح و مفید باشد خود او و هم از آن سود می برد، و اگر مضر و بد باشد، خودش از آن متضرر می گردد.

پس این رفتار خدای تعالی که نفع عمل صالح را به صاحبش می رساند و او را ثواب می دهد، و ضرر عمل بد را نیز به صاحبش می رساند و عقابش می کند، اصلا ظلمی نیست، و چنان نیست که وضع شی ء در غیر موضعش باشد.

و اگر این روش از خدای تعالی ظلم باشد، باید در ثواب دادن میلیونها بنده و عقاب کردن میلیونها دیگر، در برابر میلیاردها عمل نیک و بد، ظلام بندگان باشد، ولی از آنجایی که گفتیم این روش ظلم نیست، پس خدای تعالی ظلام بندگان نمی باشد، و با این بیان روشن می شود که چرا فرمود پروردگار تو ظلام بندگان نیست و نفرمود: پروردگار تو ظالم به بندگان نیست.

(۲)

کیفر انسان در قیامت خود عمل اوست!

-" يَأَيهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-ای کسانی که کفر ورزیدید! امروز دیگر معذرت نخواهید برای اینکه کیفر شما جز آنچه می کردید چیز دیگری نیست."

این آیه شریفه خطابی است عمومی به همه کفار، خطابی است که بعد از رسیدن کفار به آتش دوزخ و زبان به عذر خواهی گشودن، که اگر کفر ورزیدیم، و یا گناه کردیم عذرمان این بود و این بود، به ایشان خطاب می شود که، امروز سخن عذرخواهی به میان نیاورید، چون روز قیامت روز جزا است و بس.

۱- آیه ۲۵ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۱۸۸
۲- آیه ۴۶ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۶۰۸

علاوه بر این، جزایی که به شما داده شد عین اعمالی است که کرده بودید، خود اعمال زشت شما است که امروز حقیقتش برایتان به این صورت جلوه کرده است، و چون عامل آن اعمال خود شما بودید، عامل بودنتان قابل تغییر نیست، و با عذرخواهی نمی توانید عامل بودن خود را انکار کنید، چون واقعیت، قابل تغییر نیست، و کلمه عذاب که از ناحیه خدا علیه شما محقق شده باطل نمی شود.

(۱)

آنچه کردید همان را تحویل می دهیم!

-" اصلَوْهَا فَاصبرُوا أَوْ لا تَصبرُوا سوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-بچشید سوزش آن را چه صبر بکنید و چه نکنید برایتان یکسان است، چون جزایی که به شما داده می شود همان اعمالی است که می کردید."

بچشید آن را یعنی بچشید و تحمل کنید حرارت آتش دوزخ را. " فاصبروا أو لا تصبروا،" صبر بکنید و یا نکنید این چشیدن آتش برایتان حتمی است و از شما جدا شدنی نیست، چه صبر بکنید و چه نکنید، نه اینکه صبر کردن، عذاب را از شما بر می دارد و یا حداقل آن را تخفیف می دهد، و نه اینکه بی صبری و جزع و فزع سودی به حالتان دارد .

" انما تجزون ما کنتم تعملون،" اینکه گفتیم این عذاب برایتان حتمی است، و از شما جدا شدنی نیست، برای این بود که ما این عذاب را از جای دیگر نیاورده ایم، بلکه عین عمل خود شما است، همان کارهایی است که می کردید، و معقول نیست میان عمل و صاحب عمل سلب نسبت شود، و همواره این نسبت برقرار است، یعنی الی الابد این عمل، عمل آن عامل است، پس به همین جهت اگر در ظرف قیامت عمل به صورت آتش جلوه کند، تا أبد به جان عامل خود می افتد.

(۲)

ترس از روز بازگشت به خدا و تحویل اعمال

-" وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفى كلُّ نَفْسٍ مَّا كسبَت وَ هُمْ لا يُظلَمُونَ

-و بترسید از روزی که در آن روز به سوی خدا بر می گردید، و آن وقت تمامی اعمالتان به شما بر گردانده می شود، بدون اینکه به احدی ظلم شود."

این جمله با تذکری عمومی روز قیامت را با پاره ای از خصوصیاتش که مناسب با مقام آیه است یادآور می شود تا دلها با یاد آن آماده پرهیز از خدا و ورع و اجتناب از محرمات او گردد، آن محرماتی که مربوط به حقوق الناس می باشد که زندگی بشر بر آن

۱- آیه ۷ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۶۲

۲- آیه ۱۱ تا ۱۶ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۱۲

متکی است.

آیه می فرمایـد: در پیش رویتان روزی است که در آن به سوی خـدا باز می گردید و هر نفسـی آنچه را که کرده دریافت می کند، بدون اینکه ظلمی به او بشود.

(۱)

حسنات و سیئات(گناه و ثواب)

دیدگاه قرآن درباره حسنات و ثوابها

تعریف حسنه و سیئه

۱- آیه ۲۸۱ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۶۲۵

-" ... وَ مَن یَقْتَرِف حَسنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شکُورٌ،

- ... و کسی که حسنه ای به جای آورد، ما حسنی بر آن حسنه اضافه می کنیم که خدا آمرزگار و قدردان است."

حسنه به معنای آن عملی است که مورد رضای خدای سبحان باشد، و در ازایش ثواب دهد، و کلمه حسن در مورد عمل به معنای سازگار بودن آن با سعادت آدمی، و با آن هدفی است که او در نظر دارد، همچنان که مساءت و بدی و زشتی عمل، بر خلاف این است.

معنای زیادتر کردن حسن عمل این است که جهات نقص آن را تکمیل کند، و از این باب است زیادتر کردن ثواب عمل، همچنان که در آیه" و لنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون،" و آیه" لیجزینهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله،" به هر دو جهت نظر دارد، هم تکمیل نواقص، و هم زیادی ثواب .

و معنای آیه مورد بحث این است که: هر کس حسنه ای به جای آورد، ما با رفع نواقص آن و زیادی اجر حسنی بر آن حسنه می افزاییم که خدا آمرزگار است و بدی ها را محو می کند، و شکور است، خوبی های عمل را از عاملش ظاهر و بر ملا می سازد.

(۱)

ملاک در حسنه و سیئه

-" مَن جَاءَ بِالحَسنَهِ فَلَهُ خَیرٌ مِّنهَا وَ مَن جَاءَ بِالسیِّئَهِ فَلا یجْزَی الَّذِینَ عَمِلُوا السیِّئَاتِ إِلا مَا کانُوا یَعْمَلُونَ،

-هر که نیکویی کند جزایی بهتر از آن دارد و هر که بدی کند آنان که بدی می کنند جز خود آن عمل کیفری ندارند."

۱- آیه ۲۲ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۶۹

ملاک در حسنه و سیئه به خاطر اثری است که از آنها برای انسان حاصل می شود، و به خاطر آن آثار، اعمالی را حسنه، و اعمالی دیگر را سیئه می نامیم، نه به خاطر جرم و اسکلت اعمال، که یک نوع حرکت است.

ثواب و عقابی هم که بر اعمال مترتب می شود، باز به لحاظ آن آثار است، نه به خاطر متن عمل، همچنان که قرآن کریم نیت باطنی را نیز مورد محاسبه قرار می دهد، و می فرماید:" و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله ! "

حکم در آیه، مخصوص کسانی است که زیاد معصیت می کنند، و خطا سراپایشان را گرفته، نه کسی که در عمر یک گناه از او سرمی زند، همچنان که کلمه سیئات که جمع است، و نیز جمله " کانوا یعملون- همواره مرتکب می شدند،" نیز دلالت بر این کثرت و اصرار و استمرار دارد، و اما کسی که هم گناه می کند و هم حسنه به جای می آورد، امید هست که خدای تعالی او را بیامرزد، همچنان که خودش فرموده: " و آخرون اعترفوا بذنوبهم، خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا، عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم ! "

(۱)

مصادیقی ازحسنات دنیا و آخرت

-" قُلْ یَعِبَادِ الَّذِینَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسنُوا فی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسنَةٌ وَ أَرْض اللَّهِ وَسِعَةٌ إِنَّمَا یُوَفی الصبرُونَ أَجْرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ،

-بگو ای بندگان من که ایمان آورده و از پروردگارتان می ترسید آنهایی که در این دنیا نیکی می کنند پاداشی نیک دارند و زمین خدا هم گشاده است کسانی که خویشتن دار باشند اجرشان را بدون حساب و به طور کامل درخواهند یافت."

مراد از حسنات در این آیه اعم از حسنه آخرت و حسنه دنیا است که نصیب مؤمنین نیکوکار می شود، از قبیل طیب نفس، سلامت روح، و محفوظ بودن جانها از آنچه دلهای کفار بدان مبتلا است، مانند تشویش خاطر، پریشانی قلب، تنگی سینه، خضوع در برابر اسباب ظاهری، و نداشتن کسی که در همه گرفتاری های روزگار به او پناهنده شود و از او یاری بگیرد، و در هنگام پیش آمدن حوادث ناگوار به او تکیه داشته باشد.

و همچنین برای مؤمنین نیکوکار در آخرت سعادت جاودان و نعیم مقیم است!

(۲)

حسنه دنیا و خیر آخرت

۱- آیه ۸۴ سوره قصص المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۲۱

۲- آیه ۱۰ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۷۱

-" وَ قِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا مَا ذَا أَنزَلَ رَبُّکُمْ قَالُوا خَیراً لِّلَّذِینَ أَحْسنُوا فی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسنَهٌ وَ لَدَارُ الاَخِرَهِ خَیرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِین،

-و به کسانی که پرهیزکاری می کننـد گفته شود پروردگارتان چه نازل کرده است گوینـد خیری نازل کرده است، کسانی که نیکوکاری کرده اند در این دنیا پاداشی نیک دارند و سرای دیگر بهتر است و سرای پرهیزگاران چه نیکوست."

مراد از حسنه پاداش نیکو است، آری مردم با تقوا بخاطر احسانی که می کننـد، به دستورات قرآن عمل می نماینـد، مجتمع صالحی تشکیل می دهند، که حاکم در آن عدل و احسان و زندگی طیب است، زندگی ای که بر اساس رشد و سعادت استوار است، در نتیجه خودشان هم از دنیای خوشی برخوردار می شوند، به دلیل اینکه فرمود:" لهم فی الدنیا،" و معلوم است که زندگی آخرت برای چنین مردمی از دنیایشان بهتر است، چون خوشی آن زوال ناپذیر است و نعمتش آمیخته با نقمت و کامش متعقب به ناکامی نیست.

(۱)

نصیب طالبان حسنه دنیا و حسنه آخرت

-« وَ مِنْهُم مَّن یَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فی الدُّنْیَا حَسنَهً وَ فی الاَخِرَهِ حَسنَهً وَ قِنَا عَذَاب النَّارِ،

-أُولَئک لَهُمْ نَصِیبٌ مِّمَّا کَسبُوا وَ اللَّهُ سرِیعُ الحِْساب،

-و بعضی از آنان می گویند پروردگارا به ما هم حسنه در دنیا بده و هم حسنه در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ کن،

-ایشان از آنچه کرده اند نصیبی خواهند داشت و خدا سریع الحساب است.»

مؤمن جز آنچه نزد خداست نمی جوید، و اگر هم چیزی از امور دنیا را بخواهد چیزی است که باز مورد رضای پروردگارش(و وسیله کسب رضای او) است، و بنا بر این پس اینکه فرمود:« بعضی از مردم می گوینـد،» منظور گفتن به زبان قال نیست، بلکه گفتن به زبان حال است، و معنای آیه این است که: بعضی از مردم نمی خواهند مگر دنیا را، و اینان در آخرت هیچ نصیبی ندارند، بعضی هم هستند که نمی جویند مگر آنچه را که مایه رضا و خوشنودی پروردگارشان باشد، چه در دنیا و چه در آخرت: اینان از آخرت هم نصیب دارند .

از اینجا روشن می شود که چرا حسنه را در نقل کلام اهل آخرت ذکر کرد و در نقل کلام اهل دنیا نقل نکرد، چون کسی که چیزی از امور دنیا می خواهد مقید نیست به اینکه آن چیز نزد خدا هم حسنه باشد یا نباشد، او دنیا را می خواهد که همه اش نزد او حسنه و خوب است، چون مایه زندگی دنیائی او است، و با هوای نفسش موافق و

۱- آیه ۳۰ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۴۳

سازگار است، به خلاف کسی که رضای خدا را می خواهد که در نظر او آنچه در دنیا و آنچه در آخرت است دو جور است، یکی حسنه و دیگری سیئه، و او نمی جوید و درخواست نمی کند مگر حسنه را.

اعمال طایفه اول که فقط دنیا را می خواهند باطل و بی نتیجه است، به خلاف دسته دوم که از آنچه می کنند بهره می برند.

سریع الحساب یکی از اسمای حسنای خدای تعالی است، هر عملی که بنده اش انجام دهد چه از حسنات باشد و چه غیر آن، خدای عزوجل جزایش را مو به مو و درست بر طبق عملش می دهد.

چونکه مردم در طرز تفکرشان نسبت به دنیا دو دسته اند، به حساب آنچه بنده اش می خواهد به زودی می رسد، و آن را بر طبق خواسته اش به او می دهد.

ای مسلمانان شما با یاد خدا جزء نصیب داران در آخرت باشید، و از آنها مباشید که به خاطر ترک یاد خدا در آخرت بی نصیب شدند!

(۱)

حسناتی که سیئات را از بین می برند !

-" وَ أَقِمِ الصلَوةَ طرَفىِ النهَارِ وَ زُلَفاً مِّنَ الَّیْلِ إِنَّ الحَسنَاتِ یُذْهِبنَ السیِّئَاتِ ذَلِك ذِکْرَى لِلذَّکِرِینَ،

- دو طرف روز و پاسی از شب نماز بپا دار که نیکیها بدیها را نابود می کند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند."

نمازها حسناتی است که در دلهای مؤمنین وارد شده و آثار معصیت و تیرگیهایی که دلهایشان از ناحیه سیئات کسب کرده از بین می برد.

" ذلك ذکری للذاکرین،" یعنی اینکه گفته شد که حسنات سیئات را از بین می برد به خاطر اهمیتی که دارد و برای بندگانی که به یاد خدا هستند مایه تذکر است.

(۲)

پاداش مضاعف حسنات

-" إِنَّ اللَّهَ لا یَظلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِن تَك حَسنَةً یُضعِفْهَا وَ یُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ أَجْراً عَظِیما،

-و خدا به سنگینی یك ذره ظلم نمی کند، و اگر عمل آنان حسنه باشد آن را مضاعف می کند، و از ناحیه خود اجری عظیم می دهد."

یعنی خدا ظلمی نمی کند که حتی معادل سنگینی و وزن یک ذره باشد. اگر آن مثقالی که گفتیم حسنه باشد، خدای تعالی آن را مضاعف و دو چندان می کند.

۱- آیه ۲۰۱ و ۲۰۲ سوره بقره المیزان ج ۲ ص ۱۱۹

۲- آیه ۱۱۴ سوره هود المیزان ج : ۱۱ ص : ۷۸ و ۹۱

این چقدر مایه تاسف است که ایمان به خدا نیاوردند، و انفاق نکردند زیرا اگر ایمان آورده و انفاق کرده بودند، خدای تعالی به وضع آنها دانا بود، ابدا به آنان (حتی به سنگینی یک ذره) اگر انفاق کرده بودند، ظلم نمی کرد و پاداش آن را مهمل نمی گذاشت، بلکه اگر حسنه ای می بود پاداش آن را مضاعف می داد.

(۱)

محسنین و خصوصیات اهل نجات

-" وَ مَن يُسلِمْ وَجْهَهُ إِلى اللَّهِ وَ هُوَ محْسِنٌ فَقَدِ استَمْسک بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَى وَ إِلى اللَّهِ عَقِبَهُ الأُمُورِ،

-هر کس توجه بی شائبه خویش را سوی خدا کند، و نیکوکار باشد، به دستاویز محکمی چنگ زده، و عاقبت کارها سوی خدا است."

اسلام وجه به سوی خدا، به معنای تسلیم آن برای اوست، به این معنا که انسان با همه وجودش رو به خدا کند، و او را پرستش نماید، و از ماسوای او اعراض کند.

محسن و احسان به معنای به جا آوردن اعمال صالح است با داشتن یقین به آخرت، همچنان که در اول سوره که می فرماید:" هدی و رحمه للمحسنین،" خودش محسنین را به این معنا تفسیر کرده و فرموده:" الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم بالآخره هم یوقنون- کسانی که نماز می خوانند و زکات می دهند، و در حالی که به آخرت یقین دارند."

" عروه الوثقی،" به معنای دست آویزی است که قابل جدا شدن نباشد.

معنای آیه این است که هر کس خدا را یگانه بداند، و با یقین به معاد عمل صالح انجام دهد، او اهل نجات است، و سرانجام هلاک نخواهد شد، چون سرانجامش به سوی خدا است، و همو وعده نجات و رستگاریش داده است .

(۲)

تصدیق کنندگان وعده حسنای الهی

اشاره

-" فَأَمَّا مَنْ أَعْطى وَ اتَّقى، وَ صدَّقَ بِالحُسنى، فَسنُيَسرُهُ لِلْيُسرَى،

-اما آنکه انفاق کند و پرهیزکار باشد،

-و وعده حسنای خدا را تصدیق کند،

-به زودی راه انجام کارهای نیک را برایش آسان می سازیم.“

می فرماید: ” إِنَّ سعْيَكمْ لَشتى،“ یعنی مساعی و تلاشهای شما یک جور نیست، بعضی از مردمند که انفاق می کنند، و از خدا پروا دارند، و وعده حسنای خدا را تصدیق می کنند، و خدای تعالی هم در مقابل، حیاتی جاودانه و سراسر سعادت در اختیارشان

۱- آیه ۴۰ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۵۶۲

۲- آیه ۲۲ سوره لقمان المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۴۵

می گذارد، و بعضـی دیگرند که بخل می ورزند، و به خیال خود می خواهند بی نیاز شوند، و وعده حسنای خدایی را تکذیب می کنند، و خدای تعالی هم آنان را به سوی عاقبت شر راه می برد.

مشمولین توفیق الهی برای انجام حسنات:

" فاما من اعطی و اتقی و صـدق بالحسـنی،" اعطی، انفاق مال در راه رضای خـداست، و " اتقی " به منزله تفسیری است برای اعطی، و می فهماند که مراد از اعطاء، اعطای بر سبیل تقوای دینی است .

" و صـدق بالحسـنی،" مراد از تصـدیق حسـنی، تصـدیق وعـده ثوابی است که خدای تعالی در مقابل انفاق به انگیزه رضای او داده، انفاقی که تصـدیق قیامت و ایمان بـدان باشـد، که لازمه چنین انفاق و چنین تصـدیقی، تصدیق به وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت و الوهیت نیز هست، و همچنین مسـتلزم ایمـان به رسـالت رسولاـن هم هست، چون رسـالت تنها راه رسـیدن و ابلاغ وعده ثواب او است .

و حاصل دو آیه این است که: کسـی که مؤمن به خدا و به رسول او و به روز جزا باشد، و مال خود را به خاطر خدا و تحصـیل ثواب او انفاق کند، ثوابی که به زبان رسولش وعده اش را داده، به او می دهیم.

" فسنیسـره للیسـری،" یسـری به معنای خصـلتی است که در آن آسانی باشـد و هیچ دشواری نداشـته باشد. منظور این است که خـدای تعالی توفیق اعمال صالحه را به او بدهد، و انجام اینگونه اعمال را برایش آسان سازد، به طوری که هیچ گونه دشواری در آن نباشـد، و یـا منظور این است که او را آمـاده حیـاتی سـعید کنـد، حیـاتی نزد پروردگـارش، حیاتی بهشتی، و به این نحو آماده اش کند که توفیق اعمال صالحی را به او بدهد .

بحثی در توفیق و محرومیت از انجام حسنات:

جمله " ان علینا للهدی،" می رساند که هدایت خلق از اموری است که خدای سـبحان قضایش را رانده، و آن را بر خود واجب کرده، چون حکمتش این ایجـاب را اقتضـا می کرده، و امـا تیسـیر عسـری یا ساده تر بگوییم آسان تر کردن گناه، کار مسـتقیم خدای تعالی نیست بلکه لازمه قهری تیسیر یسری است، وقتی خدای تعالی بخواهد برای آن بندگانی که اوصافشان گذشت راه عبودیت را آسان سازد، قهرا برای عـده دیگر راه کفر آسان می شود. آری آسان کردن کار نیک برای عـده اول، به این اسـت که انبیایی بر انگیزد،

و کتب آسمانی بفرستد، و این باعث نافرمانی آن عده دیگر، و در نتیجه آسان شدن گناه بیشترشان می شود، اگر برای طایفه اول، انبیا نمی فرستاد، طایفه دوم انبیایی را نمی کشتند، اگر برای طایفه اول کتاب نمی آمد، طایفه دوم هم نافرمانی نمی کردند، پس نتیجه قهری هدایت طایفه اول و تیسیر یسری برای آنان، ضلالت و تیسیر عسرای طایفه دوم است: " و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا . "

بشارت توفیق یافتگان به انجام حسنات:

" و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و ما لاحد عنده من نعمه تجزی،" یعنی به زودی کسی که مصداق اتقی باشد از آتش دور می شود.

و مراد از کلمه اتقی هر کسی است که از شخصی دیگر باتقواتر باشد، و بیش از او از مخاطر پروا کند، چون بعضی از مردم تنها این مقدار با تقوا هستند که از اتلاف نفوس و کشتن مردم پرهیز می کنند، و بعضی هستند که تنها از فساد اموال می پرهیزند، و بعضی هستند که چون از فقر می ترسند به همین جهت از انفاق مال در راه خدا خودداری می کنند، و همچنین بعضی هستند که از خدا می پرهیزند، و مال خود را در راه رضای او انفاق می کنند، و از همه این چند طایفه باتقواتر آن کسی است که از خدا پروا نموده مال خود را در راه او انفاق می کند، و به عبارت دیگر کسی است که از خسران آخرت می پرهیزد، و به همین انگیزه مال خود را انفاق می کند .

" الذی یؤتی ماله یتزکی،" می فرماید اتقی آن کسی است که مال خود را می دهد و انفاق می کند، تا به این وسیله مال خود را به نموی شایسته نمو دهد.

" و ما لاحد عنده من نعمه تجزی،" این آیه مضمون آیه قبلی را تثبیت می کند، می فرماید و اتقی کسی است که کسی از او طلبی ندارد، و نعمتی نداده، تا به عنوان تلافی آن مال را که وی انفاق کرده به او داده باشد، پس کسی که مصداق اتقی است مال را برای رضای خدا انفاق می کند، مؤید این معنا جمله بعدی است که می فرماید:" الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ! "

" الا ابتغاء وجه ربه الاعلی،" کسی طلبکار خدا نبوده، و خدا مالی را که به او داده به عنوان ادای دین نداده، پس شخص انفاقگر مال خدا را در راه خدا انفاق می کند تا رضای پروردگار والای خود را به دست آورد.

" و لسوف یرضی،" یعنی و هر آینه او - همان مرد اتقی - به زودی با دریافت اجر جزیل و پاداش حسن و جمیلی که پروردگارش به او می دهد خشنود می گردد .

در این آیه خدای تعالی را با دو صفت رب و اعلی ستوده ، تا اشاره کرده باشد

به اینکه آنچه به عنوان جزا به او می دهند که بزرگترین جزا و گرانقدرترین است، به مقتضای ربوبیت خدای تعالی و تناسب با بلندی مقام او است، نه متناسب با عمل بنده !

(۱)

استثناء بر انسان در خسارت

-" وَ الْعَصرِ، إِنَّ الانسنَ لَفِی خُسرٍ،

- إِلا الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ تَوَاصوْا بِالْحَقّ ِ وَ تَوَاصوْا بِالصبر،

- سوگند به عصر، که انسانها همه در خسران و زیانند،

- مگر افراد و اقلیتی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به صبر توصیه نموده اند."

این سوره تمامی معارف قرآنی و مقاصد مختلف آن را در کوتاه ترین بیان خلاصه کرده است.

آدمی در نوعی مخصوص از خسران قرار دارد، غیر خسران مالی و آبرویی، بلکه خسران در ذات که خدای تعالی در باره اش فرموده است: " الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیمه الا ذلک هو الخسران المبین الا الذین امنوا و عملوا الصالحات،" استثنا شدگان افرادی هستند که متصف به ایمان و اعمال صالح باشند و چنین افرادی ایمن از خسرانند.

سرمایه آدمی زندگی او است، با زندگی است که می تواند وسیله عیش خود در زندگی آخرت را کسب کند، اگر در عقیده و عمل حق را پیروی کند تجارتش سودبخش بوده، و در کسبش برکت داشته است، و در آینده اش از شر ایمن است، و اگر باطل را پیروی کند، و از ایمان به خدا و عمل صالح اعراض نماید، تجارتش ضرر کرده، نه تنها از سرمایه عمر چیزی زاید بر خود سرمایه به دست نیاورده، بلکه از خود سرمایه خورده، و سرمایه را وسیله بدبختی خود کرده است و در آخرتش از خیر محروم شده، لذا در سوره مورد بحث می فرماید:" ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات،" و مراد از ایمان، ایمان به خدا، و مراد از ایمان به خدا ایمان به همه رسولان او، و مراد از ایمان به رسولان او اطاعت و پیروی ایشان است، و نیز ایمان به روز جزا است همچنان که قرآن در جای دیگر تصریح کرده به اینکه کسانی که به بعضی از رسولان خدا ایمان دارند، و به بعضی ندارند، مؤمن به خدا نیستند.

و ظاهر جمله " و عملوا الصالحات،" این است که به همه اعمال صالح متصف باشد. پس این جمله استثنا شامل فاسقان که بعضی از صالحات را انجام می دهند، و نسبت به بعضی دیگر فسق می ورزند نمی شود، و لازمه این، آن است که منظور از خسران اعم از خسران به تمام معنا باشد یعنی شامل خسران از بعضی جهات هم بشود، و بنابر

۱- آیه ۱ تا آخر سوره لیل المیزان ج ۲۰ ص ۵۰۹

این دو طایفه خاسرند، یکی آنهایی که از جمیع جهات خاسرند نظیر کفار معاند حق و مخلد در عذاب، دوم آنهایی که در بعضی جهات خاسرند، مانند مؤمنینی که مرتکب فسق می شوند و مخلد در آتش نیستند چند صباحی عذاب می بینند، بعد عذابشان پایان می پذیرد و مشمول شفاعت و نظیر آن می شوند .

" و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر،" تواصی به حق این است که: یکدیگر را به حق سفارش کنند، سفارش کنند به اینکه از حق پیروی نموده و در راه حق استقامت و مداومت کنند، پس دین حق چیزی به جز پیروی اعتقادی و عملی از حق، و تواصی بر حق نیست، و تواصی بر حق عنوانی است وسیع تر از عنوان امر به معروف و نهی از منکر، چون امر به معروف و نهی از منکر شامل اعتقادیات و مطلق ترغیب و تشویق بر عمل صالح نمی شود، ولی تواصی بر حق، هم شامل امر به معروف می شود و هم شامل عناوین مذکور .

در آیه مورد بحث صبر را مطلق آورده، و بیان نکرده که صبر در چه مواردی محبوب است، و نتیجه این اطلاق آن است که مراد از صبر اعم از صبر بر اطاعت خدا و صبر از معصیت و صبر در برخورد با مصائبی است که به قضا و قدر خدا به آدمی می رسد.

(۱)

پاداش بهتر صاحبان حسنه، و ایمنی از وحشت روز قیامت

-" مَن جَاءَ بِالْحَسنَهِ فَلَهُ خَیرٌ مِّنهَا وَ هُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئذٍ ءَامِنُونَ،

-هر که کار نیک انجام دهد پاداشی بهتر از آن دارد و آنان از وحشت آن روز ایمنند."

مراد از جمله " من جاء بالحسنه فله خیر منها،" این است که کسی که عمل نیک کند جزایی دارد بهتر از آن عمل نیک، چون عمل هر چه باشد مقدمه است برای مزد و جزاء ، کسی با خود عمل کاری ندارد، هر عملی را انجام می دهد برای نتیجه و اثر آن است، پس غرض و غایت هر عملی از مقدمه بهتر است.

و از ظاهر سیاق برمی آید که مقصود از فزع در جمله " و هم من فزع ...،" فزع بعد از نفخه دوم صور است، نه نفخه اول، در نتیجه آیه شریفه همان معنا را می دهد که آیه " لا یحزنهم الفزع الاکبر و تتلقیهم الملائکه هذا یومکم الذی کنتم توعدون،" در مقام آن است.

(۲)

حسنه دنیوی و اجر اخروی برای مهاجرین فی سبیل الله

۱- آیه ۱ تا آخر سوره عصر المیزان ج ۲۰ ص ۶۰۹

۲- آیه۸۹سوره نمل المیزان ج : ۱۵ ص : ۵۷۸

-" وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فی اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا ظلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فی الدُّنْيَا حَسنَةً وَ لأَجْرُ الاَخِرَهِ أَكْبرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُون،

-الَّذِينَ صبرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكلُونَ،

-و كسانى كه از پس آنكه ستم ديدند در راه خدا مهاجرت كردند در دنيا مكان نيكويشان دهيم، و پاداش دنياى ديگر بهتر است اگر بدانند،

-همان كسانى كه صبورى پيشه كردند و به پروردگارشان توكل مى كنند."

مهاجرين در راه خدا براى دين مهاجرت كردند كه مجتمعى اسلامى و پاك تشكيل دهند كه در آن مجتمع جز خدا كسى پرستش نشود، و جز عدل و احسان چيزى حكومت نكند، و يا براى اين بود كه به مجتمعى وارد شوند و در آن منزل كنند كه وضعش چنين باشد، پس اگر از مهاجرتشان اميد حسنه اى داشتند، و يا وعده حسنه اى داده شدند آن حسنه همين مجتمع صالح بود و نيز اگر آن شهر را كه بدان مهاجرت كردند، ستودند براى اين بود كه جاى تشكيل چنين مجتمعى بوده نه براى اينكه آب و هوايش خوب بوده، پس هدف و غرض از حسنه اى كه وعده داده شدند كه در دنيا به آن برسند همين مجتمع صالح بوده چه اينكه مقصود از حسنه شهر باشد و يا حالت حسنه اى كه در آن شهر به خود مى گيرند.

" و لاجر الاخره خير لو كانوا يعلمون."

اجر اخروى از اجر دنيوى كه گفته شد بهتر است اگر مردم بدانند كه خدا در آخرت چه نعمتهايى برايشان آماده كرده، زيرا در آخرت سعادت آميخته با بدبختى نيست، بلكه خلودى است كه فنا در آن راه ندارد و كام و لذتش با ناكامى توأم نيست، جوار رحمت رب العالمين است.

اين آيه شرطى است و مى خواهد بفهماند هر كس كه در راه خدا مهاجرت كند اجرى چنين و چنان مى برد.

-" الَّذِينَ صبرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكلُونَ."

در اين آيه مهاجرين در راه خدا را توصيف به صبر و توكل مى كند.

اين دو صفت در رسيدن به آن غايت حسن كه خدا وعده داده كمال دخالت را دارد، زيرا اگر بر تلخى جهاد، صبر نمى كردند و در هنگام هجوم بلاها توكلى به خدا نمى داشتند و همه اعتمادشان به خودشان بود با آن ضعفى كه از هر جهت داشتند جا خالى مى كردند، و نمى توانستند ايستادگى كنند، آنهم با

آن دشمنانی که اصرار و پافشاری در دشمنی خود داشتند، و وقتی به دست دشمن متلاشی می شدند آن اجتماع صالح که خدا وعده داده بود، درست نمی شد و از آن بهره برده نمی شد، و قهرا امر آخرتشان هم تباه می گردید .

(۱)

اصحاب میمنه

-" ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَوَاصوْا بِالصبرِ وَ تَوَاصوْا بِالْمَرْحَمَهِ،

-أُولَئك أَصحَب المَيْمَنَهِ،

-تا از آن کسانی شود که ایمان آوردند و یکدیگر را به صبر و ترحم سفارش کردند،

-آنها اصحاب یمین هستند . "

کسانی که به هر عقبه دشواری قدم نهادند، و از کسانی بودند که به خدا ایمان آورده، یکدیگر را به صبر و مرحمت سفارش کردند، مردمی صاحب یمن و شگونند، و ایمان و اعمال صالحی که از پیش برای آخرت خود می فرستند چیزی به جز شگون و مبارکی و زیبا و مرضی نمی دانند.

(۲)

آنچه نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است!

-" . . . قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَرَهِ وَ اللَّهُ خَيرُ الرَّزِقِينَ،

-. . . بگو آنچه نزد خدا است از لهو و تجارت بهتر است و خدا بهترین رازقان است! "

مراد از جمله " ما عند الله،" ثوابی است که خدای تعالی در برابر شنیدن خطبه و موعظه در نماز جمعه عطاء می فرماید.

می فرماید: به ایشان بگو آنچه نزد خدا است از لهو و تجارت بهتر است، برای اینکه ثواب خدای تعالی خیر حقیقی و دائمی، و بدون انقطاع است، و اما آنچه در لهو و تجارت است اگر خیر باشد خیری خیالی و غیر دائمی و باطل است و چه بسا خشم خدا را در پی داشته باشد، همچنان که لهو همیشه خشم خدای تعالی را در پی دارد.

(۳)

برتری حسن ثواب آخرت بر ثواب دنیا

-" فَئَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَاب الدُّنْيَا وَ حُسنَ ثَوَابِ الآخِرَهِ وَ اللَّهُ يحِب المُحْسِنِينَ،

- پس خداوند ثواب در دنیا و بهترین ثواب در آخرت نصیبشان گردانید، که خدا نیکوکاران را دوست می دارد."

خدای تعالی در این آیه بین ثواب دنیا و ثواب آخرت در تعبیر فرقی قائل شد،

۱- آیه ۴۱ و ۴۲ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۷۱

۲- آیه ۱۷ تا ۲۰ سوره بلد المیزان ج ۲۰ ص ۴۹۲

۳- آیه ۱۱ سوره جمعه المیزان ج ۱۹ ص ۴۶۴

به این معنا که در باره ثواب دنیا تعبیر کرد به ثواب دنیا، ولی در باره آخرت تعبیر کرد به حسن ثواب آخرت تا اشاره کرده باشد به اینکه ثواب آخرت قابل مقایسه با ثواب دنیا نیست بلکه منزلتی رفیع تر دارد.

(۱)

ثواب بهترین عمل

-" مَاعِندَكمْ يَنفَدُ وَمَاعِندَاللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صبرُوا أَجْرَهُم بِأَحْسنِ مَا كانُوا يَعْمَلُونَ،

-آنچه نزد شماست فانی می شود و آنچه نزد خداست ماندنی است و کسانی که صبوری پیشه کردند پاداششان را بهتر از آنچه عمل می کرده اند می دهیم،"

آنچه در زندگی دنیا، که یک زندگی مادی و قائم بر اساس تحول و دگرگونی است، و قوامش بر اساس حرکت و تغیر و زوال است، در دست شما است، مانند همه دنیا دستخوش زوال است، و آنچه نزد خدای سبحان است و آن را به خصوص به پرهیزگاران وعده داده باقی است و زوال و فنا نمی پذیرد، و هر عاقلی می داند که باقی بهتر از فانی است.

خواننده عزیز باید بداند که جمله:" ما عندكم ينفد و ما عند الله باق،" بخاطر اینکه در لفظ مطلق است قاعده کلی است که قابل استثناء و نقض نیست و در ذیل آن جزئیات بسیاری از معارف نهفته شده است.

اینکه فرمود:" و لنجزين الذين صبروا اجرهم،" وعده مؤکدی است بر مطلق صبر، چه صبر بر اطاعت باشد و چه صبر بر ترک معصیت و چه صبر در برابر مصیبت، تنها قیدی که این مطلق دارد این است که این صبر در راه خدا باشد، چون سیاق با صبرهای دیگر سازگاری ندارد.

مقصود از جمله:" باحسن ما كانوا يعملون،" این است که عملی را که انجام می دهند که در نوع خود یکی حسن و یکی احسن است خدای عز و جل اجری که می دهد اجری است که در نوع خود احسن است، مثلا نمازی که بنده صابر فی الله می خواند جزای آن را جزای فرد احسن از آن می دهد، هر چند نمازی که او خوانده احسن افراد نماز نبوده باشد، و خلاصه صبری که او در راه خدا دارد باعث می شود که خداوند در عمل او مته به خشخاش نگذارد، و آن خصوصیاتی که مایه پستی و زشتی عمل بنده است آنها را ندیده بگیرد، همچنانکه آیه شریفه:" انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب،" همین معنا را افاده می کند . و از آیه شریفه بر می آید که " صبر فی الله،" باعث

۱- آیه ۱۴۸ سوره آل عمران المیزان ج ۴ ص ۶۲

کمال عمل می شود.

(۱)

فوز عظیم (رضی الله عنهم و رضوا عنه !)

-" ... لهُمْ جَنَّتٌ تجْرِی مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا أَبَداً رَّضیَ اللَّهُ عَنهُمْ وَ رَضوا عَنْهُ ذَلِك الْفَوْزُ الْعَظِیمُ،

-... برای ایشان است باغهای بهشتی که از زیر آنها نهرها روان است و آنان در آن باغها برای همیشه بسر می برند، خداوند از آنان خوشنود شده و آنان هم از خداوند خوشنود شده اند و این است رستگاری بزرگ! "

خداوند از آنان راضی است برای آن صداقت هائی که در دنیا از خود نشان دادند، و آنان از خدا راضی هستند برای آن ثواب هائی که به ایشان مرحمت فرمود.

در این آیه خوشنودی را متعلق به خود بندگان راستگوی خود نمود، نه به راستگوئی شان، بخلاف آیه:" و رضی له قولا،" و آیه شریفه: " و ان تشکروا یرضه لکم،" که رضایت را متعلق به عمل نموده است.

پس اینکه فرمود:" رضی الله عنهم،" دلالت می کند بر اینکه خدای تعالی نه تنها از صداقت صادقین خوشنود است بلکه از خود آنان نیز راضی است.

و معلوم است که خوشنودی خدا وقتی به خود آنان تعلق می گیرد که غرضش از خلقت شان حاصل شده باشد، و غرض از خلقت را در آیه:" ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون،" بیان فرموده است.

پس غرض پروردگار از خلقت انسان همان عبودیت است، وقتی خدای سبحان از کسی- نه تنها از عملش- خوشنود می شود که نفس او مَثَل اعلای عبودیت باشد، چنانکه در باره حضرت سلیمان و ایوب علیهماالسلام فرموده:" نعم العبد انه اواب."

این بود معنای رضایت پروردگار از بنده خود، و لازمه این مقام که یکی از مقامات عبودیت است که نفس از تمامی مراتب کفر و از اتصاف به فسق پاک باشد چنانکه در باره طهارتش از کفر فرموده: " و لا یرضی لعباده الکفر!" و در باره طهارتش از فسق فرموده: فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین."

و از آثار این مقام این است که وقتی نفس بنده دارای ذلت عبودیت شد و آنچه را که به چشم و دل خود درک نمود، همه را مملوک خدا و خاضع در برابر او دانست قهرا از او خشنود می شود، زیرا می بیند که اگر خدا به او داده آنچه را که داده همانا از فضل و کرمش بوده نه اینکه او از خدا طلبکار و بر خدا واجب و حتم بوده که آنرا بدهد، و اگر هم چیزی را از او دریغ داشته و نداده آن هم از روی حکمت بوده است.

۱- آیه ۹۶ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۴۸۸

علاوه بر این، خدای تعالی در باره حال بندگان مرضی خود در بهشت فرموده: " لهم ما یشاؤن،" و معلوم است که وقتی انسان به هر چه که بخواهد بتواند دسترسی پیدا کند البته راضی خواهد شد.

این است منتها درجه سعادت برای آدمی از نظر اینکه بنده است. و لذا خدای تعالی کلام خود را به همین معنا پایان داده و فرموده: " و ذلک الفوز العظیم - این است سعادت و رستگاری عظیم!"

(۱)

حیات جدید مردان و زنان مؤمن با عمل صالح

-" مَنْ عَمِلَ صلِحاً مِّن ذَکرٍ أَوْ أُنثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسنِ مَا کانُوا یَعْمَلُونَ،

-هر کس از مرد و زن عمل شایسته کند و مؤمن باشد او را زندگی نیکو دهیم و پاداششان را بهتر از آنچه عمل می کرده اند می دهیم."

وعده جمیلی است که به زنان و مردان مؤمن می دهد، که عمل صالح کنند، و در این وعده جمیل فرقی میان زنان و مردان در قبول ایمانشان و در اثر اعمال صالحشان که همان احیاء به حیات طیبه، و اجر به احسن عمل است نگذاشته است.

پس اینکه فرمود:" من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن،" حکمی است کلی نظیر تاسیس قاعده ای برای هر کس که عمل صالح کند، حالا هر که می خواهد باشد، تنها مقیدش کرده به اینکه صاحب عمل، مؤمن باشد و این قید در معنای شرط است، چون عمل در کسی که مؤمن نیست حبط می شود و اثری بر آن مترتب نیست .

و در جمله " فلنحیینه حیاه طیبه،" حیات، به معنای جان انداختن در چیز و افاضه حیات به آن است، پس این جمله با صراحت لفظش دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی مؤمنی را که عمل صالح کند به حیات جدیدی غیر آن حیاتی که به دیگران نیز داده زنده می کند، و مقصود این نیست که حیاتش را تغییر می دهد، مثلا حیات خبیث او را مبدل به حیات طیبی می کند که اصل حیات همان حیات عمومی باشد و صفتش را تغییر دهد، زیرا اگر مقصود این بود کافی بود که بفرماید ما حیات او را طیب می کنیم ولی اینطور نفرمود، بلکه فرمود: ما او را به حیاتی طیب زنده می سازیم!

پس آیه شریفه نظیر آیه:" اومن کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس،" است که افاده می کند خدای تعالی حیاتی ابتدائی و جداگانه و جدید به او افاضه می فرماید.

این علم و این قدرت جدید و تازه، مؤمن را آماده می سازند تا اشیاء را بر آنچه که هستند ببیند. اشیاء را به دو قسم تقسیم می کنند، یکی حق و باقی، و دیگری باطل و

۱- آیه ۱۱۹ سوره مائده المیزان ج : ۶ ص : ۳۶۱

فانی.

چنین کسانی دلهایشان متعلق و مربوط به پروردگار حقیقی شان است. برای خویشتن حیات ظاهر و دائم سراغ دارند که جز رب غفور و ودود کسی اداره کن آن حیات نیست، و در طول مسیر آن زندگی، جز حسن و جمیل چیزی نمی بینند.

از دریچه دید آنان هر چه را که خدا آفریده حسن و جمیل است، و جز آن کارها که رنگ نافرمانی او را به خود گرفته هیچ چیز زشت نیست .

این چنین انسانی در نفس خود نور و کمال و قوت و عزت و لذت و سروری درک می کند که نمی توان اندازه اش را معین کرد و نمی توان گفت که چگونه است، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه مستغرق در حیاتی دائمی و زوال ناپذیر، و نعمتی باقی و فنا ناپذیر، و لذتی خالص از الم و کدورت، و خیر و سعادتی غیر مشوب به شقاوت است، و این ادعا، خود حقیقتی است که عقل و اعتبار هم مؤید آن است، و آیات بسیاری از قرآن کریم نیز بدان ناطق است.

این آثار زندگی جز بر زندگی حقیقی مترتب نمی شود، و زندگی مجازی بوئی از آن ندارد، خداوند این آثار را بر حیاتی مترتب کرده که آن را مختص به مردم با ایمان و دارای عمل صالح دانسته، حیاتی است حقیقی و واقعی و جدید، که خدا آن را به کسانی که سزاوارند افاضه می فرماید .

این آن چیزی است که تدبر در آیه شریفه مورد بحث آن را افاده می کند، و خود یکی از حقایق قرآنی است، و با همین بیان، علت اینکه چرا آن زندگی را با وصف طیب توصیف فرموده روشن می شود، گویا همانطور که روشن کردیم حیاتی است خالص که خباثتی در آن نیست که فاسدش کند و یا آثارش را تباه سازد!

(۱)

ملاک خاص ثواب و گناه همسران و صحابه رسولخدا ص

-" يَأَيهَا النَّبىُّ قُل لأَزْوَجِك إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَوةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَينَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسرِّحْكُنَّ سرَاحاً جَمِيلاً،

-وَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ الدَّارَ الاَخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً،

-ای پیامبر! به همسرانت بگو اگر زندگی دنیا و زینت آن را می خواهید، بیایید تا چیزی از دنیا به شما بدهم، و رهایتان کنم، طلاقی نیکو و بی سر و صدا،

- و اگر خدا و رسول او و خانه آخرت را می خواهید، بدانید که خدا برای نیکوکاران از شما اجری عظیم تهیه دیده است."

مراد از اراده حیات دنیا و زینت آن، این است که انسان دنیا و زینت آن را اصل

۱- آیه ۹۷ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۴۹۱

و هدف قرار دهد، چه اینکه آخرت را هم در نظر بگیرد یا نه، و مراد از اراده حیات آخرت نیز این است که آدمی آن را هدف و اصل قرار دهد، و دلش همواره متعلق بدان باشد، چه اینکه حیات دنیاییش هم توسعه داشته باشد، و به زینت و صفای عیش نائل بشود، یا آنکه از لذائذ مادی به کلی بی بهره باشد.

همسران رسول خدا به فرضی هم که به همسری آن جناب باقی بمانند و آخرت را بر حیات دنیا و زینت آن ترجیح دهند نتیجه اش اجر عظیمی است در نزد خدا، اما نه به طور مطلق، بلکه به شرطی که احسان و عمل صالح هم بکنند .

پس چنین نیست که صرف همسری رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم اجر عظیم داشته باشد، و خدا برای هر کس که همسر آن جناب شود کرامتی و حرمتی قائل باشد، بلکه کرامت و احترام برای همسری توأم با احسان و تقوی است.

و این تقیید نظیر تقییدی است که نسبت به کرامت اصحاب رسول خدا کرده، و فرموده:"محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا ... وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره و اجرا عظیما،" پس معلوم می شود همه کسانی که صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم بودند مشمول این وعده نیستند، بلکه تنها شامل آن عده است که ایمان و عمل صالح داشته اند، پس اگر از یک نفر صحابی انحراف و گناه و ظلمی سرزده باشد، ما نمی توانیم صحبت با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم را کفاره آن حساب کنیم.

و کوتاه سخن اینکه اطلاق جمله:" ان اکرمکم عند الله اتقیکم،" با این حرفها تقیید نمی شود، و همچنان به قوت خود باقی است، و به حکم اطلاق آن حسب و نسب و یا هیچ سببی دیگر ملاک کرامت نزد خدا نخواهد بود.

" و من یقنت منکن لله و رسوله و تعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین،" هر یک از شما همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم برای خدا و رسول او خاضع شود، و یا ملازم اطاعت و خضوع برای خدا و رسول باشد، و عمل صالح کند، اجرش را دو برابر می دهیم، و برایش رزقی کریم، یعنی بهشت آماده می کنیم.

چنین افرادی به درگاه خدا نزدیکند، و خدا برایشان احترام قائل است، و آنهایی که مرتکب فاحشه مبینه می شوند، از خدا دورند، و خدا هیچ ارزشی برایشان قائل نیست، و همسری رسول خدا کمترین اثری برایشان ندارد جز دورتر شدن، و وبال بیشتر آوردن.

(۱)

عاقبت پسندیده ایمان و اجابت دعوت حق

۱- آیه ۲۸و۲۹ سوره احزاب المیزان ج : ۱۶ ص : ۴۵۶

-" لِلَّذِينَ استَجَابُوا لِرَبهِمُ الْحُسنى وَالَّذِينَ لَمْ يَستَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فى الأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِك لهُمْ سوءُ الحِسابِ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْس المِهَاد،

- برای کسانی که اجابت کردند دعوت حق پروردگارشان را سرانجامی نیک است، و کسانی که استجابت نکردند او را سرانجامی دارند که راضی می شوند برای خلاصی از آن، ما فوق آنچه را که ممکن است آرزویش را بکنند فدیه بدهند، زیرا عاقبت بدی که بر سرشان می آید متضمن و یا مقارن حسابی سخت و استقرار در جهنم است، آری مهادشان بدترین مهاد است!"

مطلبی که در این آیات آمده پیرامون عاقبت امر ایمان و سرانجام کفر است، و اینکه عاقبت محموده ایمان را هیچ چیز جبران نمی کند، هر چند دو برابر نعمتهای دنیا باشد.

چون عاقبت محموده ایمان و عمل صالح مثوبت و اجر الهی است و آنهم بهشت است، و لیکن مثوبت و بهشت از آن جهت که مثوبت و یا بهشت است در این مقام مقصود نیست، بلکه از این جهت که عاقبت امر ایشان و منتهی الیه مجاهدات ایشان است منظور است .

در آیات بعدی بعد از تعریف ایشان به صفات مختصشان می فرماید: " اولئك لهم عقبی الدار جنات عدن یدخلونها."

و در مقابل، کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت نمی کنند چیزی بر سرشان می آید که اگر این عده نهایت درجه آرزوهای زندگی را بدست آورده باشند و بلکه ما فوق آن را داشته باشند و بخواهند همه آنها را بدهند و آن نعمت را که بخاطر سرپیچی از دعوت خدا از دست داده اند بدست بیاورند، هرگز نمی توانند بدست آورند.

آنگاه خدای تعالی از همین سرانجام بدی که قابل وصف نیست خبر داده و می فرماید:" اولئك لهم سوء الحساب و ماویهم جهنم و بئس المهاد."

(۱)

دیدگاه قرآن درباره سیئات و گناهان

موضوع و انواع گناهان کبیره

اشاره

۱- آیه ۱۸ سوره رعد المیزان ج : ۱۱ ص : ۴۶۵

در روایتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تعداد گناهان کبیره بر اساس نوع کیفر آنها بیست عدد به شرح زیر شمرده شده است:

۱- شرک به خدای تعالی

اولین گناه کبیره شرک به خدای تعالی است، به دلیل این کلام خدای عز و جل که می فرماید:" ان الله لا یغفر ان یشرک به،" و این آیه که می فرماید:" انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنه و ماویه النار- کسی که به خدا شرک بورزد، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش است."

۲- نومیدی از رحمت خدای تعالی

بعد از شرک به خدای تعالی نومیدی از رحمت او است، چون در این باره فرموده:" انه لا یياس من روح الله الا القوم الکافرون- از رحمت خدا مایوس نمی شوند مگر مردم کافر."

۳- ایمنی از مکر خدای تعالی

دیگر از گناهان کبیره، ایمنی از مکر خدای تعالی است، چون خدای تعالی او را خاسر و زیانکار خوانده، و فرموده:" فلا یامن مکرالله الا القوم الخاسرون."

۴- عاق والدین

و یکی دیگر از گناهان کبیره ای که در قرآن آمده عقوق والدین است و آن این است که عاق والدین را جبار و شقی نامیده، و از قول عیسی علیه السلام نقل کرده که

فرمود:" و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا- خدا مرا نیکوکار نسبت به مادرم کرده، و مرا جبار و شقی نکرد."

۵- قتل نفس

دیگر از گناهـان کبیره قتل نفس است. یعنی کشـتن انسانی که خـدای تعالی خون او را محترم قرار داده، و در نتیجه بـدون حق نبایـد کشـته شود، و در باره این گناه فرموده:" و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها- و کسـی که مؤمنی را عمدا به قتل برساند، کیفرش جهنم است، در حالی که همیشه در آن خواهد بود."

۶ – دادن نسبت زنا به زنان بی گناه

خـدای تعالی در باره این گناه فرموده:" ان الـذین یرمون المحصـنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الـدنیا و الاخره و لهم عـذاب عظیم- کسانی که زنان مؤمن پاکـدامن و از همه جا بی خبر را تهمت زنا می زننـد، در دنیا و آخرت لعنت شـده انـد، و عذابی عظیم دارند."

۷ – خوردن مال یتیم

دیگر از گناهان کبیره خوردن مال یتیم است، چون قرآن کریم در باره اش می فرمایـد:" ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما... - کسانی که اموال ایتام را به ظلم می خورند جز این نیست که آتش در شکم خود می کنند."

۸- فرار از جنگ

خـدای تعالی در باره آن می فرمایـد:" و من یولهم یومئـذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئه فقـد باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر- و کسی که پشت به دشمن کند، بدون اینکه بخواهد حیله جنگی بکار برده، و یا به جمعیتی بپیوندد تا او را کمک کنند، با خشمی از خدا روبرو شده، و چنین کسی جای در دوزخ دارد، که چه بد سرانجامی است."

۹- رباخواری

خدای تعالی در باره آن فرموده:" الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس- آنها که ربا می خورنـد از جای بر نمی خیزند مگر مثل کسـی که شـیطان با تماس خود مخبطش کرده است. و نیز در باره رباخواران فرموده:" فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله- حال اگر باز هم از این عمل دست بردار نیستید، اعلام جنگ

با خدا و رسولش دهید!"

۱۰- جادوگری

دهم از گناهان کبیره جادوگری (سحر) است، چون خدای تعالی در باره آن فرموده:" و لقد علموا لمن اشتریه ماله فی الاخره من خلاق- ساحران به خوبی می دانند کسی که سحر را بر کتاب خدا ترجیح دهد در آخرت نصیبی ندارد."

۱۱- زنا

یکی دیگر از گناهان کبیره زنا است، زیرا خدای تعالی می فرماید:" و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمه و یخلد فیه مهانا- و کسی که این گناه را مرتکب شود با عقوبتی روبرو خواهد شد و روز قیامت عذاب برای او مضاعف گشته با ذلت در آن جاودانه خواهد زیست."

۱۲- سوگند دروغ

خدای تعالی در باره آن می فرماید:" ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخره - مسلما کسانی که با عهد خدا و سوگندهاشان بهایی اندک را به دست می آورند ، اینان در آخرت هیچ بهره ای ندارند!"

۱۳- دزدیدن از غنایم

دیگر از گناهان کبیره غلول یعنی خیانت و دزدیدن از غنیمت است، که خدای تعالی در باره آن فرمود:" و من یغلل یات بما غل یوم القیمه - و کسی که از غنیمت بدزدد، و در آن خیانت کند، روز قیامت با همان خیانتش می آید."

۱۴- عدم پرداخت زکات واجب

چهاردهمین گناه کبیره ندادن زکات واجب است، چون خدای سبحان در باره آن می فرماید:" یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم- روزی که بر آن گنجینه ها در آتش جهنم می دمند، تا سرخ شود، آنگاه با همان پولها پیشانی و پشت و پهلویشان را داغ می زنند."

۱۵- شهادت دروغ و کتمان شهادت

دیگر گناه کبیره شهادت دروغ، و کتمان شهادت است، چون خدای تعالی فرموده:

" و من یکتمها فانه آثم قلبه- و کسیکه شهادت را کتمان کند قلبش گنه کار است."

۱۶- شرابخواری

شانزدهمین گناه کبیره شرب خمر یا می گساری است، زیرا خدای تعالی آنرا معادل بت پرستی قرار داده است.

۱۷- ترک عمدی نماز، ترک واجبات

دیگر گناه کبیره ترک نماز از روی عمد است و ترک هر عملی که خدای تعالی آن را واجب فرموده، به دلیل این که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود:" کسی که نماز را عمدا ترک کند ذمه خدا و ذمه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم از او بری و بیزار است."

۱۸- پیمان شکنی، و ۲۰- قطع رحم

پیمان شکنی و قطع رحم نیز از گناهان کبیره هستند، و خدای تعالی درباره آنها فرموده:" اولئک لهم اللعنه و لهم سوء الدار- اینان مشمول لعنت خدایند، و منزل بد که همان دوزخ است از آن ایشان است."

(۱)

تعریف سیئات: گناهان کبیره و صغیره

-" إن تجْتَنِبُوا کبائرَ مَا تُنهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنکُمْ سیِّئَاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکم مُّدْخَلًا کَرِیماً،

-اگر از گناهان کبیره ای که از آنها نهی شده اید اجتناب کنید، ما از بدیهای شما صرفنظر می کنیم و به منزلگاهی گرامی داخلتان می سازیم ."

کلمه سَیِّئه در عرف قرآن به چه معنا است؟

این کلمه که جمعش سیئات می آید به طوری که از ماده و هیات آن بر می آید به معنای حادثه ویا عملی است که زشتی و بدی را با خود همراه دارد، و به همین جهت ای بسا که لفظ آن بر امور و مصائبی که آدمی را بد حال می کند اطلاق می شود، نظیر آیه: " و ما اصابک من سیئه فمن نفسک- هیچ مصیبتی بتو نمی رسد مگر از ناحیه خودت،" و آیه:" و یستعجلونک بالسیئه- عجله دارند بلائی بر سرت آید،"

و ای بسا که بر نتایج معاصی و آثار خارجی و دنیوی و اخروی آن اطلاق شود،

١- الميزان ج : ۴ ص : ۵۲۷

نظیر آیه شریفه زیر که می فرماید:

-" فاصابهم سیئات ما عملوا- آثار شوم گناهانی که کرده بودند به ایشان رسید ...." و آیه:

-" سیصیبهم سیئات ما کسبوا- بزودی آثار گناهانی که کرده بودند به ایشان می رسد."

و این به حسب حقیقت به معنای سابق بر می گردد، و ای بسا بر خود معصیت نیز اطلاق می شود، مانند آیه شریفه زیر که می فرماید:- " و جزاء سیئه سیئه مثلها- کیفر هر گناهی مصیبتی مثل خود آن است!"

و سیئه به معنای معصیت، گاهی بر مطلق گناهان اطلاق می شود، چه صغیره و چه کبیره، مانند آیه: " ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات ، سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون،" که در این آیه و آیاتی نظیر آن کلمه سیئات بر مطلق گناهان اطلاق شده است .

و شاید در مواردی این کلمه در خصوص گناهان صغیره اطلاق شود، مانند آیه مورد بحث که می فرماید:" ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم ..." چون با فرض اجتناب از گناهان کبیره دیگر گناهی جز صغیره باقی نمی ماند.

و سخن کوتاه اینکه در دلالت آیه بر دو نوع بودن گناهان و انقسام آن به صغیره و کبیره در مقایسه آنها با یکدیگر هیچ تردیدی نیست و نباید در آن تردید کرد.

و همچنین هیچ تردیدی نیست در اینکه آیه شریفه در مقام منت نهادن بوده و نویدی است که با عنایتی لطیف و الهی به گوش مؤمنین می رسد، که اگر از بعضی گناهان اجتناب کنند خدای عز و جل از بعضی دیگر گناهانشان در می گذرد، پس نباید پنداشت که این آیه شریفه مؤمنین را در ارتکاب گناهان صغیره جرأت می دهد، چرا که معنایی برای چنین توهمی نیست.

چون هیچ تردیدی در این نیست که آیه شریفه از ارتکاب گناهان کبیره نهی می کند، و ارتکاب صغیره از این جهت که مرتکبش به آن بی اعتنا است، خود مصداقی از مصادیق گناه کبیره است، و آن عبارت است از طغیانگری، و نا چیز شمردن دستور خدای سبحان، که نه تنها گناهی کبیره است، بلکه از بزرگترین گناهان به حساب آمده است .

و اما شفاعت هر چند که حق است، الا این که شفاعت به حال آنهائی که در باره تکالیف الهی سهل انگاری می کنند، و مثلا توبه و ندامت را استهزا نموده و به امید شفاعت همچنان به ارتکاب گناه ادامه می دهند هیچ سودی ندارد چون چنین کسی با بی اعتنائیش به امر خدای سبحان، مرتکب بزرگترین و هلاک آورترین کبایر شده، و دیگر

راهی برای شفاعت باقی نگذاشته است.

و از همین جا مطلب قبلی ما خوب روشن می شود، که گفتیم : بزرگی معصیت از شدت نهی از آن، فهمیده می شود، اگر در نهی اصرار شده باشد، و یا بشدت صادر شده باشد، می فهمیم این گناه کبیره است.

(۱)

گناهان کبیره، فواحش، و لمم

-"الَّذِینَ یجْتَنِبُونَ کَبئرَ الاـثْمِ وَ الْفَوَحِش إِلا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّک وَسِعُ الْمَغْفِرَهِ هُوَ أَعْلَمُ بِکمْ إِذْ أَنشأَکم مِّنَ الأَرْضِ وَ إِذْ أَنتُمْ أَجِنَّهٌ فی بُطونِ أُمَّهَتِکُمْ فَلا تُزَکُّوا أَنفُسَکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَی،

-و اما کسانی که از گناهان کبیره و خیلی زشت پروا کرده اند، و گناهانی کوچک مرتکب شده اند، پروردگار تو مغفرتی وسیع دارد، او به وضع شما آگاه است، چه آن زمانی که شما را از زمین پدید می آورد، و چه آن زمانی که در شکم مادرانتان جنین بودید، پس بیهوده خویشتن را نستایید که او بهتر می داند چه کسی با تقوا است."

اثم به معنای گناه است، و اصل آن به معنای عملی بوده که دیر به نتیجه و ثواب برسد. و منظور از کبائر الاثم، گناهان کبیره است(که به طوری که در روایات ثواب الاعمال از عباد بن کثیر النوا از امام ابی جعفر علیه السلام آمده،) عبارت از هر گناهی است که قرآن مرتکبش را تهدید به آتش دوزخ کرده باشد.

کلمه فواحش به معنای گناهانی است که خیلی شنیع و رسوا باشد، از آن جمله خدای تعالی زنا و لواط را دانسته، ولی بعید نیست از ظاهر آیه برآید که در اینجا فواحش و کبائر یکی باشد.

در باره معنای کلمه لَمَم بعضی گفته اند: منظور از آن گناهان صغیره است. بعضی گفته اند: لمم عبارت از این است که کسی تصمیم بر گناه بگیرد ولی انجام ندهد. بعضی گفته اند: لمم، گناهی است که گهگاه ارتکاب شود، و مرتکب آن عادت بر آن نکرده باشد، که در این صورت لمم هم شامل گناهان کبیره می شود و هم صغیره، و مضمون آیه با مضمون آیه شریفه" و الذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسکم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون،" که در وصف متقین و محسنین است منطبق می شود، و مضمون همان را می گوید، چون این آیه می فرماید: متقین و نیکوکاران کسانی هستند که اگر عمل زشتی می کنند، و یا به خود ستمی روا می دارند، بسیار به یاد خدا می افتند، و برای گناهان خود طلب مغفرت می کنند، چون می دانند غیر از خدا کسی نیست که گناهان را بیامرزد، و کسانی هستند که هرگز بر آنچه

۱- آیه ۳۱ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۵۱۲

کرده اند عالما عامدا اصرار نورزیده اند.

و در روایـات اهـل بیت علیهم السـلام به معنـای سوم تفسـیر شـده، مثلاـ در اصول کافی از ابن عمار از امام صادق علیه السـلام روایت آمده که فرمود: لمم این است که کسی بر گناهی تصمیم بگیرد و بعد استغفار کند.

و نیز به سند خود از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: لمم این است که انسان گاهی گناهی را مرتکب شود، و دیگر تا مدتی پیرامون آن نگردد، و باز بار دیگر مرتکبش شود.

و باز به سـند خود از ابن عمار از امام صادق علیه السـلام روایت کرده که فرمود: لمام آن بنـده ای است که پشت سـر هم گناه می کند، اما طبعش خواهان آن نیست در هیچ یک از این سه روایت کلمه لمم به گناه صغیره معنا نشده است.

و آیه شـریفه مطلب آیه قبلی را که می فرمود: الـذین احسـنوا تفسـیر می کنـد و می فرماید: همینها هسـتند که از گناهان کبیره اجتناب دارند و از فواحش دوری می کنند، و در عین حال ممکن هم هست از ایشان سر بزنند.

و جمله" ان ربک واسع المغفره،" ایشان را تطمیع می کند تا به امید آمرزش خدا توبه کنند.

و جمله " فلاـ تزکوا انفسـکم،" می فرمایـد: وقـتی که خـدای تعـالی شـما را بهتر از هر کس می شـناسد، و از آغـاز خلقتتـان و سرانجام آن باخبر است، پس دیگر بیهوده خود را به پاکی نستایید، و او بهتر می داند پاک و با تقوا کیست!

(۱)

مأخذ شناسائی و تشخیص گناهان کبیره

گناه کبیره عبارت است از آن گناهی که با لحنی شدیـد از آن نهی شـده باشـد، و یا در نهی از آن اصـرار و یا تهدید به آتش شده باشد، حال چه این که آن نهی در کتاب خدای تعالی باشد یا در سنت.

در حـدیث کافی آمـده است که: گناه کبیره آن گناهی است که خـدای تعالی عـذاب آتش را بر آن واجب کرده باشـد. و نیز درحدیث فقیه و تفسیر عیاشی است که: کبیره آن گناهی است که خدای تعالی مرتکب آنرا تهدید به آتش کرده باشد.

پس مراد از واجب کردن و تهدیـد نمودن اعم است از اینکه تصـریح به آن کرده باشـد، و یـا این وجوب و تهدیـد را به اشاره فهمانده باشد، چه این که در کلام خدای عز و جل آمده باشد و یا در کلام و حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم.

۱- آیه ۳۲ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۶۷

مطلب دومی که با روایت فوق روشن می شود، این است که اگر در بعضی از روایات کبیره ها منحصر در هشت و یا نه کبیره شده، نظیر بعضی از روایات نبویه ای که از طرق اهل سنت نقل شده، و یا منحصر در بیست کبیره شده، نظیر روایت فوق، و یا هفتاد نظیر روایاتی دیگر، همه به اعتبار اختلافی است که در بزرگی گناه است، همچنان که در روایت مورد بحث در باره شرک به خدای تعالی تعبیر کرده بود به بزرگترین کبایر.

در روایت دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: از هفت گناه کشنده اجتناب کنید، اصحاب پرسیدند: آن هفت گناه کدام است؟

رسول الله فرمود: شرک به خدا و کشتن بناحق انسانی که خونش محترم است، و سحر و ربا خواری، و خوردن مال یتیم، و پشت کردن به لشگر دشمن در روز جنگ، و تهمت زنا زدن به زنان مؤمن(بی گناه و از همه جا بی خبر.)

در روایت دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم نامه ای به اهل یمن نوشت، و در آن واجبات و مستحبات و دیات را بر شمرده و به دست عمرو بن حزم داد تا برساند . عمرو می گوید: در آن نامه آمده بود از همه گناهان کبیره بزرگتر در نزد خدا و در قیامت، شرک ورزیدن به خدا است، و سپس کشتن انسانی مؤمن بدون حق، و فرار در روز جنگ و عاق والدین شدن، و تهمت زنا به زنان پاکدامن زدن، و سحر آموختن، و ربا خوردن، و مال یتیم را تصرف کردن.

(۱)

حقیقت معصیت

در تفسیر الدر المنثور است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود:

" کسی که خدا را اطاعت کند، خدا را ذکر کرده، هر چند که نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد، و کسی که خدا را عصیان کند، خدا را از یاد برده، هر چند نمازش و روزه و تلاوتش بسیار باشد! "

مؤلف : در این حدیث به این معنا اشاره شده که معصیت از هیچ بنده ای سر نمی زند مگر با غفلت و فراموشی، چون انسان اگر بداند حقیقت معصیت چیست و چه آثاری دارد هرگز اقدام بر معصیت نمی کند، حتی کسی که معصیت می کند، و چون به یاد خدایش می اندازند، باز هم باک ندارد و اعتنائی به مقام پروردگارش نمی کند، او طاغی و جاهل به مقام پروردگارش و علو کبریائیش است، او نمی داند که خدا چگونه به وی احاطه دارد.

و به همین معنا روایتی دیگر در تفسیر الدر المنثور است که رسول خدا

۱- المیزان ج : ۴ ص : ۵۲۹

صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: خدای تعالی فرموده:

" مرا با اطاعتم یاد کنید تا با مغفرتم یادتان کنم و کسی که به یاد من باشد، در حالیکه مطیع هم باشد بر من واجب می شود که با مغفرتم یادش کنم و کسی که مرا یاد کند در حالی که نافرمان باشد، بر من واجب می شود یادش کنم، در حالی که بر او خشمناک باشم ... ."

نکته ای که در این حدیث آمده، در باره یاد خدا در حال معصیت، همان نکته ای است که آیه شریفه و روایاتی دیگر آنرا نسیان نامیده اند، چون بودن یاد خدا بدون اثر، همان نسیان است.

(۱)

معرفی گناهان مربوط به افعال، گفتار و عقاید

-" قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِیَ الْفَوَحِش مَا ظهَرَ مِنهَا وَ مَا بَطنَ وَ الاِثْمَ وَ الْبَغْیَ بِغَیرِ الْحَقّ ِ وَ أَن تُشرِکُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ یُنزِّلْ بِهِ سلْطناً وَ أَن تَقُولُوا عَلی اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ،

-بگو ای پیغمبر که خدای من هر گونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در نهان و گناهکاری و ظلم بناحق و شرک به خدا را که بر آن شرک هیچ دلیل ندارید و اینکه چیزی را که نمی دانید از روی جهالت به خدا نسبت دهید، همه را حرام کرده است."

مراد از فواحش گناهانی است که حد اعلای شناعت و زشتی را داشته باشد، مانند زنا، لواط و امثال آن، و منظور از اثم گناهانی است که باعث انحطاط، ذلت و سقوط در زندگی گردد، مانند می گساری که آبروی آدمی و مال و عرض و جانش را تباه می سازد.

منظور از بغی تعدی و طلب کردن چیزی است که حق طلب کردن آن را نداشته باشد، مانند انواع ظلم ها و تعدیات بر مردم و استیلای غیر مشروع بر آنان. توصیف بغی به وصف غیر حق از قبیل توصیف به لازمه معنا است، نه تقسیم بغی به حق و غیر حق، همچنانکه تقیید شرک در آیه:" وان تشرکوا،" به قید:" ما لم ینزل به سلطانا،" از این باب است، نه تقسیم شرک به شرک با دلیل و بدون دلیل.

گویا شنونده پس از شنیدن خطاب اباحه زینت و طیبات رزق علاقه مند می شود به اینکه بفهمد غیر طیبات چه چیزهایی است، لذا در این آیه چیزهایی را که غیر طیب است به طور فهرست و خلاصه و به بیانی که شامل تمام انواع گناهان باشد بیان کرده است، چون محرمات دینی از دو حال خارج نیستند: یا محرمات مربوط به افعالند و یا مربوط به اقوال و عقاید .

۱- المیزان ج : ۱ ص : ۵۱۴

کلمات: فواحش، اثم و بغی مربوط به قسم اول و جملات:" و ان تشرکوا بالله و ان تقولوا علی الله،" قسم دوم را خلاصه می کند، قسم اول هم دو نوع است: یکی آنهایی که مربوط به حق الناس است که کلمه بغی جامع آنها است، و دیگری گناهانی است که مربوط به حق الناس نیست، این نیز دو گونه است: یکی آنهایی که زشت و شنیعند و کلمه فاحشه اشاره به آنها است. و دیگری گناهانی است که تنها دارای مفسده و ضرر برای گنهکار است و کلمه اثم عنوان اینگونه گناهان است. قسم دوم نیز یا شرک به خدا است و یا افتراء بر او.

(۱)

مصداق گناهان بزرگ و فواحش

-" وَ الَّذِینَ یجْتَنِبُونَ کَبَٰئرَ الاثمِ وَ الْفَوَٰحِش وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُونَ،

-و نیز برای کسانی که از گناهان کبیره و از فواحش اجتناب می کنند، و چون خشم می گیرند جرم طرف را می بخشند."

کبائر الاثم عبارت است از گناهان کبیره ای که آثار سوئش بزرگ است، و خدای تعالی از جمله آنها می گساری و قمار را شمرده، و فرموده:" قل فیهما اثم کبیر،" و کلمه فواحش جمع فاحشه است که به معنای گناه شنیع و بی شرمانه است، و خدای تعالی زنا و لواط را از مصادیق آن شمرده و فرموده: " و لا تقربوا الزنی انه کان فاحشه." و از لوط حکایت کرده که در باره لواط فرموده:" أ تاتون الفاحشه و أنتم تبصرون."

(۲)

گناهان قابل بخشش، و گناهان مستوجب کیفر

-" وَ مَن یَعْمَلْ سوءاً أَوْ یَظلِمْ نَفْسهُ ثُمّ یَستَغْفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رّحِیماً. وَ مَن یَکْسِب إِثْماً فَإِنّمَا یَکْسِبُهُ عَلی نَفْسِهِ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً. وَ مَن یَکْسِب خَطِیئَهً أَوْ إِثماً ثُمّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بهْتَناً وَ إِثْماً مّبِیناً،

-بلی، کسی که احیانا عمل بدی می کند و یا به خود ستم روا می دارد و سپس از خدا طلب مغفرت می کند، خدا را آمرزگار و رحیم می یابد . و هر کس قلب خود را با ارتکاب گناه آلوده سازد، دودش به چشم خودش می رود و علم و حکمت از طرف خدا است. و کسی که خود مرتکب خطائی یا گناهی می شود، سپس آن را به گردن بی گناهی می اندازد بهتان و گناهی آشکار گردن گرفته است."

۱- آیه ۳۳ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۰۶

۲- آیه ۳۷ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۹۲

این آیه شریفه و دو آیه بعد آن هر سه در این زمینه سخن دارند که غرض واحدی را تامین کنند و آن غرض بیان گناهی است که آدمی با علم به گناه بودنش مرتکب شود، هر یک از سه آیه جهتی از جهات آن گناه را بیان می کند:

الف- آیه اولی روشن می سازد که هر معصیت که انسان مرتکب آن شود، با تبعاتی که دارد، در نفس او اثر سوء باقی می گذارد، و در نامه اعمالش نوشته می شود، و بنده خدا می تواند به وسیله توبه و استغفار، آن اثر سوء را از بین ببرد، و اگر بنده خدا توبه و استغفار بکند، خدا را غفور و رحیم خواهد یافت.

ب - آیه دوم تذکر می دهد که هر گناهی که ایشان مرتکب شوند، تنها و تنها به ضرر خود کرده و ممکن نیست که اثر آن گناه خطا برود، یعنی دامن او را نگیرد و به جای او دامنگیر غیر شود. پس گنه کار بی خود تلاش نکند، و برای تبرئه خود گناه خود را به گردن بی گناهی نیندازد و دست به افتراء و تهمت نزند.

ج - آیه سوم توضیح می دهد که خطا و گناهی که انسان مرتکب می شود، به فرض هم که به دیگران تهمت بزند و به گردن بی گناهان بشکند، تازه مرتکب گناهی دیگر، غیر گناه اول شده است.

"و من یکسب اثما فانما یکسبه علی نفسه و کان الله علیما حکیما،"

در آیه دومی که از نظر مضمون مرتبط به آیه بعد است مساله تهمت به خدا و گناه را متعرض است، و بنا بر این جمله مورد بحث به منزله مقدمه است برای آن آیه و در نتیجه جمله:" فانما یکسبه علی نفسه،" در این صدد است که اثر گناه را منحصرا معین در مرتکب آن کند، و این خود اندرزی است به کسانی که گناه می کنند، و سپس آن را به گردن بی گناهی می اندازند.

چون خدا می داند گناه را چه کسی مرتکب شده، و او شخص گنه کار است، نه متهم و نه کسی که گردن گرفته، و خدا حکیم است، و به جرم گناه، غیر گناه کار را مؤاخذه نمی کند، و وزر گناه را جز بر و ارزش نمی دهد، همچنانکه در جای دیگر فرموده:" لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت،" و نیز فرموده:" و لا تزر وازره وزر اخری،" و نیز فرموده:" و قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایاکم و ما هم بحاملین من خطایاهم من شی ء انهم لکاذبون ."

"و من یکسب خطیئه او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا و اثما مبینا،"

خدای سبحان از آنجا که در آیه فوق خطیئه را به کسب نسبت داده، مرادش از این کلمه همان معصیت است یعنی انجام دادن عملی که می داند نباید انجام داد.

و از آنچه گذشت این معنا روشن شد که چرا تعبیر از معصیت در آیات کریمه

مختلف است، یک جا آن را اثم خوانده، جائی دیگر خطیئه نامیده یک جا سوء، و جائی دیگر ظلم، یک جا خیانت و جائی دیگر ضلالت خوانده و روشن شد که هر یک از این الفاظ معنائی دارد که مناسب با محلی است که در آنجا استعمال شده است.

(۱)

کفر نومیدی از رحمت خدا

-" یَبَنیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسسوا مِن یُوسف وَ أَخِیهِ وَ لا تَایْئَسوا مِن رَّوْح اللَّهِ إِنَّهُ لا یَایْئَس مِن رَّوْح اللَّهِ إِلا الْقَوْمُ الْکَفِرُونَ،

-فرزندان من! بروید و یوسف و برادرش را بجوئید و از فرج خدا نومید مشوید، که جز گروه کافران از گشایش خدا نومید نمی شوند،"

هیچ صاحب ایمانی نمی تواند و نباید از روح خدا مایوس و از رحمتش ناامید شود زیرا یاس از روح خدا و نومیدی از رحمتش در حقیقت محدود کردن قدرت او، در معنا کفر به احاطه و سعه رحمت اوست، همچنانکه در آنجا که گفتار یعقوب علیه السلام را حکایت می کند می فرماید:" انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون."

و در آنجا که کلام ابراهیم علیه السلام را حکایت می کند از قول او می فرماید: " و من یقنط من رحمه ربه الا الضالون،" و همچنین در اخبار وارده، از گناهان کبیره و مهلکه شمرده شده است.

(۲)

شرک خفی گریبانگیر مؤمن

-" وَ مَا یُؤْمِنُ أَکثرُهُم بِاللَّهِ إِلا وَ هُم مُّشرِکُونَ،

-و بیشترشان به خدا ایمان نیارند، جز اینکه مشرک باشند."

چگونه ممکن است آدمی در آن واحد، هم متلبس به ایمان باشد و هم به شرک، با اینکه ایمان و شرک دو معنای مقابل همند که در محل واحد جمع نمی شوند؟

جواب این است که: این اجتماع، نظیر اجتماع اعتقادات متناقض و اخلاقیات متضاد است، و از این نظر ممکن است که اینگونه امور از معانی ای باشند که فی نفسه قابل شدت و ضعفند، و مانند دوری و نزدیکی، به اضافه و نسبت مختلف می شوند، مثلا قرب و بُعد اگر مطلق و بدون اضافه لحاظ شود هرگز در محل واحد جمع نمی شوند، ولی اگر نسبی و اضافی لحاظ شوند، ممکن است در محل واحد جمع شوند، و با هم مطابقت داشته باشند، مثلا در باره مکه، هم دوری صادق است و هم نزدیکی،

دوری از شام، و نزدیکی به مـدینه، همچنین اگر مکه با مـدینه مقایسه شود از شام دور هست، ولی اگر با بغـداد مقایسه شود به شام نزدیک خواهد بود .

ایمان به خدا و شرک به او هم - که حقیقتشان عبارتست از تعلق و بستگی

۱- آیه ۱۱۰ تا ۱۱۲ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۱۲۰

۲- آیه ۸۷ سوره یوسف المیزان ج : ۱۱ ص : ۳۲۱

قلب به خضوع و در برابر خدا یعنی ذات واجب الوجود و بستگی آن بغیر او از چیزهایی که مالك خود و چیز دیگری نیستند مگر به اذن خدا، - دو مطلب اضافی هستند که به اختلاف نسبت و اضافه، مختلف می شوند.

اگر ایمان به خدا و شرک به او را دو نقطه صرف و بی نهایت تصور کنیم در بین این دو نقطه فاصله زیادی است که راهروانی در بین آن دو هر یک در یک نقطه قرار دارند. (پس همانطور که ممکن است دل آدمی یکسره بستگی به زندگی دنیای فانی و زینت های باطل آن پیدا کرده و بکلی هر حق و حقیقتی را فراموش کند، و نیز ممکن است مانند مخلَصین از اولیای خدا از هر چیز که دل را مشغول از خدای سبحان می سازد منقطع گشته به تمام معنا و با تمامی دل متوجه خدا شده لحظه ای از او غافل نشود و در ذات و صفات خود جز به او آرام نگیرد و جز آنچه او می خواهد نخواهد .

همچنین ممکن است سهمی از آن و سهمی از این را با هم داشته باشد، زیرا (همان طوری که گفته شد،) میان این دو نقطه منزلهای بسیاری است که از جهت نزدیکی و دوری به یکی از آن دو مختلفند، و همین مراتب است که دو طرف را به نحوی از اجتماع، یکجا جمع می کند، و (راهروان در این مراتب کم و یا بیش، سهمی از ایمان و سهمی از شرک را دارند.)

از جمله ادله بر این مدعا اخلاق و صفاتیست که در باطن دلها جایگزین است و آدمی را بخلاف آنچه که از حق و باطل معتقد شده دعوت می کند، و در اعمال صادره از او اثر می گذارد، و لذا می بینیم فلان شخص ادعای ایمان به خدا می کند و در عین حال بند بند بدنش از ترس مصیبتی که ممکن است روی بیاورد می لرزد، و حال آنکه متوجه این معنا هست که هیچ کس هیچ حول و قوه ای جز بوسیله خدا ندارد.

و نیز می بینیم فلان آقا که ادعای ایمان به خدا می کند و با اینکه به راستی ایمان دارد به اینکه:" ان العزه لله جمیعا - عزت همه اش مال خداست،" مع ذلک این در و آن در می زند، و با اینکه ایمان دارد که خدا ضامن روزی است با این حال در خانه هر کس و ناکس را می کوبد، ایمان دارد که پروردگارش به آنچه که در دل نهفته دارد عالم است؟ و به آنچه که می گوید شنواست و به آنچه که می کند بصیر است، و بر او هیچ چیز نه در آسمانها و نه در زمین پوشیده نیست، اما در عین حال همین پروردگار را معصیت نموده حیا نمی کند و همچنین ....

پس مراد از شرک در آیه مورد بحث بعضی از مراتب شرک است، که با بعضی از مراتب ایمان جمع می شود، و در اصطلاح فن اخلاق آنرا شرک خفی می گویند.

(۱)

احاطه خطیه به انسان

۱- آیه ۱۰۶ سوره یوسف المیزان ج : ۱۱ ص : ۳۷۶

-" بَلی مَن کَسب سیِّئَهً وَ أَحطت بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولَئک أَصحَب النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُون وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أُولَئک أَصحَب الْجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ

- بله کسی که گناه می کند تا آنجا که آثار گناه بر دلش احاطه یابد این چنین افراد اهل آتشند و بیرون شدن از آن برایشان نیست،

-و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح می کنند اهل بهشتند و ایشان نیز در بهشت جاودانند! "

خطیئه به معنای آن حالتی است که بعد از ارتکاب کار زشت به دل انسان دست می دهد، و به همین جهت بود که بعد از ذکر کسب سیئه، احاطه خطیئه را ذکر کرد، و احاطه خطیئه (که خدا همه بندگانش را از این خطر حفظ فرماید،) باعث می شود که انسان محاط بدان، دستش از هر راه نجاتی بریده شود، کانّه آنچنان خطیئه او را محاصره کرده، که هیچ راه و روزنه ای برای اینکه هدایت به وی روی آورد، باقی نگذاشته، در نتیجه چنین کسی جاودانه در آتش خواهد بود، و اگر در قلب او مختصری ایمان وجود داشت و یا از اخلاق و ملکات فاضله که منافی با حق نیستند، از قبیل انصاف و خضوع در برابر حق و نظیر این دو پرتوی می بود، قطعا امکان این وجود داشت، که هدایت و سعادت در دلش رخنه یابد، پس احاطه خطیئه در کسی فرض نمی شود، مگر با شرک به خدا، که قرآن در باره اش فرموده:

-" ان الله لا یغفر ان یشرک به، و یغفر مادون ذلک لمن یشاء،

- خدا این جرم را که به وی شرک بورزند، نمی آمرزد،

- و پائین تر از آنرا از هر کس بخواهد می آمرزد!"

و نیز از جهتی دیگر ، مگر با کفر و تکذیب آیات خدا که قرآن در باره اش می فرماید:

-" و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون،

- و کسانی که کفر بورزند، و آیات ما را تکذیب کنند، اصحاب آتشند، که در آن جاودانه خواهند بود! "

پس در حقیقت کسب سیئه، و احاطه خطیئه به منزله کلمه جامعی است برای هر فکر و عملی که خلود در آتش بیاورد.

(۱)

گناه جهل به معارف دین

-" إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَئکَهُ ظالِمِی أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِیمَ کُنتُمْ قَالُوا کُنَّا مُستَضعَفِینَ فی الأَرْضِ قَالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْض اللَّهِ وَسِعَهً

فَتهَاجِرُوا فِيهَا فَأَولَئک مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ

۱- آیه ۸۱و۸۲ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۳۲۰ - ۳۲۶

ساءَت مَصِیراً. إِلا الْمُستَضعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدَنِ لا یَستَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یهْتَدُونَ سبِیلاً. فَأُولَئك عَسی اللَّهُ أَن یَعْفُوَ عَنهُمْ وَ کانَ اللَّهُ عَفُواً غَفُوراً،"

قرآن شریف در این آیه مبارکه این معنا را روشن می سازد که جهل به معارف دین در صورتی که ناشی از قصور و ضعف باشد و خود انسان جاهل هیچ دخالتی در آن قصور و در آن ضعف نداشته باشد در درگاه خدای عز و جل معذور است .

توضیح اینکه خدای سبحان جهل به دین و هر ممنوعیت از اقامه شعائر دینی را ظلم می داند، ظلمی که عفو الهی شامل آن نمی شود، آنگاه از این قانون کلی مستضعفین را استثناء نموده، عذر آنان را که همان استضعاف باشد پذیرفته است.

آنگاه با بیانی کلی که هم شامل آنان شود و هم شامل غیر آنان معرفیشان نموده و آن بیان کلی عبارت است از اینکه کسی نتواند محذوری را که مبتلای بدان است دفع کند و این معنا همانطور که شامل مستضعفین مورد بحث می شود که در سرزمینی قرار گرفته اند که اکثریت و قدرت در آنجا به دست کفار است و چون عالمی دینی نیست که معارف دین را از او بیاموزند و یا محیط کفر و ترس از شکنجه های طاقت فرسای کفار اجازه نمی دهد به آن معارف عمل کنند و از سوی دیگر قدرت بیرون آمدن از آنجا و رفتن به محیط اسلام را هم ندارند، یا به خاطر اینکه فکرشان کوتاه است و یا گرفتار بیماری و یا نقص بدنی و یا فقر مالی و یا موانع دیگرند، همچنین شامل کسی هم می شود که اصلا ذهنش منتقل به این معنا که دینی هست و معارف دینی ثابتی وجود دارد و باید آن معارف را آموخته مورد عملش قرار داد نمی شود، هر چند که این شخص عنادی با حق ندارد و اگر حق به گوشش بخورد به هیچ وجه از قبول آن استکبار نمی ورزد، بلکه اگر حقانیت مطلبی برایش روشن شود آن را پیروی می کند، لیکن حق برایش روشن نشده و عوامل مختلفی دست به دست هم داده و نگذاشته که این شخص به دین حق بگراید. چنین کسی نیز مستضعف است و مصداق استثنای در آیه است.

ضمناً مطلب حق، و دین حق و هر حق دیگری که انسان از آن غافل است، در وسع انسان نیست و خدای تعالی هم کسی را از آن باز خواست نمی کند، همچنانکه مطلب حق و دین حق و هر حق دیگر اگر مورد توجه آدمی باشد ولی از ناحیه دشمن قدرت بر انجام آن را نداشته باشد آن نیز در وسع آدمی نیست و خدای تعالی در مورد آن بازخواستی ندارد.

قرآن شریف همانطور که تکلیف را در جائی که خارج از وسع باشد بر می دارد، همچنین ضابطه ای کلی در تشخیص مورد دست می دهد و می فهماند کجاست که اگر تکلیف را انجام ندهی معذوری و کجا است که معذور نیستی، و آن ضابطه کلی این است که انجام ندادن تکلیف مستند به اکتساب و اختیار خود آدمی نباشد و خودش در این

ترک وظیفه هیچ دخالتی نداشته باشد .

و هر انسانی آنچه از کارهای خوب که می کند به سود خود می کند و آنچه از کارهای بد می کند علیه خود می کند، و اما اگر آنچه را که می کند به عنوان کار خوب و کار بد نمی کند و از خوبی و بدی آن جاهل و یا غافل است، آن عمل نه بسود او است و نه علیه او.

از اینجا روشن می شود که مستضعف تهی دست است و چیزی از خوبی و بدی در دست ندارد، چون آنچه می کرده به عنوان کار خوب و یا کار بد نمی کرده، در نتیجه امر او محول به خدای تعالی است تا پروردگارش با او چه معامله کند؟ البته با در نظر گرفتن اینکه رحمتش بر غضبش پیشی دارد، امید عفو در آنان بیشتر است: " فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم ...."

(۱)

گناه ظاهری و گناه باطنی

-" وَ ذَرُوا ظٰهِرَ الاثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الاثْمَ سيُجْزَوْنَ بِمَا كانُوا يَقْتَرِفُونَ،

- گناه ظاهر و نهان را واگذارید، کسانی که گناه می کنند به زودی سزای اعمالی را که می کرده اند خواهند دید!"

این آیه گر چه به حسب مضمون مطلق است، و از جمیع گناهان ظاهری و باطنی نهی می کند ولی از سیاق آیات قبل و بعد از آن استفاده می شود که این آیه تمهید و زمینه چینی است برای نهیی که بعدا در جمله: " و لا تاکلوا،" می آید و لازمه آن این است که خوردن از گوشت حیوانی که اسم خدا بر آن برده نشده حرام و از مصادیق اثم باشد، تا این جمله مربوط به جمله:" و ذروا ظاهر الاثم و باطنه،" شود، پس این خوردن، اثم ظاهر یا اثم باطن هر دو می توانند باشد، ولی از تاکید بلیغی که در جمله:"و انه لفسق،" است به دست می آید که خوردن چنین گوشتی جزو گناهان باطنی است، و گر نه هیچ احتیاجی به چنین تاکید اکیدی نبود .

از این بیان معلوم شد که مراد از گناه ظاهری آن گناهی است که شومی عاقبت و زشتی اثرش بر کسی پوشیده نیست، مانند شرک، آشوبگری و ظلم، و مراد از گناه باطنی آن گناهی است که زشتیش همه کس فهم نیست، مانند خوردن میته، خون و گوشت خوک. این قسم از گناه با تعلیم خدایی شناخته می شود و عقل نیز گاهی آنرا درک می کند.

(۲)

کوری اولیه و کوری و ضلالت ثانوی گنکهاران

۱- المیزان ج : ۵ ص : ۸۰

۲- یه ۱۲۰سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۴۵۸

-" يُضِلُّ بِهِ كثِيراً وَ يَهْدِى بِهِ كَثِيراً وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلا الْفَاسِقِينَ ! "

- " بسیاری را با آن هدایت و بسیاری را بوسیله آن گمراه می کند،

ولی جز گروه بدکاران کسی را بدان گمراه نمی کند! "

آیه شهادت می دهد بر این که یک مرحله از ضلالت و کوری دنبال کارهای زشت انسان به عنوان مجازات در انسان گنه کار پیدا می شود، و این غیر آن ضلالت و کوری اولی است که گنه کار را به گناه وا داشت، چون در آیه مورد بحث می فرماید: " خدا با این مثل گمراه نمی کند مگر فاسقان را،" اضلال را اثر و دنباله فسق معرفی کرده، نه جلوتر از فسق، معلوم می شود این مرحله از ضلالت غیر از آن مرحله ایست که قبل از فسق بوده، و فاسق را به فسق کشانیده است!

این را نیز باید دانست که هدایت و اضلال دو کلمه جامع هستند که تمامی انواع کرامت و خذلان را که از سوی خدا به سوی بندگان سعید و شقی می رسد، شامل می شود.

خدای تعالی در قرآن کریم بیان فرموده که برای بندگان نیک بخت خود کرامتهائی دارد، و در کلام مجیدش آنها را بر شمرده و می فرماید :

-ایشانرا به حیاتی طیب زنده می کند.

-ایشانرا به روح ایمان تایید می کند.

-از ظلمت ها به سوی نور بیرونشان می آورد.

-برای آنان نوری درست می کند که با آن نور راه زندگی را طی می کنند.

-او ولی و سرپرست ایشان است.

-ایشان نه خوفی دارند، و نه دچار اندوه می گردند.

-او همواره با ایشان است.

-اگر او را بخوانند دعایشانرا مستجاب می کند.

-چون به یاد او بیفتند او نیز به یاد ایشان خواهد بود.

-فرشتگان همواره به بشارت و سلام بر آنان نازل می شوند.

–و از این قبیل کرامت هائی دیگر .

و برای بندگان شقی و بدبخت خود نیز خذلانها دارد، که در قرآن عزیزش آنها را برشمرده و می فرماید :

–ایشانرا گمراه می کند.

–از نور به سوی ظلمت ها بیرون می برد.

-بر دلهاشان مهر می زند.

-بر گوش و چشمشان پرده می افکند.

-رویشانرا به عقب بر می گرداند.

-و بر گردنهاشان غلها می افکند.

-غلهایشان را طوری به گردن می اندازد که دیگر نمی توانند رو بدین سو و آن سو کنند.

-از پیش رو و از پشت سرشان سدی و راه بندی می گذارد ، تا راه پس و پیش نداشته باشند.

-شیطانها را قرین و دمساز آنان می کند، تا گمراهشان کنند ، بطوریکه از گمراهیشان خرسند باشند ، و به پندارند که راه همان است که ایشان دارند.

-شیطانها کارهای زشت و بی ثمر آنانرا در نظرشان زینت می دهند.

-شیطانها سرپرست ایشان می گردند.

-خداوند ایشانرا از طریقی که خودشان هم نفهمند استدراج می کند ، یعنی سر گرم لذائذ و زینت های ظاهری دنیاشان می سازد ، تا از اصلاح خود غافل بمانند و به همین منظور ایشانرا مهلت می دهد،که کید خدا بس متین است.

-با ایشان نیرنگ می کند و آنان را به ادامه طغیان وا می دارد ، تا بکلی سرگردان شوند.

اینها پاره ای از اوصافی بود که خدا در قرآن کریمش از آن دو طائفه نام برده است .

از ظاهر آیه بر می آید که انسان در ماورای زندگی این دنیا حیات دیگری قرین سعادت و یا شقاوت دارد، که آن زندگی نیز اصولی و شاخه هائی دارد ، که وسیله زندگی اویند ، و انسان به زودی یعنی هنگامی که همه سبب ها از کار افتاد، و حجاب برداشته شد، مشرف به آن زندگی می شود، و بدان آگاه می گردد.

(۱)

خسارت بارترین طایفه گنهکاران

-" أُولَئكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ وَ ضلَّ عَنهُم مَّا كانُوا يَفْترُونَ،

-لا جَرَمَ أَنهُمْ فى الاَخِرَةِ هُمُ الأَخْسرُونَ،

-اینها همانهایند که در دنیا حقیقت ذاتشان را باختند و از دست دادند، و در قیامت اثری از آن افترائاتشان نمی بینند،

-در نتیجه در آخرت زیانکارترین افراد نیز همینهایند!“

این آیه شریفه مشتمل بر دو نکته است:

۱- آیه ۲۶ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۴۲

-یکی اینکه می فرماید کفار نفس خود را خاسر کردند،

-دوم اینکه می فرماید افترائی که یک عمر مرتکب آن شدند در آخرت اثری از آن نمی یابند.

وقتی آدمی چیزی را برای نفس خود بخرد که مایه هلاکتش باشد، و سرمایه عمر و مال و هر چیز دیگر را بدهد و در مقابل کفر و معصیت را بخرد در این معامله ضرر کرده و این ضرر را خودش برای خود فراهم آورده است.

و اما ضلالت در افترائی که بستند علتش این است که عقاید خرافی که داشتند دروغ بود، یعنی وهمی بود که در خارج واقعیت نداشت، خرافاتی بود که هوا و هوسهای دنیوی آن را در نظرشان جلوه داده بود، و با برچیده شدن زندگی دنیا و هیچ و پوچ شدن هوا و هوسها، آن اوهام و خرافات نیز جلوه و رنگ خود را می بازد، و معلوم می شود چیزی جز دروغ و افتراء نبوده، در آن روز هر کسی می فهمد که حق مبین تنها خدای تعالی بوده و آنچه را حق می پنداشتند چیزی جز خیال نبوده است.

- " لا جرم انهم فی الاخره هم الاخسرون!

- حقا این خرافه پرستان در آخرت زیانکارترین افراد خواهند بود!"

وجه زیانکارتر بودنشان در آخرت - اگر فرض کنیم منظور، زیانکارتر از سایر معصیت کاران باشند- این است که سایر گنهکاران امید نجات دارند، اما اینها به خاطر کفر و عنادشان نفس خود را خاسر و ضایع و هلاک کردند، در نتیجه دیگر امیدی در نجاتشان از آتش آخرت نیست، همانطور که در دنیا با حفظ آن عنادی که داشتند امیدی به رستگاری و برگشتن از کفر به سوی ایمان در آنان نبود.

ظاهر آیه این است که می خواهد اخسرین - زیانکارترین را منحصر در آنان کرده بفرماید: این طایفه از تمامی طوایف گنهکار خاسرترند!

(۱)

خسارتبارترین ها در قیامت

-" إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَهِ زَیَّنَّا لهُمْ أَعْمَلَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ،

-أُولَئک الَّذِینَ لهُمْ سوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فى الاَخِرَهِ هُمُ الأَخْسرُونَ،

-کسانی که به آخرت ایمان ندارند اعمالشان را به نظرشان آراسته ایم که تا کور دل باشند،

-آنها کسانی هستند که عذاب سخت دارند و آنان خود در آخرت زیانکارترند.“

معنای زینت دادن عمل این است که، عمل را طوری قرار دهند که آدمی مجذوب و شیفته آن شود و کسانی که ایمان به آخرت ندارند از آنجایی که آن روز را که

۱- آیه ۲۱ و۲۲ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۲۸۵

غایت مسیر انسان است قبول ندارنـد، بناچار آنان می مانند و دنیا، و معلوم است که دنیا هم نمی تواند غایت اعمال قرار گیرد، پس این بی نوایان که دست به دامان اعمال خود می زننـد، در راه زنـدگی متحیر و سـرگردانند، زیرا هـدفی ندارند تا با اعمال خود به سوی آن هدف بروند.

" اولئک الـذین لهم سوء العـذاب و هم فی الآخره هم الاخسـرون،" این جمله تهدیـدی است به مطلق عـذاب، چه دنیوی و چه اخروی، چون دنبـالش عـذاب خصوص آخرت را خـاطر نشـان می سازد و می فرمایـد:" و هم فی الآخره هم الاخسـرون،" پس معلوم می شود جمله اول مربوط به مطلق عـذاب است و شایـد وجه اینکه می فرمایـد: اینـان در آخرت أخسـرون- زیانکارتران هسـتند، این است که نـامه اعمـال سـایر گنه کاران، هم مشـتمل بر گناه است و هـم مشـتمل بر ثواب، که مطابق آن اعمال، جزا داده می شونـد، امـا این بیچارگان گناهانشان در نامه ها ثبت شـده، اما ثوابهایشان و کارهای نیکشان حبط شـده و ثبت نگشـته است.

(۱)

حمل بار گناه دیگران در قیامت

-" وَ لَیَحْمِلُنَّ أَثْقَالهَمْ وَ أَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالهَمْ وَ لَیُسئَلُنَّ یَوْمَ الْقِیَمَهِ عَمَّا کانُوا یَفْترُونَ،

-و باید که بارهای خود را با وزر بارهای دیگران حمل کنند و روز قیامت به یقین از افتراهایی که بسته اند بازخواست خواهند شد."

کفار نمی تواننـد عین خطاهای مؤمنین را حمل کنند، برای اینکه خطای هر کسـی به گردن خود اوست، و لیکن خطاهای خود را بـا مثل وزر و وبال مؤمنینی که به دست آنان کافر شـده انـد، حمل می کننـد بـدون اینکه چیزی از وبال خود آن شـخص از ایمان برگشـته، کم شود، اما از وبال آنان کم نمی شود، برای اینکه به اختیار خود دست از اسـلام برداشـتند، و اما مشرکین که مثل خطاهای آنان را با خطاهای خود حمل می کننـد، برای اینکه باعث گمراهی آنان شدند، پس دو عذاب خواهند دید یکی برای ضلالتشان و یک عذاب دیگر برای اضلالشان .

پس می توان گفت آیه مورد بحث در معنای آیه" لیحملوا اوزارهم کامله یوم القیمه و من اوزار الذین یضلونهم بغیر علم،" می باشد.

(۲)

هر کسی بار گناه خویش می کشد!

-" قُلْ أَ غَیرَ اللَّهِ أَبْغِی رَبًّا وَ هُوَ رَب کلِّ شیْ ءٍ وَ لا تَکْسِب کلُّ نَفْسٍ إِلا عَلَیهَا وَ لا تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی ثُمَّ إِلی رَبِّکم مَّرْجِعُکمْ

فَيُنَبِّئُكم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تخْتَلِفُونَ،

۱- آیه ۴و۵سوره نمل المیزان ج : ۱۵ ص : ۴۸۲

۲- آیه ۱۳ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۶۰

-بگو آیا به جز خـدا پروردگاری بجویم با اینکه پروردگار هر چیزی است و هیـچ نفسـی از شـما کار(زشتی) نمی کند مگر به زیان خود و هیـچ حاملی بار(گناه) دیگری را برنمی دارد، سـپس بازگشت شـما به سوی پروردگارتان است و به شـما خبر می دهد در آنچه اختلاف داشتید!"

مجموع دو جمله:"ولا تکسب کل نفس الا علیها،" و"ولا تزر وازره وزراخری،" یک معنا را افاده می کننـد، و آن این است که: هر کس هر چه می کنـدماننـد سـایه ای به دنبـالش هست، و از او به دیگری تجـاوز نمی کنـد، و این مفاد آیه:" کل نفس بما کسبت رهینه،" است که می فرماید: هر کس گروگان عملی است که کرده است.

بطور کلی اشـخاص هیچ عمل زشتی نمی کنند مگر اینکه خود صاحبان عمل، وزر و وبال آن را به دوش خود خواهند کشـید، و هیچ کس وزر دیگری را به دوش نمی کشد، و این آثار سوء همچنان باقی است تا روزی که خلایق به سوی پروردگار خود بازگشت کنند، و پروردگار با کشف حقایق اعمال بندگان جزای آنان را بدهد.

(۱)

هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی دارد!

-" أَلا تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی ؟

-و نمی داند که هیچ گنهکاری گناه دیگری را تحمل نمی کند، و به گردن نمی گیرد؟ "

وزر به معنای ثقل است، ولی اسـتعمالش بیشتر در گناه رواج یافته، و کلمه وازره به معنای گنهکار است که باید سـنگینی گناه را تحمل کند.

می فرمایـد: هیـچ انسـانی گنـاه انسـانی دیگر را تحمل نمی کنـد، یعنی نفس هیـچ کس به گناهی که دیگری کرده آلوده نمی شود، و قهرا هیچ کس هم به گناهی که دیگری کرده عقوبت و مؤاخذه نمی شود.

(۲)

هیچ باربرداری بار گناه دیگری را بر نمی دارد!

-" وَ لا ـ تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی وَ إِن تَـدْعُ مُثْقَلَهٌ إِلی حِمْلِهَـا لا ـ یحْمَلْ مِنْهُ شَـیْ ءٌ وَ لَوْ کانَ ذَا قُرْبی إِنَّمَا تُنـذِرُ الَّذِینَ یخْشوْنَ رَبهُم بِالْغَیْبِ وَ أَقَامُوا الصلَوهَ وَ مَن تَزَکی فَإِنَّمَا یَتزَکی لِنَفْسِهِ وَ إِلی اللَّهِ الْمَصِیرُ،

-هیـچ بار برداری بار گناه دیگری را برنمی دارد و اگر کسـی که بارش سـنگین است برای برداشـتن آن کسـی را دعوت کند چیزی از آن را برندارد اگر چه خویشاوند باشد، تو فقط کسانی را که نادیده از پروردگار خود می ترسند و نماز برپا کنند بیم

۱- آیه ۱۶۴ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۵۴۶

۲- آیه ۳۸ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۷۵

می دهی، هر که تذکیه کند برای خویش تزکیه می کند و سرانجام به سوی خدا است."

از گناه هم به وزر تعبیر می کنند و هم به ثقل همچنان که در قرآن کریم آمده یک جا فرموده:" لیحملوا اوزارهم کامله،" و جایی دیگر همین مضمون را به عبارت" و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم،" آورده است.

پس می فهمیم که وزر، و ثقل، به یک معنا است، و معنای جمله چنین است که: هیچ نفسی در حالی که بار گناه خود را به دوش دارد، بار گناه شخص دیگر را به دوش نمی کشد، و لازمه این آن است که هیچ شخصی جز به آنچه خود به دوش می کشد بازخواست نشود، و تنها کیفر وزر و گناه خود را ببیند .

" و ان تدع مثقله الی حملها لا یحمل منه شی ء و لو کان ذا قربی،" یعنی اگر شخص گرانباری که بار گناه به ستوهش آورده، به دیگری التماس کند که مقداری از بار او را بردارد و به دوش بکشد، احدی نیست که خواهش وی را بپذیرد، و چیزی از بار گناه او را برداشته و حمل کند، هر چند درخواست شده خویشاوند درخواست کننده باشد مثل پدر یا مادر یا برادر یا خواهر .

(۱)

وزر و وبال گناهان چه کسی را بر می دارند!؟

-" لِیَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ کَامِلَهً یَوْمَ الْقِیَمَهِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِینَ یُضِلُّونَهُم بِغَیرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ مَا یَزِرُون،

-آنها باید در روز قیامت بار گناهان خویش را بطور کامل و شمه ای از گناهان آن کسانی را که از روی جهل، گمراهشان می کنند بردارند، بدانید که بد باری برمی دارند."

وزر دیگران را بر دوش کشیدن در حقیقت همان معنایی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم در حدیثی فرموده:

-" من سن سنه حسنه کان له اجرها و اجر من عمل بها من غیر ان ینقص من اجره شی ء،

-هر کس سنت خوبی را باب کند و مردم را بدان عادت دهد، هم اجر عمل خود را می برد، و هم اجر هر کسی را که بدان عمل کند، بدون اینکه از اجر عاملین آن، چیزی کم شود، و هر کس سنت زشتی را باب کند، هم وزر آن عمل را بدوش خواهد کشید، و هم وزر هر کسی را که به آن عمل کند! "

در مساله باب کردن کار زشت یک وزر و عذاب بیشتر نیست، چیزی که هست با این یک عذاب دو نفر معذب می شوند، یکی عامل و یکی هم آمر.

۱- ایه ۱۸ سوره فاطر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۸

اگر جمله" لیحملوا اوزارهم،" را با قید کامله مقید نمود برای این بود که کسی توهم نکند که بعضی از گناهان خود و بعضی از گناهان گمراه شدگان خود را حمل می کنند، نه، همه وزرهای خود و همه وزرهای گمراه شدگان خود را که باعث آن شده اند، حمل خواهند کرد.

و جمله " و من اوزار الذین یضلونهم،" اشعار دارد بر اینکه گمراه کنندگان، تمامی وزرهای گمراه شدگان خود را بدوش نمی کشند، بلکه تنها آن وزرهایی را حمل می کنند که نتیجه اضلال ایشان بوده است.

(۱)

محرومیت مرتدین از مغفرت و هدایت الهی

-" ... إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ سبِيلا...،

-... کسانی که ایمان آوردند و باز کافر شدند، آنگاه دوباره ایمان آورده، باز کافر شده اند و این نوبت کفرشان زیادتر شد، خدا در صدد آمرزش آنان نیست و بنا ندارد به هیچ راهی (هر چند کوره راه) هدایتشان کند....»

این آیه دلالت می کند بر کیفری که خدای تعالی مرتدین را در صورتی که ارتداد آنها تکرار شود با آن کیفر می دهد و تکرار ارتداد به این است که بعد از آنکه به اسلام ایمان آوردند بار دیگر کفر بورزند، سپس برای بار دوم ایمان بیاورند و بعد از آن دوباره کافر شوند و این بار کفر خود را زیادتر کنند، خدای سبحان در این آیه اینگونه افراد را که چنین وضعی دارند تهدید کرده، به اینکه دیگر آنان را نخواهد آمرزید و به سوی راه هدایت نخواهد کرد به این معنا که امید نمی رود رحمتی که از خدا متوقع است شامل حال آنان بگردد زیرا استقرار بر ایمان ندارند و امر خدا را ملعبه ای برای بازی و سرگرمی خود قرار دادند و کسی که حالش چنین حالی است طبعا ثبات قدمی بر ایمان جدی و ایمانی که از آنان قبول شود ندارند، آری به حسب طبع چنینند، هر چند که اگر ایمان جدی بیاورند مغفرت و هدایت خدای تعالی شامل حالشان می شود، چون توبه کردن یعنی ایمان واقعی آوردن چیزی نیست که خدای تعالی آن را در هیچ حالی قبول نکند.

(۲)

گناه سنت گزاران کفر

-" وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِئَايَتِ رَبِهِمْ وَ عَصوْا رُسلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كلّ ِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ،

۱- آیه ۲۵ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۳۵

۲- آیه ۱۳۶ تا ۱۳۹ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۱۸۳

-وَ أُتْبِعُوا فی هَذِهِ الدُّنْیا لَعْنَهً وَ یَوْمَ الْقِیَمهِ أَلا إِنَّ عَاداً کَفَرُوا رَبهُمْ أَلا بُعْداً لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ!

-و این قوم عـاد آیـات پروردگارشان را انکار نموده، فرسـتادگان او را نافرمانی کردنـد و گوش به فرمان هر جباری عناد پیشـه دادند،

-نتیجه اش این شـد که برای خود لعنتی در دنیـا و آخرت بجای گذاشـتند. قوم عاد به پروردگار خود کفر ورزیدنـد. مردم عاد قوم و معاصر هود پیامبر از رحمت من دور باشند!"

قوم هود گرفتار سه خصلت نکوهیده بودند، یکی انکار آیات الهی، دوم نافرمانی انبیاء و سوم اطاعت کردن از جباران .

خدای تعالی وبال امر آنان را بیان کرده، می فرماید:

-" و اتبعوا فی هذه الدنیا لعنه و یوم القیامه

- یعنی به خاطر آن سه خصلت نکوهیده، لعنت در همین دنیا و در قیامت دنبالشان کرد و از رحمت خدا دور شدند."

مصـداق این لعن همـان عـذابی بود که آنقـدر تعقیبشـان کرد تا به آنها رسـید و از بینشان برد، ممکن هم هست مصـداقش آن گناهـان و سـیئاتی باشـد که تـا روز قیـامت علیه آنـان در نامه اعمالشان نوشـته می شود و تا قیامت هر مشـرکی پیـدا شود و هر شرکی بورزد، گنـاهش به حسـاب آنـان نیز نوشـته می شود چون سـنت گـذار کفر بودنـد، همچنانکه قرآن کریم در باره همه سنت گذاران فرموده:" و نکتب ما قدموا و آثارهم."

این معنای لعنتشان در دنیا بود و اما لعنتشان در روز قیامت مصـداقش عـذاب جاودانه ای است که در آن روز گریبانشان را می گیرد چون روز قیامت روز جزا است.

(۱)

گناه استکبار و انکار حق و آخرت

-" إِلَهُکمْ إِلَهٌ وَحِدٌ فَالَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَهِ قُلُوبهُم مُّنکِرَهٌ وَ هُم مُّستَکْبرُونَ،

-خدای شما خدای یکتاست، کسانی که به آخرت ایمان ندارند دلهایشان به انکار حق خو کرده و خودشان مستکبرند."

در این آیـات، کـافر را عبـارت از کسـی دانسته که به روز جزا ایمـان نداشته باشـد، چون ایمـان به روز جزا مسـتلزم ایمـان به وحدانیت خدا و رسالت رسولان او است.

" قلوبهم منکره، " یعنی دلهایشـان منکر حق است. اینهـا که به روز جزا ایمـان ندارنـد دلهایشان منکر حق است و نسبت به آن

عناد و لجاج دارنـد، و می خواهند با لجاجت در برابر حق، خود را بزرگتر از حق جلوه دهند، و بهمین جهت بدون هیچ دلیل و حجتی از انقیاد در برابر حق سر بر می تابند.

- "لا جرم ان الله یعلم ما یسرون و ما یعلنون انه لا یحب المستکبرین."

۱- آیه ۵۹ و ۶۰ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۴۵۴

و این تعبیر کنایه از تهدید به کیفری سخت است، محققا خدای تعالی آنچه را که ایشان پنهان می دارند و یا آشکار می سازند می داند، یعنی خدا می داند کارهایی که در نهان و آشکار می کنند، و بزودی آنان را به سزای اعمالشان می رساند و در برابر انکار و استکبارشان مؤاخذه می فرماید، زیرا او مستکبرین را دوست نمی دارد .

(۱)

بارسنگین گناه اعراض از قرآن

-". . . وَ قَدْ ءَاتَیْنَک مِن لَّدُنَّا ذِکراً،

-مَّنْ أَعْرَض عَنْهُ فَإِنَّهُ یحْمِلُ یَوْمَ الْقِیَمَهِ وِزْراً،

-خَلِدِینَ فِیهِ وَ ساءَ لهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَهِ حِمْلاً،

-. . . و به تو از نزد خود ذکری داده ایم،

-هر کس از آن روی بگرداند روز رستاخیز بار گناهی می برد،

-در گناهشان جاودانند و بارشان روز رستاخیز چه بد است."

کلمه "وزر" به معنای بار سنگین و گناه است، چون فرموده آن را روز قیامت حمل می کند. و اگر آن را نکره آورد برای این بود که بزرگی خطر آن را برساند. و معنای آیه این است که:

" کسی که از ذکر (یعنی از قرآن) اعراض کند او در روز قیامت ثقلی بسیار عظیم الخطر و صاحب اثری تلخ را، حمل خواهد کرد."

در این آیه گناه را از آن جهت که قائم به ایشان است تشبیه به ثقلی کرد که آدمی با همه سنگینی و مشقت که دارد به دوش خود بکشد آن وقت بطور استعاره همان گناه را وزر و سنگینی نامید.

" خالدین فیها و ساء لهم یوم القیمه حملا. "

مراد از خالد بودنشان در " وزر" خلودشان در کیفر آن است یعنی عذاب که به طور کنایه فرموده خالد در وزرند.

آیه شریفه مورد بحث از روشن ترین آیات قرآنی است در اینکه دلالت می کند بر تجسم اعمال و اینکه آدمی در قیامت با عمل خودش معذب می شود و همواره و جاودانه با آن است.

" و ساء لهم یوم القیمه حملا - بار ایشان در روز قیامت بد باری است."

(۲)

نقش قرین های شیطانی انسان

۱- آیه ۲۲ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۳۳

۲- آیه ۹۹تا۱۰۱سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۲۹۲

-" وَ قَیَّضنَا لهُمْ قُرَنَاءَ فَزَیَّنُوا لهُم مَّا بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی أُمَمٍ قَدْ خَلَت مِن قَبْلِهِم مِّنَ الجِنّ ِ وَ الانسِ إِنَّهُمْ کانُوا خَسِرِینَ،

-ما قرینان خوبی را که می توانستند داشته باشند به قرینان بدی تبدیل کردیم تا آنچه را دارند و آنچه را که آرزویش را دارند در نظرشان جلوه دهند و فرمان عذاب خدا بر آنان حتمی شد آنچنان که در امت های گذشته از جن و انس حتمی شد چون که اینگونه امت ها زیانکار بودند."

" قیضنا لهم قرناء،" اشاره به این است که کفار استعداد این را داشتند که ایمان بیاورند، و تقوا پیشه کنند، و در نتیجه خدای تعالی قرین هایی برایشان معین کند، که ایشان را بیش از پیش تسدید و هدایت کنند، ولی با داشتن چنین استعدادی کفر ورزیدند، و مرتکب فسق شدند، و خدای تعالی به جای آن قرین ها، قرین های دیگر از شیطانها برایشان قرار داد، تا ملازم آنان باشند، و این را به عنوان مجازات در مقابل کفر و فسوق شان کرد.

" فزینوا لهم ما بین أیدیهم و ما خلفهم،" یعنی آن قرینان سوء در نظر ایشان جلوه داد پیش رو و پشت سرشان را، که شاید مراد این باشد که هم لذت های مادی را که داشتند در نظرشان جلوه داد، و هم آنها را که آرزومند بودند داشته باشند، و در آینده بدست آورند.

" و حق علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجن و الأنس،" یعنی کلمه عذاب علیه ایشان ثابت و واجب شد، در حالی که در امت هایی شبیه به خود بودند، امت هایی از جن و انس که قبل از ایشان می زیستند.

و منظور از کلمه عذاب، آیه " و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون،" است، و نیز آیه:" لاملئن جهنم منك و ممن تبعک منهم اجمعین،" می باشد . و از آن آیه شریفه برمی آید که جنیان مانند آدمیان حکم مرگ در میان آنها جاری است.

(۱)

گنهکارانی که روز قیامت را فراموش می کنند!

-" إِنَّ هَؤُلاءِ یحِبُّونَ الْعَاجِلَة وَ یَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ یَوْماً ثَقِیلاً،

-این مردم کافر غافل زندگی زودگذر دنیا را دوست می دارند و آن روز قیامت سخت سنگین را به کلی از یاد می برند."

منظور از یوم ثقیل همان روز قیامت است. اگر خود روز را روز ثقیل خوانده، از

۱- آیه ۲۵ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۸۵

باب استعاره است، گویا شدت آن روز بار بسیار سنگینی است که نمی توان به دوشش کشید.

در آیه قبل فرمود: در برابر حکم پروردگارت صبر کن و نماز به پا دار و گنهکاران و کفار را اطاعت مکن! در اینجا اضافه می کند: برای اینکه این آثمین و کفار زندگی دنیا را دوست می دارند، و جز برای آن عمل نمی کنند، و روز شدیدی را که در پیش دارند رها می سازند، و یا از آن روز که حتما دیدارش خواهند کرد اعراض نموده، پشت سر خود می اندازند .

-" یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمین أعد لهم عذابا الیما،

- داخل در رحمت خود می کند هر کسی را که بخواهد داخل آن کند، و نمی خواهد مگر داخل کردن کسی را که ایمان آورد و تقوی پیشه کند. "

این آیه سنت خدای تعالی را که در بندگانش از حیث سعادت و شقاوت جاری است بیان نموده، و این بیان را با ذیل آیه قبلی که گفتیم زمینه چینی برای این آیه است تعلیل می کند، در نتیجه می فهماند که سنت خدای تعالی در بندگانش یک سنت بی حساب و ناشی از جهالت نیست، بلکه او با هر یک از دو طایفه طوری عمل می کند که شایسته آن هستند، و به زودی هر دو طایفه را به حقیقت آنچه می کردند آگاه می سازد.

(۱)

گناه نابخشودنی در قیامت: ترک انفاق در دنیا

-" وَ مَا أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّلِمِينَ مِنْ أَنصارٍ،

- هر خرجی کرده اید به هر نذری ملتزم شده اید خدا از آن آگاه است، و ستمگران یاورانی ندارند! "

این آیه به چند نکته دلالت دارد:

نکته اول اینکه مراد از ظلم در خصوص این آیه، ظلم به فقرا و خودداری از انفاق بر آنان و حبس حقوق ایشان است، نه مطلق معصیت، برای اینکه مطلق معصیت انصار دارد، و می توان با کفاره آنها را از نامه عمل محو کرد، و یا به وسیله شفیعان که یکی از آنها توبه است و یکی دیگر اجتناب از کبائر است و یکی دیگر شفیعان روز محشر می باشند، از خطر کیفر آنان رهائی یافت، البته همه این انصار در ظلمهائی است که تنها جنبه حق الله دارند، نه حق الناس، آیه شریفه:

-" لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ، "

که در آخرش دارد: " و انیبوا الی ربکم " راجع به یکی از انصار ظالمین است، که همان توبه و انابه باشد، و آیه: " ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم، " اجتناب از گناهان کبیره را یکی از انصار معرفی نموده و می فرماید: اگر از گناهان

۱- آیه ۲۷ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۲۲۷

کنید ما این اجتنابتان را کفاره گناهانتان قرار می دهیم.

و آیه: " و لا یشفعون الا لمن ارتضی" سخن از شفیعان قیامت دارد، و از اینجا معلوم می شود که اگر یاور ستمکاران به خود را به صیغه جمع انصار آورد، برای این بود که گفتیم : منظور از ظلم مطلق معصیت است، که افرادی گوناگون دارد.

نکته دومی که جمله : " و ما للظالمین من انصار" بر آن دلالت دارد این است که ظلم مورد بحث در آیه، یعنی ترک انفاق، کفاره نمی پذیرد، پس معلوم می شود ترک انفاق از گناهان کبیره است، چون اگر از گناهان صغیره بود کفاره می پذیرفت، و نیز توبه هم نمی پذیرد، چون حق الناس است، و مؤید این معنا روایاتی است که فرموده: توبه در حقوق الناس قبول نیست، مگر آنکه حق را به مستحق برگردانند، و نیز شفاعت در قیامت هم شامل آن نمی شود، به دلیل اینکه در جای دیگر فرمود:" الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون، عن المجرمین، ما سلککم فی سقر؟ قالوا لم نک من المصلین، و لم نک نطعم المسکین ... فما تنفعهم شفاعه الشافعین . "

نکته سوم اینکه: این ظلم در هر کس یافت شود یعنی هر کس نافرمانی خدا را بکند و حق فقرا را ندهد چنین کسی مورد رضایت خدا و مصداق" الا لمن ارتضی " نخواهد بود، چون در بحث شفاعت گفتیم کسی که خدا دین او را نپسندد، در قیامت شفاعت نمی کند، از اینجا پاسخ این سؤال که چرا فرمود:" ابتغاء مرضاه الله" و نفرمود: " ابتغاء وجه الله " روشن می شود.

نکته چهارم اینکه: امتناع ورزیدن از اصل انفاق بر فقرا، در صورتی که فقرائی باشند و احتیاج به کمک داشته باشند از گناهان کبیره مهلک تر است، و خدای تعالی بعضی از اقسام این خودداری را شرک به خدا و کفر به آخرت خوانده است، مانند امتناع از دادن زکات، و فرموده:

-" و ویل للمشرکین، الذین لا یؤتون الزکوه، و هم بالاخره هم کافرون . "

(۱)

گمراهی ظالمان در قیامت

-" فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ،

-أَسمِعْ بهِمْ وَ أَبْصِرْ یَوْمَ یَأْتُونَنا لکِنِ الظلِمُونَ الْیَوْمَ فی ضلَلٍ مُبِینٍ،

-پس این دسته ها میان خودشان اختلاف یافتند، وای بر کسانی که کافر بوده اند، از حضور یافتن در روزی بزرگ،

-روزی که سوی ما آیند چه خوب شنوند و چه خوب ببینند، ولی آن روز ستم گران در ضلالتی آشکارند."

ستمگران در روز قیامت در گمراهی روشنی هستند، یعنی از کشف حقیقت

۱- آیه ۲۷۰ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۵۸۵

منتفع نگشته هدایت نمی شوند، بلکه به خاطر ستمشان همچنان بر ضلالت آشکار خود خواهند بود.

چون روز قیامت روز پاداش است نه روز عمل، پس در آن روز جز با آثار و نتیجه کرده های خویش مواجه نمی شوند، و اما اینکه آن روز، عمل را از سر بگیرند و به طمع پاداش فردا به کار نیک بپردازند، نه، چون برای روز قیامت فردائی نیست، و به عبارت دیگر، ملکه ضلالت در دلهای اینان رسوخ یافته، و به کلی این رنگ را به خود گرفته اند، و با آمدن مرگ از موطن اختیار منقطع می شوند و دیگر در هیچ کاری اختیاری ندارند، ناگزیر و مضطرند به اینکه به آنچه برای خود کسب کرده اند بسازند، راه گریز و تبدیلی هم ندارند، پس هر چه هم که حق برایشان منکشف شود و جلوه کند از آن سودی نمی برند .

(۱)

بی ایمانی به آخرت، انحراف از صراط مستقیم

-وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَهِ عَنِ الصراَطِ لَنَكِبُونَ،

-و کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه برمی گردند."

کفار از حق کراهت داشته و گریزانند قهرا از صراط مستقیم انحراف دارند، و به بیراهه می روند .

اگر از میان همه صفاتی که کفار دارند تنها مساله بی ایمانی به آخرت را یاد آور شده، و به همان یکی اکتفا نموده، بدین جهت است که اصل اساسی دین حق، بر این مساله استوار است که آدمی دارای حیاتی جاودانه است و زندگی او با مرگ خاتمه نمی پذیرد و در آن حیات جاوید، سعادتی دارد که باید آن سعادت را با اعتقاد حق و عمل حق به دست آورد، همچنان که در آن حیات جاوید شقاوتی دارد که بایستی از آن بپرهیزد، و معلوم است که وقتی مردمی به این چنین حیاتی معتقد نباشند، دیگر گفتگوی با آنان از سایر اصول دین و فروع عملی آن، اثری ندارد.

(۲)

بند و زنجیرهای اهل دوزخ در دنیا

-" إِنَّا جَعَلْنَا فى أَعْنَقِهِمْ أَغْلَلاً فَهِىَ إِلى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ،

-وَ جَعَلْنَا مِن بَينِ أَيْدِيهِمْ سدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سدًّا فَأَغْشيْنَهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ،

-ما به گردنشان غل هایی افکنده ایم که تا چانه شان را گرفته به طوری که دیگر نمی توانند سر پایین آورده خود را ببینند،

۱- آیه۳۷و۳۸سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۶۴

۲- آیه ۷۴ سوره مومنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۶۷

–ما از پیش رو و عقب سر سدی دورشان کشیده و ایشان را با آن پوشانده ایم دیگر جایی را نمی بینند.“

غـل و زنجیرهـایی که در اهـل دوزخ به کـار می رود، طوری است که بین سـینه تـا زیر چانه آنان را پر می کنـد، به طوری که سرهایشان رو به بالا قرار می گیرد و دیگر نمی تواننـد سـر را پایین آورنـد و راه پیش روی خود را ببیننـد، و آن را از چاه تمیز دهند .

در این دو آیه حـال کفـار را در محرومیت از هـدایت یافتن به سوی ایمان، و اینکه خـدا آنان را به کیفر کفرشان و گمراهی و طغیانشان محروم کرده، مثل زده و مجسم ساخته است.

می فرمایـد: کسـانی کـه از این کفـار ایمـان نمی آورنـد، برای این است که مـا در گردنشـان غـل افکنـده ایم و دسـتشان را بر گردنشـان بسـته ایم، و غـل تا چانه شان را فرا گرفته و سـرهایشان را بالا نگه داشـته، به همین حال هسـتند، و نیز از همه اطراف آنان سد بسته ایم، دیگر نه می توانند ببینند و نه هدایت شوند.

این اوصـافی که در این مثل و در نظایرش در قرآن برای مؤمنین و کفار ذکر شـده، کشف می کنـد از اینکه برای انسان حیاتی دیگر در بـاطن این حیـات دنیوی هست که از حس مـادی ما پوشـیده شـده، و به زودی در هنگام مرگ و یا در روز بعث، آن حیات برای ما ظاهر و محسوس می شود .

نظایر این آیات و مثلهای مورد بحث بر مبنای حقیقت گویی است، نه مجازگویی.

(۱)

گناهان مخفی چشم و دل

–” یَعْلَمُ خَائِنَهَ الْأَعْینِ وَ مَا تخْفِی الصدُورُ،

–او نگاه زیر چشمی چشمها را می داند و از آنچه در سینه ها نهفته است خبر دارد.“

مراد از خَائِنَهَ الْأَعْینِ تمامی گناهان نیست، بلکه تنها آن گناهانی منظور است که برای دیگران هویـدا نباشـد و از آنان پوشـیده باشد، مانند: ” سارقه النظر“ که به معنای نگاه های زیر چشمی و پنهانی است.

جمله:” و ما تخفی الصدور،“ به معنای وجوه کفر و نفاق و گناهان است که صاحبش آن را در نفس خود پنهان می داشت.

(۲)

مجرمین، و عناد و استکبار آنها در مقابل آیات خدا

۱- آیه ۸ و۹ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۹۳

۲- آیه ۱۹ تا۲۰ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۸۶

-" وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَ فَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِى تُتْلى عَلَيْكمْ فَاستَكْبرْتمْ وَ كُنتُمْ قَوْماً مجْرِمِينَ،

-و اما کسانی که کافر شدند (به ایشان گفته می شود،) آیا نبود که آیات من بر شما تلاوت می شد و شما استکبار می کردید و مردمی مجرم بودید؟"

مجرم به معنای کسی است که متلبس به اجرام یعنی به گناه باشد.

می فرماید: اما آن کسانی که کافر شده و حق را با اینکه ظاهر بود انکار کردند پس از در توبیخ به ایشان گفته می شود آیا حجت های ما برایت خوانده نمی شد و در دنیا برایت بیان نمی شد و این شما نبودید که از قبول آنها استکبار می ورزیدید و مردمی گنهکار بودید؟

(۱)

انکار معاد و وبال امر کفار

-" أَ لَمْ يَأْتِكمْ نَبَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،

-مگر خبر آن کسانی که قبل از این کافر شدند به شما نرسیده که چگونه در دنیا وبال کفر خود را چشیدند و در آخرت هم عذابی الیم دارند."

از آنجا که مقتضای اسمای حسنی و صفات علیای مذکور در آیات قبلی این بود که خدای عز و جل برای مردم معادی برقرار کند، و آنان را دوباره به سوی خود برگرداند، لذا لازم بود این مقتضا را اعلام نماید، و نیز آنچه که بر مردم لازم است انجام دهند، و آنچه را که واجب است اجتناب کنند، و خلاصه شرع و دینی را که لازم است برای تامین سعادت معادشان داشته باشند، اعلام بدارد، و چون طرق این شرع رسالت است لذا لازم بود رسولانی بر اساس انذار از عقاب آخرت و تبشیر به ثواب آن و یا بگو بر اساس انذار از خشم خدا و تبشیر به رضای او، گسیل بدارد .

در آیه مورد بحث به منظور اشاره به این معنا سرگذشت اقوامی را به یاد می آورد که در زمانهای پیش زندگی می کردند، و نسبت به دین خدا کفر ورزیدند، و به همین جهت وبال امر خود را چشیدند، و در آخرت عذابی دردناک دارند، آنگاه از این یادآوری منتقل می شود به اینکه چرا کفر ورزیدند؟ و می فرماید: سبب کفرشان تکذیب رسالت بود، و سبب این تکذیبشان هم انکار بعث و معاد بود. و در آخر نتیجه می گیرد که پس برمردم حاضر واجب است به خدا و رسولش و دینی که بر آن رسول نازل فرموده ایمان بیاورند.

(۲)

زوال قوه تشخیص آدمی بوسیله گناهان

۱- آیه ۳۱ سوره جاثیه المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۷۳
۲- آیه ۵ سوره تغابن المیزان ج ۱۹ ص ۴۹۸

-"کَلا بَلْ رَانَ عَلی قُلُوبهِم مَّا کانُوا یَکْسِبُونَ،

-نه، بلکه در اثر اعمال زشتشان دلهایشان زنگار بسته است."

کلمه " ران" به معنای غبار و زنگ و یا به عبارتی تیرگی است که روی چیز گرانبهایی بنشیند. یعنی گناهان مانند زنگی و غباری شد که روی جلای دلهاشان را گرفت، و آن دلها را از تشخیص خیر و شر کور کرد.

این زنگ بودن گناهان بر روی دلهای آنان عبارت شد از حائل شدن گناهان بین دلها، و بین تشخیص حق، آنطور که هست.

از این آیه شریفه سه نکته استفاده می شود:

اول اینکه: اعمال زشت نقش و صورتی به نفس می دهد، و نفس آدمی را به آن صورت در می آورد.

دوم اینکه: این نقوش و صورت ها مانع آن است که نفس آدمی حق و حقیقت را درک کند، و میان آن و درک حق حائل می شود.

سوم اینکه: نفس آدمی بحسب طبع اولیش صفا و جلایی دارد که با داشتن آن حق را آنطور که هست درک می کند، و آن را از باطل، و نیز خیر را از شر تمیز می دهد، همچنان که در جای دیگر فرمود:" و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها."

(۱)

محرومین از توفیق الهی برای انجام عمل صالح

-" وَ أَمَّا مَن بخِلَ وَ استَغْنی، وَ کَذَّب بِالحُسنی، فَسنُیَسرُهُ لِلْعُسرَی،

-و اما کسی که بخل بورزد و طالب ثروت و غنی باشد،

-و پاداش نیک روز جزا را تکذیب کند،

-اعمال نیک را در نظرش سنگین و دشوار می سازیم."

مراد از تکذیب به حسنی، کفر به وعده حسنی و ثواب خدا است، که انبیا آن را به بشر رسانده اند، و معلوم است که کفر به آن وعده، کفر به اصل قیامت است.

و مراد از " فسنیسره للعسری،" خذلان و ندادن توفیق اعمال صالح است، به این گونه که اعمال صالح را در نظرش سنگین کند، و سینه اش را برای ایمان به خدا گشاده نسازد، و یا او را آماده عذاب کند.

۱- آیه ۱۴ سوره مطففین المیزان ج ۲۰ ص ۳۸۶

" و مـا یغنی عنه مـاله إذا تردی،" تردّی به معنـای سـقوط از مکـانی بلنـد است، که بر هلاکت هم اطلاق می شود، پس مراد از تردی در اینجـا این است که چنین کسـی وقتی در حفره قبر و یـا در جهنم و یا در ورطه هلاکت سـقوط می کنـد مالش به چه دردش می خورد؟

(۱)

طغیان انسان از طریق ثروت، و کیفر شدید آن

-"کَلا إِنَّ الانسنَ لَیَطغَی، أَن رَّءَاهُ استَغْنی،

-چنین نیست که انسان حقشناس باشد مسلما طغیان می کند،

-به خاطر اینکه خود را بی نیاز می بیند."

این خبری است از آنچه در طبع بشـر است، نظیر آیه زیر که خبر می دهد از اینکه بشـر طبعا ظلوم و کفرانگر است:" ان الانسان لظلوم کفار . "

" أن راه اسـتغنی،" — این آیه می خواهـد علت طغیان انسان را بیان کنـد، می فرمایـد: علت طغیانش این است که او خود را بی نیاز از پروردگار خود می دانـد، پروردگاری که بر او انعام کرده و سـراپای وجود او انعام وی است، و نعمت های بی شـمار او را کفران می کند.

" ارایت الـذی ینهی عبدا اذا صـلی ارایت ان کان علی الهدی او امر بالتقوی ارایت ان کذب و تولی الم یعلم بان الله یری،" این شش آیه جنبه مثل دارد، و می خواهد به عنوان نمونه چند مصداق از انسان طاغی را ذکر کند، و نیز به منزله زمینه چینی اسـت برای تهدیـد صـریحی کـه بعـدا به عقـاب نمـوده، عقـاب کسـانی که از اطـاعت او نهی می کننـد، و نیز زمینه است برای امر به عبادتش .

" کلاـ لئن لم ینته لنسـفعا بالناصـیه ناصـیه کـاذبه خاطئه،" مساله آنطور نیست که او پنداشـته و خواسـته است، و یا او نمی تواند چنین کند، سوگند می خورم که اگر دست از این بازداریش از نماز برندارد، و منصـرف نگشته همچنان بنده ما را از نماز نهی کند، به طور مسـلم ناصیه او را به شدت خواهیم گرفت، و به وضعی ذلت بار او را به سوی عذاب جذب می کنیم، آری ناصیه ای را که صاحبش کاذب است و به خطا سخن می گوید و عمل می کند، به شدت جذب خواهیم کرد.

" فلیدع نادیه سندع الزبانیه- آن وقت اهل مجلس خود را صدا بزند،

ما هم به زودی ماموران دوزخمان را می خوانیم.... "

(۲)

اخلاق منافقان

۱- آیه ۱ تا آخر سوره لیل المیزان ج ۲۰ ص ۵۰۹

۲- آیه ۶ تا آخر سوره علق المیزان ج ۲۰ ص ۵۵۰

-" اَ رَءَيْت الَّذِى يُكَذِّب بِالدِّينِ، فَذَلِك الَّذِى يَدُعُّ الْيَتِيمَ،

-وَ لا يحُض عَلى طعَامِ الْمِسكِينِ،

-فَوَيْلٌ لِّلْمُصلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَن صلاتهِمْ ساهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُون،

-وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ،

-ای رسول ما آیا دیدی آن کس را که روز جزا را انکار کرد؟

-این همان شخص بی رحم است که یتیم را از در خود به قهر میراند،

-و کسی را بر اطعام فقیر ترغیب نمی کند،

-پس وای بر آن نمازگزاران، که دل از یاد خدا غافل دارند،

-همانان که اگر طاعتی کنند به ریا و خودنمایی کنند،

-و دیگران را از ضروریات زندگی منع می کنند."

این سوره تهدید کسانی است که خود را مسلمان معرفی کرده اند ولی متخلق به اخلاق منافقینند، از قبیل سهو از نماز، و ریا کردن در اعمال، و منع ماعون، که هیچ یک از اینها با ایمان به روز جزا سازگاری ندارد .

" فذلك الذی یدع الیتیم،" او کسی است که یتیم را به زور از در خانه خود می راند، و او را جفا می کند، و از عاقبت عمل زشتش نمی ترسد، و اگر روز جزا را انکار نمی داشت چنین جرأتی را به خود نمی داد، و از عاقبت عمل خود می ترسید، و اگر می ترسید به یتیم ترحم می نمود.

" و لا یحض علی طعام المسکین،" یعنی مردم را به اطعام طعام مسکین تشویق نمی کند.

" فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون،" یعنی آنهایی که از نمازشان غافلند اهتمامی به امر نماز ندارند، و از فوت شدنش باکی ندارند چه اینکه به کلی فوت شود و چه اینکه بعضی از اوقات فوت گردد، و چه اینکه وقت فضیلتش از دست برود و چه اینکه ارکان و شرایطش و احکام و مسائلش را ندانسته نمازی باطل بخوانند .

در آیه شریفه تکذیب گر روز جزا به چنین نمازگزارانی تطبیق شده، چنین نمازگزارانی خالی از نفاق نیستند، چون تکذیب روز جزا تنها به این نیست که به کلی آن را منکر شود، کسی هم که تظاهر به ایمان می کند و نماز مسلمانان را می خواند، اما طوری می خواند که عملا نشان می دهد باکی از روز جزا ندارد، او نیز روز جزا را تکذیب کرده است.

" الـذین هم یراؤن،" کسـانی که عبـادت را در انظار مردم انجام می دهنـد، و یا در انظار بهتر و غلیظتر انجام می دهنـد، اینگونه افراد شـکارچیانی هسـتند که با زبان شکار حرف می زنند، تا شکار بدامشان بیفتد، در بین مسلمانان خود را مسلمان تر از آنان جلوه

می دهند، و معلوم است اگر در بین اهل ملتی دیگر قرار بگیرند چهره آن مردم را به خود می گیرند.

" و یمنعون الماعون،" کلمه ماعون به معنای هر عملی و هر چیزی است که به شخصی محتاج داده شود، و حاجتی از حوائج زندگی او را بر آورد، مانند قرض و هدیه و عاریه و امثال آن.

در روایات اسلامی در تفسیر قمی. . . در ذیل آیه شریفه" الذین هم عن صلاتهم ساهون،" آمده که منظور از این جمله کسانی هستند که به کلی نماز را ترک کنند، زیرا اگر صرف سهو آدمی را مستوجب ویل سازد، باید همه مستوجب باشند، چون هر انسانی و مسلمانی در نمازش سهو می کند، امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرموده: منظور تاخیر نماز از اول وقت و بدون عذر است.

و در کتاب خصال از علی علیه السلام آمده که در ضمن حدیث چهارصد بندی فرمود: هیچ عملی نزد خدا محبوب تر از نماز نیست، پس مبادا هیچ کاری از کارهای دنیا شما را از نماز در اول وقتش باز بدارد، برای اینکه خدای عز و جل اقوامی را به همین جرم مذمت نموده و فرموده:" الذین هم عن صلاتهم ساهون،" یعنی کسانی که از در غفلت نسبت به امر نماز و اوقات آن سهل انگاری می کنند.

(۱)

فراموشی خدا

-" فَإِذَا مَس الانسنَ ضرٌّ دَعَانَا ثمَّ إِذَا خَوَّلْنَهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمِ بَلْ هِیَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ،

-انسان چنین است که وقتی گرفتار می شود ما را می خواند و همین که نعمتی به او ارزانی می داریم می گوید این از علم خودم به دست آمده لیکن همین نعمت فتنه و آزمایش اوست اما بیشترشان نمی فهمند."

این مقتضای طبع هر انسانی است که به پیروی هوای نفس گرایش دارد و به نعمت های مادی و اسباب ظاهری پیرامونش مغرور است، پس انسان طبعا هم فراموشکار است، هر وقت دچار گرفتاری شود، متوجه پروردگارش گشته و او را به خلوص می خواند و چون پروردگارش نعمتی به او ارزانی بدارد، آن نعمت را به خودش نسبت می دهد، و می گوید هنر خودم بود و پروردگارش را فراموش می کند، و نمی داند که همین خود فتنه ای است که با آن امتحانش می کنند .

اینک در این آیه می فرماید که: این اعراض، مخصوص کفار معاصر آن جناب نیست، بلکه این مقتضای طبع هر انسانی است که به پیروی هوای نفس گرایش دارد.

۱- آیه ۱ تا آخر سوره ماعون المیزان ج ۲۰ ص ۶۳۳

خـدای تعالی بعـد از آنکه حال سـتمگران را بیان کرد که از هر آیتی که بر حق دلالت می کرد روی گردان بودند و به حجت هـایی بر علیه شان اقامه می شـد گوش فرا نمی دادنـد و موعظه را نمی شـنیدند و به عبرت، اعتنایی نداشـتند، و در نتیجه همین سرسـختی ها ربوبیت خدای تعالی و مساله بعث و حساب را منکر شدند و کارشان به جایی رسـید که حتی دلهایشان از شنیدن نام خدای یگانه متنفر می شد.

" ثم اذا خولناه نعمه منا قال انما اوتیته علی علم،" چون نعمتی از ناحیه خود به او بدهیم که نعمت بودنش کاملا روشن است، و همه می دانند که از ناحیه ماست، مع ذلک می گوید: این نعمت ها از دانش و زرنگی یا هنرمندی خودم است.

" قد قالها الذین من قبلهم فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون فاصابهم سیئات ما کسبوا."

اینک اقوام قبل از آنان شاهـد صـدق این حقیقتنـد، چون آنها هم همین سـخنان را از در غرور گفتنـد، ولی کسب و تجارت و حول و قوه شان جلو هلاکتشان را نگرفت و همه به کیفر کرده های زشت خود رسیدند.

(۱)

ستمگریهایتان به ضرر شماست!

-" فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ یَبْغُونَ فی الأَرْضِ بِغَیرِ الْحَقّ ِیَأَیهَا النَّاس إِنَّمَا بَغْیُکُمْ عَلی أَنفُسِکُم مَّتَعَ الْحَیَوهِ الدُّنْیَا ثُمَّ إِلَیْنَا مَرْجِعُکُمْ فَنُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

-ولی همینکه خدا نجاتشان می دهد دوباره بدون حق به سـتمگری در زمین می پردازند. هان ای مردم ! ستمگریهایتان به ضرر خودتان است، بهره ای از زنـدگی دنیا می بریـد، سپس بازگشـتتان به سوی ما است، آن وقت است که ما شـما را به آنچه می کردید خبر می دهیم."

هر عملی که به عنوان طغیان و نیرنگ بر ما انجام دهیـد با تقدیر ما انجام می دهید، و آن عمل به دست و قدرت ما صورت می گیرد، پس با این حال چگونه می توانید بر ما طغیان کنید؟ بلکه همین عمل عینا طغیان شما علیه خودتان است، برای اینکه شما را از ما دور می سازد، و آثار سوء آن در نامه اعمالتان نوشـته می شود، و به همین دلیل بغی و ستم شما علیه خود شما است، و انگیزه شـما بر این طغیانگری رسیدن به زندگی مادی دنیا و بهره وری چند روزی اندک است، که در آخر بازگشتتان به سوی ما منتهی می شود، آن وقت به شما خبر می دهیم و در آنجا حقایق اعمالتان را برایتان روشن می سازیم .

(۲)

تفاوت توسل به مقربین درگاه خدا با بت پرستی

۱- آیه ۴۹ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۱۴

۲- آیه ۲۳ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۵۱

-" قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ فَلا يَمْلِكُونَ كَشف الضرِّ عَنكُمْ وَ لا تحْوِيلاً،

-أُولَئک الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَه أَيهُمْ أَقْرَب وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَاب رَبِّک كانَ محْذُوراً،

-بگو آن الهه که به غیر خدا خدایانی می پندارید صدا بزنید و از آنها حاجت بخواهید خواهید دیدکه مالك بلاگردانی از شما را نیستند تا مکروه شما را برگردانیده محبوبتان را بیاورند،

-آنهائی که کفار به خدائیشان می خوانند و خدا را می خوانند و همه در جستجوی راهی به سوی پروردگار خویشند تا کدام منزلتی نزدیک تر به دست آورند به رحمت او امیدوار و از عذاب او ترسانند که عذاب پروردگارت لازم الاحترام است."

مساله توسل و دست به دامن شدن به بعضی از مقربین درگاه خدا به طوری که از آیه:" یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله،" برمی آید عمل صحیحی است و غیر از آن عملی است که مشرکین بت پرست می کنند، چرا که آنان متوسل به درگاه خدا می شوند، ولی تقرب و عبادت را نسبت به ملائکه و جن و اولیای انس انجام می دهند، و عبادت خدای را ترک می کنند، نه او را عبادت می کنند و نه به او امیدوارند و نه از او بیمناك، بلکه همه امید و ترسشان نسبت به وسیله است، و لذا تنها وسیله را عبادت می کنند، و امیدوار رحمت وسیله و بیمناك از عذاب آن هستند آنگاه برای تقرب به آن وسیله، که به زعم ایشان یا ملائکه است و یا جن و یا انس متوسل به بتها و مجسمه ها شده خود آن خدایان را رها می کردند، و بتها را می پرستیدند، و با دادن قربانیها به آنها تقرب می جستند.

(۱)

تفاوت بین شرک واقعی و شبهات فرقه ای

(درباره دوستی انبیاء و امامان الهی و تعظیم امر آنان)

سؤال: چه بسا اشخاصی اینطور بپندارند اینکه در ادعیه، رسول خدا و آل معصومینش شفیع قرار داده شده اند و به حق آنان از خدای تعالی درخواست شده و همچنین زیارت قبور آن حضرات و بوسیدن ضریحشان و تبرک جستن به تربتشان و تعظیم آثارشان همه مصادیقی است از شرکی که در شرع از آن نهی شده و همان شرک

۱- آیه ۵۷ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۱۸۰

وثنیت است، و استدلال کرده اند به اینکه اینگونه توجیه عبادی در حقیقت قائل شدن به تاثیر ربوبی برای غیر خدای تعالی است و این خود شرک است، و مگر بت پرستان چه می کردند؟ آنها نیز می گفتند: این بت ها شفعاء ما در درگاه خدای سبحانند و ما اگر بت ها را می پرستیم برای این منظور است که ما را قدمی به درگاه خدا نزدیک سازند. و چه فرق است در پرستش کردن غیر خدا بین اینکه آن غیر خدا پیغمبری باشد و یا ولیی از اولیای خدا باشد و یا جباری از جباران و یا غیر ایشان، همه این پرستش ها شرکی است که در شرع از آن نهی شده است.

جواب: لیکن این اشخاص از چند نکته غفلت کرده اند:

اول اینکه ثبوت تاثیر برای غیر خدا چه تاثیر مادی و چه معنوی ضروری است و نمی توان آن را انکار کرد، خود خدای تعالی در کلام مجیدش تاثیر را با همه انواعش به غیر خدای تعالی نسبت داده و مگر ممکن است غیر این باشد؟ با اینکه انکار مطلق آن ابطال قانون علیت و معلولیت عمومی است که خود رکنی است برای همه ادله توحید، و ابطال قانون مذکور، هدم بنیان توحید است.

آری، آن تاثیری که خدای تعالی در کلام مجیدش از غیر خدای تعالی نفی کرده تاثیر استقلالی است که هیچ موحدی در آن سخنی ندارد، هر مسلمان موحدی می داند که هندوانه و سردیش، عسل و گرمیش در مزاج، از خدای تعالی است، او است که هر چیزی را آفریده و اثرش را نیز خلق کرده است. هیچ موحدی نمی گوید که: عسل در بخشیدن حرارت به بدن حاجتی به خدای تعالی ندارد.

و اما اینکه بگوییم: نه هندوانه سرد است و نه عسل گرم، و نه آب اثر سردی دارد و نه آتش اثر حرارت، در حقیقت بدیهیات عقل را انکار کرده و از فطرت بشری خارج شده ایم، خوب وقتی خدای تعالی بتواند به فلان موجود، فلان اثر و خاصیت را ببخشد چرا نتواند به اولیای درگاهش مقام شفاعت و وساطت در آمرزش گناهان و برآمدن حاجات را ببخشد و حتی در تربت آنان اثر شفا بگذارد؟

کسانی که به اهل شفاعت یعنی به اولیای خدا متوسل می شوند کارشان بدون دلیل نیست آنها می دانند که اولا خدای تعالی در کلام مجیدش به افرادی که مرضی درگاهش باشند مقام شفاعت داده و فرموده:

-" و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه الا من شهد بالحق و هم یعلمون،"

-" و لا یشفعون الا لمن ارتضی ! "

و اگر در درخواستهایشان خدای تعالی را به جاه آن حضرات و به حق آنان سوگند می دهند در این عمل خود، دلیل دارند و آن کلام خود خدای تعالی است که

می فرماید:" و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون،" و نیز می فرماید: " انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا."

و اگر آن حضرات را تعظیم می کنند و با زیارت قبورشان و بوسیدن ضریحشان اظهار محبت نسبت به آنان می کنند و با تربت آنان تبرک می جویند برای این است که این اعمال را مصادیقی برای تعظیم شعائر می دانند و به آیه شریفه:" و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب،" و آیه مودت به ذی القربی و به آیات دیگر و روایات سنت، تمسک می کنند.

پس چنین کسی که اینگونه اعمالی را انجام می دهد می خواهد وسیله ای به درگاه خدا برده و به آیه شریفه:" یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله،" عمل کرده باشد، پس این خود خدای تعالی است که ابتغاء وسیله به آن حضرات را تشریع کرده و دوست داشتن آنان و تعظیمشان را واجب فرموده و همین دوستی و تعظیم را وسائلی به درگاه خود قرار داده است و معنا ندارد که خدای تعالی محبت به چیزی و تعظیم آن را واجب کند و در عین حال آثار آن را تحریم نماید .

بنا بر این هیچ مانعی در این کار نیست که کسی از راه دوستی انبیاء و امامان الهی و تعظیم امر آنان و سایر آثار و لوازمی که برای محبت و تعظیم هست به درگاه خدا تقرب بجوید، البته این در صورتی است که دوستی و تعظیم و بوسیدن ضریح و سایر آثار محبت، جنبه توسل و استشفاع داشته باشد نه اینکه این امور و این اشخاص را مستقل در تاثیر بداند و یا این اعمال جنبه پرستش داشته باشد.

و من نمی فهمم این آقایان در باره حجر الاسود و استحباب بوسیدن آن و دست مالیدن به آن را در اسلام چگونه توجیه می کنند؟ و همچنین در باره خود کعبه چه می گویند؟ آیا طواف پیرامون کعبه و بوسیدن و استلام حجر شرکی است که در اسلام استثناء نشده ؟ - که مساله شرک، حکم ضروری عقلی است و قابل تخصیص و استثناء نیست - و یا می گویند: این کار فقط عبادت خدا است (و کعبه) و حجر الاسود حکم طریق و جهت را دارد؟ اگر این را می گویند، از ایشان می پرسیم پس چه فرقی بین سنگ کعبه و بین غیر آن هست؟ اگر تعظیم غیر خدا بر وجه استقلال دادن به آن غیر نباشد و جنبه پرستش نباشد، چرا شرک شمرده شود؟ و تمامی روایات و آیاتی که بطور مطلق به تعظیم شعائر الهی و تعظیم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم و دوست داشتن آن جناب و مودت با حضرتش و حب اهل بیتش و مودت آنان سفارش کرده و همچنین سفارشات دیگری از این قبیل، سفارش هایی است که بجا و هیچ اشکالی در آنها نیست.

(۱)

توبه و استغفار

توبه: استفاده از نسیم رحمت خدا

۱- المیزان ج : ۱۰ ص : ۴۳۶

-" فَتَلَقَّی ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ کلِمَتٍ فَتَاب عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِیمُ،

- و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت

و خدا او را به بخشید که وی بخشنده و رحیم است! "

خدا را در ایام دهر نسیم های رحمتی است !

در میانه اسمائی که خدا به آدم تعلیم داده بود، چیزی بوده که برای معصیت کار بعد از معصیتش به درد می خورده، و چاره گناه او را می کرده، پس ای بسا تلقی آدم از پروردگار خود، مربوط به یکی از آن اسماء بوده است.

این را نیز باید دانست، که آدم علیه السلام هر چه که به خود ستم کرد، و خود را در پرتگاه هلاکت، و دو راهی سعادت و شقاوت، که همان زندگی دنیا است، افکند، بطوریکه اگر در همان مهبط خود، یعنی دنیا باقی می ماند، هلاک می شد، و اگر به سعادت اولی خود برمی گشت تازه خود را به تعب افکنده بود، پس در هر حال به نفس خود ستم کرد، الا اینکه با همین عمل، خود را در مسیر سعادت، و در طریق منزلی از کمال قرار داد، که اگر این عمل را نمی کرد، و به زمین نازل نمی شد، و یا بدون خطا نازل می شد، به آن سعادت و کمال نمی رسید .

آری اگر پدر و مادر بشر، به زمین نمی آمدند، کی می توانستند متوجه فقر، و ذلت، و مسکنت، و حاجت، و قصور، خود شوند؟ و چگونه بدون برخورد با تعب و زحمت و رنج زندگی، به روح و راحت در حظیره القدس، و جوار رب العالمین می رسیدند؟

و برای جلوه کردن اسماء حسنای خدا، از عفو، و مغفرت، و رأفت، و توبه، و ستر، و فضل، و رأفت، و رحمت موردی یافت نمی شد چون مورد این اسماء حسنای خدا، گناه کارانند.

و خدا را در ایام دهر نسیم های رحمتی است، که از آن بهره مند

نمی شوند، مگر گناه کارانی که متعرض آن شوند،

و خود را در معرض آن قرار دهند .

پس این توبه همان است که به خاطر آن راه هـدایت را به روی انسان گشودنـد، تا آنرا مسـیر خود قرار دهنـد، و تنظیف منزلی است، که بایـد در آنجـا سـکونت کننـد، و به دنبـال همان راه و آن هـدایت بود که در هر عصـری، دینی و شـریعتی برای بشـر تشریع شد .

دلیل این معنا کلام خدا است، که می بینی مکرر سخن از توبه آورده، و آنرا بر ایمان مقدم ذکر کرده، مثلا فرموده:

-" فاستقم کما امرت، و من تاب معک،

-آنطور که مامور شده ای استقامت بورز، هم خودت و هم هر کس که با تو توبه کرده ! "

و نیز فرموده :

-" و انی لغفار لمن تاب و آمن،

-من آمرزنده ام برای هر کس که توبه کند ، و ایمان آوردا! "

(۱)

خدای آمرزنده گناه، پذیرنده توبه

-" غَافِرِ الذَّنبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شدِیدِ الْعِقَابِ ذِی الطوْلِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ،

-آمرزنده گناه و پذیرنده توبه و شدید العقاب و نعمت بخش، معبودی جز او نیست و بازگشت به سوی اوست."

مغفرت و قبول توبه از صـفات فعلیه خداست، و خدای تعالی همه روزه و لایزال گناهانی را می آمرزد و توبه هایی را قبول می کند.

مجموع غافر الذنب و قابل التوب به منزله یک صفت است و یک رفتار خدا با بندگان گنهکار را افاده می کند و آن این است که ایشان را می آمرزد، چیزی که هست گاهی با توبه، و گاهی بدون توبه و با شفاعت.

مقتضای غافر الذنب و قابل التوب بودن خدا، این است که هر فردی را که لیاقت و اسـتعداد آمرزش و قبول شدن توبه را داشته

باشد او را بیامرزد و توبه اش را قبول کند، و مقتضای اینکه او شدید العقاب است، نیز این است که هر کس را که مستحق عقاب است عقاب کند.

۱- آیه ۳۷ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۲۰۵

ناگزیر مقتضای این معنا آن است که مردم را به سوی صراط سعادت هدایت فرماید تا در نتیجه مردم به دو دسته تقسیم شوند، و سعید از شقی، و مهتدی از گمراه جدا گشته، آن را ترحم و این را عذاب کند.

" لا اله الا هو الیه المصیر."

(۱)

شروع توبه از آدم پدر بشر

-" فَتَلَقَّی ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ کلِمَتٍ فَتَاب عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِیمُ،

- و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت

و خدا او را به بخشید که وی بخشنده و رحیم است! "

تلقی به معنای گرفتن کلام است، اما با فهم و علم، و این تلقی در باره آدم، طریقه ای بوده که توبه را برای آدم آسان می کرده.

قصه منزل دادن به آدم و همسرش در بهشت، و سپس فرود آوردنش بخاطر خوردن از درخت، بمنزله مثل و نمونه ای است، که خدای تعالی وضع آدمیان را قبل از نازل شدن بدنیا، و سعادت و کرامتی که در منزل قرب و حظیره قدس داشت، و آن دار نعمت و سرور، و انس و نور، و آن رفقای پاک، و دوستان روحانی، و جوار رب العالمین، که داشت، به آن مثل مجسم ساخته است.

و همچنین این معنا را مجسم می سازد که انسان کذائی در مقابل آنهمه نعمت که در اختیار داشته، و بجای آنها گرفتاری، و بدبختی، و تعب، و خستگی، و مکروه، و آلام، را اختیار می کند، بجای اینکه سعی کند خود را بهمانجا که از آنجا آمده برساند، و برگرداند، بحیات دنیای فانی، و جیفه گندیده و پست آن میل می کند.

و نیز در قالب این مثال این معنا را بیان می کند: که نه تنها آدم را بعد از توبه اش به دار کرامت و سعادت برگردانید، بلکه هر انسانی که راه خطا پیموده، اگر برگردد، و بسوی پروردگار خود رجوع کند، خدای تعالی او را به دار کرامت و سعادتش برمی گرداند، و اگر برنگردد و همچنین دست بدامن زمین بزند، و هواهای نفس را پیروی کند، چنین کسی بجای شکر نعمت خدا، کفران ورزیده، و خود را بدار البوار کشانده، جهنمی که خود افروخته، و چه بد قرارگاهی است !

(۲)

موضوع شرک و توبه در تمام شرایع الهی

۱- آیه ۳ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۶۰
۲- آیه ۳۶ و۳۷ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۲۰۳

قرآن کریم حکایت می کند که خدای تعالی خطاب کرد به آدم (که شریعتش اولین شریعت است،) و به او فرمود:" و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون!"

وقتی طلب مغفرت ابراهیم جهت پدرش را حکایت می کند بلافاصله برای برائت ساحت مقدس او می فرماید:" و ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعده وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه ."

و از مسیح علیه السلام (که شریعتش آخرین شریعت سابق بر اسلام است،) حکایت می کند که گفت:" انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنه و ماویه النار و ما للظالمین من انصار ! "

دقت در آیات مربوط به قیامت و بهشت و جهنم و همچنین آیات شفاعت و آیاتی که کلمات انبیاء را در دعوتهای خود حکایت می کند، جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد که در همه شرایع این معنا گوشزد بشر شده که برای مشرک هیچ راه نجاتی نیست، مگر توبه قبل از مرگ!

(۱)

قسمت اول: حقیقت توبه، و قوانین الهی حاکم بر آن

۱- انواع توبه

۱- المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۰۹

عنایت خدا به بنده

برگشت بنده به سوی خدا

-" فَتَلَقَّی ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ کلِمَتٍ فَتَاب عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِیمُ،

- و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت

و خدا او را به بخشید که وی بخشنده و رحیم است! "

توبه دو قسم است، یکی توبه خدا، که عبارتست از برگشتن خدا بسوی عبد، به رحمت، و یکی توبه عبد، که عبارتست از برگشتن بنده بسوی خدا، به استغفار، و دست برداری از معصیت .

و توبه بنده محفوف و پیچیده به دو توبه از خدا است، و در بین آندو قرار می گیرد، باین معنا که بنده در هیچ حالی از احوال، از خدای خود بی نیاز نیست، و اگر بخواهد از لجن زار گناه نجات یافته، توبه کند، محتاج به این است که خدا چنین توفیقی باو بدهد، و اعانت و رحمت خود را شامل حال او بسازد، تا او موفق بتوبه بگردد، و وقتی موفق بتوبه شد، تازه باز محتاج بیک توبه دیگری از خداست، و آن این است که باز خدا برحمت و عنایتش بسوی بنده رجوع کند، و رجوع او را بپذیرد، پس توبه بنده وقتی قبول شود، بین دو توبه از خدا قرار گرفته است، همچنانکه آیه: " ثم تاب علیهم لیتوبوا- پس خدا بسوی ایشان توبه آورد، تا ایشان توبه کنند،" بر این معنا دلالت دارد.

(۱)

۲- توبه فقط از مکان قریب برای عمل از روی جهالت

-" إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلی اللَّهِ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السوءَ بجَهَلَةٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِن قَرِیبٍ فَأُولَئک یَتُوب اللَّهُ عَلَیهِمْ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکیماً. وَ لَیْستِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السیِّئَاتِ حَتی إِذَا حَضرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْت قَالَ إِنی تُبْت الْئَانَ وَ لا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کفَّارٌ أُولَئک أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِیماً،

- اما خدای تعالی پذیرش توبه کسانی را به عهده گرفته که از در نادانی اعمالی زشت انجام داده، سپس بدون فاصله زیاد توبه کنند، و به سوی خدا برگردند، اینهایند که خدا هم سویشان بر می گردد، و خدا دانایی فرزانه است . و اما آنهائی که همچنان به کار زشت خود ادامه می دهند تا مرگشان فرا رسد، آنوقت می گویند: الان توبه کردم برای چنین مردمی بازگشتن نیست، و نیز برای کسانی

۱- آیه ۳۷ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۲۰۴

که در حال کفر می میرند، که ما برای آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم.“

این آیه مشتمل است بر یکی از حقایق عالیه اسلام، و از تعالیم مترقی قرآنی، و آن عبارت است از حقیقت توبه و آثار و احکامش .

۳– معنی توبه خدا و توبه بنده

کلمه توبه به معنای برگشتن است، و در قرآن کریم هم در مورد خدای تعالی آمده و هم در مورد بندگان او همچنان که در آیه مورد بحث هر دو نوع توبه آمده است. توبه خدا به معنای برگشتن خدای تعالی به رحمتش به بنده، و توفیق توبه به بندگان دادن، و توبه بنده عبارت است از ندامت از گناه، و منصرف شدن از اعراض و روگردانی از عبادت.

توبه بنده به طوری که از قرآن کریم فهمیده می شود محفوف است به دو توبه خدا.

توضیح اینکه: توبه عبد حسنه است، و حسنه نیازمند به نیرو است، و نیروی انجام حسنه از خدا است، او است که توفیق می دهد، یعنی اسباب فراهم می سازد تا بنده موفق و متمکن از توبه بشود، و بتواند از فرورفتگی در لجنزار گناه و دوری از خدا بیرون آید، و به سوی پروردگارش برگردد، آنگاه وقتی این موفقیت را یافت و به سوی خدا برگشت نیازمند به این است که خدای تعالی با یک رجوع دیگرش به رحمت و لطف و عفو و مغفرتش دل او را از لوث آن گناه پاک کند .

و این دو بازگشت از خدای سبحان دو توبه است، که توبه عبد در بین آن دو قرار می گیرد، اینک به دو آیه زیر که اولی توبه اول خدا، و آیه دوم توبه دوم خدا را خاطر نشان می سازد، توجه بفرمائید:

–” ثم تاب علیهم لیتوبوا،

– سپس به سوی ایشان بازگشت تا ایشان بسویش باز گردند.“

–” فاولئک اتوب علیهم،

–این توبه کارانند که من به سویشان بر می گردم !“

۴– وعده الهی برای قبول توبه بنده

چون مؤثر واقع شدن توبه به خاطر وعده ای است که خدای تعالی به بندگانش داده، و بر حسب آن وعده بر ضرر خود و به نفع بندگانش وفای به آن وعده را بر خود واجب ساخته، در نتیجه بر خود واجب کرده که توبه بندگانش را قبول کند، اما نه بطوری که غیر او چیزی را بر او تکلیف و واجب کرده باشد، حال چه اینکه این غیر را عبارت

بدانیم از عقل، بر خدا واجب می داند که توبه توبه کاران را بپذیرد، - و یا نفس الامر بدانیم، و یا واقع، و یا حق، و یا چیز دیگر، چون ساحت خدای عز و جل منزه و مقدس تر از این است که محکوم حکم کسی، یا چیزی واقع شود، بلکه به این معنا است که خدای تعالی به بندگان خود وعده داده که توبه توبه کارانرا بپذیرد، و او خلف وعده نمی کند، پس معنای عهده داری قبول توبه توبه کاران و یا بگو وجوب این عمل بر خدا این است، و نیز همین معنا در هر واجب دیگری که می گوییم بر خدا واجب است منظور است .

و از ظاهر آیه شریفه بر می آید که اولا در مقام بیان مساله توبه کردن خدا است، و اینکه هر جا توبه به خدا نسبت داده شود معنایش برگشت خدا به رحمت خود به سوی بنده است، نه اینکه منظور از توبه خدا هم توبه بنده باشد، گو اینکه لازمه توبه خدا، توبه بنده نیز هست، چون وقتی شرایط توبه خدای سبحان تمام باشد، لازمه لاینفک آن این است که شرایط توبه عبد نیز تمام شود.

و ثانیا بر می آید که آیه شریفه در مقام بیان توبه بطور عموم است، چه اینکه بنده خدا با ایمان آوردنش از کفر و شرک توبه کند، و چه بعد از ایمان آوردنش به وسیله اطاعت از معصیت توبه کند، چون قرآن کریم هر دو قسم برگشتن را توبه خوانده در برگشتن به معنای اول می فرماید:

-" الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شی ء رحمه و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک!"

و در مورد برگشتن خدای به معنای دوم می فرماید:

-" ثم تاب علیهم.... "

و این آیه شریفه در باره آن سه نفر مسلمان نازل شد، که از شرکت در امر جهاد تخلف کرده بودند .

۵- شمول توبه، و دخالت جهل و عناد در رد و قبولی آن

دلیل دیگر بر اینکه مراد از توبه در قرآن کریم توبه به معنای أعم است أعم از اینکه برگشت از شرک و کفر باشد، یا برگشت از معصیت، تعمیمی است که در آیه بعدی به چشم می خورد، چون در آن آیه که می فرماید:" و لیست التوبه ..." هم متعرض حال کفار شده و هم حال مؤمنین، و بنا بر این مراد از جمله:" یعملون السوء بجهاله،" معنائی است عمومی، و شامل حال کافر و مؤمن، پس کافر هم در کفر ناشی از جهلش مانند مؤمن فاسق مصداق کسی است که به جهالتش عمل سوء میکند، یا از این بابت که منظور از عمل اعم از عمل قلب و عمل بدنی است، و کفر هم عمل قلب است، و یا از این بابت که کفر باعث اعمال سوء بدنی می شود، پس مراد از جمله" للذین یعملون السوء،" هم کافر است و هم فاسق، البته در صورتی که کفر و فسقشان از جهالت باشد نه از عناد و

طغیان .

منظور از جهـل همـان معنـای لغوی کلمه است، و جهل در لغت مقابل علم است، چیزی که هست از آنجائی که مردم احساس می کنند که هر عملی که از آنان صادر می شود از روی علم و اراده شان صادر می شود، و چون اراده، همواره ناشـی از نوعی حب و شـوق است، چه اینکه فعـل به حسب نظر عقلاـ فعلی باشـد که بایـد در مجتمع صـادر شود، و یـا فعلی باشـد که از نظر اجتماع نبایستی صادر شود و آنهائی که در مجتمع عقل ممیز دارند اقدام به عمل زشت نمی کنند و عملی که نزد عقلا سـزاوار نیست انجـام نمی دهنـد، از این رو این درک و اعتقـاد برایشـان حاصـل می شـود که هر کس بـا انگیزه هـوای نفس و دعـوت شهـوت بـا غضب مرتکب این گناهـان و اعمـال زشت بشـود، در حقیقت واقعیت و حقیقت امر بر او پوشـیده مانـده، و کـوران برخاسـته در دلش چشم عقلش را که ممیز بین خوبی هـا و بـدی هـا است پوشانـده، و یـا به عبارت کوتاهتر بگو دچار جهلش ساخته، و به همین جهت مردم در عرف و اصـطلاح خود چنین کسـی را جاهل می نامنـد، هر چند که با نظر دقیق و علمی خود این درک نوعی علم است، لیکن از آنجائی که علم گنه کار به زشتی گناه، و علت زشتی و مـذموم بودن گناه، خاصـیت و اثر علم را ندارد، چون او را از وقوع در قبح و شناعت باز نداشت، لذا بودن این علم را با نبودش یکسان شمرده اند.

پس گنه کـار در عرف و اصـطلاح مردم جاهـل است، آری مردم حتی یـک انسان جوان و کم تجربه را - هر قـدر هم با سواد باشـد - به خـاطر غلبه هوی و هوس جوانی در او، و ظهور عواطف و احساسـات دور و درازش جاهل می خواننـد، باز به همین جهت است که مردم را می بینی که مرتکب کارهـای زشت را اگر از عمـل خـود شـرمسار و از پیروی هـوا و هـوس و عواطف نابجای خود خجل نباشد جاهل نمی نامند، بلکه او را معاند و مرتکب عمدی نامیده، و یا عنوانی نظیر اینها به او می دهند .

پس با این بیان روشن شـد که جهالت در اعمال زشت تنها در صورتی است که مرتکب آن دسـتخوش کوران هوا و شـهوت و غضب شده باشد، و اما در صورتی که به انگیزه عناد با حق مرتکب شده باشد، او را جاهل نمی دانند.

از نشـانی های این جهل این است که وقتی کوران های نامبرده در دل صاحبش فروکش کنـد، و آتش شـهوت یا غضب که او را وادار به ارتکـاب گنـاه کرده بود خـاموش گردد، و یـا مـانعی پیـدا شود و نگـذارد آن عمل زشت را انجام دهـد، و یا در اثر فاصله زمانی زیاد از ارتکاب آن سرد شود، و یا گذشت دوران جوانی و ضعیف شدن قوای بدنی و مزاجش او را متوجه اعمال زشتی که قبلاـ کرده بسـازد، جهـالتش زائـل گشـته عـالم می شود، و نتیجه عـالم شـدنش این است که، از آنچه کرده و یـا می خواسته بکند پشیمان می شود .

بخلاف فعلی که از روی عناد و عمد و امثال آن صادر شود، که چون علت صادر شدنش طغیان هیچیک از قوا و عواطف و میلهای نفسانی نیست، بلکه امری است که مردم آن را در عرف و اصطلاح خود ناشی از بد ذاتی و خبث طینت و پستی فطرت می دانند که معلوم است که از بین رفتن طغیان قوا و هوا و هوسها از بین نمی رود، نه سریع و نه کند، بلکه مادام که صاحبش زنده است این حالت زشت نیز زنده است و هیچگاه صاحبش دستخوش ندامت فوری نمی شود، مگر آنکه خدا بخواهد او را هدایت کند.

بله گاهی می شود که معاند و لجوج دست از لجاجت و عناد و غلبه خواهی بر حق برداشته، در برابر حق خاضع می گردد، و به ذلت عبودیت تن در می دهد، در این هنگام که مردم کشف می کنند که عناد او ناشی از جهالت بوده، نه پستی فطرت، و خبث ذات، و در حقیقت هر معصیتی که از آدم سر بزند جهالتی است از انسان، و بنا بر این دیگر برای عنوان کلی معاند مصداقی باقی نمی ماند، مگر یکی ، آن هم کسی است که تا آخر عمر با داشتن سلامتی و عافیت از عمل زشت خود دست بر ندارد.

و از اینجا روشن می شود که چرا در آیه مورد بحث نزدیک بودن توبه را قید کرد و فرمود:" ثم یتوبون من قریب".

این قید به ما می فهماند عامل ارتکاب عمل زشت اگر جهالت باشد تا آخر زندگی انسان دوام نمی یابد، و صاحبش را از این که روزی به تقوا و عمل صالح بگراید نومید نمی سازد، و چون معاند و لجوج بر عمل زشت خود ادامه نمی دهد، بلکه به زودی از آن عمل منصرف می شود، پس مراد از کلمه " قریب" عهد قریب و یا ساده تر بگوئیم، فاصله نزدیک است، و منظور این است که گنه کار قبل از پیدا شدن علامتهای آخرت و فرا رسیدن مرگ توبه کند .

و گرنه صرف توبه فائده ای ندارد هر معاند لجوج هر قدر هم عناد و لجاجت داشته باشد، وقتی - به مرگ خود نزدیک می شود - در اثر دیدن وزر و وبال اعمال ننگینش از کرده خود پشیمان می شود، و از آنچه کرده بیزاری می جوید، اما این ندامت به حسب حقیقت ندامت نیست، او از طبیعت و هدایت فطرتش نادم نشده، بلکه حیله ای است که نفس شریر و حیله گرش برای نجاتش از وبال اعمالش اندیشیده، به دلیل اینکه اگر فرضا از آن وبال مخصوص نجات یابد و مثلا مرگش فرا نرسد، و بیماریش بهبودی یافته از لبه پرتگاه مرگ برگشته، زندگی سالم خود را باز یابد، دو باره به همان لجاج و عنادش و به همان اعمال زشتش بر می گردد، همچنان که قرآن در این باره فرموده:

-" و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون!"

۶- شرط سرعت در توبه

جمله: " ثم یتوبون من قریب،" کنایه است از اینکه وقتی گناهی از آنان سرمی زند در توبه کردن امروز و فردا و سهل انگاری نمی کنند، و فرصت را از دست نمی دهند.

از آنچه گفتیم روشن شد که نمی خواهد بفرماید گناه همواره از روی جهالت است، و همه گنه کاران بدون درنگ توبه می کنند، بلکه می خواهد بفرماید: گناهکاری دو جور است، یکی از روی جهالت، و دیگری از روی عناد، و توبه هم دو جور است، یکی بدون درنگ، و یکی پس از دیدن نشانه های مرگ و آن توبه ای قبول است که بدون درنگ باشد، و آن گناهی توبه می پذیرد که ناشی از جهل باشد.

چون توبه عبارت است از برگشتن بنده به سوی خدای سبحان و برگشتن به عبودیت او، که در این صورت توبه خداوند به عبد نیز عبارت می شود، از اینکه خدا توبه بنده را بپذیرد، و عبودیت جز در زندگی دنیا که ظرف اختیار و موطن اطاعت و معصیت است، تحقق نمی یابد، و با ظهور نشانه های مرگ، دیگر اختیاری برای بنده نمی ماند، و دو راهی اطاعت و معصیت ندارد، تا راه اطاعت را انتخاب کند، همچنان که خدای تعالی در باره این موقعیت انسان فرموده:

-" یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا . "

و نیز فرموده:

-" فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا سنت الله التی قد خلت فی عباده و خسر هنالک الکافرون!"

و سخن کوتاه اینکه برگشت معنای آیه به این است که خدای سبحان تنها وقتی توبه گنه کار را می پذیرد که گنه کاریش ناشی از استکبار بر خدا و باعث دروغین شدن توبه و فقدان تذلل عبودی نبوده باشد، و در امر توبه آنقدر امروز و فردا نکند که فرصت از دست برود.

بنا بر این توبه همه توبه کاران قبول است، مگر دو نفر: یکی توبه گنه کاری که در توبه کردن امروز و فردا می کند، تا لحظه مرگش فرا رسد و دوم توبه کافر بعد از مردنش.

آیه مورد بحث و آیه بعدیش در مقام ایننـد که ضابطه ای کلی در مساله توبه خدا، یعنی قبول توبه عبد بیان کنند، و اینکه گفتیم ضابطه ای کلی دلیلش، انحصاری است که از کلمه انما استفاده می شود، و آیه بعدیش مواردی را بیان می کند که توبه در آن پذیرفته نیست، و بیش از آن دو موردی که گفتیم استثنا نشده است.

۷- توبه های وقت گذشته و غیر قابل قبول

آیـه دوم که کلمه اولئـک در آن اشـاره دارد به دوری تـوبه کـاران در حین مرگ و بعـد از مرگ و آن اشـاره دلالـت دارد بر دوری آنان از رحمت خدا، و آوردن جمع سوء سیئات دلالت دارد بر اینکه در مقام شمردن گناهان ایشان است .

در این آیه برای ختم شـدن آن، دو نام علیم و حکیم آمـده، با اینکه به ذهن می رسـد خوب بود غفور و رحیم بیایـد، چون در آیه سـخن از گنـاه و توبه و آمرزش رفته است، لیکن علیم و حکیم آورد تـا بفهمانـد اگر خـدای تعـالی باب توبه را فتـح کرد، برای این بود که او به حال بندگانش، عالم است، می داند چقدر ضـعیف و نادانند، و حکمتش هم این را اقتضا می کرد، چون متقن بودن نظام و اصلاح امور بشر احتیاج به فتح باب توبه دارد، و نیز از آنجائی که حکیم است فریب توبه های قلابی را نمی خورد، و ظواهر احوال بنـدگان را معیار قرار نمی دهـد، بلکه دلهای آنان را می آزماید، پس بر بندگان او لازم است، از علم و حکمت او غافل نماننـد، و اگر توبه می کننـد توبه حقیقی کننـد، تا خـدا هم حقیقتا جوابشان را بدهد، و دعایشان را مسـتجاب کند .

-" و لیست التوبه للذین یعملون السیئات ..."

در این آیه شریفه تعبیر آیه قبلی را که می فرمود: بر خدا و به نفع گنه کاران است که توبه آنان را بپذیرد نیاورد، با این که می دانیم در این آیه نیز همان معنا منظور است، و می خواهـد بفرمایـد: (بر خدا و به نفع اینگونه توبه کاران نیست که توبه شان را بپـذیرد، و نمی پذیرد،) و لیکن خواست به این وسـیله اشاره کند به اینکه رحمت خاصه الهی و عنایتش از این دو طایفه منقطع است، همچنـان که گفتیم در آیه قبلی از گنـاه تعبیر به مفرد" سوء" کرد، و در این آیه به جمع "سـیئات" تعبیر آورد، معلوم می شود در باره این دو طایفه عنایت دارد گناهانشان را بشمارد، و علیه آنان ضبط کند .

از اینکه جمله:" یعملون السیئات،" را مقید کرد به جمله:(تا وقتی که مرگشان فرا رسد،) استمرار گناه فهمیده می شود، حال یا به خاطر اینکه سـهل انگاری در شـتافتن به سوی توبه و امروز و فردا کردن در آن، خودش معصـیتی است مستمر، که هر لحظه تکرار می شود، و یـا به خـاطر اینکه این سـهل انگـاری به منزله مـداومت بر گناه است، و یا به خاطر اینکه غالبا خالی از تکرار معصیت نیست، یا تکرار همان معصیت اول یا گناهانی دیگر شبیه به آن.

و اینکه فرمود:"حـتی اذا حضـر احـدهم الموت ..." و نفرمود:"حتی اذا جاءهم الموت،" یعنی فرمود: (وقتی مرگ یکی از شـما برسد،) و نفرمود: (وقتی مرگ شما برسد،) برای

این بود که دلالت کند بر اینکه افراد مورد نظر توبه را امری حقیر و بی اهمیت نشمارند، با اینکه مساله توبه اینقدر بی اهمیت نیست که مردم در طول زندگی خود هر کاری خواستند بکنند، و هیچ باکی نداشته باشند همین که مرگ یکی از آنان رسید تنها خود او برای اینکه از خطرها و مهلکه هائی که با مخالفت امر الهی برای خود آماده کرده نجات یابد بگوید: حالا دیگر توبه کردم!

پس امر توبه به این آسانی نیست، که گنه کار با صرف گفتن چند لفظ و یا صرف نیت توبه از همه مخاطر رهائی یابد .

از اینجا روشن می شود که مقید کردن جمله(تبت) به قید(الان)چه معنا می دهد، چون این قید به ما می فهماند که حضور مرگ و مشاهده کردن صاحب این سخن عظمت و سلطنت آخرت را باعث شده است که او بگوید: " انی تبت - من اکنون توبه می کنم! " پس چنین کسی منطقی خواهد داشت حال اگر به زبان نگوید به دل می گوید.

پس معنای جمله چنین می شود که من در این حال که مرگ را حق دیدم، و جزای حق را مشاهده کردم، اینک تائب هستم!؟

و خدای تعالی نظیر این بیان را از مجرمین حکایت کرده که روز قیامت چه می گویند آنجا که می فرماید:

-" و لو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون- و چه خوب بود تو و هر بیننده دیگر این حالت مجرمین را می دیدید که نزد پروردگارشان سرها به زیر افکنده می گویند: پروردگارا دیدیم و شنیدیم، اینک ما را به دنیا برگردان تا عمل صالح کنیم، که دیگر یقین بر ایمان حاصل گشت! "

این توبه از صاحبش قبول نمی شود، برای اینکه در حالی صورت می گیرد که از زندگی دنیا مایوس شده، و از هول و وحشت انتقال به دیگر سرای مطلع گشته آن یاس و این هول او را مجبور کرده به اینکه از اعمال چندین ساله خود توبه کند، و تصمیم بگیرد که به سوی پروردگارش بر گردد، اما - ولات حین مناص- دیگر گذشته، چون زندگی دنیائی در بین نیست اختیار عملی هم از دست رفته است .

۸- برای مرگ در حال کفر توبه ای نیست!

-" ... وَ لَیستِ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السیِّئَاتِ حَتی إِذَا حَضرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْت قَالَ إِنی تُبْت الْانَ وَ لا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کفَّارٌ أُولَئک أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِیماً،

-... و اما آنهائی که همچنان به کار زشت خود ادامه می دهند تا مرگشان فرا رسد، آنوقت می گویند: الان توبه کردم برای چنین مردمی بازگشتن نیست، و نیز برای

کسانی که در حال کفر می میرند، که ما برای آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم."

-" وَ لا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کفَّارٌ! "

این جمله معرف مصداق دوم است، از کسانی که توبه شان پذیرفته نیست، و او کسی است که عمری به کفر خود ادامه داده، و در حال کفر مرده، و بعد از مشاهده آخرت اظهار ایمان می کند خدای تعالی توبه او را نمی پذیرد، برای اینکه ایمان آوردنش که همان توبه او است در آن روز، سودی به حالش ندارد، و این معنا در قرآن کریم مکرر آمده که پس از مردن با وجود کفر هیچ راه نجاتی وجود ندارد، و اگر در خواستی بکنند اجابت نمی شود، از آن جمله، فرموده:

-" الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم، ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار اولئک علیهم لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین، خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون."

و نیز فرموده:

-" ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار فلن یقبل من احد هم مل ء الارض ذهبا و لو افتدی به اولئک لهم عذاب الیم و ما لهم من ناصرین."

نداشتن یاور نداشتن شفیع نیز هست.

اگر در آیه فوق قید مردن در حال کفر را آورد، برای این بود که بفهماند غیر کفار یعنی مؤمنین که در حال گنهکاری از دنیا می روند، و استکباری نسبت به خدای تعالی ندارند، و در توبه کردن مسامحه نورزیدند - چون در سابق گفتیم مسامحه در توبه توهین به مقام پروردگار و استکبار بر او است - که توبه چنین بنده ای هر چند با مردنش از دست رفته، ولی توبه خدا و برگشت او به سوی مغفرت و رحمتش امکان دارد، چون ممکن است بعد از مردن به وسیله شفاعت شافعان مشمول رحمت خدای تعالی قرار گیرد، و همین خود از جمله شواهدی است بر اینکه مراد از این دو آیه، بیان توبه و بازگشت خدا به بندگانش است، نه بیان حال توبه بنده و برگشتش به سوی خدا، و اگر آن را هم آورده به طفیل آن دیگری ذکر کرده است .

(۱)

۹- نمونه توبه اضطراری و ایمان و اسلام منقضی شده

-" وَ جَوَزْنَا بِبَنی إِسرءِیلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْیاً وَ عَدْواً حتی إِذَا أَدْرَکهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَامَنت أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا الَّذِی ءَامَنَت بِهِ بَنُوا إِسرءِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسلِمِینَ،

- ما بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم، فرعون و لشکریانش که به انگیزه بغی و یاغی گری آنها را دنبال می کردند غرق

کردیم، فرعون در آن لحظه که داشت غرق می شد گفت: ایمان آوردم به خدایی که جز او معبودی نیست، همان خدایی

۱- آیه ۱۷ و۱۸ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۳۷۵ تا ۳۸۵

که بنی اسرائیل به وی ایمان آوردند، و اینک من از مسلمانانم.“

همینکه بلای غرق فرعون را دریافت، گفت ایمان آوردم به اینکه هیچ معبودی نیست به جز آن خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند.

آیا حالا ایمان می آوری؟ حالا که عذاب خدا تو را درک کرده؟ با اینکه ایمان و توبه هیچ کس در لحظه فرا رسیدن عذاب و آمدن مرگ از هر طرف، قبول نیست!؟

و تو قبل از این عصیان کردی و از مفسدان بودی و عمرت را در معصیت خدا بسر بردی و توبه را در موقع خودش انجام ندادی، حال که وقت توبه فوت شده ایمان چه سودی به حالت دارد.

-” فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیه...!

-ای فرعون ما بدن تو را از دریا نجات می دهیم و در می آوریم تا برای آنها که بعد از تو می آیند آیت و مایه عبرت باشی....“

(۱)

۱۰- توبه از عمل و شرط اصلاح عمل

-” وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِئَايَتِنَا فَقُلْ سلَمٌ عَلَيْكُمْ كَتَب رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سوءَا بجَهَلَهٍ ثُمَّ تَاب مِن بَعْدِهِ وَ أَصلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ،

-و وقتی که مؤمنین به آیات ما نزد تو می آیند بگو سلام بر شما، پروردگار شما رحمت را بر خود واجب کرده که هر کسی از شما از روی جهالت عمل زشتی مرتکب شود و سپس توبه کرده عمل صالح کند، خداوند هم آمرزنده و مهربان است.“

خداوند رحمت را بر خود واجب کرده و محال است که کاری از کارهای او معنون به عنوان رحمت نباشد.

آیه مورد بحث، راجع به توبه است، تنها متعرض توبه از گناهان و کارهای ناستوده است، نه کفر و شرک، به دلیل اینکه فرموده:” و من عمل منکم“ - یعنی هر کس از شما مؤمنین به آیات خدا، عملی انجام دهد.

جهالت در مقابل عناد، لجاجت و تعمد است. کسی که صبح و شام خدای خود را می خواند، و در صدد جلب رضای اوست، و به آیاتش ایمان دارد، هرگز از روی استکبار و لجاجت گناهی مرتکب نمی شود و گناهی هم که از او سر زند، از روی جهالت و دستخوش شهوت و غضب شدن است.

مقیـد کردن تـوبه به قیـد وَ أَصـلَحَ برای این است که دلالـت کنـد بر اینکه توبه وقـتی قبول می شود که از روی حقیقت و واقع باشد، زیرا، کسی که حقیقتا به سوی

۱- آیه ۹۰تا۹۲سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۷۳

خدای سبحان بازگشت نموده و به وی پناه برد، هرگز خود را به پلیدی گناهی که از آن توبه کرده و خود را از آن پاک ساخته، آلوده نمی کند، این است معنای توبه، نه صرف اینکه بگوید: اتوب الی الله و در دل همان آلوده ای باشد که بوده است. چگونه خداوند چنین توبه ای را قبول می کند و حال آنکه خود فرموده: "و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله."

صفات فعلیه خداوند از قبیل غفور و رحیم و ... ممکن است حقیقتا مقید به زمان نشود، برای اینکه گر چه خدای سبحان رحمت بر بندگان را بر خود لازم و واجب کرده، و لیکن اثر این رحمت وقتی ظاهر می شود که در دل کافر نبوده و اگر گناهی از او سر میزند از روی نادانی باشد، و بعد از ارتکاب، توبه هم نموده و علاوه بر آن، عمل صالح هم انجام بدهد.

(۱)

۱۱- توبه حیله گرانه (ارتکاب گناه با نیت توبه)

-" اقْتُلُوا یُوسف أَوِ اطرَحُوهُ أَرْضاً یخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبِیکُمْ وَ تَکُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْماً صلِحِینَ،

- یوسف را بکشید، یا به سرزمینی دور بیندازیدش که علاقه پدرتان خاص شما شود، و پس از آن مردمی شایسته شوید."

یعنی بعد از یوسف، و یا بعد از کشتن یوسف، و یا بعد از طرد او که برگشت همه به یک نتیجه است با توبه از گناه، مردمی صالح شوید.

از این کلام استفاده می شود که برادران یوسف این عمل را گناه و آن را جرم می دانستند، و معلوم می شود که ایشان احکام دین را محترم و مقدس می شمردند و لیکن حسد در دلهایشان کورانی برپا کرده بود و ایشان را در ارتکاب گناه و ظلم جرأت داده طریقه ای تلقینشان کرده بود که از آن طریق هم گناه را مرتکب شوند و هم از عقوبت الهی ایمن باشند و آن این است که گناه را مرتکب شوند و بعد توبه کنند، غافل از اینکه اینگونه توبه به هیچ وجه قبول نمی شود، زیرا این مطلب وجدانی است که کسی که به خود تلقین می کند که گناه می کنم و بعد توبه می کنم چنین کسی مقصودش از توبه بازگشت به خدا و خضوع و شکستگی در برابر مقام پروردگار نیست، بلکه او می خواهد به خدای خود نیرنگ بزند و به خیال خود از این راه عذاب خدا را در عین مخالفت امر و نهی او دفع کند. پس در حقیقت چنین توبه ای تتمه همان نیت سوء اول او است نه توبه حقیقی که به معنای ندامت از گناه و بازگشت به خداست.

(۲)

۱۲- اثر توبه حقیقی در بخشش گناهان بزرگ

۱- آیه ۵۴ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۱۴۸

۲- آیه ۹ سوره یوسف المیزان ج : ۱۱ ص : ۱۲۹

-" وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَ ءَامَنُوا إِنَّ رَبَّک مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ،

-و کسانی که کارهای بد کرده و پس از آن توبه آورده و مؤمن شده اند پروردگار تو از پی آن آمرزگار و رحیم است."

این آیه گر چه عام است، و لیکن از نظر مورد به منزله استثنائی است برای جمله:" الذین اتخذوا العجل،" و بنا بر این، معنایش این می شود که: توبه اگر به معنای واقعی و حقیقیش برای کسی دست بدهد، حتی اگر برای گوساله پرستان هم دست بدهد خداوند آن را پذیرفته و مانعی برای قبول شدنش نیست.

(۱)

۱۳- فتاب علیکم ! اثر توبه در بسط رحمت الهی

-" ... عَلِمَ أَن لَّن تحْصوهُ فَتَاب عَلَيْكمْ،

-... می داند که تشخیص دو ثلث و نصف و ثلث در فصول مختلف برای شما ممکن نیست به همین جهت بر شما بخشود...."

مراد از اینکه فرمود:" فَتَاب عَلَيْكمْ، " یعنی " به همین جهت بر شما توبه کرد،" این است که به رحمت الهیه اش به طرف شما توجه و رجوع کرد و تکلیف شما را در این باب تخفیف داد، بنابر این، خدای تعالی بر بندگان خود توبه و رجوعی دارد، و آن این است که رحمت خود را بر آنان بسط دهد، و اثر این توبه خدا آن است که بندگان، موفق به توبه و رجوع به وی شوند و یا این است که موفق به هر اطاعتی گردند و یا این است که بعضی از تکالیف دشوار را به کلی بردارد، و یا در آن تخفیفی بدهد، که قرآن کریم در باره اولین اثر که برای توبه خدا شمردیم فرموده:" ثم تاب علیهم لیتوبوا."

علاوه بر آن توبه، خداوند یک توبه دیگری دارد، و آن بعد از توبه بندگان است، و اثرش این است که توبه آنان را قبول نموده، گناهانشان را می آمرزد.

(۲)

۱۴- رابطه توبه و صدقه

-" خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صدَقَةً تُطهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِم بهَا وَ صلّ ِ عَلَيْهِمْ إِنَّ صلَوتَک سكَنٌ لهُمْ وَ اللَّهُ سمِيعٌ عَلِيمٌ،

-أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصدَقَتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِيمُ،

-از اموالشان زکات بگیر، تا بدین وسیله پاکشان کنی و(اموالشان را) نمو دهی، و در باره آنان دعای خیر کن که دعای تو مایه آرامش آنان است، و خدا شنوا و

۱- آیه ۱۵۳ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۳۲۶

۲- آیه ۲۰ سوره مزمل المیزان ج ۲۰ ص ۱۱۷

داناست،

-مگر ندانسته اند که آنکس که توبه از بندگانش می پذیرد و زکاتها را می گیرد خداست، و خدا توبه پذیر و رحیم است.“

در این آیه توبه را با دادن صدقه ذکر کرده، برای این است که صدقه نیز خاصیت توبه را دارد، توبه پاک می کند، صدقه هم پاک می کند، و دادن صدقه توبه ای است مالی، همچنانکه در میان همه کارها، توبه به منزله صدقه است، یعنی صدقه از اعمال است و لذا جمله،” و ان الله هو التواب الرحیم،“ را به صدر آیه عطف کرد، و در نتیجه در یک آیه جمع کرد میان توبه و تصدق، و میان دو اسم از اسامی خودش، یعنی تواب و رحیم، و خلاصه از آیه برآمد که تصدق و دادن زکات خود نوعی توبه است.

(۱)

۱۵- قبول کننده و استجابت کننده کیست!

-” وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبَادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السیِّئَاتِ وَ یَعْلَمُ مَا تَفْعَلُون،

-وَ یَستَجِیب الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ یَزِیدُهُم مِّن فَضلِهِ وَ الْکَفِرُونَ لهُمْ عَذَابٌ شدِیدٌ

-و همو است خدایی که توبه را از بندگانش می پذیرد، و از گناهان عفو می فرماید، و به آنچه می کنید دانا است،

-و دعای کسانی که ایمان آورده اعمال صالح کردند مستجاب نموده، از فضل خود بیش از آنچه خواسته اند می دهد! و اما کفار عذابی سخت دارند!“

کلمه استجابت به معنای اجابت دعا است، و چون عبادت خود نوعی دعوت و خواندن خدای تعالی است، لذا از قبول عبادت آنان تعبیر به استجابت کرده، به دلیل اینکه دنبالش فرموده:” و یزیدهم من فضله،“ چون ظاهر این جمله آن است که منظور از زیادتر کردن فضل خدا، زیادتر کردن ثواب باشد. و همچنین از اینکه در مقابل استجابت مؤمنین فرموده: و کافران عذابی شدید دارند این معنا استفاده می شود.

(۲)

۱۶- شرایطی برای امید رستگاری

-” فَأَمَّا مَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صلِحاً فَعَسی أَن یَکُونَ مِنَ الْمُفْلِحِینَ

-و اما کسی که توبه کرد و ایمان آورد و عمل صالح به جا آورد امید آن هست که از رستگاران باشد.“

آنچه درباره گرفتاری مشرکین در قیامت بیان شده درباره کسی بود که کفر بورزد، و به سوی خدای سبحان رجوع هم نکند، پس بنابر این کسی که رجوع کند و

۱- آیه ۱۰۳و۱۰۴ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۱۲

۲- آیه ۲۵ و ۲۶ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۷۲

ایمان بیاورد، و عمل صالح انجام دهد، امید آن هست که از رستگاران باشد.

کلمه عسی در اینجا به معنای لغوی کلمه (امید) نیست، بلکه معنای تحقیق و حتمیت را می رساند، و خدای تعالی خواسته است، طبق رسم و عادت بزرگان بشر سخن بگوید، چون عادت مردان بزرگ این است که کاری را که می خواهند انجام دهند می گویند، امید است انجام دهم، ممکن هم هست همان معنای لغوی یعنی امیدواری منظور باشد، و خدای تعالی از طرف خود توبه کاران اظهار امید کرده باشد، که در این صورت معنای جمله این می شود که: آنهایی که توبه کرده و ایمان آورده، و عمل صالح کردند، در انتظار رستگاری باشند.

(۱)

قسمت دوم: استغفار، و قوانین الهی حاکم بر آن

۱- استغفار و توبه به درگاه پروردگار رحیم و ودود

۱- آیه ۶۷ سوره قصص المیزان ج : ۱۶ ص : ۹۶

-" وَ استَغْفِرُوا رَبَّكمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبى رَحِيمٌ وَدُودٌ،

-از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او بازگردید که پروردگارم مهربان و دوستدار بندگان توبه کار است."

از خدای تعالی در باره گناهان خود طلب مغفرت کنید و با ایمان آوردن به او و به رسول او بسویش برگردید زیرا خدای تعالی دارای رحمت و مودت است و استغفار کنندگان و تائبین را رحم می کند و دوست می دارد.

از موارد استعمال دو کلمه رحیم و ودود بر می آید که" مودت " نوع خاصی از حب است و آن حبی است که آثار و پی آمدهایی آشکار دارد مثل، الفت و آمد و شد و احسان. به آیه زیر توجه فرمایید:

-" و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه ."

و اگر خدای تعالی را ودود خوانده به همین جهت است که او بندگان خود را دوست می دارد و آثار محبت خود را با افاضه نعمت هایش بر آنان ظاهر می سازد آن هم چه نعمت هایی که هیچ کس نمی تواند عدد آنها را بشمارد، همچنانکه خودش فرمود:" و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها،" پس به این دلیل خدای تعالی نسبت به انسانها ودود است.

(۱)

۲- هر طاعتی استغفار است!

-" ... وَ مَا تُقَدِّمُوا لأَنفُسِكم مِّنْ خَيرٍ تجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً وَ استَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمُ،

-و بدانید آنچه از کارهای خیر می کنید و از پیش برای خود می فرستید نزد خدایش می یابید، اما بهتر از آنچه که کردید و با أجری عظیم تر. و از خدا طلب مغفرت کنید که خدا آمرزنده و رحیم است."

می فرماید: هر اطاعتی که به نفع خود از پیش بفرستید، یعنی برای اینکه با آن زندگی آخرتی خود را تامین کنید، نزد خدا آن را خواهید دید، یعنی در روز لقاء الله آن را بهتر از همه کارهای نیک که می کردید، و یا بهتر از هر چیزی که در دنیا باقی می گذارید،

۱- آیه ۹۰ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۵۵۹

و پر اجرتر از آن خواهید یافت .

" و استغفروا الله ان الله غفور رحیم،" سوره مزمل را با امر به استغفار ختم نمود، و در اینکه فرمود: به درستی خدا غفور و رحیم است اشعاری به وعده مغفرت و رحمت هم دارد، و بعید نیست مراد از استغفار انجام مطلق طاعات باشد، چون طاعات وسائلی هستند که با آن مغفرت خدا شامل حال آدمی می شود، پس می توان گفت: هر طاعتی استغفار است .

(۱)

۳- شرط استجابت استغفار: ادامه ندادن گناه

-" وَ الَّذِینَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشةً أَوْ ظلَمُوا أَنفُسهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاستَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَن یَغْفِرُ الذُّنُوب إِلا اللَّهُ وَ لَمْ یُصرُّوا عَلی مَا فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولَئک جَزَاؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّتٌ تجْرِی مِن تحْتِهَا الأَنهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِینَ!

- نیکان آنها هستند که هر گاه کار ناشایسته از ایشان سر زند یا ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا استغفار کنند، که هیچ کس جز خدا نمی تواند گناه خلق را بیامرزد، و آنها هستند که اصرار در کار زشت نکنند چون به زشتی معصیت آگاهند. آنها هستند که پاداش عملشان آمرزش پروردگار است و باغهائی که از زیر درختان آن نهرها جاری است، جاوید در آن بهشت ها متنعم خواهند بود، و چه نیکو است پاداش نیکوکاران عالم !"

خدای تعالی در آیه مورد بحث استغفار را مقید کرد به جمله:" و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون،" در نتیجه فهمانید که تنها استغفار کسی مؤثر است که نخواهد آن عمل زشت را همچنان مرتکب شود، برای اینکه اصرار داشتن بر گناه هیاتی در نفس ایجاد می کند که با بودن آن هیات ذکر مقام پروردگار نه تنها مفید نیست، بلکه توهین به امر خدای تعالی نیز هست، و دلیل بر این است که چنین کسی از هتک حرمت های الهی و ارتکاب به محرمات او هیچ باکی ندارد، و حتی نسبت به خدای عز و جل استکبار دارد، با این حال دیگر عبودیتی باقی نمی ماند، و ذکر خدا سودی نمی بخشد.

و به خاطر همین علت بود که جمله نامبرده را با جمله:" و هم یعلمون،" ختم فرمود، و این خود قرینه ای است بر این که کلمه ظلم در صدر آیه شامل گناهان صغیره نیز می شود، چون اصرار بر گناه موجب اهانت به امر خدا است، و نشانه آن است که چنین کسی هیچ احترامی و اهمیتی برای امر خدا قائل نیست، و مقام او را تحقیر می کند، و در این دلالت هیچ فرقی بین گناه صغیره و کبیره نیست، پس جمله :" ما فعلوا " اعم است از گناهان کبیره، و مراد از آن همان چیزی است که در صدر آیه ذکر کرد، چیزی که هست گناه صغیره اگر فاحشه نیست ظلم به نفس هست، (زیرا بتدریج ملکه گناهکاری را در نفس پدید می آورد.)

۱- آیه ۲۰ سوره مزمل المیزان ج ۲۰ ص ۱۱۹

و جمله:" اولئک جزاؤهم مغفره،" بیان اجر جزیل آنان است، و آنچه خدای تعالی در این آیه تذکر داده عین همان فرمانی است که در آیه " و سارعوا الی مغفره من ربکم و جنه ...." فرموده، یعنی سرعت بخرج دادن به سوی مغفرت، و به سوی جنت.

(۱)

۴- وقت استغفار

-" قَالُوا یَأَبَانَا استَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا کُنَّا خَطِئِین،

-قَالَ سوْف أَستَغْفِرُ لَکُمْ رَبی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ،

-گفتند: ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه، که ما خطا کار بوده ایم،

-گفت: برای شما از پروردگارم آمرزش خواهم خواست، که او آمرزگار و رحیم است."

کافی به سند خود از فضل بن ابی قره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرموده:

- بهترین وقتی که می توانید در آن وقت دعا کنید و از خدا حاجت بطلبید وقت سحر است، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود که: یعقوب به فرزندان خود گفت:" سوف استغفر لکم ربی،" و منظورش این بود که در وقت سحر طلب مغفرت کند .

در این معنی روایات دیگری نیز هست از جمله الدر المنثور از ابی الشیخ و ابن مردویه از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم روایت کرده که شخصی از آن جناب پرسید چرا یعقوب استغفار را تاخیر انداخت؟ فرمود: تاخیر انداخت تا هنگام سحر فرا برسد چون دعای سحر مستجاب است.

(۲)

۵- مُستَغْفِرِینَ بِالأَسحَارِ

-« الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا ءَامَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَاب النَّار،

-الصبرِینَ وَ الصدِقِینَ وَ الْقَنِتِینَ وَ الْمُنفِقِینَ وَ الْمُستَغْفِرِینَ بِالأَسحَارِ،

-بندگانی که می گویند: پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهانمان را بیامرز و از عذاب آتش محفوظمان بدار!

-بندگانی که خویشتن دار و راستگو و اهل عبادت و انفاقگر و استغفار کنندگان در سحرگاهانند .»

در این آیه متقین را به داشتن پنج خصلت ممتاز توصیف کرده، که تقوای هیچ متقی خالی از آنها نیست.

۱- آیه ۱۳۵ و ۱۳۶ سوره آل عمران المیزان ج ۴ ص ۲۹

۲- آیه ۹۷و۹۸ سوره یوسف المیزان ج : ۱۱ ص : ۳۴۶

صبر ، و اینکه این صفت اول ذکر شده به خاطر این است که مقدم بر خصلت های دیگر است، البته از آنجائی که در آیه، صبر را مطلق آورده، شامل همه صبرهای دیگر هم می شود: صبر بر اطاعت، صبر بر ترک معصیت، و صبر بر مصیبت .

صدق که هر چند حقیقتش به حسب تحلیل عبارت است از مطابق بودن ظاهر گفتار و کردار آدمی با باطنش، و لیکن اگر کلمه نامبرده را به این معنا بگیریم شامل تمامی فضائل می شود، دیگر حاجت نبود صابرین و قانتین و آن دیگر صفات را ذکر کند، پس قطعا این معنای تحلیلی منظور نبوده، در نتیجه باید گفت که مراد از آن همان راستگوئی است و بس (و خدا داناتر است.)

قنوت به معنای خضوع برای خدای سبحان است، که شامل عبادات و اقسام اطاعت ها می شود.

انفاق که منفقین اسم فاعل از آن است، عبارت است از دادن مال به کسی که مستحق آن است.

استغفار در سحرها، که منظور از آن همان نماز شب و استغفار در آن است، و روایات وارده، استغفار در اسحار را به نماز شب، و استغفار در قنوت آخرینش که همان یک رکعت وتر است تفسیر نموده اند.

خدای تعالی در سوره مزمل، آیه ۱۹ و سوره دهر آیه ۲۹ بعد از یادآوری قیام در شب و تهجد و عبادت در آن استغفار را، راه انسانها به سوی پروردگارشان خوانده، و فرموده:« ان هذه تذکره ، فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا.»

(۱)

۶- حوزه تاثیر استغفار

-..." فَاعْف عَنهُمْ وَ استَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فی الأَمْرِ...

-... از آنان درگذر و از خدا بر آنها طلب آمرزش کن و برای دلجوئی آنان در کار جنگ مشورت نما...."

در این جمله خدای تعالی رسول گرامی خود صلی الله علیه وآله وسلّم را مامور کرد تا از آنان عفو کند تا در نتیجه بر اعمال ایشان اثر معصیت مترتب نشود و اینکه از خدا بر ایشان طلب مغفرت کند با اینکه مغفرت بالاخره کار خود خدای تعالی است.

عبارت" استغفر لهم،" هر چند مطلق است، و اختصاصی به مورد بحث آیه ندارد، و لیکن موارد حدود شرعی و امثال آن را شامل نمی شود، و چنان مطلق نیست که حتی اگر فردی مرتکب قتل شد او را هم ببخشاید و یا اگر زنا کرد تنها برایش طلب مغفرت کند و دیگر حد شرعی را بر او جاری نسازد، چون اگر اطلاق تا این مقدار شمول داشته

۱- آیه ۱۶و۱۷ سوره آل عمران المیزان ج ۳ ص ۱۷۶

باشـد بـاعث لغو شـدن تشـریع می گردد، علاوه بر اینکه جمله:" و شـاورهم فی الامـر،" که به یک لحن عطف بر مساله عفو و مغفرت شـده، خود شاهـد بر این است که این دو امر: یعنی عفو و مغفرت در چـارچوب ولایـت و تـدبیر امور عـامه بوده، چون اینگونه امور است که مشورت بر می دارد، و اما احکام الهی خیر، پس عفو و مغفرت هم در همان امور اداری جامعه است.

(۱)

۷- نقش استغفار در رفع بلاها و حوادث عالم

-" وَ یَقَوْمِ استَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُرْسِلِ السمَاءَ عَلَیْکم مِّدْرَاراً وَ یَزِدْکمْ قُوَّةً إِلی قُوَّتِکُمْ وَ لا تَتَوَلَّوْا مجْرِمِینَ،

-و نیز گفت: ای مردم از پروردگارتـان طلب مغفرت نموده، سـپس برگردیـد تا باران سودمنـد آسـمان را پی در پی به سویتان بفرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید و زنهار، به ناکاری و عصیان روی از خدای رحمان مگردانید."

این آیه می فهمانـد ارتبـاطی کامـل بین اعمـال انسانهـا با حوادث عالم برقرار است، حوادثی که با زنـدگی انسانها تماس دارد، اعمـال صالـح بـاعث می شود که خیرات عـالم زیاد شود و برکات نازل گردد، و اعمال زشت باعث می شود بلاها و محنت ها پشت سـر هم بر سـر انسانها فرود آیـد و نقمت و بدبختی و هلاکت به سوی او جلب شود، و این نکته از آیات دیگر قرآنی نیز اسـتفاده می شـود از آن جمله آیه زیر همین مطلب را بطـور صـریح خاطرنشـان نموده، می فرمایـد:" و لو ان اهـل القری امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض."

(۲)

۸- اثر استغفار در رفع بلاها و فراوانی نعمتها

-" فَقُلْت استَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفَّارا،

-یُرْسِلِ السمَاءَ عَلَیْکم مِّدْرَاراً،

-وَ یُمْدِدْکم بِأَمْوَلٍ وَ بَنِینَ وَ یجْعَل لَّکمْ جَنَّتٍ وَ یجْعَل لَّکمْ أَنهَراً،

-به ایشان گفتم از پروردگارتان طلب مغفرت کنید که او بسیار آمرزنده است،

-که اگر چنین کنید ابر آسمان را مرتب بر شما می باراند،

-و به وسیله اموال و فرزندان یاریتان می کند و برایتان باغها رویانیده و نهرها جاری می سازد."

این آیـات نعمت هـای دنیایی را می شـمارد، و از نوح علیه السـلام حکایت می کنـد که به قوم خود وعـده فراوانی نعمت ها و تواتر آن را می دهد، به شرطی که از پروردگار

۱- آیه ۱۵۹ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۸۷

۲- آیه۵۲سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۴۴۵

خود طلب مغفرت گناهان کنند.

پس معلوم می شود استغفار از گناهان اثر فوری در رفع مصائب و گرفتاریها و گشوده شدن درب نعمت های آسمانی و زمینی دارد، می فهماند بین صلاح جامعه انسانی و فساد آن، و بین اوضاع عمومی جهان ارتباطی برقرار است، و اگر جوامع بشری خود را اصلاح کنند، به زندگی پاکیزه و گوارایی می رسند، و اگر به عکس عمل کنند عکس آن را خواهند داشت.

این معنا از آیه شریفه زیر هم استفاده می شود که فرموده:" ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس،" و همچنین آیه زیر که می فرماید:" و ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم،" و آیه شریفه:" و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الأرض. "

(۱)

۹- نفاق استغفار ناپذیر

-" فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فی قُلُوبِهِمْ إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا کانُوا یَکْذِبُونَ،

-اسْتَغْفِرْ لهُمْ أَوْ لا تَستَغْفِرْ لهُمْ إِن تَستَغْفِرْ لهُمْ سبْعِینَ مَرَّةً فَلَن یَغْفِرَ اللَّهُ لهُمْ ذَلِك بِأَنهُمْ کفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ اللَّهُ لا یهْدِی الْقَوْمَ الْفَسِقِینَ،

-خدا به سزای آن خلف وعده ای که کردند و اینکه دروغ می گفتند، تا روزی که دیدارش می کنند در دلهایشان نفاق انداخت،

-برای ایشان آمرزش بخواهی و یا نخواهی، خداوند هرگز ایشان را نخواهد آمرزید هر چند هفتاد بار برایشان آمرزش بخواهی، و این بدان جهت است که ایشان به خدا و رسولش کفر ورزیدند و خداوند مردم فاسق و عصیانگر را هدایت نمی کند."

این آیه اولا دلالت دارد بر اینکه خلف وعده و دروغ در سخن از علل نفاق و نشانه های آن است و ثانیا بعضی از نفاقها هست که بعد از ایمان، به دل راه می یابد، همچنانکه برخی از کفرها بعد از ایمان می آید، و آن ارتداد است.

جمله:" ان تستغفر لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم،" می رساند که از طبیعت مغفرت چیزی به ایشان نمی رسد، چه اینکه تو در باره آنها طلب مغفرت کنی و چه نکنی، چه یکبار و چه چند بار، چه زیاد و چه کم .

به دنبال آن، علت مطلب را بیان کرده و فرموده: برای اینکه ایشان به خدا و رسولش کافر شدند یعنی مانع از شمول مغفرت، کفر ایشان است به خدا و رسول، و این مانع با بود و نبود استغفار و یا کم و زیادی آن برطرف نمی شود، چون بود و نبود آن

و

۱- آیه ۱۰ تا ۱۲ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۴۶

کم و زیادش کفر ایشان را از بین نمی برد.

و این مطلب برای هر کس در قرآن دقتی کند از واضحات است که از نظر قرآن هیچ امیدی به نجات کفار و منافقین بدتر از کفار نیست، مگر آنکه قبل از مرگ از کفر و نفاق خود توبه کنند .

منظور از "یوم یلقونه،" روزی است که خدا را ملاقات کنند، منظور از آن روز مرگ است که ظاهر آیه:" من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات،" آن را افاده می کند. منافقین بر نفاق خود باقی خواهند بود تا روزی که بمیرند .

-" و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره انهم کفروا بالله و رسوله و ماتوا و هم فاسقون،"

این آیه نهی می کند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم را از اینکه نماز میت بخواند بر کسی که منافق بوده، و از اینکه کنار قبر منافقی بایستد، و این نهی را تعلیل کرده است به اینکه چون کفر ورزیدند و فاسق شدند و بر همین فسق خود مردند، و این تعلیل تنها در این آیه نیامده، بلکه در هر جا که گفتگو از لغویت استغفار به میان آمده همین تعلیل ذکر شده است.

و از همه این موارد که ذکر شد برمی آید کسی که بخاطر احاطه و استیلای کفر در دلش فاقد ایمان به خدا گشته دیگر راهی بسوی نجات ندارد، و نیز برمی آید که استغفار جهت منافقین و همچنین نماز خواندن بر جنازه های ایشان و ایستادن کنار قبور ایشان و طلب مغفرت کردن، لغو و بی نتیجه است .

(۱)

۱۰- استغفار ملائکه بر مؤمنین و توضیحی بر آن

-" الَّذِینَ یحْمِلُونَ الْعَرْش وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَستَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْت کلَّ شیْ ءٍ رَّحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سبِیلَك وَقِهِمْ عَذَاب الجَحِیمِ،

-آنان که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون عرش هستند پروردگار خود را حمد و تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که ایمان آورده اند استغفار می کنند که ای پروردگار ما سعه رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته پس کسانی را که توبه کردند و راه تو را پیروی نمودند بیامرز و از عذاب جهنم حفظ فرما !"

در این آیات خاطر نشان می سازد که مردم در مقابل نازل کردن کتاب و به پا خاستن دعوت به منظور مغفرت و قبول توبه گروهی و عقاب گروهی دیگر دو جورند:

یک طایفه آنهایند که ملائکه حامل عرش خدا و طواف کنندگان پیرامون آن

۱- آیه ۷۷ و ۸۰ و۸۴ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۴۷۴و۴۸۶

برایشان استغفار می کنند و آنان عبارتند از: توبه کنندگان که به سوی خدا بر می گردند و راه او را پیروی می کنند. و نیز صلحا از پدران و همسران و ذریه ایشانند.

و دسته دوم عبارتند از، کسانی که به جرم کفر ورزیدن به توحید، اهل عذابند .

" الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به ...،" آن ملائکه ای که حامل عرشند، عرشی که تمامی اوامر و همه احکام الهی از آنجا صادر می شود، اوامر و احکامی که با آنها امور عالم تدبیر می شود، و نیز آن ملائکه ای که پیرامون عرشند، یعنی مقربین از ملائکه " یسبحون بحمد ربهم - خدا را منزه می دارند،" در حالی که این تنزیهشان همراه با ثنای پروردگارشان است.

" و یستغفرون للذین امنوا، "- یعنی از خدای سبحان می خواهند تا هر کس را ایمان آورده بیامرزد.

" ربنا وسعت کل شی ء رحمه و علما ...." - این جمله حکایت متن استغفار ملائکه است، ملائکه قبل از درخواست خود نخست خدا را به سعه رحمت و علم ستوده اند، و اگر در بین صفات خداوندی رحمت را نام برده و آن را با علم جفت کردند، بدین جهت است که خدا با رحمت خود بر هر محتاجی انعام می کند و با علم خود احتیاج هر محتاج و مستعد رحمت را تشخیص می دهد.

" فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلك و قهم عذاب الجحیم! " ملائکه می گویند: خدایا حال که رحمت و علم تو واسع است، پس کسانی را که با ایمان آوردن به یگانگی تو و با پیروی دین اسلام، به سوی تو برگشتند، بیامرز و از عذاب جحیم حفظشان فرما . و این همان غایت و غرض نهایی از مغفرت است.

مراد از راهی که مؤمنین از آن پیروی کردند، همان دینی است که خدا برای آنان تشریع کرده، و آن دین اسلام است. و پیروی دین اسلام عبارت است از اینکه عمل خود را با آن تطبیق دهند. پس مراد از توبه این است که با ایمان آوردن به طرف خدا برگردند.

-ربنا و أدخلهم جنات عدن التی وعدتهم ...!

-پروردگار! ایشان را در جنات عدن که وعده شان داده ای داخل فرما، هم ایشان را و هم پدران و همسران و ذریات ایشان را که صلاحیت دارند! به درستی و به راستی که تنها تو عزیز فرزانه ای!

در این آیه مجددا ندای ربنا را تکرار کردند تا عطوفت الهی را بیشتر برانگیزند. و مراد از وعده ای که خدای تعالی داده، وعده هایی است که به زبان انبیایش و در کتب آسمانی اش داده است.

" و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذریاتهم. . . پروردگارا و هر کس از ایشان و

پدران و همسران و فرزندان ایشان که صلاحیت داخل شدن بهشت را دارند، داخل بهشت های عدن بفرما ! "

این نکته از سیاق آیات به خوبی معلوم است که استغفار ملائکه برای عموم مؤمنین است و نیز معلوم است که مؤمنین را دو قسمت کردند: یکی آن مؤمنینی که خودشان توبه کرده و راه خدا را پیروی کردند که خدا هم وعده جنات عدن به ایشان داده است. و قسم دوم آن مؤمنینی که خودشان چنین نبوده اند و لیکن صلاحیت داخل شدن در بهشت را دارند و ملائکه قسم اول را متبوع و قسم دوم را تابع آنان خواندند.

از این تقسیم برمی آید:

طایفه اول اشخاصی هستند که در ایمان و عمل کاملند، چون مقتضای حقیقت معنای " الذین تابوا و اتبعوا سبیلک،" همین است، لذا اول این طایفه را ذکر کردند و از پروردگار خود خواستند تا ایشان را بیامرزد و وعده بهشت عدنی که به ایشان داده در حقشان منجز فرماید.

و طایفه دوم در مقام و منزلت پایین تر از طایفه اولند، و کسانی هستند که ایمان و عمل صالح خود را به حد کمال نرسانده اند و ایمانی ناقص و ضعیف دارند و عملی زشت، ولی به طایفه اول منسوبند، یا پدر و یا فرزند و یا همسر آنهایند، لذا سپس این طایفه را ذکر کرده و از خدای تعالی درخواست کرده اند که این طایفه را هم به طایفه اول کاملین در ایمان در جنات عدن ملحق نموده، و از بدی ها حفظشان فرماید .

بنا بر این بیان، آیه شریفه مورد بحث در معنای آیه " و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شی ء،" خواهد بود، با این تفاوت که آیه مورد بحث دامنه شمولش وسیع تر است، چون شامل پدران و همسران نیز می شود، به خلاف آیه سوره طور که تنها شامل ذریات می شود، و از نظر دیگر نیز وسیع تر است، چون در آیه سوره طور ایمان ذریه قید شده و در آیه مورد بحث صلاحیت ذریه و آباء و ازواج، و صلاحیت اعم از ایمان است .

" و قهم السیئات و من تق السیئات یومئذ فقد رحمته ...،" مراد از سیئات آثار گناهان است که همان کیفر آنهاست، و اگر آثار گناهان را سیئات خوانده، بدین مناسبت است که کیفر بدی هم بدی است، همچنان که خدای تعالی فرموده:" و جزاء سیئه سیئه مثلها."

ظاهرا این آیه هم از آیاتی است که دلالت می کند بر اینکه پاداش روز قیامت خود اعمال است، همچنان که کیفر اعمال زشت نیز خود آن اعمال است و امثال این گونه آیات در کلام خدای تعالی بسیار و مکرر آمده، مانند: " انما تجزون ما کنتم تعملون."

و به هر حال مراد از سیئات که ملائکه درخواست حفظ مؤمنین را از آنها کرده اند، هراس ها و شدایدی است که در روز قیامت همه با آن مواجهند، نه عذاب جهنم .

(۱)

۱۱- استغفار ملائکه بر اهل زمین

-" تَکادُ السمَوت یَتَفَطرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ وَ الْمَلَئکَهُ یُسبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِمْ وَ یَستَغْفِرُونَ لِمَن فی الأَرْضِ أَلا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ،

-این وحی آن قدر عظیم است که مبدأ نزولش یعنی آسمانها، نزدیک است از بالا شکافته شود و ملائکه هم که می بینند خداوند بندگان خود را مهمل نگذاشته به منظور هدایتشان وحی می فرستد او را تسبیح و حمد می گویند و برای سکنه زمین استغفار می کنند، و اعلام می دارند که بدانید خدا آمرزگار رحیم است."

" و الملئکه یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض،" یعنی فرشتگان، خدای را از هر چه که لایق به ساحت قدسش نیست منزه داشته، و او را با شمردن کارهای جمیلش ثنا می گویند. و یکی از چیزهایی که لایق ساحت قدس او نیست همین است که امر بندگان خود را مهمل گذارد، و آنان را به سوی دینی که خود تشریع می کند، و از راه وحی ابلاغ می فرماید هدایت نکند، با اینکه این هدایت یکی از کارهایی است که انجامش از ناحیه خدا جمیل و پسندیده است. و از خدای سبحان درخواست می کنند که اهل زمین را بیامرزد.

و معلوم است که حصول این آمرزش سببی دارد که قبلا باید حاصل شده باشد، و آن سبب عبارت است از پیمودن طریق بندگی، و آنهم احتیاج به هدایت خود خدا دارد .

پس برگشت درخواست مغفرت برای اهل زمین به این درخواست است که خدا برای آنان دینی تشریع کند، و آنگاه کسانی را که به آن دین می گروند بیامرزد.

" ألا ان الله هو الغفور الرحیم،" یعنی آگاه باش که خدای سبحان بدان جهت که متصف به دو صفت مغفرت و رحمت است، و او را به نام غفور و رحیم می خوانید، ساحت قدسش اقتضاء می کند که برای اهل زمین کاری کند و زمینه ای فراهم سازد که به مغفرت و رحمت او برسند و آن کار همین است که از راه وحی و رسالت دینی برایشان تشریع کند که به وسیله آن به سوی سعادت خود هدایت شوند.

(۲)

قسمت سوم: بحثی در موضوع و فلسفه تشریع توبه

عنوان و موضوع توبه

۱- آیه ۷ تا ۹ سوره غافر(مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۶۸

۲- آیه ۵ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۲

عنوان توبه با همه معانیش که در قرآن کریم آمده از تعالیم حقیقی است که مختص به این کتاب آسمانی است. چون توبه به معنای ایمان آوردن از کفر و شرک هر چند در سایر ادیان آسمانی مانند دین موسی و عیسی علیهماالسلام نیز دایر است، اما نه از جهت تحلیل حقیقت توبه و سرایت دادن آن به ایمان بلکه به اسم اینکه، خود توبه ایمان است .

حتی از اصول مستقله ای که، آئین مسیحیت را بر آن اصول پی نهاده اند، بر می آید که اصلا توبه فائده ای ندارد، بلکه ناممکن است که انسان از توبه اش بهره مند شود، مخصوصا این معنا از مطالبی که در توجیه به دار آویخته شدن مسیح و جان خود را فدای بشر کردن آورده اند به خوبی مشاهده می شود.

ارباب کلیسا بعد از افراط در مساله توبه آنقدر در این مساله که آنرا محال می دانستند بی حد و مرز شدند، که به مردم گنهکار اوراق مغفرت می فروختند، و از این راه تجارت می کردند، کلیساچیان که اولیای دین مسیحیت بودند گناهان گنهکارانی را که نزدشان می آمدند و به گناه خود اعتراف می کردند می آمرزیدند .

ولی قرآن کریم - نه آن راه تفریط را رفته و نه این راه افراط را بلکه حال انسان را از نظر دعوت شدن و هدایت پذیرفتنش تحلیل کرده، و دیده که انسان از نظر پذیرفتن هدایت او، و رسیدنش به کمال و کرامت و سعادتی که باید در زندگی آخرتیش نزد خدای سبحان داشته باشد سعادتی که برایش حیاتی و واجب بوده و در سیر اختیاری به سوی پروردگارش بی نیاز از آن نیست، به تمام معنا فقیر است یعنی فقر و تهیدستی در حاق ذات او است.

خدای تعالی چون می دانست که نزدیک شدن بشر به منزلگاه کرامت و استقرارش در مستقر سعادت موقوف بر این است که از آنچه او را به خطر می افکند منصرف شود، و اگر هم مبتلا ـ بدان شده، از آن دل بر کند، و به سوی پروردگارش رجوع کند، به همین جهت خدای سبحان باب توبه را فتح نمود، توبه از کفر و شرک و توبه از فروعات آن، که همان گناهان باشد.

پس توبه به معنای رجوع به خدای سبحان، و دل زده شدن از لوث گناه و

تـاریکی و دوری از خـدا و شـقاوت، مشـروط بر این است که قبلاـ انسان به وسـیله ایمان آوردن به خـدا و روز جزا خود را در مسـتقر دار کرامت و در مسیر تنعم به اقسام نعمت اطاعتها و قربت ها قرار داده باشد، و به عبارتی دیگر موقوف بر این است که قبلا از شرك و از هر گناهی توبه کرده باشد، هم چنانکه فرمود:

-" و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون!

-هان ! ای مؤمنین، همگی به سوی خدا توبه برید، تا شاید رستگار گردید! "

پس توبه به معنای برگشـتن به سوی خدا هم توبه از شرك را شامل می شود و هم توبه از گناه را، بلکه شامل غیر این دو نیز به بیانی که انشاء الله می آید می شود .

موضوع رجوع خدا به بنده

مطلب دیگر اینکه انسان از آنجائی که گفتیم فی نفسه سراپا فقر است، و به هیچ وجه مالك خیر و سعادت خود نیست، مگر به وسـیله پروردگار خود، به ناچار در این رجوعش به سوی پروردگار نیز محتاج است به عنایتی از پروردگارش، و اعانتی از او ، چون - در سـابق هم گفتیم رجوع به خـدای تعـالی احتیاج به عبودیت و مسـکنت به درگاه خـدا دارد، که این محقق نمی شود مگر به توفیق و اعانت او، که همین توفیق توبه او و برگشتش به سوی بنده گنهکارش است که قبل از توبه عبد شامل حال عبد می شود، و سپس توبه عبد محقق می گردد، همچنانکه در قرآن کریمش فرمود:

-" ثم تاب علیهم لیتوبوا- سپس به سوی آنان برگشت تا ایشان نیز به سویش برگردند."

و همچنین برگشـتن بنـده به سوی خـدا وقتی سودمنـد است که خـدای تعالی این توبه و برگشت را قبول کند که این خود توبه دوم خدای تعالی است، که بعد از توبه عبد صورت می گیرد هم چنانکه فرمود:

-" فاولئک یتوب الله علیهم- اینانند که خدای تعالی به سویشان بر می گردد."

اگر خواننـده محترم - که خـدایش توفیق دهـد- آن طوری که بایـد مساله را مورد دقت قرار دهـد خواهـد دیـد که تعـدد توبه خـدای تعـالی بـا قیـاس به توبه عبـد است، و گرنه توبه او یکی است، و آن عبـارت است از رجوع خـدای تعالی به رحمتش به سوی بنده که هم قبل از توبه عبد را شامل می شود و هم بعد از آن را، و گاه هم می شود که بدون توبه عبد شامل حال او می شود.

قبول شفاعت شفیع در حق بنده گنهکار در روز قیامت یکی از مصادیق توبه خدای تعالی است.

موضوع توبه و مسئله قرب و بُعد

مطلبی دیگر که تـذکرش لازم است این که مساله قرب و بعـد نزدیکی به خدا و دوری از او دو امر نسبی هسـتند، ممکن اسـت بعـد، در مقام قرب هم تحقق یابـد، بعد از یک مرحله، و قرب به مرحله ای دیگر، و بنا بر این معنای توبه در باره رجوع بعضـی از بنـدگان مقرب خـدا نیز مصـداق می یابـد، چون موقف او را اگر مقایسه کنیم با موضع کسـی که از او مقرب تر و به خدای تعالی نزدیکتر است، رجوع او به خدا، توبه می شود.

شاهـد این گفتـار مـا توبه هـایی است که خـدای تعـالی در کلاـم مجیـدش از انبیـای معصوم و بی گناه علیهم السلام حکایت فرموده:

از آن جملـه در بـاره آدم علیـه السـلام چنیـن می فرمایــد:" فتلقی آدم مـن ربـه کلمـات فتـاب علیـه- پس آدم کلمـاتی را از پروردگارش دریافت نمود، و در نتیجه خدای تعالی توبه اش بپذیرفت."

و نیز در حکایت دعای ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام بعد از بنای کعبه می فرماید:" و تب علینا انک انت التواب الرحیم."

و از موسی علیه السلام حکایت می کند که گفت:" سبحانک تبت الیک و انا اول المؤمنین."

و در خطاب به پیامبر اسلام می فرماید:" فاصبر ان وعد الله حق و استغفر لذنبک و سبح بحمد ربک بالعشی و الابکار!"

و نیز در باره همان جناب می فرماید:" لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعه العسره."

و این توبه، توبه عمومی خـدای سبحان است، که اطلاق آیات بسـیاری از کلام مجیـدش بر آن دلالت دارد، از قبیل آیه: غافر الـذنب و قابـل التـوب خـدائی که آمرزگـار گنـاه و پـذیرای تـوبه است، و آیه: "و هو الـذی یقبـل التوبه عن عبـاده- توبه را از بندگانش می پذیرد." و آیاتی دیگر از این قبیل.

پس خلاصه آنچه تاکنون گفتیم این شد که:

۱- گسترش رحمت از ناحیه خـدای تعالی بر بنـدگانش و در نتیجه آمرزش گناهان ایشان و بر طرف ساختن پرده ظلمتی که از ناحیه معاصـی بر دلهایشان افتاده - حال چه اینکه معصیت شرک باشد و چه پائین تر از آن - خود توبه خدا بر بندگان است، و برگشت بنـده به سوی خـدا و در خواست آمرزش گناهـان و ازاله آثـار سوء نافرمانیهـا از قلبش - چه اینکه شـرک باشـد و چه پائین تر از آن - خود توبه و رجوع بنده است به

پروردگار خودش.

۲- معلوم شد که توبه خدای تعالی بر بنده اش اعم است از توبه ابتدائی و توبه بعد از توبه بنده، و این توبه فضلی است از ناحیه خدای تعالی مثل سایر نعمت هائی که مخلوق خود را با آن متنعم می سازد، همانطور که هیچ بنده ای در آن نعمت ها طلبکار خدای تعالی نیست، هم چنین کسی توبه را بر خدا واجب و الزامی نکرده، و اینکه می گوییم عقلا بر خدا واجب است که توبه بنده اش را قبول کند، منظور ما از این وجوب چیزی جز آنچه از امثال آیات زیر استفاده می شود نمی باشد .

-" و قابل التوب"

-" و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون"

-" و ان الله یحب التوابین"

-" خدای تعالی توبه کاران را بسیار دوست می دارد"

-" و فاولئک یتوب الله علیهم- اینان همانهایند که خدا توبه شان را می پذیرد،"

و از این قبیل آیاتی که خدا را به صفت توبه پذیری توصیف می کند، و بندگانرا به سوی توبه تشویق و به سوی استغفار دعوت می کند، و همچنین آیات دیگری که وعده قبول توبه می دهد، حال یا در صریح کلام و یا در لوازم آن، و خدای تعالی به فرموده خودش و به دلیل عقل خلف وعده نمی کند.

از اینجا روشن می شود که خدای سبحان در قبول توبه بنده مجبور نیست، بلکه او بدون استثنا هیچ چیز و هیچ حالت در همه احوال مالک مطلق همه چیز است، پس او می تواند توبه را قبول کند همچنانکه وعده اش را داده و می تواند نکند، همچنانکه باز خودش فرموده:" ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم - محققا کسانی که بعد از ایمان آوردنشان کفر ورزیدند، و سپس کفر خود را از کفر نخستین خود شدیدتر کردند هرگز توبه شان پذیرفته نمی شود."

ممکن است آیه زیر را نیز از این باب گرفت که می فرماید:" ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلا."

۳- بطوری که از همه آیات توبه چه آنها که نقل کردیم، و چه آنها که نقل نکردیم استفاده می شود، توبه حقیقتی است که در نفس انسانی و قلب آدمی اثر اصلاحی دارد، و جان آدمی را آماده صلاح می سازد، صلاحی که زمینه است برای سعادت دنیا و آخرت او، و به عبارت دیگر توبه در آنجائی که نافع هست، یعنی شرائطش جمع است - در ازاله سیئات نفسانی اثر دارد، سیئاتی که آدمی را به هر بدبختی در زندگی دنیا و آخرتش می کشاند، و از رسیدنش به سعادت و استقرارش بر اریکه خوشبختی مانع

می شود.

و اما احکام شرعی و قوانین دینی به حال خود باقی است، نه با توبه ای از بین می رود، و نه با گناهی، بله چه بسا که بعضی از احکام به حسب مصالحی که در تشریع آن رعایت شده ارتباطی با توبه پیدا کند، و به وسیله توبه برداشته شود، لیکن این غیر آن است که بگوئیم خود توبه به تنهائی حکمی از احکام را بردارد، در آیه۱۷ سوره نساء توبه باعث آن می شد که حاکم شرع دست از شکنجه مرد و زن زناکار بردارد، اما نه توبه به تنهائی بلکه بضمیمه اصلاح، فرمود:" فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما ...."

و همچنین در آیه زیر توبه را در صورتی مؤثر می داند که هنوز مجرم دستگیر نشده، و اما اگر دستگیر شد هر چه هم توبه کند حکم خدا بر او جاری می شود، و حکم خدا به وسیله توبه برطرف نمی گردد، و آن آیه این است:" انما جزاؤ الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخره عذاب عظیم، الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم!" و از این قبیل آیاتی دیگر .

۴- آن ملاکی که به خاطر آن توبه در اسلام تشریع شد و قبلا بیانش گذشت همانا رهائی از هلاکت ناشی از گناهان و آثار سوء معاصی است، چون این رهایی وسیله رستگاری و مقدمه رسیدن به سعادت است، همچنانکه قرآن کریم فرمود:" و توبوا الی الله جمیعا ایه المؤمنون لعلکم تفلحون،"

و یکی از فوائد توبه علاوه بر این آن است که مفتوح بودن باب توبه، روح امید را در دل گنهکاران زنده نگه می دارد، و به هیچ وجه دچار نومیدی و خمودی و رکود نمی گردند، آری سیر زندگی بشر جز با دو عامل خوف و رجای متعادل مستقیم نمی شود، باید مقداری در دلش باشد، تا برای دفع مضرات برخیزد، و مقداری امید باشد تا او را به سوی جلب منافعش به حرکت در آورد، اگر آن خوف و این رجاء هر دو با هم نباشند، یا تنها خوف باشد، و یا تنها امید، آدمی هلاک می گردد همچنان که قرآن کریم از نومیدی زنهار داده می فرماید:" قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم، و انیبوا الی ربکم ! "

و تا آنجا که ما از غریزه بشری اطلاع داریم، بشر تا زمانی که در بازار زندگی شکست نخورده، و تلاشش بی نتیجه نگشته، روحش فعال و با نشاط و تصمیم هایش راسخ و محکم و تلاشش خستگی ناپذیر است، اما اگر در زندگی شکست بخورد، و اعمال و زحماتش بی نتیجه شود آرزویش به باد برود، آنوقت است که نومیدی بر دلش مستولی گشته و سستی ارکان او را فرا می گیرد، و ای بسا که کاری را که با زحمات زیاد پیش برده، در وسط راه رها کند و از راهی که رفته بر گردد، و برای همیشه از رستگاری و

رسیدن به هدف نا امید شود، توبه تنها و یگانه دوای این درد است، و بشر می تواند با توبه دل خود را همیشه زنده نگه دارد، و دل مشرف به هلاکت خود را دوباره از لبه پرتگاه هلاکت کنار بکشد .

از اینجا معلوم می شود توهمی را که ذیلا نقل می کنیم تا چه پایه ساقط و بی اعتبار است، و آن این است که بعضی گفته اند تشریع توبه و دعوت مردم به سوی آن، مردم را به ارتکاب معصیت، جری کردن، و بر ترک اطاعت جرأت دادن است، چون وقتی خاطر انسان جمع شد که خدا توبه اش را می پذیرد، و لو هر معصیتی که برایش پای دهد مرتکب شود، چنین اعتقادی جز زیادتر شدن جرأتش بر حرمات خدا، و فرورفتگیش در لجنزار گناهان چیزی به بار نمی آورد، و معتقد بدان، در هر گناهی را می کوبد، و با خود می گوید بعدا توبه می کنم .

وجه ساقط بودن این توهم این است که اگر توبه تشریع شده، برای این منظور که توهم شده نبوده، بلکه برای این بوده که آراسته شدن به زیور فضائل جز با مغفرت و آمرزش گناهان ممکن نیست، و علاوه بر این تشریع شده تا خدای تعالی حالت امید را در دلها حفظ کند، و حسن اثر توبه در این باره جای انکار نیست، و این مفسر و یا دانشمند که گفته است توبه مستلزم جری شدن انسان بر هر معصیتی است، چون این فکر را ایجاد می کند، که من گناه می کنم و سپس توبه می کنم، این معنا از نظرش دور مانده که توبه ای که او انگشت رویش گذاشته توبه مورد بحث ما نیست، یعنی توبه حقیقی نیست، بحث ما در باره توبه ای است که انسان را از گناه دلزده کند، و گناه را از نظر انسان منفور سازد، نه این لقلقه زبانی که او رویش انگشت نهاده، زیرا این چنین توبه را همه دارند، هم قبل از گناه دارند، و هم در حال گناه، و هم بعد از آن، علاوه بر اینکه در چنین فرضی گنهکار قبل از گناه هم توبه دارد، و حال آنکه قبل از صادر شدن گناه ندامت که همان توبه واقعی است تصور ندارد، مگر آنکه مدعی آن خواسته باشد با خدای تعالی و رب العالمین خدعه و نیرنگ بکند، که معلوم است مکر و نیرنگ باز به خودش بر می گردد .

۵- نافرمانی خدا که برای آدمی موقف شرم آوری است آثار سوئی در زندگی او دارد، و بشر هرگز از آنها دست بر نمی دارد، و توبه نمی کند، مگر به علم و یقین به زشتی آنها، که اگر چنین علمی برای انسان حاصل شود، اولا ممکن نیست آدمی از آنچه تاکنون مرتکب شده پشیمان نگردد، و پشیمانی تاثیر خاص باطنی است، که از کار زشتی که انجام شده در دل پیدا می شود، و ثانیا وقتی این حالت در دل پا بر جا می شود، که پاره ای افعال صالح و مخالف آن سیئات انجام دهد، اعمالی که بر رجوع و توبه او دلالت کند .

تمامی ریزه کاریهائی که خدای عز و جل در شریعت اسلام برای توبه مقرر کرده از قبیل ندامت، و سپس استغفار، و آنگاه مشغول انجام اعمال صالحه شدن، و در آخر از نافرمانی خدا دل کندن و چیزهائی دیگر از این قبیل، که در روایات وارد شده، و در کتب اخلاق متعرض آن شده اند، همه و همه به این واقعیت هائی که گفتیم برگشت می کند. و خلاصه آنچه زبان شرع در این باب بیان کرده زبان فطرت و واقعیت های خود بشر است .

۶- اینکه توبه که عبارت شد از برگشتن اختیاری از گناه به طاعت و عبودیت، وقتی محقق می شود که در ظرف اختیار صورت بگیرد، یعنی در عالم دنیا که عرصه اختیار است، و اما در عالمی دیگر که عبد هیچ اختیاری از خود ندارد، و نمی تواند به اختیار خود یکی از دو راه صلاح و طلاح و سعادت و شقاوت را انتخاب کند، توبه در آنجا راه ندارد.

توبه غیر قابل قبول جرایم حق الناس

یکی از مواردی که توبه در آنجا صحیح نیست چون هیچ انتخابی در اختیار انسان نیست، گناهان مربوط به حقوق الناس است، در باره حق الله، توبه تصور دارد، چون خدای تعالی خودش وعده داده از گناهان گذشته توبه کاران صرفنظر فرماید، ولی مردم چنین وعده ای به ما نداده اند، و من که حق آنان را ضایع کرده ام از بین بردن آثار سوء این ظلم در اختیار من نیست، هر چه من بگویم توبه کردم، مادام که صاحب حق از من راضی نشده فائده ندارد، چون خود خدای سبحان هم حقوقی برای مردم جعل کرده، و حقوق مردم را محترم شمرده، و تعدی به یک فرد از بندگانش به اموال و ناموس و آبرو و جانش را ظلم و عدوان خوانده، و حاشا بر خدای عز و جل که به کسی اختیار تام دهد، تا بدون هیچ جرمی آن حقوق را از بندگانش سلب کند. و در حقیقت خودش کاری بکند که بندگانش را از آن نهی کرده، و از این راه به آنان ستم روا بدارد، همچنانکه خودش فرمود:" ان الله لا یظلم الناس شیئا. "

بله این مطلب یک مورد استثنا دارد، و آن توبه از شرک است که نه تنها گناهان مربوط به حقوق الله را محو می کند، بلکه گناهان مربوط به حقوق الناس را هم از بین می برد، و خلاصه اثر تمامی بدیها و گناهان مربوط به فروع دین را از بین می برد، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود:

" الاسلام یجب ما قبله - اسلام ما قبل خود را محو نابود می سازد."

با همین روایت است که آیات مطلق که دلالت دارد بر آمرزش همه گناهان، نظیر آیه۵۴ سوره زمر تفسیر می شود. اگر در آن آیه بطور مطلق فرموده: " قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و

انیبوا الی ربکم و اسلموا له !" روایت بالا آن را تفسیر می کند به اینکه راه آمرزش همه گناهان اسلام آوردن است.

توبه دشوار بعد از باب کردن سنت انحرافی

مورد دیگری که توبه در آنجا صحیح نیست، گناهی است که انسان آنرا در بین مردم سنت و باب کند، و مردم را از راه حق منحرف سازد .

در اخبار آمده که وزر و گناه هر کس که به آن عمل کند، و یا به خاطر آن سنت، از راه حق منحرف و گمراه گردد، به گردن کسی است که آن سنت را باب کرد و علت قبول نشدن توبه او این است که حقیقت توبه و رجوع به سوی خدای تعالی در امثال این موارد تحقق نمی یابد، برای اینکه گنه کار پدیده ای پدید آورده که عمری دراز دارد، قهرا آثار آن نیز با بقای آن باقی خواهد ماند، و دیگر نمی توان آن آثار را از بین برد، و مانند آن مواردی نیست که گناه تنها بین گنه کار و خدای عز اسمه بوده و به دیگران تجاوز نکرده است.

گناه نکردن بهتر از توبه کردن از گناه است!

اینکه: توبه هر چند که محو می کند از گناهان آنچه را که محو می کند، و گو اینکه خدای تعالی در این باره فرموده:" فمن جائه موعظه من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله!" و هر چند که از ظاهر آیه:" الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما و من تاب و عمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا،" و مخصوصا با در نظر گرفتن آیه دوم بر می آید که توبه خود به تنهائی و یا به ضمیمه ایمان و عمل صالح علاوه بر اینکه گناه را محو می کند آنرا مبدل به حسنات هم می سازد، لیکن پرهیز کردن از گناهان هیچ ربطی به گناه کردن و سپس توبه نمودن ندارد، و قابل مقایسه با آن نیست، چون خدای عز و جل در کتاب خود روشن کرده که اولا معاصی هر چه باشد بالاخره به نوعی به وساوس شیطانی منتهی می شود، و ثانیا ستایش هائی که از مخلصین و معصومین از گناه و لغزشها کرده، برابر با ستایشی که از گناهکاران توبه کار نموده نمی باشد، در این آیات دقت بفرمائید:

-" قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین قال هذا صراط علی مستقیم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان ...."

برای اینکه مخلصین و معصومین علیهم السلام آنچنان مختص به مقام عبودیت تشریفی هستند، که غیر آنان یعنی حتی صالحان و توبه کاران هرگز به پایه آنان نمیرسند.

(۱)

نمونه تاریخی قبولی توبه سه مسلمان مطرود در صدر اسلام

١- الميزان ج : ۴ ص : ٣٨۶

-" لَّقَد تَّاب اللَّهُ عَلى النَّبىّ ِ وَ الْمُهَجِرِينَ وَ الأَنصـارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فى ساعَهِ الْعُسـرَهِ مِن بَعْـدِ مَا كادَ يَزِيغُ قُلُوب فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَاب عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ،

-وَ عَلى الثَّلَثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتى إِذَا ضاقَت عَلَيهِمُ الأَرْض بِمَا رَحُبَت وَ ضاقَت عَلَيْهِمْ أَنفُسهُمْ وَ ظنُّوا أَن لا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلا إِلَيْهِ ثُمَّ تَاب عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِيمُ،

-خـدا پیغمبر و مهـاجران و انصـار را بخشـید، همـان کسانی که در موقع سـختی از او پیروی کردنـد، پس از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از ایشان از حق منحرف گردد سپس آنها را ببخشید که خدا با آنان مهربان و رحیم است،

-و نیز آن سه تن را که بازماندند، تا وقتی که زمین با همه فراخی بر آنان تنگ شد، و از خویش به تنگ آمدند و بدانستند که از خدا جز بسوی او پناهی نیست ببخشید و به آنها توفیق توبه بداد تا توبه کنند که خدا توبه پذیر و رحیم است !"

خداونـد قسم خورده به اینکه به رحمت خود به رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسلّم و مهـاجرین و انصـار و آن سه کس که تخلف کرده بودند بازگشت کند، اما بازگشتنش بر مهاجرین و انصار برای این بود که ایشان در ساعت عسرت دست از رسول خدا برنداشتند، و مقصود از ساعت عسرت همان ایامی است که رسول خدا بسوی تبوک حرکت می کرد.

در ابتدا دل بعضـی از مهاجرین و انصار دچار کمی لغزش گردید، و از حق گریزان شد، و چون دنباله آن لغزش را نگرفته و به هوای نفس گوش نداده، حرکت کردند، خداوند از ایشان گذشت، که او به ایشان رؤوف و مهربان است.

و اما بازگشت خدا به آن سه نفر، از این قرار بود که وقتی کارشان به سـختی کشـید و زمین با همه وسعتش برایشان تنگ شد، و دیدنـد که احـدی از مردم با ایشان حرف نمی زننـد و سـلام و علیک نمی کننـد، و حتی زن و فرزنـدشان هم با ایشان حرف نمی زننـد، و خلاـصه یـک نفر انسـان که با آنها انس بگیرد وجود نـدارد، و هر که هست مامور به خودداری از سـلام و کلام است، آن وقت یقین کردنـد که جز خـدا و توبه به درگـاه او دیگر پناهگـاهی نیست، و چون چنین شـد، خداونـد نیز با رحمت خود به ایشان بازگشت فرمود، تا ایشان توبه کننـد و او قبول فرماید که او که همانا او تواب - بسـیار به بندگانش بازگشت می کند تا به ایشان ترحم نموده، برای توبه کردن هدایت نموده و برای توبه توفیقشان می دهد، و آنگاه توبه شان را می پذیرد - و نسبت به مؤمنین رحیم و مهربان است .

منظور از توبه در جمله:" ثم تاب علیهم،" در هر دو مورد بازگشت خدا بسوی اوست، به هدایت بسوی خیر و توفیق انجام آن.

توبه عبـد همیشه در میان دو توبه از خـدای تعالی قرار دارد، یکی رجوع پروردگار به او، به اینکه به او توفیق و هـدایت ارزانی دهد، و بدین وسـیله بنده موفق به استغفار که توبه اوست بگردد، و دوم رجوع دیگر خدا به او، به اینکه گناهان او را بیامرزد، و این توبه دوم خدای تعالی است.

(۱)

رفتارخدا با بنده ای که برنگردد!

" ثُمَّ یَتُوب اللَّهُ مِن بَعْدِ ذَلِک عَلی مَن یَشاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ،

-و بعد از این سرانجام خدا بهر که بخواهد عطف توجه می کند که خدا توبه پذیر و رحیم است."

توبه خـدا، به معنای این است که خـدای تعالی به عنایت و توفیق خود به بنده اش باز گردد، و در درجه دوم او را شامل عفو و مغفرت خود قرار دهد. و توبه عبد بمعنای رجوع بسوی پروردگار است با ندامت و استغفار.

خدای تعالی هیچ وقت بسوی بنده ای که بسویش بازگشت ندارد باز نمی گردد.

مناسب با کلام این است که کلمه "من یشاء" هم مسلمین را شامل شود و هم کفار را.

و اما اینکه خـدا را بصورت اسـتقبال تعبیر کرد و فرمود:" ثم یتوب الله" وجهش این است که خواسـته است اشاره کند به اینکه در توبه همیشه باز، و عنایت الهی و فیضان عفو و مغفرتش همواره جریان دارد.

(۲)

توبه نصوح

-" یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلی اللَّهِ تَوْبَهً نَّصوحاً عَسی رَبُّکُمْ أَن یُکَفِّرَ عَنکُمْ سیِّئَاتِکُمْ وَ یُدْخِلَکمْ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ یَوْمَ لا یخْزِی اللَّهُ النَّبیَّ وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسعَی بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمَنهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّک عَلی کلِّ شیْءٍ قَدِیرٌ،

-ای کسانی که ایمان آوردیـد به سوی خـدا توبه ببرید توبه ای خالص! شاید پروردگارتان گناهانتان را تکفیر نموده در جناتی داخلتـان کنـد که نهرهـا از زیر درختانش روان است در روزی که خـدا نبی و مؤمنین با او را خوار نمی سازد نورشان جلوتر از خودشان در حرکت است از جلو و طرف راست حرکت می کنـد می گویند پروردگارا نور ما را تمام کن و ما را بیامرز که تو بر هر چیز توانایی!"

توبه نصوح می تواند عبارت باشد از توبه ای که صاحبش را از برگشتن به طرف

۱- آیه ۱۱۷ و ۱۱۸ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۴۳

۲- آیه ۲۷ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۳۰۲

گناه باز بـدارد، و یا توبه ای که بنده را برای رجوع از گناه خالص سازد، و در نتیجه، دیگر به آن عملی که از آن توبه کرده بر نگردد .

بعـد از آنکه مـؤمنین را امر فرمـود که خود و اهـل بیت خود را از آتش حفـظ کننـد، در این آیه برای نوبت دوم- البته به طور عمومی- به همه مؤمنین می فرمایـد: توبه کننـد، و سـپس بـا تعبیر عسـی این امیـد را که خـدا گناهانشان را بپوشانـد، و آنان را داخل بهشتهایی کند که نهرها از زیر آن روان است، متفرع بر آن فرمان کرده است.

" یوم لاـ تخزی الله النبی و الـذین امنوا معه،" می فرمایـد: به سوی خـدا توبه کنیـد که امیـد است خـدای تعـالی گناهان شـما را بپوشاند و داخل بهشـتتان کند، در روزی که خداوند شخصیت پیغمبر و مؤمنین را نمی شکند، یعنی ایشان را از کرامت محروم نمی سازد، و وعده های جمیلی که به آنان داده بود خلف نمی کند.

" النبی و الـذین امنوا معه،" - در این آیه مطلب مقیـد شـده به مؤمنین که بـا پیامبرنـد، و اعتبـار معیت و با پیامبر بودن برای این است که بفهمانـد صـرف ایمـان آوردن در دنیا کافی نیست، بایـد لوازم ایمان را هم داشـته باشـند، و آن این است که ملازم با پیامبر باشند، و او را به تمام معنای کلمه اطاعت کنند، و مخالفت و بگو مگو با وی نداشته باشند .

(۱)

مراتب گناه و مراتب عفو

اسباب مغفرت

۱- آیه ۸ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۶۵

در قرآن کریم از اسبابی که حکمت الهی سبب آن را برای مغفرت امضاء نموده دو سبب کلی دیده می شود:

اول : توبه و بازگشت به سوی خدای سبحان و رجوع از کفر به ایمان و از معصیت به اطاعت.

از جمله آیاتی که متعرض این معنا است آیات زیر است:

-" قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و انیبوا الی ربکم و اسلموا له من قبل ان یاتیکم العذاب ثم لا تنصرون،"

تا اینجا مربوط به توبه از کفر است و در آن تهدید به عذابی کرده که نصرت و شفاعت احدی در رفع آن مؤثر نیست.

-" و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یاتیکم العذاب بغته و انتم لاتشعرون."

-" انما التوبه علی الله للذین یعملون السوء بجهاله ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم و کان الله علیما حکیما. و لیست التوبه للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما."

دوم: سبب دوم شفاعت در روز قیامت است. خدای تعالی در این باره می فرماید:

-" و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه الا من شهد بالحق و هم یعلمون،" و آیات دیگری که متعرض امر شفاعتند.

در قرآن کریم در موارد متفرق دیگری عفو بدون ذکر سبب ذکر شده است، لیکن اگر در همان موارد هم دقت شود اجمالا به دست می آید که در آن موارد نیز مصلحتی در کار بوده و آن عبارت بوده از مصلحت دین، از آن جمله آیات زیر است:

-" و لقد عفا عنکم و الله ذو فضل علی المؤمنین." و نیز می فرماید:

-" ء اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا

الصلوه و آتوا الزکوه و اطیعوا الله و رسوله." و نیز می فرماید:

-" لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعه العسره من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ثم تاب علیهم انه بهم رؤف رحیم."

مقدمه ای بر مراتب عفو

عفو دارای مراتبی است: از آنجائی که عفو عبارت است از بخشیدن گناهی که مستلزم نوعی پاداش و مجازات باشد و این مجازات و پاداش از جهت اختلافی که در اثر گناه هست دارای عرضی عریض و مراتبی است مختلف و اختلاف جزاء، جز از جهت اختلاف و شدت و ضعف آثار گناه نیست و خلاصه از جهت اینکه بحث از مراتب عفو بستگی کامل دارد به آگهی از مراتب آثار گناه، چون میزان در شدت و ضعف عقاب و کم و زیادی پاداش همان آثار گناه است از این رو لازم دانستیم که قبل از بحث از مراتب عفو قدری در باره گناه و آثار آن توقف نموده و در آنچه که عقل فطری ما را بدان ارشاد می کند تامل نمائیم.

مراتب گناه

اینک در باره گناه و اختلاف مراتب آن می گوئیم:

چیزی که عقل سلیم و اعتبار صحیح ما را بدان ارشاد می کند این است که اولین چیزی که بستگی به نظام اجتماعی انسان دارد و مجتمع آنرا احترام می گذارد همان احکام عملی و مقدساتی است که عمل به آن و مداومت بر آن مقاصد انسانی مجتمع را حفظ نموده و او را در زندگی به سعادت می رساند، همین سنن و مقدسات است که مجتمع را وادار می سازد تا به منظور حفظ آن قوانین، جزائی وضع کند و متخلفین و کسانی که از آن سنن سرپیچی می کنند کیفر نموده و عاملین به آنرا پاداش دهد، گناه در این مرحله هم عبارتست از همان سرپیچی کردن از متون قوانین عملی، و قهرا عدد گناهان به اندازه عدد آن قوانین خواهد بود .

مرتکز در اذهان ما مسلمین هم از معنی لفظ گناه و الفاظ مرادف آن از قبیل معصیت و سیئه، اثم، خطاء، حوب، فسق و غیر آن همین معنا است.

مساله پیروی از قوانین به اینجا خاتمه نمی یابد، و مجتمع بشری تنها به اینکه مردم از ترس قوانین جزائی به دستورات عملی عمل کنند اکتفا نمی کند، بلکه غرض نهائیش این است که افراد در اثر ممارست و مراقبت بر عمل به آن دارای فضائلی نفسانی شوند، چون اصولا مداومت بر عمل نیک آدمی را به اخلاقی که مناسب با آن عمل و با هدف اصلی از

تشکیل جامعه است متخلق می سازد، و این اخلاق همان چیزی است که جوامع بشری آنرا فضائل انسانی نام نهاده و همه افراد را به کسب آن تحریک نموده و مقابل آنرا رذائل نامیده و مردم را از آن برحذر می دارد .

سنن و قوانین اجتماعی در روحیات اثر مستقیم دارد، البته معلومست که قوانین صحیح و دستور العمل های نیک در تخلق به فضائل، و قوانین بد در تخلق به رذائل مؤثر است و این صفات نیک و بد اخلاقی گر چه از نظر اینکه اوصافی هستند روحی و مستقیما اختیاری انسان نبوده و ضامن اجرائی برای آن نیست، و لذا جوامع بشری هم برای تخلف از آن، قوانینی جزائی وضع نکرده اند، لیکن از نظر اینکه گفتیم عمل به دستورات عملی در تخلق به فضائل و تخلف از آن دستورات در تخلق به رذائل مؤثر است از این جهت همین بکار بستن دستورات عملی، خود ضامن اجرای آن خواهد بود .

خلاصه اینکه اختیاری بودن عمل کافی است که کسب فضائل و دوری از رذائل هم اختیاری باشد، با این تفاوت که عمل خودش اختیاری انسانی است و لیکن اخلاق به واسطه عمل اختیاری است، و همین مقدار از اختیاری بودن کافی است که صحیح باشد عقل در باره کسب فضائلش اوامری صادر نموده، مثلا بگوید: در مقام کسب فضیلت شجاعت، عفت و عدالت بر آی و در باره دوری از رذائل آن نواهی یی صادر کرده و بگوید: از تهور، خمود، طمع، ظلم و امثال آن دوری جوی، چنان که همین مقدار اختیاری بودن بس است برای اینکه ثواب و عقاب عقلی هم که همان مدح و ذم است برای آن تصور نمود .

و خلاصه، در این مرحله یعنی مرحله تخلف از احکام اخلاقی هم مرتبه ای از گناه وجود دارد بلکه مرتبه آن فوق مرتبه گناه در مرحله عمل است، بنا بر این در باره فضائل و رذائل اخلاقی نیز حاکمی هست که به وجوب تحصیل این و لزوم اجتناب از آن حکم کند و آن عقل آدمی است که به طور کلی بنایش بر این است که وقتی عمل به یکی از دو چیز متلازم را ممکن بداند بدون هیچ تاملی حکم به وجوب آن دیگری هم می کند و تخلف از آن را هم عصیان دانسته و متخلف را مستحق نوعی مؤاخذه می داند .

بنا بر این تا اینجا دو نوع امر و نهی و دو نوع ثواب و عقاب ثابت شد.

اینک در اینجا نوع سوم آن ظاهر می شود.

توضیح اینکه فضائل و رذائل یک مقدارش که به منزله اسکلت بنا است و چاره ای جز تحصیل آن و اجتناب از این نیست، واجب و حرام است.

و بیشتر از آن که به منزله زینت و رنگ آمیزی بنا است جزو

مستحبات اخلاقی است که عقل نسبت به تحصیل آن، امر استحبابی می کند، چیزی که هست همین مستحبات اخلاقی که برای مردم عادی مستحب است نسبت به آحادی از مردم که در ظرف اینگونه آداب زندگی می کنند واجب است، و عقل بر حسب اقتضائی که افق زندگی آنان دارد حکم به وجوب رعایت آن می کند.

مثالی که مطلب را قدری روشن کند این است که ما خود می بینیم که مردم صحرانشین و عشایری که افق زندگیشان از افق مردم متوسط شهر دور است، هیچ وقت به تخلف از احکام و قوانینی که برای مردم شهر ضروری و به حکم عقل و فهم خود آنان واجب الرعایه است مؤاخذه نمی شوند، و چه بسا کارهائی از عشایر سر میزند که نسبت به مردم شهر زشت و ناپسند است، و لیکن همین شهر نشینان آنان را توبیخ ننموده و با خود می گویند: اینان معذورند، چون افق زندگیشان از سواد اعظم دور و در نتیجه افق فهمشان هم از درک دقایق آداب و رسوم دور است .

آری مردم شهر همه روزه سر و کارشان با این رسوم و چشمشان پر از مشاهده این آداب است، و این خود معلمی است که آنان را درس ادب می آموزد، مردم شهر هم باز با هم تفاوت دارند و همه شان در یک افق نیستند، زیرا در بین ایشان نیز عده معدودی یافت می شوند که دارای فهم لطیف تر و آداب ظریف تری هستند، انتظاری که از آنان می رود از مردم متوسط نمی رود و مؤاخذاتی که از آنان می شود از اینان نمی شود، برای اینکه مردم متوسط اگر دقایق ادب و ظرافتهای قولی و عملی را رعایت نکنند عذرشان موجه است، چون فهمشان بیش از آن نیست و از ادب و لوازم آن بیش از آن مقداری که رعایت می کنند درک نمی کنند، چون افق و ظرف زندگیشان ظرف همین مقدار از ادب است، به خلاف نوادر و مردان فوق العاده که در ترک آن دقایق و ظرائف اگر چه جزئی باشد مؤاخذه می شوند، برای آنان حتی یک اشتباه لفظی غیر محسوس و یک کندی مختصر و یا یک لحظه کوتاه اتلاف وقت و یا یک نگاه و اشاره نابجا و امثال آن گناه است، با اینکه هیچیک از اینها نه با قوانین مملکتی و عرفی مخالفت دارد و نه با قوانین دینی، و این مثل معروفی هم که می گویند: حسنات الابرار سیئات المقربین - نیکی های نیکان نسبت به مقربین گناه است، به همین ملاک است .

و خلاصه روی این حساب در هر موقعیت و افقی که فرض کنیم کارهائی هست که در آن افق و موقعیت گناه شمرده نمی شود و انسانهای آن افق گناه بودن آنرا احساس ننموده و از آن غفلت دارند، و مسؤول و زمامدارشان هم ایشان را به ارتکاب آن کارها مؤاخذه نمی کند، لیکن هر چه افق بالاتر و موقعیت باریک تر و لطیف تر شود گناه بودن مقدار بیشتری از آن کارها نمایان تر می گردد.

اینجاست که اگر قدری در بحث دقیق شویم به نوع دیگری از احکام و قوانین

که نوع چهارم آن و عبارتست از احکام مخصوص افق حب و بغض برمی خوریم.

توضیح اینکه ما می بینیم چشم دشمن مخصوصا اگر در حال غضب باشد همه اعمال نیک را هم بد و مذموم می بیند، و بر عکس چشم دوست مخصوصا وقتی که در دوستی بحد شیفتگی رسیده باشد جز حسن و کمال نمی بیند، تا آنجا که تمامی هم خود را صرف در خدمت به دوست نموده بلکه کارش به جائی می رسد که کوچکترین غفلت از محبوب را گناه می شمارد، چون به نظر او ارزش خدماتش به دوست به مقدار توجه و مجذوبیتی است که نسبت به او دارد و چنین معتقد است که یک لحظه غفلت از دوست و قطع توجه به او مساوی است با ابطال طهارت قلب، حتی چنین کسی اشتغال به ضروریات زندگی از قبیل، خوردن و آشامیدن و امثال آن را گناه می داند، زیرا فکر می کند که گر چه این کارها ضروری است و آدمی ناگزیر از اشتغال به آن است ، لیکن یک یک آنها از جهت اینکه کاری است اختیاری و اشتغال به آن اشتغال اختیاری به غیر محبوب و اعراض اختیاری از اوست از این جهت گناه و مایه انفعال و شرمندگی است، لذا می بینیم کسانی که از فرط عشق و یا از بزرگی مصیبتی که به آنها روی آورده به این حد از خود بی خبر می شوند از اشتغال به خوردن و نوشیدن و امثال آن استنکاف می ورزند. کلام معروفی را هم که نسبت می دهند به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم که فرمود:" انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله کل یوم سبعین مره - بدرستی که من - از آنجائی که مامور به هدایت خلق و مبعوث به شریعتی آسان هستم و قهرا در تماس با مردم و توجه به ما سوی الله - خاطراتی در دلم خطور می کند که ممکن است بین من و پروردگارم حجاب شود لذا همه روزه هفتاد بار استغفار می کنم،" باید به امثال این معانی حمل کرد.

و هم چنین آیه شریفه:

-" و استغفر لذنبک و سبح بحمد ربک بالعشی و الابکار!" و آیه شریفه:

- " فسبح بحمد ربک و استغفره انه کان توابا."

و سایر آیاتی را که از زبان انبیاء علیهم السلام نقل می کند به امثال این معانی حمل می شود.

از آن جمله یکی کلام نوح علیه السلام است که عرض کرد:

-" رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا !"

و یکی دیگر کلام ابراهیم علیه السلام است که عرض می کند:

-" ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب!"

و یکی کلام موسی علیه السلام است که در باره خودش و برادرش عرض می کند:

-" رب اغفر لی و لاخی و ادخلنا فی رحمتک!"

و یکی دیگر کلامی است که قرآن کریم آنرا از رسول خدا صلی الله علیه

وآله وسلّم حکایت می کند که عرض کرد:

-" سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر !"

بدین علت گفتیم که اینگونه کلمات باید به معنای مورد بحث حمل شود که انبیاء علیهم السلام با اینکه دارای ملکه عصمتند ممکن نیست معصیتی از آنها سر زند، و با اینکه مامورند مردم را به سوی دین و عمل به آن دعوت نموده قولا و فعلا به تبلیغ آن قیام نمایند معقول نیست که خود از عمل به دستورات دینی سرپیچی کنند، و چگونه چنین چیزی تصور دارد و حال آنکه مردم همه مامور به اطاعت از آنهایند؟ مگر ممکن است خداوند مردم را مامور به اطاعت از کسانی کند که ایمن از معصیت نیستند؟ پس ناچار باید آیات مزبور را به همان معنائی که گفتیم حمل نمود، و اعتراف به ظلمی را که از بعضی از آن حضرات حکایت شده مانند اعتراف ذو النون است که عرض کرد: " لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین!"

چون وقتی صحیح باشد بعضی از کارهای مباح را برای خود گناه بدانند و از خداوند در باره آنها طلب مغفرت نمایند جایز هم هست که آن کارها را ظلم بشمارند، زیرا هر گناهی ظلم است .

البته محمل دیگری نیز برای خصوص اعتراف به ظلم هست و سابقا هم به آن اشاره شد که مراد از ظلم، ظلم به نفس باشد، چنانکه آدم و حوا علیهماالسلام گفتند:

-" ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین!"

پس از این بیان چنین به دست آمد که گناه دارای مراتب مختلفی است که یکی پس از دیگری و در طول هم قرار دارند، چنانکه مغفرت نیز دارای مراتبی است که هر مرتبه از آن متعلق به گناه آن مرتبه می شود، و چنین نیست که گناه در همه جا عبارت باشد از نافرمانی اوامر و نواهی مولوی که معنای متعارفی آن است، و نیز چنین نیست که هر مغفرتی متعلق به چنین گناهی باشد، بلکه غیر از این معنائی که عرف از گناه و مغفرت می فهمد گناهان و مغفرتهای دیگری هم هست که اگر بخواهیم آنرا از بحث سابق خود گرفته و بشماریم بالغ بر چهار مرتبه می شود:

اول: گناه معمولی و عرفی که اگر بخواهیم عمومی تعریفش کنیم عبارت می شود از مخالفت پاره ای از مواد قوانین عملی چه دینی و چه غیر دینی، و مغفرت متعلق به این مرتبه از گناه هم اولین مرتبه مغفرت است .

دوم: عبارت است از گناه متعلق به احکام عقلی و فطری و مغفرت متعلق به آن هم دومین مرتبه مغفرت است.

سوم: گناه متعلق به احکام ادبی است نسبت به کسانی که افق زندگیشان

ظرف آداب است، و این مرتبه هم برای خود مغفرتی دارد، و این دو قسم از گناه و مغفرت را فهم عرف گناه و مغفرت نمی شمارد، و شاید اگر در جائی هم چنین اطلاقی ببینند حمل بر معنای مجازی می کنند، و لیکن بنظر دقیق و علمی مجاز نیست، برای اینکه همه آثار گناه و مغفرت را دارد.

چهارم: گناهی است که تنها ذوق عشق، آنرا و مغفرت مربوط به آن را درک می کند، البته در طرف بغض و نفرت نیز گناه و مغفرتی مشابه آن تصور می شود.

و این نوع از گناه و مغفرت را فهم عرفی حتی به معنی مجازی هم گناه نمی شمارد و این اشتباهی است از عرف، و البته تقصیر هم ندارد، زیرا فهم عرفی از درک این حقایق قاصر است، و چه بسا کسانی از همین اهل عرف بگویند این حرفها از خرافات و موهومات عشاق و مبتلایان بمرض برسام ویا از تخیلات شعری است و متکی بر مبنای صحیحی از عقل نیست، و غفلت داشته باشند از اینکه ممکن است همین تصوراتی که در افق زندگی اجتماعی تصوراتی موهوم به نظر می رسد در افق بندگی حقایقی ناگفتنی باشد.

آری عبودیتی که ناشی از محبت پروردگار است کار بنده را بجائی می کشاند که دل از دست داده و عقلش خیره و سرگردان می شود، و دیگر شعوری که بتواند چیزی را غیر پروردگار درک نموده، اراده ای که چیزی غیر از خواسته های او بخواهد برایش باقی نمی گذارد، در چنین حالتی انسان احساس می کند که کوچکترین توجه به خود و به مشتهیات نفس خود گناهی است عظیم و پرده ایست ضخیم که جز مغفرت الهی چیزی آن را برطرف نمی سازد.

قرآن کریم هم گناه را حجاب دل و مانع از توجه تام به پروردگار نامیده و فرموده: " کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یؤمئذ لمحجوبون!"

این بود آنچه را که گفتیم بحث دقیق و جدی - نه بحثی که با حقایق بازی کند - آدمی را به آن ارشاد می نماید، و ممکن هم هست که برای اولیای خدا در خلال راز و نیازهای نهانی که با خدای خود دارند حالاتی دست دهد که در آن احوال به گناهانی رقیق تر از این مراحل چهارگانه و همچنین مغفرتی لطیف تر از این مغفرتها برخورد نمایند که اینگونه بحثهای کلی و عمومی نتواند از عهده بیان آن برآید .

آیا بدون گناه مؤاخذه یا مغفرت معقول است ؟

مجتمعات بشری با همه اختلاف سلیقه ای که دارند در وجود آن همه متفقند و قبول دارند که تکلیف، فرع داشتن قوه مشخصه ایست که از آن به عقل تعبیر می شود، و ثواب بر امتثال و عقاب بر مخالفت تکلیف منوط به داشتن آن است.

و عاقل است که در ازای اطاعت پاداش و در قبال معصیت کیفر داده می شود و اما غیر عاقل یعنی اطفال و دیوانگان و مستضعفین دیگر ثواب و عقابی بر اطاعت و معصیتشان نیست. و اگر هم در مقابل اطاعت پاداشی داده شوند از باب تشویق است، چنانکه مؤاخذه و سیاست در قبال نافرمانیشان تادیب است، و این معنا در همه مجتمعات حتی در مجتمع اسلامی هم امری است مسلم.

و در عین اینکه سعادت و شقاوت در دنیا را نتیجه امتثال و مخالفت تکلیف می داند، با اینحال اینان را نه در امتثالشان سعید می داند و نه در مخالفتشان شقی، زیرا تکلیفی ندارند تا با ثواب امتثال آن سعید و با عقاب مخالفت آن شقی گردند، اگر چه احیانا بوسیله پاداشی تشویق و با گوشمالی هائی تادیب شوند . این حکم اسلام است نسبت به سعادت و شقاوت در دنیا.

و اما نسبت به حیات اخروی که دین الهی آنرا اثبات نموده و مردم را نسبت به آن به دو دسته، سعید و شقی تقسیم نموده، آنچه که قرآن شریف در این باب ذکر فرموده اجمالی است که نمی توان از آن حکم جزئیات را و اینکه مستضعفین هم سعادت و شقاوت اخروی دارند یا خیر استفاده نمود، زیرا جزئیات احوال مردم در آخرت امری نیست که عقل بتواند از آن سر در آورد.

از جمله آن اجمال آیات زیر است که می فرماید:

-" و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و الله علیم حکیم،" و نیز می فرماید:

-" ان الذین توفیهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیهم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا ا لم تکن ارض الله واسعه فتهاجروا فیها فاولئک ماویهم جهنم و سائت مصیرا الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حیله و لا یهتدون سبیلا فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم و کان الله عفوا غفورا،"

و این آیات همین طوری که ملاحظه می کنید مشتمل است بر عفو از مستضعفین و قبول توبه ایشان و حال آنکه مستضعفین گناهی نداشته اند، و این مغفرت در موردی به کار رفته که گناهی در کار نبوده، عذابی هم که در آیه است عذاب بر کسی

است که تکلیف نداشته است.

خلاصه این آیات از همان اجمال است که گفتیم قرآن کریم در باره امر آخرت بیان داشته، الا اینکه روی مراتبی که ما برای گناه و مغفرت قائل شدیم ممکن است این آیات را معنا کرده، زیرا به آن بیان گناه و مغفرت منحصر در مخالفت تکلیف نیست، بلکه بعضی از مراحل مغفرت متعلق به مرض های قلبی و احوال بدی می شود که عارض بر قلب شده و بین قلب و پروردگار حجاب می شود، مستضعفین درست است که به خاطر ضعف عقل و یا نداشتن آن تکلیف ندارند، لیکن چنان هم نیستند که ارتکاب کار زشت در دل شان اثر نگذاشته و دلهایشان را آلوده و محجوب از حق نسازد، بلکه در این جهت با غیر مستضعفین یکسانند، و خلاصه در تنعم به نعیم قرب خدا و حضور در ساحت قدس الهی محتاج به ازاله آن مرضها و دریدن آن پرده ها هستند، و چیزی هم از عهده ازاله و رفع آن برنمی آید مگر همان عفو پروردگار و پرده پوشی و مغفرت او .

بعید نیست مراد از روایاتی هم که می گوید: خداوند سبحان مردم را محشور می کند و آتشی را هم می آفریند، آنگاه به مردم دستور می دهد تا در آتش داخل شوند پس هر کس وارد آتش شود داخل بهشت می شود، و هر کس سرپیچی کند داخل جهنم می شود همین معنا باشد، یعنی مراد از آتش رفع آن پرده ها و معالجه آن مرضها باشد.

و نیز از جمله مواردی که در قرآن کریم عفو و مغفرت در غیر مورد گناه بکار برده شده مغفرتی است که در موارد رفع تکلیف کرارا ایراد گردیده، مثل آیه ای که می فرماید:" فمن اضطر فی مخمصه غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم،" نظیر این مطلب را در سوره انعام هم فرموده، و نیز در باره اینکه از فاقد آب تکلیف به وضو رفع شده و باید تیمم کند، می فرماید:" و ان کنتم مرضی او علی سفر - تا آنجا که می فرماید - فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم ان الله کان عفوا غفورا،" و نیز در باره حد کسانی که در زمین فساد می کنند فرموده:" الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم،" و نیز در رفع حکم جهاد از معذورین می فرماید:" ما علی المحسنین من سبیل و الله غفور رحیم و در باره بلایا و مصائبی که به مردم می رسد می فرماید : و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر ."

از این گونه آیات کشف می شود که صفت عفو و مغفرت در خدای تعالی مثل صفت رحمت و هدایت او است که متعلق به امور تکوینی و تشریعی هر دو می شود، پس خدای تعالی یک وقت از معاصی عفو می کند و آنرا از نامه اعمال محو می سازد، و یک وقت از حکمی که اقتضای تشریع دارد عفو می کند از وضع و تشریع آن صرفنظر می نماید، و یک وقت هم از بلایا و مصائب عفو می کند از نزول آن با آنکه اسباب نزولش

فراهم است جلوگیری می نماید.

رابطه میان عمل و جزا

از بحث قبلی چنین فهمیدیم که اوامر و نواهی عقلائی یعنی همان قوانین دائر بین عقلا مستلزم آثار جمیل و پسندیده ای است که بر امتثال آن مترتب شده و در حقیقت ثواب آن به شمار می رود .

چنانکه مستعقب آثار ناپسند و بدی است که بر مخالفت آن مترتب شده در حقیقت عقاب آن محسوب می شود، و غرض عقلاـ از ترتیب آن آثار حسنه و این آثار سیئه تقریبا بکار بردن حیله ای است برای وادار کردن مردم به عمل به آن قوانین و تحذیر از مخالفت آن.

از اینجا معلوم می شود که رابطه میان عمل و جزا رابطه ایست جعلی و قراردادی که خود مجتمع یا زمامداران، آن را وضع نموده اند، و محرک ایشان بر این وضع و قرارداد حاجت شدیدی بوده که به جریان قوانین مذکور داشته اند.

زیرا اگر آن پاداشها و کیفرها را بر امتثال قوانین و تمرد از آن جعل نمی کردند نمی توانستند از قوانین خود استفاده نموده و حاجتی را که محرک ایشان بود از آن برآورده و از اختلال نظام جلوگیری بعمل آورند، و لذا هر وقت از عمل به قوانین بی نیاز می شوند و دیگر به آن قوانین احتیاجی نمی بینند در وفای به قراردادهای خود یعنی دادن پاداش و کیفر سهل انگاری می کنند، و نیز کم و زیادی جزا و شدت و ضعف کیفرها به حسب اختلاف مقدار حاجت به قوانین و عمل به آن مختلف می شود، به این معنا که هر وقت احتیاج به عمل به قوانین زیاد شود پاداش و کیفرها نیز به همان نسبت شدت می یابد و هر چه احتیاج کمتر شد آن نیز کمتر می شود .

پس در حقیقت آمر و مامور، و تکلیف کننده و مکلف، مانند مشتری و فروشنده ای هستند که هر یک به دیگری چیزی داده و چیزی می ستاند، آمر و زمامدار خریدار عمل مردم به قوانین است و پاداشی که می دهد به منزله بهای معامله است، و عقاب و کیفری که به متخلف می دهد به منزله خسارت و ضمان قیمتی است که در هر معامله در مقابل اتلاف متاع بر ذمه می گیرند .

و کوتاه سخن، رابطه میان عمل و جزا امری است قراردادی و اعتباری نه حقیقی و تکوینی نظیر سایر عناوین احکام و موازین اجتماعی که به منزله محور چرخ اجتماع است مانند عنوان ریاست و مرئوسیت و امر و نهی و اطاعت و معصیت و وجوب و حرمت و ملک و مال و خرید و فروش و غیر آن که همه عناوینی هستند اعتباری نه

حقیقی، چون حقایق عبارتند از همان موجودات خارجی و حوادثی که همراه آنها است، و به هیچ وجه به دارائی و نداری و عزت و ذلت و مدح و ذم تغییر نمی کنند.

مانند زمین و آنچه که از آن بیرون میاید، و نیز مانند مرگ و حیات و مرض و صحت و گرسنگی و سیری و تشنگی و سیرابی که اموری هستند حقیقی و واقعی. این است آنچه که عقلای اجتماع در بین خود دارند.

خدای سبحان هم میان ما و خودش همین مطالبی را که ما بین خود مجری می داریم معمول داشته، یعنی سعادتی را که به وسیله دین خود، ما را بدان هدایت نموده در قالب همین سنن اجتماعی ریخته، امر و نهی کرده، ترغیب و تحذیر نموده، بشارت داده و انذار کرده، به ثوابها وعده و به عقابها وعید داده است. و در نتیجه کار تلقی دین را عینا به اندازه سهولت تلقی قوانین اجتماعی آسان نموده و قرآن کریم در اشاره به این مطلب فرموده:" و لو لا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا."

آری خدای تعالی نفوسی را که قابل و مستعد برای درک حقایقند مهمل نگذاشت و در خلال آیات خود به این معنا اشاره فرموده که در ماورای این معارف دینی که ظواهر کتاب و سنت مشتمل بر آن است امر دیگری هست خطیرتر و اسراری هست که نفیس تر و گرانبهاتر از آن ها است، از آن جمله می فرماید:" و ما هذه الحیوه الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الاخره لهی الحیوان."

همانطوری که می بینید در این آیه شریفه دنیا را بازیچه ای شمرده که جز خیال، مبنا و اساس دیگری ندارد، و جز اشتغال به ضرورتهای زندگی چیز دیگری نیست .

و حقیقت حیات، فقط زندگی آخرت و سعادت دائمی است، وقتی حیات دنیا و همان چیزی که ما آنرا زندگی می نامیم صرفنظر از شؤونی که دارد، از قبیل مال و جاه و ملك و عزت و کرامت و امثال آن لهو و لعب باشد قهرا شؤون آن به طریق اولی لهو و لعب خواهد بود و اگر مراد از حیات دنیوی مجموع زندگی و شؤون آن باشد البته لهو بودنش روشن تر خواهد بود.

بنا بر این می توان گفت قوانین اجتماعی و هدفهائی که از عمل به آن منظور است از قبیل رسیدن به عزت و جاه و مال و یا غیر آن و همچنین قوانین دینی و هدفهائی که منظور از عمل به آن رسیدن به آنها است و خداوند سبحان به فطرت یا به رسالت انبیاء علیهم السلام ما را به آن نتایج راهنمائی کرده، مثلشان مثل بازیچه هائی است که مربی و ولی عاقل در اختیار طفل صغیری که عاجز از تشخیص صلاح از فساد و خیر از شر است، گذاشته و طفل را در بازی با آن راهنمائی می کند تا بدین وسیله عضلات و اعصاب طفل را ورزیده کرده و روحش را نشاط بخشیده، او را برای عمل به

قوانین و رستگار شدن به آن آماده سازد.

پس عملی که عنوان لعب بر آن صادق است عمل طفل است، و این عمل از ناحیه طفل پسندیده هم هست، چون او را به سوی عمل و رسیدن به حد رشد سوق می دهد و همین عمل از ناحیه ولی طفل هم پسندیده و عملی حکیمانه و جدی است، به طوری که به هیچ وجه عنوان لعب بر آن صادق نیست.

خدای تعالی به این معنا اشاره نموده و می فرماید:" و ما خلقنا السموات الارض و ما بینهما لاعبین ما خلقنا هما الا بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون."

سپس برای توضیح اینکه چطور این تربیت صوری نتائجی معنوی دارد مثال عامی برای مردم زده، می فرماید: " انزل من السماء ماء فسالت اودیه بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیه او متاع زبد مثله کذلک یضرب الله الحق و الباطل فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض . "

پس از این بیانی که خدای تعالی فرمود روشن شد که بین عمل و جزا رابطه ای است حقیقی، نه قراردادی و اعتباری که اهل اجتماع آنرا بین عمل به قوانین خود و جزای آن قائلند.

عمل، این رابطه را به نفس سرایت می دهد:

خدای تعالی بعد از بیان رابطه بین عمل و جزا در باره اینکه این رابطه به قلب سرایت کرده، قلب در اثر عمل حالت و هیات مخصوصی به خود می گیرد، اشاره نموده و می فرماید:" و لکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم." و نیز می فرماید:" و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله."

و در این معنا آیات زیاد دیگری است که از آنها برمی آید جمیع آثار مترتبه بر اعمال از ثواب و عقاب همه در حقیقت مترتب بر حالاتی است که دلها از راه عمل کسب می کنند، و اعمال تنها و تنها واسطه این ترتبند.

آنگاه در آیات دیگری بیان می کند که آن جزائی که مردم در برابر عمل خود به زودی مواجه با آن می شوند در حقیقت همان عمل ایشان است، و چنان نیست که خدای تعالی مانند مجتمعات بشری عملی را در نظر گرفته و جزای معینی را ردیف آن قرار داده و به سبب جعل و قرارداد این را اثر آن کرده باشد. بلکه محفوظ ماندن عمل در نزد خدای تعالی به محفوظ ماندن نفس عامل است و اثر عمل در نفس عامل همچنان محفوظ هست تا آنکه در روز آشکار شدن نهانی ها آنرا اظهار نماید.

از آن جمله می فرماید:" یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا،" و نیز می فرماید:" لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون،" و دلالت این چند آیه بر این معنا روشن است، البته آیات بسیار دیگری هم

هست که از همه روشن تر این آیه شریفه است:

-" لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید،"

چه از این آیه مخصوصا به قرینه اینکه فرمود"الیوم" استفاده می شود که جزای اخروی در دنیا نیز حاضر و آماده بوده، چیزی که هست انسان مادامی که در دنیا بوده از وجود آن غفلت داشته، کلمه غفلت نیز قرینه دیگری است بر این معنا .

زیرا اگر آن جزا در دنیا آماده و حاضر نبود غفلت از آن معنا نداشت، چنانکه کشف غطا نیز قرینه دیگری است که از آن استفاده می شود، چیزی در پس پرده بوده و تنها پرده مانع از دیدن آن بوده است .

و این آیات تفسیر می کنند آیات دیگری را که ظاهرند در مجازات معمولی و بینونت میان عمل و جزا.

به عبارت روشن تر، از این آیات استفاده می شود که اگر آیات دیگری ظهور در این دارد که عمل و جزا دو چیز جدای از هم و غیر همند از این جهت است که آن آیات ناظر به ربط اجتماعی و قراردادی و این آیات ناظر به مرحله رابطه حقیقی و واقعی عمل و جزاست.

(۱)

عفو و مغفرت

عفو و مغفرت در قرآن به چه معنا است ؟

۱- المیزان ج : ۶ ص : ۵۱۹

-" ... وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ،

-... و خدا آنها را عفو کرد، که خدا آمرزنده و بردبار است."

عفو به معنای قصد کردن و گرفتن و پنهان کردن آثار چیزی است.

مغفرت - که عبارت از پوشاندن است - به حسب اعتبار نتیجه عفو است. چون هر چیزی اول باید گرفته شود بعد پنهان گردد، خدای تعالی هم اول گناه بنده اش را می گیرد و بعد می پوشاند و گناه گناه کار را نه در نزد خودش و نه در نزد دیگران بر ملا نمی کند، همچنانکه فرمود:" واعف عنا واغفرلنا،" و نیز فرمود:" و کان الله عفوا غفورا،" که اول عفو را ذکر می کند، بعد مغفرت را.

و از همین جا روشن گردید که عفو و مغفرت هر چند که به حسب عنایت ذهنی دو چیز مختلفند و یکی متفرع بر دیگری است و لیکن به حسب خارج و مصداق یک چیزند و معنای آندو اختصاصی نیست بلکه اطلاق آن دو بر غیر خدای تعالی به همان معنا صحیح است.

در آیه زیر می فرماید: " فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر،" که به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم دستور می دهد از افرادی که مورد نظرند عفو کند، و بر نافرمانی آنان مؤاخذه و عتاب و سرزنش و امثال آن نکند و اینکه بر ایشان در آثاری که گناه آنان برای شخص آن جناب دارد از خدا طلب مغفرت کند، با اینکه آمرزش بالاخره کار خود خدای تعالی است.

و نیز این معنا روشن شد که معنای عفو و مغفرت منحصر در آثار تشریعی و اخروی نیست بلکه شامل آثار تکوینی و دنیائی نیز می شود، به شهادت اینکه در قرآن کریم در همین موارد استعمال شده است، از آن جمله فرموده:" و ما اصابکم من مصیبه

فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر،" و این آیه بطور قطع شامل آثار و عواقب سوء دنیائی گناهان نیز هست .

و آیات بسیاری از قرآن کریم دلالت دارد بر اینکه قرب و نزدیکی به خدای تعالی و متنعم شدن به نعمت بهشت، موقوف بر این است که قبلاـ مغفرت الهیه شامل حال آدمی بشود و آلودگی شرک و گناهان به وسیله توبه و نظیر آن پاک شده باشد، چرک و آلودگی ای که آیه شریفه:" بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون،" و پاک شدنی که آیه:" و من یؤمن بالله یهد قلبه،" بدان اشاره دارند .

و کوتاه سخن اینکه عفو و مغفرت از قبیل بر طرف کردن مانع و ازاله منافیات است، چون خدای تعالی ایمان و خانه آخرت را حیات، و آثار ایمان و افعال دارنده آن را و سیره اهل آخرت در زندگی دنیا را نور خوانده و فرموده است:

-" اومن کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها ؟ "

و اصلا زندگی واقعی را دار آخرت دانسته، و فرموده:" و ان الدار الاخره لهی الحیوان،" پس شرک مرگ و معصیت ظلمت است، همچنان که باز در جای دیگر فرموده:" او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور،" پس مغفرت در حقیقت از بین بردن مرگ و ظلمت است، و معلوم است که مرگ بوسیله حیات و نور از بین می رود، و حیات هم عبارت است از ایمان و نور عبارت است از رحمت الهیه.

پس کافر حیات و نور ندارد و مؤمن آمرزیده، هم حیات دارد و هم نور، و مؤمنی که هنوز گناهانی با خود دارد زنده است، و لیکن نورش به حد کمال نرسیده، با آمرزش الهی است که به آن حد می رسد، چون خدای تعالی فرموده:

- " نورهم یسعی بین ایدیهم، و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا ! "

پس، از همه مطالب گذشته این معنا روشن شد که مصداق عفو و مغفرت وقتی در امور تکوینی به خدای تعالی نسبت داده شود، معنایش بر طرف کردن مانع به وسیله ایراد سبب است و در امور تشریعی به معنای ازاله سببی است که نمی گذارد ارفاق و رحم مولا در مورد سعادت و شقاوت شامل حال بنده او شود، عفو و مغفرت آن مانع را بر می دارد، و در نتیجه بنده دارای سعادت می شود .

(۱)

مفهوم غفور و رحیم بودن خدای تعالی

۱- آیه ۱۵۵ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۷۹

-" . . . كَفَى بِهِ شهِيدَا بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ،

- . . . شهادت او بین من و شما مرا کافی است و او آمرزگار رحیم است."

خدای سبحان غفور و رحیم است، و حکمت او اقتضاء می کند که با خلق خود به مغفرت و رحمت معامله کند و معلوم است که این مغفرت و رحمت به جز تائبان را که به سویش برگشته اند، و صالحان که عمل خود را اصلاح کرده اند شامل نمی شود .

آری ، تنها این طایفه اند که خدای تعالی نخست به سوی صراطی که سلوکش ایشان را به سوی او نزدیک کند هدایت می کند، و سپس مغفرت و رحمتش شامل حالشان می شود، یعنی گناهانشان را می ریزد، و در سرای سعادت جاودانه مستقرشان می سازد.

و اینکه گفتیم حکمت او اینطور اقتضاء می کند، به خاطر این است که انسان استعداد و صلاحیت چنین کمالی را دارد، و او هم جواد و کریم است. (قابلیت محل کامل، و فاعلیت فاعل هم در حد اعلای از کمال و تمامیت است، و این همان وجوب است.)

صلاحیت انسان وجدانی است و دلیل نمی خواهد، و اما کرامت وجود خدای تعالی دلیلش کلام خود اوست که می فرماید:" و ما کان عطاء ربک محظورا،" و نیز فرموده:" و علی الله قصد السبیل،" و سبیل و طریقه این هدایت همانا دعوت است که باید از طریق رسالت انجام گیرد.

پس در حکمت خدا واجب می شود که رسولی به سوی مردم گسیل دارد تا ایشان را به راه خود هدایت کند، راهی که ایشان را به مغفرت و رحمت او برساند.

(۱)

مفهوم مغفرت و آمرزش الهی

-" ءَامَنَ الرَّسولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَئكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسلِهِ لا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِّن رُّسلِهِ وَ قَالُوا سمِعْنَا وَ أَطعْنَا غُفْرَانَک رَبَّنَا وَ إِلَيْک الْمَصِيرُ. لا يُكلِّف اللَّهُ نَفْساً إِلا وُسعَهَا لَهَا مَا كَسبَت وَ عَلَيهَا مَا اكْتَسبَت رَبَّنَا لا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطأْنَا رَبَّنَا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصراً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا. رَبَّنَا وَ لا تُحَمِّلْنَا مَا لا طاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْف عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنت مَوْلَانَا فَانصرْنَا عَلى الْقَوْمِ الْكفِرِين !

- پیامبر به آنچه خدا بر او نازل کرد ایمان آورده و مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتب و پیغمبران خدا ایمان آوردند و گفتند: ما میان هیچیک از

۱- آیه ۸ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۸۸

پیغمبران خـدا فرق نمی گذاریم، و همه یک زبان و یک دل در قول و عمل اظهار کردند که ما فرمان خدا را شـنیده و اطاعت کردیم، پروردگارا ! آمرزش تو را می خواهیم و می دانیم که بازگشت همه به سوی تو است. خـدا هیـچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانائی او، و روز جزا نیکی های هر شخصی به سود خود او و بدیهایش نیز به زیان خود او است.

بار پروردگارا ! ما را بر آنچه که از روی فراموشی یا خطا انجام داده ایم مؤاخذه مکن،

بار پروردگارا ! تکلیف گران و طاقت فرسا چنانکه بر گذشتگان نهادی بر ما نگذار،

بـار پروردگارا ! بار تکلیفی فوق طاقت ما را به دوش منه و بیامرز و ببخش گناه ما را و بر ما رحمت فرما تنها سـلطان ما و یار و یاور ما توئی، ما را بر مغلوب کردن گروه کافران یاری فرما ! "

در این آیـات خـدای تعالی بعـد از بیان وصف رسول و مؤمنین به او می فرمایـد: اینان هـدایت و ارشاد خـدا را تلقی به قبول و اطاعت کرده، به خـدا و ملائکه و کتب و رسولان او ایمان آوردنـد، بـدون اینکه میان هیـچ یک از پیامبران فرق بگذارند، و با این طرز رفتار، موقف خود را که همانا موقف بنـدگی است که ذلت عبودیت و عزت ربوبیت بر آن احاطه دارد، حفظ کردند، چون مؤمنین در عین اینکه به تمام معنا دعوت حق را اجابت کرده انـد، به این مطلب اعتراف دارنـد که از ایفای حق بنـدگی و اجابت دعوت خدا عاجزند، چون اساس و پایه هستیشان بر ضعف و جهل است .

و به همین جهت گـاهی از تحفـظ نسبت به وظائف و مراقبت از آن کوتاهی می کننـد، یا فراموش می کننـد، یا دچار خطا می شونـد، و یـا در انجـام واجبـات الهی کوتاهی نموده، نفسـشان با ارتکاب گناهان به ایشان خیانت می کنـد، و ایشان را به ورطه غضب و مؤاخذه خدا نزدیک می سازد، از این جهت به ساحت مقدس خدا و به عزت و رحمت او پناه می برند از اینکه ایشان را در صورت خطا و نسیان مؤاخذه فرماید، و درخواست می کنند به خاطر خطا و نسیان ما را به تکالیف دشوار مکلف مفرما، و به عذاب هائی که طاقتش را نداریم معذب مدار، و ما را عفو کن، و بیامرز، و بر قوم کفار پیروز کن !

جمله "سمعنا و اطعنا" از ناحیه بنده، انجام دادن همه وظائفی است که در برابر مقام ربوبیت و دعوت خدا دارد و این وظائف و تکـالیف همه آن حقی است که خـدا برای خود به عهـده بنـدگان گذاشـته، که در کلمه عبـادت خلاـصه می شود، همچنانکه فرمود:

-" و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق ، و ما ارید ان یطعمون."

و نیز فرمود:

-" ا لم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان، انه لکم عدو مبین، و ان اعبدونی...."

و خـدای تعـالی در برابر این حقی که برای خود قرار داده حقی هم برای بنـده اش بر خود واجب سـاخته، و آن آمرزش است، که هیـچ بنـده ای در سـعادت خود از آن بی نیـاز نیست، از انبیـا و رسولا ـن بگیر تا پائین تر، و لـذا به ایشان وعـده داده که در صورتی که اطاعتش کننـد، و بنـدگیش نمایند، ایشان را بیامرزد، همچنانکه در اولین حکمی که برای آدم و فرزندانش تشـریع کرد، فرمود:

-" قلنا اهبطوا منها جمیعا، فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون."

و این نیست مگر همان آمرزش. و چون مؤمنین با گفتن سـمعنا و اطعنا بطور مطلق و بـدون هیـچ قیـدی اعلان اطاعت داده، در نتیجه حق مقام ربوبیت را ادا کردنـد، لـذا به دنبال آن، حقی را که خداونـد متعال برای آنان بر خود واجب کرده بود، مسئلت نموده و گفتند: غفرانک ربنا و الیک المصیر!

کلمه مغفرت و غفران به معنای پوشانـدن است، و برگشت مغفرت خـدای تعالی به دفع عذاب است، که خود پوشاندن نواقص بنده در مرحله بندگی است، نواقصی که در قیامت که بنده به سوی پروردگارش بر می گردد فاش و هویدا می شود .

-" لا یکلف الله نفسا الا وسعها ، لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت! "

خواننـده عزیز توجه فرمود که تمام حق خـدا بر بنـده این است که سـمع و طاعت داشـته باشـد، و معلوم است که انسان تنها در پاسخ فرمانی می گوید: "طاعه" که اعضای جوارحش بتواند آن فرمان را انجام دهد.

پس اجابت نمودن فرمان خدا با سمع و طاعت، تحقق نمی پذیرد، مگر در چهارچوب قدرت و اختیار انسان و این افعال مقدور و اختیـاری است که انسـان به وسـیله آن برای خود نفع و یا ضـرر کسب می کنـد، پس کسب، خود بهترین دلیل است بر اینکه آنچه آدمی کسب کرده و متصف به آن شده، وسع و طاقت آنرا داشته است .

پس از آنچه گفتیم این معنـا به خوبی روشن شـد که جمله لا ـ یکلف الله ... کلا ـمی است مطـابق بـا سـنتی که خداونـد در بین بندگانش جاری ساخته، و زبان همان سـنت است، و آن سـنت این است که از مراحل ایمان آن مقدار را بر هر یک از بندگان خود تکلیف کرده که در خور فهم او باشـد، و از اطاعت آن مقـداری را تکلیف کرده که در خور نیرو و توانائی بنـده باشد، و نزد عقلا و صاحبان شعور نیز همین سنت و روش معمول و متداول است.

" و اعف عنـا و اغفر لنا و ارحمنا ! " کلمه عفو به معنای محو اثر است، و کلمه مغفرت به معنای پوشانـدن است و کلمه رحمت معنایش معروف است، این معنای کلی

این کلمات بود، و اما به حسب مصداق و با در نظر داشتن معنای لغوی آنها باید بگوئیم: این سه جمله و ترتیب آنها به این صورت از قبیل پرداختن تدریجی از فرع به اصل است، و به عبارتی دیگر منتقل شدن از چیزی که فائده اش خصوصی است به سوی چیزی که فائده اش عمومی تر است و بنابر این عفو خدا عبارت است از محو و از بین بردن اثر گناه، که همان عقابی است که برای هر گناهی معین فرموده، و مغفرت عبارت است از پوشاندن و محو اثری که گناه در نفس به جای گذاشته، و رحمت عبارت است از عطیه ای الهی که گناه و اثر حاصل آن، نفس را می پوشاند .

مراد از عفو و مغفرت و رحمت، اموری است مربوط به گناهان بندگان از جهت خطا و نسیان و امثال آن، و از این معنا روشن می شود که مراد از این مغفرت که در اینجا درخواست شده، غیر مغفرت در جمله: غفرانک ربنا است، مغفرت در آنجا مغفرت مطلقه در مقابل اجابت مطلقه است، ولی این مغفرت، مغفرت خاصه است، در مقابل گناه ناشی از فراموشی و خطا، پس سؤال مغفرت در آیه شریفه تکرار نشده است .

در این چهار دعا، لفظ رب چهار بار تکرار شده، تا از راه اشاره به صفت عبودیت خود، صفت رحمت خدای تعالی را برانگیزاند، چون نام ربوبیت بردن، صفت عبودیت و مذلت بندگی را بیاد می آورد!

(۱)

دو عامل مؤثر در مغفرت

-" إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكرَ وَ خَشىَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كرِيم،

-تو تنها کسی را انذار می کنی و انذارت در حق کسی مؤثر واقع می شود که قرآن را تصدیق کرده و نادیده از رحمان خشیت داشته باشد، پس تو او را به آمرزش و اجری کریم بشارت بده ! "

مراد از اتباع ذکر تصدیق قرآن است، و اینکه وقتی آیاتش تلاوت می شود، به سوی شنیدن آن متمایل شوی.

مراد از خشیت رحمان به غیب خشیت از خدا در عالم ماده، یعنی در پس پرده مادیت است قبل از آنکه با مرگ یا قیامت حقیقت مکشوف گردد.

در این آیه شریفه خشیت متعلق شده است بر اسم رحمان که خود دلالت بر صفت رحمت خدا می کند، و امید امیدواران را تحریک و جلب می نماید، با اینکه مقام خشیت اقتضا داشت یکی از صفات قهریه خدا را بکار ببرد، و این به خاطر آن است که اشاره کند به اینکه خشیت مؤمنین ترسی است آمیخته با رجاء و این همان حالتی است

۱- آیه ۲۸۵ تا ۲۸۶سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۶۷۸

که: عبد را در مقام عبودیت نگه می دارد، در نتیجه نه از عذاب معبودش ایمن می شود و نه از رحمت خدا نومید!

" فبشره بمغفره واجر کریم ،" یعنی: او را به آمرزش عظیمی از خدا و اجر کریمی بشارت بده که با هیچ مقیاسی نمی توان آن را اندازه گیری کرد، و آن عبارت است از بهشت .

« إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكرَ وَ خَشىَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ» یعنی تو تنها کسی را انذار می کنی، یعنی انذارت تنها در کسی نافع و مؤثر است که تابع قرآن باشد، و چون آیات قرآن تلاوت می شود، دلش متمایل بدان می شود، و از رحمان خشیتی دارد آمیخته با رجاء، پس تو او را به آمرزشی عظیم، و اجری کریم بشارت ده که با هیچ مقیاسی اندازه گیری نمی شود .

عوامل مؤثر در کم نکردن از اعمال

-" ... وَ إِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسولَهُ لا يَلِتْكم مِّنْ أَعْمَلِكُمْ شيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ،

-... و اگر خدا و رسول را اطاعت کنید خدا از پاداش اعمالتان چیزی کم نمی کند که خدا آمرزگار رحیم است."

مراد از نقص اعمال ناقص نکردن جزای آن است.

و معنای آیه این است که: اگر خدا را در آنچه به شما امر می کند- که خلاصه اش پیروی دین او بر حسب اعتقاد است- و رسول را در آنچه به شما امر می کند، اطاعت کنید از پاداشهای اعمالتان چیزی کم نمی کند .

و جمله" ان الله غفور رحیم،" همان کم نکردن اعمال بندگان در صورت اطاعتشان از خدا و رسول را تعلیل می کند، و می فرماید اجر شما را کم نمی کند برای اینکه او غفور و رحیم است.

(۱)

آمرزش گناهان

-" وَ إِنى لَغَفَّارٌ لِّمَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صلِحاً ثُمَّ اهْتَدَى،

-و من آمرزگار همه آن کسانم که توبه آورده و کار شایسته کرده و بر هدایت استوار بوده اند."

در این آیه وعده رحمت مؤکد آمده و خدای تعالی خود را به کثرت مغفرت

۱- آیه ۱۴ سوره حجرات المیزان ج : ۱۸ ص : ۴۹۲

توصیف کرده و فرموده: من بسیار آمرزنده ام !

توبه به معنای برگشتن است، همانطور که برگشتن از معصیت خدا به اطاعت او توبه است و همچنین برگشتن از شرک به توحید نیز توبه است.

ایمان هم همچنانکه به خدا ایمان است، به آیات خدا که یا انبیاء و رسل او است و یا احکامی است که ایشان آورده اند، نیز ایمان است، و در قرآن کریم استعمال ایمان در هر دو معنا بسیار آمده، همچنانکه استعمال توبه در هر دو معنایی که گفتیم زیاد آمده است.

پس معنای آیه - و خدا داناتر است - این است که من بر هر انسانی که توبه کند و ایمان آورد چه اینکه از شرک توبه کند و چه از معصیت و چه اینکه به من ایمان آورد و چه به آیات من از پیغمبرانم و احکامی که می آورند، و از آنچه تاکنون کرده پشیمان گشته و عمل صالح کند، و مخالفت و تمرد را در گناهانی که کرده مبدل به اطاعت در آن نماید، من نسبت به او بسیار آمرزنده ام.

اینکه گفتیم مخالفت و تمرد را در گناهانی که کرده مبدل به اطاعت در آن نماید، بدین جهت بود که اصل معنای برگشتن تحقق یابد.

مراد از توبه و ایمان، توبه از شرک، و ایمان به خدا است، همچنانکه در اغلب مواردی که در کلام خدای تعالی ذکر توبه و ایمان هر دو شده، همین معنا مراد است، و بنا بر این، مراد از جمله " و عمل صالحا،" اطاعت احکام خدای تعالی باشد به اینکه از اوامرش مؤتمر و از نواهیش منتهی گردد، و معنای آیه چنین می شود:

هر کسی از شرک توبه کند و به خدا ایمان آورد، و آنچه را که خدا تکلیفش کرده است انجام دهد، من برای گناهانش بسیار آمرزنده ام، لغزش هایش را یکی پس از دیگری می آمرزم، و بدیهی است که وقتی موارد لغزش او و آمرزش خدا بسیار شد او بسیار آمرزنده خواهد بود .

خدای تعالی نظیر این معنا را که همان آمرزش گناهان باشد در جای دیگر بیان کرده و فرموده:" ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم."

پس اینکه فرمود:" و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا،" درست منطبق بر آیه سوره نساء می شود، تنها فرق میان آن دو، شرطی است که در آیه مورد بحث اضافه شده، و آن قید" ثم اهتدی،" است که حکم مغفرت را تقیید می کند و از آن که به معنای اهتداء به سوی طریق است بر می آید: حکم مغفرت وقتی شامل حال مؤمن عامل به اعمال صالح می شود که اعمال صالح را از طریقش انجام دهد، و از باب آن وارد شود.

در کلام خدای تعالی قید و شرطی که ایمان به خدا و عمل صالح را در تاثیر و

قبولش نزد خدا مقید و مشروط کند نمی بینیم مگر همین قید که شخص، به رسول هم ایمان داشته باشد، به این معنا که تسلیم رسول باشد و او را در هر کار و امری چه بزرگ و چه کوچک اطاعت کند و دین خود را از او بگیرد، و راهی را که او پیش پایش گذاشته سیر نماید، و بدون هیچ استبداد او را پیروی کند، از خود بدعت درست نکند که پیروی بدعت پیروی خطوات شیطان است.

و کوتاه سخن اینکه ولایت رسول بر مؤمنین در دین و دنیایشان قیدی است که ایمان به خدا و عمل صالح را در تاثیرش مقید کرده، زیرا خدای تعالی ولایت رسول را تشریع و اطاعتش را واجب فرموده، مردم باید از او اخذ کنند، و به او تاسی جویند: " النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم!"

(۱)

بخشش و عذاب تنها در دست خداست !

-" لَیْس لَک مِنَ الأَمْرِ شیْ ءٌ أَوْ یَتُوب عَلَیهِمْ أَوْ یُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظلِمُونَ. وَ للَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الأَرْضِ یَغْفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّب مَن یَشاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ،

-ای پیغمبر! خدا را اختیار مطلق است، و به دست تو کاری نیست اگر بخواهد به لطف خود از آن کافران درگذرد و اگر بخواهد به جرم آن که مردمی ستمگرند آنها را عذاب کند. هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است همه ملک خدا است هر که را خواهد ببخشد و هر که را خواهد عذاب کند، خدا نسبت به خلق بسیار آمرزنده و مهربان است. "

توبه و یا عذاب به دست خدا است، برای این که مالک هر چیزی او است پس او است که هر کس را بخواهد می آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می کند، و با این حال مغفرت و رحمتش بر عذاب و غضبش پیشی دارد، پس او غفور و رحیم است.

(۲)

مشمولین مغفرت و اجر کبیر

-" إِلا الَّذِینَ صبرُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أُولَئک لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ کَبِیرٌ،

-مگر آنها که در سایه ایمان راستین صبر و استقامت ورزیدند و عمل صالح انجام دادند که برای آنها آمرزش و اجر بزرگی است."

در این آیه دلالتی است بر اینکه صبر با عمل صالح، منفک از ایمان نیست، و ممکن نیست فرد بی ایمان، صابر و دارای اعمال صالح باشد.

در این آیه به صـابران صالـح وعـده مغفرت و اجر بزرگ داده و معلـوم است که مغفرت شامـل مشـرکین نمی شـود، زیرا خود خدای تعالی فرموده:" ان الله لا یغفر ان یشرک به ! "

۱- آیه ۸۲ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۲۶۲

۲- آیه ۱۲۸ و ۱۲۹ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۱۲

و بـاز بـه دلیـل اینکـه عین این وعـده که در این آیه آمـده، یعنی وعـده مغفرت و اجر کـبیر را در آیـات زیر به مـؤمنین داده و فرموده:" و الـذین آمنوا و عملوا الصالحـات لهم مغفره و اجر کبیر،" و نیز فرموده:" ان الـذین یخشون ربهم بـالغیب لهم مغفره و اجر کبیر."

(۱)

به بندگانم بگو: من غفور و رحیمم !

-" نَبِّئْ عِبَادِی أَنی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ،

-وَ أَنَّ عَذَابی هُوَ الْعَذَاب الأَلِیم،

-بندگان مرا خبر ده که بدرستی من از آمرزگار مهربانم،

-و نیز خبر ده که عذاب من همانا عذابی دردناکست!"

مقصود از کلمه عبادی بطوری که از سیاق آیات استفاده می شود مطلق بنـدگان است. و اگر در اول فرمود انا الغفور ... و در دومی فرمود: هو العذاب، همه برای این است که صفات مذکور در آیه را تاکید کند و بفهماند مغفرت و رحمت، و الیم بودن عذاب، به آخرین درجه و نهایت حد خود رسیده اند، بطوری که دیگر نمی توان با هیچ مقیاسی آنها را اندازه گیری نمود، و چیزی را با آنها قیاس کرد .

آری ، هیچ مغفرت و رحمتی نیست مگر اینکه ممکن است فرض شود که مانعی نگذارد آن مغفرت و رحمت به ما برسد، و یا انـدازه گیری بتوانـد آن را انـدازه بگیرد، و یـا حـدی برایش معین نمایـد. ولی خـدای تعالی چنین نیست که کسی بتوانـد جلو مغفرت او را بگیرد و یا بدون مشیت او، امری آن را تحدید نماید.

پس با اینحال دیگر جائز نیست کسی از مغفرت او مایوس و از روح و رحمتش ناامید گردد، زیرا نمی توان این یاس و نومیدی را به مـانعی که جلو مغفرت خـدا را بگیرد توجیه نمود، تنها چیزی که مایه وحشت است و بایـد هم باشـد ترس از خود خـدای تعالی است .

همچنـانکه بعـد از آیه مربـوط به مغفرت و رحمت که دارد:" لاـ تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الـذنوب جمیعـا انه هو الغفور الرحیم،" دنبالش فرموده:" و انیبوا الی ربکم."

و نیز کسی نیست که عذاب او را سبک شمرده، یا احتمال دهد که روزی خدای تعالی نتواند عذاب کند و یا از مکر او ایمن شود، چون خدا غالب بر امر خویش است " و الله غالب علی امره،" و کسی نمی تواند از مکر او ایمن شود مگر مردم زیانکار .

(۲)

بخشش عمل سوء ناشی از جهالت

۱- آیه ۱۱سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۲۳۵

۲- آیه ۴۹و۵۰سوره حجر المیزان ج : ۱۲ ص : ۲۶۵

-" ثُمَّ إِنَّ رَبَّک لِلَّذِینَ عَمِلُوا السوءَ بجَهَلَهٍ ثمَّ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِك وَ أَصلَحُوا إِنَّ رَبَّک مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ،

-آنگاه پروردگارت نسبت به کسانی که از روی نادانی بدی کرده و از پی آن توبه نموده و به صلاح آمده اند پروردگارت از پی آن آمرزگار و رحیم است. "

جهل در اصل در مقابل علم بوده، لیکن جهالت در بسیاری از موارد، در معنای عدم انکشاف تام واقع، استعمال می شود، هر چند که شخص بطور کلی خالی از علم نباشد، خلاصه آن کسی را هم که بطوری که تکلیف بر او صحیح باشد علم دارد ولی واقع بطور کامل برایش مکشوف نیست جاهل می گویند، مانند کسی که مرتکب محرمات می شود با اینکه می داند حرام است و لیکن هواهای نفسانی بر او غلبه نموده به معصیت وادارش می کند، و نمی گذارد که در حقیقت به این مخالفت و عصیان و عواقب وخیم آن بیندیشد، بطوری که اگر اجازه اش می داد و بطور کامل بصیرت می یافت هرگز مرتکب آنها نمی شد، چنین کسی را هم جاهل می گویند با اینکه علم به حرام بودن آن کارها دارد، و لیکن حقیقت امر برایش پنهان است .

مراد از جهالت در آیه مورد بحث همین معنا است، زیرا اگر به معنای اول یعنی نادانی می بود، و آن عمل سوء که در آیه آمده حکم و یا موضوعش برای آنان مجهول بود دیگر ارتکاب آنها معصیت نمی شد تا محتاج به توبه و آمرزش و رحمت باشند.

خدای تعالی فرموده: ما در تحریم طیباتی که بر بنی اسرائیل حرام کردیم، بر ایشان ظلم ننمودیم، بلکه خود آنان بودند که به خویشتن ظلم کردند، چون مرتکب معصیتها گشته و بر آنها اصرار ورزیدند، و این اصرار بر گناه نتیجه اش تحریم حلالهایشان شد، و بعد از همه اینها، باب مغفرت و رحمت به روی همه باز است و خدا نسبت به کسانی که از روی جهالت عمل بد انجام می دهند و سپس توبه نموده خود را اصلاح می کنند تا آنجا که توبه شان پای بر جا می شود، خدا نسبت به آنان آمرزگار و رحیم است.

البته شمول مغفرت و رحمت تنها از آثار توبه است، نه توبه و اصلاح، و اگر توبه را مقید به اصلاح کرد برای این بود که توبه شان معلوم شود و هویدا گردد که راستی توبه کرده اند، و جدا از راه خطا و گناه برگشته اند، و توبه شان صرف صورت و حالی از معنا نبوده است.

(۱)

آمرزش گناهان، و استحقاقی نبودن آن

-" وَ الَّذِی أَطمَعُ أَن یَغْفِرَ لی خَطِیئَتی یَوْمَ الدِّینِ،

۱- آیه ۱۱۹ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۵۲۸

-و کسی که طمع دارم روز رستاخیز گناهم را بیامرزد."

در این آیه مساله آمرزش در قیامت را مثل سایر نعمتها به طور قطعی ذکر نکرد و نگفت: و کسی که مرا می آمرزد بلکه گفت: و کسی که امیدوارم مرا بیامرزد، دلیلش این است که مساله آمرزش به استحقاق نیست، تا اگر کسی خود را مستحق آن بداند قطع به آن پیدا کند، بلکه فضلی است از ناحیه خدا و بطور کلی هیچ کس از خدا هیچ چیز طلبکار نیست، بلکه چیزی که هست این خدای سبحان است که بر خود واجب کرده که خلق را هدایت کند و رزق دهد و بمیراند و زنده کند، ولی بر خود واجب نکرده که هر گنه کاری را بیامرزد.

درباره رزق فرموده:" فورب السماء والأرض انه لحق...،" و درباره مرگ فرموده:" کل نفس ذائقه الموت،" و درباره احیاء بعد از مرگ فرموده:" الیه مرجعکم جمیعا وعد الله حقا،" ولی درباره مغفرت نفرموده:" همه شما را می آمرزد،" بلکه فرموده:" ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء."

در جمله مورد بحث،حضرت ابراهیم علیه السلام به خود نسبت خطا و گناه داده با اینکه آن جناب از گناه معصوم بود و این خود دلیل بر آن است که مرادش از خطیئه، مخالفت اوامر مولوی الهی نبوده، چون خطیئه و گناه مراتبی دارد و هر کس به حسب مرتبه ای که از عبودیت خدا دارد، در همان مرتبه خطیئه ای دارد، همچنان که فرموده اند:" حسنات الابرار سیات المقربین- خوبیهای نیکان برای مقربین درگاه حق، بدی و گناه بشمار می رود،" و به همین جهت است که خدای تعالی به رسول گرامی خود صلی الله علیه وآله وسلّم دستور می دهد:" واستغفرلذنبک! "

خطیئه از مثل حضرت ابراهیم علیه السلام عبارت است از اینکه به خاطر ضروریات زندگی از قبیل خواب و خوراک و آب و امثال آن نتواند در تمامی دقائق زندگی به یاد خدا باشد هر چند که همین خواب و خوراک و سایر ضروریات زندگی اطاعتی است و چگونه ممکن است خطیئه غیر این معنا را داشته باشد؟ و حال آنکه خدای تعالی تصریح کرده به اینکه آن جناب مخلَص خداست و غیر خدا احدی از آن جناب سهم ندارد و شریک نیست و در این باره فرموده:" انا اخلصناهم بخالصه ذکری الدار ! "

(۱)

آمرزش برگشتگان از گناه

-" لِّیَجْزِی اللَّهُ الصدِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَ یُعَذِّب الْمُنَفِقِینَ إِن شاءَ أَوْ یَتُوب عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَّحِیماً،

-تا خدا به صادقان، پاداش صدقشان را دهد و منافقان را اگر خواست عذاب کند ، و

۱- آیه ۸۱و۸۲ سوره شعراء المیزان ج : ۱۵ ص : ۳۹۸

یا بر آنان توبه کند ، که خدا آمرزنده رحیم است. "

در این آیه از جهت اینکه غایت رفتار منافقین و مؤمنین را بیان می کند نکته لطیفی هست، و آن این است که چه بسا ممکن است گناهان، مقدمه سعادت و آمرزش شوند، البته نه از آن جهت که گناهند، بلکه از این جهت که نفس آدمی را از ظلمت و شقاوت به جایی می کشانند، که مایه وحشت نفس شده، و در نتیجه نفس سرانجام شوم گناه را لمس نموده، متنبه می شود و به سوی پروردگار خود برمی گردد، و با برگشتنش همه گناهان از او دور می شود، و معلوم است که در چنین وقتی خدا هم به سوی او برمی گردد، و او را می آمرزد .

(۱)

مغفرت گناهان و اصلاح عمل صاحبان قول سدید

-" يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سدِيدا،

-يُصلِحْ لَكُمْ أَعْمَلَكمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَن يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً،

-هان ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و سخن سنجیده بگویید،

-تا خدا اعمالتان را به سودتان اصلاح کند، و گناهانتان را برایتان بیامرزد، و هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند مسلما به رستگاری عظیمی رستگار شده است."

اصلاح اعمال و مغفرت ذنوب را نتیجه قول سدید دانسته، و فرموده: قول سدید بگویید، تا اعمالتان صالح گردد، و گناهانتان آمرزیده شود، و این بدان جهت است که وقتی نفس آدمی عادت کرد به راستی، و به قول سدید، و به هیچ وجه آن را ترک نکرد، دیگر دروغ از او سر نمی زند، و سخن لغو، و یا سخنی که فساد از آن برخیزد از او شنیده نمی شود، و وقتی این صفت در نفس رسوخ یافت، بالطبع از فحشاء و منکر، و سخن لغو دور گشته، در چنین وقتی اعمال انسان صالح می شود و بالطبع از عمری که در گناهان مهلک صرف کرده، دریغ می خورد، و از کرده ها پشیمان می گردد، و همین پشیمانی توبه است.

و وقتی توبه کرد، و خدا هم در مابقی عمر از ارتکاب گناهان مهلک محافظتش فرمود، دیگر گناهان کوچک خیلی خطری نیست، چون خود خدا وعده داده که اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، ما صغیره هایتان را می آمرزیم، و در نتیجه ملازمت قول سدید انسان را به سوی صلاح اعمال کشانیده، و به اذن خدا به آمرزش گناهان منتهی می شود.

" و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما، " این جمله وعده ای است جمیل به کسانی که همه اعمال صالح را بجا آورند و از همه گناهان اجتناب کنند، چون فوز عظیم

۱- آیه ۲۳ سوره احزاب المیزان ج : ۱۶ ص : ۴۳۵

رامترتب بر طاعت خدا و رسول کرده است.

(۱)

وعده صدق الهی در قبولی اعمال و بخشش گناهان

-" أُولَئكَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنهُمْ أَحْسنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَجَاوَزُ عَن سیِّئَاتهِمْ فی أَصحَبِ الجَنَّهِ وَعْدَ الصدْقِ الَّذِی کانُوا یُوعَدُون،

-این گونه انسانهایند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم و از گناهان ایشان هم درمی گذریم آنچنان که از گناهان اهل بهشت درمی گذریم، و این وعده صدقی است که از آغاز خلقت تا به امروز گوشزد انسانها شده است."

مراد از " أَحْسنَ مَا عَمِلُوا " اطاعتهای واجب و مستحب است، چون این طاعات است که پذیرفته می شود، اما مباحات هر چند هم دارای حسن باشد تقبل نمی پذیرد، مؤید آن این است که تقبل بهترین عمل را در مقابل بخشودگی گناهان قرار داده، پس کانه گفته شده اعمال انسان دو جور است، یا طاعات است، یعنی واجبات و مستحبات، که بهترین اعمال او است که ما آن را قبول می کنیم، و یا گناهان است که از آن درمی گذریم، و اما آن اعمالی که طاعت و حسنه نیست نه مقبول است و نه غیر مقبول.

منظور از عبارت " فی أصحاب الجنه،" این است که: ما از گناهان آنان نیز در جمله کسانی که گناهانشان بخشوده می شود و اهل بهشت می شوند، درمی گذریم .

" وعد الصدق الذی کانوا یوعدون،" یعنی خداوند با این کلام خود وعده شان می دهد وعده ای صدق که تاکنون به زبان انبیاء و رسل وعده داده می شدند، و یا در قیامت با این تقبل و تجاوز آن وعده صدقی که در دنیا داده می شدند منجز می شود.

(۲)

بخشش گناهان با پذیرش اسلام

-" یَقَوْمَنَا أَجِیبُوا دَاعِیَ اللَّهِ وَ ءَامِنُوا بِهِ یَغْفِرْ لَکم مِّن ذُنُوبِکمْ وَ یجِرْکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ،

-ای قوم ما دعوت این داعی به سوی خدا را بپذیرید و به وی ایمان آورید تا خداوند گناهانتان را بیامرزد و از عذابی دردناک پناهتان دهد."

ظاهرا کلمه مِن در جمله " من ذنوبکم،" این منظور را می رساند که : ایمان بیاورید تا خدا بعضی از گناهان شما را - یعنی آن گناهانی که قبل از ایمان داشتید- بیامرزد، همچنان که در جای دیگر قرآن فرموده:" ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف."

بعضی گفته اند: مراد از این بعض، گناهانی است که تنها جنبه حق الله داشته باشد، و اما آنچه جنبه حقوق الناس دارد بخشوده نمی شود، و توبه بردار نیست . ولی این

۱- آیه ۷۰ و ۷۱ سوره احزاب المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۲۴

۲- آیه ۱۶ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۱۰

تفسیر صحیح نیست چون اسلام همه گناهان قبل از اسلام آوردن را محو می کند.

(۱)

مغفرت و اجر کبیر صاحبان خشیت از خدای نادیده

-" إِنَّ الَّذِینَ یخْشوْنَ رَبَّهُم بِالْغَیْبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ کَبِیر،

-محققا کسانی که از پروردگار خود با اینکه او را ندیده اند حساب می برند و نگرانی دارند آمرزش و اجری کبیر دارند."

از اوصاف مؤمنین خصوص خشیت و ترس از خدا را آورد، چون مقام، مقام انذار و وعید بود، و اگر خشیت آنان را خشیت به غیب خوانـد، برای این است که آن عـذابی که به آن ایمان آورده اند و از آن می ترسـند عذابی است در پرده غیب، نه عذابی که امروز با حواس خود آن را احساس کنند.

(۲)

مغفرت گناهان قبل از ورود به بهشت

-" وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّکمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضهَا السمَوَت وَ الأَرْض أُعِدَّت لِلْمُتَّقِینَ،

- بشـتابید بـه سـوی مغفرت پروردگـار خـود و بـه سـوی بهشـتی که پهنـای آن همه آسـمانها و زمین را فرا گرفته و مهیـا برای پرهیزکاران است ."

قرآن کریم در غالب موارد، مغفرت را در مقابل جنت قرار داده است، و این نیست مگر به خاطر اینکه بهشت خانه پاکان است پس کسی که هنوز آلوده به قذارتهای گناهان و پلیدیهای معاصی باشد داخل آن نمی شود، مگر آنکه خدای تعالی با آمرزش خود قذارتهای او را از بین برده و پاکش کند.

(۳)

اصحاب پیامبر بودن شرط مغفرت و اجر عظیم نیست!

-" ... وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ مِنهُم مَّغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیمَا،

-... خدا به کسانی که ایمان آورده و از آن بین به کسانی که اعمال صالح هم می کنند وعده مغفرت و اجری عظیم داده ."

مغفرت و اجر عظیم در حدوث و بقائش هم مشروط به ایمان است و هم مشروط است به عمل صالح. پس اگر از کسانی که با

رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلّم بودنـد افرادی بوده باشـند که در باطن ایمان نداشـته اند، و مانند منافقین ایمانشان زبانی بوده، و توانسته اند نفاق خود را از دیگران پنهان بدارند، چنین کسانی مغفرت و اجر عظیم

۱- آیه ۳۱ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۳۰

۲- آیه ۱۲ سوره ملک المیزان ج ۱۹ ص ۵۹۳

۳- آیه ۱۳۳ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۲۷

ندارند.

و نیز اگر کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم بودند در آغاز ایمان آوردند، ولی بعدا به شرک و کفر گرائیدند، آنان نیز مغفرت و اجر عظیم ندارند.

و نیز اگر کسی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم ایمان آورد - و واقعا هم ایمان آورد - و به سوی کفر و شرک برنگشت، ولی عمل صالح هم نکرد، او نیز مغفرت و اجر عظیم ندارد .

(۱)

محدوده آمرزش گناهان

-" يَغْفِرْ لَكم مِّن ذُنُوبِكمْ ...

-تا گناهانی از شما را بیامرزد ...."

منظور از بعضی گناهان آن گناهانی است که قبل از ایمان و در حال کفر مرتکب شدند، به خدا شرک ورزیدند، و گناهانی کوچکتر مرتکب شدند، و اما گناهانی که از آن به بعد مرتکب نشده اند، و بعد از ایمان آوردن در آینده مرتکب می شوند، منظور نیست، چون معنا ندارد گناهانی که هنوز رخ نداده آمرزیده شود، و نیز معنا ندارد که از حالا وعده آمرزش آن را بدهد و بفرماید گناهان آینده شما و یا هر گناهی که از شما محقق شود می آمرزد، چون چنین وعده ای مستلزم آن است که تکالیف الهی ملغی شود، چون وقتی مجازات در مقابل مخالفت آن تکالیف لغو شد، خود تکالیف هم لغو می شود .

مؤید این معنا ظاهر آیه زیر است که می فرماید:" یا قومنا أجیبوا داعی الله و امنوا به یغفر لکم من ذنوبکم،" و آیه زیر که می فرماید:" یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم،" و آیه زیر که می فرماید:" قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف."

و اما آیه شریفه" یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجاره تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات...." که ظاهرش آمرزش همه گناهان است، منافاتی با آیات مذکور ندارد، برای اینکه مغفرت را در این آیه مترتب کرده بر استمرار ایمان و عمل صالح، و ادامه آن تا آخر عمر، پس این آیه هم شامل گناهانی که هنوز واقع نشده نمی شود، و چنین وعده ای نداده که ایمان امروز گناهان آینده و یا به طور کلی گناهان را می آمرزد، نه، بلکه وسعت آمرزش درست به مقدار وسعت ایمان و عمل صالح است، و حاصلش این است که ایمان تا آخر عمر، گناهان تا آخر عمر را می آمرزد .

(۲)

خوف از آخرت و امید به رحمت پروردگار

۱- آیه ۲۹ سوره فتح المیزان ج : ۱۸ ص : ۴۴۸

۲- آیه ۴ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۴۰

-" أَمَّنْ هُوَ قَنِتٌ ءَانَاءَ الَّيْلِ ساجِداً وَ قَائماً يحْذَرُ الاَخِرَهَ وَ يَرْجُوا رَحْمَهَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَستَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الأَلْبَبِ،

-آیا کسی که در اوقات شب در حال سجده و ایستاده به عبادت مشغول است و از آخرت می ترسد و امیدوار رحمت پروردگار خویش است مانند از خدا بی خبران است؟ بگو آیا آنها که می دانند و آنها که نمی دانند یکسانند؟ هرگز ولی تنها کسانی متذکر می شوند که دارای خرد باشند."

کلمه قنوت و قانت به معنای ملازم بودن با عبادت است، البته عبادت با خضوع. و معنای " يحْذَرُ الاَخِرَهَ " خوف و حذر از عذاب آخرت است، این جمله با جمله " یرجوا رحمه ربه،" مجموعا خوف از عذاب و رجاء رحمت را می رسانند .

و اگر عذاب را مقید به آخرت کرد، ولی رحمت را مقید به آن نکرد، بدین جهت است که رحمت آخرت ای بسا دنیا را هم فرا می گیرد.

" انما یتذکر اولوا الالباب،" یعنی از این تذکر تنها کسانی متذکر می شوند که صاحبان عقلند. و می فرماید: اینکه گفتیم مساوی نیستند، علتش آن است که اولی به حقایق امور متذکر می شود و دومی نمی شود، پس برابر نیستند، بلکه آنها که علم دارند بر دیگران رجحان دارند.

(۱)

بحثی و اشکالی درباره بخشش گناه در دنیا

در روایات اسلامی، در تفسیر قمی است که پدرم از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابی حمزه، از اصبغ بن نباته، از امیر المؤمنین علیه السلام برایم حدیث کرد که گفت از آن جناب شنیدم که می فرمود: من برایتان حدیثی می گویم که بر هر مسلمانی سزاوار است آن را حفظ کند.

آنگاه رو کرد به ما و فرمود: خدای تعالی هیچ بنده مؤمنی را در این دنیا عقاب نمی کند، مگر آنکه از عقوبتش در آخرت می گذرد، چون خدای تعالی حکیم تر و جوادتر و بزرگوارتر از آن است که در قیامت عقوبت دنیایی کسی را از سر بگیرد.

آنگاه فرمود گاه می شود که خدای عز و جل مؤمن را به بلایی در بدنش و یا مالش و یا فرزندانش و یا خانواده اش مبتلا می کند، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود:" و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر،" و سپس با دستش سه بار خاک پاشید. (این عمل در عرب کنایه است از کثرت.)

۱- آیه ۹ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۷۰

در مجمع البیان از علی علیه السلام روایت شده که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم نقل کرده که فرمود:

بهترین آیه کتاب خدا این آیه است یا علی هیچ خدشه و خراشی از چوبی بر بدن وارد نمی آید و هیچ ضربه ای بپا وارد نمی شود، مگر به خاطر گناه، و آنچه خدا در دنیا می بخشد دیگر در آخرت عقاب نمی کند، چون خدا بزرگتر از آن است که به بخشیده خود برگردد، و آنچه را هم که در دنیا عقوبتش را می فرستد دیگر در آخرت عقوبت نمی کند، چون خدا عادل تر از آن است که بنده اش را به خاطر یک گناه دو بار عقوبت کند.

مؤلف : این روایت را درالمنثور هم از عده ای از صاحبان کتب حدیث از علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم روایت کرده است. و از فحوای آن استفاده می شود که آیه شریفه" و ما اصابکم،" خاص به مؤمنین است، و خطاب در آن نیز به ایشان است، و مفادش این است که خدا گناهان همه ایشان را می آمرزد، و دیگر در برزخ و قیامت عذاب نمی بینند، چون آیه شریفه گناهان را منحصر در دو قسم می کند: یکی آنهایی که با رساندن مصیبت مؤاخذه می شوند، و یکی هم آنهایی که بخشوده می شوند .

و روایت هم مفادش این است که بعد از مؤاخذه با مصائب، دیگر مؤاخذه ای نیست، و بعد از عفو هم دیگر مؤاخذه ای نخواهد بود، به همین جهت مساله از چند جهت مورد اشکال قرار می گیرد:

اول از این جهت که ما در سابق گفتیم از سیاق آیه برمی آید که به عمومیتش مؤمن و کافر را شامل می شود.

دوم از جهت اینکه معارض با روایات بسیار زیادی است که شاید به حد تواتر معنوی برسد، روایاتی که می گویند: بعضی از مؤمنین در قبر و یا در آخرت عذاب می بینند.

سوم از جهت اینکه این روایت با ظاهر آیاتی که دلالت دارد بر اینکه موطن و محل جزای اعمال آخرت است مخالفت دارد، مانند آیه" و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابه، و لکن یؤخرهم الی أجل مسمی فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعه و لا یستقدمون،" چون ظاهر این آیه این است که خدای تعالی جزای اعمال را در دنیا نمی دهد، و گر نه هیچ جنبده ای روی زمین نمی ماند، بلکه آن را تاخیر می اندازد تا مدتی معین، همین که آن مدت فرا رسید دیگر حتی یک ساعت هم جلو و عقبش نمی اندازد .

و همچنین آیات دیگری که دلالت دارد بر اینکه هر معصیت و مظلمه ای بازخواست می شود، و روز بازخواست از آن بعد از مرگ و در قیامت است، مگر آنکه

صاحبش در دنیا توبه کرده باشد، و یا با عمل نیکی آن را از بین برده باشد و یا در قیامت شفاعتی مشمول حالش گردد، و امثال اینها .

علاوه بر اینکه آیه مورد بحث، یعنی آیه "و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر" نه دلالت دارد بر اینکه مصیبت های وارده جزای اعمال است، و نه بر این که عفو از بسیاری از گناهان ابطال جزاء در آنها است، بلکه تنها دلالت دارد بر این که مصائب، آثار دنیوی گناهان است که در بعضی گناهان در دنیا بروز می کند، و در بعضی گناهان بروز نمی کند، و خدا از بروزش جلوگیری می نماید .

پس به خاطر این اشکالها باید روایت را اگر قابل حمل باشد حمل کرد به اینکه می خواهد در مردم ایجاد حسن ظن به خدای تعالی کند.

(۱)

آثار دنیوی شرک و کفر غیرقابل مغفرت

-" إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَن يُشرَك بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِك لِمَن يَشاءُ وَ مَن يُشرِك بِاللَّهِ فَقَدِ افْترَى إِثْماً عَظِيماً،

- چون خدا شرک ورزیدن به خود را نمی بخشد و گناهان کوچکتر از آن را از هر کس بخواهد می آمرزد، و کسی که به خدا شرک بورزد گناهی عظیم را باب کرده است! "

می فرماید: اگر به قرآن ایمان نیاورید، با این ایمان نیاوردنتان مشرک شده اید، و خدا نمی آمرزد این که به وی شرک بورزند، در نتیجه غضب و عقوبت او شما را می گیرد، وجوه شما را طمس می کند، و رو به سوی قهقرا می کنید، و یا لعنتتان می کند.

پس نتیجه عدم مغفرت همین است که آثار دنیوی شرک ظاهر گردد، و طمس و لعن محقق شود .

و همین معنا است که می تواند فرق مضمون این آیه، و مضمون آیه زیر باشد که می فرماید:" ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء، و من یشرک بالله فقد ضل ضلالا بعیدا."

چون آیه مورد بحث به آثار سوء دنیوی شرک تهدید می کند، ولی آیه بالا به آثار اخروی آن تهدید می نماید.

و چون خدای عز و جل عزیز و حکیم است، و هیچ کار او جزافی و بی حکمت نیست، بناچار نیامرزیدن مشرک و آمرزیدن سایر گناهان او باید طبق حکمت باشد.

اما حکمت این که شرک را نمی آمرزد، این است که عالم خلقت که سراپایش رحمت خدا است، اساسش عبودیت خلق و

ربوبیت خدای تعالی است، همچنان که خود

۱- آیه ۳۰ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۰۲

خدای تعالی فرمود:" و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون،" و معلوم است که با شرک دیگر عبودیتی نیست.

و اما اینکه سایر گناهان و نافرمانیهای کمتر از شرک را می آمرزد از دو راه و وسیله است، یکی شفاعت کسانی که خداوند برای آنها منزلت شفاعت را قرار داده است ، از انبیا و اولیا و ملائکه.

دیگر به واسطه اعمال صالحه خود افراد گناهکار، چون اعمال صالحه گناهان را عفو می کند.

و شفاعت شفیعان نیز برای این است که همانطور که در دنیا واسطه به کمال رسیدن بندگان بودند در آخرت نیز واسطه باشند همچنانکه خودش فرموده که شفاعت آنان را می پذیرد، و در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود:" اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الاخره - کسانی که در دنیا واسطه در خیر و برکت بودند، در آخرت نیز دستگیری از گنهکاران را به آنان واگذار می کنند."

و اما توبه: آیه شریفه متعرض آن نشده، چون مورد مساعد نبود، مورد آیه شرک و عدم ایمان بود و با حفظ عدم ایمان، توبه معنا ندارد، علاوه بر این که توبه اختصاص به یک گناه و دو گناه ندارد، آدمی از هر گناهی توبه کند آمرزیده می شود، چه شرک و چه غیر شرک چون خدای تعالی فرموده:" قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ، و انیبوا الی ربکم . "

و مراد از شرک در آیه، معنایی است که شامل کفر نیز می شود، زیرا می دانیم که خدای تعالی به هیچ وجه کفر را نمی آمرزد، پس آیه شامل او نیز می شود، هر چند که از نظر نامگذاری کلمه" شرک" بر او صادق نباشد، البته این در صورتی است که اصطلاح قرآن را در نظر بگیریم، که اهل کتاب را مشرک نمی نامد، هر چند که کفرشان به قرآن و به دینی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم آورده در واقع شرکی است که به خدا ورزیده اند، و گرنه خود کلمه شرک شامل آنان نیز می شود، زیرا وقتی اهل کتاب به قرآن که مصدق تورات و انجیل آنان است، ایمان نیاورند به خدا کفر ورزیده اند و آن چه در دست دارند را (مثلا موسی علیه السلام را،) شریک خدای تعالی گرفته اند، چون کسی که به موسی علیه السلام ایمان آورده اگر به عیسی علیه السلام کفر بورزد موسی را شریک خدا گرفته است، و شاید در این که فرمود: " أن یشرک- به اینکه به او شرک بورزند، و نفرمود:" ان الله لا یغفر المشرک - و یا — المشرکین،" همین نکته منظور بوده است .

علاوه بر این که حکمت هم اقتضا می کند که تمامی گنهکاران گناهشان آمرزیده نشود ، چون اگر خدای تعالی جمله:" از هر کس که بخواهد،" را نیاورد، و قرار

باشد که همه گناهان و همه گنه کاران آمرزیده شود، امر و نهی های الهی و تشریع دین و تربیت الهیه به کلی لغو و باطل می شود، و از اینجا می فهمیم که باید از هر چند بار گناه کردن بعضی از افرادش آمرزیده نشود، تا نهی از آن، لغو نشود ، و این مطلب با عمومیتی که در آیات راجع به اسباب مغفرت است منافات ندارد، برای این که در آیه مورد بحث سخن از وقوع آمرزش است، و در آن آیات، سخن از وعده است، که صحیح است بطور مطلق بیان شود، و اما در جایی که سخن از وقوع آمرزش است، با اینکه بعضی از گناهان از کسانی سر می زند که به هیچ وجه آمرزیده نمی شود، یا برای این که مرتکب مشرک است، و یا به علت دیگر نمی شود بیان را مطلق آورد.

بنا بر این معنای آیه چنین می شود که خدای تعالی شرک را از هیچ کافر و مشرکی نمی آمرزد، و سایر گناهانی که پایین تر از شرک است، به وسیله شفاعت شفیعان از بندگانش و یا به وسیله عمل صالح می آمرزد، و خود او در این آمرزش مقهور و محکوم به این نیست که هر گناهی از انواع گناهان معمول را از هر گناه کاری بیامرزد، بلکه هر جا حکمتش اقتضا کرد می آمرزد، و هر جا نکرد نمی آمرزد.

آیه شریفه در ضمن آیات مربوط به کفار واقع شده، که متعرض حال اهل کتاب است.

- " و کفی به اثما مبینا ! "

یعنی اگر در تزکیه و خودستایی جز به خدا افترا بستن، هیچ گناه دیگری نبود، همین یکی کافی است در گناه بودنش گناهی روشن، و اگر از این گناه تعبیر به اثم کرد، با این که ممکن بود به کلماتی دیگر از قبیل معصیت و ذنب و خطا و امثال آن تعبیر بیاورد، برای این بود که رعایت مناسبت با مورد یعنی شرک ورزیدن به خدا شده باشد، چون کلمه(اثم) به معنای آن فعل زشتی است که انسان را از رسیدن به خیرات باز می دارد، و رسیدن خیرات را کند و دور می سازد، و شرک به خدا چنین گناهی است، چون از نزول رحمت جلوگیری می کند، و از این جهت که کفر نیز هست مانع از مغفرت می شود هم چنان که در آیه قبل فرمود: خدا نمی آمرزد این گناه را که به وی شرک بورزند، و اما گناهان ما دون آن را از هر کس که بخواهد می آمرزد.

و بعد از این جمله فرمود: و کسی که به خدا شرک بورزد اثمی عظیم را به خدا افترا بسته است.

(۱)

مغفرت مستلزم خلاصی از عذاب نیست!

۱- آیه ۴۸ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۵۸۸

-« الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا ءَامَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَاب النَّار،

-الصبرِینَ وَ الصدِقِینَ وَ الْقَنِتِینَ وَ الْمُنفِقِینَ وَ الْمُستَغْفِرِینَ بِالأَسحَارِ،

-بندگانی که می گویند: پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهانمان را بیامرز و از عذاب آتش محفوظمان بدار!

-بندگانی که خویشتن دار و راستگو و اهل عبادت و انفاقگر و استغفار کنندگان در سحرگاهانند .»

این آیه شریفه توصیف متقین است و ایشان را اینطور توصیف می کند که می گویند: رَبَّنَا و در این کلمه با ذکر ربوبیت خدا اظهار عبودیت نموده و از او که پرورش دهنده ایشان است می خواهند به حالشان رحم کند، و حاجتشان را برآورد اننا آمنا...!

منظورشان این است که از خدا بخواهند وعده ای که به بندگانش داده که« و امنوا به یغفر لکم - به وی ایمان آورید تا شما را بیامرزد،» در حق آنان منجز و عملی سازد.

در اینجا سؤالی پیش می آید، و آن این است که، چرا بعد از جمله: « فاغفر لنا ذنوبنا،» جمله: « و قنا عذاب النار،» را اضافه کردند؟ با اینکه بعد از مغفرت دیگر آتشی باقی نمی ماند؟

جواب این است که: خیر، مغفرت مستلزم تخلص از عذاب نیست به این معنا که نگهداری از عذاب آتش هم فضلی جداگانه از ناحیه خدا است، که به هر یک از بندگانش بخواهد می دهد و یا به نعیم بهشت متنعم می کند.

برای اینکه ایمان به خدا و اطاعت از او، بنده را طلبکار از خدا نمی کند، تا خدا به عنوان پرداخت حق، او را از عذاب آتش پناه دهد، و یا به نعمت بهشت برساند، زیرا ایمان و اطاعت هم یکی از نعمت هائی است که خدا به بنده اش داده، و بلکه بزرگترین نعمت او است، و بنده از ناحیه خودش چیزی را مالک نیست، و حقی بر خدا ندارد، مگر آن حقی را که خود خدا به عهده خود گرفته، و یکی از آن حقوق همین است که اگر ایمان آوردند، ایشان را بیامرزد، و یکی دیگر اینکه از عذاب محفوظشان بدارد، همچنان که فرموده:

- « و امنوا به یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم ! »

و چه بسا از بعضی از آیات استفاده شود که نگهداری از عذاب آتش، همان مغفرت و جنت باشد، نه چیز دیگر، مانند آیه:« هل ادلکم علی تجاره تنجیکم من عذاب الیم، تؤمنون بالله و رسوله، و تجاهدون فی سبیل الله، باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون، یغفر لکم ذنوبکم، و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار، و مساکن طیبه فی جنات عدن...!»

(۱)

۱- آیه ۱۶و۱۷ سوره آل عمران المیزان ج ۳ ص ۱۷۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹